ایل ناشناخته

(پژوهشی در کوچ نشینان سرخی فارس)



تالیف عبدالله شهبازی

ایل ناشناخته

پژوهشی در کوه‌نشینان سرخی فارس

نوشتهٔ
عبدالله شهبازی

نشر نی

نشر نی، تهران، بولوار کشاورز، پاساژ سامان، شمارهٔ ۷ (تلفن: ۶۵۹۵۸۵)

شهبازی، عبدالله
ایل ناشناخته (پژوهشی در کوه نشینان سرخی فارس)

چاپ اول: تهران، ۱۳۶۶
تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه
همکار فنی: سازمان طرح و اجرای کتاب
لیتوگرافی: موج
چاپ و صحافی: میخک

همهٔ حقوق محفوظ است.

کتاب حاضر ، نخستین بار به‌عنوان رسالهٔ پایان‌نامهٔ دورهٔ کارشناسی انسان‌شناسی دانشکدهٔ علوم اجتماعی دانشگاه تهران تهیه شد واینک، با اصلاحات و اضافاتی، در معرض انتشار قرار می‌گیرد.

درآغاز لازم است یادبزرگمردانی راکه بااطلاعات ارزندهٔ خود به‌این پژوهش یاری رسانیدند و اکنون به‌دیار باقی شتافته‌اند، گرامی داریم:

ــ مرحوم ملاحاجی‌با با ناصرو، ریش‌سفید خردمند ایل سرخی؛

ــ مرحوم ملاعلی‌حسین جانبازی ، ریش‌سفید طایفهٔ ناصرو؛

ــ مرحوم حاج‌محمد اشرف‌کاظمی، ریش‌سفید طایفهٔ بگی؛

ــ مرحوم علی‌حسین شاهی‌جیحونی، ریش‌سفید طایفهٔ جیحون؛

ــ مرحوم عبدالرسول بختیاری، که درقیام ۱۳۴۱ــ ۱۳۴۲ رزمنده‌ای دلاور بود، و درسال ۱۳۶۵، اندکی پس‌از شهادت‌فرزندنوجوان وداماداش ــ شهیدعبدالحسین جانبازی، اسوه‌ای از نسل جوان عشایر ــ به‌دیدارآن عزیزان‌شتافت.

یادشان‌گرامی و روانشان شادباد!

و نیزکمال‌سپاس‌خویش‌را ازآقایان‌دکترمصطفی‌ازکیا و جواد صفی‌نژاد اساتیدمحترم دانشگاه تهران، آقای‌شاهرخ ترغیبی‌کارشناس مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، مهندس ایرج سلطانفرکارشناس منابع طبیعی، مهندس بهرام سلطانی‌نژادیان کارشناس‌کشاورزی، مهندس‌قاسم‌غلامی کارشناس امور عشایری ، آقای علی امامی ، آقای قدرت‌الله اکابری ، کلیه اعضای محترم نشر نی ، آقایان برآبادی وصدوقی(به‌خاطرصفحه‌آرائی و ویرایش‌فنی‌کتاب) و نیزآقای شهباز شهبازی و خانم زینب رضاپور اصفهانی (شهبازی)که هریك به‌نحوی به‌تهیهٔ این پژوهش یاری رسانیدند و بدون همکاری صمیمانه و تشویقهایشان انجام این کار ناممکن بود، بیان دارم.

ع. شهبازی

۱۳۶۵/۱۱/۲۲

فهرست مطالب

مقدمه (۱۷ـ۴۰)

تعاریف ۱۷
پیشینهٔ ایلات وعشایر درجهان وایران ۲۶
الف. کوچ‌نشینی ۲۶
ب. سازمان اجتماعی قبیله‌ای ۲۸
سازمان سیاسی ایلات وعشایر ایران ۳۰
وضع کنونی عشایر ایران ۳۶
ایلات وعشایر فارس ۳۸
دربارهٔ پژوهش حاضر ۳۹

منوگرافی ایل سرخی (۴۱ـ ۱۹۸)

۱. آشنائی با منطقه ۴۳

موقعیت جغرافیائی ۴۳
شرایط طبیعی ۴۵
ایل‌راهها ۴۸

عشایر کوهمرهٔ سرخی ۴۹
مهاجرت ۵۲
امکانات اقتصادی واجتماعی ۵۳

۲. وضع عمومی ایل سرخی ۶۱

جمعیت ۶۱
وضع آموزشی ۶۳
وضع بهداشتی ۶۴

۳. سازمان اجتماعی ایل سرخی ۶۵

(۱) ساختار اجتماعی ۶۵
ایل ۶۵
طایفه ۶۶
تیره و زیرتیره ۶۶
خونه ۶۷
بنکو و ایشوم ۶۷
(۲) نظام عشیره‌ای ۶۹
تعاریف ۶۹
نظام خویشاوندی ۷۱
واژگان خویشاوندی ۷۳
تبارشناسی ۷۷
تبارشناسی طوایف سرخی ۷۹
(۳) سازمان سیاسی ایل ۸۵
دربارهٔ واژه‌های «بزرگ» و «ریش‌سفید» ۸۶
رئیس ایل ۸۶
بزرگان ایل ۹۱
بزرگان طایفه ۹۲
ازشیخوخیت تاکلانتری ۹۳
تفنگچی گری ۹۵
قشربندی اجتماعی ۹۶

۴. ایل وکوچ ۹۷

تحول شیوهٔ زندگی: ازکوچ نشینی تا یکجانشینی ۹۷
وضع کنونی ایل ازلحاظ «شیوهٔ زندگی» ۹۹

۵. اقتصاد ایل ۱۰۳

سیر تحول اقتصادی ایل‌سرخی ۱۰۳
(۱) سالهای ۱۲۴۰–۱۳۲۰ ۱۰۳
(۲) سالهای ۱۳۲۱–۱۳۳۷ ۱۰۷
(۳) سالهای ۱۳۳۸–۱۳۴۱ ۱۰۷
(۴) سالهای ۱۳۴۲–۱۳۵۹ ۱۰۸
(۵) سالهای ۱۳۶۰–۱۳۶۵ ۱۰۹
وضع کنونی اقتصاد ایل ۱۱۰
الف. مشاغل ۱۱۰
ب. درآمدها ۱۱۶

۶. عشایر و شهرگرائی ۱۲۵

سابقهٔ تاریخی شهرگرائی درعشایر فارس ۱۲۵
سابقهٔ شهرنشینی درعشایر کوهمرهٔ سرخی ۱۲۶
علل شهرگرائی درعشایر ۱۲۸
(۱) شهر به‌مثابه پناهگاه ومأمنی برای فرار ازدرگیریهای محلی ۱۲۸
(۲) شهر به‌مثابه تبعیدگاه سیاسی ۱۲۸
(۳) شهر به‌مثابه امکانی برای رهائی از بن‌بست اقتصادی ۱۲۹
(۴) جاذبه‌های شهرنشینی ۱۲۹
شهرگرائی در ایل‌سرخی ۱۳۰
مشاغل شهری ۱۳۱
رابطهٔ علل شهرنشینی با مشاغل‌شهری ۱۳۳
تأثیرات فرهنگی–روانی شهرنشینی برعشایر ۱۳۴
فرایند قبیله‌زدائی ۱۳۴
فرایند قبیله‌گرائی ۱۳۶

۷. فرهنگ ایل ۱۳۹

پوشاک ۱۳۹
لباس‌مردانه ۱۳۹
ارتباطات ۱۴۳
ارتباطات جمعی ۱۴۳
جاده‌های ارتباطی ۱۴۷

ازدواج وخانواده	۱۴۹
. نقش اجتماعی زن	۱۴۹
ازدواج	۱۵۰
ارث	۱۵۲
آداب مذهبی	۱۵۲
سوگند	۱۵۴
اماکن مقدسه	۱۵۴
سادات ونقش اجتماعی آنها	۱۵۵
مراسم عزاداری حسینی	۱۵۷
عرف درایل سرخی	۱۵۸
«غیرت گیری» (حمایتگری)	۱۵۸
خونداری	۱۵۹
پیمان برائت	۱۶۰
سرقت	۱۶۰
کهلهٔ حضرت عباس	۱۶۱
ناموس پرستی	۱۶۱
بزرگ پرستی	۱۶۲
هم اتحادی	۱۶۲
مراسم درایل سرخی	۱۶۲
مراسم ازدواج	۱۶۲
مراسم عزا	۱۶۴
مراسم «کوسهٔ کلی»	۱۶۴
مراسم «قدح روبرو»	۱۶۵
باورها وآداب	۱۶۵
موجودات افسانه‌ای	۱۶۵
تقدس درخت وپرندگان	۱۶۸
دیگر باورها وآداب	۱۶۸
سلحشوری وجنگ آوری	۱۶۹
در رثای ملامهدی سرخی	۱۷۱
در رثای کلانتران کوهمره	۱۷۴
قهرمانان ایل	۱۷۸
۸. گویش سرخی	۱۸۱
علائم ونشانه‌ها برای آوانویسی واژگان	۱۸۲

سرگذشت ایل (۱۹۹ـ۳۰۶)

۱. تاریخ ایل‌سرخی ۲۰۱
پیشینهٔ تاریخی کوهمرهٔ سرخی ۲۰۲
منشأ ایل‌سرخی ۲۰۵
۲. دوران کشمکش با قدرتهای محلی ۲۰۹
سالهای استبداد: «سرخی بگیرون» ۲۱۰
«صبر کلهٔ رحمون» ۲۱۱
فرجام سلسلهٔ خوانین شکفت ۲۱۲
جنگهای عشایری ۲۱۴
انضباط و مدیریت کلهٔ رحمان ۲۱۴
۳. دوران مبارزه با تجاوز انگلیس ۲۱۷
وضع عمومی فارس در سالهای تجاوز انگلیس ۲۱۸
پیشینهٔ تجاوز نظامی انگلیس به جنوب ایران ۲۲۰
(۱) تجاوز نظامی سال ۱۲۵۴ قمری ۲۲۰
(۲) تجاوز نظامی سال ۱۲۷۳ قمری ۲۲۱
(۳) تجاوز نظامی اوایل قرن بیستم ۲۲۱
عشایر کوهمرهٔ سرخی در مبارزه علیه تجاوز انگلیس ۲۲۲
حمله به اردوگاه انگلیس در چنارراهدار ۲۲۲
قیام همگانی روحانیون و مردم شیراز ۲۲۳
مصادرهٔ کاروانهای انگلیسی ۲۲۴
حمله به قشون انگلیس و قتل کاپیتان آکفورد ۲۲۴
تصرف سیاخ ۲۲۵
تشکیل «پلیس جنوب ایران» (اس.پی.آر.) ۲۲۶
قیام عشایر فارس علیه «پلیس جنوب» ۲۲۹
فتوای جهاد مجتهد لاری ۲۲۹
جنگ خان‌خویس ۲۳۰
کوهمره در اشغال قشون انگلیس ۲۳۳
۴. دوران مبارزه علیه استبداد رضاشاه ۲۳۵
رژیم پهلوی و عشایر ۲۳۶
قیام عشایری دوران رضاشاه ۲۳۷
قیام سالهای ۱۳۰۷ عشایر فارس ۲۳۹

محاصرهٔ شیراز ۲۴۱
قیام مهدی سرخی ۲۴۱
جنگ تنگ آب فیروزآباد ۲۴۲
حمله به کازرون ۲۴۲
پایان قیام ۱۳۰۷–۱۳۱۱ و کشتار سران ایل ۲۴۲
سالهای ۱۳۱۱–۱۳۲۰: دوران تخته‌قاپو ۲۴۳
آیت‌الله شهید مدرس وعشایر ۲۴۵
۵. از سقوط رضاخان تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ ۲۴۷
وضع عمومی استان فارس ۲۴۷
عشایرسرخی درسالهای ۱۳۲۰–۱۳۳۲ ۲۵۰
اقدامات ارتش برای کنترل عشایرفارس ۲۵۲
سالهای ۱۳۳۲–۱۳۴۱: دوران تحکیم حاکمیت دربار ۲۵۲
۶. قیام سالهای ۱۳۴۱–۱۳۴۲ عشایرفارس ۲۵۵
نهضت امام خمینی ۲۵۵
اصلاحات ارضی شاهانه! ۲۵۷
اهداف و نتایج اصلاحات ارضی ۲۵۷
ماهیت «اصلاحات ارضی» ۲۶۰
«اصلاحات ارضی» دراستان فارس ۲۶۲
روحانیت و «اصلاحات ارضی» شاهانه ۲۶۴
اهداف سیاسی رژیم از سرکوب عشایرفارس ۲۶۴
قتل مهندس ملك عابدی: یك توطئهٔ مرموز ۲۶۶
قیام عشایر کوهمرهٔ سرخی ۲۶۷
آغازقیام ۲۶۷
تحریم رفراندم ۲۷۱
ورود سپهبد آریانا به‌فارس ۲۷۱
حمله به‌پاسگاه دادنجان ۲۷۲
جنگ بلقو ۲۷۳
اشغال کوهمره توسط ارتش ۲۷۴
جنگ پیر بناب شیراز ۲۷۵
پایان قیام ۲۷۶
جریان قیام عشایرسرخی درکیفرخواست دادستان نظامی ۲۷۹
علل شکست قیام ۲۸۰

۷. اسناد محرمانهٔ عملیات شاه‌ـ آریانا علیه قیام ۲۸۵

پایگاه مردمی قیام ۲۸۷
قیام روحانیت وعشایر از دیدگاه آریانا ۲۸۸
آغاز مأموریت آریانا ۲۸۸
عشایر قیام کننده ۲۸۸
خصایص عشایر قیام کننده ۲۸۹
اسلحهٔ عشایر قیام کننده ۲۹۰
نیروهای سرکوبگر رژیم ۲۹۰
خوانین و کلانتران مزدور علیه عشایر ۲۹۰
روحیهٔ نیروهای سرکوبگر ۲۹۱
آغاز عملیات سرکوب عشایر سرخی ۲۹۲
طرح عملیات کوهمرهٔ سرخی ۲۹۲
اشغال کوهمرهٔ سرخی ۲۹۴
گزارش عملیات به‌شاه ۲۹۴
استقرار فرماندهی نظامی در کوهمرهٔ سرخی ۲۹۵
وضعیت شهر شیراز ۲۹۶
پخش اعلامیه علیه عشایر ۲۹۶
حماسهٔ پیربنو ۲۹۶
تظاهرات در شیراز ۲۹۸
پایان قیام سرخی ۲۹۸

۸. روزنامه‌ها سخن می‌گویند ۳۰۱

پیوستها (۳۰۷ـ۳۶۲)

شهیدان کوهمرهٔ سرخی ۳۰۹
اسناد ۳۱۳
روزنامه‌ها ۳۲۹
تصاویر ۳۳۹

مآخذ و منابع (۳۶۳ـ۳۶۸)

الف. مصاحبه‌ها ۳۶۳
ب. کتابشناسی ۳۶۴

فهرست اعلام (۳۶۹ـ۴۰۴)



مقدمه چاپ اول

تعاریف

در تبیین مفاهیم بنیادی «ایل»، «قبیله»، «طایفه» و «عشیره» ناهماهنگیها و اختلاف نظرهایی در میان مردم‌شناسان وجود دارد.[1]

ازدیرباز، اندیشمندان کوشیده‌اند تا تعاریفی ازجماعات قبیله‌ای به‌دست‌دهند و ویژگیها و وجوه تمایز آنها را ازجوامع معاصر مشخص سازند.

برخی ازمردم‌شناسان «عامل جمعیت» را در تعریف جماعات قبیله‌ای برجسته ساختند. خانم‌وآقای‌ویلسون(۱۹۴۵) معتقد بودند که ملاك اصلی تمیز جوامع قبیله‌ای عبارت‌است‌از محدودهٔ کوچك جغرافیائی آنها. از دیدگاه آندو، جامعهٔ قبیله‌ای ازنظر ابعادکوچك است و دارای مناسبات اجتماعی، حقوقی، سیاسی، اخلاقیات، مذهب و جهان‌بینی منطبق بر این محدوده است. مناسبات اقتصادی از نوع اقتصاد سادهٔ طبیعی است. قبیله

۱. به‌مقالات ت. فیروزان: «دربارهٔ ترکیب وسازمان‌ایلات وعشایرایران» وباقر پرهام: «طرح مسألهٔ ایلات وعشایر ازدیدگاه جامعه‌شناسی» درمجموعهٔ‌کتاب آگاه: «ایلات‌وعشایر»، تهران، ۱۳۶۲ مراجعه شود.

یك واحد خودکفاست و فاقد بغرنجی وتقسیم‌کار جامعهٔ معاصر است. مبادله با خارج قبیله‌کم است وقشربندی طبقاتی وتقسیم اجتماعی کار ، بدوی است . مطلق‌کردن عامل کمی در تعریف قبیله، ازسوی مردم‌شناسان مورد پذیرش قرار نگرفت. پژوهش در قبایلی مانند «گالا»[1] (تحقیقات هانتینگفورد[2] در ۱۹۵۵) ، «سومالی» (تحقیقات لویس[3] در ۱۹۶۱) و دیگران، جوامعی را نشان‌داد که دارای جمعیتهای یك تا سه‌میلیونی هستند، ولی سازمان اجتماعی آنها برنظام قبیله‌ای‌مبتنی است.[4]

الیزابت بیکن[5] مردم‌شناس امریکائی، سه عامل «اقامت در سرزمین واحد» ، «پیروی از سنن مشترك» و « احساس تعلق به‌قبیله» را شاخص قرارمی‌دهد. از دیدگاه او ، واژهٔ «tribe»[6] شامل قبایلی چون «هزارهٔ» افغانستان نیز می‌شود که ده‌نشین هستند، به‌زراعت و دامداری اشتغال دارند، و به‌طوایف‌مختلفی تقسیم می گردند که جمعیتشان به‌بیش ازصدهزار نفرمی‌رسد. گاه در رأس عشیره رئیس قرار دارد ، گاه ندارد ؛ ولی هر گروه دارای‌سرزمین، نام، گویش واحساس‌خویشاوندی مشترك‌است.[7]

پژوهشگران مارکسیست در ارائهٔ تعریف از ایلات و عشایر، بیش ازحد تحت تأثیر الگوهای کلی نظری ماتریالیسم تاریخی‌قرار دارند. بطورمثال، تاردوف، ایران‌شناس شوروی، پنج‌ویژگی مشترك جوامع قبیله‌ای ایران را چنین بیان می‌دارد:

۱. در جامعهٔ قبیله‌ای ، تولید غله مقام دوم را داراست؛

۲. مرتع وگله از نقش تعیین‌کننده‌ای برخوردار است؛

۳. تقسیم‌کار، مناسبات‌تولیدی واستثمار، برمبنای‌استفادهٔ مشترك از مرتع قرار دارد؛

1. Galla
2. Huntingford
3. Lewis
4. International Encyclopedia of the Social Sciences. The Macmillan Company and the Free press. New York, 1972, Vol. 16, p. 146–150 (Tribal Society).
6. E. Bacon

۶. واژهٔ tribe مأخوذ از واژهٔ لاتینی tribus به‌معنای «یکی از سه» ، اشاره به‌یکی ازسه قومی است که با یکدیگر متحد شدند و امپراتوری روم را بنیادگذاردند . بعدها واژهٔ tribus به‌سی‌وپنج قومی اطلاق گردید که قبل‌ازسال ۲۴۱ پیش ازمیلاد جزء روم شدند. قبایل‌رومی و ژرمن‌عبارت‌بودند ازگروهی‌خانواده‌های‌پدرسالار که دارای نام مشخص، سرزمین مشترك و رهبری واحد بودند (دائرة‌المعارف امریکانا، ج۲۷، ص۹۸).

7. The Encyclopedia Americana, 1984, vol. 24, p. 98.

۴. بقایا و آثار نظام کمون طایفه‌ای، دوران متمادی به‌حیات خود ادامه می‌داد؛

۵. برمبنای طرز زندگی کوچ‌نشینی جنگی، حاکمیت رهبران و آریستوکراسی طایفه‌ای مدت مدیدی ادامه‌می‌یافت.[۱]

گروهی از اندیشمندان به‌نقش خویشاوندی[۲] در نظام قبیله‌ای توجه کرده‌اند. ابن خلدون مورخ قرن هشتم هجری قمری را باید پیش‌کسوت این گروه دانست. ابن‌خلدون از نخستین کسانی است که وجوه تمایز جماعات ایلی‌را ازجماعات یکجانشین بیان داشته است. او «ملاط همبستگی ایلی‌راعصبیتی (غرور قومی) می‌داند که از پیوند نسبی (التحام) و یا پیوند خویشاوندی (صلهٔ رحم) حاصل شده و باهم‌پیمانی (ولاء) و هم‌سوگندی (حلف) گسترش می‌یابد. از این‌رو نزد عشایر، به‌خلاف یکجانشینان، وابستگی به‌نسب‌اهمیت بیشتری دارد تا وابستگی به‌محل.[۳]

درمیان‌مردم‌شناسان غربی، ل. ه. مورگان[۴] مردم‌شناس امریکائی، نخستین کسی است که به‌اهمیت عنصر خویشاوندی درسازمان اجتماعی قبیله توجه‌کرد. مورگان جامعهٔ قبیله‌ای را یك سازمان اجتماعی «غیرسیاسی» می‌دید. او طی پژوهشهای ده‌سالهٔ خود کشف کرد که علی‌رغم تنوع واژگان خویشاوندی، جوامع مختلف بشری که ازنظر تاریخی به‌هم ارتباطی ندارند و از نظر جغرافیائی ازهم دورند و به‌زبانهای مختلف سخن می‌گویند، دارای واژگان همانند خویشاوندی هستند. براین اساس، او خویشاوندی را نخستین و کهنترین‌شکل تجمع‌انسانی وعنصراصلی درساختارجوامع «ماقبل‌شهری»[۵]دانست. «عشیره» نمونهٔ بارزچنین جوامع‌مبتنی برخویشاوندی در دوران معاصر است. این کشف‌مهم مورگان‌در کتاب او «**نظامهای خویشاوندی نسبی وسببی درخانوادهٔ بشری**»[۶] (۱۸۷۱)، بیان گردید وعلوم

۱. و. تاردوف، خطوط عمدهٔ مناسبات تولیدی درمیان قبایل ایران، مجموعهٔ «اسناد دربارهٔ مسائل ملی‌ـمستعمراتی»، شمارهٔ (۹)۳، ۱۹۳۳، مسکو، ص ۱۲۸ (به‌روسی).

2 . kinship

۳. کتاب آگاه: «ایلات وعشایر»، ص۱۲. (به‌نقل‌از مقدمهٔ ابن‌خلدون، ترجمهٔ محمدپروین گنابادی، بنگاه ترجمه ونشرکتاب، ۱۳۵۲).

4 . Lewis Henry Morgan (1818 — 81).

5. pre - urban

6. «Systems of consanguinity and Affinity of the Human Society»

اجتماعی را به‌سوی پهنهٔ جدید و گسترده‌ای هدایت کرد.

دنبالهٔ کار هوگان توسط پژوهشگران پی گرفته‌شد و هرچند برخی نظرات مورگان مورد نقادی قرار گرفت، ولی به‌هر تقدیر «خویشاوندی» جایگاه عظیم خویش را در ساخت اجتماعی جوامع ماقبل صنعتی به‌اثبات رسانید.

امروزه مالینوفسکی[۱]، رادکلیف براون[۲] و لوی‌استروس[۳] برجسته‌ترین صاحبنظران «خویشاوندی» به‌شمار می‌روند. مالینوفسکی درنتیجهٔ پژوهشهای خویش در قبایل استرالیائی[۴] به‌نقش بنیادین خانواده در تکامل پیوندهای خویشاوندی و نیز به نقش مهم خویشاوندی در تأمین موقعیتهای مادی و اجتماعی برای فرد توجه کرد. رادکلیف براون مفهوم «نظام‌خویشاوندی» را، چه ازنظر واژگان و چه از نظر الگوهای رفتار اجتماعی توسعه بخشید و «مناسبات خویشاوندی» را بمثابه جزء مهمی‌از ساختار اجتماعی بررسی کرد.[۵] او «سازمان خویشاوندی» را نقطهٔ جهش‌مهمی می‌داند که هدایتگرفرد به‌همکاری ومشارکت اجتماعی‌است. لوی‌استروس نیزدرمکتب ساختی خویش‌تأکید اساسی را برنقش خویشاوندی قرار داده است.

پژوهشهای آیرنز درمیان ترکمانان ایران[۶] و تحقیقات سالزمن درشمال بلوچستان[۷] اهمیت سازماندهی براساس‌نسب را در ایلات وعشایر ایران نشان می‌دهد.

ویل‌دورانت عشیره رامجموعه‌ای ازخویشاوندان می‌داند که درسرزمین واحد زندگی می‌کنند، توتم‌مشترکی دارند واز یك قانون‌وعرف پیروی می‌کنند. اتحاد عشیره‌ها در زیرفرمان رئیسی واحد به پیدایش «قبیله» می‌انجامد.[۸]

۱. Bronislaw Malinowski انسان‌شناس معروف لهستانی (۱۸۸۴ – ۱۹۴۲).
۲. Alfred Reginald Radcliffe Brown ، انسان‌شناس‌معروف‌انگلیسی(۱۸۸۱–۱۹۵۵).
۳. Claude Gustave Levi – Strauss انسان‌شناس معروف فرانسوی(متولد ۱۹۰۸).
۴. درجزایر Trobriand درشرق‌گینهٔ جدید.
۵. درکتاب «سازمان اجتماعی قبایل استرالیائی»(۱۹۶۴).
۶. به‌مقالهٔ ویلیام‌آیرنز (W. Irons)، «کوچ‌نشینی به‌عنوان راهی برای سازگاری‌سیاسی: نمونهٔ ترکمنهای یموت»، ترجمهٔ پیروز الف.، درکتاب آگاه مراجعه شود.
۷. به‌مقالهٔ فیلیپ سی. سالزمن (Ph. C. Salzman) ، «کوچ متفاوت دوطایفهٔ بلوچ»، ترجمهٔ نیما همای درکتاب آگاه مراجعه شود.
۸. ویل‌دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱ : «مشرق زمین‌گاهوارهٔ تمدن»، ۱۳۶۵، سازمان‌انتشارات وآموزش انقلاب اسلامی، ص۲۹.

باجمع بست نظرات فوق، به‌نظر نگارنده، می توان تعاریف زیر را به‌دست داد:

«عشیره»[۱] جماعتی است که براساس «پیوندهای خونی»[۲] متحد شده است و تشکیل یك واحد مستقل همبسته را می‌دهد. درجوامعی که پیوندهای خونی و نیای واحد به‌ثبوت نرسد، این امر بافت عشیره را نفی نمی کند، بلکه‌صرف‌وجود «احساس‌خویشاوندی»[۳] کافی است. چنین احساسی پیوند اجتماعی را تحکیم می‌بخشد و اساس وحدت عشیره را تشکیل می‌دهد. دراین تعریف عنصر اصلی، پیوند خونی وتباری است.

«قبیله»: اتحاد پایدار ومنسجم چندعشیره در چهارچوب سازمان اجتماعی واحد را «قبیله» می نامیم.

شاخصهای «قبیله»عبارتنداز: ۱. اقامت درسرزمین‌مشترك؛ ۲. پیروی از «رسوم» مشترك؛ ۳. احساس تعلق به‌قبیله.

و اما دربارهٔ مفهوم «ایل».[۴]

۱. عشیره را معادل clan قرار داده‌ایم. روشن است که دراین تعریف کلانهای پدرسالار، نظیر عشایر ایران‌را درنظرداریم و نه کلان به‌معنای‌عام آن که جوامع مبتنی برمادرتباری را نیز دربرمی گیرد.

2. blood relations, or: consanguinity

3. feeling of kinship

۴. «ایل» یك واژهٔ ترکی ــ مغولی است. دکترعنایت‌الله‌رضا در پژوهش محققانهٔ خود نظرات زیر را پیرامون معنای واژهٔ «ایل» جمع‌بندی می کند: «سرزمین وکشور» (مالوف) «اتحاد قبیله‌ای» (مالوف)، «کشور و مردم» (بارتولد)، «اتحاد اشراف و بزرگان قبیله‌های مختلف‌درحول آریستوکراسی‌واشرافیت‌قبیله‌وقوم‌حاکم» (برنشتام)، «سازمان‌کشوری‌وحکومت» (برنشتام). رشیدالدین‌فضل‌الله در«جامع‌التواریخ» واژهٔ «ایل» را به‌صورت فعل «ایل کردن» به‌معنای مطیع کردن و به‌فرمان‌آوردن، و «ایل‌شدن» به‌معنای مطیع ومنقاد شدن‌آورده‌است. ازاین‌دیدگاه، «ایل» اتحادی است که بااطاعت وانقیاد دیگرقبیله‌ها همراه بوده‌است. دراین اتحادیا کنفدراسیون، قبیله‌ها ازحقوق برابر ویکسان‌برخوردار نبودند. گومیلف واژهٔ«ایل» را برابر واژهٔلاتینی «ایمپریوم» دانسته که به‌معنای کشور ودولت‌است. دراینگونه‌دولتها اثری ازخودمختاری مشهود نیست. بدین‌روال، واژهٔ «ایل»، دراین مفهوم شامل‌جمع قبیله‌های ترك وغیر ترك است که در آن، قبیله‌های‌غیرترك، ازترکان اطاعت‌وپیروی می کنند. ازاین‌دیدگاه، واژهٔ «ایل» به‌معنای‌کشور و همهٔ‌سرزمینهای زیرفرمان‌ترکان است. تولستوف، یکی‌دیگراز دانشمندان‌شوروی، واژهٔ «ایل» را به‌مفهوم‌کهن وسیاسی آن‌آورده وبراین‌عقیده‌است که واژهٔ «ایل» هیچگاه دارای مفهوم ارضی نبوده است ... به‌هرتقدیر، چنین به‌نظر می‌رسدکه «ایل» یکی از شکلهای موجودیت قبیله‌های ترك و یا اتحادآنان با قبایل غیر ترك بوده است (دکترعنایت‌الله رضا، ایران‌وترکان در زمان‌ساسانیان، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۴۲ــ۴۵). ←

فسائی در «فارسنامهٔ ناصری» بین «ایل» و «طایفه» تمایز قائل شده ومعیار تمایز را «شیوهٔ زیست» و «بعد مسافت» قرار داده است. از دیدگاه او، عشایری که کاملاً کوچ‌رو هستند و کوچ آنها در دومنطقه است، ایل محسوب می‌شوند و عشایری که کوچ آنها دریك منطقه است، «طایفه»اند.[۱] ولی در بررسی ایلات وطوایف مندرج در کتاب او، روشن می‌شود که برخلاف تعریف خود، عملا به‌عامل جمعیت توجه داشته و قبایل بزرگ را ایل نامیده‌است وقبایل کوچك را ــ که بعضاً کاملا کوچ‌رو هستند وفاصلهٔ کوچشان نیز طولانی است ــ طایفه.

← ب. ولادیمیرتسف، که رنه‌گروسه او را در تاریخ و زبان مغولی صاحب بصیرت بسیار می‌داند (امپراتوری صحرانوردان، ترجمهٔ عبدالحسین میکده، انتشارات علمی وفرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۳۱۹) معتقد است که: «درمغولهای قدیمی ائیل خانوارهای منفرد کوچ نشین محسوب می‌شده... یك اردو به‌مغولی کوریان = گوریان گفته می‌شد که خود از اجتماع عده‌ای خانوار صحرانشین که «ائیل» نامیده‌می‌شدند، تشکیل گردیده بود... مغولهای قدیمی نیز با ائیل یا باکوریان کوچ می‌کردند. برای بعضیها کوچ نشینی به‌تنهائی ویا ائیل آسانتر بود، ولی در بعضی مواقع خارج بودن از کوریانها بسیار خطرناك بوده است ... کوچ کردن مستقل به طریق ائیل مخصوص ثروتمندان بود.» (نظام اجتماعی مغول ــ فئودالیسم خانه‌به‌دوشی، ترجمهٔ شیرین بیانی، انتشارات علمی وفرهنگی، سال ۱۳۶۵، ص ۶۳ و ۶۴).

«برهان قاطع» «ایل» را به‌زبان ترکی به‌معنای دوست وموافق و رام می‌داند که نقیض وحشی است. دکتر معین درحاشیه می‌نویسد: «درترکی ایل به‌معنی دست، مردم، ملت، گروه، مال، مطیع وتابع است (جغتائی ۱۲۵) وایلات جمع معمول این کلمه است.» (محمدحسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، به‌اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۹۷).

واژهٔ «ایلات» نخستین‌بار در زبان فارسی در دوران ایلخانیان بکار رفته‌است (آن لمبتون، «تاریخ ایلات ایران»، ترجمهٔ علی تبریزی، کتاب آگاه، ص ۱۹۵).

در عشایر فارس به‌نظر می‌رسد واژهٔ «ایل» تحت تأثیر فرهنگ ایل قشقائی به‌طوایف غیرترك وارد شده‌است. رقابتهای سیاسی دراین نامگذاری بی‌تأثیر نبوده، زیرا اطلاق واژهٔ «ایل» اهمیت وبزرگی قبیله را می‌رسانده‌است. درمتون دورهٔ قاجاریه در رابطه با نام قبایلی چون «بویراحمدی»، «باصری»، «عرب» و... بیشتر واژهٔ «طایفه» و «طوایف» بکاررفته‌است.

در رابطه با ایل سرخی، «فارسنامهٔ ناصری» از آن با نام «طایفهٔ سرخی» یادکرده است. درخودسرخی، اصطلاح «طوایف سرخی» رواج داشته‌است وگاه باختصار مجموع طوایف ششگانهٔ سرخی را «طایفهٔ سرخی» می‌خوانده‌اند. پس ازشهریور ۱۳۲۰، درمکاتبات دولتی ومجامع عشایری فارس اصطلاح «عشایر سرخی» (به‌معنای عام وشامل همهٔ قبایل و روستائیان کوه‌نشین ونیمه کوچ نشین کوهمرهٔ سرخی) کاربرد داشته‌است. دررابطه با نام خودقبیله نیز واژهٔ «ایل سرخی» استعمال می‌شده‌است. ازآنجاکه قبیله مرکب ازشش طایفه بوده، طبعاً واژهٔ متداولی که بتواند تجمع این طوایف دریك سازمان واحد قبیله‌ای را بیان کند و درعین حال آن را از دیگر قبایل کوهمره متمایز سازد، واژهٔ «ایل» بوده است.

۱. حاج میرزا حسن حسینی فسائی، فارسنامهٔ ناصری، کتابخانهٔ سنائی، ج ۲، ص ۳۰۹ و ۳۳۰.

مردم‌شناس فقید ایرانی، دکتر نادر افشارنادری ، سه‌عامل را به‌عنوان عناصر اصلی تعریف «ایل» بیان می‌دارد:

۱. وجودساختار ایلی ــ تقسیم ایل به‌طایفه، تیره و... ؛

۲. باور اعضای ایل که به‌این ساخت ونظام‌تعلق دارند؛

۳. وجود سرزمین مشترک:[۱]

این تعریف ، بیش از حد عام است و هرنوع قبیله‌ای (یکجانشین‌وکوچ‌رو، دامدار، کشاورز و...) را در برمی گیرد. به‌نظرما، درشناخت ایلات وعشایر، باید سه‌عنصر اساسی ازهم تفکیک شوند:

۱. عنصر قبیله‌ای[۲] ، بمثابه «سازمان اجتماعی» ایلات و عشایر؛

۲. عنصر کوچ‌نشینی[۳] ، بمثابه «شیوهٔ زیست»[۴] ایلات و عشایر؛

۳. عنصر دامداری[۵]، بمثابه «شیوهٔ معاش»[۶] آنها.

با تفکیک سه‌عنصر فوق که سازمان‌اجتماعی، شیوهٔ‌زیست وشیوهٔ معاش عشایر را مشخص می‌سازد، می توان به‌تعریف‌زیر دست یافت:

«ایل» جماعتی است‌که سازمان‌اجتماعی‌آن قبیله‌ای، شیوهٔ زیست‌آن کوچ‌نشینی (کوچ‌نشینی کامل یا نیمه‌کوچ‌نشینی) و شیوهٔ معاش‌آن دامداری باشد ویك واحد مستقل‌اجتماعی وفرهنگی را تشکیل دهد.

در ایل ، بمثابه نوعی قبیله ، «نظام عشیره‌ای» شالودهٔ ساختار اجتماعی‌آن است و ایل عبارت‌است از اتحاد چند عشیره درچارچوب سازمان اجتماعی واحدکه مبتنی براقتصاد شبانی وشیوهٔ زیست‌کوچ‌نشینی است.

تعریف فوق را می‌توان بازکرد و شاخصهای اصلی را درشناخت ایل به‌شرح زیر بیان داشت:

۱. معمولاً درسطوح تیره‌ها ، وگاه در سطح طایفه‌ها ، مبتنی بر مناسبات عشیره‌ای (پیوند نسبی) است و لذا عضویت درایل مستلزم پیوند تباری به‌یك عشیرهٔ عضو ایل است.

۲. سازمان اجتماعی ایل برپایهٔ نظام قبیله‌ای‌است؛ یعنی

۱. کتاب‌آگاه: ایلات وعشایر ، «اسکان عشایر وآثار اجتماعی‌آن»، ص۳۳۱.

2. tribalism
3. nomadism
4. way of life
5. pastoralism
6. mode of subsistence

ایل به‌طایفه، تیره و واحدهای اجتماعی زیر تیره تقسیم‌می‌شود.
۳. دراقتصاد ایل، دامداری نقش اصلی دارد.
۴. شیوهٔ زیست ایل، کوچ‌نشینی کامل یا نیمه کوچ‌نشینی است.
۵. ایل‌دارای‌فرهنگ، گویش، تاریخ‌وسرزمین‌واحداست.
۶. اعضای ایل‌دارای «احساس تعلق به‌ایل» (به‌تعبیردکتر افشار نادری) و یا «عصبیت» (به‌تعبیر ابن‌خلدون) هستند. این روانشناسی را «عرق ایلی» می‌نامیم.

این شاخصهای ششگانه حالت تئوریك دارد و یك ایل کامل وتمام‌عیار را نشان می‌دهد که تاچند دههٔ پیش دربسیاری ازنقاط ایران وجود داشته‌است وهنوز بقایای ایلات «کلاسیك» وجود دارد؛ ولی باتوسعهٔ مناسبات سرمایه‌داری وفرهنگ‌غربی برخی ازاین شاخصها از بین رفته و یاکمرنگ شده‌اند:

دربسیاری ایلات، اکنون زراعت دراقتصاد نقش اصلی را دارد ونقش دامداری کمرنگ شده است.

اکثریت ایلات، امروزه دارای محل سکونتی هستند و اسکان یافته‌اند. بخشی کاملاً اسکان یافته‌اند، بخشی نیمه کوچ‌نشین‌اند؛ بخشی با احشام خود مهاجرت می‌کنند وبخشی احشام را بوسیلهٔ خویشاوندان یا شبان به‌کوچ می‌فرستند.[۱] بخصوص پس‌از انقلاب‌اسلامی ایران‌که‌کنترل دولت برمنابع طبیعی و مراتع سست شد، بخشی از ایلات در مراتع اقدام به‌احداث روستا کرده وبخش‌قابل‌زرع آن‌را به‌اراضی‌مزروعی دیمکار یا تلمبه‌کار تبدیل کرده‌اند. معمولا هرواحد خویشاوندی نسبی (عشیره) دریك نقطه اسکان یافته و بدین‌ترتیب با اسکان اجزای یك ایل وحتی یك‌طایفهٔ درنقاط مختلف وگاه‌دورازهم، ارتباطات اجتماعی میان‌آنها سست شده است.

طبیعی است‌که با از میان‌رفتن شاخصهای اصلی فوق، «هویت ایلی» نیز به همان نسبت رقیق شده است، ولی درمیان این گروه‌کثیر از اعضای ایلات، هنوز عواملی «هویت ایلی» را جانسختی وبقا می‌بخشند. این عوامل عبارتنداز:

۱. در بخش «تحول شیوهٔ زندگی: ازکوچ‌نشینی تا یکجانشینی» در نمونهٔ ایل سرخی این تحول را نشان داده‌ایم و وضع کنونی ایل را در رابطه باکوچ، مشخص ساخته‌ایم. به‌نظر ما این تقسیم‌بندی درشرایط کنونی تاحدود زیادی قابل تعمیم است.

۱. عنصر خویشاوندی؛
۲. احساس تعلق به‌ایل؛
۳. فرهنگ، تاریخ و گویش مشترك؛
۴. خلق وخو و روانشناسی ایلی (عرق‌ایلی).

درایلات وعشایر، واژهٔ «طایفه» به‌سه معنا بکار می‌رود:

۱. به‌معنای‌اصیل‌وعام آن که‌منطبق بامفهوم «عشیره» است. دراین معنا، هر واحد اجتماعی خویشاوندی (اعم از روستائی یاکوچ‌نشین، کشاورز یادامدار، دارای‌سازمان اجتماعی قبیله‌ای یا فاقدآن)، «طایفه» خوانده می‌شود.

۲. به‌معنای‌واحدهای اصلی‌تشکیل‌دهندهٔ ایل. دراین‌معنا، ایل تجمع چند «طایفه»است. این طوایف ممکن‌است«عشیره» باشند یا «قبیله» (اتحاد چندعشیره).

۳. به‌معنای قبایل مستقلی که عضوهیچ ایلی نیستند؛ ولی ازنظر جمعیت تعدادشان‌کم است. دراین معنا ، «طایفه» منطبق بامفهوم «قبیله» وگاه با «عشیره» است.

به‌نظرماکاربرد «نظام‌طایفه‌ای» به‌جای «نظام‌عشیره‌ای»[1] دقیق نیست ؛ زیرا همانطورکه مشاهده شد ، طایفه گاه واحد خویشاوندی نسبی است ویك عشیره محسوب می‌شود، ولی‌گاه یك عشیرهٔ واحد نیست ، بلکه اتحاد چند عشیره است و «نظام عشیره‌ای» تنها درسطوح تیره‌ها ـ یاحتی‌واحدهای زیرتیره ـ مصداق دارد. بدینسان، طایفه خود یك واحد قبیله‌ای است.

برخی مردم‌شناسان خارجی، درشناخت ایلات و عشایر ایران،«کوچ‌نشینی» یا «چادرنشینی»را شاخص اصلی دانسته و ترجیح داده‌اند به‌جای واژهٔ «قبیله» واژهٔ «نوماد»(کوچ‌نشین) را بکار برند. آنها برشیوهٔ زیست‌کوچ‌نشینی تأکید ورزیده و مثلاً ایل قشقائی را «کوچ‌نشینان قشقائی» خوانده‌اند.

واژهٔ «کوچ‌نشین» واژهٔ دقیقی‌نیست. ایل‌قشقائی پیش‌از آنکه «نوماد» باشد ، «قبیله» است و ساختار قبیله‌ای‌آن بقا و موجودیت سیاسی و فرهنگی‌آن را موجب شده است. بسیاری از ایلات و عشایر ایران سالهاست‌که از نظر شیوهٔ زندگی دستخوش‌تحولات‌جدی شده وبه‌گروه‌های مختلف‌تقسیم‌شده‌اند، ولی «هویت ایلی» خود راحفظ‌کرده‌اند. این «تعلق» صرفاً یك علاقه‌نیست وعموماً شبکهٔ وسیعی ازپیوندهای‌سیاسی، اقتصادی،

1. clan system

فرهنگی و ... وجود دارد. بنابراین، آنچه «هویت ایلی» را می‌سازد نه‌صرفاً «کوچ‌نشینی»، بلکه‌تمامی‌شاخصهای‌ششگانه‌ای است که برشمردیم.

پیشینهٔ ایلات وعشایر درجهان و ایران

الف. کوچ‌نشینی:

پژوهشهای مردم‌شناسی و باستان‌شناسی نشان می‌دهدکه شیوهٔ زیست کوچ‌نشینی، شیوهٔ نخستین زندگی بشر بوده است. محققان‌سه‌دورهٔ مختلف را در تاریخ کوچ‌نشینی‌متمایزمی‌سازند:

۱. کوچ‌نشینی ابتدائی[1]: این نوع کوچ‌نشینی در عهد میان‌سنگی (هزارهٔ ۱۲ تا هزارهٔ۶ پیش‌ازمیلاد) وعهد نوسنگی (هزارهٔ ۵ پیش‌ازمیلاد)، یعنی مدت ۸ هزارسال، شیوهٔ عمومی زیست همهٔ انسانها بوده‌است. این‌نوع کوچ‌نشینی‌مبتنی برشکار، دامداری خانگی، جنگل‌کاوی و گردآوری غذا[2] بوده است.

۲. جدائی یکجانشینی ازکوچ‌نشینی: بتدریج بخشی از قبایل کوچ‌نشین در نواحی مناسب اسکان می‌گزینند و به‌کشاورزی اشتغال می‌ورزند وبخش‌دیگر به‌کوچ‌نشینی‌ادامه می‌دهند. بدین‌ترتیب، جامعهٔ بشری به‌دوگروه «کشاورز» (یکجانشین) و«دامدار ـ طبیعت‌کاو»(کوچ‌نشین) تقسیم‌می‌شود. گرایش به‌یکجانشینی از هزارهٔ پنجم قبل از میلاد آغاز شد. کشاورزان درنیمکرهٔ غربی و در نیمکرهٔ شرقی، درکناره‌های درهٔ نیل (مصر)، دجله و فرات (بین‌النهرین)، سند (هند)، هوانگ‌هو(چین) و در قسمتهائی ازآسیای صغیر و شبه‌جزیرهٔ بالکان سکنی می‌گزینند و دامداران در سیبری جنوبی، حوزهٔ دریای آرال، فلات ایران و استپهای جنوبی دریای سیاه به‌کوچ‌نشینی می‌پردازند.

1. primitive nomadism.

۲. gathering: جنگل‌کاوی و طبیعت‌کاوی، بدوی‌ترین شیوهٔ معیشت جامعهٔ بشری محسوب می‌شود. در بخش «اقتصاد سرخی» خواهیم دیدکه در سالهائی نه چندان دور، این شیوهٔ معاش سهم‌اساسی دراقتصاد این‌قبیله داشته وهم‌اکنون نیز۷٪ اقتصاد ایل‌را تشکیل می‌دهد. یکی ازوجوه تمایزقبایل کوه‌نشین ازنوع‌سرخی‌فادس، باقبایل‌شبان مانندقشقائی‌دراین‌است. شیوهٔ بدوی زیست ومعاش سرخی در طول تاریخ مختصات قبیله‌ای و عشیره‌ای خاصی بدان بخشیده است.

«درایران در اواخر هزارهٔ پنجم قبل ازمیلادکشاورزی آغاز می‌شود و شیوهٔ زندگی روستائی (یکجانشینی) متداول می گردد. حفاریهای باستان‌شناسی نشان می‌دهدکه ایران در چهارمین هزارهٔ قبل از میلاد مسیح واجد سطح عالی زراعت بوده ویکی ازکهنترین‌کانونهای زراعت درجهان است.»[۱]

۳.کوچ‌نشینی شبانی[۲]: درعصر مفرغ (هزارهٔسوم و دوم قبل از میلاد) «کوچ‌نشینی شبانی» پدید می آید: «اشکال کهن دامپروری، در شرایطی که دامها بیشتر سال را در جنگلها و بیشه‌زارها می‌چریدند و از بلوط درختان تغذیه می کردند، به‌افزایش سریع چهارپایان کمك نمی کرد. تکامل این شاخهٔ اقتصاد ـ یعنی دامپروری ـ را تشکیل اقوام کوچ‌نشین جامهٔعمل پوشانید. کوچ‌نشینان گله‌های عظیم مواشی‌را زمستانهادر نواحی معتدل و تابستانها درکوهستانها می‌چرانیدند. استفاده از اسب به‌عنوان حیوان سواری و اختراع ارابه، شرایط طبیعی عبور به‌زندگی کوچ‌نشینی و به‌عبارت دیگر پیدایش گله‌های بزرگ چهارپایان را فراهم ساخت. تشکیل اقوامی مانندکیکسوسها [۳] کاسیتها[۴] وآریاهاکه اسب و دامهای دیگر را پرورش می‌دادند و از نظر تحرك خود از دیگران متمایز بودند، دقیقاً به‌عصر مفرغ ارتباط می‌یابد.»[۵]

مهاجران «آیرانه‌وئجه» (آریائی) در نیمه‌های هزارهٔ نخست قبل از میلاد از دشتهای بین خزر وآرال وارد ایران شدند و پایه‌های تمدن‌آریائی ایران را بنیادگذاردند. آنها قبایل‌چادرنشین و دامدار بودندکه‌بتدریج، بخشی به‌یکجانشینی جذب شدند وبخشی به‌کوچ‌نشینی ادامه دادند.[۶]

«آب‌وهوای سخت فلات ایران‌که گرمای‌آن درتابستان وسرمایش درزمستان تحمل‌ناپذیراست دربخشهای پست‌اندکی

۱. پیگولوسکایا و...، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم، ترجمهٔ کریم‌کشاورز، مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۹، ج ۱، ص۶.

2. pastoral nomadism

3. Kyksos

4. Kassites

۵. نویسندگان شوروی، تاریخ جهان باستان، نشر اندیشه، ۱۳۵۲، ج۱، ص۹۵.

۶. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ مردم ایران: ایران قبل از اسلام، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۶۹.

ملایمتر شد و در درهٔ رودهای آن زراعت میسر می‌بود، در صحراها دامداری متداول بود. دامداران چادرنشین بودند، ولی در واحه‌ها ــ چه درشرق وچه درغرب ــ دامداری بوسیلهٔ مردم مقیم واسکان‌یافته صورت می‌گرفت. دامها را درتابستان به‌مراتع مرتفع کوهستانی می‌بردند و زمستانها در دره‌ها نگه می‌داشتند و به‌تربیت دامهای کوچك وبزرگ شاخدار واسب می‌پرداختند.»[۱]

ب. سازمان اجتماعی قبیله‌ای:

به‌گفتهٔ ارسطو، بشر «جانور سیاسی» است و براساس فطرت خود به‌زندگی اجتماعی گرایش دارد. زندگی‌اجتماعی طبعاً سازمان و مدیریت می‌طلبد. کهنترین و طبیعی‌ترین سازمان اجتماعی که بشرمی‌شناسد، نظام قبیله‌ای‌است، که برپایهٔ پیوندهای عشیره‌ای (خویشاوندی) استوار بوده است. ارسطومی گوید:

«طبیعی‌ترین نوع دهکده، آبادی‌است که ازیك خانواده (یا زادگان یك خانواده) پدیدآمده باشد و ازاین‌رو، برخی کسان افرادآن را «پروردهٔ یك شیر» یا «پسران و نوادگان» نامیده‌اند.»[۲]

درجوامع انسانی، پیش‌ازپیدایش‌دولت، سازمان‌سیاسی مبتنی برنظام قبیله‌ای بوده و «قانون» جاری در این جوامع «عرف» و «مذهب» بوده است که چون با هم می‌آمیخته‌اند به‌گفتهٔ ویل دورانت از قوانین امروزی مستحکمتر بوده‌اند. بتدریج از بطن نظام قبیله‌ای، دولت، و از درون‌جوامع‌طبیعی، جوامع سیاسی پدیدآمدند وعرف وسنت تبدیل به‌قوانین‌مدون گردید. ویل دورانت می‌نویسد:

«قدیمی‌ترین‌شکل‌معروف سازمان‌اجتماعی عشیره[۳]است، ومقصودما از عشیره مجموعه‌ای از خویشاوندان است که‌بریك سرزمین‌زندگی می‌کنند وتوتم مشترکی دارند و ازیك قانون وعرف پیروی می‌کنند. هنگامی که چند عشیره، در زیر فرمان رئیسی واحد بایکدیگرمتحدشوند قبیله[۴] پیدا می‌شود. درواقع

۱. پیگولوسکایا و...، تاریخ ایران...، ج ۱، ص ۶.

۲. ارسطو، سیاست، ترجمهٔ دکتر حمید عنایت، شرکت‌سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۸، ص ۳.

3. clan

4. tribe

با ایجادقبیله، دومین گام برای تکوین دولت وحکومت برداشته شده است. ولی این تکامل بسیارکند صورت پذیرفته است. جماعات بسیاری اصلاً رئیس نداشته‌اند و جماعات فراوان دیگری بوده‌اند که به‌گمان ما، فقط هنگام جنگ زیر فرمان رئیسی می‌رفته‌اند. دموکراسی که امروزه مانند پر خشکیده‌ای زینت‌بخش کلاههای ماست، در دسته‌های اولیه به‌درخشانترین صورت وجود داشته‌است. در آن زمانها، حکومت تنها به‌دست خانوادهائی بوده است که قبیله را تشکیل می‌داده‌اند و هرگز به‌گزاف، قدرت به‌دست کسی نمی‌افتاده است. هندیشمردگان ایروکوئی‌دلاور به‌هیچ قاعده وقانونی،خارج ازنظامات طبیعی خانواده وقبیله، گردن نمی‌نهند و رؤسا قدرت بسیار محدودی دارند. تازه، این اندازه قدرت را هم هروقت پیرمردان قبیله بخواهند، از آنان سلب می‌کنند. هندیشمردگان «اومها» تحت ادارهٔ یك«شورای هفت‌نفره» اداره می‌شدند. این شورا درهر موضوعی آن اندازه بحث می‌کرده است تا اتفاق‌آرا حاصل شود...»[۱]

«پیش از فتوحات پارس، سازمان اجتماعی قبیله‌های ایرانی برپایهٔ جماعت عشیرتی (ویس)قرار داشت که‌پیرعشیره در رأس آن بود. خانواده (که پدررئیس آن بود)جزوجماعت عشیرتی‌شمرده می‌شد. دسته‌ای‌ازجماعتهای‌عشیرتی،قبیله(زانتو) را تشکیل می‌دادند وقبیله رئیس‌یاپیشوائی را شاخص‌می‌کرد. اتحاد قبیله‌ها نیز به‌نوبهٔ خود واحدهای بزرگتر اجتماعی را تشکیل‌می‌داده که در آن‌باره دراوستا،کتاب مقدس‌دین‌زرتشتی، آمده است.»[۲]

هرودوت، مورخ‌یونانی، قوم‌ماد را مرکب ازشش طایفهٔ بزرگ به‌شرح زیر می‌داند: بوزائی[۳]، پریته‌کینوئی[۴]، استروخاتس[۵]، اریزانتوئی[۶]، بودیوئی[۷] و ماگوئی.[۸و۹]

۱. ویل‌دورانت، تاریخ تمدن، ج۱، ص۲۹.

۲. پیگولوسکایا و...، تاریخ ایران از دوران باستان...، ج۱،ص۷.

3. Bousai
4. Paritakinoi
5. Strawxates
6. Arizantoi
7. Boudioui
8. Magoi

۹. زرین‌کوب، تاریخ مردم ایران: ایران قبل‌ازاسلام، ص ۸۳.

طوایف ایرانی پارس راگزنفون،مورخ و سردار یونانی، مشتمل بر دوازده طایفه دانسته است . هرودوت نام ده طایفه را برمی‌شمرد : پاسارگادائی[1] ، مارافیوئی[2] ، ماسپی‌یوئی[3] ، پانتی‌الایوئی[4] ، دروسیایوئی[5] ،گرمانیوئی[6] ــ که‌همه کشاورز بوده‌اند ــ و داثوئی[7]،ماردوئی[8]،دروپیکوئی[9] وساگارتیوئی[10] ــ که چادرنشین بدوی مانده بودند ــ .[11]

همانطور که مشاهده می‌شود ، سازمان اجتماعی قبیله‌ای اختصاص به‌قبایل کوچ‌نشین وشبان‌نداشته ویکجانشینان کشاورز را نیز دربرمی گرفته است.

سازمان سیاسی ایلات وعشایر ایران

به‌اعتقاد نگارنده ، در ایلات وعشایر ایران دو الگوی نمونه‌وار (تیپیك) سازمان‌سیاسی را می‌توان تشخیص داد.این دوگونه سازمان‌سیاسی طی‌سالهای متمادی درکنارهم‌همزیستی داشته، بریکدیگر تأثیرمتقابل نهاده وساختارهای متناسب باخود را ایجادکرده‌اند:

۱ــ سازمان‌سیاسی «مغولی»: منظور نوعی سازمان‌سیاسی است که در آن، ایل به‌دوبخش«خان»و«طایفه» تقسیم‌می‌شود. دودمان«خان» یك‌عشیرهٔ پدرتبارکاست‌مانند ویك واحد اشرافی ایلی است. طایفه برمحورخان اتحاد یافته وپیرامون این قطب گردآمده و ایل را پدید ساخته‌اند . طایفه به‌تودهٔ ایل اطلاق می‌شود ،که خود مجموعه‌ای است ازگروه‌های خویشاوندی پدرتبار(عشیره‌ها). دردرون طایفه نیزنیای واحد وجودندارد. مجموعهٔ این گروه‌های خویشاوندی ناهمگون ، ایل را تشکیل

1. Pasargadai
2. Maraphioi
3. Maspioi
4. Panthialoi
5. Derousiaoi
6. Germanioi
7. Daoi
8. Mardoi
9. Dropikoi
10. Sagartioi

۱۱. همان مأخذ، ص۸۴و۸۵.

داده‌اند. در این واحد اجتماعی، پیوندهای وحدت بخش، سیاسی ـ اقتصادی ـ فرهنگی است. دودمان خان یك آریستوکراسی تام و تمام است. بین او با طایفه ازدواج صورت نمی‌گیرد. البته گاه اتفاق می‌افتد که خانی از طایفه زن بگیرد، ولی هیچگاه خان به‌طایفه دختر نمی‌دهد. در این ساختار، «طایفه» دارای مفهومی مساوی با «رعیت» است.

نمونهٔ بارز این ساختار در ایل قشقائی مشاهده می‌شود: مجموعهٔ ایل پیرامون دودمان «شاهی‌لو» متحد شده‌اند که تبار آنها به «امیرقاضی شاهی‌لو» می‌رسد. در مقایسه با خاندان شاهی‌لو، به‌مجموعهٔ ایل ـ اعم از خوانین طوایف و مردم عادی ـ «طایفه» گفته می‌شده‌است. طایفهٔ عملهٔ قشقائی، کارگزاران و اکرهٔ دودمان «خان» بوده‌اند. علاوه بر آن، هر طایفه این الگوی ساختی را اقتباس کرده است. خود طایفه به‌دو بخش «خان» و «طایفه» با مشخصات پیشگفته، تقسیم شده است.

برای مثال، طایفهٔ کشکولی را در نظر بگیریم:

«خان» در طایفهٔ کشکولی، دودمان حسن آقائی و محمد آقائی است که نیای آنها به‌دو برادر مهاجر کرمانشاهی به‌نامهای «حسن دوگَنِه» و «محمد آقا» می‌رسد. خواهر آنها «نازلی»، به‌علت زیبائی فوق‌العاده مورد توجه ایلخان قرار می‌گیرد و با او ازدواج می‌کند و دو برادر در دستگاه خان مقامی می‌یابند. بتدریج پسران حسن آقا و محمد آقا دو سلسله خوانین حسن آقائی و محمد آقائی را بنیاد می‌نهند. خوانین حسن آقائی، کشکولی بزرگ را متحد می‌کنند و خوانین محمد آقائی کشکولی کوچك را. اوج انسجام و وحدت قبیله‌ای طایفهٔ کشکولی در زمان کلانتری قاسم‌خان کشکولی است که به‌خرید اراضی وسیعی، از جمله در کمهر و کاکان، دست می‌زند. روند شکل‌گیری طایفهٔ کشکولی، به‌شکل امروزی آن، به‌یك و نیم الی دو قرن پیش بازمی‌گردد.

خاندان حسن آقائی (قاسم‌خانی) و محمد آقائی در حول خود، طوایف متفرقه با منشأهای مختلف نژادی و قومی را متحد می‌کنند. این طوایف که همه عشیره‌های پدرتبار هستند، از جمله عبارتنداز: آرُغلُو، یادْکوُری، طیب‌لو، دیزگانی، جَرْکانی، قِرِقْلو، بُربُر، بُگَر، گُجَر، نَویلّی، کُشتاسْبْ، گوبازلو، لَكْ، مُحَمَدْسالار، سُولِكْلو، ملامهدی، اُوقا، دَرَکی و ... در ساختار اجتماعی

طایفهٔ کشکولی، کلیهٔ طوایف رعایای کلانتر کشکولی (قاسم‌خان) محسوب می‌شده‌اند. پس از او حاج عباسعلی‌خان کشکولی و حاج محمدکریم‌خان کشکولی، رهبران بلامنازع طوایف کشکولی بوده‌اند. ولی در نسلهای بعد، بین عموزادگان برسر کلانتری نزاع در می‌گیرد و طوایف کشکولی بین خوانین تقسیم‌می‌شوند؛ مثلاً طایفهٔ جرکانی وابسته به‌هادی‌خان کشکولی و پس از او پسرش کریم‌خان بوده است.

نمونهٔ دیگر، ایل سنجابی را در منطقهٔ کردستان در نظر بگیریم: ایل سنجابی برمحور خوانین ثروتمند سنجابی ایجادشد. حسن‌خان سنجابی به‌خرید دهات متعددی پرداخت و آنها را میان خویشان خود تقسیم کرد و بتدریج حاکمیت قبیله‌ای خود را مستقر ساخت. قبل از آن، سنجابیها جزء طایفهٔ زنگنه‌محسوب می‌شده‌اند. پیرامون این خاندان، طوایف مختلف متحدمی‌شوند. مثلاً طایفهٔ عباسوند (هواسوند) در نیمهٔ دوم قرن هیجدهم در ناحیهٔ زهاب زندگی می‌کرده و پیرو مذهب تسنن بوده‌اند؛ ولی تحت تأثیر سیدیعقوب گوران به‌مذهب اهل حق گرویده و به‌سوی اراضی امروز سنجابیها نقل مکان می‌کنند. حکومت، اراضی طایفهٔ جلیلوند را که‌در اثر کوچ طایفهٔ مذکور خالی از سکنه بود به‌مرادعلی و لطفعلی، دو برادر ازسران عباسوند، واگذار می‌نماید؛ سپس گروه‌های دیگری ازعراق وشیراز به‌این نواحی مهاجرت‌می‌کنند و به‌عباسوندها می‌پیوندند. این طایفهٔ ناهمگون پس از مدتی به‌ایل سنجابی می‌گرود و از چهار دسته نیروی مسلحی که سنجابیها موظف بودند دراختیار دولت قرار دهند، یک‌دسته را متقبل می‌شود و بدینسان جزء ایل سنجابی می‌گردد.[1]

همانطور که‌ملاحظه‌شد، این سازمان اجتماعی یک نظام‌مبتنی بر آریستوکراسی ایلی و یک سازمان‌سیاسی ـ نظامی ـ اقتصادی است و نه یک سازمان اجتماعی عشیره‌ای؛ هرچندکه درسطوح طوایف پایه، نظام عشیره‌ای با تمامی خصوصیات آن وجود دارد. این سازمان اجتماعی قبیله‌ای، در فرهنگ ما به«نظام خانخانی» شهرت یافته است.

سازمان اجتماعی مذکور را «مغولی» می‌خوانیم، زیرا الگوی این نظام بطور کلاسیک درقبایل مغول‌وجود داشته‌است.

۱. دکتر محمد مکری، عشایر کرد، تهران، ۱۳۳۳.

بتدریج که قبایل خویشاوند مغول دستخوش تجزیه می‌شوند، ازدرون آن، اشرافیت ایلی، منشأ تشکیل قبایل جدیدی باساخت سیاسی ـ نظامی می گردد:

«ایلات مقتدر و توانا و ثروتمندان، به‌زور و به‌وسایل گوناگون افراد ایلات دیگر یا شعبات کاملی از آن را به‌سوی خود می کشاندند و دستجات مهمی تشکیل می‌دادند. این تحول از خصوصیات تشکیلات ایلات اشرافی می‌باشد که در عرصهٔ اقتصاد بدوی فردی متولد و بوسیلهٔ جنگ بادسته‌هایی که از لحاظ اقتصادی ضعیف بودند، نشو ونما کرده است.

در رأس خانواده‌ها و ایلات مقتدر، رهبران و رؤسای خاص بوجود آمده‌اند. این اشخاص قدرت خود را به‌خاطر قدمت در ایل و یا مقام خانوادگی احراز نکرده‌اند، بلکه بازور اسلحه، روشن‌بینی و هوش و ثروت خود به‌این مقام رسیده‌اند وبهتر بگوئیم آن را غصب کرده‌اند. این رؤسای خانواده‌های اشرافی، به‌نام «نویان» ـ ارباب وصاحب ـ خوانده می‌شدند.»[1]

دراین نظام، برخلاف نظام عشیره‌ای که تمایز نسبی وجود نداردوهمه خود رامتعلق به«اجاق» واحد دانسته وخون واحدی را درکالبد خود جاری می‌دانند، تفاخرات نسبی و تباری پدید می آید:

«بین یك اصل و نسب «عالی» و مشهور و اصل و نسب «پلید» وتاریك و مبهم (هوجااور) و «آداب و رسوم اربابی» یا «نویاداون‌ابیری» تمایزی وجود داشته است. اولین‌صفحات تاریخ سری مملو از شجره‌نامه‌های ایلات اشرافی می باشد.»[2]

۲. سازمان سیاسی عشیره‌ای: منظور نوعی سازمان سیاسی است که بر پایهٔ «نظام عشیره‌ای» مبتنی باشد.

در این سازمان سیاسی، شالودهٔ ساختار اجتماعی را مناسبات خویشاوندی پدرتباری تشکیل می‌دهد و یك دودمان پدرتبار، یك واحد اجتماعی‌خودبوده محسوب می‌شود. مضمون مناسبات اجتماعی درنظام‌عشیره‌ای، با«سازمان‌اجتماعی مغولی» تفاوت دارد ومبتنی برهمیاری وتعاون است تا برانقیاد وتبعیت

۱. ب. ولادیمیرتسف، **نظام اجتماعی مغول**، ترجمهٔ شیرین بیانی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۱۲۲ ـ ۱۲۳.
۲. همان مأخذ، ص ۱۲۹.

واستعباد. تمایزات طبقاتی ناچیز و روان‌شناسی اجتماعی، مبتنی بر «روح جمعی» است، نه‌فردگرایی و نه جمع‌گرایی اشرافی. اصالت و تفاخر تباری در درون جمع کمتر است و همه خودرا از نظر خونی همسان و «عموزاده» می‌دانند. نظام بستهٔ کاستی در روابط اجتماعی و یا ازدواج وجود ندارد. درچنین جوامعی رهبری سیاسی، تداوم و تکامل پدرسالاری و شیخوخیت وجوشیده ازمتن جمع است، نه سلطهٔ تحمیلی ازخارج برجمع.

سازمان سیاسی عشیره‌ای، گاه درامتزاج باسازمان سیاسی مغولی وجود داشته است، بدین معنا که درسطوح میانین و پائین ایل، عشیره‌ای و در سطوح بالای ایل اشرافی است. وگاه در برخی ایلات وطوایف یگانه ساخت سیاسی موجود است.

در میان ترکمانان، نظام عشیره‌ای و سازمان سیاسی ریش‌سفیدی درسطح ایل برقرار است:

«دربین هرایل همیشه چند مرد وجود داشتند که به‌درایت و نفوذ معروف بودند. این مردان عنوان خاصی نداشتند بلکه تنها «یاشول» (بزرگتر یاریش‌سفید) خوانده می‌شدند. هرگاه ایل مجبور می‌شد تصمیمی بگیرد (فی‌المثل اقدام به جنگ یا صلح با ایل دیگر) ریش سفیدان شناخته شدهٔ هر اُبه ابتدا نظر عمومی ابهٔ خودرا جویامی‌شدند وسپس دورهم جمع‌می‌شدند تا تصمیم نهائی را اتخاذکنند. گاهی درجریان بحث لازم‌می‌شد که ریش‌سفیدان برای مذاکرهٔ بیشتر بامردان جماعت خود به ابه بازگردند؛ زیراهیچ ریش‌سفیدی نمی‌توانست انتظارداشته باشد که مردان ابهٔ او از تصمیمی که دربارهٔ آن باآنها مشورت نشده بود، پیروی کنند.»

«ایلها اغلب بطورعمده ازاعضای یك گروه هم‌تبار واحد هستند، گروهی که ازنظر تعداد بزرگتر است وتباری دورتر از گروه‌های هم‌تبار تشکیل دهندهٔ ابه‌ها دارد. بنابراین اغلب ترکمنها در پیگیری شجرهٔ نسب پدری خود می‌توانند به‌نیائی برسندکه مشهور به‌نیای اغلب ساکنان اوبهٔ اوست. به‌همین ترتیب بیشترمردم می‌توانند نیای نسبتاً دورتری راکه‌جدبزرگ اغلب اعضای ایلشان است مشخص کنند...»[1]

درایل بختیاری سازمان سیاسی عشیره‌ای درسطح طایفه

۱. کتاب آگاه: ایلات وعشایر، ویلیام آیرونز، «کوچ‌نشینی به‌عنوان راهی برای سازگاری‌سیاسی: نمونهٔ ترکمنهای یموت»، ترجمهٔ پیروز الف.، ص۱۵۵ ـ ۱۵۷.

برقرار است:

«هر طایفه سرزمین و مسیر کوچ مشترکی دارد، خودرا یك گروه نسبی می‌داند، ورهبریش‌را یك کلانتر ازخاندان‌خانی برعهده دارد.»[۱]

در ایل‌قشقائی سازمان عشیره‌ای تنها در طایفه‌های پایه (که به«تیره» شهرت یافته‌اند) وجود دارد[۲]:

«هرطایفه به‌یك تیره از خوانین مربوط است. تیره‌های خوانین فقط با یکدیگر ازدواج می‌کنند.»[۳]

برای نمونه طایفهٔ جرکانی از طایفهٔ کشکولی، یك‌واحد خویشاوندی پدرتبار است و در درون آن نظام عشیره‌ای وجود دارد. یعنی طایفه به‌شش اولاد به‌نامهای اولادمحمدعلی (۲۷خانوار)،اولادنظر(۱۵خانوار)، اولادسبزعلی(۴خانوار)، اولاد حاجی (۲ خانوار)، اولاد علی‌مراد (۲ خانوار)، واولاد رحم‌علی (۲خانوار) تقسیم می‌شود. منشأ آنها به‌طایفهٔ بزرگی می‌رسدکه گویا دو نفر ازآنها به‌قشقائی‌می‌پیوندند وبه‌خدمت خوانین کشکولی درمی‌آیند و نیای یکی از طوایف کشکولی می‌شوند. فرایند شکل‌گیری‌طایفهٔ‌جرکانی‌نیزحداکثرطی‌یك‌ونیم الی دو قرن پیش بوده است.[۴]

در سازمان سیاسی عشیره‌ای، رئیس عشیره برگزیدهٔ خویشاوندان هم‌تبار او وسخنگوی‌آنان محسوب می‌شده ولذا نوعی همبستگی نیرومند میان رئیس و تودهٔ عشیره وجودداشته است. در ایل قشقائی ریش‌سفیدان (کدخدایان) طوایف پایه، در ایل بختیاری‌کدخدایان طایفه‌ها، و در ترکمنها بزرگان و ریش‌سفیدان ایل چنین‌کارکردی داشته‌اند.

منابع تاریخی درکهنترین ازمنهٔ تاریخ ایران، ما را به‌سازمان سیاسی‌مبتنی برنظام‌عشیره‌ای(ویس) رهنمون‌می‌شوند. هم‌اکنون نیز در ایلات و طوایف کوه‌نشین فارس نمونه‌های

۱. کتاب‌آگاه: ایلات و عشایر، ریچارد ل. تپر، «سازمان‌اجتماعهای‌کوچ‌رو درخاورمیانه»، ترجمهٔ ه. مزدا، ص ۲۸۶.

۲. برخلاف غلط مشهور، ایل قشقائی به‌ایل←طایفه←تیره تقسیم نمی‌شود. بلکه تقسیم‌بندی واقعی ایل←طایفه←طایفه است؛ مثلا گفتیم که طایفهٔ کشکولی خود اتحاد طوایف کوچکتر است. واژهٔ «تیره» ظاهراً توسط پژوهشگران ومردم‌شناسان رواج داده شده است. این مسأله صرفاً یك بحث لغوی نیست واهمیتی جدی درشناخت سازمان اجتماعی ایل‌قشقائی داراست.

۳. همان مأخذ، ص۲۸۸.

۴. مصاحبه با حاتم‌خان رستگار ازطایفهٔ جرکانی کشکولی.

اصیلی ازاین سازمان سیاسی وجود دارد؛ هرچندکه با رسوخ الگوی ساختی مغولی، سازمان سیاسی اینگونه قبایل از تأثیر پذیری مصون نمانده و هرجاکه زمینه‌ای بوده به‌سوی آریستوکراسی منحرف شده است. برخی رؤسای ایلات وطوایفی که باصعود در هرم مناسبات عشیره‌ای به‌قدرت رسیده‌اند، تحت تأثیر ایلات بزرگ به‌سوی اقتباس الگوی مغولی گرایش یافته‌اند و بتدریج با پایه‌گذاری اشرافیت ایلی، رهبری خود را از یك قدرت برجوشیده از متن ایل، به‌یك قدرت بیگانه و تحمیل‌شده برایل وعشیرهٔ خود بدل کرده‌اند؛ هرچند بوده‌اند ایلات وطوایفی که تا آخرین لحظات موجودیت خود، مضمون عشیره‌ای قدرت سیاسی در آنها بی‌تعرض و اصیل مانده است.

درپژوهش حاضر، درنمونهٔ ایل سرخی، سازمان سیاسی مبتنی برنظام عشیره‌ای و سیر تحول تاریخی آن را بطورمشخص خواهیم دید.

وضع کنونی عشایر ایران

طبق پژوهشهای آقای ت. فیروزان، جمعیت عشایری ایران دراوایل قرن بیستم ۲۵٪ کل جمعیت کشور بوده، که درسال ۱۳۵۵ به‌حداکثر ۱۴٪ جمعیت ایران کاهش یافته‌است، یعنی ۴۸۰۰۰۰۰ نفر.

جدول شمارهٔ ۱ جمعیت عشایری ایران را در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم نشان می‌دهد.[۱]

سال	جمعیت ایران (هزار نفر)	جمعیت ایلات (هزار نفر)	درصد
۱۸۴۴	۷۶۵۴	۱۹۱۰	۲۵
۱۸۸۸	۶۰۰۰	۳۰۰۰	۵۰
۱۸۹۱	۸۰۵۶	۲۰۱۴	۲۵
۱۸۹۷	۹۰۰۰	۱۹۱۰	۲۱/۲
۱۸۹۹	۹۳۳۲	۱۲۸۳	۲۲/۹
۱۹۰۹	۱۰۰۰۰	۲۵۰۰	۲۵

جدول شمارهٔ ۱

۱. کتاب آگاه: ایلات وعشایر، «ترکیب وسازمان ایلات وعشایر ایران»، ص۱۵.

جدول شمارهٔ ۲ جمعیت عشایری ایران را در دوران معاصر نشان می‌دهد.[۱]

سال (شمسی)	جمعیت ایران (هزار نفر)	جمعیت عشایری با تعاریف گوناگون (هزار نفر)		
		سازمان ایلی	کوچ‌رو و بالقوه کوچ‌رو	درحال کوچ
۱۳۱۶-۱۷	۱۴۸۷۴	—	۱۰۵۷	—
۱۳۳۵	۱۸۹۵۵	—	—	۲۴۴
۱۳۴۲	۲۱۰۰۰	—	۲۰۰۰	—
۱۳۴۵	۲۵۷۸۹	—	۲۵۰۰	۲۴۷ متحرک ۴۶۲ عشایری
۱۳۴۶-۷	۲۶۲۸۴	۴۵۳۸	۱۷۴۱	—
۱۳۵۰	۲۹۴۸۴	۴۵۰۰	۲۰۰۰	—
۱۳۵۳	۳۱۹۵۱	—	۸۷۷	۲۹۷
۱۳۵۴	۳۲۸۱۸	۴۸۲۰	۲۴۱۰	—
۱۳۵۵	۳۳۷۰۹	۴۸۰۰	۲۴۰۰	۱۱ متحرک ۳۳۷ عشایری

جدول شمارهٔ ۲

کاهش چشمگیر جمعیت عشایری ایران در دوران سلسلهٔ پهلوی، از ۲۵٪ به‌حداکثر ۱۴٪ جمعیت، در اثر سیاست سرکوب عشایر، رشد سریع سرمایه‌داری وابسته به‌امپریالیسم و فرهنگ غربگرائی و زندگی شهرنشینی است.[۲]

۱. همان مأخذ، ص ۱۶.

۲. نخستین آمارگیری رسمی عشایری کشور توسط مرکز آمار ایران در سال ۱۳۶۴ آغاز شد. دکتر جمشیدی، رئیس مرکز آمار ایران، نتایج اولین مرحلهٔ این آمارگیری را به شرح زیر اعلام داشت:

در کل کشور ۹۲ ایل و ۴۵۴ طایفهٔ مستقل وجود دارد و تعداد ۱۸۸ هزار و ۳۵۴ خانوار عشایری شمارش گردیده‌است. تعداد گوسفندان ۱۳/۲ میلیون رأس، بز و بزغاله ۱۰/۵ تا ۱۱ میلیون رأس، گاو و گاومیش ۲۵۰ هزار رأس، شتر ۶۰ هزار رأس و کل دام عشایر ۲۴ میلیون رأس می‌باشد (کیهان، ۶۴/۸/۲۳).

آمار فوق کامل نیست و در مرحلهٔ دوم (سال ۱۳۶۶) شمار دقیق عشایر به‌دست خواهد آمد. روشن است که در آمارگیری فوق توجه به عشایر کوچ‌رو بوده است، نه به نیمه‌کوچ‌نشینان. همچنین ایلات و عشایر اسکان‌یافته و نیمه‌اسکان‌یافته که سازمان اجتماعی قبیله‌ای را حفظ کرده‌اند نیز به‌حساب نیامده‌اند. کوچ‌روان استان فارس حداقل ۱۵۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود (کیهان، ۶۵/۱۰/۱۸).

توجه: زیرنویسها حذف نمی‌شود. فقط جمله اول پاراگراف دوم حذف شود

عشایر ایران به اقوام اصلی کرد، لرولك، ترك‌وترکمن، عرب، بلوچ و براهوئی تقسیم می‌شوند.[۱]

دربارهٔ جمعیت اقـوام مختلف عشایری ایران در اواخر قرن نوزدهم، ت . فیروزان جدول شمارهٔ ۳ را ارائه می‌دهد:[۲]

سال / ترکیب قومی	۱۸۸۴	۱۸۸۸	۱۸۸۹	۱۸۹۷	۱۸۹۹
عرب	۲۶۰	۳۰۰	۲۷۵	۲۶۰	۲۹۸
ترك‌وتاتار	۷۲۰	۱۰۰۰	۷۶۰	۷۲۰	۸۰۶
کردولك	۶۷۵	۶۰۰	۷۰۰	۶۷۵	۷۵۱
لر	۲۳۴	۱۱۰۰	۲۵۷	۲۳۴	۲۶۰
بلوچی و زنگاری	۲۱	—	۲۲	۲۱	۲۳
جمع	۱۹۱۰	۳۰۰۰	۲۰۲۴	۱۹۱۰	۲۱۳۸

جدول شمارهٔ ۳

ایلات وعشایر فارس

معتبرترین مأخذ دربارهٔ ایلات وعشایر جنوب، دردوران قاجاریه، «**فارسنامهٔ ناصری**» اثرحاج‌میرزاحسن حسینی فسائی می‌باشد که به‌سال ۱۳۰۴ قمری‌نگارش آن به‌پایان‌رسیده است.

فسائی در فـارسنامهٔ خود از بیست‌ویك ایل نام می‌برد:

۱. آقاجری ۲. اینالو ۳. باصری ۴. باوی ۵. بکش ۶. بویراحمد ۷. بهارلو ۸. بهمئی ۹. جاویدی ۱۰. دشمن زیاری ـ کهکیلویه ۱۱. دشمن‌زیـاری ممسنی ۱۲. رستم ۱۳. شیرعلی و شهروئی ۱۴. طیبی ۱۵. عرب ۱۶. غربال‌بند ۱۷. قشقائی ۱۸. گاوباز ۱۹. نفر ۲۰. نوئی ۲۱. یوسفی.[۳]

اوهمچنین‌سی‌وپنج‌طایفهٔ مستقل رابه‌شرح‌زیرذکرمی‌کند:

۱. آل‌حرم ۲. آل‌خمیس ۳. آل‌نسور ۴. پاسلاوی ۵. بککی ۶. بنی‌کعب ۷. بهاءالـدینی ۸. تمیمی و مالکی ۹. چارراهی ۱۰. چرکس ۱۱. جشنی ۱۲. چعب ۱۳. حمـادی ۱۴. دموخ

۱. به‌کتاب‌آگاه: ایلات و عشایر، «ترکیب وسازمان ایلات وعشایر ایران» مراجعه شود.
۲. همان مأخذ، ص۱۸.
۳. فارسنامهٔ ناصری، ج۲، ص۳۰۹ ـ ۳۱۵.

۱۵. سادات رضا توفیقی ۱۶. سادات میرسالار ۱۷. سرخی ۱۸. سقلمه‌چی ۱۹. شبانکاره، ۲۰. شریفات ۲۱. شیری ۲۲. عبیدلی ۲۳. علی‌شاه‌محمدی ۲۴. فرامرزی ۲۵. فرهادی ۲۶. کرزا ۲۷. گونگی ۲۸. کوهکی جهرم ۲۹. لاوری ۳۰. لشنی ۳۱. ماسلاوی ۳۲. مرزوقی مالکی ۳۳. مرزوقی ۳۴. نوترگی ۳۵. هشوش.[1]

متأسفانه، تاکنون کار تحقیقی جامعی دربارهٔ ایلات‌وعشایر فارس انجام نگرفته است. دربارهٔ برخی ایلات مهم پژوهشهائی توسط محققان داخلی و خارجی صورت گرفته که دراین میان، ایل قشقائی به‌خاطر اهمیت سیاسی وجمعیت کثیر آن، بیشترین توجه را به‌خود جلب کرده است؛ ولی به‌جرأت می‌توان گفت هنوز اثر جامعی که ایل مزبور را در ابعاد مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، تاریخی و فرهنگی مورد پژوهش قرار دهد، منتشر نشده است.

در زمینهٔ سایر ایلات و عشایر، باید به‌تحقیقات ارزندهٔ مردم‌شناس فقید، دکتر نادر افشارنادری تحت‌عنوان «**ایل بهمئی**» و «**جمعیت‌وشناسنامهٔ ایلات کهکیلویه**» و به‌کتاب «**ایل باصری**» اثرفردریک بارث (ترجمهٔ دکتر کاظم ودیعی) اشاره کرد. صرف‌نظر از پژوهشهائی که تاکنون انجام شده و معطوف به‌چند ایل بوده است، دربارهٔ بسیاری ایلات وقبایل فارس کوچکترین کار تحقیقی انجام نگرفته و این درشرایطی است که گذشت زمان باسرعتی عجیب میراث فرهنگی ایلات و عشایر راکه جزئی از گنجینهٔ فرهنگ میهنی ماست، به‌تاراج می‌برد. هم‌اکنون چه بسا نام برخی طوایف مذکور در «**فارسنامهٔ ناصری**» ازصفحهٔ روزگار حذف شده باشد وتحقیق روی آنها غیرممکن!

دربارهٔ پژوهش حاضر

ایل سرخی قبیله‌ای است درکوهستانهای مرتفع، جنگلی وصعب‌العبور جنوب شیراز (منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی) این قبیله از دیرباز به‌ستیزهای خونین با قدرتهای سیاسی وعشایری جنوب و با رژیم پهلوی دست یازیده و نام آن برای مردم فارس‌نامی

۱. فارسنامهٔ ناصری، ج۲، ص۳۳۵ ـ ۳۳۲. باید توجه داشت که باتغییر تقسیمات کشوری هم‌اکنون تعدادی ازاین ایلات و طوایف درمحدودهٔ استان فارس قرار ندارند.

است آشنا. متأسفانه علی‌رغم نقش مهم این ایل در زندگی سیاسی جنوب و علی‌رغم عرصه‌های بکر و جالب پژوهش مردم‌شناسی در آن، تاکنون مورد توجه پژوهشگران داخلی و خارجی قرار نگرفته است و بحق باید آن را «ایل ناشناخته» نامید.[1]

پیش از این، آقای سید حسن موسوی که مدتی در کوهمرهٔ سرخی آموزگار بوده‌اند، دو اثر تحقیقی نگاشته‌اند: **«گوشه‌هائی از فرهنگ و آداب و رسوم مردم کوهمرهٔ نودان، جروق، سرخی‌فارس»** (شیراز ــ ۱۳۶۲) و **«تحولات کوهمرهٔ نودان، سرخی، جروق»** (رسالهٔ دانشگاه اصفهان ــ ۱۳۵۵)، که درهر دو اثر توجه ایشان به‌ساکنان کوهمرهٔ ثلاث معطوف بوده است. بنابراین پژوهش حاضر را باید نخستین گامی دانست که برای شناخت عشایر سرخی برداشته می‌شود.

بعلاوه در این کتاب برای نخستین بار به‌تحلیل قیام سالهای ۱۳۴۱ــ۱۳۴۲ عشایر فارس پرداخته می‌شود و اسناد «محرمانهٔ» عملیات شاه ــ آریانا در سرکوب قیام، وحقایق و اسناد بکرو منتشر نشده‌ای درمعرض قضاوت خوانندگان قرارمی‌گیرد. تصور نگارنده براین است که این اسناد، گوشه‌های جدیدی از تاریخ معاصر ایران را آشکار می‌سازد.

۱. فقدان مونوگرافی و پژوهشهای مردم‌نگاری از ایلات و طوایف فارس، سبب بروزاشتباهات ومسامحه‌هایی درکارهای تحقیقاتی می‌شود. ازجمله، در «**یافته‌های مهم سرشماری اجتماعی ــ اقتصادی عشایر کوچندهٔ ایران**»، تمامی قبایل کوه‌نشین کوهمره با نام «ایل کوهمره»!! ذکرشده و دراستان فارس تنها ازیك طایفهٔ مستقل نام‌برده شده‌است. درحالیکه درکتاب حاضر درمنطقهٔ کوهمره و خواجه‌ای هفده ایل و طایفهٔ مستقل با مختصات خودویژهٔ قبیله‌ای که هم‌اکنون نیز بخش مهمی از آنها ارتفاعات جنگلی منطقه‌را باسیاه‌چادرهای خود زینت‌می‌بخشند، ذکر گردیده‌است.
نمونهٔ دیگر، کتاب «**شورش عشایری فارس، سالهای ۱۳۰۷ ــ ۱۳۰۹**» (نشر نقره، ۱۳۶۵)، اثر آقای کاوه بیات است. ایشان در صفحهٔ ۳۱ کتاب مزبور بطور مختصر به‌عشایر کوهمرهٔ سرخی پرداخته‌اند وطوایف این سامان را «از لحاظ تقسیمات ایلی واداری، جزء ایل عملهٔ قشقائی» به‌حساب آورده‌اند!!

مونوگرافی

ایل سرخی

۱

آشنایی با منطقه

کوهمره[۱] سلسله‌جبال وسیعی است در استان فارس، که در آن روستاها وقبایل کوه‌نشین متعددی وجود دارند. کوهمره در تقسیمات سنتی، به کوهمرهٔ پشتکوه (فشقویه یا نودان)، کوهمرهٔ جروق، کوهمرهٔ شکان و کوهمرهٔ سرخی تقسیم می‌شود.

امروزه، طبق تقسیمات کشوری، بخش کوهمرهٔ نودان (شامل سه‌دهستان نودان، جروق و دشت ارژن) جزء شهرستان کازرون و کوهمرهٔ سرخی (شامل دو دهستان کوهمرهٔ سرخی و سیاخ) جزء بخش حومه شهرستان شیراز محسوب می‌شود.

دهستان کوهمرهٔ سرخی شامل ۸۶ آبادی (ازجمله ۷۰ روستا) است که در آن ۴۱۹۰ خانوار زندگی می‌کنند.

دهستان سیاخ شامل ۲۵ آبادی (ازجمله ۲۳ روستا) با ۱۹۲۰ خانوار است. مجموع سکنهٔ دو دهستان فوق ۶۱۱۰ خانوار و به‌عبارت دیگر حداقل ۳۰۵۵۰ نفر ارزیابی می‌گردد.[۲]

اگر متوسط خانوار عشایری و روستائی را ۶ نفر محاسبه کنیم، حداقل ۳۶۶۶۰ نفر ارزیابی می‌گردد.[۲]

موقعیت جغرافیائی

کوهمرهٔ سرخی که در زمان قاجاریه به آن کوهمرهٔ شکفت می گفته‌اند و گاه کوهمرهٔ سیاخ نیز نامیده می‌شده، از سلسله‌جبال صعب‌العبور و مرتفعی تشکیل شده است. مناطق

۱. منطقهٔ کوهمرهٔ «فارس» بجز کوهمرهٔ «باشت» است.

۲. فرهنگ اجتماعی دهات و مزارع استان فارس، جهاد سازندگی، آبان ۱۳۶۰.

مسطح آن دشتهای سیاخ و شوراب است. در قسمت غربی و جنوب غربی، در کوهپایه‌ها زمین تاحدودی هموار می‌شود و نواحی مسطح شیب‌دار و کوچکی پدید می‌آورد که دو بلوک چنارفاریاب و کوهمرهٔ پائین در آن واقعند. در بقیهٔ نقاط، ساکنان بومی در روستاهائی که در دره‌ها یا ارتفاعات کوهها واقعند، زندگی می‌کنند. مساحت کل کوهمرهٔ سرخی حدود ۲۷۳ هزار هکتار تخمین زده می‌شود که ۲۰۵ هزار هکتار آن، مراتع مشجر کوهستانی و جلگه‌ای است.[۱] فاصلهٔ نزدیکترین روستا به شیراز ۳۰ کیلومتر و دورترین روستا ۱۳۰ کیلومتر است که ۱۸ کیلومتر آن اسفالت و بقیه جادهٔ خاکی ماشین‌رو و جیپ‌رو است.[۲]

حدود جغرافیائی کوهمرهٔ سرخی به‌شرح زیر است:

شمال: نواحی حومهٔ شیراز و بلوک اردکان و نواحی ممسنی ــ امتداد کوه دراك تا جادهٔ چنارراهدار و در امتداد کوه قره‌باغ (سیاخ) تا شاه‌بهرامی کوار ــ؛

جنوب: فراشبند و جره؛

شرق: بلوک خواجه‌ای فیروزآباد ــ قسمتی به‌خانیك و نوجین و قسمتی به‌بلوک جره و فامور ــ؛

غرب: کلائی و عبدوئی، کوهمرهٔ نودان، آب‌برده و دشمن‌زیاری.

کوهمرهٔ سرخی، طبق تقسیمات سنتی، به‌چهار بلوک تقسیم می‌شود:

۱. بلوک سیاخ: دشت وسیع و حاصلخیزی است و ساکنان آن از گذشته‌های دور یکجانشین و کشاورز بوده‌اند. روستای مرکزی آن دارنجان است. روستاهای مهم آن عبارتند از: کدنج، چنارمیشوان، ایور، باب‌ایور، کره، خارکان، قنات و دهداری. رود قره‌آقاج از میان بلوک سیاخ می‌گذرد و آب زراعی روستاهای شمالی رود را تأمین می‌کند (رودسیاخ). امروزه، با رسوخ زمینداری شهری به‌بلوک سیاخ، دامداری صنعتی و یونجه‌کاری از اهمیت برخوردار شده، ولی زراعت اصلی همچنان گندم آبی و دیم است.

روستای دارنجان، واقع در حاشیهٔ کوه مرتفع دلو، از آب‌وهوای مطبوع و چشم‌انداز زیبائی برخوردار است. چشمه‌های متعددی که از برفهای قلهٔ دلو تغذیه می‌شوند آب آن را تأمین می‌کنند. از گذشته‌های دور باغداری در این روستا اهمیت زیاد داشته‌است و هم‌اکنون دارای باغات سیب، انار و درختان کهنسال گردو می‌باشد. با توجه به‌موقعیت طبیعی دارنجان و بقایای آثار کهن روستانشینی در آن، می‌توان گفت که قدیمی‌ترین محل مسکونی آن نواحی است.

۲. بلوک چنارفاریاب: در کوهپایهٔ کوه بیل، در غرب کوهمرهٔ سرخی و در حاشیهٔ رودخانهٔ ماصرم واقع است. اراضی کشاورزی کم و شیب‌دار است، ولی به‌علت آب‌وهوای

۱. تخمین مساحت کوهمرهٔ سرخی از آقای مهندس ایرج سلطانفر، کارشناس منابع طبیعی.

۲. فرهنگ اجتماعی دهات و مزارع استان فارس، آمارگیری روستائی جهاد سازندگی، آبانماه ۱۳۶۰.

(توضیح چاپ دوم: در سال ۱۳۶۷ بخش مهمی از جاده شیراز ــ کره‌بس آسفالت شد و هم‌اکنون آسفالت جاده شیراز ــ سیاخ در حال انجام است).

مناسب، کشت برنج (شلتوک‌کاری) در آن رواج دارد. در گذشته، به‌علت شرایط جنگلی و کوهستانی آن، دامداری از اهمیت بیشتری برخوردار بوده است. مرکز آن روستای ریچی است و روستاهای مهم آن عبارتند از: ماصرم، ده سرو، چنارفاریاب و بندویه.

۳. بلوک کوهمرهٔ پائین: رود ماصرم در بستر خود به‌سوی بلوک جره (جنوب)، از میان سلسله‌جبال کوهمره عبور می‌کند و از گذشته‌های دور درحواشی آن مراکز یکجانشینی و کشاورزی پدید آمده است. این روستاها که تا عمق جنوبی کوهمره امتداد دارند، از روستای کره‌بس تا مسقان، دارای اراضی کوهستانی و کم بوده و به‌خاطر وضع طبیعی، دامداری در آن اهمیت زیادی داشته است. مردم به‌کشت شلتوک، گندم و باغداری (عمدتاً انار و مرکبات) اشتغال دارند. برنج کوهمره از مرغوبیت برخوردار است و در شیراز شهرت دارد. از گردنهٔ کره‌بس به‌جنوب، بتدریج هوا گرم می‌شود و بخش گرمسیری کوهمره را تشکیل می‌دهد. به‌این قسمت «کوهمرهٔ پائین» گفته می‌شود و مرکز آن روستای بیگدانه است.

علاوه بر روستاهای حاشیهٔ رودخانه، در اعماق دره‌های مشرف و ارتفاعات کوهستانهای غربی و شرقی آن روستاهای متعددی وجود دارند که کوه‌نشینان ساکن آنها، به‌علت کمی زمین مزروعی، بیشتر به‌دامداری می‌پردازند.

۴. بلوک شوراب: دشت وسیع و پوشیده از جنگل بلوط است که در قسمت جنوب شرقی کوهمره واقع است و جبال دلوآن را از دشت سیاخ جدا می‌کند. بلوک شوراب در گذشته ساکنان معدودی داشته، ولی مراتع آن در تملک سرخیها بوده است. اراضی مزروعی آن در سال ۱۳۳۸ توسط عشایر سرخی از مالکان شهری خریداری می‌شود و در آن اسکان می‌گزینند. هم‌اکنون چهار روستای ده شوراب، شکرآباد، ده‌نو و تلمبهٔ بهادر در آن ایجاد شده و پنجمین روستا یعنی بروکان در منتهی‌الیه شرقی دشت شوراب واقع است.

شرایط طبیعی

کوهمرهٔ سرخی از دو منطقهٔ گرمسیری و سردسیری تشکیل شده است. در بلوک سیاخ و قسمتهای شمالی و شمال غربی سلسله‌جبال کوهمره و در ارتفاعات، هوا سرد است و در اعماق جنوب غربی آن، هوا گرم. مسافری که از شیراز به‌دیدار منطقه می‌آید، با عبور از گردنهٔ کره‌بس بناگاه خود را در منطقه‌ای گرمسیری با باغات مرکبات و درختان خاص نواحی جنوب فارس می‌یابد. وجود دو نوع شرایط اقلیمی با مختصات کامل گرمسیری و سردسیری در فاصله‌ای اندک، به‌همراه مراتع غنی و جنگلهای انبوه بلوط و چشمه‌ساران متعدد، زندگی کوچ نشینی را در این منطقه برای مردم بومی امکان‌پذیر ساخته و آنها را از مهاجرت به‌مناطق خارج از محل خود بی‌نیاز گردانیده است.

فسائی در توصیف آب‌وهوای بخش سردسیری کوهمره می‌نویسد:

«تمام این بلوك در کوهستان برف‌نشین افتاده است. چشمه‌های شیرین و رودخانه‌های گوارا دارد. اگرچه بیشتر این بلوك در جانب جنوبی شیراز است و باید هوای آن به‌اسباب آسمانی گرمتر از شیراز باشد، لیکن به‌سبب بلندی نواحی آن از صحرای شیراز، هوای آن از شیراز به‌چندین مرتبه سردتر است و در نزدیکی قریهٔ سرداب این بلوك، دره کوهی است و آبی که از چشمهٔ آن دره جاری می‌شود، در روزهای ماه اسد تا نیمهٔ سنبله یخ می‌بندد و شکار این بلوك بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبك و تیهو است و زمین کشتکار این بلوك کم است و در کنار رودخانه‌ها برنج و گندم می‌کارند و کوهستان کوهمره، جنگلها از درخت بلوط و بن و بادام کوهی دارد و هیزم و زغال شهر شیراز را از کوهمره می‌آورند و معیشت اهالی آن از مویز و دوشاب انگوری و انجیرخشك شود که در بساتین دیمی بعمل آورند و خروارها حمل اطراف کنند.»[۲]

کوهها: رشته‌کوه سبزپوشان در شمال (مشرف بر دشت شیراز)، کوههای بیل، دیشك و مروك (مزدك) در غرب، کوههای بویم، بوری و گرم درجنوب و کوه دلو درمرکز و شرق، کوهمرهٔ سرخی را از چهارسو به‌محاصره درآورده و آن را از بقیهٔ نواحی مجزا ساخته‌اند. مهمترین کوه، «دلو» (از واژهٔ ترکی به‌معنای «دیوانه») است که از شرق بلوك چنارفاریاب آغاز می‌شود و به‌شرق امتداد می‌یابد. قلهٔ دلو از بزرگترین قلل جنوبی ایران است. در قلهٔ دلو، دشت کرگله واقع است، که محل ییلاق ایل سرخی است.

بیش از چهارپنجم کوهمرهٔ سرخی را کوه و یك‌پنجم آن را دشت تشکیل می‌دهد. مهمترین کوههای جبال کوهمرهٔ سرخی عبارتند از:

دلو:	ارتفاع از سطح دریا	۳۰۹۷ متر
بیل:	ارتفاع از سطح دریا	۳۰۴۱ متر
مزدك:	ارتفاع از سطح دریا	۲۹۲۱ متر
سلامتی:	ارتفاع از سطح دریا	۲۸۳۵ متر
گرم:	ارتفاع از سطح دریا	۲۶۱۳ متر
بوری:	ارتفاع از سطح دریا	۲۵۵۷ متر
کراچ:	ارتفاع از سطح دریا	۲۴۷۵ متر
سبزپوشان:	ارتفاع از سطح دریا	۲۴۳۳ متر
سرخ:	ارتفاع از سطح دریا	۲۴۲۱ متر
پهن:	ارتفاع از سطح دریا	۲۲۹۰ متر
بویم:	ارتفاع از سطح دریا	۱۷۶۰ متر

۲. فارسنامهٔ ناصری، ج ۲، ص ۲۸۰.

رودها : مهمترین رودکوهمره ، «قره‌آقاج» است (واژهٔ ترکی به‌معنای «چوب سیاه») که از چهل‌چشمه سرچشمه می‌گیرد و از غرب به‌شمال شرقی کوهمره جریان دارد ؛ از شمال بلوك چنارفاریاب می‌گذرد ؛ وارد بلوك سیاخ می‌شود (رود سیاخ) و سپس در شمال شرقی به‌کوار رفته (رودکوار) و در انتهای مسیر طولانی خود به‌خلیج فارس می‌ریزد (رود مند). قره‌آقاج طولانی‌ترین رود فارس است.

دومین رود مهم کوهمره، ماصرم است که از شمال غربی کوهمره (سرخون ماصرم) سرچشمه می‌گیرد و در بستر خود به‌جنوب، وارد تنگ‌مسقان شده (رود مسقان) و به‌بلوك جرهٔ گرمسیر می‌ریزد.

علاوه براین، رودهای کوچك دائمی و فصلی متعددی درکوهمره وجود دارد.

پوشش گیاهی و جنگلی : جبال کوهمرهٔ سرخی پوشیده از گیاهان ودرختان‌جنگلی، بویژه جنگلهای انبوه بلوط و بن است. مهمترین درختان جنگلی کوهمره عبارتنداز: بلوط (مهمترین درخت منطقه‌است و درگذشته‌های دور و در سالهای قحطی، مردم بومی از نان آن به‌نام «کلك» تغذیه می‌کرده‌اند . درکوهمره بلوطهای کهنسال و تناور وجود دارد) ، بن، ارژن (بادام‌کوهی)، کیالك، انجیرکوهی، گردو (در دره‌ها)، گدکم (درخت زینتی زیبا ولی بدون ثمرهٔ مفید)، عر (زبان‌گنجشکی بدون ثمرهٔ مفید).

درختهای فوق ، درگذشته‌ها منبع تغذیهٔ اهالی بوده است . میوهٔ بن نوعی تنقلات است و درشیراز وروستاها فروش دارد. کیالك و انجیر و بادام کوهی نیز به‌عنوان‌خوراکی فروش شهری دارند. از شیرهٔ درخت ارژن به‌نام «زودو» استفادهٔ داروئی می‌شود.

گیاهان کوهستانی کوهمره عبارتنداز: کنگر، کاسنی، بن‌سرخ، قارچ، موسیر، ریواس، کارده.

گیاهان فوق مصرف خوراکی و فروش شهری دارند. کنگرعلاوه برمصرف انسانی، مصرف دامی نیز دارد.

گیاهان دامی عبارتند از: کنگر، جاشیر (کاه سبز ـ اهمیت زیادی در خوراك دامی دارد. مراتع جاشیر دارای مالکیت خصوصی است و برخی با فروش آن درآمد بالائی دارند)، چویل، خرکور. برگ بلوط نیز خوراك مهمی برای بز است.

مهمترین گیاهان داروئی و صنعتی عبارتند از: گون (گاو مهر ـ شیرهٔ آن کتیراست و مصرف صنعتی زیادی دارد . کتیرازنی شغل مهمی برای مردم بومی است .) ، آب‌شن ، خاکشیر ، بابونه و بسیاری گیاهان متنوع دیگر. بعلاوه باید از گیاهان حواشی رودها و چشمه‌ها مانند : گشنیز ، دی‌نشت (شبیه گشنیز) ، پدنك (پونه) ، بکلوك (بابونه) و ... نام برد.

گلهای کوهی عبارتنداز: خرزهره، محمدی، اسپس، شش‌پر، ختمی، بنفشه، چشم‌درد (کره‌دزد)، شیرشیروك ، لگجی، اشك (خشخاش وحشی) و انواع متنوع دیگر.

حیوانات وحشی : آنچنانکه درکتب تاریخی مذکور است، آخرین نقطه‌ای درایران، که درآنجا شیر دیده شده درکوهمره (دشت ارژن) بوده، که توسط ظل‌السلطان شکار شده. هم اکنون تنگ شیردان، درکوه دلومعروف است.

حیوانات وحشی موجود درکوهمره عبارتند از :

ک حیوانات وحشی: آنچنانکه در کتب تاریخی مذکور است، آخرین نقطه‌ای در ایران، که در آنجا شیر دیده شده در کوهره (دشت ارژن) بوده، که توسط ظل السلطان شکار شده. هم اکنون "تنگ شیردان" در کوه طو معروف است.

حیوانات وحشی موجود در کوهره عبارتند از:

پلنگ، یوز پلنگ (انواع گربه های وحشی)، خرس قهوه ای، گرگ، سگ گرگ، کفتار، شغال، انواع روباه، انواع گورکن، سمور، کل (پازن) و بزکوهی، میش و قوچ، آهو، خرگوش، تشی (چوله)، جوجه تیغی، گراز، سگ آبی.

ک پیش از انقلاب، خانواده های درباری (بویژه شاهپور غلامرضا، علم، قوامی ها، جهانبانی ها) کارمندان و [illegible] آمریکائی به راهنمائی برخی زمینداران شهری به منطقه می آمدند و به شکار می پرداختند. در اثر اقدامات بی رویه و قتل عام های آنان، نسل شکار شدیداً کاهش یافت. پس از انقلاب نیز بعلت ازدیاد سلاح در منطقه این کاهش فزونی یافت.

ک پرندگان: کبک معمولی، تیهو، انواع کوکر (باقرقره)، انواع پرندگان شکاری (شامل: بازها، عقاب ها، قرقی، شاهین، بحری، دلیجه، دال - لاشخور - و ...)، هوبره (بندرت در دشت ها)، قمری، کبوتر چاهی و کوهی، انواع کلاغ، سبزه قبا، زاغن، زنبورخور (گرگش)، طرقه، دارکوب، گنجشک ها، بوف کور (نوعی جغد)، مرغابی، اردک، غاز، لک لک، درنا، هدهد، انواع ماهیخوارها، انواع بلبل ها، پرستو، دم جنبانک، کوکو (فاخته)، سار (چغت)، خروس کولی (زیبا یا دزد دیدم)[1].

که در آنجا شیر دیده‌شده در کوهمره (دشت ارژن) بوده‌است. هم‌اکنون «تنگ شیردان» در کوه دلو معروف است. حیوانات وحشی موجود در کوهمره عبارتند از: پلنگ، یوزپلنگ، خرس، گرگ، کفتار، شغال، روباه، چوله (خارپشت)، جوجه‌تیغی، گراز و ...

در دههٔ ۵۰ (قبل از انقلاب)، شکار گراز توسط شهرنشینان شیوع یافته بود و گاه با اتومبیلهای مجهز به‌سردخانه، گوشت آن را به‌شیراز حمل می‌کردند.

شکارهای موجود عبارتند از: بزکوهی، میش کوهی، قوچ، پازن، آهو (در دشتها) وخرگوش.

پیش از انقلاب اسلامی، خانواده‌های درباری (مانندشاهپور غلامرضا، علم، قوامیها، جهانبانیها و...) به‌راهنمائی برخی زمینداران‌شهری به‌منطقه می‌آمدند و به‌شکار می‌پرداختند. دراثر اقدامات بی‌رویه و قتل‌عامهای لجام گسیختهٔ آنها، نسل شکار شدیداً کاهش یافته است.

پرندگان: کبك، تیهو، کبوتر، کوکر (نوعی کبك)، طرقه، قمری، گنجشك، بلبل، جغد، شاهین، عقاب، کلاغ، کلاغ سبز، هوبره (بندرت در دشتها)، غاز، مرغابی، لك‌لك، دال (لاشخور)، زاغ، هدهد و انواع دیگر.

ایل راهها

مسأله‌ای که درحیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کوهمرهٔ سرخی درطول تاریخ نقش مهمی داشته است، وجود ایل‌راههای متعدد ایل قشقائی در منطقه می‌باشد.

عشایر قشقائی درمسیر کوچ خود مجبورند از این‌منطقه عبور کنند. ایل‌روهای قشقائی عبارتند از:

ایل‌راه اول: مسیر کوه‌دراك (حاشیهٔ غربی شیراز) ـ آق‌چشمه ـ دارنجان ـ حسین آباد ـ چنارمیشوان.

ایل‌راه دوم: مسیر چنارفاریاب ـ کره‌بس ـ رمقان ـ شی‌تنگ (مسقان) ـ بلوك جره.

ایل‌راه سوم: مسیر کدنج ـ آق‌چشمه ـ دراك ـ بزین شیراز.

این‌سه ایل‌راه، تمامی‌منطقه‌را در دومسیر شمالی ـ جنوبی و شرقی ـ غربی‌در برمی‌گیرد.

طایفهٔ شش‌بلوکی قشقائی در کوچ خود از ییلاق (سرحدچهاردانگه) به‌قشلاق (اهرم، دزدگاه، فراشبند وجره) و برعکس، بخشی از ایل‌راه‌اول و بخشی از ایل‌راه‌دوم حرکت می‌کنند.

طایفهٔ عملهٔ قشقائی، در کوچ خود از ییلاق (سرحد چهاردانگه) به‌قشلاق (زیر فیروزآباد) و برعکس، از ایل‌راه اول و سوم استفاده می‌کند.

طایفهٔ کشکولی کوچك‌قشقائی، در کوچ‌خود از ییلاق (کمهروکاکان وسپیدان) به‌قشلاق (هنگام) و برعکس، از ایل‌راه اول استفاده می‌کند.

طایفهٔ فارسیمدان قشقائی، در کوچ خود از ییلاق (سمیرم) به‌قشلاق (سرمشهد و حسین آباد کازرون) و برعکس، از ایل‌راه دوم استفاده می‌کند.

۱. باتشکر از آقای جهانگیر جهانی، کارشناس محیط زیست. (برای آشنائی با طبیعت منطقه و سیاست های ترویج گذشته به: محمدبهمن بیگی، بخارای من ایل من، انتشارات آگاه، ۱۳۵۸، داستان رملا بهرام، مراجعه شود).

عشایر کوهمرهٔ سرخی

اهالی کوهمرهٔ سرخی به‌دو بخش روستائی وعشایر تقسیم می‌شوند.

عشایر به‌صورت نیمه کوچ‌نشین‌وکوچ احشام بوسیلهٔ شبان زندگی می کنند ودرعین اشتغال به‌زراعت، گاه به‌باغداری می‌پردازند و دامداری نیز نزد آنها واجداهمیت بیشتری نسبت به‌روستائیان است. عشایر دارای سازمان اجتماعی قبیله‌ای هستند.

در عین حال، به‌علت شرایط کوهستانی و جنگلی منطقه، اهالی حدود ۳۰ روستا نیز شیوهٔ زیست نیمه‌کوچ‌نشینی و شبانی دارند. آنها تابستانها به‌ارتفاعات مجاور روستای خود می کوچند و در سیاه‌چادرها زندگی می کنند؛ ولی فاقد سازمان قبیله‌ای هستند. در بعضی‌روستاها بقایای نظام عشیره‌ای مشاهده می‌شود؛ مثلاً روستائیان شکفت (۱۷۳ خانوار) خود را عشیرهٔ واحد و از نژاد فردی به‌نام «بابابیژن» می‌دانند.

اهمیت شیوهٔ زیست نیمه‌کوچ‌نشینی و اقتصاد شبانی و خلق‌وخو و فرهنگ عشایری در اهالی کوهمرهٔ سرخی تا بدان حد است که در گذشته «عشایر کوهمرهٔ سرخی» (اعم از قبایل و روستائیان) در تقسیمات دولتی، یکی از ۹ واحد اصلی عشایری فارس محسوب می‌شد و در تشکیلات نظامی، دارای افسر انتظامات مستقل بود.

عشایر کوهمرهٔ سرخی که دارای سازمان قبیله‌ای هستند، عبارتند از:

۱. ایل‌سرخی: که پژوهش حاضر دربارهٔ آن است. آمارگیری‌نگارنده درسال ۱۳۶۵، جمعیت آن را ۱۰۰۹ خانوار نشان می‌دهد.

۲. طایفهٔ سُقُلمِه‌چی: دارای سازمان‌قبیله‌ای کاملاً مستقل و دارای مختصات خودویژه است. شیوهٔ زیست آنها در گذشته کوچ‌نشینی کامل بوده و ییلاقشان کوهمره و قشلاقشان بلوك جره بوده است که‌بتدریج در ده دودویه (ارتفاعات غربی کوه‌دلو) ساکن ونیمه کوچ‌نشین می گردند. در سالهای ۱۳۴۰ شمسی، روستاهای ملاحسینی وچنارك را محل کشاورزی‌قرار داده وهم‌اکنون در دودویه، ملاحسینی، چنارك، چشمه‌بردی، امیرآباد واسلام‌آبادمستقرند. اقتصادآنها بر دامداری، زراعت، باغداری و جنگل‌کاوی مبتنی است و شیوهٔ زیستشان نیمه‌کوچ‌نشینی می‌باشد.

طبق‌آمار سال ۱۳۲۸، جمعیت‌آنها حدود ۱۰۰ خانوار بوده است. امروزه بطور تخمین، تعدادشان را باید بیش از ۳۰۰ خانوار دانست.

۳. طایفهٔ بَکَکی: قبیله‌ای کوچ‌نشین و دامدار بوده است. ییلاقشان کوهمرهٔ سرخی و قشلاقشان بلوك جره است.[۱] دارای سازمان قبیله‌ای و مختصات خود ویژه‌اند. بتدریج‌در ارتفاعات غربی کوهمرهٔ سرخی به‌زراعت پرداخته ونیمه کوچ‌نشین می‌شوند. هم‌اکنون‌محل استقرارآنها روستاهای سبوك، جمالی، اشکفت‌کر (درکوهمرهٔ‌سرخی) وپایتخت سلیمانی

۱. فارسنامهٔ ناصری، ج۲، ص۳۳۰.

(در بلوك جره) است. بخشی از آنها هنوز نیز زمستانها به بلوك جره (گرمسیر) کوچ می کنند.
در سال ۱۳۲۸، جمعیت طایفهٔ بککی ۵۰ خانوار بوده است. امروزه، تعداد آنهارا باید حداقل ۳۵۰ خانوار تخمین زد.

۴. طایفهٔ آرندی: در گذشته، طایفه‌ای کوچ نشین و دامدار و دارای سازمان قبیله‌ای مستقل بوده است بتدریج در غرب کوهمرهٔ سرخی سکنی گزیده‌اند. در سال ۱۳۲۸ تعداد آنها ۸۰ خانوار بوده است. آمار سال ۱۳۶۵ جهادسازندگی تعداد ساکنان روستای آرندی را ۷۲ خانوار نشان می‌دهد. قاعدتاً جمعیت کنونی این طایفه باید بیشتر باشد.

۵. طایفهٔ مالکی: بامشخصات طوایف پیش گفته. امروزه، بخشی کوچ رو و بخشی ساکن ونیمه کوچ رو هستند. قشلاق آنها حواشی دریاچهٔ پریشان و ییلاقشان کوه بیل است. جمعیت آنها در سال ۱۳۲۸ پنجاه خانوار بوده که امروزه بیش از ۲۰۰ خانوار تخمین زده می‌شود.[۱]
علاوه بر قبایل مستقل ساکن کوهمرهٔ سرخی، ازسال ۱۳۳۵ به‌بعد، طوایفی از ایل

۱. علاوه بر قبایل فوق، باید ازطوایف بهادنی (بهاءالدینی)، کرکونی (گورکانی) وگلکی نام برد که درهمسایگی کوهمره و دربلوك خواجه‌ای می‌زیند. این طوایف، «کهکی» (کوهستانی) خوانده می‌شوند واز نقطه‌نظر سازمان قبیله‌ای، شیوهٔ زیست کوه‌نشینی ـ چادرنشینی و برخی مختصات فرهنگی ـ گویشی مشابهتهای زیادی باطوایف کوه‌نشین کوهمره دارند. «کهکی‌ها» در قیام سال ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۲ با عشایر کوهمرهٔ سرخی همکاری نزدیك داشتند وعده‌ای از زبده‌ترین تفنگچیان گورکانی، گلکی و بهادنی درقیام شرکت داشتند.
طوایف کهکی درگذشته قبایلی کاملاً کوه‌نشین بوده‌اند، ولی بتدریج بخشی ازآنها در بلوك خواجه‌ای و نواحی دیگر فیروزآباد اسکان یافته‌اند.
امروزه طایفهٔ بهادنی به‌دوبخش روستائی (حدود ۲۰۰ خانوار) وعشایر (حدود ۲۰۰ خانوار) تقسیم می‌شود. عشایر بهادنی شامل تیره‌های گله‌زن بهادنی و مهترخانهٔ بهادنی است که گرمسیرشان جانی آباد فراشبند تا تنگ خیارهٔ بیضا است.
در بخش جروق و نودان کوهمره نیزطوایف کوه‌نشین زیر زندگی می‌کنند:

۱. طایفهٔ مهبودی	حدود ۵۰۰ خانوار	۷. طایفهٔ جوکار	حدود ۳۰۰ خانوار
۲. طایفهٔ چککی	حدود ۳۰۰ خانوار	۸. طایفهٔ نظری	حدود ۱۰۰ خانوار
۳. طایفهٔ گشمردی	حدود ۱۰۰ خانوار	۹. طایفهٔ هاشمی	حدود ۱۵۰ خانوار
۴. طایفهٔ غفاری	حدود ۳۰۰ خانوار	۱۰. طایفهٔ پرکی	حدود ۲۰۰ خانوار
۵. طایفهٔ نوروزی	حدود ۵۰۰ خانوار	۱۱. طایفهٔ میر (چککی)	حدود ۱۰۰ خانوار
۶. طایفهٔ سرتاوه‌ای	حدود ۳۰۰ خانوار		

بهرروی، طوایف کوه‌نشین این سامان، اعم ازطوایف جروق و نودان، عشایر کوهمرهٔ سرخی و طوایف کهکی، علی‌رغم تفاوتها و ویژگیهای قبیله‌ای ـ فرهنگی از تشابهات فراوانی برخوردارند که آنها را ازسایرعشایر فارس ـ اعم ازقشقائی، خمسه، کهکیلویه والوارممسنی ـ متمایز می‌سازد.

قشقائی، به‌دلایل مختلف اقتصادی وسیاسی، درکوهمرهٔ سرخی ساکن شده‌اند:

۱. **طایفهٔ قره‌غانلو (قره‌غانی)قشقائی**، که درسالهای۱۳۳۵-۱۳۴۰ باخرید اراضی درخان‌خویس وقلعه‌چوبی (سیاخ) اسکان یافته‌اند.

۲. **بخشی‌ازتیرهٔ شاهی‌لو(جانی‌خانی) قشقائی**، که‌درسالهای۱۳۳۵-۱۳۴۰باخرید اراضی درخان‌خویس سیاخ مستقر شده‌اند.

۳. **بخشی ازطایفهٔ علی‌گردلو قشقائی**، که در سالهای مذکور توسط کلانتر کوهمره در اراضی غربی روستای دارنجان مستقر شده‌اند.

۴. **بخشی از طایفهٔ علی‌گردلو قشقائی**، که درسالهای مذکور درشیب‌جو واحمدآباد سیاخ اسکان یافته و اراضی مزروعی خریده‌اند.

۵. **طایفهٔ خشولی صفی‌خانلو قشقائی**، که‌پس‌ازانقلاب‌اسلامی دراراضی‌شمال‌غربی روستای دارنجان اسکان یافته‌اند.

۶. **بخشی ازطایفهٔ دره‌شوری قشقائی**، که روستای سعادت‌آباد دره‌شوری را بنیاد گذارده‌اند.

بعلاوه باید ازخانوارها وبنکوهائی ازطوایف زرگر،چگینی، بیات و دیگرطوایف قشقائی نام برد که جذب روستاهای کوهمره شده‌اند.

این عشایر قشقائی، همه اسکان یافته وبه‌کشاورزی روی‌آورده‌اند؛ ولی درعین‌حال بخشی‌ازآنهامراتع خود راحفظ کرده‌اند وعده‌ای به‌شیوهٔ ییلاق کوچ‌نشینی دامداری‌می کنند.

آمار سال ۱۳۶۰ جهاد سازندگی، جمعیت روستاهای قشقائی‌نشین را حدود ۴۰۰ خانوار نشان می‌دهدکه با احتساب خانوارهای پراکنده، باید تعدادآنها را حداقل ۵۰۰ خانوار دانست.

باتوجه به‌آنچه گفتیم،جمعیت عشایری (به‌تفکیک سازمان‌قبیله‌ای) وجمعیت روستائی (اعم از دامدارو کشاورز) منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی‌رامی‌توان چنین‌نشان‌داد:(جدول‌شمارهٔ۱).

کل‌جمعیت کوهمرهٔ‌سرخی وسیاخ (خانوار)	جمعیت روستائی (خانوار)	جمعیت عشایر دارای سازمان قبیله‌ای(خانوار)						
		مجموع عشایر	سرخی	سقلمه‌چی	بککی	آرندی	مالکی	قشقائی
۶۱۱۰	۳۶۷۹	۲۴۳۱	۱۰۰۹	۳۰۰	۳۵۰	۷۲(؟)	۴۰۰	۵۰۰

جدول شمارهٔ ۱

مهاجرت

نزد نگارنده آماری موجود است که در تاریخ ۱۳۲۸/۹/۱۳ توسط کلانتر منطقه تهیه‌شده‌است. با توجه به آمار مذکور ومقایسه آن با آمار سال ۱۳۶۰ جهادسازندگی، تحولات جمعیتی برخی از روستاهای کوهمرهٔ سرخی در خلال این سالها نمایان می‌شود (جدول شمارهٔ ۲).

نام روستا	جمعیت ۱۳۲۸ (خانوار)۱	جمعیت ۱۳۶۰ (خانوار)۲
شکفت	۱۰۰	۱۶۳
سبوك وبکك(طایفه)	۵۰	۱۷۰
جمالی	۳۰	۵۴
کراج	۵۰	۶۲
بهاره	۲۰	۴۶
کره‌گاو	۲۰	۸۶
کوزرگ	۵۰	۱۷
کره‌بس	۴۰	۶۱
ده‌نوك	۵۰	؟
بن‌زرد	۳۰	۲۷
ریچی	۳۰	۸۹
بندویه	۲۰	۴۶
چنارفاریاب	۴۰	۵۵
ماصرم علیا	۴۰	۴۱
ماصرم سفلی	۲۰	۵۹
ده‌سرو	۲۵	۵۰
آرندی (طایفه)	۸۰	۷۲
آبسرد	۵۰	۱۱۰
میگلی	۲۰	۱۰۳
دادنجان	۴۰	۱۲۲
مورجان	۵۰	۸۳

نام روستا	جمعیت ۱۳۲۸ (خانوار)	جمعیت ۱۳۶۰ (خانوار)
مسقان	۱۰۰	۱۵۵
رمقان	۴۰	۱۴۰
دریاهك	۱۰	۱۶
کدنج	۱۲۰	۲۵۰
باب‌ایور	۴۰	۷۵
خارکان	۳۰	۴۹
ایور	۴۰	۴۵
دره	۲۰	۶۰
قنات	۳۰	۹۴
دهداری	۳۰	۷۰
دارنجان	۱۰۰	۱۹۴
پراشکفت	۶۰	۸۰
خان‌زنیان	۱۰۰	۱۷۱
دشت‌ارژن	۱۲۰	؟
زاخرد	۸۰	۵۹
خرك	۱۰۰	۲۵۰
چرمکان	۳۰	۴۸
برمور	۲۰	؟
مالکی(طایفه)۳	۵۰	۲۰۰
سقلمه‌چی (طایفه)۴	۱۰۰	۳۰۰
جمع (خانوار)	۲۰۷۵	۳۷۲۳

جدول شمارهٔ ۲

مقایسهٔ جمعیت سال ۱۳۲۸ باسال ۱۳۶۰ نشان‌می‌دهدکه درفاصلهٔ ۳۲سال، روستاهای مذکور رشد بسیار نازل جمعیتی داشته‌اند وعلت آن، مهاجرت اضافه‌جمعیت کثیری به‌شیراز

۱. آمارگیری کلانتر کوهمره درسال ۱۳۲۸، آرشیو نگارنده.
۲. فرهنگ اجتماعی دهات و مزارع استان فارس، جهادسازندگی، ۱۳۶۰.
۳و۴. تخمین نگارنده.

یا به‌روستاهای حومهٔ شیراز است. جدول مقایسه‌ای فوق در برخی موارد، تخلیهٔ کامل روستا را نشان می‌دهد.

امکانات اقتصادی و اجتماعی

«**فرهنگ اقتصادی دهات ومزارع استان‌فارس**» (جهادسازندگی، ۱۳۶۳) نشان می‌دهد که سطح کل زمینهای کشاورزی دهستان کوهمرهٔ سرخی ۴۲۳۵ هکتار آبی و ۳۴۴۱۰ هکتار دیم، و دهستان سیاخ ۴۳۴۰ هکتار آبی و ۳۸۵۳ هکتار دیم است. منابع اصلی درآمد اهالی به‌ترتیب اهمیت عبارتنداز: گندم، جو، برنج، حبوبات، نباتات علوفه‌ای، سیب‌زمینی و پیاز. باغداری نیز در دو دهستان مذکور از اهمیت زیادی برخوردار است ومحصولات اصلی باغی عبارتنداز: انار، انگور، سیب‌درختی و مرکبات.

بعلاوه باید از جنگل‌کاوی (گردآوری محصولات جنگلی برای فروش)، قالیبافی و پرورش زنبور عسل به‌عنوان منابع درآمد اهالی یادکرد.

آمار جهادسازندگی، امکانات دو دهستان کوهمرهٔ سرخی‌وسیاخ را درجدول شمارهٔ ۳ چنین نشان می‌دهد:

امکانات اقتصادی	دهستان سیاخ	دهستان کوهمرهٔ‌سرخی
سطح کل زمینهای کشاورزی (به‌هکتار):		
آبی	۴۳۴۰	۴۲۳۵
دیم	۳۸۵۳	۳۴۴۱۰
تعداد کل منابع آب کشاورزی:		
رشته قنات دایر	۶	۲۱
رشته قنات بایر	۶	۱۱
چاه عمیق	۶	—
چاه نیمه‌عمیق	۵۴	۲۸
چشمهٔ دائمی	۷	۱۶۸
چشمهٔ فصلی	۱	۷۱
رود دائمی	۹	۳۳
رود فصلی	—	۱
ماشین آلات کشاورزی:		
موتور پمپ	۵۷	۳۷
تراکتور	۶۶	۱۶۰
کمباین	۲	۶
تیلر	۱۰	۲
سمپاش	۲	۲

امکانات اقتصادی	دهستان سیاخ	دهستان کوهمرهٔ‌سرخی
مرغداری صنعتی	۱	۶
گاوداری صنعتی	۱	۲
زنبورداری	۱۲	۲۱
دامداری:		
گاو و گوساله	۲۱۲۷	۸۵۸۴
گوسفند و بره	۴۹۵۷۰	۱۰۵۱۴۲
بز و بزغاله	۴۰۴۵۰	۱۳۲۰۴۳

جدول شمارهٔ ۳

طبق جدول شمارهٔ ۳، در منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی وسیاخ جمعاً ۳۲۷۲۰۵ رأس دام موجود است که ۳۰٪ کل دامهای شهرستان شیراز را در برمی گیرد. باید توجه داشت که ظرفیت دامی منطقه بسیار بیش از این است و دامهای مزبور با امکانات اندك و به‌شیوهٔ سنتی پرورش می‌یابند (جدول شمارهٔ ۴).

دام (گوسفند و بز) به رأس[1]

استان فارس	۸٬۹۸۹٬۱۵۱
شهرستان شیراز	۱٬۰۷۵٬۸۹۴
کوهمرهٔ‌سرخی وسیاخ	۳۲۷٬۲۰۵

جدول شمارهٔ ۴

آمار موجود نزد نگارنده نشان می‌دهد که در سال ۱۳۲۸ ــ سالهای جنگ و عدم امنیت در منطقه ــ کوهمرهٔ سرخی وسیاخ ۴۰ هزار رأس دام داشته‌است. بعدها در سالهای ۱۳۳۵ ــ ۱۳۴۰ احشام افزایش چشمگیر می‌یابند. این سالها، سالهای شکوفائی دامداری منطقه است، ولی بتدریج در سالهای پس از «انقلاب سفید» کاهش جدی می‌یابد (جدول شمارهٔ ۵).

احشام کوهمرهٔ سرخی وسیاخ درسال ۱۳۲۸[2]

جمعیت کوهمرهٔ سرخی وسیاخ (خانوار)	تعداد احشام (رأس)				
	اسب	قاطر	الاغ	گاو و گوساله	گوسفند و بزینه
۲۵۴۰	۱۰۰	۱۰۰	۳۰۰۰	۲۰۰۰	۴۰۰۰

جدول شمارهٔ ۵

۱. فرهنگ اقتصادی دهات ومزارع استان فارس، جهادسازندگی ــ ۱۳۶۳.
۲. آمارگیری کلانتر منطقه درسال ۱۳۲۸، آرشیو نگارنده.

طبق آمار مندرج در «فرهنگ اجتماعی دهات و مزارع استان فارس ـ جهادسازندگی، ۱۳۶۰، امکانات اجتماعی و رفاهی منطقهٔ کوهمره سرخی و سیاخ به‌شرح جدول شمارهٔ ۶ است.

امکانات	دهستان سیاخ	دهستان کوهمرهٔ سرخی
آب لوله‌کشی	۱۶	۱۹
برق	۱	۵
حمام	۳	۶
غسالخانه	۵	۴
واحد بهداشت	۴	۹
دبستان	۱۴	۳۹
مدرسهٔ راهنمائی	۶	۶
مسجد یا حسینیه	۵	۵
کتابخانهٔ عمومی	۱	۳
شورای اسلامی	۱۹	۳۰
تعداد واحدهای مسکونی	۱۴۹۶	۳۵۳۲
فروشگاه تعاونی	۲	۶
محل تأمین سوخت	۱	۴
بقالی	۸	۷
قصابی	۱	۱

جدول شمارهٔ ۶

امکانات مذکور، عمدتاً پس‌ازانقلاب‌اسلامی ایجاد شده است. قبل از انقلاب منطقه مطلقاً فاقدآب لوله‌کشی، برق، مدرسهٔ راهنمائی، کتابخانهٔ عمومی، فروشگاه تعاونی ومحل تأمین سوخت بود. بعلاوه، باید ازاقدامات جهادسازندگی در احداث جاده‌های روستائی تقدیر کرد. در رژیم گذشته، دولت کوچکترین امکانی جهت جاده‌سازی روستائی دراختیار مردم کوهمرهٔ سرخی قرار نداد. کلیهٔ راههای منطقه (جادهٔ سیاخ ـ شیراز، جادهٔ شیراز ـ چنارفاریاب ـ بیگدانه، جادهٔ سیاخ ـ شوراب، جادهٔ دارنجان ـ ریچی و جادهٔ آب‌بند) با همیاری خود مردم احداث شد و کوچکترین کمکی ازسوی استانداری نگردید.[۱] معضل اساسی مردم منطقه طغیان رودخانهٔ قره‌آقاج در زمستانها بود، که‌گاه دوماه تمام رابطهٔ‌مردم را باشهرقطع می کرد ومصائب فراوانی ببارمی‌آورد. وعدهٔ «جاده» و «پل» ترفندهمیشگی کاندیداهای مجلس برای کسب رأی بود.[۲] پس‌از انقلاب اسلامی، جهادسازندگی بلافاصله

۱. اسناد موجود درآرشیو نگارنده.

۲. درآخرین انتخابات مجلس شورای‌ملی، خانم جهانبانی همسرتیمسار جهانبانی با راهنمائی یکی از زمینداران وابسته، به‌عنوان کاندیدا به‌دارنجان آمد و دراجتماع مردم کوهمره وعده دادکه اگربه‌مجلس‌راه‌یابد بلافاصله‌برای آنها پل‌وجاده‌خواهد ساخت! خانم بااین‌عوامفریبی رأی‌آورد، ولی نه از پل خبری شد و نه از جاده! بازهم مردم منطقه زمستانها درگیر بلای همیشگی طغیان رودخانه بودند! (مشاهدات شخصی نگارنده).

اقدام به‌احداث دو پل فلزی در دو مسیر اصلی بر رودخانهٔ قره‌آقاج نمود و بعلاوه به‌وضع نابسامان جاده‌های کوهستانی سروصورتی داد؛ راههای شوسهٔ جدید احداث کرد و تقریباً تمامی روستاهای کوهستانی را به شبکهٔ ارتباطی اتومبیل‌رو وصل نمود.

هرچند امکانات داده شده طی هشت‌سالهٔ پس از انقلاب، هنوز نیز پاسخگوی قرنها محرومیت اهالی نیست، ولی باید اذعان کرد که‌حجم آن به‌هیچوجه حتی‌قابل‌مقایسه بادوران ۵۷ سالهٔ رژیم پهلوی نمی‌باشد. (۱)

---

۱. روزنامه کیهان در دوشماره پیاپی (۱۵ و ۱۶ مرداد ۱۳۶۷) با عنوان «کوهمره سرخی منطقه‌ای در جنوبی‌ترین نقطه زاگرس، غنوده در گمنامی و محرومیت» گزارشی از محرومیت شدید منطقه انتشار داد. در گزارش فوق عده‌ای از اهالی چنین می‌گویند: «مانند راه دارو و نه برق، نه بهداشت، نه پست، نه مخابرات، نه خدمات، نه کشاورزی، نه دامپزشکی، نه بانک، نه بهداری ... و نه ... با اینکه ایستگاه تلویزیونی در ۳۰ کیلومتری ماست از نعمت صدا و سیما محرومیم، با توجه به اینکه ۴۰۰ کارمند دولت در منطقه مشغول کارند از بانک بی‌بهره هستیم ...». باید افزود که باوجودی که منطقه فوق از مناطق معروف عشایری فارس است و جوانان آن در طول جنگ تحمیلی نقش مهمی در صفوف رزمندگان عشایری داشته‌اند، متأسفانه فاقد امکانات عشایری است.

اهالی در گزارش فوق عدم‌دسترسی راه حل همه معضلات خود را در تبدیل منطقه به نخشداری مستقل می‌دانند. باید گفت که سیاست ترسیم گذشته برای سرکوب منطقه و تأمین سلطه بر آن در راستای متضاد با منطقه بوده است. درحالیکه منطقه کوهمره پس از حدود ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ به سرعت از دهستان به فرمانداری کل و سپس به استان تبدیل شد، منطقه کوهمره «تجزیه» شد و روستاهای آن میان دهستانهای مختلف تقسیم گردید. هم‌اکنون دو دهستان کوهمره سرخی و سیاخ جزء بخش مرکزی شیراز محسوب می‌شود. روشن است که میان منطقه کوهستانی و محروم فوق با دهستانهای حومه شیراز هیچ وجه تجانس عمرانی و فرهنگی وجود ندارد.



موقعیت منطقهٔ کوهمرهٔ جروق و نودان در شهرستان کازرون

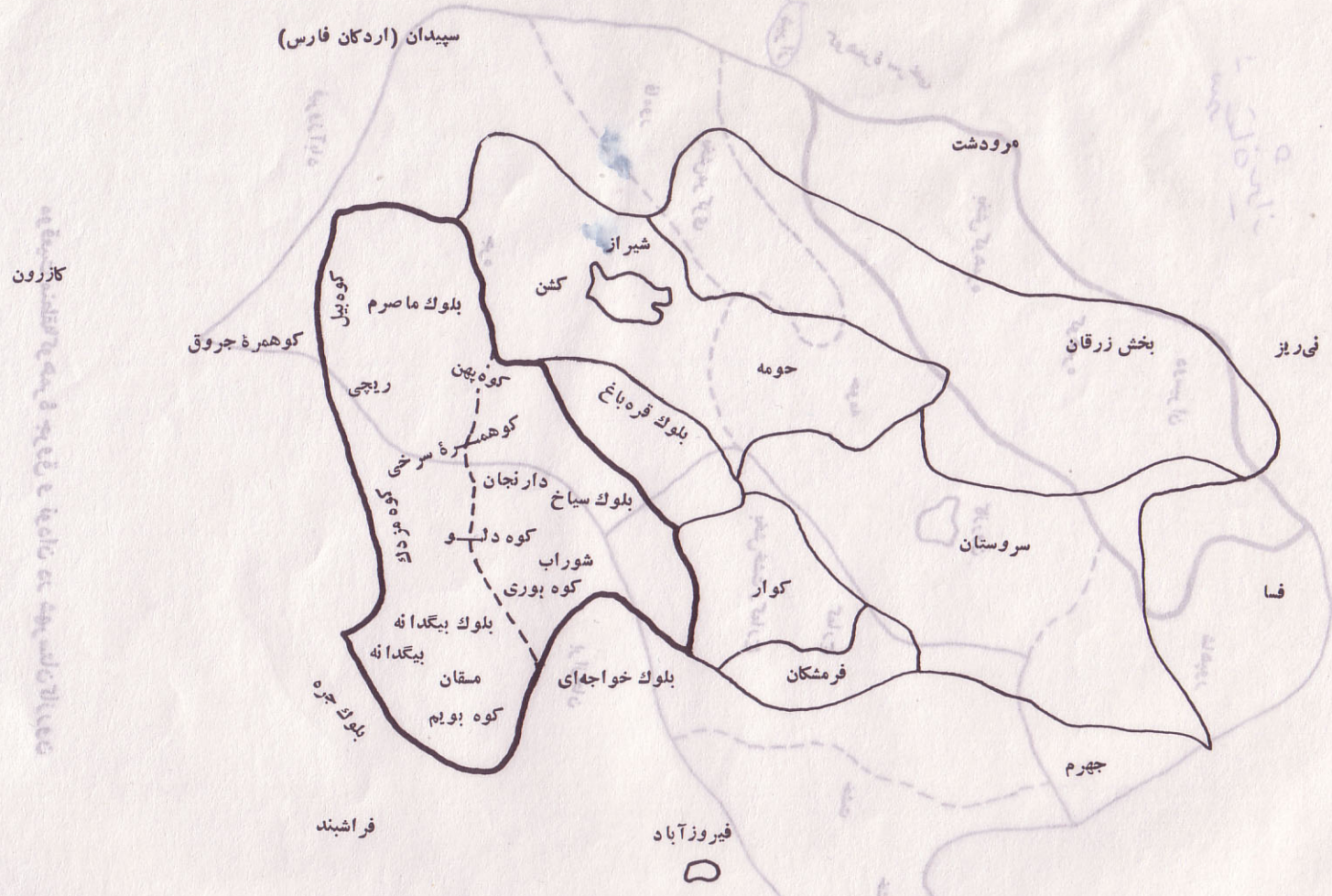

موقعیت منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی در شهرستان شیراز



موقعیت منطقهٔ کوهمرهٔ جروق و نودان در شهرستان کازرون


کارخانهٔ سیمان
جادهٔ شهراز ـ کاردون
جادهٔ اسفالتهٔ کاردون
کوه دراله
کوه پیس
آق چشمه
خان خویس
کوه سرخ
۲۴۳۱
۲۳۰۵
۲۲۹۵
۲۴۳۹
۲۳۵۵
۲۳۵۶
۲۳۵۷
۲۳۱۵
۲۲۹۹
۲۲۹۵
۲۲۱۳
۱۷۶۵
۱۲۱۵
۲۹۲۱
۲۸۵۹
۲۸۲۵
۲۸۴۱
۲۸۴۰
۲۸۳۰
۲۸۳۱
۲۸۳۹
۲۸۳۶
۲۸۳۵
۲۸۳۴
۲۸۳۳
۲۸۳۲
۲۸۳۱
۲۸۳۰
۲۸۲۹
۲۸۲۸
۲۸۲۷
۲۸۲۶
۲۸۲۵
۲۸۲۴
۲۸۲۳
۲۸۲۲
۲۸۲۱
۲۸۲۰
۲۸۱۹
۲۸۱۸
۲۸۱۷
۲۸۱۶
۲۸۱۵
۲۸۱۴
۲۸۱۳
۲۸۱۲
۲۸۱۱
۲۸۱۰
۲۸۰۹
۲۸۰۸
۲۸۰۷
۲۸۰۶
۲۸۰۵
۲۸۰۴
۲۸۰۳
۲۸۰۲
۲۸۰۱
۲۸۰۰
۲۷۹۹
۲۷۹۸
۲۷۹۷
۲۷۹۶
۲۷۹۵
۲۷۹۴
۲۷۹۳
۲۷۹۲
۲۷۹۱
۲۷۹۰
۲۷۸۹
۲۷۸۸
۲۷۸۷
۲۷۸۶
۲۷۸۵
۲۷۸۴
۲۷۸۳
۲۷۸۲
۲۷۸۱
۲۷۸۰
۲۷۷۹
۲۷۷۸
۲۷۷۷
۲۷۷۶
۲۷۷۵
۲۷۷۴
۲۷۷۳
۲۷۷۲
۲۷۷۱
۲۷۷۰
۲۷۶۹
۲۷۶۸
۲۷۶۷
۲۷۶۶
۲۷۶۵
۲۷۶۴
۲۷۶۳
۲۷۶۲
۲۷۶۱
۲۷۶۰
۲۷۵۹
۲۷۵۸
۲۷۵۷
۲۷۵۶
۲۷۵۵
۲۷۵۴
۲۷۵۳
۲۷۵۲
۲۷۵۱
۲۷۵۰
۲۷۴۹
۲۷۴۸
۲۷۴۷
۲۷۴۶
۲۷۴۵
۲۷۴۴
۲۷۴۳
۲۷۴۲
۲۷۴۱
۲۷۴۰
۲۷۳۹
۲۷۳۸
۲۷۳۷
۲۷۳۶
۲۷۳۵
۲۷۳۴
۲۷۳۳
۲۷۳۲
۲۷۳۱
۲۷۳۰
۲۷۲۹
۲۷۲۸
۲۷۲۷
۲۷۲۶
۲۷۲۵
۲۷۲۴
۲۷۲۳
۲۷۲۲
۲۷۲۱
۲۷۲۰
۲۷۱۹
۲۷۱۸
۲۷۱۷
۲۷۱۶
۲۷۱۵
۲۷۱۴
۲۷۱۳
۲۷۱۲
۲۷۱۱
۲۷۱۰
۲۷۰۹
۲۷۰۸
۲۷۰۷
۲۷۰۶
۲۷۰۵
۲۷۰۴
۲۷۰۳
۲۷۰۲
۲۷۰۱
۲۷۰۰
۲۶۹۹
۲۶۹۸
۲۶۹۷
۲۶۹۶
۲۶۹۵
۲۶۹۴
۲۶۹۳
۲۶۹۲
۲۶۹۱
۲۶۹۰
۲۶۸۹
۲۶۸۸
۲۶۸۷
۲۶۸۶
۲۶۸۵
۲۶۸۴
۲۶۸۳
۲۶۸۲
۲۶۸۱
۲۶۸۰
۲۶۷۹
۲۶۷۸
۲۶۷۷
۲۶۷۶
۲۶۷۵
۲۶۷۴
۲۶۷۳
۲۶۷۲
۲۶۷۱
۲۶۷۰
۲۶۶۹
۲۶۶۸
۲۶۶۷
۲۶۶۶
۲۶۶۵
۲۶۶۴
۲۶۶۳
۲۶۶۲
۲۶۶۱
۲۶۶۰
۲۶۵۹
۲۶۵۸
۲۶۵۷
۲۶۵۶
۲۶۵۵
۲۶۵۴
۲۶۵۳
۲۶۵۲
۲۶۵۱
۲۶۵۰
۲۶۴۹
۲۶۴۸
۲۶۴۷
۲۶۴۶
۲۶۴۵
۲۶۴۴
۲۶۴۳
۲۶۴۲
۲۶۴۱
۲۶۴۰
۲۶۳۹
۲۶۳۸
۲۶۳۷
۲۶۳۶
۲۶۳۵
۲۶۳۴
۲۶۳۳
۲۶۳۲
۲۶۳۱
۲۶۳۰
۲۶۲۹
۲۶۲۸
۲۶۲۷
۲۶۲۶
۲۶۲۵
۲۶۲۴
۲۶۲۳
۲۶۲۲
۲۶۲۱
۲۶۲۰
۲۶۱۹
۲۶۱۸
۲۶۱۷
۲۶۱۶
۲۶۱۵
۲۶۱۴
۲۶۱۳
۲۶۱۲
۲۶۱۱
۲۶۱۰
۲۶۰۹
۲۶۰۸
۲۶۰۷
۲۶۰۶
۲۶۰۵
۲۶۰۴
۲۶۰۳
۲۶۰۲
۲۶۰۱
۲۶۰۰
۲۵۹۹
۲۵۹۸
۲۵۹۷
۲۵۹۶
۲۵۹۵
۲۵۹۴
۲۵۹۳
۲۵۹۲
۲۵۹۱
۲۵۹۰
۲۵۸۹
۲۵۸۸
۲۵۸۷
۲۵۸۶
۲۵۸۵
۲۵۸۴
۲۵۸۳
۲۵۸۲
۲۵۸۱
۲۵۸۰
۲۵۷۹
۲۵۷۸
۲۵۷۷
۲۵۷۶
۲۵۷۵
۲۵۷۴
۲۵۷۳
۲۵۷۲
۲۵۷۱
۲۵۷۰
۲۵۶۹
۲۵۶۸
۲۵۶۷
۲۵۶۶
۲۵۶۵
۲۵۶۴
۲۵۶۳
۲۵۶۲
۲۵۶۱
۲۵۶۰
۲۵۵۹
۲۵۵۸
۲۵۵۷
۲۵۵۶
۲۵۵۵
۲۵۵۴
۲۵۵۳
۲۵۵۲
۲۵۵۱
۲۵۵۰
۲۵۴۹
۲۵۴۸
۲۵۴۷
۲۵۴۶
۲۵۴۵
۲۵۴۴
۲۵۴۳
۲۵۴۲
۲۵۴۱
۲۵۴۰
۲۵۳۹
۲۵۳۸
۲۵۳۷
۲۵۳۶
۲۵۳۵
۲۵۳۴
۲۵۳۳
۲۵۳۲
۲۵۳۱
۲۵۳۰
۲۵۲۹
۲۵۲۸
۲۵۲۷
۲۵۲۶
۲۵۲۵
۲۵۲۴
۲۵۲۳
۲۵۲۲
۲۵۲۱
۲۵۲۰
۲۵۱۹
۲۵۱۸
۲۵۱۷
۲۵۱۶
۲۵۱۵
۲۵۱۴
۲۵۱۳
۲۵۱۲
۲۵۱۱
۲۵۱۰
۲۵۰۹
۲۵۰۸
۲۵۰۷
۲۵۰۶
۲۵۰۵
۲۵۰۴
۲۵۰۳
۲۵۰۲
۲۵۰۱
۲۵۰۰
۲۴۹۹
۲۴۹۸
۲۴۹۷
۲۴۹۶
۲۴۹۵
۲۴۹۴
۲۴۹۳
۲۴۹۲
۲۴۹۱
۲۴۹۰
۲۴۸۹
۲۴۸۸
۲۴۸۷
۲۴۸۶
۲۴۸۵
۲۴۸۴
۲۴۸۳
۲۴۸۲
۲۴۸۱
۲۴۸۰
۲۴۷۹
۲۴۷۸
۲۴۷۷
۲۴۷۶
۲۴۷۵
۲۴۷۴
۲۴۷۳
۲۴۷۲
۲۴۷۱
۲۴۷۰
۲۴۶۹
۲۴۶۸
۲۴۶۷
۲۴۶۶
۲۴۶۵
۲۴۶۴
۲۴۶۳
۲۴۶۲
۲۴۶۱
۲۴۶۰
۲۴۵۹
۲۴۵۸
۲۴۵۷
۲۴۵۶
۲۴۵۵
۲۴۵۴
۲۴۵۳
۲۴۵۲
۲۴۵۱
۲۴۵۰
۲۴۴۹
۲۴۴۸
۲۴۴۷
۲۴۴۶
۲۴۴۵
۲۴۴۴
۲۴۴۳
۲۴۴۲
۲۴۴۱
۲۴۴۰
۲۴۳۹
۲۴۳۸
۲۴۳۷
۲۴۳۶
۲۴۳۵
۲۴۳۴
۲۴۳۳
۲۴۳۲
۲۴۳۱
۲۴۳۰
۲۴۲۹
۲۴۲۸
۲۴۲۷
۲۴۲۶
۲۴۲۵
۲۴۲۴
۲۴۲۳
۲۴۲۲
۲۴۲۱
۲۴۲۰
۲۴۱۹
۲۴۱۸
۲۴۱۷
۲۴۱۶
۲۴۱۵
۲۴۱۴
۲۴۱۳
۲۴۱۲
۲۴۱۱
۲۴۱۰
۲۴۰۹
۲۴۰۸
۲۴۰۷
۲۴۰۶
۲۴۰۵
۲۴۰۴
۲۴۰۳
۲۴۰۲
۲۴۰۱
۲۴۰۰
۲۳۹۹
۲۳۹۸
۲۳۹۷
۲۳۹۶
۲۳۹۵
۲۳۹۴
۲۳۹۳
۲۳۹۲
۲۳۹۱
۲۳۹۰
۲۳۸۹
۲۳۸۸
۲۳۸۷
۲۳۸۶
۲۳۸۵
۲۳۸۴
۲۳۸۳
۲۳۸۲
۲۳۸۱
۲۳۸۰
۲۳۷۹
۲۳۷۸
۲۳۷۷
۲۳۷۶
۲۳۷۵
۲۳۷۴
۲۳۷۳
۲۳۷۲
۲۳۷۱
۲۳۷۰
۲۳۶۹
۲۳۶۸
۲۳۶۷
۲۳۶۶
۲۳۶۵
۲۳۶۴
۲۳۶۳
۲۳۶۲
۲۳۶۱
۲۳۶۰
۲۳۵۹
۲۳۵۸
۲۳۵۷
۲۳۵۶
۲۳۵۵
۲۳۵۴
۲۳۵۳
۲۳۵۲
۲۳۵۱
۲۳۵۰
۲۳۴۹
۲۳۴۸
۲۳۴۷
۲۳۴۶
۲۳۴۵
۲۳۴۴
۲۳۴۳
۲۳۴۲
۲۳۴۱
۲۳۴۰
۲۳۳۹
۲۳۳۸
۲۳۳۷
۲۳۳۶
۲۳۳۵
۲۳۳۴
۲۳۳۳
۲۳۳۲
۲۳۳۱
۲۳۳۰
۲۳۲۹
۲۳۲۸
۲۳۲۷
۲۳۲۶
۲۳۲۵
۲۳۲۴
۲۳۲۳
۲۳۲۲
۲۳۲۱
۲۳۲۰
۲۳۱۹
۲۳۱۸
۲۳۱۷
۲۳۱۶
۲۳۱۵
۲۳۱۴
۲۳۱۳
۲۳۱۲
۲۳۱۱
۲۳۱۰
۲۳۰۹
۲۳۰۸
۲۳۰۷
۲۳۰۶
۲۳۰۵
۲۳۰۴
۲۳۰۳
۲۳۰۲
۲۳۰۱
۲۳۰۰
۲۲۹۹
۲۲۹۸
۲۲۹۷
۲۲۹۶
۲۲۹۵
۲۲۹۴
۲۲۹۳
۲۲۹۲
۲۲۹۱
۲۲۹۰
۲۲۸۹
۲۲۸۸
۲۲۸۷
۲۲۸۶
۲۲۸۵
۲۲۸۴
۲۲۸۳
۲۲۸۲
۲۲۸۱
۲۲۸۰
۲۲۷۹
۲۲۷۸
۲۲۷۷
۲۲۷۶
۲۲۷۵
۲۲۷۴
۲۲۷۳
۲۲۷۲
۲۲۷۱
۲۲۷۰
۲۲۶۹
۲۲۶۸
۲۲۶۷
۲۲۶۶
۲۲۶۵
۲۲۶۴
۲۲۶۳
۲۲۶۲
۲۲۶۱
۲۲۶۰
۲۲۵۹
۲۲۵۸
۲۲۵۷
۲۲۵۶
۲۲۵۵
۲۲۵۴
۲۲۵۳
۲۲۵۲
۲۲۵۱
۲۲۵۰
۲۲۴۹
۲۲۴۸
۲۲۴۷
۲۲۴۶
۲۲۴۵
۲۲۴۴
۲۲۴۳
۲۲۴۲
۲۲۴۱
۲۲۴۰
۲۲۳۹
۲۲۳۸
۲۲۳۷
۲۲۳۶
۲۲۳۵
۲۲۳۴
۲۲۳۳
۲۲۳۲
۲۲۳۱
۲۲۳۰
۲۲۲۹
۲۲۲۸
۲۲۲۷
۲۲۲۶
۲۲۲۵
۲۲۲۴
۲۲۲۳
۲۲۲۲
۲۲۲۱
۲۲۲۰
۲۲۱۹
۲۲۱۸
۲۲۱۷
۲۲۱۶
۲۲۱۵
۲۲۱۴
۲۲۱۳
۲۲۱۲
۲۲۱۱
۲۲۱۰
۲۲۰۹
۲۲۰۸
۲۲۰۷
۲۲۰۶
۲۲۰۵
۲۲۰۴
۲۲۰۳
۲۲۰۲
۲۲۰۱
۲۲۰۰
۲۱۹۹
۲۱۹۸
۲۱۹۷
۲۱۹۶
۲۱۹۵
۲۱۹۴
۲۱۹۳
۲۱۹۲
۲۱۹۱
۲۱۹۰
۲۱۸۹
۲۱۸۸
۲۱۸۷
۲۱۸۶
۲۱۸۵
۲۱۸۴
۲۱۸۳
۲۱۸۲
۲۱۸۱
۲۱۸۰
۲۱۷۹
۲۱۷۸
۲۱۷۷
۲۱۷۶
۲۱۷۵
۲۱۷۴
۲۱۷۳
۲۱۷۲
۲۱۷۱
۲۱۷۰
۲۱۶۹
۲۱۶۸
۲۱۶۷
۲۱۶۶
۲۱۶۵
۲۱۶۴
۲۱۶۳
۲۱۶۲
۲۱۶۱
۲۱۶۰
۲۱۵۹
۲۱۵۸
۲۱۵۷
۲۱۵۶
۲۱۵۵
۲۱۵۴
۲۱۵۳
۲۱۵۲
۲۱۵۱
۲۱۵۰
۲۱۴۹
۲۱۴۸
۲۱۴۷
۲۱۴۶
۲۱۴۵
۲۱۴۴
۲۱۴۳
۲۱۴۲
۲۱۴۱
۲۱۴۰
۲۱۳۹
۲۱۳۸
۲۱۳۷
۲۱۳۶
۲۱۳۵
۲۱۳۴
۲۱۳۳
۲۱۳۲
۲۱۳۱
۲۱۳۰
۲۱۲۹
۲۱۲۸
۲۱۲۷
۲۱۲۶
۲۱۲۵
۲۱۲۴
۲۱۲۳
۲۱۲۲
۲۱۲۱
۲۱۲۰
۲۱۱۹
۲۱۱۸
۲۱۱۷
۲۱۱۶
۲۱۱۵
۲۱۱۴
۲۱۱۳
۲۱۱۲
۲۱۱۱
۲۱۱۰
۲۱۰۹
۲۱۰۸
۲۱۰۷
۲۱۰۶
۲۱۰۵
۲۱۰۴
۲۱۰۳
۲۱۰۲
۲۱۰۱
۲۱۰۰
۲۰۹۹
۲۰۹۸
۲۰۹۷
۲۰۹۶
۲۰۹۵
۲۰۹۴
۲۰۹۳
۲۰۹۲
۲۰۹۱
۲۰۹۰
۲۰۸۹
۲۰۸۸
۲۰۸۷
۲۰۸۶
۲۰۸۵
۲۰۸۴
۲۰۸۳
۲۰۸۲
۲۰۸۱
۲۰۸۰
۲۰۷۹
۲۰۷۸
۲۰۷۷
۲۰۷۶
۲۰۷۵
۲۰۷۴
۲۰۷۳
۲۰۷۲
۲۰۷۱
۲۰۷۰
۲۰۶۹
۲۰۶۸
۲۰۶۷
۲۰۶۶
۲۰۶۵
۲۰۶۴
۲۰۶۳
۲۰۶۲
۲۰۶۱
۲۰۶۰
۲۰۵۹
۲۰۵۸
۲۰۵۷
۲۰۵۶
۲۰۵۵
۲۰۵۴
۲۰۵۳
۲۰۵۲
۲۰۵۱
۲۰۵۰
۲۰۴۹
۲۰۴۸
۲۰۴۷
۲۰۴۶
۲۰۴۵
۲۰۴۴
۲۰۴۳
۲۰۴۲
۲۰۴۱
۲۰۴۰
۲۰۳۹
۲۰۳۸
۲۰۳۷
۲۰۳۶
۲۰۳۵
۲۰۳۴
۲۰۳۳
۲۰۳۲
۲۰۳۱
۲۰۳۰
۲۰۲۹
۲۰۲۸
۲۰۲۷
۲۰۲۶
۲۰۲۵
۲۰۲۴
۲۰۲۳
۲۰۲۲
۲۰۲۱
۲۰۲۰
۲۰۱۹
۲۰۱۸
۲۰۱۷
۲۰۱۶
۲۰۱۵
۲۰۱۴
۲۰۱۳
۲۰۱۲
۲۰۱۱
۲۰۱۰
۲۰۰۹
۲۰۰۸
۲۰۰۷
۲۰۰۶
۲۰۰۵
۲۰۰۴
۲۰۰۳
۲۰۰۲
۲۰۰۱
۲۰۰۰
۱۹۹۹
۱۹۹۸
۱۹۹۷
۱۹۹۶
۱۹۹۵
۱۹۹۴
۱۹۹۳
۱۹۹۲
۱۹۹۱
۱۹۹۰
۱۹۸۹
۱۹۸۸
۱۹۸۷
۱۹۸۶
۱۹۸۵
۱۹۸۴
۱۹۸۳
۱۹۸۲
۱۹۸۱
۱۹۸۰
۱۹۷۹
۱۹۷۸
۱۹۷۷
۱۹۷۶
۱۹۷۵
۱۹۷۴
۱۹۷۳
۱۹۷۲
۱۹۷۱
۱۹۷۰
۱۹۶۹
۱۹۶۸
۱۹۶۷
۱۹۶۶
۱۹۶۵
۱۹۶۴
۱۹۶۳
۱۹۶۲
۱۹۶۱
۱۹۶۰
۱۹۵۹
۱۹۵۸
۱۹۵۷
۱۹۵۶
۱۹۵۵
۱۹۵۴
۱۹۵۳
۱۹۵۲
۱۹۵۱
۱۹۵۰
۱۹۴۹
۱۹۴۸
۱۹۴۷
۱۹۴۶
۱۹۴۵
۱۹۴۴
۱۹۴۳
۱۹۴۲
۱۹۴۱
۱۹۴۰
۱۹۳۹
۱۹۳۸
۱۹۳۷
۱۹۳۶
۱۹۳۵
۱۹۳۴
۱۹۳۳
۱۹۳۲
۱۹۳۱
۱۹۳۰
۱۹۲۹
۱۹۲۸
۱۹۲۷
۱۹۲۶
۱۹۲۵
۱۹۲۴
۱۹۲۳
۱۹۲۲
۱۹۲۱
۱۹۲۰
۱۹۱۹
۱۹۱۸
۱۹۱۷
۱۹۱۶
۱۹۱۵
۱۹۱۴
۱۹۱۳
۱۹۱۲
۱۹۱۱
۱۹۱۰
۱۹۰۹
۱۹۰۸
۱۹۰۷
۱۹۰۶
۱۹۰۵
۱۹۰۴
۱۹۰۳
۱۹۰۲
۱۹۰۱
۱۹۰۰
۱۸۹۹
۱۸۹۸
۱۸۹۷
۱۸۹۶
۱۸۹۵
۱۸۹۴
۱۸۹۳
۱۸۹۲
۱۸۹۱
۱۸۹۰
۱۸۸۹
۱۸۸۸
۱۸۸۷
۱۸۸۶
۱۸۸۵
۱۸۸۴
۱۸۸۳
۱۸۸۲
۱۸۸۱
۱۸۸۰
۱۸۷۹
۱۸۷۸
۱۸۷۷
۱۸۷۶
۱۸۷۵
۱۸۷۴
۱۸۷۳
۱۸۷۲
۱۸۷۱
۱۸۷۰
۱۸۶۹
۱۸۶۸
۱۸۶۷
۱۸۶۶
۱۸۶۵
۱۸۶۴
۱۸۶۳
۱۸۶۲
۱۸۶۱
۱۸۶۰
۱۸۵۹
۱۸۵۸
۱۸۵۷
۱۸۵۶
۱۸۵۵
۱۸۵۴
۱۸۵۳
۱۸۵۲
۱۸۵۱
۱۸۵۰
۱۸۴۹
۱۸۴۸
۱۸۴۷
۱۸۴۶
۱۸۴۵
۱۸۴۴
۱۸۴۳
۱۸۴۲
۱۸۴۱
۱۸۴۰
۱۸۳۹
۱۸۳۸
۱۸۳۷
۱۸۳۶
۱۸۳۵
۱۸۳۴
۱۸۳۳
۱۸۳۲
۱۸۳۱
۱۸۳۰
۱۸۲۹
۱۸۲۸
۱۸۲۷
۱۸۲۶
۱۸۲۵
۱۸۲۴
۱۸۲۳
۱۸۲۲
۱۸۲۱
۱۸۲۰
۱۸۱۹
۱۸۱۸
۱۸۱۷
۱۸۱۶
۱۸۱۵
۱۸۱۴
۱۸۱۳
۱۸۱۲
۱۸۱۱
۱۸۱۰
۱۸۰۹
۱۸۰۸
۱۸۰۷
۱۸۰۶
۱۸۰۵
۱۸۰۴
۱۸۰۳
۱۸۰۲
۱۸۰۱
۱۸۰۰
۱۷۹۹
۱۷۹۸
۱۷۹۷
۱۷۹۶
۱۷۹۵
۱۷۹۴
۱۷۹۳
۱۷۹۲
۱۷۹۱
۱۷۹۰
۱۷۸۹
۱۷۸۸
۱۷۸۷
۱۷۸۶
۱۷۸۵
۱۷۸۴
۱۷۸۳
۱۷۸۲
۱۷۸۱
۱۷۸۰
۱۷۷۹
۱۷۷۸
۱۷۷۷
۱۷۷۶
۱۷۷۵
۱۷۷۴
۱۷۷۳
۱۷۷۲
۱۷۷۱
۱۷۷۰
۱۷۶۹
۱۷۶۸
۱۷۶۷
۱۷۶۶
۱۷۶۵
۱۷۶۴
۱۷۶۳
۱۷۶۲
۱۷۶۱
۱۷۶۰
۱۷۵۹
۱۷۵۸
۱۷۵۷
۱۷۵۶
۱۷۵۵
۱۷۵۴
۱۷۵۳
۱۷۵۲
۱۷۵۱
۱۷۵۰
۱۷۴۹
۱۷۴۸
۱۷۴۷
۱۷۴۶
۱۷۴۵
۱۷۴۴
۱۷۴۳
۱۷۴۲
۱۷۴۱
۱۷۴۰
۱۷۳۹
۱۷۳۸
۱۷۳۷
۱۷۳۶
۱۷۳۵
۱۷۳۴
۱۷۳۳
۱۷۳۲
۱۷۳۱
۱۷۳۰
۱۷۲۹
۱۷۲۸
۱۷۲۷
۱۷۲۶
۱۷۲۵
۱۷۲۴
۱۷۲۳
۱۷۲۲
۱۷۲۱
۱۷۲۰
۱۷۱۹
۱۷۱۸
۱۷۱۷
۱۷۱۶
۱۷۱۵
۱۷۱۴
۱۷۱۳
۱۷۱۲
۱۷۱۱
۱۷۱۰
۱۷۰۹
۱۷۰۸
۱۷۰۷
۱۷۰۶
۱۷۰۵
۱۷۰۴
۱۷۰۳
۱۷۰۲
۱۷۰۱
۱۷۰۰
۱۶۹۹
۱۶۹۸
۱۶۹۷
۱۶۹۶
۱۶۹۵
۱۶۹۴
۱۶۹۳
۱۶۹۲
۱۶۹۱
۱۶۹۰
۱۶۸۹
۱۶۸۸
۱۶۸۷
۱۶۸۶
۱۶۸۵
۱۶۸۴
۱۶۸۳
۱۶۸۲
۱۶۸۱
۱۶۸۰
۱۶۷۹
۱۶۷۸
۱۶۷۷
۱۶۷۶
۱۶۷۵
۱۶۷۴
۱۶۷۳
۱۶۷۲
۱۶۷۱
۱۶۷۰
۱۶۶۹
۱۶۶۸
۱۶۶۷
۱۶۶۶
۱۶۶۵
۱۶۶۴
۱۶۶۳
۱۶۶۲
۱۶۶۱
۱۶۶۰
۱۶۵۹
۱۶۵۸
۱۶۵۷
۱۶۵۶
۱۶۵۵
۱۶۵۴
۱۶۵۳
۱۶۵۲
۱۶۵۱
۱۶۵۰
۱۶۴۹
۱۶۴۸
۱۶۴۷
۱۶۴۶
۱۶۴۵
۱۶۴۴
۱۶۴۳
۱۶۴۲
۱۶۴۱
۱۶۴۰
۱۶۳۹
۱۶۳۸
۱۶۳۷
۱۶۳۶
۱۶۳۵
۱۶۳۴
۱۶۳۳
۱۶۳۲
۱۶۳۱
۱۶۳۰
۱۶۲۹
۱۶۲۸
۱۶۲۷
۱۶۲۶
۱۶۲۵
۱۶۲۴
۱۶۲۳
۱۶۲۲
۱۶۲۱
۱۶۲۰
۱۶۱۹
۱۶۱۸
۱۶۱۷
۱۶۱۶
۱۶۱۵
۱۶۱۴
۱۶۱۳
۱۶۱۲
۱۶۱۱
۱۶۱۰
۱۶۰۹
۱۶۰۸
۱۶۰۷
۱۶۰۶
۱۶۰۵
۱۶۰۴
۱۶۰۳
۱۶۰۲
۱۶۰۱
۱۶۰۰
۱۵۹۹
۱۵۹۸
۱۵۹۷
۱۵۹۶
۱۵۹۵
۱۵۹۴
۱۵۹۳
۱۵۹۲
۱۵۹۱
۱۵۹۰
۱۵۸۹
۱۵۸۸
۱۵۸۷
۱۵۸۶
۱۵۸۵
۱۵۸۴
۱۵۸۳
۱۵۸۲
۱۵۸۱
۱۵۸۰
۱۵۷۹
۱۵۷۸
۱۵۷۷
۱۵۷۶
۱۵۷۵
۱۵۷۴
۱۵۷۳
۱۵۷۲
۱۵۷۱
۱۵۷۰
۱۵۶۹
۱۵۶۸
۱۵۶۷
۱۵۶۶
۱۵۶۵
۱۵۶۴
۱۵۶۳
۱۵۶۲
۱۵۶۱
۱۵۶۰
۱۵۵۹
۱۵۵۸
۱۵۵۷
۱۵۵۶
۱۵۵۵
۱۵۵۴
۱۵۵۳
۱۵۵۲
۱۵۵۱
۱۵۵۰
۱۵۴۹
۱۵۴۸
۱۵۴۷
۱۵۴۶
۱۵۴۵
۱۵۴۴
۱۵۴۳
۱۵۴۲
۱۵۴۱
۱۵۴۰
۱۵۳۹
۱۵۳۸
۱۵۳۷
۱۵۳۶
۱۵۳۵
۱۵۳۴
۱۵۳۳
۱۵۳۲
۱۵۳۱
۱۵۳۰
۱۵۲۹
۱۵۲۸
۱۵۲۷
۱۵۲۶
۱۵۲۵
۱۵۲۴
۱۵۲۳
۱۵۲۲
۱۵۲۱
۱۵۲۰
۱۵۱۹
۱۵۱۸
۱۵۱۷
۱۵۱۶
۱۵۱۵
۱۵۱۴
۱۵۱۳
۱۵۱۲
۱۵۱۱
۱۵۱۰
۱۵۰۹
۱۵۰۸
۱۵۰۷
۱۵۰۶
۱۵۰۵
۱۵۰۴
۱۵۰۳
۱۵۰۲
۱۵۰۱
۱۵۰۰
۱۴۹۹
۱۴۹۸
۱۴۹۷
۱۴۹۶
۱۴۹۵
۱۴۹۴
۱۴۹۳
۱۴۹۲
۱۴۹۱
۱۴۹۰
۱۴۸۹
۱۴۸۸
۱۴۸۷
۱۴۸۶
۱۴۸۵
۱۴۸۴
۱۴۸۳
۱۴۸۲
۱۴۸۱
۱۴۸۰
۱۴۷۹
۱۴۷۸
۱۴۷۷
۱۴۷۶
۱۴۷۵
۱۴۷۴
۱۴۷۳
۱۴۷۲
۱۴۷۱
۱۴۷۰
۱۴۶۹
۱۴۶۸
۱۴۶۷
۱۴۶۶
۱۴۶۵
۱۴۶۴
۱۴۶۳
۱۴۶۲
۱۴۶۱
۱۴۶۰
۱۴۵۹
۱۴۵۸
۱۴۵۷
۱۴۵۶
۱۴۵۵
۱۴۵۴
۱۴۵۳
۱۴۵۲
۱۴۵۱
۱۴۵۰
۱۴۴۹
۱۴۴۸
۱۴۴۷
۱۴۴۶
۱۴۴۵
۱۴۴۴
۱۴۴۳
۱۴۴۲
۱۴۴۱
۱۴۴۰
۱۴۳۹
۱۴۳۸
۱۴۳۷
۱۴۳۶
۱۴۳۵
۱۴۳۴
۱۴۳۳
۱۴۳۲
۱۴۳۱
۱۴۳۰
۱۴۲۹
۱۴۲۸
۱۴۲۷
۱۴۲۶
۱۴۲۵
۱۴۲۴
۱۴۲۳
۱۴۲۲
۱۴۲۱
۱۴۲۰
۱۴۱۹
۱۴۱۸
۱۴۱۷
۱۴۱۶
۱۴۱۵
۱۴۱۴
۱۴۱۳
۱۴۱۲
۱۴۱۱
۱۴۱۰
۱۴۰۹
۱۴۰۸
۱۴۰۷
۱۴۰۶
۱۴۰۵
۱۴۰۴
۱۴۰۳
۱۴۰۲
۱۴۰۱
۱۴۰۰
۱۳۹۹
۱۳۹۸
۱۳۹۷
۱۳۹۶
۱۳۹۵
۱۳۹۴
۱۳۹۳
۱۳۹۲
۱۳۹۱
۱۳۹۰
۱۳۸۹
۱۳۸۸
۱۳۸۷
۱۳۸۶
۱۳۸۵
۱۳۸۴
۱۳۸۳
۱۳۸۲
۱۳۸۱
۱۳۸۰
۱۳۷۹
۱۳۷۸
۱۳۷۷
۱۳۷۶
۱۳۷۵
۱۳۷۴
۱۳۷۳
۱۳۷۲
۱۳۷۱
۱۳۷۰
۱۳۶۹
۱۳۶۸
۱۳۶۷
۱۳۶۶
۱۳۶۵
۱۳۶۴
۱۳۶۳
۱۳۶۲
۱۳۶۱
۱۳۶۰
۱۳۵۹
۱۳۵۸
۱۳۵۷
۱۳۵۶
۱۳۵۵
۱۳۵۴
۱۳۵۳
۱۳۵۲
۱۳۵۱
۱۳۵۰
۱۳۴۹
۱۳۴۸
۱۳۴۷
۱۳۴۶
۱۳۴۵
۱۳۴۴
۱۳۴۳
۱۳۴۲
۱۳۴۱
۱۳۴۰
۱۳۳۹
۱۳۳۸
۱۳۳۷
۱۳۳۶
۱۳۳۵
۱۳۳۴
۱۳۳۳
۱۳۳۲
۱۳۳۱
۱۳۳۰
۱۳۲۹
۱۳۲۸
۱۳۲۷
۱۳۲۶
۱۳۲۵
۱۳۲۴
۱۳۲۳
۱۳۲۲
۱۳۲۱
۱۳۲۰
۱۳۱۹
۱۳۱۸
۱۳۱۷
۱۳۱۶
۱۳۱۵
۱۳۱۴
۱۳۱۳
۱۳۱۲
۱۳۱۱
۱۳۱۰
۱۳۰۹
۱۳۰۸
۱۳۰۷
۱۳۰۶
۱۳۰۵
۱۳۰۴
۱۳۰۳
۱۳۰۲
۱۳۰۱
۱۳۰۰
۱۲۹۹
۱۲۹۸
۱۲۹۷
۱۲۹۶
۱۲۹۵
۱۲۹۴
۱۲۹۳
۱۲۹۲
۱۲۹۱
۱۲۹۰
۱۲۸۹
۱۲۸۸
۱۲۸۷
۱۲۸۶
۱۲۸۵
۱۲۸۴
۱۲۸۳
۱۲۸۲
۱۲۸۱
۱۲۸۰
۱۲۷۹
۱۲۷۸
۱۲۷۷
۱۲۷۶
۱۲۷۵
۱۲۷۴
۱۲۷۳
۱۲۷۲
۱۲۷۱
۱۲۷۰
۱۲۶۹
۱۲۶۸
۱۲۶۷
۱۲۶۶
۱۲۶۵
۱۲۶۴
۱۲۶۳
۱۲۶۲
۱۲۶۱
۱۲۶۰
۱۲۵۹
۱۲۵۸
۱۲۵۷
۱۲۵۶
۱۲۵۵
۱۲۵۴
۱۲۵۳
۱۲۵۲
۱۲۵۱
۱۲۵۰
۱۲۴۹
۱۲۴۸
۱۲۴۷
۱۲۴۶
۱۲۴۵
۱۲۴۴
۱۲۴۳
۱۲۴۲
۱۲۴۱
۱۲۴۰
۱۲۳۹
۱۲۳۸
۱۲۳۷
۱۲۳۶
۱۲۳۵
۱۲۳۴
۱۲۳۳
۱۲۳۲
۱۲۳۱
۱۲۳۰
۱۲۲۹
۱۲۲۸
۱۲۲۷
۱۲۲۶
۱۲۲۵
۱۲۲۴
۱۲۲۳
۱۲۲۲
۱۲۲۱
۱۲۲۰
۱۲۱۹
۱۲۱۸
۱۲۱۷
۱۲۱۶
۱۲۱۵
۱۲۱۴
۱۲۱۳
۱۲۱۲
۱۲۱۱
۱۲۱۰
۱۲۰۹
۱۲۰۸
۱۲۰۷
۱۲۰۶
۱۲۰۵
۱۲۰۴
۱۲۰۳
۱۲۰۲
۱۲۰۱
۱۲۰۰
۱۱۹۹
۱۱۹۸
۱۱۹۷
۱۱۹۶
۱۱۹۵
۱۱۹۴
۱۱۹۳
۱۱۹۲
۱۱۹۱
۱۱۹۰
۱۱۸۹
۱۱۸۸
۱۱۸۷
۱۱۸۶
۱۱۸۵
۱۱۸۴
۱۱۸۳
۱۱۸۲
۱۱۸۱
۱۱۸۰
۱۱۷۹
۱۱۷۸
۱۱۷۷
۱۱۷۶
۱۱۷۵
۱۱۷۴
۱۱۷۳
۱۱۷۲
۱۱۷۱
۱۱۷۰
۱۱۶۹
۱۱۶۸
۱۱۶۷
۱۱۶۶
۱۱۶۵
۱۱۶۴
۱۱۶۳
۱۱۶۲
۱۱۶۱
۱۱۶۰
۱۱۵۹
۱۱۵۸
۱۱۵۷
۱۱۵۶
۱۱۵۵
۱۱۵۴
۱۱۵۳
۱۱۵۲
۱۱۵۱
۱۱۵۰
۱۱۴۹
۱۱۴۸
۱۱۴۷
۱۱۴۶
۱۱۴۵
۱۱۴۴
۱۱۴۳
۱۱۴۲
۱۱۴۱
۱۱۴۰
۱۱۳۹
۱۱۳۸
۱۱۳۷
۱۱۳۶
۱۱۳۵
۱۱۳۴
۱۱۳۳
۱۱۳۲
۱۱۳۱
۱۱۳۰
۱۱۲۹
۱۱۲۸
۱۱۲۷
۱۱۲۶
۱۱۲۵
۱۱۲۴
۱۱۲۳
۱۱۲۲
۱۱۲۱
۱۱۲۰
۱۱۱۹
۱۱۱۸
۱۱۱۷
۱۱۱۶
۱۱۱۵
۱۱۱۴
۱۱۱۳
۱۱۱۲
۱۱۱۱
۱۱۱۰
۱۱۰۹
۱۱۰۸
۱۱۰۷
۱۱۰۶
۱۱۰۵
۱۱۰۴
۱۱۰۳
۱۱۰۲
۱۱۰۱
۱۱۰۰
۱۰۹۹
۱۰۹۸
۱۰۹۷
۱۰۹۶

۲

وضع عمومی ایل سرخی

جمعیت

دربارهٔ جمعیت ایل‌سرخی سه مأخذ در اختیار داریم:

مأخذ اول: بنچاق قدیم ایل‌سرخی مربوط به‌دههٔ ۱۲۴۰ شمسی، یعنی سالهای نخست مهاجرت ایل به کوهمره؛

مأخذ دوم: آمارگیری سال ۱۳۲۸ کلانتر کوهمره؛

مأخذ سوم: آمارگیری سال ۱۳۶۵ نگارنده.[1]

آمار نخست، جمعیت ایل‌سرخی را ۲۹۷ خانوار نشان می‌دهد، آمار دوم ۴۴۰ خانوار، و آمار سوم ۱۰۰۹ خانوار. به‌عبارت دیگر، درطول ۱۲۵ سال جمعیت این قبیله تنها ۳/۵ برابر شده است.

نرخ بسیار پائین رشد جمعیت این قبیله معلول عامل زیرین است:

سیاستهای سرکوبگرانهٔ حکام محلی دراواخر قاجاریه و دوران ۵۷ سالهٔ رژیم پهلوی که منجر به کشتارهای متعدد آن گردید؛ مثلاً در دورهٔ «سرخی بگیرون» تعداد زیادی سرخی دستگیر و به‌طرز فجیعی کشته شدند. دریك نوبت فقط ۲۱ نفر در پیرناب به‌قتل رسیدند.[2] در قیام همگانی ۱۳۲۹ قمری روحانیون و مردم شیراز علیه قوام و انگلیسیها، طبق گزارش قونسول انگلیس، حدود ۲۰۰ نفر سرخی وقشقائی کشته شده‌اند.[3] در قیام ۱۳۰۷–۱۳۱۱

۱. به‌جدول شمارهٔ ۹ مراجعه شود. به صفحات ۱۲۲ و ۱۲۴ مراجعه شود.

۲. به فصل «سرگذشت ایل» درهمین کتاب مراجعه شود.

۳. کتاب آبی، ج ۴، ص ۳۶۹–۳۷۲.

شمسی علیه رژیم رضاشاه حدود ۱۵۰ نفر سرخی کشته شدند.[۱]

در سالهای ۱۳۲۰–۱۳۳۲، در جنگهای عشایری حداقل ۱۲۰ نفر (بخصوص از طوایف ناصرو، بگی و دهدار) کشته شدند.[۲] در جریان قیام ۱۳۴۱–۱۳۴۲ نیز عده‌ای کشته شدند.

تلاطمهای زندگی سیاسی ایل و فشارهای مختلف بر آن، گاه سبب مهاجرت یك یا چند خانوار می‌شده است که در نتیجه از حیات قبیله حذف می‌شده‌اند و بتدریج، با تغییر نسلها، نامشان نیز از خاطره‌ها محو می‌شده است.

جدول شمارهٔ ۷ جمعیت ایل سرخی را، به تفکیك طوایف، نشان می‌دهد:

سال آمارگیری (شمسی)	جمعیت طوایف سرخی (خانوار)						جمعیت کل ایل (خانوار)
	ناصرو	بگی	جیحون	جبارزار	شکره	دهدار	
۱۲۴۰	۴۵	۵۵	۷۶	۷۵	۳۳	۱۳	۲۹۷
۱۳۲۸	۱۵۰	۷۰	۷۰	۵۰	۵۰	۵۰	۴۴۰
۱۳۶۵	۲۸۷	۲۶۸	۱۷۸	۹۵	۹۶	۸۵	۱۰۰۹

جدول شمارهٔ ۷

جمعیت ایل سرخی جمعیت جوانی است و حدود ۷۰٪ آن زیر ۳۵ سال است. نرخ زادوولد بسیار بالاست و خانوارهای دارای ده فرزند، حدود ۲۰٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند. متوسط فرزندان یك خانوار پنج نفر است.

زنان حدود ۶۰٪ جمعیت ایل را تشکیل می‌دهند.

کهنسالترین فرد سرخی، ملاحاجی بابا ناصرو بود که در سال ۱۳۵۶ فوت کرد. سن وی بیش از یکصدسال تخمین زده می‌شد. وی تا ماههای آخر زندگی دارای حافظهٔ قوی و جسمی سالم بود و اسب‌سواری و پیاده‌روی می‌کرد.

قبیلهٔ سرخی، هم‌اکنون در نواحی زیر پراکنده شده است:

۱. بروکان خواجه‌ای	۱۵۴ خانوار
۲. باوریان خواجه‌ای	۱۰ خانوار
۳. شوراب	۳۵۲ خانوار
۴. کوهمرهٔ پائین (بیگدانه، رمقان) و بلوك چنارفاریاب	۳۲۰ خانوار
۵. سیاخ و دارنجان	۳۹ خانوار
۶. قنات	۷ خانوار
۷. فتح‌آبادکوار	۱۵ خانوار
۸. شهر شیراز	۱۰۶ خانوار

۱. ایوانف، تاریخ نوین ایران، ص ۸۳.

۲. به فصل «سرگذشت ایل» درهمین کتاب مراجعه شود.

۹. تهران	۲ خانوار
۱۰. شهر فیروزآباد	۲ خانوار
۱۱. شهرکوار	۲ خانوار
جمع	۱۰۰۹ خانوار

متمرکزترین محل سکونت ایل، دشت شوراب است، که بخش عمدهٔ چهار طایفهٔ جیحون، جبارزار، دهدار و شکره را در خود جای داده است؛ سپس روستای بیگدانه می‌باشد که اکثریت مطلق سکنهٔ آن از طایفهٔ ناصرو هستند و درمرحلهٔ بعد روستای بروکان که کلیهٔ سکنهٔ آن از طایفهٔ بگی تشکیل شده است.

وضع آموزشی

با توجه به‌ترکیب جوان جمعیت، درصد باسوادی نیز بالاست و ۷۰٪ ایل را باید ـ درسطح خواندن ونوشتن ـ باسواد دانست. تحصیلات متوسطه و عالی بسیارکم است. در رابطه با دختران،عموماً (۹۵٪) پس‌از پایان تحصیلات ابتدائی ادامهٔ تحصیل نمی‌دهند. علل آن عبارت‌است از:

۱. ذهنیت سنتی علیه تحصیل دختران؛

۲. ضرورت بهره‌گیری از نیروی کار دختران در خانه‌داری، دامداری، زراعت، قالیبافی و ...؛

۳. عدم وجودآموزگار زن در مدارس راهنمائی منطقه (بجز بیگدانه).

مسلماً اقدام در زمینهٔ ایجاد مدارس راهنمائی دخترانه درمنطقه، خود مشوقی برای ادامهٔ تحصیل دختران خواهد بود.

در ایل‌سرخی ۷۰ نفر دیپلمه‌آمارگیری شده‌اند. اگر جمعیت ایل را حداقل۶۰۰۰ نفر بدانیم، ۱۶ / ۱٪آن دارای مدارك تحصیلی دیپلم است. گرایش به‌تحصیل، در سالهای اخیر، به‌علت‌رفاه سالهای ۶۰ـ۶۵ واحداث مدارس متوسطه در شوراب و بیگدانه‌تشدید شده است. قبل از انقلاب، به‌علت فقدان مدارس متوسطه و راهنمائی، ادامهٔ تحصیل تا سطح دیپلم صرفاً محدود به‌چند خانواری می‌شدکه تمکن مالی برای تحصیل فرزندانشان در شهر داشتند. از هفتاد دیپلمهٔ مذکور بیست‌نفر قبل از انقلاب و پنجاه نفر پس‌ازانقلاب دیپلم گرفته‌اند.

فوق‌دیپلم و دانشجوی رشته‌های‌فوق‌دیپلم، پانزده نفرند(چهارنفرقبل و یازده‌نفرپس از انقلاب).

لیسانس و دانشجوی رشته‌های لیسانس سیزده نفرندکه ده نفرآنها قبل‌از انقلاب و سه‌نفر مربوط به‌پس از انقلاب است.

فوق لیسانس دونفر هستند (قبل از انقلاب) و دانشجوی سال‌آخر رشته‌های‌پزشکی و دامپزشکی دونفر (پس‌از انقلاب).

در مجموع ، تعداد افراد دارای تحصیلات عالی ۳۲ نفر است ، که ۰/۵ % جمعیت ایل می‌باشد. از افراد دارای تحصیلات عالی پنج نفر زن هستند.

جدول شمارهٔ ۸ دیپلمه‌ها و تحصیلات عالی را برحسب طوایف نشان می‌دهد:[۱]

وضع آموزشی	ناصرو	بگی	جیحون	جبارزار	شکره	دهدار	مجموع سرخی		
							ق.از انقلاب	پ.از انقلاب	جمع
دیپلمه	۳۷	۵	۹	۹	۳	۷	۲۰	۵۰	۷۰
فوق دیپلم و دانشجو	۸	۴	—	۱	—	۲	۴	۱۱	۱۵
لیسانس و دانشجو	۹	—	۱	۲	۱	—	۱۰	۳	۱۳
فوق‌لیسانس	۲	—	—	—	—	—	۲	—	۲
دکترا و دانشجوی رشته‌های پزشکی	۲	—	—	—	—	—	—	۲	۲

جدول شمارهٔ ۸

هم‌اکنون در منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی وسیاخ مجموعاً ۵۳ دبستان و ۱۲ مدرسهٔ راهنمائی وجود دارد.[۲] هر چند اقدامات فوق عمدتاً پس‌از انقلاب صورت گرفته است، ولی با توجه به‌جمعیت منطقه توجه بیشتری را می‌طلبد؛ بویژه در زمینهٔ تأسیس مدارس متوسطه تا سطح دیپلم و مدارس راهنمائی دخترانه.

لازم به‌توضیح است که تا سال ۱۳۳۸ این منطقه فاقد دبستان بود و نخستین دبستان عشایری در پی تأسیس ادارهٔ کل تعلیمات عشایری ــ در این سال تأسیس شد ، که دارای دو آموزگار بود که آنها نیز به‌دلیل نداشتن چادر ، در روستاهای سیاخ مقیم شده و حاضر به‌رفتن به‌محل مأموریت خود درمیان عشایر نبودند.[۳]

وضع بهداشتی

هم‌اکنون درمنطقهٔ کوهمرهٔ‌سرخی و سیاخ جمعاً سیزده واحد بهداشتی وجود دارد[۴]؛ ولی کارکنان این‌سیزده واحد بهداشتی همه‌جوانانی‌هستند زیردیپلم، که دورهٔ کوتاه بهورزی عشایری را طی کرده‌اند و صرفاً در حد کمکهای اولیه می‌توانند مفید باشند . در تمام این منطقه، یك‌درمانگاه که در آن پزشك حضور داشته‌باشد وجود ندارد؛ ازاین‌رو مردم‌مجبورند برای‌درمان بیماریهای خود به‌شیراز مراجعه‌کنند. فقدان مرکز پزشکی درمنطقه سبب کاهش سطح بهداشت عمومی و افزایش مرگ‌ومیر، در اثر عدم دسترسی سریع به‌پزشك‌می‌شود.

۱. دراین جدول ، آمار برحسب تیره نشان داده شده است.
۲. فرهنگ اجتماعی...، جهادسازندگی، ۱۳۶۰.
۳. اسنادومدارك موجود نزدنگارنده که کشمکشهای رئیس‌ایل‌سرخی‌بامدیرکل تعلیمات‌عشایری را برای احداث دبستان نشان می‌دهد.
۴. فرهنگ اجتماعی...، جهادسازندگی، ۱۳۶۰.

۳
سازمان اجتماعی ایل سرخی

در این فصل، سازمان اجتماعی[1] ایل‌سرخی را در سه قسمت بررسی می‌کنیم؛
۱. ساختار اجتماعی؛
۲. نظام عشیره‌ای؛
۳. سازمان سیاسی.

۱. ساختار اجتماعی

منظور ما از «ساختار اجتماعی»[2] ترتیب ثابتی است که میان اجزای یك سازمان اجتماعی وجود دارد و آنها را به‌هم پیوند می‌دهد و یك کل همبسته[3] را پدید می‌آورد.

● ایل

ساختار اجتماعی ایل سرخی، ساختاری قبیله‌ای است؛ یعنی ایل سرخی یك گروه

1. social organization
۲. social structure. این تعریف از ساختار، کم‌وبیش در جامعه‌شناسی مورد پذیرش است. رادکلیف براون می‌گوید: «... درمطالعهٔ ساختار اجتماعی، واقعیت عینی که با آن سروکار داریم روابطی است که در لحظهٔ خاصی از زمان بالفعل موجودند و انسانهای معینی را به‌هم می‌پیوندند.» (تی. بی. باتومور، جامعه شناسی، ترجمهٔ منصور وکلجاهی، ۱۳۵۷، امیرکبیر، ص ۱۲۱)
3. organic

اجتماعی است که از اتحاد پایدار واحدهای خویشاوندی (عشیره‌ها) تشکیل شده است. آنها در سرزمین واحدی اقامت دارند، از رسوم[1] مشترکی پیروی می‌کنند و اعضای آن دارای احساس تعلق به‌ایل (عرق ایلی) هستند.

ایل‌سرخی یك واحد اجتماعی مستقل ایلی است و عضو واحد بزرگتری محسوب نمی‌شود. عشایر سرخی قبیلهٔ خود را «ایل» می‌نامیده‌اند.

● طایفه

ایل‌سرخی از شش طایفه[2] به‌نامهای ناصِرو، بُگی، جیحون، جَبّارزار، دِهدار، وشِکَره تشکیل شده‌است. در بنچاقهای قدیم ایل، واحدهای اجتماعی مذکور به‌نام «طایفه» ثبت شده‌اند.

طایفه یك واحد اجتماعی مستقل است و تا سال ۱۳۴۲ ــ که ایل دارای سازمان سیاسی خود بود ــ در رأس هر طایفه یك یادو «بزرگ» (ریش‌سفید) قرار داشته‌اند. از سال ۱۳۲۰ به‌ریش‌سفیدان اداره کنندهٔ طایفه «کدخدا» گفته می‌شده‌است. از سال ۱۳۴۳ سمت کدخدائی طایفه از بین رفت، ولی هنوز نیز هر طایفه دارای بزرگان و ریش‌سفیدان خود است و برخی مسائل توسط آنها با «ریش‌سفیدی» حل‌وفصل می‌شود.

طایفه، هم واحد سیاسی، هم‌واحد اقتصادی و هم واحد نظامی بوده است.

واحد سیاسی؛ از آن‌رو که دارای کدخدا وسازمان سیاسی خود بوده ومسائل‌درونی آن توسط نهادهای سنتی خود طایفه حل‌وفصل می‌شده است.

واحداقتصادی؛ از آن‌رو که‌هر طایفه مراتع خاص‌خودرا داشته واین مراتع درداخل طایفه، مشاع بوده است. اعضای طایفه با هم کوچ می‌کرده و درکنار هم چادرمی‌زده‌اند؛ ازاین‌رو ریش‌سفیدان طایفه دارای کارکرد «مدیریت اقتصادی» نیز بوده‌اند.

واحد نظامی؛ از آن‌رو که هر طایفه دارای تفنگچی مسلح بوده‌است که نمایندهٔ نظامی طایفه محسوب می‌شده‌اند. تفنگچیان طوایف سرخی در زیر رهبری رئیس ایل بوده و در شرایط جنگ، به‌همراه تفنگچیان طوایف مستقل و روستاهای کوهمره یك واحد نظامی رزمی را تشکیل می‌داده‌اند. این تشکل نظامی درسالهای ۱۳۲۰ــ۱۳۳۲ و در قیام سال ۱۳۴۱ــ۱۳۴۲ در متمرکزترین سطح وجود داشته است.

● تیره و زیرتیره

هر طایفه به‌چند تیره تقسیم می‌شود. در ایل سرخی تیره، «اولاد» (یا «تش») خوانده می‌شود. تیره و واحدهای زیرتیره (زاد و اولاد) واحدهای سیاسی ــ اجتماعی مستقل محسوب نمی‌شده و بیشتر واحدهای عشیره‌ای (خویشاوندی) بوده‌اند، ولی درعین حال دارای کارکرد سیاسی ــ اقتصادی هستند.

ازآنجاکه ساختاراجتماعی ایل‌سرخی مبتنی بربافت عشیره‌ای (خویشاوندی) است،

1. customs

۲. به‌گویش محلی: «طیفه» (teyfe). ۳. به‌گویش محلی «جهین» (jehin).

لذا واحدهای زیر طایفه ، پایه‌های کارکرد سیاسی ـ اقتصادی ـ نظامی طایفه محسوب شده و سازمان طایفه بر آنها استوار بوده است. در برخی طوایف بزرگ (مانند ناصرو و بگی) گاه دو یا سه کدخدا وجود داشته‌اند که هر یك مسؤولیت تیرهٔ (اولاد) خود را به‌عهده داشته است. مثلاً در سالهای ۱۳۳۰ در طایفهٔ ناصرو دو کدخدا («بزرگ») وجود داشته: یکی در رأس «اولاد مولی» ، ودیگری در رأس «اولاد سلطون‌جبار» . «اولاد کرمعلی» مستقیماً زیر نظر رئیس ایل بوده است.

در حل‌وفصل مسائل درون‌طایفه‌ای، حضور «بزرگان» اولادها در جمع «بزرگان» طایفه الزامی است و بدون رأی آنها حل‌وفصل مسائل درون‌طایفه‌ای امکان‌پذیر نیست.

هر تیره(اولاد) به‌واحدهای زیر تیره، ابتدا «زاد» وسپس مجدداً «اولاد» تقسیم می‌شود.

● **خونه**

واحد پایه‌ای در ایل سرخی، «خانوار» (خونه) است. هرخانوار مرکب از رئیس خانوار(پدر)، همسر یاهمسران‌او، فرزندان ازدواج‌نکرده و گاه پدربزرگ ومادربزرگ کهنسال‌است. درمواردفراوان، فرزندان متأهل نیز تامدتی عضوخانوارپدر می‌مانند و یك خانوار بزرگ را تشکیل می‌دهند. این تجمع، پایهٔ اقتصادی نیز دارد و نیازهای زندگی دامداری و کشاورزی وضرورت بهره‌گیری ازنیروی‌کار گسترده،آن را ضرور ساخته است.

● **«بنکو» و «ایشوم»**

بنکو[1] یك‌واژهٔ اجتماعی ـ اقتصادی‌است، نه‌یك واژهٔ خویشاوندی ـ عشیره‌ای. معمولاً به‌تجمع چندخانوار پدرتبار یك‌بنکو گفته می‌شود. بنکو برای‌مشخص‌کردن آنها بکارمی‌رود ومثلاً سه‌خانوارشامل‌خانوارپدر وخانوارهای دوپسرمتأهل اویك‌بنکو هستند، که به‌نام پدر نامیده می‌شود . گاه بنکو با اولاد۲ انطباق دارد و گاه اولاد۲، به‌چند بنکو تقسیم می‌شود. بنکو یك‌واحد اجتماعی درشیوهٔ زیست کوچ‌نشینی محسوب می‌شود واعضای آن باهم‌چادر می‌زنند ومیان آنها نظام‌تعاون‌وهمیاری خویشاوندی برقراراست. بنکو که معمولا ازچهار ـ پنج چادر تشکیل می‌شود، درشرایط عدم‌امنیت‌سیاسی یك‌واحدنظامی برای‌دفاع ازاحشام است.

«ایشوم»[2] (احشام) عبارت است از یك مجتمع چادرنشین که درکنار هم می‌زیند و موقتاً تشکیل یك واحد اجتماعی را می‌دهند. ایشوم گاه یك بنکو است وگاه چند بنکو . در شرایط امنیت ، خانوارهائی که احشام زیاد دارند به‌تنهائی ایشوم می‌زنند ؛ ولی در شرایط عدم امنیت دو یا سه بنکو درکنارهم چادر زده و تشکیل یك ایشوم می‌دهند.ایشوم گاه به‌بیست چادر و بیشتر می‌رسد.

با توجه به‌توضیحات فوق، ساختاراجتماعی ایل را به‌دوگونه می‌توان بیان‌داشت:

گونهٔ نخست براساس «واحدهای زیست» و تجمع خانوارهاست ،که ایل به‌طایفه، ایشوم، بنکو وخونه تقسیم می‌شود (نمودار شمارهٔ ۱).

1. bonku
2. eȳšum

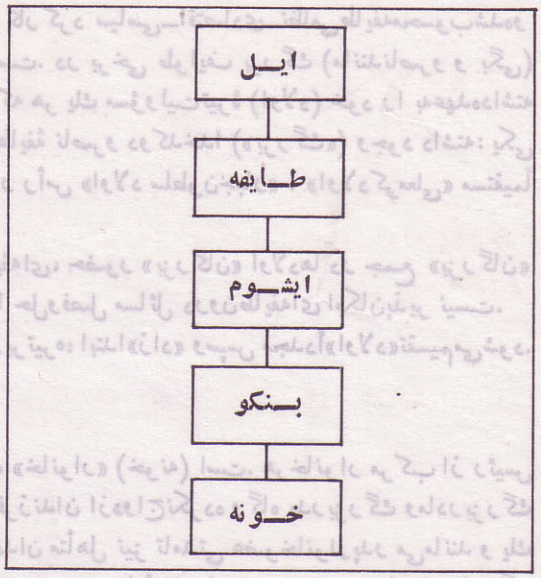

نمودار شمارهٔ ۱

گونهٔ دوم ، ساختار اجتماعی ایل براساس «نظام عشیره‌ای» ، یعنی مناسبات پایدار درونی ایل و تقسیم طبیعی آن براساس واحدهای خویشاوندی است . در این تقسیم ، ایل به‌طایفه، اولاد، زاد، اولاد۲ وخونه منشعب می‌شود (نمودار شمارهٔ ۲).

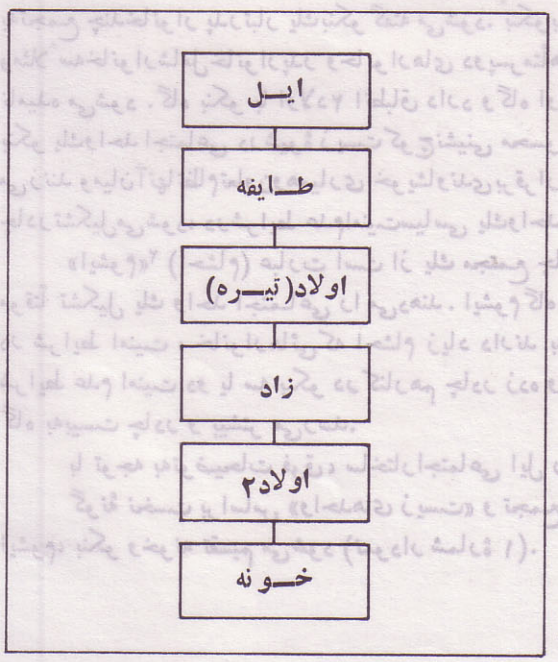

نمودار شمارهٔ ۲

مثال: برای روشن شدن رابطهٔ نمودارهای ۱و۲، مثالی می‌زنیم. زمان کوچ است و شرایط جنگی. ریش‌سفید طایفه چگونگی کوچ را مشخص می‌کند و براساس نظر و توافق ریش‌سفیدان بنکوها، جزئیات مشخص می‌شود. «زاد ملاغلوم» ترکیب مناسبی دارد و نیروی جوان و رزمی آن کافی است؛ لذا این «زاد» یك «ایشوم» می‌شود و در محل.... چادر می‌زند. ولی در «اولاد ملاحسن» زن و افراد کهنسال زیاد است و در مقابل، نیروی جوان و رزمی کم دارد. ازاین‌رو بزرگ طایفه ازمیان «اولاد»های دیگر، «بنکو»های جوان ورزمی را جدا می‌کند و آنها با «اولاد ملاحسن» تشکیل یك «ایشوم» می‌دهند. بنابراین، ترکیب ایشوم بر اساس شرایط و نیازهای موقت اجتماعی ـ اقتصادی ـ نظامی است و با ساختار درونی طایفه انطباق ندارد.

ساختار اجتماعی ایل‌سرخی و تقسیم آن به طایفه و اولاد در نمودار شمارهٔ ۳ نشان داده شده است.

۲. نظام عشیره‌ای

● تعاریف

«نظام خویشاوندی»[۱]: مجموعه قواعدی که چگونگی روابط خویشاوندی بین انسانها را تبیین می‌کند.

«واژگان خویشاوندی»[۲]: واژگانی که مناسبات خویشاوندی را بیان می‌دارد.

«تك تباری»[۳]: انتقال سلسلهٔ خویشاوندی از طریق یکی از والدین؛ پدر یا مادر.

«پدرتباری»[۴]: انتقال سلسلهٔ خویشاوندی از طریق پدر.

«مادرتباری»[۵]: انتقال سلسلهٔ خویشاوندی از طریق مادر.

«پیوندهای خونی»[۶]، یا «مناسبات نسبی»[۷]: انتقال خویشاوندی ازطریق نیای پدری.

«پیوندهای سببی»[۸]: ایجاد مناسبات خویشاوندی از طریق ازدواج.[۹]

«نظام عشیره‌ای» سازمان اجتماعی مبتنی بر خویشاوندی نسبی.[۱۰]

1. kinship system
2. kinship terms
3. unilineal descent
4. patrilineal descent
5. matrilineal descent
6. blood relations
7. consanguinity
8. affinal relations

۹. در رابطه با واژگان خویشاوندی به دائرةالمعارف امریکانا، چاپ ۱۹۸۴، ج ۱۶، ص ۴۷۳ ـ ۴۷۵، مقالهٔ «Kinship» مراجعه شود.

۱۰. تصور نشود که پیوندهای عشیره‌ای مختص نظامهای قبیله‌ای در جوامع غیر صنعتی است؛ در جوامع مدرن غربی نیز این مناسبات بعضاً باقی است و کارکرد اجتماعی دارد. مهمترین نمونهٔ آن، قوم اسکاتلند است که دارای تبارشناسی مدون است. به مقالهٔ Clan در دائرةالمعارف امریکانا، ۱۹۸۴، ج ۷، ص ۹ مراجعه شود.

نمودار شماره ۲۶

ایل سرخی فارس

- طایفهٔ شکره
  - اولاد کله‌جعفری
  - اولاد غلامی
  - اولاد قربونعلی
  - اولاد علی‌مراد
  - اولاد علی‌صالح
  - اولاد رؤدشتی
- طایفهٔ جبارزار
  - اولاد مَحْمَدْعلی‌زار
  - اولاد مشهدی‌زار
  - اولاد بُرهام‌زار
- طایفهٔ دهدار
  - اولاد صادقی
  - اولاددهدار مَحْمَدْطاهر
  - اولاد دهدار همت
  - اولاد دهداررضا
- طایفهٔ جیحون
  - اولاد چراغ‌زار
  - اولاد اُبل‌زار
  - اولاد ملا رَمون
  - اولاد رشیدی
- طایفهٔ بُنگی
  - اولادکاظم مَه‌سِیْنی
  - اولاد شَم‌زار
  - اولاد هادی مَلِک‌زار
  - اولادکمال‌زار
- طایفهٔ ناصِرو
  - اولادهای سببی
  - اولاد جَبّاری
  - اولاد مُوَلّی
  - اولاد کرمعلی

● نظام خویشاوندی

پدرتباری: نظام‌عشیره‌ای‌درایل‌سرخی، مبتنی بر سلسله‌نسب «تك‌تباری» و«پدرتباری» است. نظام عشیره‌ای از طریق پدر انتقال می‌یابد وسلسلهٔ تبارشناسی به نیای واحد پدری می‌رسد. در طوایف سرخی این نیای واحدکم‌وبیش روشن است . شرط عضویت در ایل سرخی، پیوندنسبی با یکی ازطوایف سرخی می‌باشد. البته موارد استثنائی نیزوجوددارد که خانوارهائی بدون پیوند پدرتباری عضوایل‌شده‌اند. این موارد استثنائی را درصفحات آینده توضیح خواهیم داد.

مادرتباری: در ایل‌سرخی ، مادرتباری و انتساب به‌ایل از طریق مادر، تنها در یك مورد وجود دارد (اولاد رشیدی طایفهٔ جیحون).

رشیدگپ (بزرگ) ، داماد «ملا زمان‌الله» (نیای «اولاد ملا زمون») بوده است که به‌عضویت طایفه درمی‌آید وبنیادگذار «اولاد رشیدی» می‌شود. در این مورد، پیوندسببی مانع رشد او در هرم ایلی نشده ، بلکه رشیدگپ در زمان خود از ریش‌سفیدان ایل بوده است. رشیدگپ یك مورد استثنائی است و علل عضویت او در ایل از طریق پیوند سببی عبارتنداز: برجستگیهای فردی، و زندگی در ایل و مشارکت فعال در مسائل اجتماعی ـ سیاسی آن.

صرف‌نظر از این استثناء، قاعده بر پدرتباری است. معمولاً افراد مسن از چهار تا شش نسل پدری خود اطلاع دارند؛ ولی نیای مادری را تنها تا دو نسل می‌شناسند (مادر و مادربزرگ)، بجز موارد استثنائی که مادر نقش مهمی داشته و لذا نام او ماندگار شده است (مانند دختر محمد رضاخان شکفتی که دراثرازدواج باملاماندنی ناصرو سبب‌تحولی در زندگی ایل می‌شود).

القاب، هم‌ازطریق پدر وهم ازطریق مادرانتقال می‌یابند. برای مثال،زادملاماندنی از همسر اول اوکه دختر کربلائی رحمان (رئیس ایل در ۱۲۴۰ ـ ۱۲۸۰ شمسی) است، لقب «ملا» دارندکه از پدر به‌ارث برده‌اند ؛ ولی فرزندان او از همسر دوم ، دختر محمد رضاخان‌شکفتی، لقب«خان» دارند،که ازمادربه‌ارث برده‌اند. پسران ملاماندنی ،ملاعبدالله (از همسر اول) و سردارخان، عطاخان و... (از همسر دوم) خوانده می‌شدند.

خویشاوندی سببی: پایه‌ای‌بودن خویشاوندی نسبی در نظام قبیله‌ای ایل سرخی ، اهمیت وکارکرد اجتماعی پیوندهای سببی راکاهش نمی‌دهد و خویشاوندی سببی علاوه‌بر «کارکردآشکار» آن‌ـازدواج ـ دارای«کارکردنهان»[1] مهمتری‌است وآن تحکیم‌پیوندهای

۱. manifest and latent functions. طبق تعریف روبرت‌مرتون انسان‌شناس‌فونکسیونالیست امریکائی ، «کارکردآشکار» نتیجهٔ خواسته وشناخته‌شدهٔ عمل‌اجتماعی‌است و«کارکردنهان» نتیجهٔ ناخواسته و ناشناختهٔ عمل (Social theory and social structure, 1949).

اجتماعی می‌باشد. این «کارکردنهان» در «ازدواجهای سیاسی» سران ایل ویا در ازدواج به‌عنوان تاوان قتل («خون‌بس») ، «آشکار» می‌شود و «کارکرد سیاسی»[1] ازدواج، هدف پیوند سببی است و نه «کارکرد اجتماعی ـ طبیعی»[2] آن.

طبق عرف وسنن ایلی[3] پیوندسببی دو طایفه، به‌اصطلاح سرخی، آنها را «هم‌اتحاد» می‌کند وطوایف «هم‌اتحاد» دربحرانهای سیاسی واقتصادی ازیکدیگرحمایت می‌کنند. این امر، صرفاً در درون ایل صادق نیست و درازدواج باروستائیان و یا عشایر دیگرنیزجاری است. طبق پژوهشهای ما، تاحدود دههٔ ۵۰، ازدواجها کلاً[4] «درون‌ایلی» بوده است واولین مورد ازدواج «برون‌ایلی» در این سالها رخ می‌دهد (ازدواج ملاماندنی ناصرو با دختر محمدرضاخان‌شکفتی). پس‌ازآن درجریان‌جنگهای‌قبیله‌ای، پیوندهای‌سببی برای«خون‌بس» و یا «هم‌اتحادی» توسعه می‌یابد.

طوایف ششگانهٔ سرخی، علاوه برپیوندقبیله‌ای، به‌دلیل خویشاوندی سببی،«طوایف هم‌اتحاد» محسوب می‌شوند و شبکهٔ وسیع ازدواجهای بین طایفه‌ای‌آنها را به‌هم‌می‌بافد.

پس، نظام عشیره‌ای ایل‌سرخی، علاوه بر پیوند نسبی بر«هم‌اتحادی» (پیوندسببی) نیز استوار است و دو بنیان «پدرتباری» و «هم‌اتحادی»، وحدت‌قبیله را سبب می‌گردد.

نیای واحد درایل: سرخیها به«نیای واحد» ایل کم‌وبیش اعتقاد دارند و روایات ، منشأ شش طایفه را شش فرد می‌داند. برخی ریش‌سفیدان هر شش نیا را برادر می‌خوانند و برخی فقط نیاکان طوایف ناصرو، بگی و جیحون را برادر می‌دانند.

به هر حال، در پژوهشهای تبارشناسی ما، نیای واحد ایل روشن نشد؛ ولی باتوجه به جمعیت‌کم ایل دراوایل مهاجرت به‌کوهمره (۲۹۷خانوار) و وحدت نیرومند عشیره‌ای (خویشاوندی) درآن زمان و «سلك‌گونه»بودن و بسته‌بودن نظام قبیله‌ای‌آن ، این احتمال که شش نفر نیاکان اولیهٔ ایل پیوند نزدیك خویشاوندی (سببی یا نسبی) با هم داشته‌اند ، احتمالی قوی‌است و دلیلی برنفی‌آن نداریم. درآن‌زمان، اقتصاد عشیره، «اقتصادمعیشتی»[4] ساده و فارغ از تفاوت و تمایز طبقاتی بوده و ازاین‌رو احتمال نقش عوامل اجتماعی ـ اقتصادی (مانند روابط ارباب ـ چوپانی و...) در پیوند اولیهٔ ایل منتفی است.

وجود برخی‌القاب مشترك، مانند «زار» و«مزیر»، انتساب چهارطایفهٔ بگی، ناصرو، جیحون وجبارزار به‌منطقهٔ دشتی راقطعی‌می‌سازد. طایفهٔ دهدارازنظر نژادی‌ـسیاه‌چردگی‌ـ و ازنظر فرهنگی ـ مانندلقب‌همگانی «دهدار»درآن‌طایفه ـ دارای خودویژگیهائی‌است.

اعضای یك‌طایفه یکدیگر را «عامو» (عمو،پسرعمو) خطاب می‌کنند وافرادطوایف دیگرسرخی را «هالو» (دائی،دائی‌زاده) می‌خوانند. اطلاق «هالو» به‌اعضای‌طوایف‌دیگر شاید دال بر پیوند سببی نیاکان اولیهٔ ایل باشد.

1. political function
2. socio-sexual function
3. oral traditions
4. subsistence economy

به هرحال، «احساس‌خویشاوندی» درمجموعهٔ ایل‌سرخی وجود دارد وصرف وجود این «احساس» ــ طبق‌تعریف ــ برای اینکه مجموعهٔ ایل را یك واحدخویشاوند و«عشیره» بدانیم، کافی است.

نیای واحد درطایفه: در طایفه نیای واحد اثبات‌پذیر است. افراد طایفه یکدیگررا «عامو» می‌خوانند. این نیای واحد، طبق نمودار تبارشناسی، در طوایف ناصرو، جیحون و جبارزار به‌فرد مشخص و دارای هویت می‌رسد. در طایفهٔ دهدار تبارشناسی به‌دو نیا (برادر)، درطایفهٔ بگی به‌چهار نیای مشخص(برادر) و درطایفهٔ‌شکره به شش نیا(عموزاده) می‌رسد.

جدول شمارهٔ ۹ نیاکان شناخته شدهٔ تیره‌های بیست‌ودو گانهٔ سرخی رانشان‌می‌دهد.

نام طایفه:	ناصرو	جیحون			بگی			جبارزار			دهدار		شکره				
نام‌تیره (اولاد):	اولادسلطون‌جبار	رشیدی	ملازنون	چراغزاد	کمال‌زاد	هادی‌ملك‌زاد	شه‌زاد	کاظم‌مه‌سینی	برهان‌زاد	محمدعلی‌زاد	مشهدی‌زاد	اولاددهدارطالب	اولاددهدار	کدبدین	کله‌جعفری	رودشتی	علی‌صالح	قربانعلی	علی‌مراد	غلامی
نام نیای طایفه	ناصر	مشهدی‌محمد			؟			جبارزار			؟		؟							
رابطهٔ خویشاوندی:	برادر	داماد	برادر		برادر			برادر			برادر		عموزاده							
نام‌نیای تیره (اولاد):	عبدالجبار	ملارشید	زمان‌الله‌زار	ابل‌زاد	چراغعلی‌زاد	کمال‌زاد	هادی ملك‌زاد	شمس یاراحمد	کاظم‌محمدحسین	برهان‌زاد	محمدعلی‌زاد	مشهدی‌جبار	دهدارطالب	دهدارقطب‌الدین (کدبدین)	کله‌جفر	امیدعلی	علی‌صالح	قربانعلی	علی‌مراد	غلام

جدول‌شمارهٔ ۹

● واژگان خویشاوندی

اجاق: واژهٔ«اجاق» (به‌معنای محل‌افروختن‌وحفظ آتش) بنیادی‌ترین‌واژهٔ‌خویشاوندی در ایل‌سرخی است و تعلق به‌اجاق واحد، نیرومندترین پیوند خویشاوندی را در نظام قبیله‌ای ایجاد می‌کند. این واژه از سوئی دلالت بر نقش مهم آتش و حفظ ونگهداری آن درگذشتهٔ دور دارد و ازسوی دیگر نوعی «تقدس‌نیا» است.

در ایل سرخی به«اجاق» نیا قسم می‌خورند. این اجاق‌گاه نیای طایفه است (مانند اجاق مشهدی محمد در طایفهٔ جیحون)، گاه نیای اولاد (مانند اجاق کرمعلی درطایفهٔ‌ناصرو و اجاق دهدار کدبدین ــ قطب‌الدین ــ در طایفهٔ دهدار و اجاق شمس یاراحمد در طایفهٔ بگی) و گاه نیای‌زاد (مانند اجاق ملاماندنی درزاد فوق درطایفهٔ ناصرو و اجاق کله‌رحمون در زاد رحمانی طایفهٔ ناصرو و ...). گاهی واژهٔ «اجاق» عمومیت می‌یابد و به‌هر پدر یا

پدر بزرگی اطلاق می‌شود (اجاق پدر را روشن کردن) ؛ مثلا اگر پسری نااهل درآید می‌گویند: «اجاق پدر را خاموش کرد». اگر فردی از طایفهٔ جیحون در حدی نااهل درآید که سبب ننگ طایفه باشد می‌گویند: «اجاق مشهدی محمد را خاموش کرد». در این مفهوم طایفه‌ای است که اصطلاح «خاموش یا روشن کردن اجاق» از معنای متعارف و عمومی آن در سایر نقاط ایران متمایز می‌شود.

اجاق بنوعی ، روح طایفه یا اولاد است که آن را از مصائب حفظ می‌کند و یا در موارد حساس به‌آن یاری می‌رسانند ؛ مثلاً اگر کسی از خطری ناگهانی سلامت بجهد ، می‌گویند: «اجاقش او را حفظ کرد» ، یا اگر از فقر و درماندگی به‌توفیقی نامنتظر دست یابد، می‌گویند: «اجاقش او را کمک کرد»، و یا برای نفرین می‌گویند: «اجاقش به‌کمرش بزند!». دراین معنا اجاق بنوعی، توتمی است که عضو طایفه یا اولاد را حفظ می‌کند وهر نوجوانی باید بکوشد تا با پای‌بندی به اخلاق ستوده خود را نمونه سازد واجاق‌طایفه را روشن کند و به‌شیوه‌ای سلوك نماید که مورد نفرین اجاق قرار نگیرد.

اجاق توتمی است سمبلیك که وحدت ایل را تحکیم می‌بخشد . اگر در ایل فرد شاخصی پیدا شود وسبب سربلندی آن گردد، «اجاق سرخی را روشن کرده» و اگر فردی با عمل بزرگی سرشکستی ایل را سبب شود، آن را خاموش کرده است. تعلق به‌اجاق واحد، وحدت طایفه یا اولاد را موجب می‌شود و برای روشن کردن اجاق طایفه یا اولاد ، باید به‌دیگرخویشاوند عضوطایفه‌یااولادیاری رسانید، روح جمعی‌داشت ودرپی‌منافع‌فردی‌نبود.

در ایل سرخی، سه اجاق حالت «تقدس» دارد : اجاق مشهدی محمد» (نیای طایفه جیحون) ، «اجاق دهدار کدبدین» (طایفهٔ دهدار) و «اجاق شمس یاراحمد» (تیرهٔ شم‌زار طایفهٔ بگی) و ازاین‌رو ، اعضای این واحد ایلی به‌خاطر تقدس اجاق خود برای خویش نوعی «روحانیت» قائلند. درعین حال «اجاق کله‌رحمان» (رئیس ایل در سالهای ۱۲۴۰–۱۲۸۰ شمسی) نیز به‌دلیل تدبیر وکیاست زیادی که درحفظ واحیای ایل مصروف‌داشته، مورداحترام فراوان وبیانگر شیخوخیت وریش‌سفیدی است. «اجاق کرمعلی» بیانگر ریاست ایل است و «روشن کردن اجاق کرمعلی» بدان معناست که فردی از نسل او بتواند باکاری بزرگ، سرفرازی ایل را موجب شود.

ریشهٔ تقدس این‌سه‌اجاق به سه‌داستان بازمی‌گردد که دو داستان آن ازاین قراراست:

□ داستان اجاق مشهدی مُحَمَّدْ: مشهدی محمدنیای طایفهٔ جیحون است ومقبرهٔ وی در تنگ طامون کوه‌دلو (ییلاق طایفهٔ جیحون) مورد احترام می‌باشد. او درحدودسالهای ۱۱۰۰ – ۱۱۵۰ شمسی می‌زیسته است.

روایت اینگونه است: زمانی سیدی به چادر مشهدی محمد می‌آید. مشهدی‌محمد که روغن نداشته از چادر بغل ،که منزل برادرش بوده است ، جهت طبخ غذا برای میهمان عظیم‌الشأن درخواست روغن می‌کند. برادر نخست قول مساعد می‌دهد، ولی پس از کشتن کهره (بزغاله) و طبخ برنج، برادر تنگ‌چشمی کرده و روغن نمی‌دهد.

مشهدی محمد، دلشکسته، واقعه را به‌سید می‌گوید : که من برایت کهره کشته‌ام ، ولی

روغن ندارم؛ اگر اجازه دهی یك خیك شیره دارم، از آن روی غذا می‌ریزم تا برنج نرم و قابل خوردن شود. سید می‌پذیرد. همسر مشهدی محمد به‌سراغ خیك شیره می‌رود، ولی هنگامی که آن را باز می‌کند، می‌بیند که در آن (که خیك بزرگ ۷–۸ منی بوده) به‌جای شیره، روغن است.

از تاریخ این کرامت، به‌مدت هفت‌سال در اجاق وی آتش، بدون فروکش می‌سوخته وخاموش نمی‌شده است. اجاق مشهدی‌محمد در سرخی معروف می‌شود ومورد احترام همگان قرار می‌گیرد.

□ داستان اجاق دهدار کُدْبِدّین (قطب‌الدین): دهدار کدبدین نیای اولادی به‌همین نام در طایفهٔ دهدار است. او فردی مقدس و زاهد بوده و حدود سالهای ۱۱۰۰ – ۱۱۵۰ شمسی می‌زیسته است. او به‌زیارت مکه می‌رود. در آن زمان سفر حج سه سال طول می‌کشیده است: یکسال و نیم رفت و یکسال و نیم برگشت. در بازگشت از حج، قاطر دهدار قطب‌الدین وارد مزرعه می‌شود و خساراتی ببار می‌آورد. دهدار ناراحت می‌شود و تصور می‌کند که به‌دلیل این‌زیان، حج وی قبول نیست؛ ازاین‌رو مجدداً مراجعت می‌کند و درسال بعد مراسم حج را بجا می‌آورد. سفر او جمعاً هفت سال به‌طول می‌انجامد. پس ازاین مدت، شبی در مکه در خواب بوده، بیدار می‌شود وخود را در «تنگ‌سرخی» و در کنار «آب‌سرخی» (چشمه‌ای که نام ایل‌از آن است) می‌بیند. برمی‌خیزد و به چادرش می‌رود و می‌بیند که همسرش – به‌تصور مرگ او – درحال ازدواج مجدد است. ازدواج باورود حاج قطب‌الدین بهم می‌خورد و او به‌زندگی در ایل ادامه می‌دهد و از آن زمان مورد احترام خاصی بوده است. معروف است که پس‌ازچند سال زندگی در ایل «غیب» می‌شود و پس از سالها مقبرهٔ او را در جوارآرامگاه باباکوهی درکوه شمال شیرازمی‌یابند.

اولاد (تش): «اولاد» یا «تش» در ایل‌سرخی، به‌عنوان یك واژهٔ سیاسی، مترادف با تیره است و به‌عنوان یك واژهٔ خویشاوندی، مجموعهٔ خانوارهائی است که سلسلهٔ تباریشان به پدرمشترك می‌رسد واین‌پدر، برادرنیاکان اولادهای دیگرهمان طایفه است. درایل‌سرخی کوچکترین اولاد (کله جعفری در طایفهٔ شکره) شش خانوار و بزرگترین اولاد (اولاد مولی درطایفهٔ ناصرو) صدوشانزده خانوار است. ایل‌سرخی به‌بیست‌ودواولاد تقسیم‌می‌شود.

احساس خویشاوندی نسبی در اولاد مستحکمتر از طایفه و ایل است و تعلق وتعصب خویشاوندی و حمایتگری اجتماعی در اولادها نیرومندتر از طایفه است.

واژه‌های اولاد و تش مترادف هم هستند. تش به‌معنای آتش است و به‌نظر می‌رسد که ازنظر محتوای اجتماعی دارای مضمون مشابهی با اجاق بوده است. استعمال واژهٔ تش امروزه تا حدودی متروك شده است و تنها افرادکهنسال آن را بکار می‌برند. واژهٔ متداول همان اولاد است.

زاد: واژهٔ «زاد» در سلسلهٔ تبارشناسی به‌نیائی اطلاق می‌شود که به‌سه – چهار نسل

پیش تعلق داشته است. هر اولاد به‌چند زاد تقسیم می‌گردد. واژهٔ زاد، بیشتر یك واژهٔ خویشاوندی است و مانند اولاد، کارکرد سیاسی قوی ندارد؛ ولی با توجه به‌نظام‌عشیره‌ای ایل‌سرخی، زادها درهرم ساختار اجتماعی ایل، پایه‌های سیاسی ـ اقتصادی ـ نظامی اولادها را تشکیل می‌دهند. دراولادهای گسترده، برای تصمیم گیریهای مهم حضور ریش‌سفیدان زادها الزامی بوده است.

در طایفهٔ دهدار، گستردگی زادها سبب شده‌است تا در تقسیم اجتماعی، طایفه‌مستقیماً به‌زادها تقسیم گردد و سه زاد «مشهدی همت»، «دهدار رضا» و «صادقی» سه تیرهٔ طایفهٔ دهدار محسوب می‌گردند.

اولاد: واژهٔ «اولاد»، علاوه برکاربرد نخستین آن به‌عنوان تیره، کاربرد ثانوی نیز دارد. وقتی یك زاد گسترده شود، مجدداً به‌چند اولاد تقسیم می‌شود؛ مثلاً، طایفهٔ دهدار به‌دو اولاد (تیره) تقسیم می‌گردد: «اولاد دهدار طالب» و «اولاد دهدار کدبدین». اولاد دهدار کدبدین تنها یك زاد ـ «زاد دهدار صادق» یا صادقی ـ است و زاد صادقی مجدداً به سه اولاد تقسیم می‌شود:

۱. اولاد دهدار جوار
۲. اولاد دهدار صفر (صفری)
۳. اولاد دهدار حسین (حسینی)

و یا در طایفهٔ ناصرو، اولاد مولی، زاد ملاگرگی به دو اولاد تقسیم می‌شود:

۱. اولاد مشهدی خانباز
۲. اولاد ملاماندنی

اولاد به‌این معنا، معادل یك یاچند بنکو است و برای مشخص کردن نیای یك یاچند بنکو بکار می‌رود. ما برای جلوگیری از اشتباه، از این پس آن را «اولاد۲» می‌نامیم.

عیال: واژهٔ «عیال»مترادف با اولاد(تش) بکار می‌رود. گاه به‌یك اولاد، عیال‌اطلاق می‌شود، مانند: عیال کرمعلی (تیرهٔ «اولاد کرمعلی»).

واژهٔ عیال‌کاربرد خاصی نیزدارد وبه‌معنای‌همسر وگاه‌همسر وفرزندان (عائله)است.

عامو (عمو): واژهٔ «عامو» علاوه برکاربرد خاص آن به‌معنای برادر پدر، کاربردعامی نیز دارد. اعضای یك طایفه به‌هم عامو می‌گویند و این بدان معناست که همگی‌عموزاده و از تبار واحد هستند.

هالو (خالو، دائی): وجود شبکهٔ گستردهٔ پیوندهای سببی میان طوایف، باعث شده است تا اعضای طوایف جداگانه یکدیگر را «هالو» خطاب کنند. واژهٔ هالو شاید ریشه در پیوند سببی نیاکان اولیهٔ طوایف ششگانهٔ سرخی داشته باشد. به‌هر تقدیر، امروزه عضو یك طایفه، در تبارشناسی خود مواردی از ازدواج با طایفهٔ دیگر را می‌یابد و دلیل‌کافی

دارد تا عضو طایفهٔ دیگر را هالو (خالو، دائی، دائی‌زاده) بخواند.
به‌این ترتیب، واژهٔ هالو گسترده‌ترین واژهٔ خویشاوندی در ایل‌سرخی است.

● تبارشناسی

اهمیت تبارشناسی[1] درعلوم اجتماعی:

«انسان از کهنترین ازمنه دربارهٔ دودمان و نسب خود کنجکاو و جستجوگر بوده است. شناخت فرد از نیاکان خود، سبب تحکیم و انسجام پیوندهای اجتماعی، مناسبات قومی واعتقادات مذهبی او می‌شود. در گذشته، تبارشناسی با افسانه‌ها، اساطیر[2] و سنن شفاهی[3] آمیخته بوده‌است؛ ولی امروزه، به‌عنوان یك شاخهٔ پژوهش‌علمی مدرن، برپایهٔ عین گرائی علمی‌مبتنی است ودستمایه‌ای برای علم تاریخ به‌شمارمی‌رود. تبارشناسی به‌درك نظامها ومناسبات‌اجتماعی و فرهنگی‌درعلم جامعه‌شناسی کمك می‌کند وبه‌علوم گوناگون مانندا وژنیك[4]، حقوق و... یاری می‌رساند.

در علم مردم‌شناسی[5]، «تبارشناسی قبیله‌ای»[6] علاوه براهمیت‌آن بمثابه یك شاخهٔ «پژوهش علمی»، بهترین روش تحقیق در قبایل محسوب می‌گرددواز روی سلسلهٔ تبارشناسی می‌توان به‌زوایای نهان‌گذشته و حال جوامع قبیله‌ای پی‌برد.

درگذشته‌که نظام اکثر جوامع بشری بر عشیره[7] و قبیله[8] مبتنی بود، بیشتر تبارشناسیهاسلسلهٔ نسب‌عشیره یاقبیله را به‌نیای واحد می‌رساندند. در برخی قبایل‌افریقائی و استرالیائی، «نیا»گاه خدایان، گاه قهرمانان اساطیری وگاه حیوان یا گیاه (توتم) است.»[9]

باید اضافه‌کنیم‌که: در ایران به‌تبارشناسی، بیشتر به‌عنوان یك «مشغلهٔ اشرافی» نگریسته‌می‌شود؛ زیرا تاکنون پژوهشهای تبارشناسی صرفاً به‌ریشه‌یابی خاندانهای‌اشرافی یا مهم محدود بوده و هدف‌آن‌کسب نوعی «اصالت تباری» بوده است. برخی محققان نیز درشناخت ایلات وعشایرایران تنها به«شجره‌نامهٔ»سران ایل‌پرداخته وبه‌تبارشناسی‌مجموعهٔ ایل‌که در واقع شالودهٔ ساختار اجتماعی‌آن است، توجهی نکرده‌اند.

1. genealogy
2. mythology
3. oral-tradition
4. eugenics
5. anthropology
6. tribal genealogy
7. clan
8. tribe

۹. دائرةالمعارف امریکانا، ۱۹۸۴، ج۱۲، ص ۳۸۲—۳۸۴، مقالهٔ Genealogy.

اهمیت «تبارشناسی قبیله‌ای» در استخراج آمار دقیق و جلوگیری از ساخته‌کاریها و اغراقها بسیار زیاد است. از آنجاکه عضویت در ایل مستلزم عضویت در یك واحد عشیره‌ای تشکیل‌دهندهٔ ایل (قبیله) است، با پیگیری سلسلهٔ تباری می‌توان به‌کلیهٔ واحدهای پایه‌ای رسید؛ سپس اگر خانوارها یا بنکوهای مستقل، بدون پیوند تباری و صرفاً براساس کارکرد اجتماعی ــ اقتصادی عضو ایل شده‌اند، آنها را نیز در نظر گرفت و بدینسان مجموعهٔ ساختار اجتماعی ایل را بازسازی نمود.

به‌دلیل عدم رعایت این اسلوب، مواردی وجود دارد که برخی محققان (داخلی و خارجی) صرفاً به‌ادعای رئیس ایل اعتماد کرده و مجموعهٔ کثیر اهالی منطقهٔ فرمانروائی رئیس ایل را که در واقع یا روستائی و یا عضو ایلات دیگر بوده‌اند، جزء ایل محسوب داشته‌اند.[۱]

پژوهش حاضر، تماماً با روش تحقیق تبارشناسی انجام گرفته و این اسلوب توانسته است کارائی خود را، هم در استخراج آمار نسبتاً دقیق، هم در شناخت سازمان اجتماعی و فرهنگی و هم در بازسازی تاریخ ایل نشان دهد.

کارکرد تبارشناسی در ساختار اجتماعی ایل‌سرخی: در ایل‌سرخی، سلسلهٔ تبارشناسی تعیین‌کنندهٔ ساختار اجتماعی قبیله‌ای است و نمودار تبارشناسی طوایف سرخی، در واقع «نمودارسازمانی» این قبیله است. سلسلهٔ پدرتباری ازخانواده، بمثابه نقطهٔ مرکزی مجموعهٔ دوایر هم‌مرکز، آغاز می‌شود. نزدیکترین دایره به‌مرکز، «اولاد۲» است که عموزادگان بلافصل خانوار را تشکیل می‌دهد. دایرهٔ دوم، «زاد» است، که عموزادگان سه‌ــچهار نسل پیش خانوار را تشکیل می‌دهد. دایرهٔ سوم، «اولاد» (تش) است و دایرهٔ چهارم، طایفه و دایرهٔ پنجم، ایل. هرچه از مرکز این مجموعهٔ دوایر دورتر شویم، خویشاوندی کمرنگتر می‌شود. این نظام تا دایرهٔ چهارم (طایفه) کم‌وبیش روشن است؛ ولی در دایرهٔ پنجم صرفاً یك «احساس خویشاوندی» است ومناسبات، بیشتر «قبیله‌ای» (سیاسی) است تا «عشیره‌ای» (خویشاوندی پدرتباری).

عواملی که سبب می‌شوند تا یك نیا منشأ اولاد، زاد و اولاد۲ قرار گیرد، عبارتنداز:

۱. جمعیت: اگر جمعیت فرزندان یك نیا فراتر از حد معمول گسترش یابد، متمایز ساختن آنها برای شناسائی ضرور شود.

۲. پراکندگی محل زیست: اگر فرزندان یك نیا درنقاط پراکنده و جدا ازهم بزیند، نامگذاری جداگانهٔ هر یك ضرورت می‌یابد (بیشتر با واژهٔ «بنکو»).

۱. برای مثال، درگذشته اهالی کوهمرهٔ سرخی تحت رهبری یك کلانتر که رئیس ایل‌سرخی بوده، قرار داشته‌اند و «سرخی» به‌معنای عام آن به‌همهٔ سکنهٔ کوهمرهٔ سرخی اطلاق می‌شده است. چنین اطلاق عامی بیشترجنبهٔ سیاسی داشته و درسالهای ۱۳۲۰ ــ ۱۳۴۲ «عشایر کوهمرهٔ سرخی» و گاه مخفف آن «عشایر سرخی» یکی از ۹ واحد اصلی عشایری فارس بوده است؛ در حالی که «سرخی»، به معنای دقیق آن، صرفاً همین ۱۰۵۹ خانواری است که در این پژوهش مورد مطالعه قرار گرفته‌اند.

۳. ناهمسازی: ممکن است یك زادیا اولاد، دریك محل زندگی کنند و کثرت جمعیت نیز متمایز ساختن آنها را ضرور نسازد، ولی به‌دلیل ناهمسازی و جدائی (مثلاً کوچ مستقل) هر یك به‌نام پدر خود از دیگری متمایز شود.

● تبارشناسی طوایف سرخی

۱. طایفهٔ ناصرو: نیای طایفهٔ ناصرو، «ناصر» نام داشته که حدود سالهای ۱۰۰۰–۱۰۵۰ شمسی می‌زیسته است. دربارهٔ زندگی او روایت شفاهی وجود ندارد. سه نوهٔ او منشأ سه اولاد طایفهٔ ناصرو هستند (نمودارشمارهٔ۴).

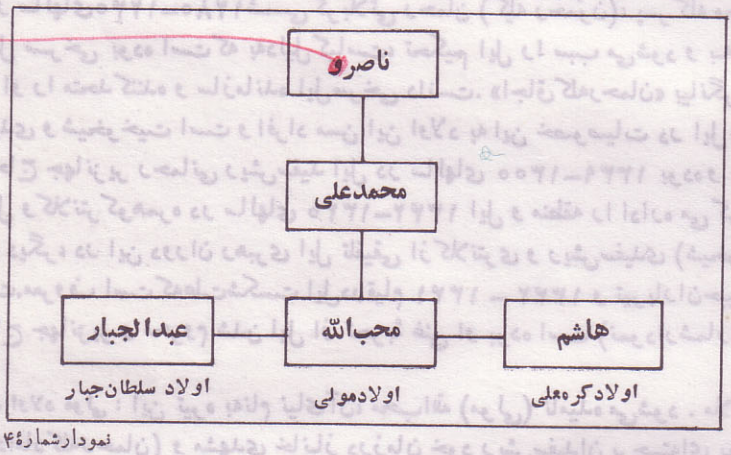

نمودارشمارهٔ۴

بنچاقهای‌قدیمی که در آن خرید مراتع کوه دلو توسط این سه برادر ثبت شده است و نیز بنچاقهای‌خرید مراتع‌توسط نیاکان طوایف سرخی وتفکیك این‌مراتع براساس‌طوایف نزد ریش‌سفیدان طایفهٔ ناصرو حفظ و نگهداری می‌شود. طایفهٔ ناصرو ، طایفهٔ محوری‌ایل سرخی است و سران ایل همواره از این طایفه بوده‌اند.

تبارشناسی اولادهای سه‌گانهٔ ناصرو، ونیز «اولادهای سببی» که وابسته به‌این طایفه می‌باشند، بدین شرح است:

الف. اولادکرمعلی: این تیره به‌نام ملاکرمعلی تنها پسر ملا هاشم نامیده می‌شود. ملاکرمعلی که در زمان خود بزرگ و ریش‌سفید سرخی بوده و مقبرهٔ او در قبرستان سرخی در بلوك دشتی قرار دارد، حدود سالهای ۱۲۰۰ شمسی می‌زیسته است. از زمان ملاشهباز (۱۲۵۵–۱۲۹۵ شمسی) ریاست ایل دراین اولاد تثبیت می‌شود. ملاشهباز علاوه‌بر ریاست ایل، کلانتری کوهمره رابه‌دست می گیرد (۱۲۸۰ – ۱۲۹۵ شمسی). پس از کشته شدن او و پسر و پنج نفر همراهانش، درسالهای ۱۲۹۵ – ۱۳۱۱ برادرزاده‌اش ملاسرمست‌رئیس ایل وکلانتر کوهمره می‌شود. پس ازشهریور ۱۳۲۰، به‌ترتیب مسیح‌الله‌خان وحبیب‌الله‌خان

شهبازی رئیس ایل و کلانتر کوهمره می‌شوند. به‌دنبال قیام ۱۳۴۱–۱۳۴۲ عشایر فارس، حبیب‌الله شهبازی در ۱۳ مهر ۱۳۴۳ تیرباران می‌شود و از آن پس ریاست ایل و کلانتری منطقه وجود نداشته است. اکثر افراد برجستهٔ اولاد کرمعلی کشته شده‌اند و ازاین‌رو، این تیره کم‌جمعیت است (ملاحسین و پسر او ملاسرمست، ملاشهباز و چهار پسر او، پنج پسر ملاتهماسب) (نمودار شمارهٔ ۵).

ب. اولاد سلطون‌جبار یا کله‌محمدعلی: این تیره گاه به‌نام نیای آن عبدالجبار و گاه به‌نام تنها پسر او کربلائی محمدعلی نامیده می‌شود. عبدالجبار به‌دلیل رشادت به‌سلطان‌جبار (سلطون‌جبار) معروف بوده است.

در سالهای ۱۲۴۰–۱۲۸۰ شمسی کربلائی رحمان (کَلّه رَحْمُون)، پسر کله محمدعلی رئیس ایل سرخی بوده است که به‌دلیل کیاست، تحکیم ایل را سبب می‌شود و به‌عبارتی می‌توان او را متحدکننده و سازمانده ایل سرخی دانست. «اجاق کله‌رحمان» بیانگر تدبیر، ریش‌سفیدی و شیخوخیت است و افراد مسن این اولاد به این خصوصیات در ایل بارزند. مرحوم حاج جهانزیر رحمانی ریش‌سفید ایل در سالهای ۱۳۰۰–۱۳۳۹ بوده و به‌همراه رئیس ایل و کلانتر کوهمره در سالهای ۱۳۲۰–۱۳۴۲ ایل و منطقه را اداره می‌کرده‌اند. به‌عبارت دیگر، در این دوران رهبری ایل تلفیقی از کلانتری و ریش‌سفیدی (شیخوخیت) بوده است. معروف است که علت شکست ایل در قیام ۱۳۴۱ – ۱۳۴۲ و تیرباران حبیب‌خان فقدان حاج جهانزیر و محروم شدن ایل از تجربهٔ غنی او بوده است (نمودار شمارهٔ ۶).

ج. اولاد مولی: این تیره به‌نام نیای آن، محب‌الله (مولی) نامیده می‌شود. ملاماندنی ناصرو (دامادکله‌رحمان) و مشهدی خانباز درزمان خود ریش‌سفیدان برجسته‌ای بوده‌اند. ملاسلبعلی و ملالطفعلی دو قهرمان ایل در زمان رضاشاه هستند که هردو درکشتار سران ایل در ۱۳۱۱ تیرباران می‌شوند.

ریش‌سفیدان معروف سرخی در سالهای ۱۳۳۰–۱۳۵۰ مرحوم ملاحاجی بابا ناصری، مرحوم ملاعبدالله اسدی و مرحوم حاج عطاخان اسدی بوده‌اند که از احترام درمنطقهٔ کوهمره برخوردار بودند.

مرحوم ملاحاجی بابا بسیار کهنسال بود و از حافظه و آگاهی اجتماعی فوق‌العاده‌ای برخوردار. او هم‌مکتبی و یار ملاشهباز بوده و به‌همراه وی در سالهای جنگ بین‌الملل اول درمحافل سیاسی و عشایری فارس شرکت می‌کرده است. مرحوم ملاحاجی بابا «تاریخ ایل» محسوب می‌شد. وی درسال ۱۳۵۶ زندگی را بدرود گفت (نمودار شمارهٔ ۷).

د. طایفهٔ ناصرو – اولادهای سببی: ازآنجا که طایفهٔ ناصرو طایفهٔ محوری ایل محسوب می‌شده و رؤسای ایل از ایل طایفه بوده‌اند، لذا افرادی که به‌دلایل مختلف جذب ایل می‌شدند، به‌عضویت این طایفه درمی‌آمدند. اعضای این گروه از حقوق اجتماعی مساوی برخوردار بودند و این امر که آیا عرف حاکم بر دیگر اعضای ایل، شامل اینان نیز می‌شود یا خیر،

در سالهای دههٔ ۱۲۸۰ شمسی (اوایل کلانتری ملاشهباز) موجب جدال بین‌طوایف ناصرو و بگی شد.

ازاین‌روآنها را «اولادهای سببی» می‌نامیم که پس از الحاق به‌ایل، از سرخی‌زن برده‌اند و فرزندان آنها از طریق سببی سرخی هستند. این اولادها عبارتنداز:

۱. اولاد شیرمحمدخان: شیر محمدخان مرد دلاوری بوده از اهالی روستای شکفت که درطایفهٔ ناصرو می‌زیسته و ازیاران وتفنگچیان‌ملاشهباز بوده است. او به‌همراه چهارتن دیگرمحافظ ملاشهباز بوده‌اند، که همگی (به‌اتفاق‌ملاشهباز وپسرش‌محمد) دریك یورش‌شبانه در خواب به‌قتل می‌رسند. اولاد شیرمحمدخان در سرخی زندگی می‌کنند و عضو طایفهٔ ناصرو محسوب می‌شوند (نمودارشمارهٔ ۸).

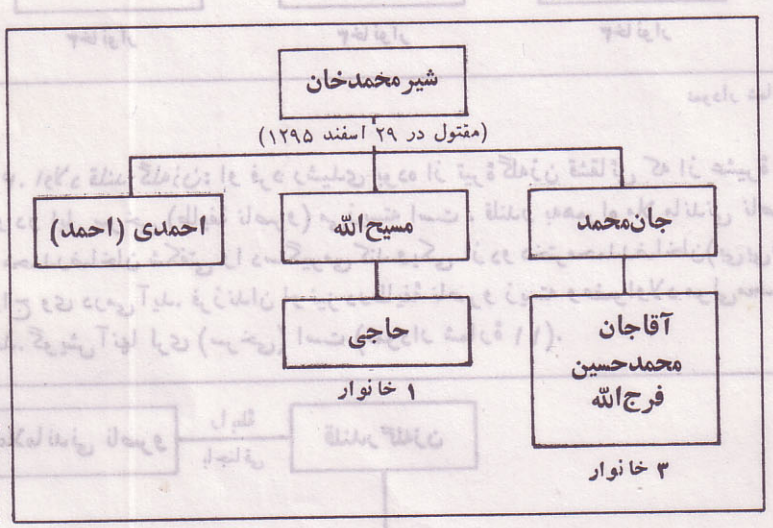

۲. اولاد کاکاخان: کاکاخان از اهالی دشتك سرحد بوده است. پس از وفات او، همسرش بامیرزاحسین (پسرکله‌رحمان) ازدواج‌می‌کند. دوپسرکاکاخان در ایل‌سرخی بزرگ می‌شوند وعضو طایفهٔ ناصرو به‌حساب می‌آیند (نمودارشمارهٔ ۹).

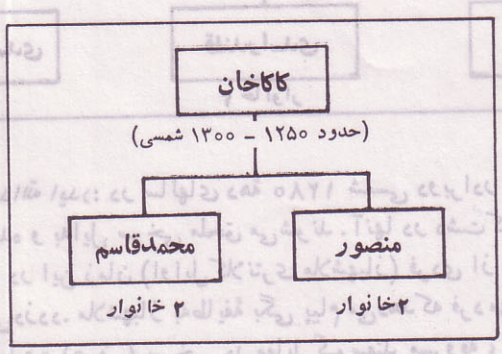

۳. اولاد ماندنی کله‌کنیز: کربلائی کنیز زنی بوده که در طایفهٔ ناصرو می‌زیسته و پسر او «ماندنی» نام داشته است. اولاد او به‌خاطر برجستگی شخصیت مادر به‌نام او معروفند (نمودار شمارهٔ ۱۰).

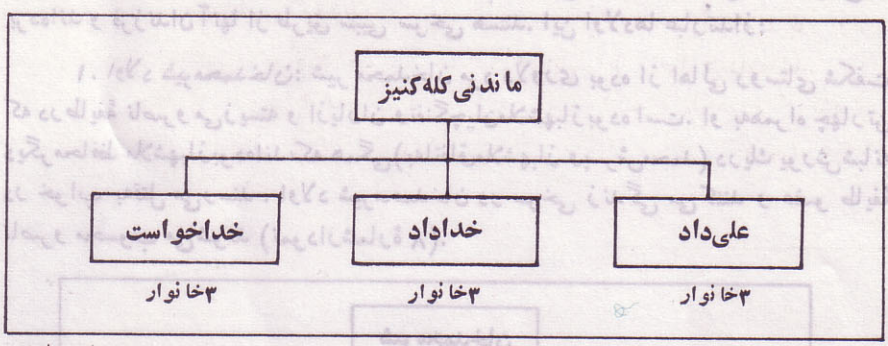

نمودار شمارهٔ ۱۰

۴. اولاد قلندرگله‌زن: او فرد رشیدی بوده از تیرهٔ گله‌زن قشقائی که از عشیرهٔ خود بریده و در ایل سرخی (طایفهٔ ناصرو) می‌زیسته است. قلندر به‌همراه ملا ماندنی ناصرو، قاتلان محمدرضاخان شکفتی را دستگیرمی کند ویکی از دو دخترمحمدرضاخان(بی‌بی‌فلك) به‌ازدواج وی درمی‌آید. فرزندان او نیز درطایفهٔ ناصرو زیسته وعضواولاد مولی‌محسوب می‌شوند. گویش آنها لری (سرخی) است (نمودار شمارهٔ ۱۱).

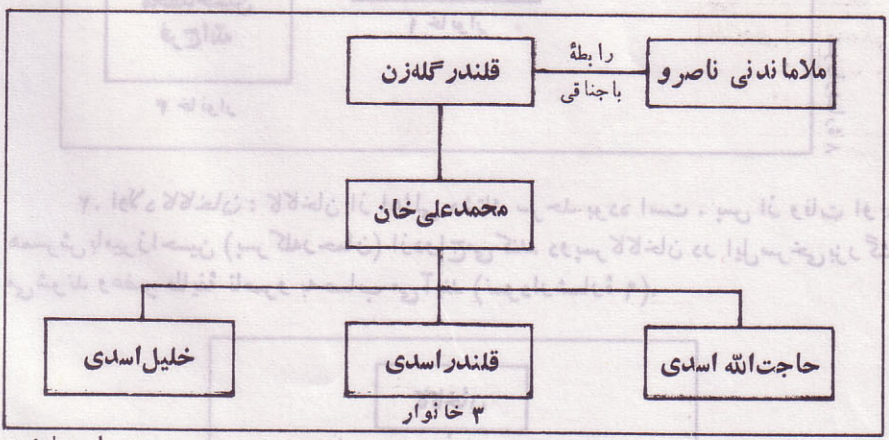

نمودار شمارهٔ ۱۱

۵. اولاد اسدالله ایدر: در سالهای دههٔ ۱۲۸۰ شمسی دوبرادر از تیرهٔ ایدر قشقائی از عشیرهٔ خود بریده و به‌ایل سرخی ملحق می‌شوند. آنها در دشت کرگله (قلهٔدلو) باطایفهٔ ناصرو می‌زیستند. در این زمان (اوایل کلانتری ملاشهباز) فردی از طایفهٔ بگی گوسفندی از امامقلی ایدر می‌دزدد. ملاشهباز به‌طایفهٔ بگی پیام می‌دهدکه فردمزبور عضو ایل است و باید طبق «رسومات» (عرف) سرخی در مقابل گوسفند مسروقه، هفت گوسفند تاوان

دهد. ریش‌سفیدان بگی عضویت او در ایل را نمی‌پذیرند و اعلام می‌کنند که او «همسایه» است و «رسومات» بر او جاری نیست. و یك گوسفند پس می‌فرستند. این امر به کشمکش میان دو طایفه می‌انجامد و در اثنای کشمکش توسط جوانی از بگی دونفر از طایفهٔ ناصرو (که دائی قاتل بوده‌اند) اشتباهاً باتفنگ کشته می‌شوند. این واقعه سرآغاز «تفرقهٔ» دوطایفه می‌شود، که بعدها توسط مرحوم حبیب‌الله شهبازی (رئیس ایل) اصلاح داده شد.

اولاد اسدالله ایدر درطایفهٔ ناصرو زندگی می‌کنند. تکلم آنها، هم ترکی‌قشقائی و هم‌لری (سرخی) است. اکثر اعضای این خانواده در جنگهای سرخی رشادت زیادی‌نشان داده و کشته شده‌اند (نمودار شمارهٔ ۱۲).

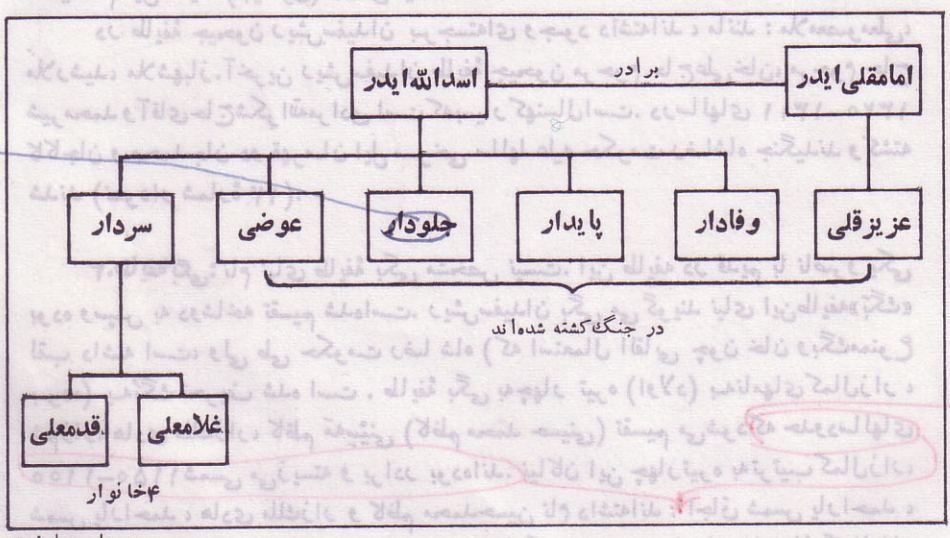

نمودار شمارهٔ ۱۲

۶. اولاد حسنعلی: حسنعلی با اولاد کله محمدعلی وصلت کرده و در ناصرو می‌زیسته است. اولاد حسنعلی دو خانوار است (نمودار شمارهٔ ۱۳).

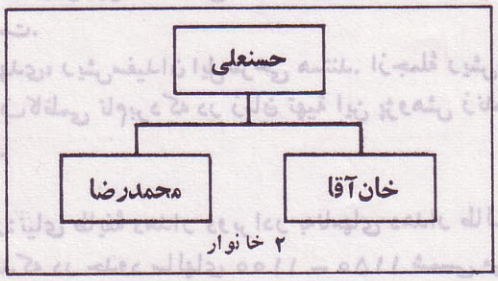

نمودارشمارهٔ ۱۳

۷. اولاد زلال: زلال از اهالی شکفت بوده که پس از وصلت با دختر شیرمحمدخان درطایفهٔ ناصرومی‌زیسته‌است. اومردرشیدی بوده‌ودرزمان حکومت‌رضاشاه، پس‌ازسرکوب

ایل وکشتار سران آن، تیرباران می‌شود. فرزندانش دوخانوار هستند (نمودارشمارهٔ ۱۴). مجموع اولادهای سببی طایفهٔ ناصرو بیست وهشت خانوار است.

۲.طایفهٔ جیحون: نیای طایفهٔ جیحون مشهدی محمد (محمد) است که حدود سالهای ۱۱۰۰–۱۱۵۰ شمسی می‌زیسته و مقبرهٔ او در تنگ طامون کوه دلو مورد احترام است. داستان «اجاق مشهدی محمد» را قبلاً ذکر کردیم. مشهدی محمد دارای سه پسر به‌نامهای ملا ابل، ملازمان‌الله و چراغزار بوده است که نیای سه تیرهٔ (اولاد) طایفهٔ جیحون‌اند. ملا رشید گپ، داماد ملا زمان‌الله نیز نیای تیرهٔ (اولاد) چهارم طایفهٔ جیحون است. وجه تسمیهٔ نام این طایفه (جیحون) روشن نیست.

در طایفهٔ جیحون ریش‌سفیدان برجسته‌ای وجود داشته‌اند، مانند: ملامعصومعلی، ملارشید، ملاشهباز. آخرین ریش‌سفیدان طایفهٔ جیحون مرحوم حاج‌علی‌خان، مرحوم حاج شیرمحمد و آقای حاج‌شکرالله‌مرادی است که بسیار کهنسال است. درسالهای ۱۳۱۱–۱۳۲۰ کاکاجان و محمدجان دو قهرمان ایل سرخی سالها علیه حکومت رضاشاه جنگیدند وکشته شدند (نمودار شمارهٔ ۱۴).

۳.طایفهٔ بُگی: نام نیای طایفهٔ بگی مشخص نیست. این طایفه در قدیم با ناصرو یکی بوده وسپس به دوشاخه تقسیم شده‌است. ریش‌سفیدان بگی می گویند نیای این‌طایفه«بَگ» لقب داشته است، ولی طی حکومت رضا شاه (که استعمال القابی چون خان وبگ‌ممنوع بوده) به‌بُگ تحریف شده است. طایفهٔ بگی به‌چهار تیره (اولاد) به‌نامهای کمال‌زار، شم‌زار، هادی ملك‌زار، کاظم مَه‌سِینی (کاظم محمد حسینی) تقسیم می‌شود که حدودسالهای ۱۱۰۰–۱۱۵۰ شمسی می‌زیسته و برادر بوده‌اند. نیاکان این چهارتیره به‌ترتیب کمال‌زار، شمس یاراحمد، هادی ملك‌زار و کاظم محمدحسین نام داشته‌اند. اجاق شمس یاراحمد، حالت «تقدس» دارد. معروفترین ریش‌سفید طایفهٔ بگی، مشهدی عباسعلی از اولادکمال‌زار بوده است (حدود ۱۲۱۰–۱۲۷۰ شمسی).

طایفهٔ بگی به‌جنگاوری شهره است ومهدی سرخی، قهرمان ایل‌سرخی‌وعشایرفارس، از این طایفه است. از دیگر قهرمانان بگی باید از ملاباباخان نام برد که چهل سال‌یاغی بود و در کوهها زیست.

فرزندان ملامهدی، ریش‌سفیدان ایل‌سرخی هستند. ازجملهٔ ریش‌سفیدان سرخی باید از مرحوم محمداشرف‌کاظمی نام‌برد که در زمان تهیهٔ این پژوهش زندگی را بدرود گفت (نمودارشمارهٔ ۱۵).

۴.طایفهٔ دهدار: نیای طایفهٔ دهدار دوبرادر به‌نامهای دهدار طالب و دهدار کُدبِدّین (قطب‌الدین) بوده‌اندکه در حدود سالهای ۱۱۰۰ – ۱۱۵۰ شمسی می‌زیسته‌اند. داستان اجاق دهدارکدبدین را قبلاً بیان داشتیم. وی فردی زاهد بوده وآرامگاه او در جوار باباکوهی مورد احترام است.

طایفهٔ دهدار، طایفه‌ای جنگجو است و در میان سرخیها معروف است که «دهدارها کوهکی هستند»، یعنی سرکش و کوه‌نشینند.

طایفهٔ دهدار، به‌علت گستردگی زادها، ازنظر ساختار اجتماعی به‌سه واحد اجتماعی تقسیم می‌شود: مشهدی همتی، دهدار رضا، وصادقی. تیرهٔ مشهدی‌همتی (که برادر بزرگ بوده است) اولاد برادر او (محمد طاهر) را نیز در بر می‌گیرد و به‌همین ترتیب، اولاد دهدارجعفر به‌نام برادربزرگ (دهدارمحمدصادق) خوانده می‌شوند. اعضای طایفهٔدهدار به‌لقب عمومی «دهدار» ــ صرف‌نظر از مقام اجتماعی ــ نامیده می‌شوند و روی این لقب تعصب دارند (نمودارشمارهٔ ۱۶).

۵.طایفهٔجبارزار: نیای طایفهٔ جَبارزار (یا جوار زار)، جَبّارزار نام داشته‌که حدود سال ۱۱۰۰ شمسی می‌زیسته‌است. لقب«زار»،نشان‌دهندهٔ شیخوخیت و ریش‌سفیدی‌اوست. سه پسر او به‌نامهای محمدعلی‌زار، بُرهام‌زار و مشهدی جبّار (پسر) نیاکان سه اولاد طایفهٔ جبارزار هستند. اولاد مشهدی جبار (به‌علت تشابه نام پسر با نام پدر) مشهدی‌زار خوانده می‌شوند.

از طایفهٔ جبارزار نیز ریش‌سفیدان و جنگاوران متعددی برخاسته‌اند، از جمله باید ازکلّه گل‌محمد (حدود ۱۲۳۰ــ۱۲۹۰ شمسی) ملاغلامرضا وکل علی‌محمد جبارزار، نام بردکه حدود سال ۱۲۷۰ شمسی، بزرگی طوایف جبارزار، شکره و دهدار را به‌دست داشته‌اند (نمودارشمارهٔ ۱۷).

۶.طایفهٔشِکَره: متأسفانه در پژوهش ما تبارشناسی طایفهٔ شکره روشن نشد. علت‌امر کاستی پژوهش ما وعدم‌دسترسی به‌ریش‌سفیدکهنسال طایفهٔ شکره(ملامحمدتقی شکره)است.

پژوهشهای اولیه (که‌ذیلاً درج گردیده است) نشان‌می‌دهد طایفهٔ شکره به‌شش اولاد تقسیم می‌شود که اعضای‌آن عموزادهٔ یکدیگر محسوب می‌شوند و از نیای واحد بوده‌اند. هر اولادی یك «بنکو» نامیده می‌شود.

از طایفهٔ شکره نیز جنگاوران وافراد برجسته‌ای برخاسته‌اندکه بعضاً درجنگها کشته شده‌اند (نمودارشمارهٔ ۱۸).

۳. سازمان سیاسی ایل

سازمان‌سیاسی ایل‌سرخی تا سال۱۳۴۲ برساختار اجتماعی آن، یعنی‌ساختارقبیله‌ای، مبتنی بوده است.

در رأس ایل، «رئیس ایل» و پس از او «بزرگان ایل» بوده‌اند. در رأس طوایف یك یاچند «بزرگ» قرار داشته‌اند و به‌همین ترتیب قدرت سیاسی در واحدهای زیرطایفه در دست بزرگان واحد مربوطه بوده است. در شالودهٔ این هرم سیاسی «بزرگان خانوار» (پدر خانوار) قرار می‌گرفته‌اند (نمودارشمارهٔ ۱۹).

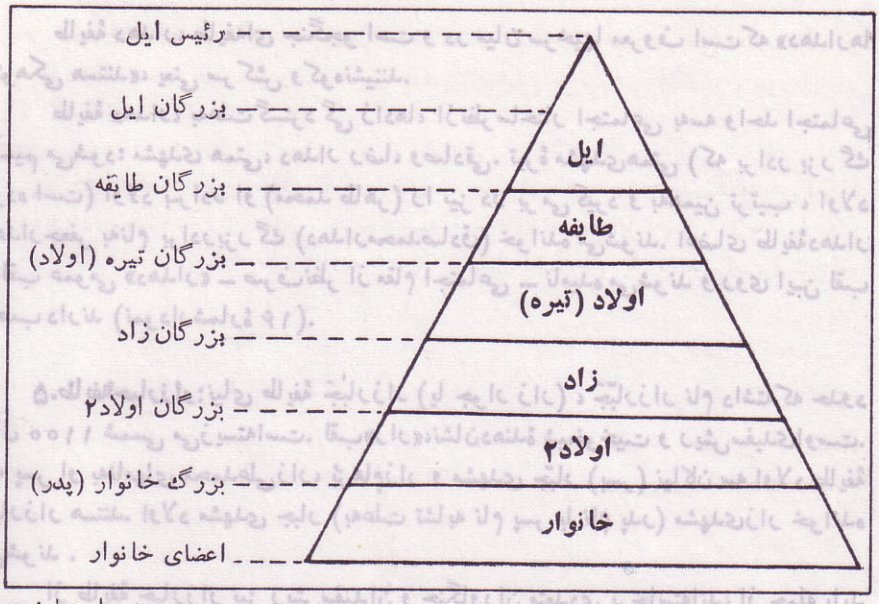

نمودار شمارهٔ ۱۹

● دربارهٔ واژه‌های «بزرگ» و «ریش‌سفید»

دو واژهٔ «ریش‌سفید» و «بزرگ»، گاه مترادف هم بکار می‌روند. این انطباق دقیق نیست. مراد از «ریش‌سفید» فرد مسن، مجرب و دنیادیدهٔ ایل، طایفه و... است که از تاریخ ایل اطلاع دارد، خوش‌بیان است، قادر به‌انتقال تجارب گذشتگان به‌نسل جوان می‌باشد و ...، و به‌دلیل این ویژگیها وجههٔ اجتماعی یافته است. ولی چنین فردی، علی‌رغم احترام اجتماعی که دارد و علی‌رغم اهمیت نقش او در مشاورهٔ رئیس و بزرگان ایل و طایفه، الزاماً تصمیم گیرندهٔ اصلی مسائل واحد اجتماعی خود نیست. تصمیم گیرنده و رهبر، «بزرگ» آن واحد اجتماعی است که ممکن است همان «ریش‌سفید» باشد یا کس دیگر.

«بزرگ» فردشاخصی است که علاوه بر تجربه و کیاست، قدرت مدیریت و «اتوریتهٔ اجتماعی» دارد. اگر دریك «ریش‌سفید» شاخصهای مدیریت نیز وجود داشته باشد، طبعاً «بزرگ» اوست، وگرنه ممکن است فرد جوانتری حائز این مقام باشد. اگر ازیك عشایر بپرسیم: «ریش‌سفید شما کیست؟»، مارا به‌نزد فردمسن ومطلع طایفه‌هدایت می‌کند؛ ولی اگر بپرسیم «بزرگ شما کیست؟»: دردمی‌یابدکه منظورکسی است که واحداجتماعی او را اداره می‌کند، قدرت تصمیم گیری دارد و دیگران تصمیم او را کم وبیش می‌پذیرند.

● رئیس ایل

در رأس ایل هماره یك رئیس ایل قرار داشته است. رئیس ایل برخاسته از درون ایل ومورد پذیرش ریش‌سفیدان وبزرگان ایل و طوایف بوده است. درتاریخ شناخته‌شدهٔ

سرخی (۱۲۵ سال اخیر) هیچ موردی دیده نشده است که یك نهاد سیاسی خارج از ایل (اعم از ایلخان وحکومت شیراز) فردی را به‌عنوان رئیس‌ایل ــ حتی از درون خود ایل ــ تحمیل کرده باشد.

انتخاب رئیس ایل: انتخاب رئیس ایل در یك فرایند خودبخودی و طبیعی انجام می‌شده و او منتخب شورای خاصی نبوده است. در طول تاریخ ایل همواره در هر نسل یکی دونفر به‌عنوان افرادحائزشرایط رهبری، برجسته شده و سخنگوی ایل می‌شده‌اند، وبتدریج رهبری ایل را به‌دست می گرفته‌اند.

انتخاب رئیس ایل بر دو شاخص اساسی استوار بوده است: برجستگی شخصیتی، وعضویت‌در تبار «بزرگ».

□ برجستگی شخصیتی: در بررسی زندگینامهٔ رؤسای شناخته شدهٔ ایل قابلیتهای فردی و برجستگی شخصیتی آنها نمایان است. آنها عموماً افراد معمولی ایل نبوده ودرسطح بالاتری از آگاهی اجتماعی وسیاسی قرار داشته‌اند.

معیارهای اساسی «برجستگی شخصیت» عبارت بوده‌است از:

ــ زیرکی و قدرت فکری بالا؛

ــ تجربهٔ عمیق در برخوردها و رعایت شؤون ایلی؛

ــ مدیریت قوی در ادارهٔ طوایف و ایجاد عدالت درمیان آنها؛

ــ سازماندهی مدبرانهٔ حیات اقتصادی ایل؛

ــ حمایت از ایل در بحرانهای سیاسی واقتصادی؛

ــ سازماندهی مسائل نظامی و توانائیهای فردی درمسائل نظامی[۱]؛

ــ قدرت بیان و سواد و تجربهٔ کافی برای ایفای نقش سخنگوئی ایل؛

ــ امانت ودرستکاری ورجحان‌منافع جمعی ایل برمنافع‌طایفه‌ای، خانوادگی‌یافردی؛

ــ حسن شهرت به‌اخلاق ایلی ومذهبی وتقید به‌عرف ومذهب.

معیارهای فوق، در همهٔ سران ایل یکسان نبوده و در هر شرایط اجتماعی ــ سیاسی یك یا چند معیار،«تعیین کننده» می‌شده است. در دوران ملاکرمعلی وکله رحمان، معیارهای شیخوخیت برجستگی بیشتری داشته است، و از دوران ملاشهباز معیارهای سیاسی‌ونظامی اهمیت بیشتری یافته درعین آنکه دیگر معیارها نیزکم وبیش برقرار بوده است.

□ عضویت درتبار «بزرگ»: ریاست ایل درطایفهٔ ناصرو بوده است، ولی نه به‌شکل موروثی، بلکه در هر دوران فردی ازهمان طایفه براساس شاخصهای فردی برجسته‌می‌شده است. نخستین«بزرگ»شناخته‌شدهٔ ایل،ملاکرمعلی‌است؛ ولی‌پس‌از اوپسرش مشهدی‌عباس، هرچند بزرگ و ریش‌سفید طایفهٔ ناصرو بوده است، به‌ریاست ایل نمی‌رسد وعموزادهٔ او کربلائی‌رحمان‌ریاست‌می‌یابد. پس‌ازکله‌رحمان، هرچند پسران او ازشیخوخیت‌برخوردار

۱. سران‌ایل‌عموماً درجنگاوری، تیراندازی وسوارکاری‌مهارت داشته وازاین‌حیث مورداحترام وتحسین ایل بوده‌اند.

بوده‌اند، ولی ریاست به‌ملاشهباز ـ پسر مشهدی‌عباس ونوهٔ ملاکرمعلی ـ می‌رسد. پس از ملاشهباز، برادرزاده‌اش ملاسرمست عهده‌دار ریاست ایل می‌شود و پس از او در سالهای ۱۳۱۱ ـ ۱۳۲۰، ایل بدون رئیس بوده است. ازسال ۱۳۲۰ به‌ترتیب سن، مسیح‌خان و حبیب‌خان پسران ملاشهباز، رئیس ایل می‌شوند.

همانطورکه‌ملاحظه می‌شود، از زمان‌ملاشهباز، ریاست ایل در«اولادکرمعلی» تثبیت می‌گردد. رابطهٔ خویشاوندی رؤسای ایل‌سرخی ازاین قرار است (نمودار شمارهٔ ۲۰).

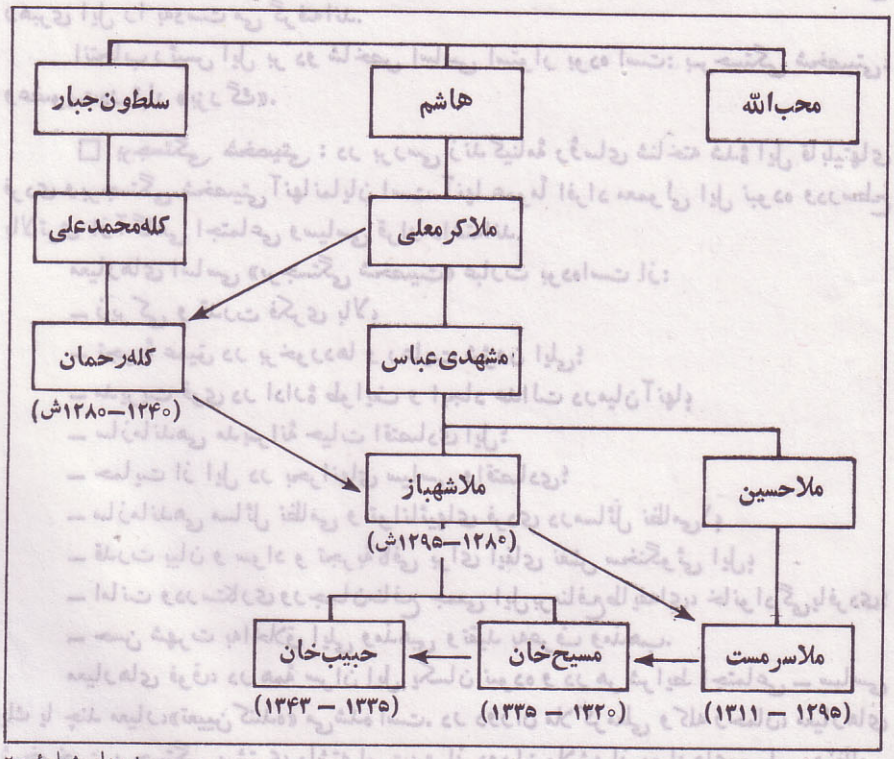

نمودار شمارهٔ ۲۰

درطول‌تاریخ ایل‌سرخی، افرادبرجسته‌ای ازطوایف دیگربه‌دلیل برجستگیهای‌فردی (بخصوص جنگاوری و مدیریت نظامی) سرشناس شده و در رأس طایفهٔ خود قرارگرفته و حتی دامنهٔ قدرت خود را از یك‌طایفه فراتر برده‌اند، ولی ازسوی همهٔ طوایف به‌عنوان «رئیس» مورد پذیرش قرار نگرفته‌اند.

دو معیار «ثروت» و «سن» در ریاست ایل نقش نداشته است.

رؤسای ایل همه درجوانی ـ بطور متوسط حدود۳۰سالگی ـ به‌ریاست رسیده‌اند و این نشان می‌دهدکه تأثیر معیارهای «برجستگی شخصیتی» بیش‌از سن بوده است.

ازنظر «ثروت» رؤسای ایل درآغاز ریاست یا درسطح متوسط طایفهٔ خود ویاحتی

پائینتر قرار داشته‌اند وافراد مرفه‌تر از آنها فراوان بوده‌اند وعامل ثروت نقشی در ریاست ایل نداشته است:

ملاشهباز زمانی به‌ریاست رسید که تمامی دارائی متوسط پدرش (مشهدی‌عباس)،در پی‌دستگیری او وبرادر بزرگش ملاحسین(که تیرباران شد)از میان رفته بود وتمکن‌مالی نداشت. ملاسرمست‌نیز زمانی به‌قدرت رسید که تمکن مالی نداشت. پس‌ازاعدام ملاسرمست وعبدالله‌خان(پسرملاشهباز) درسال ۱۳۱۱دارائی متوسط آنها به‌تاراج‌رفت و درسال ۱۳۲۰ مسیح‌خان وحبیب‌خان (پسران ملاشهباز) زمانی قدرت یافتندکه درسطح متوسطی از تمکن مالی بودند.

تازمان ملاسرمست ثروت رؤسای‌ایل متعارف و درحد خانوارهای مرفه طایفه‌بوده است. در دههٔ ۱۳۳۰است که رؤسای ایل (که‌کلانتر کوهمره‌نیز بوده‌اند) به‌خرید املاك می‌پردازند ومیزان ثروت آنها از سطح معمول ومتعارف افزایش می‌یابد. با اعدام آخرین رئیس ایل (حبیب‌الله شهبازی) اموال او نیز عمدتاً به‌تاراج می‌رود.

لقب رئیس‌ایل: رئیس ایل قبل از سال ۱۳۲۰ دارای القاب «بزرگان» ایل نظیر «کربلائی» و«ملا»بوده است. لقب «خان» از زمان ملاشهباز وارد ایل می‌شود. اوکلانتر کوهمره می‌شود وبه‌مجامع کلانتران‌فارس که‌همه‌دارای لقب«خان» بوده‌اند، راه‌می‌یابد.[1] در چنین شرایطی لقب «خان» ، لقب عام‌کلانتران بوده است و لذا در روابط برون‌ایلی ملاشهباز‌محترمانه «خان» نامیده‌می‌شده‌است وگویا این‌لقب‌ازسوی ایلخانی (صولت‌الدولهٔ قشقائی) نیز تسجیل شده بود ؛ ولی در درون ایل ، «ملا» نامیده می‌شده و امروزه نیز به«ملاشهباز» شهرت دارد. پس‌ازاو، کلانتر منطقه و رئیس‌ایل (ملاسرمست)، «ملا» نامیده می‌شده است.

پس‌از شهریور ۱۳۲۰، پسران ملاشهباز، «خان» لقب داشته‌اند.

لقب«خان» لقب عامی است‌ودرکوهمره نشانهٔ «ریاست» خود فردو یاثروت‌و رفاه‌او

۱. «خان» یك لقب مغولی است و در ایلات و عشایر بومی ایران قبل از هجوم مغول سابقه‌ای ندارد. استیلای مغول تأثیرات فرهنگی وساختاری برایلات وعشایر ایران‌گذارد وازجمله بتدریج لقب «خان» درطوایف غیرترك رسوخ کرد.

ولادیمیر تسف می‌نویسد: «شوراها قبایل(مغول) رؤسا و رهبران را انتخاب می‌کردند و این رؤسا حتی در زمان صلح‌نیز بکارخود ادامه‌می‌دادند وایشان‌را عموماً خان می‌نامیدند.» (نظام‌اجتماعی‌مغول ـ فئودالیسم‌خانه‌به‌دوشی، ترجمهٔ شیرین بیانی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵، ص ۱۳۲).

«هنگامی که تموچین‌چنگیزدرسال۱۲۰۶ حکمران‌امپراتوری صحرانشینی گردید عنوان‌خان (qan)گرفت تا ازعنوان‌خانی که متعلق‌به‌رؤسای قبایل بود وقبلا خودآن را داشت‌مشخص گردد. درمتون متعددی به‌چنگیزخان عنوان خان داده‌شده است. سایرامپراتوران مغول‌نیز این عنوان را داشته‌اند ، وبتدریج شروع به‌تجدیدحیات وبرگزیدن عنوان خانی=خاقانی کرده‌اند.» (همان مأخذ، پانویس ص۱۳۴).

نیست. انتساب به‌سلسلهٔ تباری ـ مادری یا پدری ـ که لقب «خان» داشته‌باشد، این‌لقب را انتقال‌می‌دهد. در کوهمرهٔ سرخی دوسلسلهٔ قدیمی که لقب «خان» داشته‌اند، خوانین‌شکفت و خوانین دارنجان بوده‌اند.

علاوه براین،ملاشهباز، ملاسرمست،مسیح‌خان وحبیب‌خان،«کلانتر»خوانده‌می‌شدند؛ ولی این‌لقب به‌ایل ربطی‌نداشته ومربوط به‌منصب کلانتری آنها درمنطقهٔ کوهمره بوده‌است که بعداً توضیح خواهیم داد.

کارکرد اجتماعی رئیس‌ایل: درسازمان قبیله‌ای،کارکرد اصلی رئیس ایل، رهبری و مدیریت آن بوده است.

طبق پژوهشهای مردم‌شناسان ، در اکثر جوامع قبیله‌ای ، حتی آنهائی که به‌جوامع «بدون دولت»[1] معروف شده‌اند،کارکرد رهبری بنوعی وجود داشته است.

ریاست قبیله،کهنترین وطبیعی‌ترین شکل رهبری سیاسی است‌که بشر می‌شناسد. بشر درآغاز، براساس‌پیوندهای خویشاوندی درعشیره‌ها می‌زیسته و دررأس هرعشیره، بزرگ آن قرار داشته است. اتحاد عشیره‌ها به‌تشکیل قبیله انجامیده است‌که ویل دورانت‌آن را دومین‌گام درتشکیل دولت و حکومت می‌شمرد.[2] با بغرنج شدن ساختار اجتماعی، تکامل رهبری قبیله‌ای وتوسعهٔ آن در ابعاد ملی به‌تشکیل دولت وحکومت انجامید؛ ولی‌علی‌رغم پیدایش دولتها (که نخستین‌بار درپایان هزارهٔ چهارم قبل‌ازمیلاد درمصر پدیدآمد) بمثابه شکل متمرکز وفراگیر رهبری «ملت»، در بسیاری جوامع، رهبری قبیله‌ای به‌حیات خود ادامه داد. این امر برای دولتها که خواستار اعمال‌کنترل خود برهمهٔ مردم بودند،خوشایند نبود و سبب تعارض میان دولت ونیای آن، یعنی سازمان‌سیاسی قبیله‌ای،گردید. دربسیاری موارد با مداخلهٔ خشن دولت ، سازمان سیاسی قبیله‌ای درهم شکسته شد و در برخی موارد یا با برنامه‌ریزی مدبرانه‌و یا بطور خودبخودی ، در اثر گسترش تمدن جدید، این پدیده ازمیان رفت.

درایران، تا قبل از سلسلهٔ پهلوی ،کلیهٔ سلسله‌های حاکم برکشور از رؤسای ایلات بوده‌اند[3]وتاسالهای ۱۳۳۰ ریاست ایل در بسیاری از ایلات و عشایر ایران وجود داشته است. آخرین بقایای‌آن درسال ۱۳۴۲ توسط رژیم پیشین نابود شد.

دربارهٔ‌آن‌کارکردهای اجتماعی‌که ریاست ایل را ضرور ساخته است، مردم‌شناسان نظرات مختلفی ارائه می‌دهند . خلاصه اینکه زندگی دشوار وآوارهٔ قبایل کوچ‌رو مسلماً به‌رهبری مستقل جوشیده ازبطن ایل نیاز داشته است‌که بتواند ایل را بادقت وظرافت در مسیرهای کوهستانی یا بیابانی هدایت‌کند وآن را بموقع به‌محل مناسب برساند . ضعف مدیریت وعدم توانائی درانجام این‌کارکرد چه‌بسا نابودی ایل را موجب می‌شده است.

قبایل‌کوچ‌رو وشبان، درمسیر کوچ خود با انواع مصائب دست به‌گریبان بوده‌اند:

1. stateless society

۲. تاریخ‌تمدن، ج۱، ص۲۹. ۳. بجز سلسلهٔ صفوی،که‌آن نیز بر ایلات اتکا داشت.

دزدانی که در کمین کوچ نشسته‌اند تا احشام را به‌غارت برند؛ ایلات دیگری که‌می‌خواهند ایل‌راه یا مرتع غنی‌تر را تصاحب کنند؛ روستائیانی که حرکت قبایل سرگردان را «بلای موحشی» برای اقتصاد کشاورزی خود می‌دانند؛ خوانین و حکومتهای محلی که می‌خواهند در ازای حرکت ایل، باج بگیرند وچشم طمع به‌غارت احشام دوخته‌اند و... مجموعهٔ این عوامل، ایل‌را علاوه بریك‌واحد اقتصادی شبانی به‌یك سازمان مسلح نظامی نیز بدل‌می کند ومعیارهای جنگاوری را در رئیس ایل برجسته می سازد.

اهمیت این عامل گاه چنان نیرومند می‌شود که برخی مردم‌شناسان رهبری قبیله‌ای را «دمکراسی نظامی» خوانده‌اند.

دکتر پرویز ورجاوند نقش رئیس کوچ را در سازمان‌دادن استفاده ازمرتع شرح داده است: رئیس گروه کوچنده در زمان حرکت وظایف فراوانی به‌عهده داشت، ازقبیل: تعیین زمان و راه حرکت وقواعد عبور از راه؛ نظارت برعبورکوچ از راههای صعب‌العبور؛ انتخاب محل اردو؛ سازمان‌دادن دادوستد؛ تأمین مصونیت زمینهای زراعتی مسیر کوچ؛ تنظیم آبشخور برای گله‌ها؛ استفاده از کشتزارهای دروشده به‌عنوان چراگاه؛ رفع اشکالات راه؛ پرداختن خسارات اهالی مناطقی که کوچ از آنجا عبورمی کرد.[1]

یکی از زیباترین اسنادی که کارکردهای رئیس ایل‌را نشان‌می‌دهد، کتاب «**سفر به‌سرزمین دلاوران**» نوشتهٔ مریان سی. کوپر ترجمهٔ ایلخان ظفربختیاری است. نویسندهٔ کتاب به‌اتفاق گروهی از پژوهشگران در اوایل قرن‌بیستم کوچ یك‌طایفهٔ بختیاری را ثبت کرده‌اند که‌فیلم زیبا و ارزنده‌ای نیز ازروی آن‌تهیه شده است. حیدرخان، قهرمان این‌فیلم، نمونهٔ بارزیك رئیس ایل است باتمامی ویژگیهای روانشناختی و وظایف وتعهدات سنگین اجتماعی.

● بزرگان ایل

منظور از «بزرگان ایل»، ریش‌سفیدان وبزرگانی هستندکه «نقش اجتماعی»[2] آنها فراتر ازطایفهٔ خود بوده و درحیات عمومی ایل تأثیر ومشارکت دارند.

بطورمثال، اگرمیان دوطایفه نقاری پیش‌آید درایل، ریش‌سفیدان وبزرگانی هستند که میانجیگری آنها نقش تعیین‌کننده‌ای درآشتی دارد و هر دوطایفه در برابر وساطت آنها تمکین‌می کنند. بزرگان ایل‌معمولاً برجسته‌ترین افرادطوایف‌ناصرو، بگی‌وجیحون بوده‌اند.

در واقع، جمع بزرگان و ریش‌سفیدان ایل به‌رهبری رئیس ایل، جمع رهبری کنندهٔ ایل بوده است. در دوران «کلانتری»، بزرگان وریش‌سفیدان منطقه نیز به‌این‌جمع افزوده می شودومجموع آنها به‌رهبری «کلانتر»، واحدرهبری کنندهٔ‌منطقه‌به‌حساب می آمده‌اند. برخی از این‌ریش‌سفیدان‌وبزرگان، اکثراً درمعیت کلانتر بوده‌اند وحتی برخی‌مانند حاج‌جهانزیر رحمانی با او زندگی می کرده‌اند.

حاج‌جهانزیر رحمانی (نوهٔ کربلائی رحمان)، از زمان کلانتری ملاشهباز نقش‌مهمی

۱. روش‌بررسی‌وشناخت‌کلی ایلات‌وعشایر، انتشارات‌مؤسسهٔ‌مطالعات وتحقیقات‌اجتماعی، سال ۱۳۴۴.
2. social role

درحیات ایل داشته‌است. در زمان ملاسرمست، به‌همراه او دستگیر وزندانی می‌شود و از سال ۱۳۲۰ درمعیت پسران ملاشهباز رهبری ایل ومنطقهٔ کوهمره را به‌دست داشته‌اند. وی در تجربه و کیاست معروف بوده و دربسیاری تصمیم گیریها نقش تعیین کننده داشته‌است. آمیختگی تجربه وجهاندیدگی ریش‌سفیدان وسخت کوشی، مدیریت‌وجسارت رؤسای‌جوان ایل، ترکیبی از برجستگیهای دونسل کهن وجوان پدید می‌آورده است.

● بزرگان طایفه

منظور از «بزرگان‌طایفه»، ریش‌سفیدان و بزرگانی بوده‌اندکه رهبری‌حیات‌اجتماعی طایفهٔ خود را به‌دست داشته ومعمولاً بزرگان اولادها وزادها بوده‌اند. بخشی ازآنها جزء بزرگان‌ایل محسوب می‌شدند. وبخشی کارکرد اجتماعیشان صرفاً به‌درون طایفهٔ خود محدود بوده است. رئیس ایل در مسائل درون طایفه هیچ تصمیمی بدون مشاوره با بزرگان ایل و طایفهٔ‌مربوطه نمی گرفته است، و درصورت اختلاف نظر، سعی می‌شده یا مسائل باسیاست و تدبیر به‌بزرگان طایفه قبولانده شود و یا درصورت امتناع آنها، منتفی می‌شده‌است. مسائل درون طایفه‌ای در جمع بزرگان اولادها و زادهای همان طایفه حل می‌شده است.

درمیان بزرگان طایفه یك‌یادونفر برجسته‌ترین بوده‌اندکه ازسال ۱۳۲۰ «کدخدا» نامیده می‌شدند. علت استعمال واژهٔ «کدخدا» کلانتری منطقه توسط رئیس ایل بوده است. او درعین ادارهٔ ایل، برتمامی طوایف و روستاهای کوهمره مدیریت داشته و در رأس هر واحداجتماعی (عشایری یاروستائی) یك‌یادو «کدخدا» منصوب‌می‌نموده است. درواحدهای عشایری، انتخاب کدخدا، بانظر وتأیید بزرگان‌آن واحد بوده است. سند زیر نمونه‌ای از انتخاب کدخدا را نشان می‌دهد:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

۱۳۳۶/۱۰/۷

ملاکهزاد، ملك‌منصور ــ طبق خواسته و پیشنهاد عموم افراد طایفهٔ ناصرو، شما دو نفر به‌سمت کدخدای طایفهٔ ناصرو منصوب می‌شوید. وظیفهٔ شما انجام امورات عموم افراد مربوطه و همکاری با مأمورین محترم دولت و سایر امورات مربوطه خواهد بود، ضمناً حقوق شما را نیز مبلغ ۶۰۰۰ ریال‌که نفری یکصدریال می‌شود تعیین نموده‌اندکه سالیانه به‌شما پرداخت می‌نمایند.

حبیب‌الله شهبازی.

حاجی‌بابا ناصری، عبدالله اسدی، عطاءاسدی، عبدالحسین رحمانی، نصرالله خانبازی، شاه‌ویس ناصرو، جانقلی محبی، باباجان‌عباسی.

امضاء وضرب انگشت آقایان بالا موردگواهی است.

حبیب‌الله شهبازی[1]

۱. امضای اول، امضای رئیس ایل، و بقیه امضای بزرگان و ریش‌سفیدان طایفهٔ ناصرو است.

● از شیخوخیت تاکلانتری

رهبری سیاسی ایل‌سرخی دومرحلهٔ متمایز را طی کرده است: مرحلهٔ شیخوخیت، و مرحلهٔ کلانتری.

مرحلهٔ شیخوخیت: این مرحله، از آغاز تاریخ شناخته شدهٔ ایل شروع می‌شود و تا کلانتری ملاشهباز (۱۲۸۰ شمسی) ادامه دارد. در این مرحله، ایل‌سرخی یك‌قبیلهٔ منزوی وبسته است؛ فاقدمعروفیت است، و ازسوی‌جوامع عشایری جنوب به‌عنوان یك واحد ایلی به‌رسمیت شناخته نشده است. دراین مرحله، ایل‌سرخی دارای سازمان سیاسی خاص خود است و به‌قدرتهای خارج ازقبیله (کلانتران‌محلی) تمکین نمی‌کند.[۲] وظایف مدیریت‌قبیله بردوش «بزرگ»ایل است. دراین‌مرحله، رئیس ایل پیوند زیادی باریش‌سفیدان وبزرگان ایل وطوایف‌دارد وخود یك‌ریش‌سفید محسوب‌می‌شود. معیارهای تجربه، کیاست‌ومدیریت مهمتر ازمعیارهای جنگاوری است. این‌مرحله، دوران اقامت‌سرخی درمنطقهٔ دشتی‌وسالهای اولیهٔ‌مهاجرت به‌کوهمره را دربرمی‌گیرد. دردوران اقامت ایل‌دردشتی، ملاکرمعلی‌بزرگ ایل‌محسوب می‌شده ودرسالهای اولیهٔ مهاجرت‌کامل به‌کوهمره به‌مدت چهل‌سال (۱۲۴۰–۱۲۸۰ش) کله‌رحمان، «بزرگ» ایل بوده است.

مرحلهٔ کلانتری: پس‌ازمرگ کله‌رحمان، نوهٔ‌جوان ملاکرمعلی به‌نام ملاشهباز به‌مدت پانزده سال «بزرگ» ایل می‌شود (۱۲۸۰–۱۲۹۵ شمسی). دراین مرحله، ایل‌سرخی‌وارد جوامع عشایری‌فارس می گردد وبه‌دلیل نقش‌فعال درحیات‌سیاسی ـ نظامی‌فارس، علی‌رغم جمعیت کم، واجد اهمیت‌می‌شود. ملاشهبازقدرت‌اصلی را درمنطقهٔ‌کوهمره به‌دست می‌گیرد ولذا ازسوی (یلخانی قشقائی (صولت‌الدوله) به‌وی حکم کلانتری کوهمرهٔ سرخی، جروق، نوداندوسیاخ داده می‌شود. دراین مرحله، وظایف‌ریاست ایل‌سرخی باوظایف کلانتری‌منطقه آمیخته است وطبعاً رئیس ایل به‌قدرتی فراتراز «بزرگ» ایل بدل می‌شود.

از این دوران، معیارهای‌جنگاوری وفرماندهی نظامی در رئیس ایل برجسته‌می‌شود؛ زیرا شرایط سیاسی ایل وجامعه‌آن را می‌طلبیده است. وظایف سیاسی ـ نظامی به‌کارکرد مهم رئیس ایل وبزرگان ایل وطوایف بدل می‌شود و ایل‌سرخی علاوه برآنکه یك‌واحد

→

امضاهای ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹ به‌بزرگان تیره (اولاد) مولی‌تعلق دارد وامضاهای ۵و۷ به‌بزرگان اولاد سلطون‌جبار. درواقع، ملاکهزادکدخدای تیرهٔ خود (مولی) و ملك‌منصورکدخدای‌تیرهٔ خود(سلطون‌جبار) بوده وحقوق‌کدخدائی را ازفامیل خود دریافت‌می‌داشته‌اند. اعضای‌تیرهٔ «اولادکرمعلی» (خویشاوندان نزدیك‌رئیس‌ایل) برای‌رعایت‌عرف، حق‌کدخدائی‌می‌داده‌اند، ولی سپس‌آنرا ازرئیس ایل پس می‌گرفته‌اند! حقوق‌کدخدائی (که توسط جمع‌فوق تعیین شده) ۶۰۰۰ ریال‌درسال (برای‌هردونفر) بودکه‌خانواری ۱۰۰ ریال درسال بایدمی‌پرداخته‌اند. براین اساس، طایفهٔ ناصرو درسال ۱۳۳۶، ۶۰ خانوار بوده است. اصل‌سند پیوست‌است.

۲. به‌فصل «سرگذشت ایل»، دوران کله‌رحمان مراجعه شود.

اجتماعی-اقتصادی است ، یك سازمان نظامی با کیفیت رزمی بالاست.

□ کلانتر: کلانتری سمتی بوده که از سوی حکومت شیراز و یا ایلخان فارس اعطامی شده است. آنها برای هرمنطقه و برای هر ایل یا طایفهٔ مستقل یك کلانتر انتصاب می نموده و یا بهتر و دقیق تر بگوئیم ، قدرتهای رهبری کنندهٔ موجود در واحدهای منطقه‌ای یا ایلی را تسجیل می کرده‌اند. وظیفهٔ کلانتر، مدیریت منطقه یا ایل، ایجاد امنیت روستاها و راهها، جلو گیری ازسرقت و دستگیری ومجازات سارقین وهمکاری با نهادهای دولتی بوده است. این منصب، یك سمت رسمی و دولتی محسوب می‌شده و تا دههٔ ۱۳۱۰ رسماً وجود داشته است. پس از سقوط رژیم رضاشاه، درسالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲ مجدداً این سمت معمول می‌شود؛ ولی در تشکیلات نظامی استان ، یك افسر اطلاعات (با درجه سرهنگی یا سرگردی) مأمور کنترل کلانتر منطقه و ایل او بوده است.[1]

درسال ۱۳۲۰، ناصرخان وخسروخان قشقائی (پسران صولت‌الدوله) ازتبعید تهران می گریزند و به‌فارس می آیند و خود را «ایلخانی» می نامند و اقدام به‌انتصاب کلانتران محلی و ایلی می‌نمایند و دولت نیز این سمت آنها را تلویحاً به‌رسمیت می‌شناسد.

نمونهٔ حکم کلانتری ازسوی ناصرخان قشقائی:

۲۲/۷/۲۷

عموم کدخدایان دهات کوهمرهٔ شکفت و کوهمرهٔ جروق

چون کلیهٔ انتظامات آن حدود را به‌استثنای طایفهٔ بوگی و دهات شوراب ومیگولی و آبسرد و دادنجان واگذار به مسیح‌خان شهبازنموده‌ام، به‌عهدهٔ شماست که ازعهده‌داری وحفظ نظم ومراقبت درآسایش آن مناطق کمال همکاری را با او نموده وطبق دستورات مشارالیه درجلوگیری ازهر گونه خلاف نظم کوشش نمائید. درصورت سرپیچی وعدم اطاعت مورد مواخذه ومجازات قرارخواهید گرفت.

محمد ناصر قشقائی

نمونهٔ حکم کلانتری استاندار فارس:

۲۰/۱۲/۲۶

شمارهٔ ۲۳۰۲۶

آقای مسیح سحرخیز ــ به‌موجب پیشنهاد ناحیهٔ ۵ امنیهٔ فارس و موافقت فرماندهی محترم لشکر ۶ جنوب به کلانتر کوهمره وسیاخ منصوب می‌شوید.

استاندار استان هفتم ـ شهاب‌الدولهٔ شمس ۲

نمونهٔ حکم کلانتری ازسوی فرمانده لشکر ۶ جنوب:

۱. به‌سند پیوست (نامهٔ سرهنگ مجیدی رئیس ستاد لشکر فارس در رابطه با سهمیهٔ اسلحهٔ ۹ واحد اصلی عشایر فارس) مراجعه شود.

۲. منظور مسیح‌الله شهبازی است که درآغاز به «سحرخیز» شهرت داشته است.

تاریخ ۲۰/۱۲/۲۴
شمارهٔ ۸۹۲۹/۵۶۸۸۳
آقای مسیح سحرخیز ــ بنا به‌پیشنهاد ناحیهٔ ۵ امنیهٔ فارس ازاین
تاریخ شما به کلانتری کوهمره منصوب می‌شوید.
فرمانده لشکر ۶جنوب ـ سرتیپ سیاهپوش۱

□ «حق‌کلانتری»: کلانتر بطور «قانونی» باید حقوق خود را مستقیماً از اهالی منطقه اخذ می کرده است. حق کلانتری ۳٪ کل محصول یا دام متولدشده درسال بوده و در ازای آن کلیهٔ مخارج مدیریت منطقه، اعم ازحقوق تفنگچیان، پذیرائی از میهمانان دولتی و ... به‌عهدهٔ کلانتر بوده است.

رعایت انصاف به‌خود کلانتر بستگی داشته است. در جوامع عشایری، اگر کلانتر درعین‌حال رئیس ایل بوده و تمکن مالی داشته است، به‌دلیل پیوندهای عشیره‌ای، از ایل‌خود حق کلانتری اخذ نمی کرده ویارعایت انصاف را می کرده است؛ ولی درشرایطی که فرد بیگانه‌ای، بدون پیوند عشیره‌ای با مردم، از بالا تحمیل می‌شده، معمولاً اجحاف زیاد بوده است.

همانطور که گفتیم «حق کلانتری» و«حق کدخدائی»(۵٪) حقوق رسمی و دولتی بوده است؛ ولی درنظام قبیله‌ای ایل‌سرخی هیچ نوع «حقوق» مادی خاصی برای رئیس ایل و یا ریش‌سفیدان وبزرگان وجود نداشته است.

● تفنگچی گری

تفنگچیان بازوی مسلح رئیس ایل وکلانتر منطقه وقدرت اجرائی محسوب می‌شدند. در کوهمرهٔ سرخی تفنگچیان، هم از روستائیان، هم از سرخی وهم‌ازطوایف دیگر بوده‌اند. درسرخی، هرطایفه زبده‌ترین‌جوانان‌خود را به‌عنوان تفنگچی‌نزد رئیس ایل (کلانترمنطقه) ارسال می‌داشته است وآنها، گاه باحقوق وگاه بی‌حقوق، به‌عنوان تفنگچی خدمت می کرده و اسلحه را ازکلانتر دریافت می‌داشته‌اند.

تفنگچیان‌ثابت درشرایط معمولی‌حدود ۵۰ نفر بوده‌اندکه درقلعهٔ رئیس‌ایل‌می‌زیسته‌اند ومخارج وآذوقه‌شان از همانجا تأمین می‌شده است.

درشرایط جنگی‌اکثر اعضای‌ایل که قدرت رزمندگی داشتند، تفنگچی می‌شده‌اند. در دوران مسیح‌خان (۱۳۲۰ـ۱۳۳۵)که شرایط جنگی بوده، او حدود ۴۰۰ تفنگچی دائم به‌همراه داشته است. در زمان حبیب‌خان تعدادآنها به۵۰۰ نفر می‌رسد. تفنگچیانی که از طایفهٔ رئیس ایل بوده‌اند (ناصرو) معمولاً محافظت شخص رئیس ایل را به‌عهده داشته‌اند. تفنگچیان سرخی عموماً دارای زمین و احشام بوده‌اندکه منبع درآمدشان محسوب می‌شده‌است؛ ولی تفنگچیان‌روستائی بیشتر«حقوق‌بگیر» بوده‌اندو بعضی تنها منبع درآمدشان تفنگچی‌گری بوده است.

۱. آرشیو نگارنده.

● قشربندی اجتماعی[۱]

در پی قیام ۱۳۴۱–۱۳۴۲ عشایر فارس و تیرباران آخرین رئیس ایل، سازمان سیاسی سنتی ایل فرو ریخت. ژاندارمری مستقیماً عهده‌دار وظایف سیاسی ایل شد و درجوار آن، برخی مالکان شهری ومتنفذان منطقه که عموماً ثروتمندان نوکیسه بودند و به‌دلیل وابستگی به‌برخی نهادهای دولتی قدرتی داشتند، کوشیدند تا خود را به«بزرگان» و«ریش‌سفیدان» جدید منطقه بدل سازند. درواقع، این سخن ماکس وبر[۲] مصداق یافت که کسانی که به ثروتی دست می‌یابند، می‌کوشند تا به‌کمک آن برای خود «منزلت اجتماعی»[۳] کسب کنند.[۴]

علی‌رغم این تحولات، «منزلت اجتماعی» و بقایائی از کارکردهای سیاسی بزرگان ایل وطایفه محفوظ ماند.

قشربندی کنونی ایل سرخی از لحاظ «منزلت اجتماعی»، برپایهٔ سازمان سیاسی قبیله‌ای قرار دارد. این منزلت اجتماعی ایجادگر نوعی «نقش اجتماعی»[۵] برای «بزرگان» ایل و طوایف است؛ مانند نقش آنها در مراسم ومناسك اجتماعی، نقش آنها درحل وفصل اختلافات، نقش آنها در سخنگوئی ایل و ... در سالهای اخیر، افرادی از نسل جوان توانسته‌اند در طایفهٔ خود منزلت اجتماعی بیابند و بنوعی سخنگوی طایفه یا ایل شوند. آنها گاه نقش نمایندگان ایل را در نهادهای شهری و دولتی ایفا می‌کنند.

تحولات اقتصادی سالهای ۱۳۴۲ – ۱۳۵۷ قشربندی سنتی ایل را از نظر مالی و درآمد، بهم ریخت و بزرگان ایل و طوایف را به‌سه گروه مرفه، میانه‌حال، وکم درآمد تقسیم کرد. در سالهای اخیر (۱۳۶۰ – ۱۳۶۵) تحت تأثیر افزایش درآمد دامداران و کشاورزان، افرادی از«تودهٔ ایل»به‌درآمدهای کلان دست یافته‌اند. این تغییرات اقتصادی هنوز سبب جابجائی منزلت اجتماعی نشده و درمجموع، ارزشهای سنتی پابرجاست. به‌علت این تحول، پدیدهٔ جدیدی مطرح شده و آن «تعصب» در حفظ ارزشهای قبیله‌ای و بی‌اعتنائی به«ثروت» بمثابه یك ارزش منزلت‌ساز است. این پدیده در واقع نوعی «پرخاش»[۶] علیه بهم‌ریختگی نظام ارزشهای قبیله‌ای است.[۷]

۱. منظورما از«قشربندی‌اجتماعی» (social stratification) تحول‌ودگرگونی‌درنظام«منزلتهای اجتماعی» است (مراجعه شودبه: P.B.Horton and Ch.L.Hunt, Sociology,1984,p.550)

2. Max Weber (1864–1920)

۳. منظور از «منزلت‌اجتماعی» (social status) موقعیتی‌است که فردتحت‌تأثیرعوامل‌گوناگون مادی یامعنوی دریك‌جامعه به‌دست می‌آورد.

4. Internationl Encyclopedia of the Sccial Sciences, Vol. 15, p. 254.

5. social role

6. aggresion

۷. برای مثال اگرکسی از خانوادهٔ دارای «منزلت‌اجتماعی» صرفاً به‌اعتبار«پول» و«ثروت» باخانوار نوکیسه‌ای (که فاقد «منزلت اجتماعی» است) وصلت‌کند، مورد تحقیر همگانی قرارمی‌گیرد واحترام ونقش اجتماعی خود را از دست می‌دهد.

۴
ایل و کوچ

تحول شیوهٔ زندگی: از کوچ‌نشینی تا یکجانشینی

تحول ایل سرخی، از لحاظ «شیوهٔ زیست» به‌دو دوران تقسیم می‌شود: دوران کوچ‌نشینی کامل و دوران نیمه‌کوچ‌نشینی ـ یکجانشینی.

۱. دوران کوچ‌نشینی کامل

این دوران از آغاز تاریخ شناخته‌شدهٔ ایل سرخی تا سال ۱۳۳۸ را دربر می‌گیرد. در این دوران، شیوهٔ زیست ایل، کوچ‌نشینی کامل است و فاقد هرنوع مسکن ثابتی می‌باشد. این دوران به‌دو بخش تقسیم می‌شود:

الف. دورهٔ کوچ در دو منطقه: که تا حدود سالهای ۱۲۴۰ شمسی امتداد دارد. ایل سرخی زمستانها را در بلوك دشتی فارس (گرمسیر) بسر می‌برده و در آنجا مالك مراتعی بوده‌است و بعد برای ییلاق تابستانی خود، مراتع کوه دلو را در منطقهٔ کوهمره خریداری می‌کند.[۱] کوچ بین ییلاق وقشلاق حدود بیست‌روز به‌طول می‌انجامیده است.

۱. پنچاقهای قدیمی مراتع دشتی و کوه دلوی ایل سرخی هم‌اکنون موجوداست و نزد ریش‌سفیدان طایفهٔ ناصرو مرحوم ملاعبدالله ناصرو (وپس‌از وفات ایشان آقای مشهدی سلیمان‌اسدی) و آقای ملك منصور رحمانی نگهداری می‌شود.

ب. دورهٔ کوچ دریك منطقه: از حدود سالهای ۱۲۴۰ شمسی ایل‌سرخی قشلاق‌خود در بلوك دشتی را رها می‌کند و کاملاً در منطقهٔ کوهمره سکنی می گزیند و در محدودهٔ آن به کوچ کامل می‌پردازد. وجود دو نوع شرایط اقلیمی گرمسیری و سردسیری در کوهمره، کوچ دریك‌منطقه را برای آن‌امکان‌پذیر می‌سازد. کوچ‌دریك‌منطقه و نزدیکی ییلاق‌وقشلاق، زمینه‌های نیمه‌کوچ‌نشینی را فراهم می‌آورد وسرخیان درمراتع خود (تنگ‌سرخی) برای اقامت موقت اقدام به‌ساختن خانه‌های سنگی می‌کنند و «ده‌سرخی» را ــ که اکنون متروکه است ــ بنیان می‌نهند.

در سالهای ۱۲۹۰ شمسی ایل‌سرخی در کوهمره تثبیت می‌شود و کلانتری منطقه را به‌دست می‌گیرد و ازاین‌رو بتدریج برخی سران و بزرگان ایل (ازطایفهٔ ناصرو) به‌خرید قطعات کوچك باغ وزمین درکوهمرهٔ پائین (رخسنه ، رمقان، تل‌خنك، مسقان) و در مناطق کوهستانی اقدام می‌کنند . این گرایش ، از نظر اقتصادی اهمیت زیادی نداشته و املاك خریداری‌شده بیشتر پایگاهی برای بزرگان ایل(که اکنون‌سران منطقه‌اند) محسوب‌می‌شده است. ملاشهباز«برج‌سرسنگی»[1] تل‌خنك‌را به‌عنوان مقرحکومت خویش‌ایجادمی‌کند.

دراین‌دوران، یك‌وقفهٔ غیرطبیعی‌وتحمیلی رخ‌می‌دهد وآن‌اسکان‌اجباری (تخته‌قاپو) توسط رژیم رضاخان در سالهای ۱۳۱۱ــ۱۳۲۰ است که چادرنشینان را به‌زور سرنیزه به‌کپرنشینی مجبور ساخته‌اند. این اسکان ازآنجاکه تحمیلی وغیرطبیعی بوده است، ریشه نمی‌گیرد وباسقوط دیکتاتوری رضاخان درشهریور ۲۰، ایل‌سرخی مجدداً به‌شیوهٔ‌زیست کوچ‌نشینی بازمی‌گردد.

۲. دوران نیمه‌کوچ‌نشینی ــ یکجانشینی

درسال ۱۳۳۸ به‌ابتکار رئیس ایل، عشایر سرخی با فروش بخشی از دامهای خود اقدام به‌خرید دشت‌شوراب می‌کنند و درآنجا کشاورزی راآغاز می‌نمایند. بخش مرفه‌تر ایل (باز به‌ابتکار رئیس‌ایل) درسیاخ وکوهمرهٔ پائین‌زمین زراعی وباغ می‌خرند.رؤسای ایل نیز به‌خرید بخشی از املاك مزروعی زمینداران شهری در بلوك چنارفاریاب و سیاخ اقدام می‌کنند وبدینسان تمامی ایل اسکان می‌یابند.

گرایش به‌یکجانشینی و زراعت تحت تأثیر دوعامل بوده است: نخست، روشن‌بینی رئیس ایل وتمایل او درپایان بخشیدن به‌آوارگیها و مصائب کوچ‌نشینی در ایل[2]، و دوم، مصالح سیاسی ایل ؛ زیرا با خرید اراضی مهم مزروعی کوهمرهٔ سرخی از ملاکان شهری (که سابقهٔ مالکیت آنها طولانی بوده و در عین حال مالك مراتع مجاور املاك خود نیز

۱. برج‌سه‌طبقه‌ای‌که برروی قطعه‌سنگ عظیمی درکوه تل‌خنك ومشرف بردرهٔ دریاهك بنا شده وهم‌اکنون بقایای‌آن موجود است.

۲. حبیب‌الله‌شهبازی، براساس اسناد ومدارکی‌که درآرشیو خصوصی نگارنده موجود است،هدف خود ازخرید شوراب را پایان بخشیدن به‌کوه‌نشینی وآوارگی ایل بیان می‌دارد.

محسوب می‌شده‌اند) دست آنها ازمنطقه کوتاه و نفوذ سیاسیشان (که عموماً از خاندانهای وابسته به‌دربار بودند) درمنطقه قطع می‌شد.[۱]

بدین‌ترتیب چهارطایفهٔ‌دهدار، شکره، جبارزار وجیحون درشوراب اسکان‌می‌یابند. بخشی از طایفهٔ جیحون (که مرفه‌تر بوده‌اند) در سیاخ اراضی مرغوبتری می‌خرند. طایفهٔ ناصرونیز ازگذشتهٔ دورتر درکوهمرهٔ‌پائین‌اراضی برنجکار، گندمکار وباغات انارومرکبات خریداری کرده است . روند خرید اراضی مزروعی و روستانشینی ادامه می‌یابد و بعدها طایفهٔ بگی نیز مزرعهٔ بروکان ــ درشرق شوراب ــ را از تیرهٔ نمدی طایفهٔ عملهٔ قشقائی خریداری می کند و درآنجا مستقر می‌شود.

عشایر اسکان‌یافته همچنان‌اقتصاد دامداری ومراتع خود را حفظ‌می‌کنند. بخش‌اعظم آنها برای‌تلفیق‌دونوع‌اقتصاد دامداری‌وکشاورزی، به‌شیوهٔ‌زیست‌نیمه کوچ‌نشینی‌می‌پردازند وبخش دیگرکاملاً یکجانشین می‌شوند.

دراین دوران است که‌بتدریج رشد پدیدهٔ «شهرگرائی» (سالهای ۱۳۴۲–۱۳۵۷)، خانوارهائی ازایل را به‌شهرجذب می‌نماید. به‌دلیل‌اهمیت اجتماعی پدیدهٔ «شهرگرائی»، آن را درفصلی مستقل بررسی خواهیم کرد.

دوران نیمه‌کوچ‌نشینی ــ یکجانشینی تازمان حاضر ادامه دارد.

وضع کنونی ایل ازلحاظ «شیوهٔ زندگی»

قبل‌ازشروع بررسی،لازم‌به‌توضیح است که‌ما،شهرنشینان‌ایل‌سرخی (۱۱/۱%جمعیت) را درآمار خود ملحوظ داشته‌ایم ؛ زیرا اولاً این گروه از لحاظ اجتماعی–فرهنگی خود را «سرخی» و«عشایر» می‌دانند، وثانیاً بخشی ازاین‌گروه درایل ومنطقه دارای علایق‌مادی (از جمله زمین و دام) هستند و «شرکای کوچ» محسوب می‌شوند . به‌هرحال ، این‌گروه ، به‌تناسب وضع خود، دریکی از بخشهائی که درتقسیم‌بندی زیر خواهدآمد، می گنجند:

آمارگیری سال ۱۳۶۵ نگارنده نشان‌می‌دهدکه ۲۶۹ خانوار ایل‌سرخی (۲۶/۷% جمعیت‌آن) بی‌دام وکم‌دام‌هستندولذانیازی به‌کوچ‌ندارند وازطریق مشاغل دیگر (روستائی وشهری) امرار معاش می کنند.

۲۰۲ خانوار (۲۰%جمعیت) یکجانشینند و دامهای خود راکه معمولاً زیر۱۰۰رأس است، ازطریق خویشاوندانی که به‌کوچ می‌روند، به‌مراتع سنتی خود می‌فرستند. به‌عبارت

۱. این‌عامل سیاسی‌نقش‌حساسی درخرید اراضی‌مهم‌کشاورزی‌کوهمرهٔ سرخی داشته است. بطور مثال ، متولی حسین‌آباد سیاخ (که ظاهراً موقوفه بوده) ابراهیم قوام پدر زن اسدالله‌علم نخست‌وزیر و وزیر دربار شاه، مالك شوراب امام جمعهٔ درباری شیراز ، مالك عمدهٔ بلوك چنارفاریاب حاج‌عمادالملك بصیری و... بوده‌اند. درحدود سال۱۳۳۸ مهندس نرسی‌فیروز (پسرفرمانفرما) اقدام‌به‌خرید اراضی وسیعی دردشت سیاخ می‌کند؛ ولی زیرفشارایل‌سرخی مجبور به‌فروش‌آن وترك منطقه می‌شود.

دیگر، کوچ‌روی این گروه به‌شیوهٔ «ترانسومانس» (کوچ دام به‌وسیلهٔ شبان) است.[۱]

۳۵۶ خانوار باقیماندهٔ ایل‌سرخی (۵۲/۳٪ جمعیت) را نیمه‌کوچ‌نشینان تشکیل می‌دهند. آنان در روستاها ساکنند، ولی تابستانها دامهای خود وخویشاوندان (گروه قبل) را به‌مراتع سنتی درقلل کوههای کوهمره می‌برند وبخشی ازسال را درسیاه‌چادرها زندگی می‌کنند. این گروه درعین حال، نقش «شبان» دامهای اعضای یکجانشین «اولاد» و «زاد» خود را عهده‌دارند و ازاین بابت گاه سهمی از درآمد دام را دریافت می‌دارند وگاه‌عمل آنها بدون رابطهٔ اقتصادی است.

گروه نیمه‌کوچ‌نشینان را باید مجدداً به‌دوبخش تقسیم کرد:

دستهٔ‌اول، خانوارهائی که‌تماماً به‌ییلاق‌می‌روند وحدود ۱۵۰ خانوار (۱۴/۹٪ جمعیت) تخمین زده می‌شوند.

دستهٔ‌دوم، خانوارهائی که درموقع کوچ، بخشی ازاعضای آن‌درمحل سکونت (روستا) باقی می‌مانند وامور کشاورزی‌وغیره را اداره می‌کنند وبخش‌دیگر اعضاء به‌کوچ‌می‌روند. به‌عبارت دیگر، درفصل کوچ، خانوار دو پاره می‌شود. تعدادآنها ۳۸۸ خانوار (۳۸/۴٪ جمعیت ایل) است.

تعداد اعضای‌خانواری که به‌کوچ می‌روند به‌اهمیت سهم‌دامداری دراقتصادخانوار (تعداد دامها) بستگی دارد. اگر دام کم‌باشد، فقط یکی‌ازپسران خانوار به‌همراه‌خویشاوند کوچ‌رو (عمو،دائی و...) به‌کوچ می‌رود و درزمان کوچ‌نشینی عضو «ایشوم» اوست؛ ولی اگر تعداد دام زیاد باشد، اعضای بیشتری به‌همراه‌آن کوچ می‌کنند و «ایشوم» مستقلی را تشکیل می‌دهند. وبالاخره‌زمانی که دام نقش‌اصلی را دراقتصاد خانوار داشته باشد، تمامی خانوار کوچ می‌نماید.

روشن است که یکجانشینان ترانسومانس را نیز باید درکوچ‌روی سهیم دانست و به‌اعتباری می‌توان آنها را «شریك کوچ» نامید. بااین تعبیر، بخش اعظم ایل‌سرخی، یعنی ۷۳/۳٪، به‌شیوهٔ زیست کوچ‌نشینی مربوطند و درآن‌نقش ومشارکت دارند وتنها ۲۶/۷٪ علائق کوچ‌نشینی خودرا ازدست داده‌اند، که‌بخشی‌ازآنهاروستائی‌وبخشی شهرنشین‌هستند.

بطورخلاصه، این‌تقسیم‌بندی را می‌توان به‌شرح نمودارشمارهٔ ۲۱ بیان داشت.

نمودار شمارهٔ ۲۲ نیز وضع کنونی ایل‌سرخی، ازلحاظ «شیوهٔ زیست» و مشارکت آن درکوچ‌روی را نشان می‌دهد.

۱. این‌پدیده‌راماکس درروئو، جغرافیادان فرانسوی، چنین توضیح می‌دهد: «نومادیسم شبانی نوعی جابجائی تمامی جمعیت است؛ برخلاف «ترانسومانس» (transhumance) که درآن فقط شبانان‌همراه باگله جابجامی‌شوند... در «ترانسومانس» فقط شبانها همراه باگله‌جابجا می‌شوند، درحالیکه جمعیت اساساً یکجانشین است.» (کتاب‌آگاه: ایلات وعشایر، باقرپرهام، «طرح مسألهٔ ایلات وعشایر از دیدگاه جامعه‌شناسی»، ۱۳۶۲، ص۳۶۱، پانویس).

دکتر محمد حسین پاپلی یزدی ~~[illegible]~~ معادل «رمه‌گردانی» را برای واژه «ترانسومانس» بکاربرده‌اند و در مقاله «گذر از کوچ‌نشینی به رمه‌گردانی» درباره این پدیده در جامعه عشایری ایران توضیحات جالبی ارائه داده‌اند (فصلنامه عشایری «ذخایر انقلاب»، شماره ۲، بهار ۶۷).

۱. یکجا نشینان: (۴۷۱ خانوار)	الف: کاملاً یکجا نشین (بی‌دام و کم‌دام): ۲۶۹ خانوار (۲۶/۷٪)	کوچ‌روان و شرکای کوچ
	ب: یکجا نشینان کوچ‌دام (ترانسومانس): ۲۰۲ خانوار (۲۰٪)	
۲. نیمه کوچ نشینان: (۵۳۸ خانوار)	ج: کوچ بخشی از خانوار: ۳۸۸ خانوار (۳۸/۴٪)	
	د. کوچ تمام خانوار: ۱۵۰ خانوار (۱۴/۹٪)	

نمودار شمارهٔ ۲۱

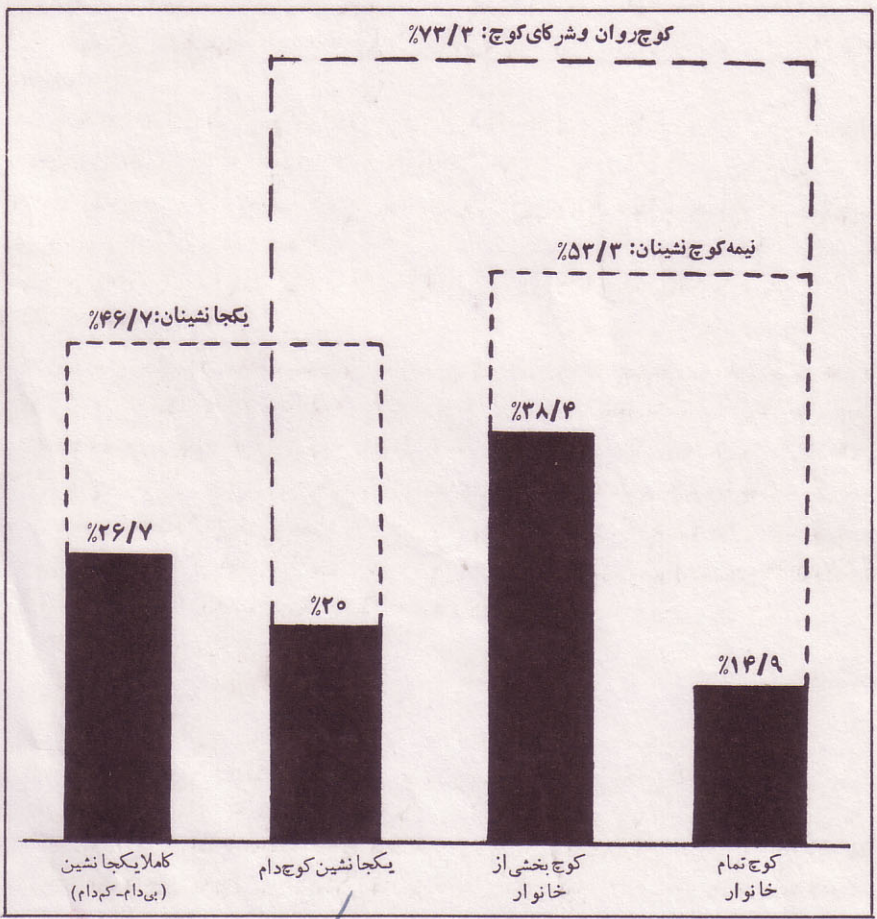

نمودار شمارهٔ ۲۲

۵
اقتصاد ایل

سیر تحول اقتصادی ایل سرخی

اقتصاد ایل سرخی، همواره اقتصادی «چندبخشی»[1] بوده است، یعنی تنها بریك منبع درآمد مبتنی نبوده، بلکه منابع گوناگون درآمد وجود داشته که هریك سهم معینی در کل اقتصاد ایل دارا بوده است.

ایل سرخی، ازلحاظ اقتصادی سیر تحولی را طی کرده است. مراحل مختلف تحول اقتصادی ایل سرخی وسهم هریك ازمنابع درآمد درکل اقتصاد ایل را می‌توان به‌شرح زیر بیان داشت:

۱. سالهای ۱۲۴۰ــ۱۳۲۰ شمسی

دراین مرحله، دامداری بیشترین سهم را دراقتصاد ایل داشته (۴۰٪) و دامها عموماً بزبوده است. زغال‌سازی ازدرختان بلوط برای تأمین سوخت شهرشیرازبا ۲۰٪ نقش دوم را دراقتصاد ایل ایفا می‌کرده است.[2] جنگل‌کاوی (گردآوری محصولات جنگلی و طبیعی

1. poly–sectorial

۲. «زغال‌سازی»، عبارت‌است ازعمل قطع درختان جنگلی وسوزانیدن آنها درکوره‌های مخصوص و تبدیل آن به‌زغال. زغال درختان بلوط ازمرغوبیت خاصی برخورداراست. وجودجنگلهای ←

برای فروش درشهر) و «فروش برف»[1] هر یك ۱۵٪ اقتصاد ایل را تشکیل می‌داده است.

→

کهن و انبوه درکوهمرهٔ سرخی و نزدیکی این منطقه به‌شهرپرجمعیت شیراز، آن را به‌منبع مهم و انحصاری تأمین‌سوخت شیراز درگذشته بدل ساخته بود. این امردرفصل زمستان‌برای مردم شیراز اهمیت حیاتی داشت ؛ ازاین‌رو ازگذشته‌های دور، «زغال‌سازی» از منابع مهم درآمد اهالی کوهمرهٔ سرخی بوده وهیچگونه منع قانونی وجود نداشته است. نخستین اقدام برای حفاظت منابع جنگلی کوهمرهٔ سرخی توسط رئیس ایل سرخی‌وکلانترمنطقه(به‌ابتکار شخصی‌او) انجام‌می‌گیرد. او درسالهای ۱۳۳۰ــ۱۳۴۱ قطع درختان جنگلی برای‌زغال‌سازی به‌منظور فروش را ممنوع اعلام می‌کند و افراد خاطی را بشدت مجازات می‌نماید. در اثر این ابتکار ، منابع جنگلی کوهمرهٔ سرخی جداً محافظت می‌شود و تنها در موارد خاص و ضرور، برای کمك به‌اهالی با برنامه‌ریزی دقیق اقدام به‌قطع مناطق خاصی‌می‌گردیده است. پس از قیام ایل سرخی و تیرباران رئیس ایل ، در سالهای ۱۳۴۲ــ۱۳۵۷ منابع جنگلی کوهمرهٔ سرخی توسط سازمانهای مربوطهٔ دولتی حفاظت می‌شده، ولی قطع غیرقانونی بلوط و قاچاق زغال ، بمثابه یك حرفهٔ نامشروع و «غیرقانونی» وجود داشته‌که بطور محدود و مخفیانه انجام می‌گرفته است . در سالهای اولیهٔ پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۸ــ۱۳۵۹ به‌دلیل فقدان هرنوع‌کنترلی و نیز به‌دلیل حضور اردوی خسروخان قشقائی در منطقه، بخش مهمی از جنگلهای حفاظت شده از سال ۱۳۳۰ و درختان‌کهنسالی‌که عمر بسیاری از آنها به‌صدهاسال‌می‌رسید، توسط برخی‌عناصرسودجو نابودگردید ودرکوره‌های زغال‌سازی به«دود» و «پول» تبدیل شد . این امر چنان ابعادی داشته‌که برخی نواحی انبوه جنگلی را اکنون به‌تپه‌هائی لخت بدل‌ساخته‌است و دربرابر آن نمی‌توان‌ازابراز تأسف خودداری‌کرد. خوشبختانه از سال ۱۳۶۰ با تلاش مردم متعهد منطقه ، بویژه جوانان عضو بسیج عشایری و کارمندان جنگلبانی‌شیراز وکوهمرهٔ‌سرخی تاحدود زیادی‌جلوی این‌سودجوئی‌گرفته شده‌است. برآورد نگارنده نشان می‌دهدکه در سال ۱۳۶۵، هروانت نیسان‌زغال ۵۰۰۰۰ ریال درآمد دارد.

۱. درگذشته، برف نقش منحصر به‌فرد وحیاتی درزندگی شهرنشینان شیرازبرای گریز ازگرمای تابستان‌داشت. در ژوئیهٔ ۱۹۱۲ اسمارت، کفیل کنسولگری‌انگلیس درشیراز، گزارش‌می‌دهد که قیام عشایرکوهمره و تصرف منطقه توسط‌آنها «درگرمترین موسم سال ، مانع ازآمدن برف به‌شهرشده» وشهرنشینان وخارجیان را به‌تنگ‌آورده است.(کتاب‌آبی،ج ۶، ص۶۷۸). تنهامنبع تأمین برف شیراز، کوهستانهای کوهمرهٔ سرخی بوده واهالی چاههای متعدد برای ذخیرهٔ برف‌کافی و فروش‌آن در تابستان ، درقلل‌کوهها حفرمی‌کردند. بقایای این چاهها هنوزنیز باقی است. برف‌کوهستانهای‌کوهمرهٔ سرخی درانحصار عشایرکوهمره بوده و نوعی نظام‌تثبیت‌شده،مالکیت برچاههای‌برف وجود داشته‌است.ازآنجاکه‌کوه درك(درشرق‌شیراز) نیزدرتقسیمات سنتی جزءکوهمره محسوب می‌شده، دامنهٔ تملك برف، آن را نیزدربرگرفته است و تفنگچیان سرخی زیرنظرکلانترکوهمره مأمورحفاظت و اعمال حق مالکیت‌کوهمرهٔ سرخی براین چاهابوده‌اند. مالکیت چاههای برف‌کوه درك که برخی‌متنفذان شهری‌مدعی آن بوده‌اند، سبب تنازعاتی می‌شود.

منبع اصلی

نکاتی‌که دربارهٔ زغال و برف‌کوهمرهٔ سرخی بیان داشتیم، نقش مهم این منطقه درحیات شهرشیراز و اهمیت سیاسی کنترل این منطقه را نشان می‌دهد. این عوامل به‌اضافهٔ موقعیت ژئوپلتیك‌کوهمرهٔ سرخی سبب شده بودکه قدرتهای سیاسی داخلی وخارجی، آن را«دروازهٔ» تصرف شیرازمی‌خوانده‌اند.

سپس نوبت به‌قالیبافی (۵٪) می‌رسد.

همانطور که گفتیم، در سالهای ۱۲۹۰ شمسی خرید اراضی مزروعی و باغات کوچك آغازمی‌شود. این‌روند ادامه می‌یابد و درپایان این‌مرحله (سالهای دههٔ ۱۳۲۰) زراعت و باغداری حدود ۵٪ اقتصاد ایل را شامل می‌شود.

نمودارشمارهٔ ۲۳، اقتصاد ایل‌سرخی وسهم هریك از بخشهای مختلف درآمد را در این مرحله نشان می‌دهد:

ترکیب اقتصاد ایل سرخی درسالهای ۱۲۴۰ــ۱۳۲۰ شمسی

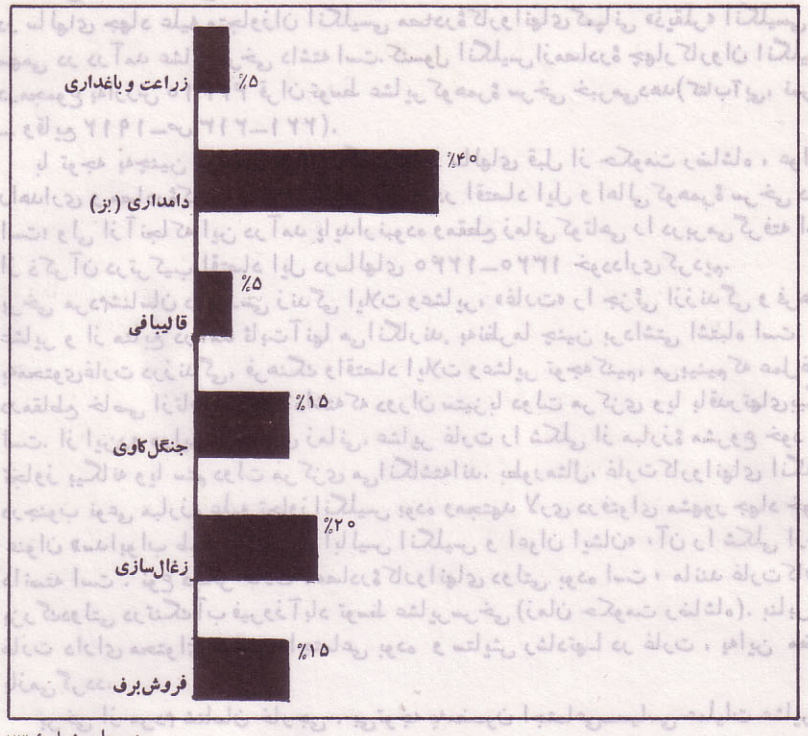

نمودار شمارهٔ ۲۳

علاوه برمنابع ششگانه، راهداری[1] و مصادرهٔ کاروانهای انگلیسی و دولتی[2] نیز در

۱. به‌علت موقعیت کوهمرهٔ سرخی، که در مسیرجادهٔ اصلی شیراز ــ جنوب واقع است، درگذشته کلانترمنطقه ازکاروانهائی که‌عبورمی کرده‌اند، بابت تأمین آنها ومخارج تفنگچیان محافظ جاده، عوارض«راهداری»دریافت‌می کرده‌است. در۱۵دسامبر۱۹۱۲، چیك ــ جنرال کنسول انگلیس در بوشهر ــ صورت عوارض راهداری ازکاروانهای انگلیسی را گزارش می‌دهد. بطورمثال، ملاشهبازسرخی (کلانترکوهمره) در چنارراهدار۵۰قران، پل‌بردکل ۵۰ قران، ←

مقاطع معینی وجود داشته است که به‌دلایلی از ذکر آنها در ترکیب اقتصاد ایل خودداری می‌کنیم.[۱]

→

برج ماصرم ۵۰ قران، زنیان کهنه ۵۰ قران، زنیان نو ۵۰ قران، سر پل قره‌آقاج ۵۰ قران، برج سینه‌سفید ۵۰ قران و ... دریافت می‌داشته است. در ژوئن ۱۹۰۷ مأخوذات راهداری برای هر رأس قاطر ۳ تا ۷ قران بوده که در ژانویهٔ همان سال به ۱۱ تا ۱۵ قران می‌رسد. کنسولگری انگلیس درمکاتبات خود به‌ضررزیاد کمپانیهای انگلیسی با بت عوارض راهداری اشاره می‌کند (کتاب آبی، نمرهٔ ۱ــ وقایع ۱۹۱۳ــچاپ قدیم، ص ۷۳۵ــ۷۷۶).

۲. در سالهای جهاد علیه متجاوزان انگلیسی مصادرهٔ کاروانهای کمپانی «ذیقلر» انگلیسی نیز سهمی در درآمد عشایرسرخی داشته است. کنسول انگلیس ازمصادرهٔ چهارکاروان انگلیسی، درمجموع به‌ارزش ۴۳۳۱۰ قران توسط عشایر کوهمرهٔ سرخی خبرمی‌دهد (کتاب آبی، نمرهٔ ۵ ــ وقایع ۱۹۱۲ــص ۲۱۳ــ۲۲۱).

با توجه به‌چنین مواردی می‌توان گفت که در سالهای قبل از حکومت رضاشاه، عوارض راهداری و مصادرهٔ کاروانهای انگلیسی سهمی در اقتصاد ایل و اهالی کوهمرهٔ سرخی داشته است؛ ولی از آنجاکه این درآمد پایدار نبوده ومقطع زمانی کوتاهی را دربرمی‌گرفته است، از ذکر آن درترکیب اقتصاد ایل درسالهای ۱۲۴۰ــ۱۳۲۰ خودداری کردیم.

۱. برخی مردم‌شناسان دربررسی زندگی ایلات وعشایر، «غارت» را جزئی اززندگی و فرهنگ عشایر و از منابع درآمد ثابت آنها می‌انگارند. به‌نظرما چنین برداشتی اشتباه است. اگر به‌محتوی‌غارت درزندگی، فرهنگ واقتصاد ایلات وعشایر توجه کنیم، می‌بینیم که عمل‌غارت درمقاطع خاصی ازتاریخ وجود داشته که دوران ستیزبا دولت مرکزی ویا باقدرتهای بیگانه است. از این‌رو دراین برهه‌های زمانی، عشایر غارت را شکلی از مبارزهٔ مشروع خود علیه تجاوز بیگانه ویا ستم دولت مرکزی می‌انگاشته‌اند. بطورمثال، غارت کاروانهای انگلیسی درجنوب نوعی مبارزه علیه تجاوزانگلیس بوده ومجتهد لاری درفتوای مشهور جهاد خود با عنوان «سدابواب طمع کفارحربی ابالیس انگلیس و اعوان ایشان»، آن را شکلی ازجهاد دانسته است. نوع دیگر غارت، مصادرهٔ کاروانهای دولتی بوده است، مانند غارت کاروان بزرگ‌دولتی درتنگ آب فیروزآباد توسط عشایرسرخی (زمان حکومت رضاشاه). بنابراین، غارت دارای محتوای سیاسی‌ــاجتماعی بوده و ستایش رشادتها در غارت، به‌این مضمون بازمی‌گردد.

برخی از مردم شناسان خارجی، بی‌توجه به‌مضمون اجتماعی‌ــسیاسی عملیات عشایرعلیه بیگانه، تصورکرده‌اندکه غارت (به‌معنای‌سرقت مسلحانه وجمعی‌عشایر) شیوهٔ دائمی‌وهمیشگی دراقتصاد عشایرایران علیه خودی وبیگانه بوده‌است! آنها برای تدلیل این نظر، نمونه‌هائی از راهزنان حرفه‌ای درمیان عشایررا برجسته می‌سازند. چنین برداشتی بدورازواقع‌گرائی علمی است ومانندآن است که مثلاً برای ترسیم اقتصاد شهرنشینی، منابع نامشروع درآمد ازقبیل اختلاس، ارتشاء و... راکه‌گاه به‌ارقام چند ده‌میلیون دلاری می‌رسد، برجسته سازیم.

غارت به‌معنای عام آن (یعنی‌دزدی‌مسلحانه) درعرف عشایرمذموم ونامشروع است. عشایر عموماً دارای تقید مذهبی هستند و دزد را فردی ناپاک، و دزدی را عملی زشت می‌دانند و مستوجب کیفر. درعرف ایل سرخی نمونه‌هائی از تنبیه دزد وجود داردکه درفصل «فرهنگ» شرح خواهیم داد.

←

۲. سالهای ۱۳۲۱ ــ ۱۳۳۷

این مرحله عمدتاً سالهای درگیریها و جنگهای خونین عشایری است و اقتصاد ایل متأثر از مسائل سیاسی و درگیریهای نظامی است.[۱] در این مرحله، اقتصاد ایل کم‌وبیش وضع سابق را دارد؛ ولی بتدریج و بسیار کند، املاك مزروعی پراکنده و کوچکی خریداری شده و سهم زراعت و دامداری افزایش می‌یابد. در سالهای دههٔ ۳۰ زغال‌سازی توسط رئیس‌ایل (کلانترمنطقه) غیرقانونی اعلام‌می‌شود ومتخلفان دستگیروبه‌مجازات می‌رسند و درنتیجه، زغال‌سازی نقش خود را در اقتصاد ایل از دست می‌دهد. بتدریج با ورود یخ به‌بازار واحداث نخستین‌کارخانه‌های یخ سازی درشیراز (درآغازسالهای دههٔ ۳۰)، نقش برف، به‌عنوان یك منبع درآمد اهالی، کاهش می‌یابد تا به‌صفرمی‌رسد.

این دو مرحله ــ سالهای ۱۲۴۰ تا ۱۳۳۷ ــ با دوران کوچ‌نشینی کامل ایل انطباق دارد و صرف نظر از موارد استثنائی (بزرگان ایل) اکثریت قریب به‌اتفاق ایل سرخی کوچ‌نشین است.

۳. سالهای ۱۳۳۸ــ۱۳۴۱

گفتیم که درسال ۱۳۳۸ اراضی شوراب وسپس سیاخ توسط رئیس ایل برای چهار طایفهٔ جیحون، دهدار، شکره وجبارزارخریداری می‌شود وزندگی کشاورزی آغازمی گردد. سهم زراعت در مجموعهٔ اقتصاد ایل رشد چشمگیری می‌یابد و از ۵٪ به۲۸٪ می‌رسد. در جنب زراعت، باغداری نیز به‌بخشی در اقتصاد ایل بدل می‌شود (حدود ۲٪). این سالها، سالهای شکوفائی دامداری ایل است و «میش» نقش مهمی در مجموع دامها می‌یابد و به‌حدود ۵۰٪کل دامها می‌رسد. افزایش میش نشانهٔ رفاه و تحول ایل است. دراین سالها سهم دامداری دراقتصاد ایل حدود ۵۰٪ است. جنگل کاوی وقالیبافی نیز به‌عنوان دومنبع درآمد (هریك با ۱۰٪) به‌نقش خود درحیات اقتصادی ایل ادامه می‌دهند.

→

غارتگران معروف عشایرفارس، عموماً افرادی مقید و مذهبی بوده‌اند؛ مثلاً میرعباس از قهرمانان لر فارس، دارای تحصیلات علوم دینیه بوده، ولی در مواردی خود به«غارت»، فتوا می‌داده است. پسر اوکه باز میرعباس نام داشته فردی مذهبی و از نظر اخلاقی پاك و محبوب بوده است. او به‌خاطر رشادتها درغارت‌کاروانهای دولتی وانگلیسی و مبارزه علیه‌رژیم‌رضاشاه، به«میرغارتی» معروف شده واشعارحماسی زیادی دروصف او موجود است. هم میرعباس پدروهم پسر (میرغارتی) دارای دام واراضی حاصلخیز وازنظرخصلت افرادی زحمتکش وکارگربوده وازنظرمالی نیازبه‌غارت نداشته‌اند.

«میرغارتی»سالهای مدیدی زیست واندی‌پیش ازانقلاب اسلامی، درحالیکه پیری کهنسال بود درگذشت. نگارنده درسال۱۳۵۵ به‌همراه دکترلوئیز بك(L.Beck) مردم‌شناس‌امریکائی، در قلهٔ یکی ازکوههای مرتفع‌کمهروکاکان به‌دیداراین نام‌آور درچادرسیاه اورفت وتوانست از نزدیك سجایای اخلاقی بارزاین غارتگرافسانه‌ای را ببیند.

۱. به‌فصل «سرگذشت ایل» مراجعه شود.

نمودار شمارهٔ ۲۴ ترکیب اقتصاد ایل‌سرخی را دراین مرحله نشان می‌دهد.

ترکیب اقتصاد ایل سرخی در سالهای ۱۳۳۸—۱۳۴۱

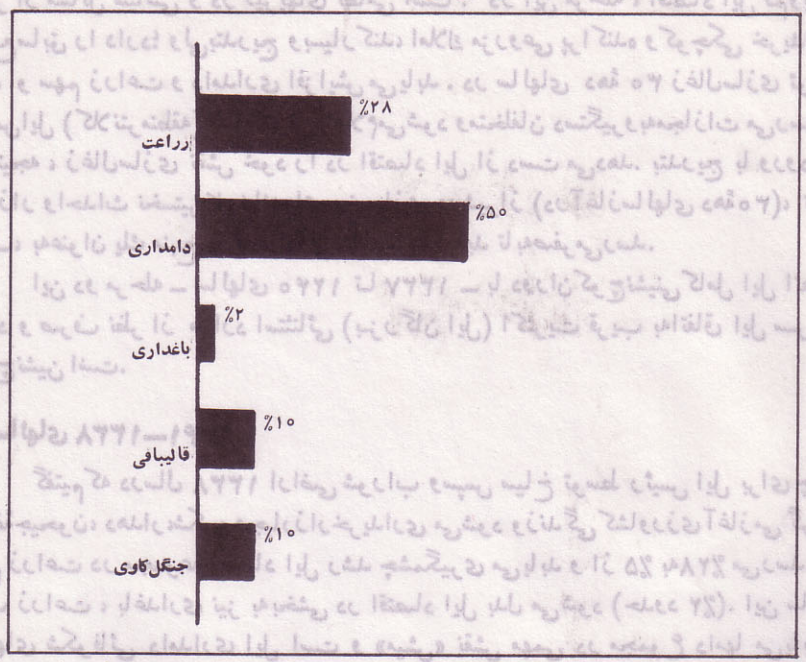

نمودار شمارهٔ ۲۴

۴. سالهای ۱۳۴۲—۱۳۵۹

این‌مرحله، سالهای تحولات ناشی از«انقلاب سفید» دراقتصادکشاورزی ودامداری است که دامنهٔ تأثیرآن تاسال ۱۳۵۹ ادامه دارد. دراین سالها زراعت ۴۰٪، دامداری‌حدود ۴۱٪، باغداری ۲٪، قالیبافی حدود ۵٪ وجنگل‌کاوی حدود ۷٪ مجموعهٔ اقتصاد ایل‌راتشکیل می‌دهد. دراین‌دوران کارگری‌سادهٔروستائی، به‌عنوان‌یك‌پدیدهٔ جدید وارد زندگی اقتصادی ایل می‌شود وجای قابل‌توجهی (۵٪) درترکیب اقتصادآن باز می کند.

این‌سالها، تحت تأثیربرنامه‌های اقتصادی انقلاب سفید، سالهای ورشکستگی‌اقتصاد کشاورزی ودامداری است. دخل وتصرفهای بیجا درخرده‌مالکیتهای اعضای متوسط‌وفقیر ایل،[1] سوءاستفاده‌های متنفذان از مراتع، فشارسیاسی برمنطقه و ایل، عدم حمایت دولت‌از

۱. رژیم‌گذشته به‌دلیل‌قیام سالهای ۱۳۴۱—۱۳۴۲ عشایر سرخی، دراجرای برنامهٔ «اصلاحات ارضی» عناد خود را علیه‌آنها بکار برد و از جمله بخشی از اراضی‌آنها را در بلوك سیاخ (۸فرد از مزارع کدنج، دهبال وهمایجان) بین «زارعین» تقسیم نمود! جریان ازاین قرار ←

کشاورزی ودامداری درسطح کشور وغیره وغیره سبب افلاس عشایر کوهمرهٔ سرخی گردید. این وضع تا پس از انقلاب اسلامی (۱۳۵۹) ادامه داشت و درآمد اهالی بسیار پائین آمد. نمودار شمارهٔ ۲۵ ترکیب اقتصاد ایل را دراین مرحله نشان می‌دهد.

ترکیب اقتصاد ایل سرخی درسالهای ۱۳۴۲ــ۱۳۵۹

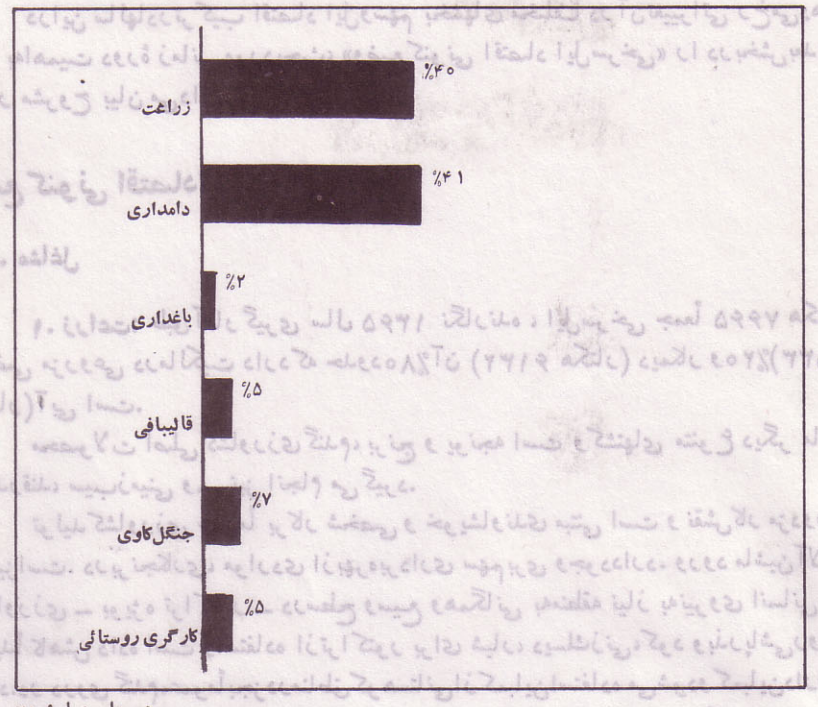

نمودار شمارهٔ ۲۵

۵. سالهای ۱۳۶۰ــ۱۳۶۵

دراین سالها باتثبیت نهادهای دولتی نوین واتخاذ خط‌مشی جدید اقتصادی در راستای توسعهٔ کشاورزی، شکوفائی اقتصاد اهالی کوهمرهٔ سرخی آغاز می‌شود. افزایش بهای گندم، →

بود که طبق عرف ایلی، اراضی مزبور توسط رئیس ایل (مرحوم حبیب‌الله شهبازی) برای طوایف سرخی ــ باپول خود آنها ــ خریداری شده بود. خریداران مردم عادی ایل بودند ومالکیت هریك از آنها ناچیز بود. سازمان اصلاحات ارضی شیراز، علی‌رغم اطلاع دقیق ازموضوع و علی‌رغم مکاتبات وتلاشهای مرحوم شهبازی از زندان، به‌این بها نه که «املاك» یادشده متعلق به «حبیب شهبازی» است، آنهارا بین «زارعین» (خرده‌مالکان ودهقانان روستائی) تقسیم کرد. بدین ترتیب، زارعانی صاحب زمین شدند که بعضاً ازمالکان مرفه‌تر بودند! هدف رژیم گذشته از این عمل ایجاد تقابل مصنوعی میان عشایر و روستائیان بود.

برنج، گوشت ویونجه میزان درآمدها را بسرعت افزایش می بخشد. برای نمونه کافی است متذکر شویم که بهای یك هکتار زمین گندمکار آبی در بلوك سیاخ از ۳۰۰ هزار ریال در ۱۳۵۹ به ۳ میلیون ریال در ۱۳۶۵ ویا بهای یك «قفیز» (حدود ۳۰۰ متر مربع) زمین برنجکار در این سالها از ۶۰ هزار ریال به ۶۰۰ هزار ریال افزایش یافته است. شاخصهای فوق افزایش چشمگیر درآمد کشاورزی را نشان می‌دهد.

در این سالها در ترکیب اقتصاد ایل وسهم بخشهای مختلف در آن تغییراتی رخ می‌دهد. نظر به اهمیت دورهٔ زمانی مورد بحث، «وضع کنونی اقتصاد ایل سرخی» را در بخش بعدی، بطور مشروح بیان می‌داریم.

وضع کنونی اقتصاد ایل

الف. مشاغل

۱. زراعت: طبق آمار گیری سال ۱۳۶۵ نگارنده، ایل سرخی جمعاً ۷۶۶۵ هکتار اراضی مزروعی در مالکیت دارد که حدود ۸۰٪ آن (۶۱۳۲ هکتار) دیمکار و ۲۰٪ (۱۵۳۳ هکتار) آبی است.

محصولات اصلی کشاورزی گندم، برنج و یونجه است و کشتهای متنوع دیگر مانند چغندرقند، سیب‌زمینی و... نیز انجام می گیرد.

تولید کشاورزی عموماً برکار شخصی و خویشاوندی مبتنی است و نقش کار مزدوری ناچیز است. در برنجکاری، مواردی از بهره‌برداری سهم بری وجوددارد. ورود ماشین آلات کشاورزی ــ بویژه تراکتور ــ درسطح وسیع وهمگانی به‌منطقه نیاز به‌نیروی انسانی را شدیداً کاهش داده است واستفاده از تراکتور برای شیار، دیسك‌زنی، کود وبذرپاشی رواج دارد. در دروی گندم، عموماً بجز در مناطق کوهستانی از کمباین استفاده می‌شود و کمباین‌داران، حرفه‌ای وازاهالی شیراز یامرودشت وکوارهستند. در دروی یونجه از دستگاه یونجه‌بری استفاده می‌شود. برنجکاری از لحاظ مکانیزاسیون عقب‌مانده است ومطلقاً بر نیروی کار انسانی مبتنی است. ایل سرخی دارای ۳۶ دستگاه تراکتور (عموماً ازنوع «رومانی») است که از آن، هم برای مصرف شخصی وهم برای کار در ازای مزد استفاده می‌شود.

مالکیت زمین، خرده‌مالکی است. مالکیت بالای ۷۵ هکتار درایل وجود ندارد. (البته درمیان زمینداران غیرسرخی مالکیتهای بالای ۲۰ هکتار موجود است). از ۱۰۰۹ خانوار سرخی، ۶۴ خانوار (۶/۴٪) بین ۱۵ــ۲۰ هکتار، ۴۲۴ خانوار (۴۲٪) بین ۵ــ۱۵ هکتار، ۴۳۷ خانوار (۴۳/۳٪) بین ۲ــ۵ هکتار زمین دارند. ۸۴ خانوار (۸/۳٪) نیز مالك اراضی کمتر از ۲ هکتار و یا بی‌زمینند. این افراد درسالهای ۱۳۴۲ــ۱۳۵۷ اراضی خود را به‌دلایل اقتصادی از دست داده‌اند.

اراضی آبی از مرغوبیت یکسانی برخوردار نیست. در کوهمرهٔ پائین (بیگدانه، رمقان، و...) مساحت اراضی کم است، ولی به‌علت شلتوك‌کاری درآمد وبهای آن بالاست.

اکنون ، یعنی در سال ۱۳۶۵ هر قفیز زمین برنجکار حدود ۶۰۰ هزار ریال قیمت دارد ، درحالیکه‌درسیاخ‌یك‌هکتار زمین‌مرغوب آبی (گندمکار) حدود۳میلیون ریال‌خرید وفروش می‌شود. بنابراین، مقدار مالکیت زمین به‌تنهائی نمی‌تواند شاخصی برای تعیین درجهٔ‌رفاه ومیزان درآمد باشد. نوع زمین نیز مهم است.

جدول شمارهٔ ۱۰ وضع مالکیت ارضی درعشایر سرخی را نشان می‌دهد.

مالکیت‌ارضی در ایل‌سرخی برحسب طایفه

نام طایفه:	ناصرو	جیحون	دهدار	بگی	جبارزار	شکره	جمع
کل اراضی دیم وآبی (به‌هکتار)	۴۰۰۰	۱۵۷۰	۱۹۰	۱۰۰۰	۴۷۰	۴۳۵	۷۶۶۵
مالکان۲۰ هکتار به‌بالا (خانوار)	—	—	—	—	—	—	—
مالکان ۱۵-۲۰ هکتار (خانوار)	۲۰	۱۲	—	۵	۲۰	۷	۶۴
مالکان ۵-۱۵ هکتار (خانوار)	۱۰۷	۱۳۰	۳۵	۵۳	۵۰	۴۹	۴۲۴
مالکان ۲-۵ هکتار (خانوار)	۱۲۵	۲۷	۳۷	۲۰۰	۸	۴۰	۴۳۷
بی‌زمین و کم‌زمین	۳۵	۹	۱۳	۱۰	۱۷	—	۸۴

جدول شمارهٔ۱۰

نمودار شمارهٔ ۲۶ توزیع اراضی کشاورزی را نشان می‌دهد.

توزیع زمین زراعی درایل‌سرخی (۱۳۶۵)

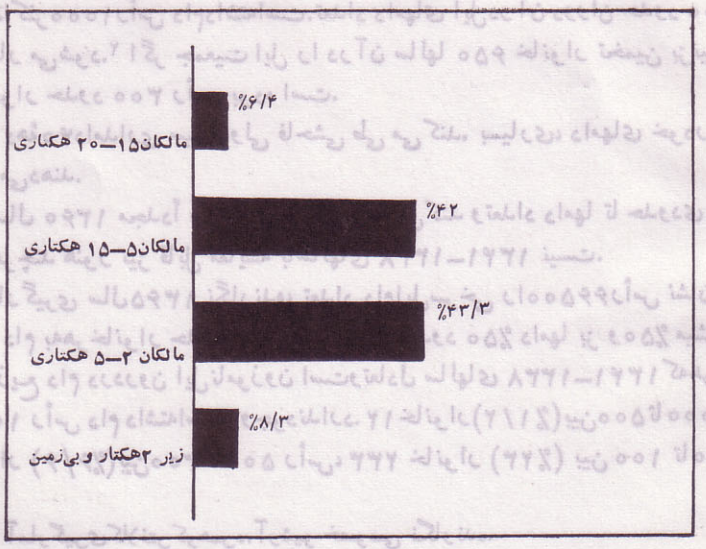

نمودار شمارهٔ ۲۶

۲. دامداری: آمارگیری سال ۱۳۲۸ کلانتر کوهمره، تعداد دام ایل سرخی را ۱۲۷۰۰ رأس نشان می‌دهد. بخش اصلی دامها بز و نسبت متوسط دام به‌هر خانوار ۲۸/۸ رأس بوده است (جدول شمارهٔ ۱۱).

تعداد دام طوایف سرخی درسال ۱۳۲۸[1]

نام طایفه	تعداد دام (رأس)	جمعیت (خانوار)	نسبت دام خانوار
ناصرو	۲۰۰۰	۱۵۰	۴۴/۵
بگی	۱۵۰۰	۷۰	۲۱/۴
جیحون	۴۰۰۰	۷۰	۵۷/۱
جبارزار	۲۰۰۰	۵۰	۴۰
شکره	۲۰۰۰	۵۰	۴۰
دهدار	۱۲۰۰	۵۰	۲۴
جمع	۱۲۷۰۰	۴۴۰	۲۲۷

۲۸/۸

جدول شمارهٔ ۱۱

همانطور که گفتیم، سالهای ۱۳۳۸–۱۳۴۱ دوران شکوفائی دامداری سرخی است. به گفتهٔ پیران و مطلعان قوم، دامداران ۵۰۰ رأسی زیاد بوده‌اند. هر خانوار حداقل ۱۰۰ رأس و حداکثر ۱۰۰۰ رأس دام داشته است. تعداد دامهای ایل در آن دوران حدود ۲۰۰ هزار رأس اظهار می‌شود.[2] اگر جمعیت ایل را در آن سالها ۶۵۰ خانوار تخمین بزنیم، نسبت دام به خانوار حدود ۳۰۰ رأس بوده است.

در دههٔ ۴۰ دامداری سیر نزولی فاحشی طی می‌کند. بسیاری، دامهای خود را فروخته و یا کاهش می‌دهند.

از سال ۱۳۶۰ مجدداً دامداری رونق پیدا می‌کند و تعداد دامها تا حدودی افزایش می‌یابد، هرچند هنوز نیز قابل مقایسه با سالهای ۱۳۳۸–۱۳۴۱ نیست.

آمارگیری سال ۱۳۶۵ نگارنده، تعداد دام ایل سرخی را ۶۶۵۰۰ رأس نشان می‌دهد، که نسبت دام به‌هر خانوار حدود ۶۷ رأس است. حدود ۵۰٪ دامها بز و ۵۰٪ میش است.

توزیع دام در درون ایل ناموزون است و تعادل سالهای ۱۳۳۸–۱۳۴۱ که هر خانوار حداقل ۱۰۰ رأس دام داشته است، وجود ندارد. ۱۲ خانوار (۱/۲٪) بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ رأس، ۶۶ خانوار (۶/۶٪) بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ رأس، ۲۳۳ خانوار (۲۳٪) بین ۱۰۰ تا ۳۰۰ رأس

۱. مأخذ: آمارگیری کلانتر کوهمره، آرشیو خصوصی نگارنده.
۲. مصاحبه‌های متعدد با مطلعان سرخی و محلی.

و ۴۲۹ خانوار (۴۲/۵٪) بین ۵۰ تا ۱۰۰ رأس دام دارند. ۲۶۹ خانوار (۲۶/۷٪) نیز زیر ۵۰ رأس دام دارند و یا مطلقاً فاقد آنند.

خانوارهای بی‌دام و کم‌دام عموماً کسانی هستند که در شرایط اقتصادی سالهای ۱۳۴۲–۱۳۵۹ دام خود را از دست داده و به‌مشاغل دیگر روی‌آورده‌اند و در شرایط جدید رونق دامداری (۱۳۶۱–۱۳۶۵) فاقد سرمایهٔ کافی برای خرید مجدد دام هستند. بیش‌از ۵۰٪ این تعداد خانوار، دارای زمین کشاورزی هستند.

توزیع دام در ایل سرخی، به‌حسب طایفه

نام طایفه :	ناصرو	جیحون	دهدار	بگی	جبارزار	شکره	جمع
تعداد دام (رأس)	۲۴۰۰۰	۱۱۸۰۰	۷۷۰۰	۱۲۰۰۰	۵۵۰۰	۵۵۰۰	۶۶۵۰۰
دامداران ۵۰۰ – ۱۰۰۰ رأسی (به‌خانوار)	۱۲	—	—	—	—	—	۱۲
دامداران ۳۰۰–۵۰۰ (به‌خانوار)	۴۰	۲	۱۴	—	۲	۸	۶۶
دامداران ۱۰۰–۳۰۰ (به‌خانوار)	۷۰	۵۸	۲۰	۲۰	۵۸	۷	۲۳۳
دامداران ۵۰–۱۰۰ (به‌خانوار)	۸۰	۸۴	۲۰	۱۹۳	۵	۴۷	۴۲۹
بی‌دام و کم‌دام	۸۵	۳۴	۳۱	۵۵	۳۰	۳۴	۲۶۹

جدول شمارهٔ ۱۲

جدول مقایسه‌ای شمارهٔ ۱۳ نسبت متوسط دام به‌خانوار را در سه مرحلهٔ زندگی ایل (دههٔ ۱۳۲۰، سالهای ۱۳۳۸–۱۳۴۱ و سالهای ۱۳۶۰–۱۳۶۵) نشان می‌دهد:

نام طایفه:	ناصرو	جیحون	دهدار	بگی	جبارزار	شکره	جمع
سال ۱۳۲۸	۴۴/۵	۵۷/۱	۲۴	۲۱/۴	۴۰	۴۰	۲۸/۸
سالهای ۳۸-۴۱	—	—	—	—	—	—	حدود ۳۰۰
سال ۱۳۶۵	۹۷	۷۱/۵	۹۳/۹	۴۴/۵	۵۷/۸	۵۷/۲	۶۸/۵

جدول شمارهٔ ۱۳

دو جدول پیشین را می‌توان با نمودارهای ۲۷ و ۲۹ نشان داد.

همانطور که مشاهده می‌شود، درواقع اکثریت ایل (۶۹/۱٪) کم‌دام محسوب می‌شوند و تعداد دامهایشان زیر ۱۰۰ رأس است.

□ بهداشت دام: یکی ازمشکلات اساسی منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی، فقدان مرکز ثابت دامپزشکی درمحل است. درشرایط فعلی هرساله درفصل بهاریك اکیپ موقت درخان‌خویس سیاخ مستقر می‌گردد؛ ولی علی‌رغم تلاش مددکاران جهادگر بهداشت عشایر، باید گفت که

توزیع دام در ایل‌سرخی (۱۳۶۵)

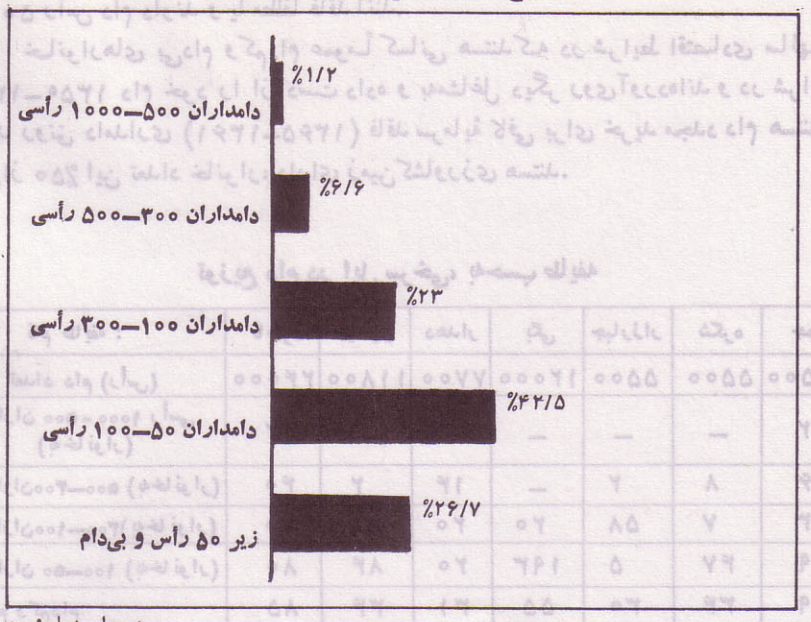

نمودار شمارهٔ ۲۷

نمودار دامهای ایل‌سرخی در۳ مقطع تاریخی

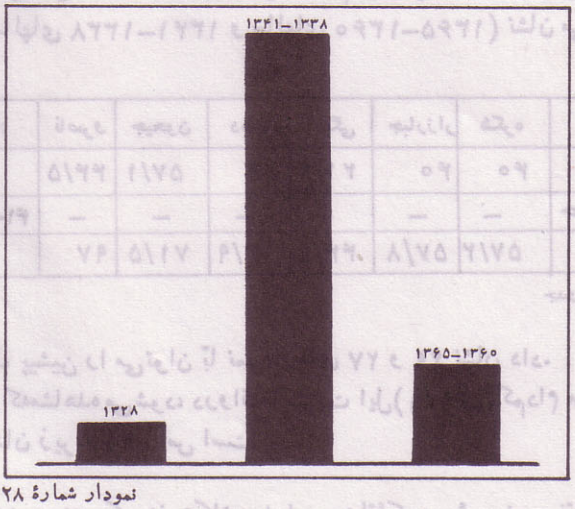

نمودار شمارهٔ ۲۸

این منطقه با ۳۲۷/۲۰۵ رأس دام (۳۲٪ کل دامهای شهرستان شیراز) به‌توجه بیشتری نیازمند است. رسیدگی جدی به بهداشت دام، به‌همراه حمایت اقتصادی دولت، می‌تواند دامهای

منطقه را ـ به‌شکل دامداری سنتی ـ حداقل تا ۱۰ برابر افزایش دهد.
بیماریهای شایع دامی منطقه عبارت‌است از:
در فصل بهار، آنتروتوکسمی (ره‌زهله)، که در صورت ابتلا تلفات آن ۸۰٪ است. این بیماری، علی‌رغم واکسیناسیون هرساله تلفات زیادی را موجب می‌شود.
درفصل تابستان، بیماری سیاه‌زخم (شاربن)، که به‌علت واکسیناسیون شیوع وتلفات زیادی ندارد.
درفصل پائیز، بیماری آبله، که تلفات آن مانند «ره‌زهله» بالاست.
درفصل زمستان، بیماری قانقاریا، که تلفات زیاد دارد.[1]

۳. مشاغل متفرقه: منظور از مشاغل متفرقه، منابع درآمدی است که سهم هر یك در مجموع اقتصاد ایل زیر ۱۰٪ باشد. مشاغل متفرقهٔ ایل‌سرخی عبارت است از: باغداری، قالیبافی، جنگل‌کاوی، تراکتور و وانت(نیسان)داری، و مشاغل دولتی روستائی که جمعاً ۲۳٪ اقتصاد ایل در شرایط فعلی را تشکیل می‌دهد.

□ باغداری: مراکز اصلی باغداری ایل‌سرخی روستاهای دارنجان وبیگدانه‌است. میوه‌های اصلی انار، سیب، مرکبات، گردو، و انگور است.

□ قالیبافی: حدود ۱۵۰ خانوار سرخی ازنیروی‌کار زنان ودختران خود درقالیبافی استفاده می‌کنند. نقشه‌های مورد استفادهٔ قالیبافان سرخی، «کله‌اسبی»، «ناظم»، «هیبت‌لو» و دیگر طرحهای سنتی قشقائی است.

□ جنگل‌کاوی: امروزه نیز حدود ۳۰۰ خانوار سرخی به‌جنگل‌کاوی (به‌عنوان یك منبع درآمد فرعی) می‌پردازند. بخشی از دسترنج آنها به‌مصارف محلی وشخصی می‌رسد، و بخشی در بازار شهر به‌فروش می‌رود.

□ تراکتورداری و وانت (نیسان)داری: درسالهای اخیر، به‌دلیل سیاستهای دولت، عده‌ای از اهالی سرخی توانسته‌اند با قیمت دولتی تراکتور (عمدتاً از نوع رومانی) و وانت (ازنوع نیسان) خریداری کنند. اکنون، در سال ۱۳۶۵، در ایل‌سرخی ۱۰۱ دستگاه وانت و ۳۶ دستگاه تراکتور موجود است.
این ماشین‌آلات، علاوه برمصرف شخصی، خود یك‌منبع درآمد مستقل را نیز تشکیل می‌دهد و هستند افرادی که صرفاً با وانت نیسان، یا تراکتور ارتزاق می‌کنند؛ ولی عموماً ماشین‌داری یك منبع درآمد فرعی و جنبی است.

□ مشاغل دولتی روستائی: با گسترش شبکهٔ آموزش در روستاها، پس از انقلاب اسلامی،

۱. مأخذ: مصاحبه با آقای هادی کریمی، تکنیسین جهادگر بهداشت دام عشایر.

عده‌ای ازجوانان سرخی به‌حرفهٔ آموزگاری روستائی (ابتدائی و راهنمائی) اشتغال یافته‌اند. آمار نگارنده در سال ۶۵، تعداد آموزگاران ایل سرخی را ۵۱ نفر نشان می‌دهد. بعلاوه ۴ نفر نیز جنگلبان هستند.

درآمدآنها امروزه سهم معینی در اقتصاد ایل دارد.

□ کارگری روستائی: درسالهای ۱۳۴۲ به‌بعد، بخشی ازعشایر کم‌درآمد، تحت تأثیر ورشکستگی اقتصاد کشاورزی درسالهای پس‌ازاصلاحات ارضی، به‌کارگری (اعم ازسهم‌بری و مزدوری) روی‌آوردند و درآمدآنها سهمی در اقتصاد ایل یافت (۵٪)؛ ولی این وضع پایدار نماند. بخشی ازآنها به‌شهرکوچیدند و به‌جرگهٔ کارگران شهری پیوستند و بخش دیگر به‌اقامت درمحل ادامه دادند وپس‌از انقلاب اسلامی توانستند سرمایه‌ای دست‌وپا کنند و عمدتاً به‌مشاغلی چون تراکتورداری و وانت‌داری پرداختند.

ب. درآمدها

۱. منابع درآمدها:

□ درآمد زراعت: یك خانوار میانه‌حال سرخی (زارع ـ دامدار) بطور متوسط سالیانه ۵ هکتار زمین دیم ویك‌هکتار زمین آبی را زیر کشت گندم می‌برد. اگر ساکن‌بلوك سیاخ یا شوراب باشد، دارای حدود نیم هکتار یونجه‌کاری است، و اگر ساکن‌کوهمرهٔ پائین‌باشد، حدودنیم‌پیمان (یعنی۵قفیز) برنجکاری دارد. درآمد او درسال ۱۳۶۵ به‌شرح زیر است:

الف. گندم: تولید ۵هکتار گندم دیم: ۱۰۰۰ من[1].

تولید ۱ هکتار گندم آبی: ۶۰۰ من.

جمع: ۱۶۰۰ من.

ب. یونجه: محصول نیم هکتار یونجه: ۱۵۰۰ من (یونجهٔ خشك).

ج. برنج: محصول‌نیم‌پیمان برنجکاری: ۳۰۰من شلتوك ← ۲۰۰من برنج.

درسال ۱۳۶۵، بهای اقلام فوق به‌شرح زیر است:

یك من گندم: ۲۰۰ ریال.

یك من یونجهٔ خشك: ۲۰۰ ریال.

یك کیلو برنج: ۵۰۰ ریال.

۱. «من» درکوهمرهٔ سرخی معادل ۴ کیلو است. درسالهای اخیر زارعان مقدار بذرگندم درهر هکتار را یك‌ونیم تا دوبرابر افزایش‌داده‌اند واین‌کارسبب افزایش دربازده‌گندم درهکتار شده‌است بی‌آنکه به‌محصول صدمه بزند.

با توجه به‌این نکات، درآمد ناخالص یك خانوار میانه‌حال سرخی ازکشاورزی ، اگر گندمکار ـ یونجه‌کار باشد (در بلوك سیاخ، شوراب، بروکان و...) به‌این شرح است:

درآمد ناخالص گندم (به‌ریال): ۱۶۰۰ × ۲۰۰ = ۳۲۰/۰۰۰
درآمد ناخالص یونجه (به‌ریال): ۱۵۰۰ × ۲۰۰ = ۳۰۰/۰۰۰
جمع درآمد ناخالص (به‌ریال): ۶۲۰/۰۰۰

و اگر گندمکار ـ برنجکار باشد (کوهمرهٔ پائین):

درآمد ناخالص گندم (به‌ریال): ۱۶۰۰ × ۲۰۰ = ۳۲۰/۰۰۰
درآمد ناخالص برنج (به‌ریال): ۲۰۰ × ۴ × ۵۰۰ = ۴۰۰/۰۰۰
جمع درآمدناخالص (به‌ریال): ۷۲۰/۰۰۰

به‌عبارت دیگر، خانوار مورد بحث حدود ۶۰ـ۷۰هزار تومان درآمد ناخالص از زراعت دارد که حدود ۵۰ هزارتومان آن را باید درآمد خالص دانست.

□ درآمد دامداری: یك خانوار میانه‌حال سرخی (دامدار ـ زارع) دارای یکصد رأس گوسفند (۵۰رأس بز و ۵۰ رأس‌میش) است. درآمد هررأس گوسفند درسال یك بره یا کهره(بزغاله)است. درآمدهای متفرقه مانندپشم، روغن و... نقش‌مهمی‌ندارد. هر گوسفند درسال بطور متوسط حدود ۴۰۰۰ ریال مخارج دارد و درمقابل هر بره (درسال۱۳۶۵) ۱۵۰۰۰ ریال و هر کهره ۱۳۰۰۰ ریال به‌فروش می‌رسد. هر ۵۰ گوسفند ، بطور متوسط ۳۰ رأس بره یا کهره تحویل می‌دهد و ۲۰ رأس‌آن ضایعات است. بنابراین، درآمدیکصد رأس گوسفند به‌شرح زیر است:

فروش بره (به‌ریال): ۳۰ × ۱۵۰۰۰ = ۴۵۰/۰۰۰
فروش کهره (به‌ریال): ۳۰ × ۱۳۰۰۰ = ۳۹۰/۰۰۰
فروش مجموع کهره و بره‌ها (به‌ریال): ۴۵۰۰۰۰ + ۳۹۰۰۰۰ = ۸۴۰/۰۰۰
مخارج گله درسال (حداکثر به‌ریال): ۱۰۰ × ۴۰۰۰ = ۴۰۰/۰۰۰
درآمد خالص (به‌ریال): ۸۴۰۰۰۰ − ۴۰۰۰۰۰ = ۴۴۰/۰۰۰

□ درآمد قالیبافی: هرخانوار قالیباف درسال دوقالی ۳ × ۲ تولید می‌کندکه هر قالی در بازار حدود ۱۵۰/۰۰۰ ریال به‌فروش می‌رسد . بنابراین ، با احتساب مخارج، درآمد سالیانهٔ خانوارهای قالیباف ازقالیبافی (۱۵۰خانوار) را باید حدود ۲۵۰/۰۰۰ ریال ارزیابی کرد.

□ درآمدجنگل‌کاوی: خانوارهای‌جنگل‌کاوسرخی (حدود۳۰۰ خانوار)، اگرنیروی انسانی آنها درحد متوسط باشد، حداقل سالیانه ۲۰۰/۰۰۰ ریال درآمد دارند.

□ درآمد تراکتورداری و وانت‌نیسان‌داری: این خانوارها (۱۳۷ خانوار) درسال

از کرایه‌کشی باوانت ویاکار باتراکتورحدود ۵۰۰/۰۰۰ ریال درآمد دارند (با احتساب مخارج سنگین لوازم یدکی ومکانیکی و... درسال ۱۳۶۵).

□ درآمد آموزگاری روستائی : درآمد سالیانهٔ یك کارمند دولتی روستائی را بین ۳۶۰/۰۰۰ ریال تا ۴۸/۰۰۰ ریال باید ارزیابی کرد.

۲. ترکیب اقتصاد ایل: براساس داده‌های پیشین، می‌توان مجموع درآمدهای سالیانهٔ ایل‌سرخی را به‌شرح زیر بیان داشت:

□ زراعت: آمارگیری ما کل اراضی مزروعی ایل‌سرخی را ۷۶۶۵ هکتار نشان می‌دهد. درکوهمره زراعت، دوآیشی است و بنابراین در سال تنها ۳۸۳۲/۵ هکتار زمین زیرکشت می‌رود. نسبت اراضی‌دیم به آبی، نسبتی‌است که قبلاً بیان داشتیم؛ یعنی تقریباً در برابر هریك هکتار زمین آبی ۵ هکتار زمین دیم قرار دارد. قبلاً درآمد متوسط ۶هکتار زمین (۵ هکتار دیم و یك هکتارآبی) را حدود ۵۰۰/۰۰۰۰ ریال درسال تخمین زدیم؛ بنابراین کل درآمد سالیانهٔ ایل‌سرخی از زراعت عبارت‌است از:

$$۳۸۳۲/۵ \div ۶ = ۶۳۸/۷۵$$

$$۶۳۸/۷۵ \times ۵۰۰/۰۰۰ = ۳۱۹/۳۷۵/۰۰۰ \text{ ریال}$$

□ دامداری: آمارگیری ما مجموع دام‌ایل‌سرخی را ۶۶/۵۰۰ رأس نشان‌می‌دهد، قبلاً درآمد خالص یك گلهٔ ۱۰۰ رأسی را ۴۴۰/۰۰۰ ریال تخمین زدیم؛ براین اساس کل درآمد ایل‌سرخی از دامداری از این قرار است:

$$۶۶۵۰۰ \div ۱۰۰ = ۶۶۵$$

$$۶۶۵ \times ۴۴۰/۰۰۰ = ۲۹۲/۶۰۰/۰۰۰$$

□ باغداری: ازدرآمدباغداری آمار دقیقی نداریم؛ ولی براساس شناخت‌همه‌جانبه‌ای که از منطقه داریم ، درآمد سالیانهٔ کل ایل از باغداری را حدود ۱۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال تخمین می‌زنیم.

□ قالیبافی: ۱۵۰خانوارسرخی به‌قالیبافی اشتغال دارند ودرآمد هرخانوارحدود ۲۵۰/۰۰۰ ریال درسال است؛ بنابراین مجموع درآمد ایل از قالیبافی ۳۷/۵۰۰/۰۰۰ ریال می‌باشد.

□ جنگل‌کاوی: ۳۰۰خانوارسرخی به‌جنگل‌کاوی می‌پردازند ومتوسط درآمدسالیانهٔ آنها ۲۰۰/۰۰۰ ریال است؛ پس کل‌درآمد ایل را بایدحدود ۶۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال‌دانست.

□ ماشین‌داری : درآمد سالیانهٔ ۱۳۷ دستگاه وانت و تراکتور موجود در ایل را

ـ براساس هردستگاه ۵۰۰/۰۰۰ ریال در سال ـ باید ۶۸/۵۰۰/۰۰۰ ریال تخمین‌زد.

□ مشاغل دولتی روستائی: درآمد سالیانهٔ ۵۵ شاغل‌دولتی‌روستائی را بطورمتوسط ۱۹/۸۰۰/۰۰۰ ریال ارزیابی می کنیم.
جدول شمارهٔ ۱۴ مجموع درآمدهای سالیانهٔ ایل‌سرخی را نشان می‌دهد.

کل درآمد سالیانهٔ ایل‌سرخی، به‌حسب منابع مختلف درآمد (۱۳۶۵)

منابع درآمد	کل‌درآمد سالیانهٔ ایل (به‌ریال)	درصد
زراعت	۳۱۹/۳۷۵/۰۰۰	٪۳۹/۵
دامداری	۲۹۲/۶۰۰/۰۰۰	٪۳۶
باغداری	۱/۵۰۰/۰۰۰	٪۲
قالیبافی	۳۷/۵۰۰/۰۰۰	٪۵
جنگل‌کاوی	۶۰/۰۰۰/۰۰۰	٪۷
ماشین‌داری (وانت، تراکتور)	۶۸/۵۰۰/۰۰۰	٪۸
مشاغل دولتی روستائی	۱۹/۸۰۰/۰۰۰	٪۲/۵
جمع کل‌درآمد سالیانهٔ‌ایل‌سرخی	۸۱۲/۷۷۸۵/۰۰۰	٪۱۰۰

جدول شمارهٔ ۱۴

براساس‌جدول‌شمارهٔ۱۴ ترکیب کنونی اقتصادایل‌سرخی وسهم‌منابع مختلف‌درآمد درآن را می‌توان با نمودار شمارهٔ ۲۹ نشان داد.

۳. توزیع درآمدها: براساس‌محاسبهٔ‌فوق،متوسط درآمدهرخانوار (نسبت کل‌درآمد ایل به‌تعداد خانوارها) درسال ۱۳۶۵ حدود ۸۰۵/۵۲۰است[۱]؛ ولی توزیع درآمدها در ایل‌یکسان نیست وهمهٔ خانوارها از این درآمدمتوسط برخوردار نیستند.
از ۱۰۰۹ خانوار ایل، ۴۳ خانوار (۴/۳٪) دارای درآمد بالای ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال در سال ، ۳۵۲ خانوار (۳۴/۳٪) دارای درآمد ۱/۰۰۰/۰۰۰ـ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال در سال ، ۴۶۷ خانوار (۴۶/۳٪) دارای درآمد ۵۰۰/۰۰۰ـ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال در سال و ۱۴۷ خانوار (۱۴/۶٪) دارای درآمد زیر ۵۰۰/۰۰۰ ریال در سال هستند.
جدول شمارهٔ ۱۵ توزیع درآمدها را برحسب طایفه نشان می‌دهد.

۱. باید توجه داشت‌که بالا بودن ارقام درآمدها ، تحت تأثیر افزایش چشمگیر بهای گندم و گوشت در سالهای اخیر است‌که برافزایش درآمدکلیهٔ گندمکاران و دامداران کشور تأثیر گذارده است.

ترکیب اقتصاد ایل‌سرخی (۱۳۶۵)

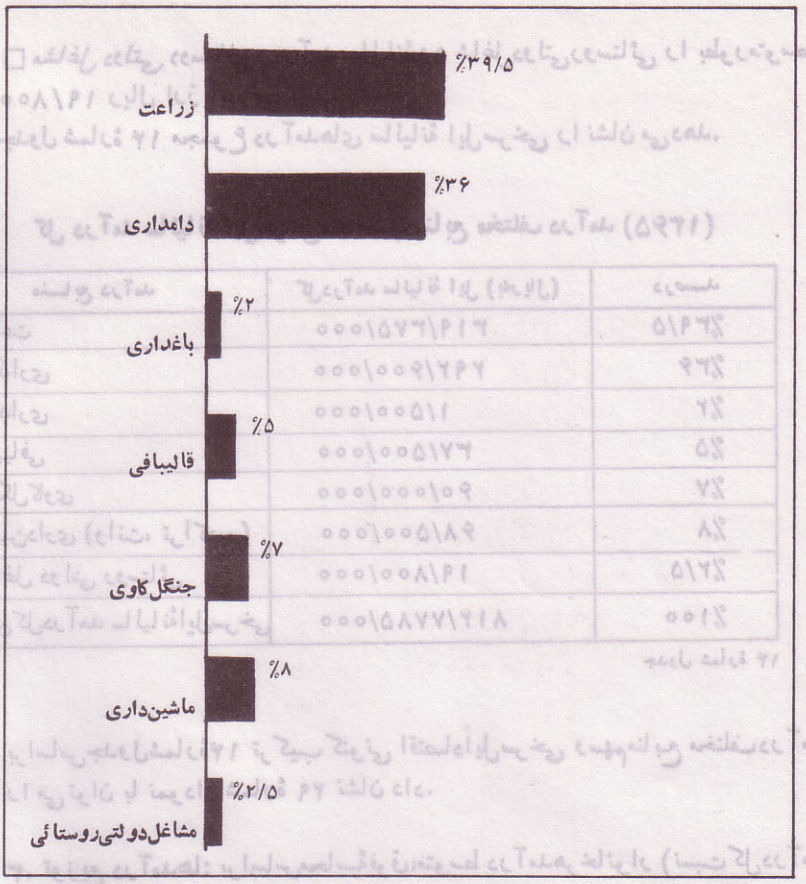

نمودار شمارهٔ ۲۹

نام طایفه:	ناصرو	جیحون	دهدار	بگی	جبارزار	شکره	جمع
بالای ۲۰۰۰۰۰۰ ریال در سال (به‌خانوار)	۲۷	۳	۱۰	۳	—	—	۴۳
۲۰۰۰۰۰۰-۱۰۰۰۰۰۰ ریال‌درسال (به‌خانوار)	۱۶۰	۳۹	۵۴	۲۴	۵۵	۲۰	۳۵۲
۱۰۰۰۰۰۰ - ۵۰۰۰۰۰ ریال‌درسال (به‌خانوار)	۶۰	۱۰۸	۱۶	۱۸۰	۳۰	۷۳	۴۶۷
زیر ۵۰۰/۰۰۰ ریال در سال (به‌خانوار)	۴۰	۲۸	۵	۶۱	۱۰	۳	۱۴۷

جدول شمارهٔ ۱۵

به‌عبارت دیگر، می‌توان ایل‌سرخی را از نظر درآمد به ۴ گروه مرفه، تقریباً مرفه، میانه‌حال و کم‌درآمد تقسیم کرد.

درآمد پائین ۱۴۷ خانوار سرخی بطور عمده ناشی از تحولات اقتصادی سالهای «انقلاب‌سفید» و نیز گسستن پیوندهای حمایتگر عشیره‌ای است. با توجه به‌منابع غنی‌درآمد درمنطقه، با اندك توجه‌وحمایت‌نهادهای دولتی و برنامه‌ریزی، می‌توان‌مجدداً وضعیت آنها را به‌حال تعادل بازگردانید وسطح متوسط زندگی را برایشان تأمین کرد.

نمودار شمارهٔ ۳۰ توزیع درآمدها را نشان می‌دهد.

توزیع درآمدها درایل‌سرخی (۱۳۶۵)

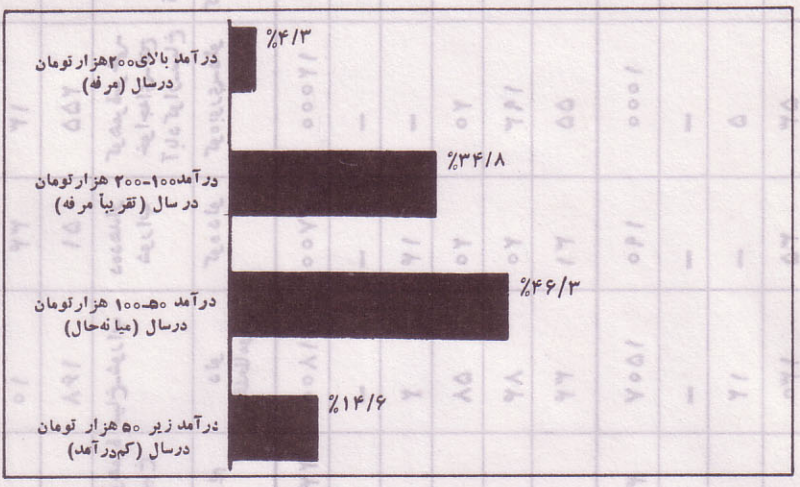

نمودار شمارهٔ ۳۰

۴. درآمد خانوار: اقتصاد اکثر خانوارهای سرخی بر منابع درآمد مختلف مبتنی است و بسته به‌وضع‌مشخص هرخانوار، منابع مختلف درآمد در آن نقش اصلی وفرعی‌ایفا می‌کند؛ ولی در مجموع، زراعت و دامداری دومنبع اصلی درآمد بیشتر خانوارهاست.

برای آنکه بهتر بتوانیم تصویر مشخصی از درآمدها و سهم منابع مختلف در تأمین آن داشته‌باشیم، وضع دوخانوار را به‌عنوان «نمونهٔ معرف»[1] که دارای فراوانی معتنابهی هستند، ترسیم می‌کنیم:

□ خانوار «دامدار-زارع تقریباًمرفه»: یك‌خانوار دامدار-زارع، تقریباًمرفه‌محسوب می‌شود و درآمد آن درسال ۱۳۶۵ بالای ۱۵۰ هزار تومان است. این خانوارمتشکل است از: پدر، مادر، پدربزرگ یامادربزرگ، سه‌پسر (یك‌پسر جوان‌ودوپسرنوجوان یاکم‌سال) و چهار دختر (دو دخترجوان و دو دخترکم‌سال).

1. representative sample

وضع اجتماعی-اقتصادی ایل سرخی (برحسب طایفه)

	نام طایفه:	ناصرو	جیحون	دهدار	بگی	جبارزار	شکره	جمع
کلیات	تعداد خانوار	۲۸۷	۱۷۸	۸۵	۲۶۸	۹۵	۹۶	۱۰۰۹
	مهاجرین شهر (خانوار)	۲۶	۱۰	۳۴	۱۳	۱۷	۱۲	۱۱۲
	خانوارهای عشایر	۲۶۱	۱۶۸	۵۱	۲۵۵	۷۸	۸۴	۸۹۷
	محل سکونت	ییگدانه و کوهمرهٔ سرخی-سیاخ	سیاخ-شوراب	ده‌دهدار شوراب	کوهمرهٔ‌سرخی-خواجه‌ای-فتح آباد کوار-سیاخ	شوراب-خواجه‌ای-قنات سیاخ	شکرآباد شوراب	کوهمرهٔ سرخی
	ییلاق و مرتع	دلو-بویم	دلو (تنگ‌طامون)	کوه دلو	کوه‌بوری-دلو	کوه جبارزار (دلو)	دلو (تنگ‌نر)	
وضع دامداری (به‌خانوار)	تعداد دام (رأس)	۲۴۰۰۰	۱۱۸۰۰	۷۷۰۰	۱۲۰۰۰	۵۵۰۰	۵۵۰۰	۶۶۵۰۰
	دامداران ۵۰۰-۱۰۰۰ رأسی	۱۲	–	–	–	–	–	۱۲
	دامداران ۳۰۰-۵۰۰ رأسی	۴۰	۲	۱۴	–	۲	۸	۶۶
	دامداران ۱۰۰-۳۰۰ رأسی	۷۰	۵۸	۲۰	۲۰	۵۸	۷	۲۳۳
	دامداران ۵۰-۲۰۰ رأسی	۸۰	۸۴	۲۰	۱۹۳	۵	۴۷	۴۲۹
	خانوارهای بی‌دام یا کم‌دام	۸۵	۳۴	۳۱	۵۵	۳۰	۳۴	۲۶۹
وضع کشاورزی و مالکیت اراضی (خانوار)	کل اراضی دیم و آبی (به‌هکتار)	۴۰۰۰	۱۵۰۷	۱۹۰	۱۰۰۰	۴۷۰	۴۳۵	۷۶۶۵
	مالکین ۲۰ هکتار به بالا	–	–	–	–	–	–	–
	مالکین ۱۵-۲۰ هکتاری	۲۰	۱۲	–	۵	۲۰	۷	۴۶
	مالکین ۵-۱۵ هکتاری	۱۰۷	۱۳۰	۳۵	۵۳	۵۰	۴۹	۴۲۴
	مالکین ۲-۵ هکتاری	۱۲۵	۲۷	۳۷	۲۰۰	۸	۴۰	۴۳۷
	خانوارهای بی‌زمین	۳۵	۹	۱۳	۱۰	۱۷	–	۸۴
درآمد سالیانه (خانوار)	بالای ۲۰۰ هزار تومان	۲۷	۳	۱۰	۳	–	–	۴۳
	۱۰۰-۲۰۰ هزار تومان	۱۶۰	۳۹	۵۴	۲۴	۵۵	۲۰	۳۵۲
	۵۰-۱۰۰ هزار تومان	۶۰	۱۰۸	۱۶	۱۸۰	۳۰	۷۳	۴۶۷
	زیر ۵۰ هزار تومان	۴۰	۲۸	۵	۶۱	۱۰	۳	۱۴۷
مشاغل دولتی روستایی (نفر)	جنگلبان	–	–	۲	۲	–	–	۴
	معلم روستایی	۳۰	۷	–	۵	۶	۳	۵۱
امکانات	وانت‌بار	۳۰	۱۷	۱۵	۲۰	۴	۱۵	۱۰۱
	تراکتور	۸	۱۳	–	۱۰	۳	۲	۳۶
	لندرور و جیپ	۱۰	۵	۲	۱۰	–	–	۲۷
مشاغل شهری (نفر)	کارمند	۹	۱	۶	–	۸	۴	۲۸
	نهادهای انقلابی	۵	۵	۷	۲	۲	۱	۲۲
	ارتش-ژاندارمری-شهربانی	۳	۱	–	–	–	۳	۷
	کارگر شهری	۹	–	۶	۱۲	–	۱	۲۸
	شغل آزاد	–	۳	۸	–	۷	۳	۲۱
وضع آموزشی (نفر)	دیپلم	۳۷	۹	۷	۵	۹	۳	۷۰
	فوق‌دیپلم و دانشجو	۸	–	۲	۴	۱	–	۱۵
	لیسانس و دانشجو	۹	۱	–	–	۲	۱	۱۳
	فوق‌لیسانس	۲	–	–	–	–	–	۲
	پزشک و دانشجوی رشته‌های پزشکی	۲	–	–	–	–	–	۲

این خانوار دارای حدود ۲۰۰ رأس دام و ۵ هکتار زمین است و از درآمدهای جنبی (فرعی) مانند قالیبافی، تراکتورداری (یا وانت‌داری) نیز استفاده می‌کند. بعضاً در این خانوارها، یک معلم روستائی هم وجود دارد. این خانوار به‌علت رفاه تقریبی به جنگل کاوی نمی‌رود. درآمدهای سالیانهٔ این خانوار به‌شرح جدول شمارهٔ ۱۶ است.

منبع درآمد	درآمد سالیانه (به ریال)	درصد
زراعت (۵ هکتار)	۵۰۰/۰۰۰	%۲۶/۳
دامداری (۲۰۰ رأس)	۹۰۰/۰۰۰	%۴۷/۴
منابع فرعی (قالی، ماشین، معلمی و...)	۵۰۰/۰۰۰	%۲۶/۳
جمع درآمد خانوار درسال	۱۹۰۰/۰۰۰	%۱۰۰

جدول شمارهٔ ۱۶

این نمونه، از فراوانی قابل توجهی برخوردار است. ممکن است سهم منابع مختلف کمی متفاوت باشد: مقدار زمین بیشتر باشد یا مقدار دام، و یا از منابع متعدد درآمد جنبی برخوردار باشد. علی‌رغم این تفاوتها، نمونهٔ «خانوار دامدار ـ زارع تقریباً مرفه» فوق، معرف حداقل ۲۰٪ جمعیت سرخی است.

□ خانوار «زارع ـ دامدار میانه‌حال»: این خانوار نیز ازنظر نیروی انسانی مانند خانوار پیشین است. در درآمد این خانوار، زراعت نقش اصلی را دارد. ۵ـ۶ هکتاری زمین دارد و ۵۰ رأس دام. این کمی تعداد دام است که درآمد آن را کاهش می‌دهد. ازمنابع درآمدجنبی نیز حداکثر استفاده را می‌کند؛ ولی معمولاً میزان بهره‌برداری آن ازدرآمدهای فرعی، کمتر ازخانوار پیشین است. چون تمکن کافی نداشته، نتوانسته است نیسان بخرد و یافرزندخود را معلم کند. البته هستند خانوارهائی که امکان بهره‌برداری ازمنابع متعددفرعی را دارند، ولی ما خانواری را درنظرمی گیریم که درآمدش ازمنابع فرعی ۲۵/۰۰۰ تومان است (مثلاً ازقالیبافی). این نمونه‌ها، دارای بیشترین فراوانی درایل سرخی است (حدود ۳۰٪). درآمدهای سالیانهٔ این خانوار به‌شرح جدول شمارهٔ ۱۷ است.

منابع درآمد	درآمد سالیانه (به ریال)	درصد
زراعت (۵ هکتار)	۵۰۰/۰۰۰	%۵۱/۵
دام (۵۰ رأس)	۲۲۰/۰۰۰	%۲۲/۷
منابع فرعی (قالی، جنگل و...)	۲۵۰/۰۰۰	%۲۵/۸
جمع درآمد خانوار درسال	۹۷۰/۰۰۰	%۱۰۰

جدول شمارهٔ ۱۷

۶
عشایر و شهرگرائی

سابقهٔ تاریخی شهرگرائی درعشایر فارس

فسائی در «فارسنامه» می‌نویسد: «درسال ۷۴ هجری محمدبن یوسف برادرحجاج بن یوسف ثقفی... بنای شهرشیراز را گذاشت... تا آنکه بیشتر «بزرگان» و«مردمان بازاری» استخر جلای وطن نموده، درشیراز متوطن گشتند»[۱].

شهر شیراز در گذشته دارای سه کارکرد اصلی بوده است:

۱. کارکرد حکومتی (اداری): مرکزی برای ادارهٔ «ولایت فارس»، و به‌تبع آن‌محل سکونت «بزرگان» و دست‌اندرکاران امورحکومتی وکارمندان مربوطه بوده است.

۲.کارکرد نظامی: مرکز استقرار وتجمع نیروهای نظامی‌حکومت فارس بوده است و «لشکریان» بخش مهمی از سکنه را تشکیل می‌داده‌اند.

۳.کارکرد اقتصادی (تجاری): مرکز مبادله وتأمین نیازهای مردم فارس بوده است. ازآنجاکه روستائیان دارای اقتصاد خودکفای طبیعی بوده وعموماً نیازی به‌طی‌مسافتهای طولانی نداشته‌اند، بخش اصلی سکنهٔ فارس‌که برای مبادله به‌شهر نیاز داشته‌اند، عشایر بوده‌اند؛ از این‌رو می‌بینیم‌که علاوه بر شیراز، دیگر شهرهای استان فارس مانندآباده،

۱. فارسنامهٔ ناصری، ج۲، ص۱۹.

مرودشت، جهرم، فیروزآباد وکازرون، در مسیر ایل‌راههای اصلی و مهم ایجادشده‌اند.

براساس این‌سه‌کارکرد، سکنهٔ اصلی شیرازنیز «بزرگان»، «لشکریان» و «بازاریان» بوده‌اند. فسائی درسال ۳۶۳ قمری خبر می‌دهدکه: «شیراز چنان‌آباد گردیدکه جای بر بازاری ولشگری تنگ آمد.»[۱] درجوار این سه گروه اصلی، خدمات مورد نیاز نیز وجود داشته و مشاغل متنوع دیگری را ایجادکرده است.

از میان سه‌گروه اصلی سکنهٔ شیراز، بخشی از بزرگان وقسمت عمدهٔ لشکریان از ایلات وعشایر بوده‌اند، و ازاین‌روآنها را می‌توان پیشگامان شهرنشینی عشایر دانست.

سازمان نظامی حکومتهای ایران (قبل ازسلسلهٔ پهلوی) بر «تفنگچیان ایلیاتی»مبتنی بوده وهرایل وطایفه، گروهی از«تفنگچیان» خود را باسرکردگان آنها به‌خدمت والی‌محل می‌فرستاده است.

اقامت‌سران‌ایلات‌درشیراز،اززمانی آغازمی‌شده که‌درحکومت فارس‌منصبی‌می‌یافته‌اند و اقامتشان در شهر ضرور بوده است. فسائی خبر می‌دهدکه حسن‌خان قشقائی که مشاور کریم‌خان‌زندگردید، درمحلهٔ میدان‌شاه‌شیراز خانه‌ساخت وازآن پس‌سلسلهٔ خوانین قشقائی درمحلهٔ مزبور خانه داشته‌اند.[۲]

استفادهٔ عشایر از شهر شیراز به‌عنوان مرکز مبادله وتجارت، براساس‌تقسیمات‌ایلی، محلات خاصی را دربر می‌گرفته است. مثلاً عشایر خمسه (عرب، باصری و ...) مرکز خریدشان درمحلهٔ دروازهٔ اصفهان شیراز بوده است وعشایرکوهمرهٔ‌سرخی درمحلهٔ دروازهٔ کازرون شیراز.

کارکرد یك محله بمثابه مرکزمبادلهٔ یك‌ایل خاص،آن را به‌پاتوق ومرکزارتباطات شهری آن ایل بدل می‌کرده‌است. این‌کارکرد هنوز نیز به‌قوت خود باقی‌است. بطورمثال هنوز نیز برای یافتن و ارسال پیام به‌هر فردی از عشایرکوهمرهٔ سرخی کافی است سری به‌دروازهٔ‌کازرون زد و درآنجا از شبکهٔ ارتباطی وسیع موجود استفاده‌کرد.

سابقهٔ شهرنشینی درعشایرکوهمرهٔ سرخی

کهنترین اطلاع تاریخی‌که ازسابقهٔ اقامت عشایرکوهمرهٔ سرخی درشیراز دردست است، به دوران زندیه باز می‌گردد. فسائی خبر می‌دهدکه: شهبازخان بککی، سرکردهٔ تفنگچیان‌کوهمره‌که تیراندازی ماهر وکم‌نظیر بوده است، به‌جرم توطئه‌ای علیه جان کریم‌خان‌زند دستگیر می‌شود.[۳]

این گزارش نشان می‌دهدکه درسال ۱۱۷۵ قمری تفنگچیان‌کوهمره درشیراز اقامت داشته‌اند.

۱. همان مأخذ، ج۲، ص۲۰.
۲. همان مأخذ، ج۲، ص۱۱۵.
۳. همان مأخذ، ج۱، ص۲۱۴.

حدود سال ۱۳۰۴ قمری، ملا برفی از طایفهٔ سقلمه‌چی، کلانتر کوهمره بوده است. او در فصل زمستان به‌شیراز می‌آید و با یك زن شهری ازدواج می‌کند. این نخستین وصلت عشایر کوهمرهٔ سرخی با شهرنشینان محسوب می‌شود. همسر کوهمره‌ای او، که خیری نام داشته و در روستای ریچی، محل سکونت و کلانتری ملا برفی زندگی می‌کرده است، از طولانی شدن سفر شوهر به‌شیراز نگران می‌شود. محزون، شاعرمعروف قشقائی، از ریچی عبور می‌کند و خیری از او می‌خواهد که برایش نامه‌ای به‌شوی بی‌وفا بنویسد. محزون تقریرات خیری را به‌صورت شعرطنز گونه‌ای می‌نگارد که در حافظه‌ها بطور پراکنده باقی مانده‌است ونگارنده توانسته ابیاتی چند از آن را گردآوری کند. دراین شعرمحلی‌طنز گونه، تفاوت فرهنگ عشایری وفرهنگ شهری نمایان‌است. زن کلانتر، ازجمله، ازشیراز ومردم آن بدگوئی می‌کند ومی‌گوید:

تُفِ شیرازُ اهلِش همه شیرازچنه — مردم لیتکی نُقل خور و پَشمَك‌جُو
مِنِ کیچه رَدِ آبی آنگل قینِت ایکُنِن — حُرمَتِ ریشِ‌سفیدهیچ ندارِن‌یك‌جو

(تف به‌شیراز واهل آن. شیرازچیست؟ مردمی جلف ونقل‌خور وپشمك‌جو! ازکوچه رد شوی به‌تو توهین می‌کنند و به‌ریش‌سفید یك جو نیز احترام نمی‌گذارند.)[1]

خیری سپس از بی‌وفائی شوهر گله می‌کند:

به‌امیدی به‌تو شی کِردُمِه‌ای مَردَك گُو — که جُل وکُهنِه پلاسُم هَمِه‌گَه باشد نو
مَ نَه‌گُفتی کِه ایارُم سِیت جوُمِهٔ‌سوز ؟ — مَ نَه‌گفتی نیلُم بِرِی داس و درو ؟

(به‌امیدی به‌تو ـ ای مردك‌نادان ـ شوهر کردم که پوشش فرسوده‌ام هماره نو باشد. مگر تو وعده ندادی که ازشهر برایم پیراهن سبز خواهی آورد؟ مگر تونگفتی که نخواهی گذاشت به‌درو بروم؟ آن وعده‌ها چه‌شد؟)

سپس با سادگی معصومانه‌ای می‌کوشد تا در مقابل جاذبه‌های شهر، امکانات حقیر زندگی روستائی را جلوه دهد، شایدکششی برای بازگشت شوی باشد:

آ چه سرد است زمسّون و هوای ریچی — دَم درتا مُوایخوسُم پَسِ چاله‌توبخوس
دوکمه[2] قورمه من طاقچه هِشتُمه سیت — همه‌دَمپُخت ایکُنُم سیت‌بخوروهیچ جانرو

(گرچه زمستان و هوای ریچی سرد است، ولی من دم در می‌خوابم و توکنار اجاق بخواب. دو بسته قورمه در طاقچه برایت کنار گذاشته‌ام. همه را دمپخت می‌کنم، بخور و هیچ جا نرو!)

در سالهای ۱۳۱۱ـ۱۳۲۰ به‌دنبال سرکوب عشایر کوهمرهٔ سرخی توسط حکومت

۱. درگذشته وقتی یك فرد عشایری، هر چند مسن، ازمحلات شلوغ شیراز عبور می‌کرد مورد اهانت، تمسخر وآزار واذیت الواط وکودکان ولگرد قرار می‌گرفت.
۲. کمه (kome): شکم پرشدهٔ گوسفندکه قورمه را در آن نگهداری می‌کنند.

رضاخان و«تخته‌قاپو»ی اجباری‌عشایر و کشتار سران ایل، پسران ملاشهباز (کلانتر کوهمره) به‌شیراز تبعید می‌شوند و تا شهریور ۲۰ درشهر اقامت داشته‌اند. در این سالهاست که آنها درمحلهٔ دروازهٔ کازرون اقدام به‌خرید خانه‌می کنند. باسقوط حکومت رضاخان، پسران ملاشهباز به‌میان ایل باز می گردند و کلانتری منطقه را به‌دست‌می گیرند، ولی خانهٔ خود را درشیراز حفظ می کنند.

تا پایان دههٔ ۴۰ داشتن خانه در شیراز به‌موارد فوق (وآن‌هم برای استفادهٔ موقت و به‌عنوان مرکز ارتباطی کلانترمنطقه)، و موارد نادردیگری که بعداً خواهیم گفت، محدود بوده است. پدیدهٔ شهرنشینی‌درعشایر کوهمرهٔ سرخی (مانند دیگر عشایر فارس) بطورجدی در دههٔ ۴۰ و در پی اصلاحات ارضی (انقلاب سفید شاه ــ امریکا) آغاز می‌شود و بویژه درسالهای ۱۳۴۵ــ۱۳۵۹ افراد متمکن‌ومرفه درشیراز اقدام به‌خریدخانه می کنند. هم‌اکنون عشایر کوهمرهٔ سرخی حدود ۵۰ واحد مسکونی را در شیراز درتملك دارند که عموماً در محلات جنوبی وحاشیه‌ای واقع‌شده است. بررسی‌اجمالی‌محلات نوساز جنوبی وحاشیه‌ای شیراز (ماندروستای «کشن» که اکنون‌جزء محدودهٔ شهراست)، نشان می‌دهد که اکثرمالکان یا ساکنان این محلات روستائیان یا عشایری هستندکه در سالهای ۱۳۴۱ــ۱۳۵۹ به‌شیراز مهاجرت کرده‌اند.

علل شهرگرائی درعشایر

پژوهشهای ما در عشایرسرخی نشان می‌دهدکه بطورکلی علل شهرگرائی عشایر در دوران معاصر را می‌توان به‌شرح زیر دسته‌بندی کرد:

۱. شهر بمثابه پناهگاه ومأمنی برای فرار از درگیریهای محلی

در مواردی‌که فرد عشایر، درایل یا منطقهٔ خود درگیر مسائل ومشکلات خاصی‌شود که ادامهٔ زندگی او را در محل غیر ممکن سازد، به‌شهر پناه می برد. بطورمثال، قتل یکی از موارد مهمی بوده است‌که درپی‌آن قاتل یا توسط طایفه وخویشاوندان مقتول‌مجازات می‌شده، یا باایجادآشتی‌توسط سادات و ریش‌سفیدان‌ایل وازدواج (خون‌بس)، حل‌وفصل می گردیده و یا قاتل مجبور به‌فرار ومهاجرت به‌شهر می‌شده است. درچنین مواردی، فرد عشایری از همه چیز می‌برد و به‌شهر پناه می‌برد.

۲. شهر بمثابه تبعیدگاه سیاسی

در تاریخ معاصر ایران، ازآنجاکه عشایر درگیر ستیزهای سیاسی‌ــنظامی با رژیم پهلوی بوده‌اند، هماره مواردی از تبعید افراد سرکش یا متنفذ ایلات (عموماً سران ایل) به‌شهرها وجود داشته است.

۳. شهر بمثابه امکانی برای رهائی از بن‌بست اقتصادی

در این مورد، فرد عشایر که در محل زیست خود به‌علت شرایط اقتصادی به‌بن‌بست رسیده است، برای ادامهٔ حیات خویش مجبور به‌مهاجرت به‌شهر می‌گردد. در این مورد، شهر به‌عنوان یك «بازار فروش نیروی‌کار» خودنمائی می‌کند که در آن ایلیاتی می‌تواند نیروی‌کار خود را عرضه‌کند و در ازای آن شکم‌خود وخانواده‌اش را سیر نماید. اینگونه شهرگرائی، ناخواسته و ناشی از «اجبار اقتصادی» است.

۴. جاذبه‌های شهرنشینی

در این مورد، فرد عشایری تحت تأثیر عواملی قرار می‌گیرد که آن را «جاذبه‌های شهرنشینی» می‌نامیم. دراین مورد، مهاجر عشایری، اجبار اقتصادی برای مهاجرت به‌شهر ندارد ومانند مورد پیشین به‌علت اضطرار مادی مجبور به‌شهرنشینی نشده است، بلکه تحت تأثیر جاذبه‌های کاذب یاواقعی قرار گرفته که او را ترغیب به‌ترك شیوهٔ زندگی پیشین وپذیرش داوطلبانهٔ شیوهٔ زندگی شهرنشینی می‌کند. این نوع مهاجرت را معمولاً درافراد مرفه عشایر می‌توان دید.

جاذبه‌های اصلی شهرنشینی بدین شرح است:

الف. جاذبهٔ شغلی: فردایلیاتی احساس می‌کند که با تغییر شغل خود ـ مثلاً از دامداری به‌کاسبی می‌تواند درآمد بیشتر و راحت‌تری به‌دست آورد؛ از این‌رو مایملك خویش (دام، زمین و...) را به‌پول تبدیل می‌کند وراهی شهرمی‌شود. این گروه مرفه‌اند وعموماً به‌مشاغل کسب وتجارت (گاه در رابطه با اقتصاد عشایری، مانند «مال‌خری») روی می‌آورند.

ب. جاذبهٔ تحصیلی: دراین مورد، انگیزه با مورد پیشین، متفاوت است. فرد ایلیاتی به‌آیندهٔ فرزندان خویش‌دلبسته ومتعهد است؛ درنتیجه امکاناتی فراهم می‌آورد تا فرزنداو برای تحصیل مقیم شهرشود. اقامت فرزند محصل (یادانشجو) درشهر، پایه‌ای برای اقامت بخشی ازخانواده (مادر یا مادربزرگ و...) وبتدریج سبب جذب همه یا اکثریت‌خانواده به‌شهر می‌شود.

ج. جاذبهٔ رفاهی: در این مورد، فرد ایلیاتی جذب امکانات رفاهی شهر می‌گردد و تحت تأثیر تبلیغات وسائل ارتباط جمعی و فرهنگ شهرگرائی قرار می‌گیرد.

در تاریخ معاصرایران، علل اول و دوم همواره وجود داشته است وبویژه درسالهای «تخته‌قاپو»ی‌رضاخانی (۱۳۱۰ـ۱۳۲۰) موارد فراوانی‌ازتبعید سیاسی را می‌توان‌مشاهده کرد؛ ولی علل سوم و چهارم، ثمرهٔ انقلاب سفید شاه‌ـامریکاست که طی سالهای ۱۳۴۱ـ ۱۳۵۷ پدیدهٔ «شهرگرائی» را بمثابه یك پدیدهٔ اجتماعی‌ـاقتصادی‌ـفرهنگی وارد جامعهٔ ایران‌کرد. پیش ازآن مهاجرت به‌شهرها ناشی از عوامل اول و دوم بود وموارداستثنائی

به‌شمار می‌رفت، و لذا آن را نمی‌توان یك پدیدهٔ اجتماعی-اقتصادی-فرهنگی شمرد، اصلاحات ارضی وملی کردن مراتع دوبرنامهٔ بنیادین انقلاب سفید بود که برزندگی عشایر تأثیر جدی و مستقیم گذاشت و سبب پیدایش شهرگرائی (به‌عنوان یك پدیدهٔ اجتماعی) در کشور شد. برنامه‌ریزیهای نواستعماری توسعهٔ اجتماعی-اقتصادی کشور، در راستای گسترش صنایع وابسته به‌امپریالیسم واشاعهٔ فرهنگ غربگرائی، فروپاشی بافتهای اجتماعی-اقتصادی جامعهٔ عشایری وجذب وتمرکز آنها درشهرها را برای رژیم گذشته ضرورساخته بود.

شهرگرائی درایل سرخی

آمارگیری ما نشان می‌دهدکه از ۱۰۵۹ خانوار سرخی، ۱۱۲ خانوار در شهرها (۱۰۸ خانواردرشیراز، ۲ خانواردرکوار، ۲ خانوار درتهران) زندگی می‌کنند. شهرنشینان سرخی برحسب طایفه عبارتنداز:

۱. طایفهٔ ناصرو	۲۶ خانوار
۲. طایفهٔ جیحون	۱۰ خانوار
۳. طایفهٔ دهدار	۳۴ خانوار
۴. طایفهٔ بگی	۱۳ خانوار
۵. طایفهٔ جبارزار	۱۷ خانوار
۶. طایفهٔ شکره	۱۲ خانوار
جمع	۱۱۲ خانوار

به‌عبارت دیگر، ۱۱/۱٪ ایل‌سرخی شهرنشین شده‌اند.

این رقم نسبت به‌روستائیان که بعضاً تا ۷۰٪ سکنهٔ یك روستا جذب شهرها شده‌اند، رقم پائینی است وعلت کمی مهاجرت به‌شهر در ایل‌سرخی را بایددر بافت حمایتگرعشیره‌ای (خویشاوندی) جستجو کرد. علی‌رغم سالهای دشوار «تخته‌قاپو» (۱۳۱۰-۱۳۲۰) وسالهای انقلاب‌سفید (۱۳۴۱-۱۳۵۷) وفشاراقتصادی‌شدید درجهت جذب به‌شهرها، شبکهٔ گسترده و حمایتگر پیوندهای خویشاوندی وعشیره‌ای، مانع انفراد و انزوای عضوایل‌شده وتداوم زیست او را درمحل امکان‌پذیر ساخته است.

علل شهرگرائی عشایر سرخی عبارتنداز:

۱. مسائل و درگیریهای ایلی و محلی در سالهای ۱۲۹۵-۱۳۴۱ موجب مهاجرت ۵خانوار به‌شیراز شده است.

۲. مسائل سیاسی سالهای ۱۳۴۱-۱۳۵۷ موجب مهاجرت ۳خانوار شده است.

۳. فقر وفشار اقتصادی سالهای انقلاب سفید (۱۳۴۱-۱۳۵۷)، به‌نحوی که ادامهٔ زندگی را از نظر اقتصادی در محل غیرممکن ساخته بود، موجب مهاجرت ۳۰ خانوار گردیده است.

۴. ۱۹ خانوار کسانی هستند که تحت تأثیر جاذبه‌های شهرنشینی سالهای انقلاب سفید جذب شهر شده‌اند و اضطرار اقتصادی نداشته‌اند.

۵. ۵۵ خانوار کسانی هستند که در شهر تولد یافته ویا در شیراز بزرگ شده و تحصیل کرده‌اند و جذب مشاغل شهری شده‌اند، و در واقع «عشایرزاده» هستند نه مهاجر.

دو نمودار شمارهٔ ۳۱ و ۳۲ علل شهرگرائی مهاجران ایل‌سرخی ومیزان مهاجرت در دومقطع تاریخی ۱۲۹۵–۱۳۴۱ و ۱۳۴۱–۱۳۵۹ را نشان می‌دهد:

علل شهرگرائی مهاجران ایل‌سرخی فارس[1]

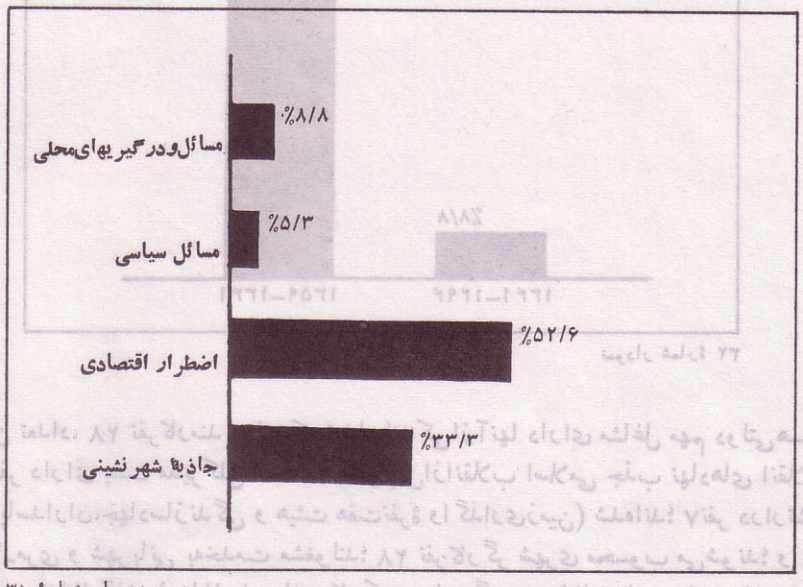

نمودار شمارهٔ ۳۱

تأثیرات اجتماعی–اقتصادی انقلاب سفید تا سال ۱۳۵۹ نیز ادامه داشت، و لذا شهرگرائی سالهای ۱۳۵۸–۱۳۵۹ را نیز تداوم روندی می‌شناسیم که از سال ۱۳۴۱ با اصلاحات ارضی آغاز شد. به‌نظرما تحولات اقتصادی سالهای ۱۳۶۰–۱۳۶۵ و شکوفائی نوین اقتصاد دامداری و زراعی، تا حدودی توانسته است پدیدهٔ شهرگرائی را مهار کند.

مشاغل شهری

از اعضای ۱۱۲ خانوار شهرنشین سرخی، ۱۰۶ نفر درمشاغل شهری خدمت می‌کنند.

۱. دراین نمودار، ۵۵ خانواری که درشهر متولد یا بزرگ شده‌اند، به‌عنوان مهاجر ایلی محسوب نشده‌اند.

شهرگرائی در ایل‌سرخی قبل و پس‌از انقلاب‌سفید شاه ــ امریکا

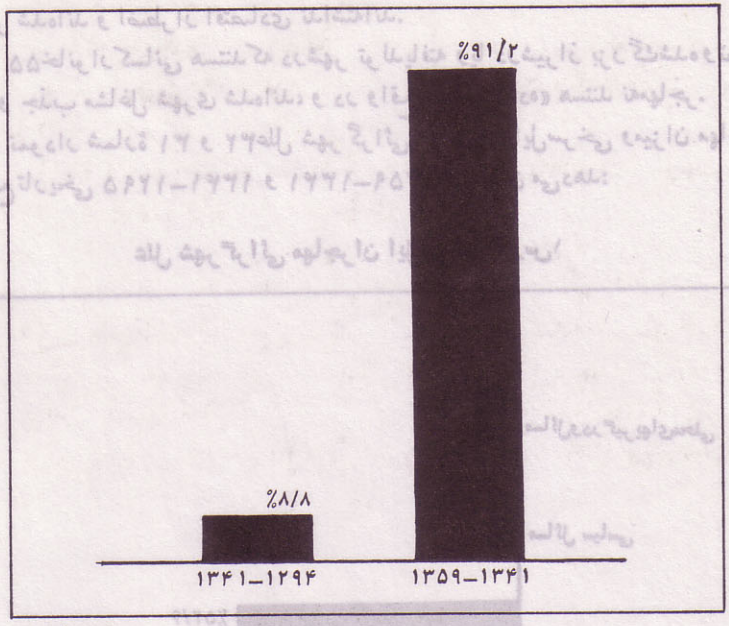

نمودار شمارهٔ ۳۲

از این تعداد، ۲۸ نفرکارمند دولتندکه تعداد اندکی‌ازآنها دارای مشاغل مهم دولتی‌هستند و یکنفر دارای پست مدیرکلی است؛ ۲۲ نفر پس‌ازانقلاب اسلامی جذب نهادهای انقلابی (سپاه‌پاسداران،جهادسازندگی و هیئت هفت‌نفرهٔ واگذاری‌زمین) شده‌اند؛ ۷نفر درارتش، ژاندارمری و شهربانی به‌خدمت مشغولند؛ ۲۸ نفرکارگر شهری محسوب می‌شوند؛ و ۲۱ نفر نیز به‌مشاغل‌آزاد (مشاغل فنی‌مانندمکانیکی ورانندگی، ومشاغل‌تجاری مانندمغازه‌داری و...) اشتغال دارند.

جدول شمارهٔ ۱۸ مشاغل شهری شهرنشینان سرخی را برحسب طایفه نشان می‌دهد.

مشاغل شهری (به نفر)	طایفهٔ ناصرو	طایفهٔ جیحون	طایفهٔ دهدار	طایفهٔ بگی	طایفهٔ جبارزار	طایفهٔ شکره	جمع
کارمند	۹	۱	۶	—	۸	۴	۲۸
نهادهای انقلابی	۵	۵	۷	۲	۲	۱	۲۲
ارتش، ژاندارمری، شهربانی	۳	۱	—	—	—	۳	۷
کارگر شهری	۹	—	۶	۱۲	—	۱	۲۸
شغل آزاد	—	۳	۸	—	۷	۳	۲۱
جمع	۲۶	۱۰	۲۷	۱۴	۱۷	۱۲	۱۰۶

جدول شمارهٔ ۱۸

رابطهٔ علل شهرنشینی با مشاغل شهری

بررسی ما نشان می‌دهد که بین مشاغل شهری با علل شهرنشینی رابطهٔ مستقیم وجود دارد. نگاهی به‌مشاغل شهری خانوارهائی که تحت تأثیر عوامل گوناگون شهرنشین شده‌اند، نشان می‌دهد که:

۱. خانوارهائی که تحت تأثیر فشار اقتصادی سالهای ۱۳۴۱–۱۳۵۷ جذب شهرها شده‌اند، عمدتاً به‌کارگری شهری روی آورده‌اند.

۲. خانوارهائی که تحت تأثیر جاذبهٔ شهرنشینی سالهای ۱۳۴۱–۱۳۵۷ قرار گرفته و جذب شهرها شده‌اند، از آنجا که دارای تمکن مالی بوده‌اند، به‌مشاغل آزاد روی آورده‌اند.

۳. خانوارهائی که به‌دلیل مسائل سیاسی یا درگیریهای محلی جذب شیراز شده‌اند، به‌علت اقامت طولانی درشهر فرزندانشان تحصیل کرده و به‌مشاغل کارمندی روی آورده‌اند.

۴. فرزندان خانواده‌هائی که به‌دلیل اضطرار اقتصادی شهرنشین شده‌اند، بیشتر به‌عضویت نیروهای نظامی–انتظامی و یا کارگری صنعتی روی آورده‌اند (نمودار شمارهٔ ۳۳).

نمودار مشاغل شهرنشینان سرخی

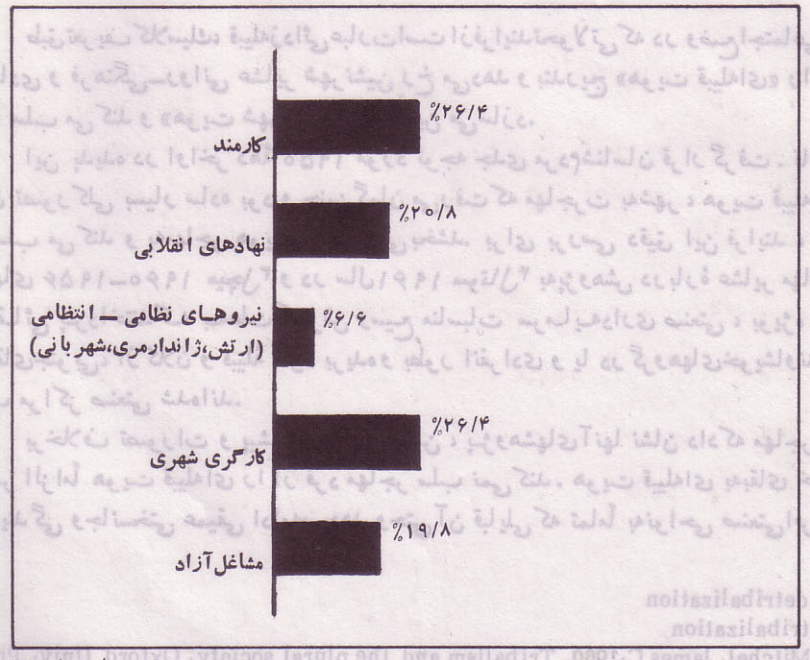

نمودار شمارهٔ ۳۳

تأثیرات فرهنگی-روانی شهرنشینی بر عشایر

در اثر شهرنشینی عشایر، دو نوع کنش فرهنگی رخ می‌دهد:
۱. تأثیر فرهنگ عشایری بر فرهنگ شهری از طریق عشایر شهرنشین؛
۲. تأثیر فرهنگ شهری برعشایر شهرنشین.

کنش اول ـ یعنی تأثیر فرهنگ عشایری بر فرهنگ شهری ـ نیازمند بررسی جامع و مستقلی است. اجمالاً می‌توان گفت درشهرهائی که مهاجران عشایری زیاد هستند (مانند شیراز، آباده، مرودشت، جهرم، فیروزآباد، کازرون و ...) روانشناسی اجتماعی، فرهنگ، عرف و سنن عشایری تأثیر چشمگیری بر فرهنگ شهری گذارده و نوعی فرهنگ شهری-عشایری پدیدآورده است. در شهرهای کوچك این پدیدهٔ فرهنگی بسیار بارز است. در تشکیلات اداری و نهادهای این شهرها، تأثیر فرهنگ عشایری ازطریق عشایرزادگان که درصد قابل توجهی از شاغلان را تشکیل می‌دهند، قوی است و حتی می‌توان بازتاب آن را در مسائل عام کشور ردیابی کرد.

و اما دررابطه باکنش دوم ـ یعنی تأثیر فرهنگ شهری به‌عشایر شهرنشین ـ دونوع فرایند متضاد و ناهمسو دیده می‌شود: فرایند «قبیله‌زدائی»[1]، و فرایند «قبیله گرائی».[2]

فرایند قبیله‌زدائی

طبق تعریف کلاسیك، قبیله‌زدائی عبارت است ازفرایندتحولاتی که در وضع اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی-روانی عشایر شهرنشین رخ می‌دهد و بتدریج «هویت قبیله‌ای» را از آنها سلب می‌کند و «هویت شهری» را جایگزین می‌سازد.

این پدیده در اواخر دههٔ ۱۹۵۰ مورد توجه جدی مردم‌شناسان قرار گرفت. تاآن زمان تصور کلی بسیار ساده بود و چنین گمان می‌رفت که مهاجرت به‌شهر، هویت قبیله‌ای را سلب می‌کند و به‌مهاجر هویت شهری می‌بخشد. برای بررسی دقیق این فرایند، در سالهای ۱۹۵۶-۱۹۶۰ میچل[3] و در سال ۱۹۶۱ سوتال[4] به‌پژوهش دربارهٔ عشایر مهاجر افریقائی پرداختند که به‌علت گسترش وسیع مناسبات سرمایه‌داری صنعتی، بویژه در افریقای‌جنوبی، ازکلان و قبیلهٔ خود بریده و بطور انفرادی و یا درگروههای‌خویشاوندی جذب مراکز صنعتی شده‌اند.

برخلاف تصورات و پیشداوریهای پیشین، پژوهشهای آنها نشان دادکه مهاجرت به‌شهر الزاماً هویت قبیله‌ای را از فرد مهاجر سلب نمی‌کند. هویت قبیله‌ای به‌بقای خود با پایندگی وجانسختی عمیقی ادامه‌می‌دهد وحتی آن قبایلی که تماماً به‌نواحی صنعتی‌افریقا

1. detribalization
2. tribalization
3. Mitchel, James C.1960, Tribalism and the plural society, Oxford Univ. Press.
4. Southal,Aidon, 1961, Social change in Modern Africa, Oxford Univ. press.

کوچیده و درگیر مناسبات سرمایه‌داری صنعتی شده‌اند، الزاماً «بی‌قبیله»[1] نشده‌اند. بویژه زمانی که شهر از نظر اقتصادی یا فرهنگی فرد عشایری را «ارضاء» نکند، هویت قبیله‌ای مجدداً سرمی‌کشد.

بخشی ازاین مهاجران، درقبیلهٔ خود دارای علائق ومنافع سیاسی، اجتماعی ومادی هستند و یك‌پا درشهر و یك‌پا در قبیله دارند؛ ولی حتی درشرایطی که ازنظر اقتصادی‌هیچ علاقهٔ مادی در قبیله نداشته‌باشند نیز ازنظر روانشناسی چشم به‌قبیله وعشیره وگذشتهٔ خود دارند. بنابراین، فرایند قبیله‌زدائی روندی ساده ویك خطی نیست، بلکه دارای بغرنجیهای خاصی است.

درعین حال، دریك فرایند طولانی، زندگی شهری برآنها تأثیر خود را می‌گذارد. عدم حضورشان در محل، موقعیت اجتماعیشان را درقبیله ازآنان سلب می‌کند و درمقابل، در شهر برخی موقعیتهای جدید می‌یابند. بدین‌سان، یك پدیدهٔ نو با روانشناسی وفرهنگ خاص «قبیله‌ای‌ـشهری» شکل می‌گیرد. در شهرها نیز میان مهاجران «هم‌قبیله» پیوندهای قبیله‌ای حفظ می‌شود وآنها به‌گروه‌های متحد و منسجم شهرنشین بدل می‌گردندکه با هم روابط وسیع‌دارند، پیوندهای جدید سببی میان‌خود برقرار می‌سازند و درمناقشات‌شهری از یکدیگرحمایت می‌کنند.[2]

بررسیهای‌ما درشهرنشینان سرخی، ضمن‌تأیید مطالب‌پیشگفته، نشان می‌دهدکه‌فرایند قبیله‌زدائی به چهار عامل بستگی دارد:

۱. طول مدت اقامت در شهر؛

۲. علائق مادی و خویشاوندی درایل؛

۳. خصلت «داوطلبانه» یا «اجباری» مهاجرت؛

۴. خصوصیات شخصیتی و فردی مهاجر.

مهاجرانی‌که درسالهای قبل از۱۳۴۱، جذب شهر شده‌اند و دونسل است درشیراز سکونت دارند، علائق مادی خود را رهاکرده ویاآن‌رادر اختیاردیگران قرارداده‌اند واز آنها سهمی از درآمد را دریافت می‌دارند. علاوه بر قطع پیوندهای مادی، آنها بتدریج هویت فرهنگی ایلی را از دست داده وکاملا «شهری» شده‌اند.

مهاجرانی‌که درسالهای بعداز۱۳۴۱، تحت تأثیراجبار اقتصادی و ناخواسته‌جذب شیراز شده‌اند، بعضاً پیوندهای اقتصادی خود را ـ هرچند ناچیز ـ با محل حفظ کرده‌اند وچنانچه‌علائق‌مادی‌را بطورکامل ازدست‌داده‌باشند، عموماً پیوندهای‌فرهنگی واجتماعیشان با ایل و محل نیرومند است. در اکثر مراسم، بویژه عروسیها وعزاها شرکت می‌جویند و بطور قوی به‌ایل و «گذشته» دلبسته‌اند. فرزندان آنها نیز دارای عرق ایلی قوی هستند و در مشاغل شهری توان‌خود راکم‌وبیش در راستای خدمت به‌منطقه وایل معطوف می‌دارند و در واقع نقش سخنگویان ایل و «منطقه» را درنهادها و ادارات دولتی ایفا می‌کنند.

1. detribilized

۲. به دائرةالمعارف بین‌المللی علوم اجتماعی، ج ۱۶، مقالهٔ «Tribal Society» مراجعه شود.

خصلت داوطلبانهٔ مهاجرت، نشانگر زمینهٔ روانی خاصی است که فرد را بدون کمترین مقاومت روانی و واکنش فرهنگی، مستعد پذیرش سریع شیوهٔ زندگی و ایستارهای فرهنگی جدید می‌سازد.

افرادی که تحت تأثیر جاذبه‌های شغلی و رفاهی شهرنشینی راهی شهر شده‌اند و تمکن مالی کافی در مقابل چنین «وسوسه»هائی داشته‌اند، به‌مشاغل آزاد از قبیل کسب روی آورده‌اند. آنها عموماً توانسته‌اند در شهر به‌درآمدهای بالائی دست یابند و در مناسبات جدید شهری، براساس معیار ثروت، «مقام اجتماعی»[1] تازه‌ای بیابند. در این گروه، فرایند قبیله‌زدائی بسیار سریع و بنیادین است. آنها از وضع موجود احساس رضایت می‌کنند، زیرا قبلاً در ایل افرادی عادی بوده‌اند، ولی اکنون بناگاه اشخاصی سرشناس و ممتاز شده‌اند. این گروه، به گذشته نظر ندارند. در آنها گسسته‌شدن پیوندهای عشیره‌ای خلاء عاطفی ایجاد نمی‌کند واصولاً چنان‌سرگرم جاذبه‌های جدیدند که فرصتی برای «درخود رفتن» و یا «نگاه به گذشته» ندارند. وجود آنها سرمست از جاذبه‌های نواست. آنان به‌آینده نظر دارند.

عامل چهارم، یعنی خصوصیات فردی و شخصیتی در طول وعمق فرایند قبیله‌زدائی تأثیر دارد. هستند کسانی که سالهاست در شهر اقامت دارند و یا تولدیافته و بزرگ‌شدهٔ شهرند؛ امکانات مادی خویش را در ایل از دست داده‌اند و در مقابل، امکانات جدید اجتماعی-اقتصادی شهری کسب کرده‌اند؛ ولی علی‌رغم تأثیر این عوامل، هنوز نیز در فرهنگ و خصال فردیشان فرهنگ عشایری نمایان است. آنها ایستارهای مثبت فرهنگ ایلی را فراراه عمل روزمرهٔ خود قرار می‌دهند و در معاشرتهای خویش با شهریان به‌منشأ ایلی خود می‌بالند و آن را نوعی مزیت ونشانهٔ اصالت فرهنگی خود تلقی می‌کنند.

در مقابل این گروه افرادی هستند که در مقابل شهریان، احساس خودباختگی فرهنگی می‌کنند؛ از منشأ ایلی خود شرمسارند و دررفتار معمول، با تظاهر افراطی به‌برخی ایستارها و الگوهای رفتاری که شاخص شهرنشینی است، می‌کوشند خود را «شهری خالص»(!) جلوه‌گر سازند.

فرایند «قبیله‌گرائی»

کوله‌بار سفرم را باید بربندم
سفری درپیش است
سفری تا دل ده، سفری تا به‌فراسوی افقهای محبت
زاد راه سفرم دانی چیست؟
شروه وعشق وپریشانی و یك جرعه نسیم
باید ای دوست دلی وابکنم
دلی از طایفهٔ منقرض اجدادم
عاطفه رخت سفر بسته ز شهر دل من
دل شهری شده‌ام را روزی

1. social status

می‌فروشم ارزان
چه کسی می‌خرد آن را
چه کسی؟
می‌فروشم ارزان به کلامی ازمهر، به دو پا پاسی عشق.

□

پدرم می‌گوید:
کاش درآمدنم
عطسه می‌کرد کسی
وقتی از خانهٔ اجدادی خود رخت سفر را بستم.
روستا خانهٔ اجدادی من می‌باشد
وای ، ای وای ، دلم شهری شد
جان‌پناهی باید پیدا کرد.۱

علاوه بر فرایند قبیله‌زدائی ، فرایند دیگری را نیز می‌توان مشاهده کرد وآن فرایند قبیله‌گرائی است.

قبیله‌گرائی واکنشی فرهنگی‌ـروانی است علیه مصائب و مشکلات شیوهٔ زندگی شهرنشینی و یا در قبال تضاد فرهنگی میان دو الگوی فرهنگی عشایری وشهری.[۲]

نسلی که در سالهای ۱۳۴۱ به‌بعد ، از ایل بریده و در سالهای اولیهٔ مهاجرت ، شهرنشینی را راهی برای فرار از بن‌بست اقتصادی وفشار مادی می‌یافته است، در شرایط جدید، احساس‌خلاء روانی و «ازخودبیگانگی»[۳] می‌کند. کمبودهای عاطفی ناشی‌ازگسسته شدن پیوندهای وسیع عشیره‌ای ، یافتن خود در غربت تنهائی و بی‌کسی و در میان انبوه انسانهای منفرد وبیگانه ازهم و دیگرفشارهای روانی شیوهٔزندگی جدید، برروح اوفشار سنگینی وارد می‌سازد و او را به‌سوی « گذشته» فرا می‌خواند.

پس از انقلاب اسلامی دو عامل جدید پدید شده است:

۱. جمهوری اسلامی، برخلاف رژیم پیشین، به‌فرهنگ روستائی وعشایری اهمیت و ارزش می‌دهد. جوفرهنگی‌ـسیاسی کشور در راستائی است که عشایر شهرنشین دربرابر فرهنگ شهری احساس خوداباختگی کمتری نسبت به گذشته می‌نمایند و نسبت به‌منشأ ایلی خود احساس افتخار می‌کنند.

۲. درسالهای ۱۳۶۰ـ۱۳۶۵ تحول اقتصادی جدیدی در منطقهٔ کوهمره ایجادشده است. به‌خاطر خدمات جهاد عشایری و جهاد استان فارس ، وضع روستاهای منطقه بهبود

۱. اکبر بهداروند، ریشه درتلواسه، کیهان ۶۶/۳/۴، صفحهٔ ادب وهنر.

۲. باید توجه داشت که فرهنگ شهری معمولاً آمیخته با رگه‌هائی از نفوذ فرهنگ غربی است. در مقابل ، فرهنگ عشایری کاملا سنتی‌ـمذهبی است . علاوه بر آن، فرهنگ شهری دارای شاخصهائی است که طی قرون متمادی شهرنشینی شکل گرفته و در مقابل، فرهنگ عشایری دارای شاخصهای خودویژهٔ مبتنی برنظام عشیره‌ای و شیوهٔ زندگی کوچ‌نشینی است. باتوجه به‌این توضیح، تضاد فرهنگی مذکور ملموس‌تر می‌گردد.

3. alienation

نسبی یافته و به‌دلیل سیاستهای دولت و گران شدن بهای گندم و گوشت، کشاورزی و دامداری پردرآمد شده و از ورشکستگی پیشین نجات یافته‌است. درمقابل، هزینه‌های زندگی نسبت به‌شهر بسیار پائین‌تراست و امکانات زندگی ازطریق تعاونیهای روستائی فراوانتر وسریعتر از شهرنشینان، در دسترس عشایر و روستائیان قرار می‌گیرد. بعلاوه جوایز مختلفی که به‌گندمکاران و دامداران داده می‌شود، مشوقی جدی است.

رفاه نسبی کسانی که در محل مانده‌اند در سالهای اخیر و برتری وضع آنها نسبت به‌مهاجران شهری (که در چنبرهٔ درآمد اندك و هزینه‌های سنگین اسیر شده‌اند)، درگروه اخیر احساس غبن و اسف بر می‌انگیزد و فرایند «قبیله گرائی» را تحکیم می‌بخشد.

درمیان نسل جوانی که در شهر بزرگ شده‌اند، فرایند قبیله گرائی از عامل دیگری نیز تأثیر می‌گیرد: آنها در جامعهٔ شهری برای خود «هویتی» خاص قائلند که آنان را ازدیگر جوانان همسان شهری متمایز می‌سازد، وآن وابستگی به‌ایل است. آنان از گذشته تصوری «آرمانی» دارد و برایشان ایل یعنی افتخارات، جنگاوریها، سلحشوریها، زندگی فارغ از قیودشهری؛ زندگی‌ای که درآن امکان بروز استعدادهای جوان فراوان است. درآنها روحیهٔ افتخار به گذشته و قهرمان گرائی ایلی نیرومند است.

۷

فرهنگ[۱] ایل

پوشاک

لباس مردانهٔ عشایر کوهمرهٔ سرخی،مشابه سایرایلات جنوب در دوران قاجاریه‌بوده است. این لباس تا سال ۱۳۱۱ معمول بود. در دوران «تخته‌قاپو» (۱۳۱۱–۱۳۲۰) زیر فشار امنیه‌های رضاشاهی، تا حدودی استعمال لباس سنتی‌کاهش وگرایش بـه‌لباس شهری افزایش یافت. درسالهای ۱۳۲۰–۱۳۴۲ مجدداً استفاده ازلباس‌سنتی معمول شد و بیشتر ساکنان ایل‌آن را می‌پوشیدند ؛ ولی‌کسانی‌که به‌شهر رفت‌وآمد داشتند ، به‌پوشیدن‌لباس شهری‌گرایش یافتند و فقط ازکلاه دوگوشی استفاده می‌کردند. در دههٔ ۵۰ استعمال‌کلاه دوگوشی نیزکاهش یافت. هم‌اکنون‌کلاه دوگوشی در خارج از شهر معمول است ولباس سنتی را تنها در جشنها و مراسم عروسی وعید می‌پوشند.

لباس مردانه

لباس مردانهٔ سنتی عشایر فارس از اجزای زیر تشکیل یافته است:

۱. culture . در جامعه‌شناسی ومردم‌شناسی، تعاریف متعددی از «فرهنگ» وجود دارد . برخی محققان حداقل به ۱۶۰ تعریف متفاوت از فرهنگ اذعان‌کرده‌اند. مراجعه شود به:
A·Kroeber and C·Lackhon, Culture, A Critical Review of Concepts and definitions, Cambridge, 1952.

۱. **قَبا (آرخالق)**: پوشش اصلی بدن است که در ازای آن تا روی کفش (ملکی) می‌رسد و مچ پارا می‌پوشاند. قبا لباسی گشاداست و تحرك در راههای کوهستانی را ممکن می‌سازد. پارچهٔ آن ضخیم و به‌رنگهای الوان (گاه با نقش ستاره و ماه) است. رنگهای سبز وقرمز جلف محسوب می‌شود.

۲. **شال**: روی‌قبا و دور کمر بسته می‌شود. شال حدود ۷ الی ۲۵ متر پارچهٔ «دبیت» مشکی یا قهوه‌ای رنگ است که چند ردیف، به‌طرز مخصوصی دور کمر پیچیده می‌شود.

۳. **چُقّه**: روی قبا می‌پوشند و به‌عبا شباهت دارد. پارچهٔ آن نازك و سوراخ دار و از جنس پشم است. آستینهای آن کوتاه است (بین شانه وآرنج). زیباترین و گرانترین چقه، چقهٔ سفید بوده است که کلانتر درعید به‌جوانان برجسته سوقات می‌داد. مردان برای راحت راه رفتن، پائین چقه‌را بالا می‌زنند و آنرا زیر شال ثابت‌می‌کنند. رنگ چقه معمولاً خاکی (کرم) است که از نظر استتار در کوهها نیز مفید بوده است.

۴. **زِنْهارِه**: طنابی که با کرك و پشم خوش‌رنگ بافته می‌شود و ته آن برای زیبائی چند «گُنْپُلْ» رنگارنگ آویخته است. زنهاره وسیله‌ای برای نگهداری چقه بر بدن است. آن را دور گردن می اندازند و چقه را به‌آن وصل می‌کنند. ته زنهاره و گنپلها به‌پشت آویخته می‌شود. (به‌شکل ضربدر):

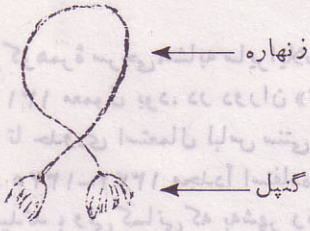

۵. **قطار فشنگ**: اسلحه‌وملحقات آن‌نیز جزء لباس‌محسوب می‌شده است. قطارفشنگ دور کمر بالای شال و روی شکم و گاه سینه‌بسته می‌شده است. قطار گاه «دو رو» (دو ردیفه) و گاه «سه‌رو» (سه‌ردیفه) بوده است. تنها در مواقع اضطراری و در بحبوحهٔ جنگ قطار را به‌شکل ضربدر روی دو شانه می‌بسته‌اند.

۶. **پیشتو**: اسلحهٔ کمری‌را زیرشال‌می‌بسته‌اند، به‌نحوی که دستهٔ آن‌نمایان بوده‌است.

۷. **تفنگ**: تفنگ را به‌پشت می‌انداخته‌اند و باتسمه روی سینه‌استوار می‌شده‌است.

۸. **کفش**: کفش عشایر فارس«مَلْکی»است. ملکی نوعی گیوه است که نوك جلو و پشت آن ضخیم و تیز است تا در اثر برخورد به‌سنگ انگشتان را حفاظت کند.

کلاه مردانه

تا سال ۱۳۲۰ کلاه سنتی ایل سرخی، مانندسایر ایلات فارس، کلاه نمدی (کلاه‌لری) بوده است. در سال ۱۳۲۰ با تجدید حیات ایل قشقائی، توسط ناصرخان قشقائی کلاه دوگوشی ابداع و معمول می گردد. امروزه تقریباً همهٔ عشایر فارس (بجز بویراحمدیها) از کلاه دوگوشی استفاده می کنند که گاه «کلاه ناصرخانی» نامیده می‌شود.

ایلات

درسالهای اولیهٔ ابداع کلاه دوگوشی، ازسوی برخی رؤسای ایلات فارس مخالفتهائی صورت گرفت. محمدخان ضرغامی ــ رئیس ایل عرب و باصری ــ که با ناصرخان قشقائی مخالف بود، در مقابل این بدعت، کلاه یك گوشی را اختراع کرد؛ ولی این کلاه حتی از سوی عشایر عرب و باصری پذیرفته نشد و آنها نیز تحت تأثیر فرهنگ عمومی، کلاه‌دوگوشی را استعمال کردند. تنها عشایر بویراحمدی بودند که کلاه سنتی خود را مورد استفاده قرار دادند و ابداع جدید را پذیرا نشدند.

اینکه طراح کلاه دوگوشی چه کسی بوده، روشن نیست؛ ولی ظاهراً باید آن را نوعی تجلی «ناسیونالیسم آریائی» دانست که درسالهای جنگ جهانی دوم، به‌نفع آلمان هیتلری بروز کرده بود. طرح کلاه دوگوشی به کلاههای منقوش در آثار تخت‌جمشید شباهت دارد.

باید توجه داشت که عامل مقبولیت و کاربرد عام و جا افتادن سریع و ریشه‌دار این کلاه، «عامل کارکردی» است و کسی به‌مقاصد وانگیزه‌های سیاسی آن توجهی نداشته است. عامل کارکردی[1] بدان معناست که دوگوش کلاه براحتی پائین کشیده می‌شود و در سرمای زمستان و بادهای گزندهٔ کوهستانی، محافظ خوبی برای گوشهاست. شکل زیر، این طریقهٔ اضطراری کلاه دوگوشی را نشان می‌دهد:



در تابش شدید آفتاب، باخم کردن یك لبه در جلوی پیشانی محافظ خوبی برای نور آفتاب بدست می آید.

بعلاوه از گوشه‌های آن می توان برای نگهداری اشیاء کوچك (کبریت، سیگار، تیغ و ...) استفاده کرد.

1. functional



عامل دیگری که شیوع عام این کلاه را سبب شد، عامل «زیبائی‌شناسی»[1] است. در مقایسه با کلاه نمدی (لری)، کلاه دوگوشی دارای زیبائی خاص است و می‌توان با تغییر شکل آن، مطابق تیپ فرد، اشکال مختلفی ایجاد کرد:

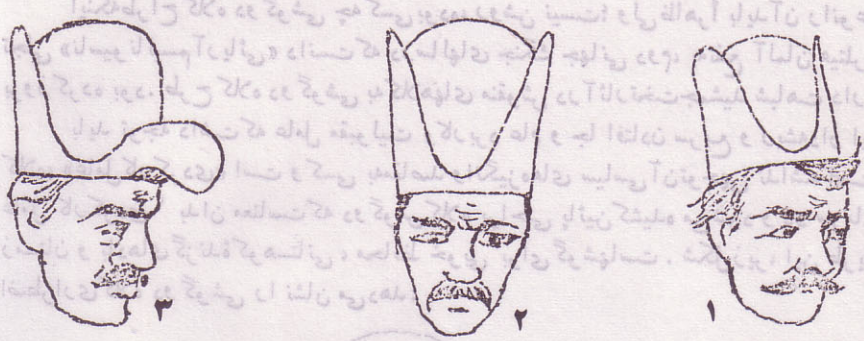

معمولاً افرادمسن ومعمولی ایل‌شکل«۲»را ترجیح‌می‌دهند؛ جوانها وافرادبزن‌بهادر متعلق به‌اقشار متوسط و پائین ایل، شکل «۱» را؛ و رؤسا و خوانین شکل «۳» را.

لباس زنانه[2]

لباس زنانهٔ عشایر فارس (معروف به «لباس قشقائی») عبارت‌است‌از:

۱. تُنبان: چند عدد روی هم پوشیده می‌شود. تنبانهای زیر معمولاً از جنس چیت کم‌قیمت و تنبان‌رو پارچهٔ خوشرنگ زیبا باچین مشکی رنگ درپائین آن است. دراعیاد و مراسم، تنبان‌کامل حدود ۲۵متر پارچه می‌شده و وزن آن به ۱۵ کیلوگرم و بیشترمی‌رسیده است. به حاشیهٔ پائینی تنبان، نوار براق و نازك سفید یا طلائی دوخته می‌شود.

1. aesthetic

۲. دراینجا لباس زنانهٔ‌کامل عشایرفارس را توصیف می‌کنیم. طبیعی است‌که چنین لباسی‌بیشتر درمراسم و عروسیها پوشیده می‌شود، نه درمواقع عادی، کار وخانه‌داری.

۲. پیراهن: در لباسهای عروسی و اعیاد، از جنس مخمل یا پارچه‌های رنگارنگ ضخیم با رنگهای روشن است. پیراهن دارای دوچاك در دوسوی بدن است و دوبخش آن جلو و عقب تنبان را (تاحاشیهٔ آن) کاملاً می‌پوشاند.

۳. چارقَد: از جنس تور یا ژرژت که روی سر بسته می‌شود. معمولاً قسمت جلوی مو رانمی‌پوشاند. چارقد را بایك‌سنجاق درزیر گلونگه‌می‌دارند. ثروتمندان ازسنجاقهای طلای‌آویزدار استفاده می کنند. روی چارقدگاه پولك و منجوق‌دوزی می‌شود.

۴. پیشانی‌بند: یك دستمال کلاغی هفت‌رنگ (زرد تند با نقوش سبز و قرمز وآبی) است. طول‌دستمال «قلاقی» به دومتر می‌رسد وقسمت‌جلوی موی سر وبخش کمی از بالای پیشانی را می‌پوشاند و حجاب راکامل می کند. دستمال را در پشت‌سر به‌شکل خاصی گره می‌زنند و دنبالهٔ درازآن در پشت‌آویخته می‌شود. زنان مرفه معمولاً در جلوی پیشانی‌بند یك شیء زینتی (مثلاً طاووس) نصب می کنند.

۵. آرخالُق: شبیه بلوز تنگ و چسبان است وروی پیراهن می‌پوشند. سرآستین آن روی پشت‌دست‌آویخته می‌شود وتانوك انگشتان‌می‌رسد. اطراف آرخالق با نوارهای براق طلائی و نقره‌ای حاشیه‌دوزی‌می‌شود. درموقع‌کار، سرآستین‌آویختهٔ آرخالق را بایك‌دکمه به‌مچ وصل کرده و بالا می‌زنند. آرخالق دارای جیب بغلی (داخلی) است و موقع‌پوشیدن حتماً باید در آن یك حب قند برای خوش‌یمنی گذاشت.

۶. چادر: در مسافرتها وخریدها، چادر حتماً استعمال می‌شود. چادر معمولاً ضخیم و سیاه‌رنگ است. در اعیاد و عروسیها از چادرهای نازك و تورمانند استفاده می‌شده است.

۷. کفش: کفش زنان نیز «ملکی» است.

در زنان عشایر، آرایش مذموم و ناپسند است و تنها سورمه درچشم کشیدن شدیداً معمول بوده است. زنان عشایر به‌زیورهای طلا (بویژه النگو وگردنبند) علاقه دارند وگاه در خانواده‌های مرفه، النگوهای طلا تمامی مچ دو دست را می‌پوشانیده است.

ارتباطات

ارتباطات جمعی

وسایل و شیوه‌های ارتباط جمعی در جامعهٔ ایلی را باید به‌دو دسته تقسیم نمائیم: وسایل ارتباط جمعی سنتی، و وسایل ارتباط جمعی نوین.

وسایل ارتباط جمعی سنتی: منظور ازوسایل‌ارتباط جمعی«سنتی»، شیوه‌ها ووسایلی است که درجامعهٔ ایلی«بسته»ریشه داشته وکانالها ومجاری انتشار وابلاغ «پیام» راتشکیل می‌داده است.

در ایل سرخی، انواع ارتباط جمعی سنتی به‌شرح زیر بوده است:

□ ارتباط شفاهی بی‌واسطه: شیوهٔ‌اصلی‌ارتباط جمعی درجامعهٔ قبیله‌ای، انتشارپیام بطور «شفاهی» و «مستقیم» (گوش به‌گوش) بوده است. اینگونه ارتباط، به‌دلیل وجود نظام عشیره‌ای ازمجرای خویشاوندی برقرار می‌شده و زنجیرهٔ خویشاوندان ازنزدیکترین تا دورترین‌به‌ترتیب، پیام‌را انتقال می‌داده است. باید گفت‌این‌شیوهٔ پیام‌رسانی بسیارسریع است و بطور مثال اخبار مهم در فاصله‌ای‌کمتر از دو روز درتمامی منطقه پخش می‌شود.

□ ارتباط شفاهی با واسطه: دراین نوع ارتباط، پیام توسط عامل انسانی انتشار می‌یافته است ولی غیر مستقیم و باواسطه. اینگونه ارتباطات، پیامهای مهم جمعی را دربر می‌گرفته است. ارتباطات شفاهی باواسطه را می‌توان به‌انواع زیر تقسیم کرد:

الف. قاصد (پیك): قاصدمهمترین عامل ارتباطی برون‌قبیله‌ای درگذشته محسوب‌می‌شده است. قاصد معمولاً فرد ورزیده و امینی بوده است‌که می‌توانسته در اسرع وقت پیام را از فرستنده به‌گیرنده برساند و نتیجهٔ‌آن را به‌ابلاغ‌کننده و مرجع پیام بازگرداند. بطور مثال بخشی از ایل به‌دلایلی، در منطقه‌ای دور چادر زده است و ارسال یك پیام فوری‌از سوی بخش‌دیگر ایل‌بدان‌ضرورت‌دارد. قاصد ازمیان‌جوانان ایل انتخاب وبه‌وی‌مأموریت ابلاغ پیام داده‌می‌شده‌است. ابلاغ‌کنندهٔ پیام رئیس ایل، یا بزرگان و ریش‌سفیدان بوده‌اند وگیرنده، بزرگان‌وریش‌سفیدان‌بخش‌جداشدهٔ‌ایل. پیام‌عموماً شفاهی وندرتاً کتبی‌بوده‌است. قاصد می‌توانسته است هر فرد واجد شرایطی باشد، ولی در سازمان سیاسی ایل، معمولاً یکی از چند نفر تفنگچیان امین و ورزیده و جسور رئیس ایل، به‌عنوان قاصد مشخص بوده‌اند و دریافت‌کنندهٔ پیام، آنهارا به‌عنوان حامل‌پیام ایل‌می‌شناخته وبه‌صحت پیام‌اعتماد داشته است.

استفاده از قاصد بیشتر در مناسبات برون‌قبیله‌ای مرسوم بوده‌است و درنظام‌ایلیاتی جنوب، هماره قاصدهای‌رؤسای ایلات‌وطوایف در تردد بوده وشبکهٔ‌پیوندهای میان‌عشایر را ایجاد می‌کرده‌اند.

ب. سفیر: سفیر نوعی‌قاصدبوده که‌در مناسبات بسیار مهم، نمایندهٔ‌سیاسی وتام‌الاختیار رئیس ایل محسوب می‌شده است. مثلاً در مذاکرات مهم سیاسی باایلخان فارس، حکومت شیراز کلانتر منطقه یارؤسای‌ایلات مهم‌دیگر، یکی‌ازافراد دیپلمات‌ومجرب ایل وبرخوردار از صفاتی چون زیرکی، آگاهی سیاسی، متانت، حاضرجوابی، شیرین‌بیانی، ظاهر متین و برازنده و... به‌عنوان سفیر ارسال‌می‌شده است. سفیر معمولاً ازبزرگان ایل (ریش‌سفیدان

مورد احترام و قبول ایل و یا عموزاده‌های ریش‌سفید و رئیس ایل) بوده است.

ج. جارچی: جارچی عموماً برای انتشار پیامهای درون‌قبیله‌ای بوده است. در شرایط مهم، مثلاً ابلاغ پیامی با این مضمون که: مأموران حکومتی برای حمله یا سربازگیری می‌آیند، یا فلان طایفه یا فلان‌خان برای حمله به ایل حرکت نموده ــ که بسیج و آمادگی سریع قبیله را ایجاب می‌کرده‌است ــ بزرگان ایل، توسط جوانانی که دارای صدای رسا بودند، پیام را ابلاغ می‌کرده‌اند و یا همه را به‌تجمع در یك محل دعوت کرده و پیام را مستقیماً و شفاهاً انتشار می‌داده‌اند.

د. جمع ریش‌سفیدان و بزرگان ایل: رئیس ایل، ریش‌سفیدان و بزرگان ایل وطوایف را در چادر خود دعوت‌می‌کرده ودرجمع آنها پیام ابلاغ می‌شده‌است. سپس بزرگان‌طوایف از طریق شبکهٔ خویشاوندی، پیام را به‌تودهٔ ایل انتقال می‌داده‌اند. این روش، معمولترین طریق انتشار پیامهای برون‌قبیله‌ای، درون‌قبیله‌ای و اخبار و شایعات بوده است.

□ ارتباط باواسطهٔ ابزار: اینگونه‌ارتباط، غیرمستقیم، غیرشفاهی و با واسطهٔ ابزار بوده است. ارتباطاتی‌از این دست را به‌شرح زیر می‌توان دسته‌بندی‌کرد:

الف. طبل: طبل ابزاراصلی‌برای انتشارپیامهای‌مهم، بویژه درشرایط جنگی بوده‌است. در جنگ معروف «تنگ‌آب فیروزآباد» (زمان رضاشاه)، ایل سرخی چندین دست طبل در ارتفاعات‌کار گذاشته بود که‌بوسیلهٔ آوای‌آن دونوع کنش ارتباطی ایجاد می‌شد: نخست، انتشار پیام به‌دشمن، که مضمون‌آن ابلاغ جسارت و جنگاوری وعزم راسخ برای سرکوب‌او بود، که‌درنتیجه به‌تضعیف‌روحیهٔ نظامیان می‌انجامید؛ دوم، ارسال پیام‌به‌نیروهای خودی، که مضمون‌آن تشجیع‌آنها به‌ادامهٔ نبرد ونتیجهٔ‌آن تقویت روح جمعی درکشاکش پیکار بود.

ب. دود: با ارسال پیام بوسیلهٔ دود در قبایل سرخپوست امریکا آشنائی داریم. ولی ظاهراً این شیوهٔ سنتی پیام‌رسانی، در بیشتر جوامع قبیله‌ای کوه‌نشین بوده و اختصاصی به‌سرخپوستان‌امریکا نداشته است.

در ایل سرخی، به‌دلیل کوهستانی و جنگلی‌بودن منطقه که چشم‌انداز و میدان دیدرا وسعت می‌بخشیده، استفاده از دود برای انتشار پیام، بویژه در شرایط جنگی و برای مقابله با هجوم دشمن، مرسوم بوده است.

ج. نشانه‌گذاری: نشانه‌گذاری، مانند حك علائم بر روی‌درختان جنگلی در مسیرهای مشخص، سنگ‌چین (کهله kehle) و ... وسیلهٔ مهمی برای انتشار پیام، نظیر اعلام خطر، اعلام سلامتی فرد و مانند اینها بوده است.

وسایل ارتباط جمعی نوین: همانطورکه گفتیم، سابقهٔ استفاده ازوسایل ارتباط جمعی نوین (رادیو و ...) به‌سالهای ۱۳۲۰ وبطور وسیع به‌دههٔ ۴۰ باز می گردد. لازم به‌توضیح است که علی‌رغم رسوخ وسایل ارتباط جمعی نوین، به‌دلیل تفاوت کارکرد، روشهای سنتی پیام‌رسانی (بویژه روش مستقیم وشفاهی، از طریق شبکهٔ خویشاوندی) هنوز مهمترین شیوهٔ ارتباطی است.

الف. روزنامه: از وسایل ارتباط جمعی نوین، روزنامه قدیمی‌ترین وسیله‌ای است که وارد ایل‌سرخی شده است؛ ولی تاکنون نیز نتوانسته جای مهم وهمگانی بیابد.

رسوخ روزنامه به‌دههٔ ۲۰ بازمی گردد. دراین سالها، به‌علت شرایط اجتماعی وسیاسی پس‌از سقوط رضاشاه، در سطح کشور نشریات و روزنامه‌های متعددی انتشار می‌یافت. در شهر شیراز نیز تعدادکثیری نشریات محلی وجود داشت. در این سالها، ایل‌سرخی درگیر ستیزها و منازعاتی با برادران قشقائی بوده و اخبار جنگهای خونین آن زمان در نشریات محلی شیراز بازتاب می‌یافته‌است. طبعاً چنین روزنامه‌هائی در میان ایل جائی داشته‌است؛ ولی نباید تصورکرد که روزنامه‌درسطح همگانی خوانده می‌شده، بلکه‌تنها معدودنسخه‌هایی به‌دست افراد ایل (باسوادان ایل که عموماً از بزرگان و ریش‌سفیدان بوده‌اند) می‌رسیده و در مجامع عمومی و شب‌نشینیها خوانده می‌شده و پیام آن گوش به گوش، از طریق شبکهٔ خویشاوندی وساخت عشیره‌ای، نشر می‌یافته است.

هنوزهم روزنامه نتوانسته است‌جای قابل‌توجهی به‌عنوان یك‌وسیلهٔ ارتباطی کشوری در ایل بیابد. اکنون نیز شیوهٔ روزنامه‌خوانی عموماً به‌طریق سنتی است و با دریافت یك نسخهٔ روزنامه، در مجامعی که در سینه‌کش آفتاب، در چادر یا روستا و درمهمانیها تشکیل می‌شود، اخبارمهم روزنامه‌ها توسط یك‌نفربلند خوانده‌شده و گوش به‌گوش انتشارمی‌یابد.

ب. ضبط‌صوت: ضبط‌صوت پدیدهٔ جدیدی است که عموماً طی دههٔ ۴۰ در ایل جاباز کرده‌است. ضبط‌صوت یك‌وسیلهٔ ارتباط‌جمعی محسوب‌می‌شود. این‌دستگاه به‌خاطرویژگی آن‌که قادر به‌ضبط هرنوع پیام شفاهی است، نقش مهمی درارتباطات درون‌قبیله‌ای دارد. ولی این ارتباطات، حاوی پیامهای‌جاری و روزمره نیست، بلکه حامل دوگونه پیام‌است:

اول. انتقال‌فرهنگ قبیله‌ای ازطریق ترانه‌هاوآوازهای‌فولکلوریك: افرادخوش‌صدا و باذوق ایل در مراسم ومهمانیها، ترانه‌های بومی وسنتی ایل را می‌خوانند و صدای آنان ضبط می‌شود و این نوارها تکثیر می گردد و نوعی پیام جمعی را انتشار می‌دهد.

دوم. انتقال پیام نسلها: یکی ازکارکردهای مهم ضبط‌صوت، مصاحبه با افراد مسن و کهنسال ایلی است‌که درآن، خاطرات خود را بویژه از جنگهای فراوان در طول تاریخ ایل با انگلیسیها ، با رژیم رضاخان ، جنگهای دههٔ ۲۰ با برادران قشقائی و قیام سالهای ۴۱-۴۲، قضاوتهاوخاطرات‌خود دربارهٔ مسائل وشخصیتهای گذشته، خاطرات ازکلانتران و قهرمانان و شهدای ایل و ... بیان می‌دارند. این‌نوارها تکثیر شده است وپیام پیران‌ایل ونسلهای پیشین را انتقال‌می‌دهد ونقش مهمی در انسجام «روح جمعی» درقبیله ایفامی کند.

کمتر مهمانی است که در آن افراد کهنسال ایل حضور داشته باشند وضبط صوتی صدای آنان را ضبط نکند. در جریان قیام سالهای ۴۱–۴۲، رزمندگان سرخی در کوه، نوارهای فراوانی ضبط کرده‌اند که در آن پیام رزمجوئی خود واشعار شاهنامهٔ فردوسی رامی‌خوانده و برای دیگران می‌فرستاده‌اند. برخی از این نوارها هنوز نیز موجود است.

ج. رادیو: رادیو نیز در دههٔ ۴۰ جای خود را بازکرد. امروزه، عموماً هرخانوادهٔ ایلی حداقل یك دستگاه رادیو دارد (تعداد رادیوهای ایل حداقل ۳۰۰۰ دستگاه تخمین زده می‌شود). رادیو مهمترین وسیلهٔ ارتباط جمعی نوین محسوب می‌شود و تقریباً همیشه روشن است.

رادیو، کانال اصلی و بی‌رقیب دریافت اخبار مملکتی وجهانی است و موقعیتی یگانه دارد. در بررسیهای نگارنده روشن شدکه پرشنونده‌ترین برنامه‌های رادیوئی عبارتند از:

۱. اخبار (بویژه اخبار استان رادیو شیراز).
۲. برنامه‌های عشایری و روستائی رادیو شیراز.
۳. سایر برنامه‌ها.

ازاخبار صدای ایران، عموماً اخبار استان مورد توجه‌است؛ زیرا با حیات روزمرهٔ ایل‌نشینان پیوند تنگاتنگ دارد.

د. تلویزیون: متأسفانهٔ منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی زیرپوشش تلویزیونی نیست و به‌علت موقعیت کوهستانی و مرتفع منطقه، امکان بهره‌گیری از برنامه‌های تلویزیونی مرکز شیراز میسر نمی‌باشد. تنها در دشت سیاخ (حاشیهٔ شمالی کوهمره) گیرنده‌ها آن هم باکیفیت نازل، قادر به‌نمایش برنامه‌های تلویزیونی هستند؛ ازاین‌رو تلویزیون جائی به‌عنوان یك وسیلهٔ ارتباط جمعی در ایل‌سرخی ندارد.

جاده‌های ارتباطی

در گذشته، وسیلهٔ اصلی ارتباطی و نظامی «اسب» بوده است. اسب در میان عشایر اهمیت خاصی دارد و اسب‌سواری دارای فرهنگ وآداب مفصلی است.

زیباترین‌اسب، «کهر»، «قزل» و «سیاه‌عربی» بوده‌است. جوانان سلحشور وبزرگان به‌تزئین اسب اهمیت زیادی می‌داده‌اند. گرانترین و بهترین زین اسب «برنو» بوده است.

قاطر در مناطق کوهستانی اهمیت‌وکارائی زیادی داشته و وسیلهٔ بارکشی بوده‌است. افرادمعمولی نیزازآن برای سواری استفاده می‌کرده‌اند؛ ولی بزرگان وجوانان‌سلحشور (بجز درگردنه‌ها ومسیرهای صعب) سوار قاطر نمی‌شده وکسر شأن خودمی‌دانسته‌اند.

الاغ نیز اهمیت زیادی دربارکشی داشته است.

براساس آمار موجود نزد نگارنده، در سال ۱۳۲۸ تعداد اسبهای کوهمرهٔ سرخی حدود ۱۰۰ رأس، تعداد قاطرها حدود ۱۰۰ رأس و الاغها ۳۰۰ رأس بوده است.

باورود اتومبیل (جیپ ولندرور) در سالهای دههٔ ۳۰، توسط رئیس ایل‌سرخی شبکهٔ جاده‌های ماشین‌رو درمنطقه (به‌ابتکار شخصی او وبدون هیچگونه حمایت دولتی) احداث شد. شیوهٔ احداث این جاده‌ها به‌نحوی بودکه با نیازهای ارتباطات اقتصادی-اجتماعی منطقه همخوانی داشته و وحدت و انسجام اجتماعی و قومی را تحکیم می‌بخشیده است. شبکهٔ راههای احداث شده توسط رئیس ایل‌سرخی به‌شکل زیر بوده است:

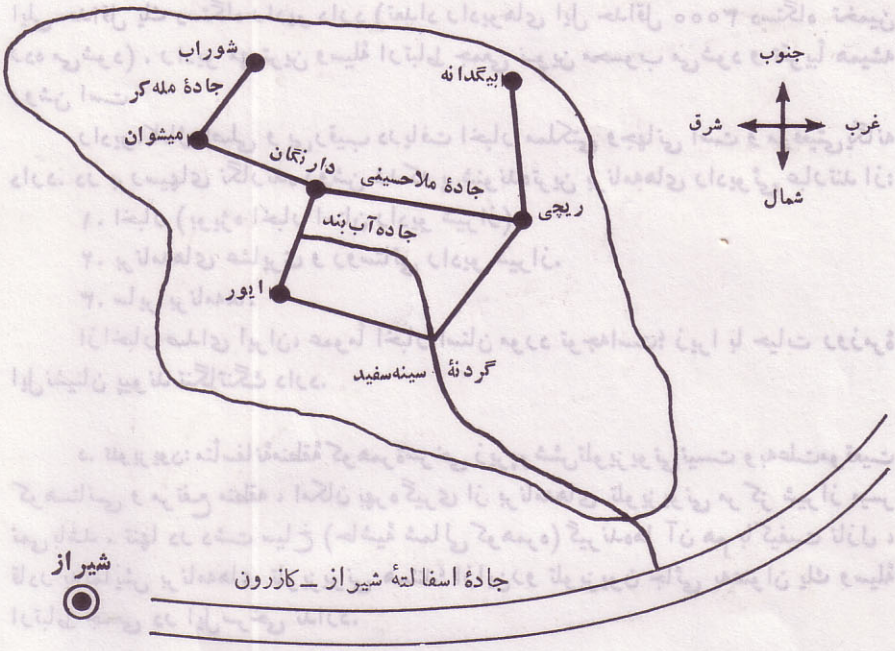

در نیمهٔ دوم دههٔ ۴۰، و بویژه پس‌از انقلاب اسلامی ایران، اتومبیل (بویژه وانت نیسان) به‌وسیلهٔ اصلی ارتباطی بدل شد. آمارگیری نگارنده (۱۳۶۵) تعداد اتومبیلهای ایل‌سرخی را ۱۰۱ دستگاه وانت و ۲۷ دستگاه لندرور و جیپ نشان می‌دهد. طبیعی است که‌دیگر، اسب وقاطر جائی به‌عنوان یك‌وسیلهٔ ارتباطی مهم ندارد وعشایری‌که روزگاری به‌سوارکاری‌شهره‌بودند، امروزه نسل‌جوانشان با این‌حیوانات‌نجیب وزیباتقریباً بیگانه‌است.

رژیم شاه، پس‌از سرکوب خونین قیام ۴۱-۴۲ و تیرباران رئیس ایل، در شبکهٔ جاده‌های منطقه تغییراتی ایجادکرد. این تغییرات در راستائی متضاد باسیاست جاده‌سازی رئیس ایل، وهدف‌آن تجزیهٔ منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی و ایجاد افتراق وگسستگی درپیوندهای اجتماعی و قومی مردم منطقه بود. این تغییر درجاده‌ها، با رهاکردن جاده‌های پیشین، که در نتیجه با ریزش بارانهای سیل‌آسای کوهستانی از بین رفتند، و احداث دوخط جدید جادهٔ جیپ‌رو انجام شد. لازم به‌توضیح است‌که احداث این جاده‌ها، هم هزینه‌های بسیارکلان وحیف‌ومیلهای‌فراوان‌را به‌همراه داشت‌وهم نیازهای ارتباطی‌منطقه‌را برآورده‌نمی‌ساخت؛

در حالیکه با مخارجی اندك و حفظ وبهبود سیستم جاده‌های پیشین به‌نیازهای مردم پاسخ داده می‌شد.

شبکهٔ جاده‌های احداث شده توسط رژیم شاه چنین است:

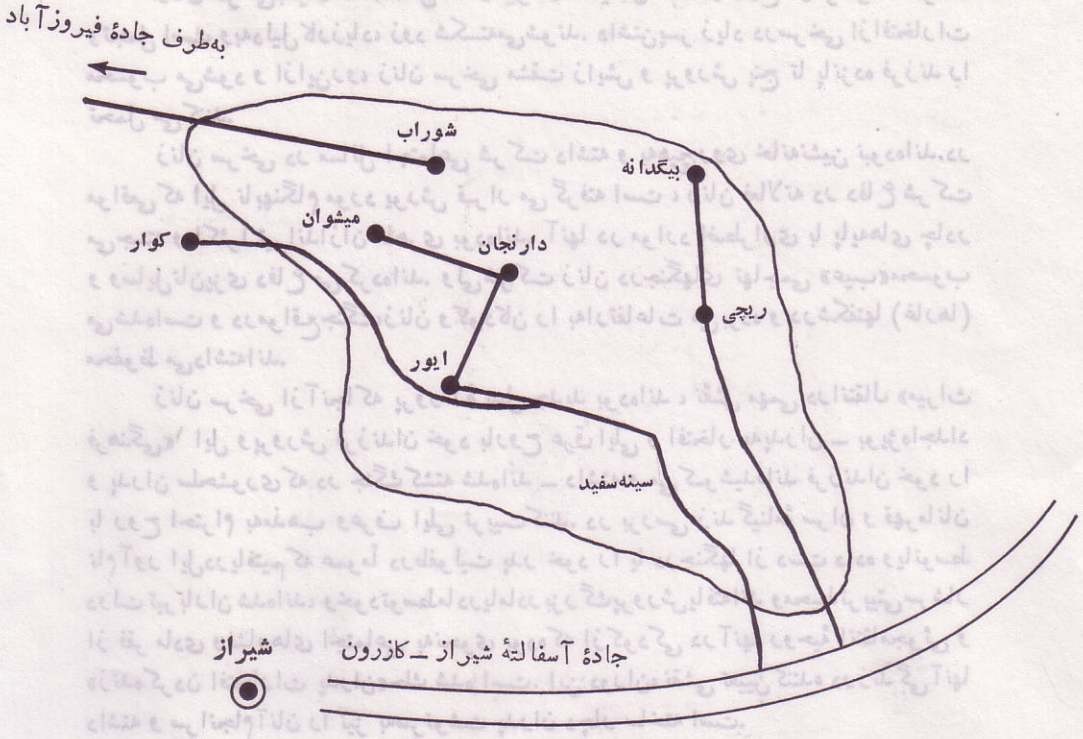

همانطورکه مشاهده می‌شود، جاده‌سازی رژیم‌شاه دقیقاً سیاسی بود و به‌تجزیهٔ‌منطقه به‌سه قسمت مجزا و قطع پیوندهای قومی و اجتماعی و اقتصادی مردم منطقه منجرگردید. این امرعواقب‌جدی درفروپاشی نظام‌قبیله‌ای و پیوندهای منطقه‌ای ایفا کرد و راه‌کارگزاران ساواك را در تحمیق فرهنگی مردم و دست دلالان وعمال رژیم را در چپاول اقتصادی‌منطقه بازگذاشت.

ازدواج وخانواده

نقش اجتماعی زن

زنان بین ۶۰ تا ۶۵٪ جمعیت ایل‌سرخی را تشکیل‌می‌دهند. زن دراقتصاد ایل‌نقش حساسی دارد و قالیبافی، قسمت مهمی ازکار دامداری وکوچ ، بخشی ازکارکشاورزی، و

جنگل کاوی به‌دوش اوست. سرخی خود را «ناموس‌پرست» می‌خواند و برای حیثیت و کرامت زن اهمیت فوق‌العاده قائل است. در گذشته، در شرایط جنگی، اگر در کاروانی زنی مسافرت می‌کرد، سرخی مطلقاً بدان کاروان حمله نمی‌کرد.

زنان سرخی بسیار زحمتکش‌اند و شیوهٔ زندگیشان ساده و فارغ از هرگونه اسراف و تجمل است و به‌دلیل کار زیاد، زود شکسته‌می‌شوند. داشتن پسر زیاد در سرخی از افتخارات محسوب می‌شود و از این‌رو، زنان سرخی مشقت زایش و پرورش پنج تا پانزده فرزند را تحمل می‌کنند.

زنان سرخی در مسائل اجتماعی شرکت داشته و به‌هیچ‌روی خانه‌نشین نبوده‌اند. در مواقعی که ایل نابهنگام مورد یورش قرار می‌گرفته است، زنان فعالانه در دفاع شرکت می‌جسته و اکثراً تیراندازان ماهری بوده‌اند. آنها در موارد اضطراری با پایه‌های چادر و وسایل نان‌پزی دفاع می‌کرده‌اند. ولی شرکت زنان در جنگهای تهاجمی «عیب» محسوب می‌شده‌است و در مواقع جنگ، زنان و کودکان را به‌ارتفاعات می‌برده و در شکفتها (غارها) محفوظ می‌داشته‌اند.

زنان سرخی از آنجاکه پرورندهٔ نسل جدید بوده‌اند، نقش مهمی در انتقال «میراث فرهنگی»[1] ایل و پرورش فرزندان خود باروح عرق ایلی و افتخار به‌پدران ـ بویژه اجداد و پدران سلحشوری که در جنگ کشته شده‌اند ـ داشته و می‌کوشیده‌اند فرزندان خود را با روح احترام به‌مذهب و عرف ایلی تربیت کنند. در بررسی زندگینامهٔ سران و قهرمانان نام‌آور ایل دریافتیم که عموماً درطفولیت پدر خود را یا درجنگها از دست داده و یا توسط دولت تیرباران شده‌اند، و خود توسط مادر یا مادربزرگ پرورش یافته‌اند و محیط تربیتی سرشار از فقر مادی و فشارهای اجتماعی به‌نحوی بوده‌که از کودکی در آنها روحیهٔ انتقامجوئی و «زنده کردن افتخارات پدران» حک شده است. این دوران، نقشی تعیین کننده در زندگی آنها داشته و سرانجام آنان را نیز به‌سرنوشت پدران دچار ساخته است.

ازدواج

قبلاً در بحث پیرامون «نظام عشیره‌ای»، دربارهٔ کارکرد اجتماعی ـ سیاسی ازدواج سخن گفتیم و در اینجا به‌ابعاد مشخص‌تر دیگری می‌پردازیم:

درون‌همسری و برون‌همسری[2]: تا حدود سالهای ۱۲۵۰ شمسی تمامی ازدواجها درون‌قبیله‌ای بوده، که از آن میان، ۷۰٪ درون‌طایفه‌ای و ۳۰٪ بین طایفه‌ای بوده است. با استقرار ایل سرخی در منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی، بتدریج سنت درون‌همسری شکسته می‌شود و ازدواج با اهالی کوهمره آغاز می‌گردد. ولی هنوز نیز حدود ۵۰٪ ازدواجها درون‌ایلی است. از ۵۰٪ دیگر حدود ۴۵٪، ازدواج با دیگر عشایر و روستائیان کوهمرهٔ سرخی و در واقع

1. cultural heritage
2. endogamy and exogamy

ازدواج درون‌منطقه‌ای است ، و تنها ۵٪ آن را ازدواج برون‌ایلی ـ برون‌منطقه‌ای تشکیل می‌دهد. جوانانی که مقیم شهرند نیز اکثراً با ایل یا منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی وصلت کرده‌اند.

ازدواج سیاسی: منظور ما ازازدواج سیاسی ازدواجهائی است که کارکرد سیاسی آن (هم‌اتحادی) آشکار باشد.

در بزرگان و رؤسای ایل، ازدواجها عموماً علاوه برکارکرد طبیعی آن، به‌منظور تحکیم پیوندهای ایلی و طایفه‌ای و منطقه‌ای صورت می گرفته است . نمونه‌های زیر این امر را نشان می‌دهد:

ملاشهباز (کلانتر کوهمره و رئیس ایل سرخی درسالهای ۱۲۸۰ـ۱۲۹۵ شمسی) چهار همسر داشته است. همسر اول دختر عموی او، همسر دوم ازاهالی روستای میشوان (دختر دائی او)، همسرسوم ازطایفهٔ بگی (به‌منظور ایجاد پیوندهای قبیله‌ای دوطایفهٔ بگی وناصرو)، وهمسرچهارم دختر عبدالله‌خان دارنگانی و به‌منظور ایجاد پیوند و اتحاد با سلسلهٔ خوانین متنفذ دارنجان بوده است. همانطور که ملاحظه می‌شود، باسیرزندگی او از یك فرد «عادی» به‌یك «قدرت سیاسی»، کارکرد ازدواجها نیز به‌کارکردهای سیاسی بدل می‌شده است.

ملامهدی (شخصیت نظامی و قدرتمند ایل سرخی در سالهای ۱۲۹۵ـ۱۳۱۱) نیز چهار همسر داشته است . همسر اول او از طایفهٔ جبارزار بوده که سبب نزدیکی دو طایفهٔ بگی وجبارزار می‌شود. همسردوم اوازطایفهٔ فارسیمدان قشقائی بوده وباقشقائیها «هم‌اتحادی» ایجاد می کند . همسر سوم او دختر باقرخان دارنگانی و به‌منظور ایجاد پیوند سیاسی یا خوانین دارنجان بوده است.

ازدواج خویشاوندی: ازدواج دخترعمو ـ پسرعمو درایل سرخی سنت ومرسوم است. یکی از عرفهای ایل سرخی، ازدواج باهمسر برادر (پس‌ازوفات او) است. چنین ازدواجی سبب می‌شده است تافرزندان برادر در زیر حمایت عمو قرار گیرند؛ اموال برادرازفامیل خارج نشود و زن او نیز به‌بیگانه شوهر نکند. ازدواج همسر برادر با بیگانه مذموم تلقی می‌شده و مایهٔ سرشکستگی بوده است. نمونهٔ زیر این امر را نشان می‌دهد:

همسراول حبیب‌الله شهبازی کلانتر کوهمره و رئیس ایل درسالهای ۱۳۳۵ـ۱۳۴۳ زن برادر او عبدالله‌خان (که در ۱۳۱۱ تیرباران شد) و نیز دخترعموی او بوده و از نظر سنی بسیار مسن‌تر ازشوهر بوده است. همسر چهارم اونیز زن برادر متوفای اومسیح‌الله‌خان (کلانتر کوهمره ورئیس ایل درسالهای ۱۳۲۰ـ۱۳۳۵) بوده است. همسر دوم اوشیرازی بوده و درسالهای تبعید درشیراز گرفته‌شده‌است وهمسرسوم ازطایفهٔ کشکولی (ایل قشقائی) ونوهٔ حاج‌محمدکریم‌خان کشکولی (نمایندهٔ ایل قشقائی درمجلس دوم مشروطه) و به‌منظور ایجاد پیوند با سلسلهٔ خوانین کشکولی بوده است.

چندهمسر و تك‌همسری: [1] درایل سرخی، در گذشته، چندهمسری شیوهٔ معمول ازدواج

1. polygamy and monogamy

بوده است . اکثر مردان بیش از یك همسر داشته و افراد مرفه چهار همسر داشته‌اند . در سالهای دههٔ ۴۰ چندهمسری کاهش می‌یابد و امروزه نسل جوان، تك‌همسری را ــ بیشتر به‌دلیل هنجارها و نیز مشکلات شیوهٔ زندگی امروزی ــ ترجیح می‌دهد. در نسل قبل، بیش از ۸۰٪ ازدواجها چندهمسری و در نسل کنونی (نسل جوان زیر ۳۵ سال) تنها ۵٪ ازدواج چندهمسری تخمین زده می‌شود (نمودارهای شمارهٔ ۳۴ و ۳۵).

ارث

در ایل سرخی، طبقه‌بندی وراث براساس قواعد فقه جعفری است. تنها نکتهٔ قابل توجه، مسألهٔ ارث دختران است. هرچند دختر براساس حقوق شرعی خویش حق خود می‌شمرد تا از ارثیهٔ پدر سهم خود را بگیرد، ولی براساس سنن نامکتوب و عرف ایلی، بخشش ارث از سوی خواهر به‌برادر پسندیده تلقی می‌شود. چنین‌زنی، اگر برادران او افرادی شایسته باشند و خود نیز دارای تمکن کافی باشد، مورد تحسین قرار می‌گیرد. ولی مسأله به‌اینجا محدود نمی‌شود . برخی برادران ، برای خود این «حق» را قائلند که به‌هرطریقی مانع ارث‌بری خواهر شوند. پسران اگر درسن بلوغ باشند، معمولاً در زمان حیات پدر، تقسیم ماترك را انجام می‌دهند و اموال مهم ، بویژه زمین را پسران تملك می‌کنند و برای دختر، بیشتر از لوازم منزل، فرش و یا دام سهم می‌ماند.

این سنت در بسیاری از جوامع قبیله‌ای رواج دارد و مردم‌شناسان برای آن پایهٔ اقتصادی قائلند؛ زیرا تقسیم ارث در میان دختران، توان اقتصادی خانواده و در نتیجه طایفه را که بر پدر تباری استوار است، کاهش می‌دهد.[۱]

به‌هر تقدیر ، در ایل سرخی سلب ارث از دختر علی‌رغم تمایل خود او امکان‌پذیر نیست و درصورت بروز اختلاف، ریش‌سفیدان ایل همواره ازحق‌دختر در ارث‌بری حمایت کرده و این حمایتگری تا حدود زیادی دست برادران متعدی را کوتاه می‌سازد.

آداب مذهبی[۲]

عشایر کوهمرهٔ سرخی، مسلمان و شیعهٔ دوازده‌امامی هستند و مردمی مقید به آداب و رسوم مذهبی. تقید به‌مذهب، سبب جلوگیری از بسیاری مفاسد اجتماعی شده و سلامت اخلاقی منطقه

۱. فردریش انگلس در کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، دربارهٔ محرومیت دختران قبایل یونان باستان ازحق ارث می‌نویسد: «اگر دختر شخص ثروتمندی هنگام فوت پدرش سهم ارث می‌برد و اگر به‌شخص خارج ازطایفه، یعنی به‌عضو طایفهٔ دیگر شوهر می‌کرد، در آن صورت این ارثیه را هم باخود به آن طایفه انتقال می‌داد. چنین امری، اگر معمول می‌شد، پایه‌های حقوق قبیله‌ای را متزلزل می‌ساخت».

2. religious manners

ازدواج در ایل‌سرخی (۵۰ سال پیش)

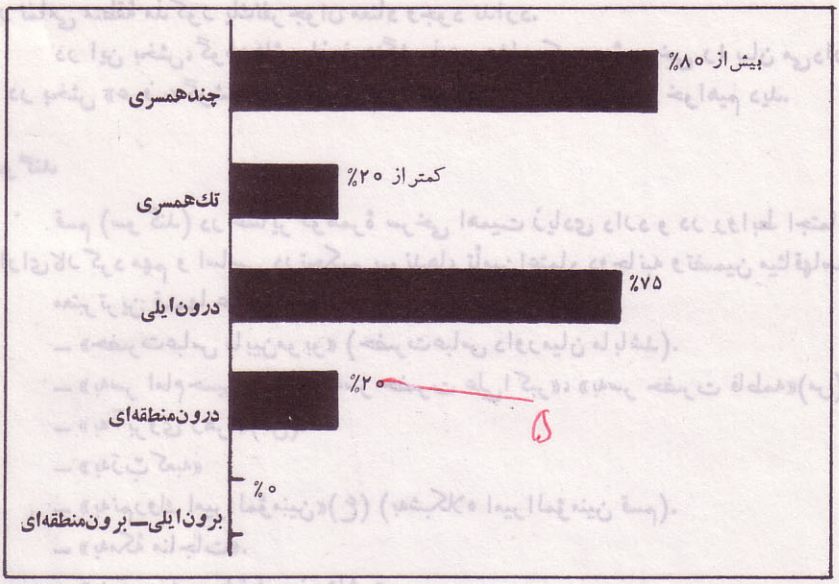

نمودار شمارهٔ ۳۴

ازدواج در نسل امروزی ایل‌سرخی

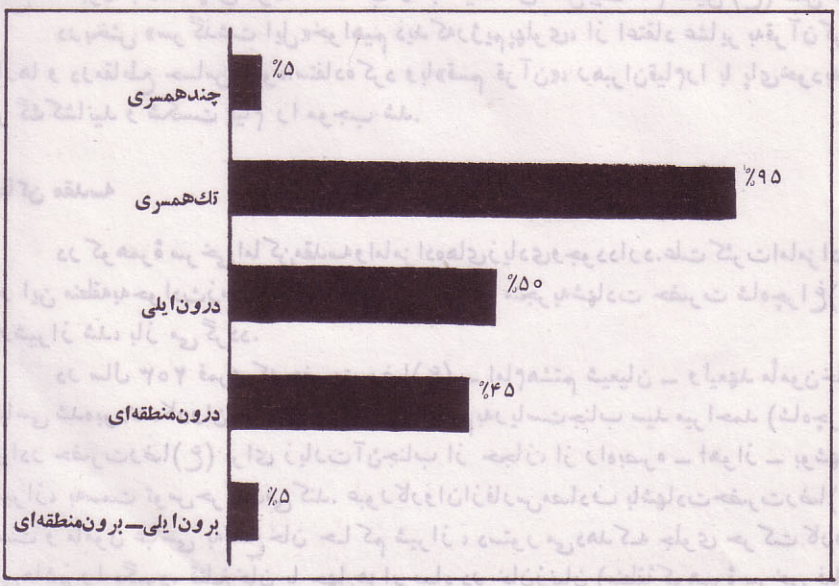

نمودار شمارهٔ ۳۵

را تضمین کرده‌است. برای نمونه کافی است یادآور شویم که علی‌رغم رفت‌وآمد زیاد به‌شهر، در تمامی منطقهٔ مذکور یك‌نفر جوان معتاد وجود ندارد.

در این بخش، گوشه‌هائی از فرهنگ مذهبی عشایر کوهمرهٔ سرخی را بیان می‌داریم و در بخش «عرف» گوشه‌های دیگری از تأثیر «فرهنگ مذهبی» را خواهیم دید.

سوگند

قسم (سوگند) در عشایر کوهمرهٔ سرخی اهمیت زیادی دارد و در روابط اجتماعی دارای کارکرد مهم و اساسی در تحکیم پیوندها، تأمین اعتماد دوجانبه و تضمین میثاقهاست. معتبرترین قسمها عبارتنداز:

- «حضرت‌عباس مابین‌موبو» (حضرت‌عباس داورمیان ما باشد).
- «به‌سر امام‌حسین»(ع)، «به‌سر حضرت علی‌اکبر»، «به‌سر حضرت فاطمه»(س).
- «به‌آبروی زهرا»(س).
- «به‌ربّ کعبه»
- «به‌نم‌روك امیرالمؤمنین»(ع) (به‌شبکلاه امیرالمؤمنین قسم).
- «به‌مکهٔ مناجات».
- «به‌دودست بریدهٔ قمربنی‌هاشم».

عشایر بخصوص به‌قرآن‌مجید، حضرت‌عباس (ع) وحضرت فاطمهٔ زهرا (س) اعتقاد عجیبی دارند. علت‌سوگندبه«سر» حضرت‌عباس (ع) آن است که‌آن بزرگوار چون دستش قطع شده‌بود، بادندانهای‌خود، مشك‌آب را به‌خیمه‌های اهل بیت‌امام‌حسین (ع) حمل‌کرد.

دربخش «سرگذشت ایل»خواهیم دیدکه‌رژیم پهلوی، از اعتقاد عشایر به‌قرآن‌کریم بارها و درمقاطع حساس، سوءاستفاده‌کرد وبا«قسم قرآن»، رهبران‌قیام‌را با پای‌خودبه‌کام مرگ‌کشانید و شکست قیام را موجب شد.

اماکن مقدسه

درکوهمرهٔ سرخی اماکن‌مقدسه‌وامامزاده‌های‌زیادی‌وجوددارد. علت‌کثرت‌امامزاده‌ها در این منطقه‌به‌حوادث‌زمان خلافت مأمون عباسی که منجر به‌شهادت حضرت شاه‌چراغ(ع) درشیراز شد، باز می‌گردد.

در سال ۲۰۳ قمری که حضرت رضا(ع) ــ امام‌هشتم شیعیان ــ ولیعهد مأمون‌خلیفهٔ عباسی شده‌بودند، کاروان ۱۵۰۰۰ نفری‌ازبنی‌هاشم به‌ریاست‌جناب سید میراحمد (شاه‌چراغ برادر حضرت‌رضا(ع) برای زیارت آن‌جناب از حجاز، از راه‌بصره ــ اهواز ــ بوشهر ــ شیراز، به‌سمت توس‌حرکت‌می‌کند. عبورکاروان‌ازفارس‌مصادف باشهادت‌حضرت‌رضا(ع) است و مأمون عباسی به‌قتلغ‌خان حاکم شیراز، دستور می‌دهدکه جلوی حرکت کاروان بنی‌هاشم را بگیرد. قتلغ‌خان با چهل‌هزار سپاه در خان‌زنیان (منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی فعلی) جلوی‌کاروان را می‌گیرد ومیان آنها جنگ رخ‌می‌دهد. بنی‌هاشم به‌اطراف پراکنده‌می‌شوند

وپس ازچندی حضرت شاه چراغ (ع) که مخفیانه به شیراز پناه برده بود، شناسائی و شهید می شود.[۱]

با توجه به اینکه جنگ عباسیان و بنی هاشم در منطقهٔ کوهمره بوده است، عدهٔ زیادی از بنی هاشم به کوهستانهای کوهمره پناه می برند ودر آنجا یا توسط مأموران حکومتی به شهادت می رسند و یا مخفیانه زندگی کرده ووفات می یابند. منشأ سلسله های متعدد سادات ساکن کوهمره و نیز امامزاده های متعدد، به این بزرگان می رسد.

مهمترین امامزاده های کوهمرهٔ سرخی عبارتنداز:

- حاج بهاءالدین (حاجی بادی) در دارنجان سیاخ.
- پیر بنو (پیربن آب) در شوراب.
- پیر غیب درمله گاو.
- شاهزاده حسین در چنار فاریاب.
- شاه ابوالخیر در رمقان.
- شاهزاده محمد در میگلی.
- سیدمحمد در رمقان.
- ؟ درمسقان.
- شیخ حسن یار در دادنجان.
- آقام شهید در دارنجان سیاخ.
- آقام شهید در دارنجان سیاخ (دو امامزادهٔ همنامند).
- پیر بی شك در بروکان.
- فقیرحاجی درمیشوان.
- امامزاده ابراهیم در درهٔ دریا (دریاهك).

در روستای کمیلی نیز مکان مقدسی موسوم به «چکمه علی» وجود دارد که اهالی معتقدند قدمگاه حضرت علی (ع) بوده است.

اهالی کوهمرهٔ سرخی به این امامزاده ها اعتقاد شدید دارند و کرامات فراوانی از آنها نقل می کنند.

زائران ومسافران، هنگامی که به گردنه ای که امامزاده از آنجا نمایان است می رسند، می ایستند، به امامزاده تعظیم می کنند و در آنجا «کهله» می بندند (سنگ چین می کنند). چنین گردنه هائی به «گردنهٔ زیارتی» موسومند. درچنین گردنه هائی، کهله های فراوان نشانهٔ وجود امامزاده در آن نزدیکی است.

سادات و نقش اجتماعی آنها

در کوهمرهٔ سرخی شش سلسلهٔ سادات وجود دارند وسادات یك گروه دارای «منزلت اجتماعی» خاص تلقی می شود. شش خاندان سادات کوهمرهٔ سرخی عبارتنداز:

۱. سلطان الواعظین شیرازی، شبهای پیشاور، دارالکتب اسلامیه، ۱۳۴۶، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

ـ سادات دارنجانی (سادات حسینی)؛
ـ سادات شاه‌لطف‌الله شکفتی (معروف به سادات صفوی)؛
ـ سادات رمقانی؛
ـ سادات سقلمه‌چی (موسوی)؛
ـ سادات ریچی؛
ـ سادات ایور.

کارکردهای اجتماعی سادات محلی عبارتنداز:

ـ عقد و ازدواج؛
ـ جمع‌آوری وجوه شرعیه (خمس و زکات)؛
ـ وصیت؛
ـ روضه‌خوانی؛
ـ دعانویسی (برای شفای بیمار، رفع بیماری سن‌گندم و بیماریهای دامی، «تیربند» برای جلوگیری از اصابت گلوله در جنگ که شدیداً مرسوم بوده است و به‌آن اعتقاد جدی داشته‌اند و...)؛
ـ معاملات وعقود؛
ـ ایجاد صلح وصفا وبخشش خون‌بها و رفع «خونداری».

علاوه‌برسادات مذکور، شیوخ معینی از اهالی‌فراشبند فارس درمنطقهٔ کوهمرهٔ‌سرخی احترام و نقش اجتماعی‌دارند. شیوخ فراشبندی توسط آخرین رئیس ایل‌سرخی واردمنطقه شدند. معروفترین آنها مرحوم شیخ ابراهیم حسانی بودکه فردی عارف، متقی، بامعلومات و مورد احترام مردم بود.

عشایر کوهمرهٔ سرخی برای سادات احترام زیادقائلند. داستان «اجاق مشهدی‌محمد» که قبلاً بیان داشتیم، گویای این‌احترام ریشه‌دار است. سرخیها به‌سادات که می‌رسندبرای تبرك دست آنها رامی‌بوسند واگرسیدی به‌خرمن یا احشام یامنزل آنها وارد شود وتقاضائی داشته باشد، حتماً آن‌را برآورده می‌سازند (در گذشته واکنون‌مراجعه برای «سهم‌سادات» زیادبوده‌است) و درمقابل ازاو چیزی درخواست می‌کنندکه «نرنگی» («نرنجی» به‌نشانهٔ عدم رنجش) نامیده می‌شود. سید معمولاً نقل، نبات یاشکرپنیر می‌دهد. «نرنگی» رابرای شفا به‌بیمار می‌دهند.

دربارهٔ برخی سادات قدیمی‌کوهمره داستانهائی ازاقدامات خارق‌العاده وکرامات آنها نقل می‌شود؛ از جمله شاه‌علی‌محمد دارنجانی (حدود ۷۰ سال پیش) معروف است‌که سوار سنگ می‌شده و از آن به‌عنوان مرکب‌استفاده می‌کرده است. هم‌اکنون این سنگ‌در تنگ‌خانی‌کوه دلو موجود و به‌سنگ شاه‌علی‌محمدی معروف است. از شاه‌لطف‌الله رمقانی و شاه‌جواد دارنجانی نیزکرامات عجیبی معروف است؛ از جمله از تأثیر قطعی دعای آنها در دفع بیماریهای نباتی، دامی و انسانی ونیز در دفع گلوله درجنگها (تیربند) داستانهائی نقل می‌شود.

علی‌رغم کارکرد مهم روحانیان در زندگی اجتماعی ایل‌سرخی، کنجکاو شدیم بدانیم که چرا در ایل‌سرخی روحانی وجود نداشته است؟ در پاسخ، ضرب‌المثلی در درون ایل را بیان داشتند که برای مزاح بد نیست بیان شود: «اَسُرخی غیر ظالُم عالُم پااُش نگرفتن» (از سرخی بجز ظالم عالمی برنخاست!!).

مراسم عزاداری حسینی

امام‌حسین (ع) و قیام‌حسینی در باورها و آداب مذهبی عشایر کوهمرهٔ سرخی جایگاه مهمی دارد و مراسم عزاداری حسینی در این منطقه با شکوه خاصی برگزار می‌شود.

در گذشته (قبل از ۱۳۴۱) سران ایل در محل سکونت خود (ریچی و دارنجان) مراسم مفصلی برگزار می‌کردند و شیوخ فراشبندی روضه‌خوانی می‌نمودند. امروزه نیز بزرگان منطقه در ایام عزاداری حسینی مجالس روضه‌خوانی برقرار می‌کنند و «سفره» می‌دهند.

در شب تاسوعا و عاشورا اهالی محلهای یک بلوک دسته راه می‌اندازند و به‌سوی امامزادهٔ خود حرکت می‌کنند. زنجیرزنی وقمه‌زنی مرسوم نیست و تنها به‌علامت عزا لباس سیاه می‌پوشند، به‌سر شُل می‌مالند و سینه می‌زنند. هر گروه علم سبزرنگ خود را دارد که در آن آیهٔ شریفه «نصرمن‌الله وفتح‌قریب» نقش بسته است. به‌علمها پارچه‌های رنگی زیادی می‌آویزند و یک خنجر و یک پیاز سر علم نصب می‌کنند. وقتی همهٔ دسته‌ها به‌امامزاده رسیدند، می‌کوشند تا علم دستهٔ دیگر را به‌زور از دستشان خارج کنند و این مبارزه با جدیت انجام می‌گیرد. از دست دادن علم «ننگ» قلمداد می‌شود و دسته‌ای که علم دیگران را به‌دست آورده‌است پیروز و سرفراز به‌حساب می‌آید! دستهٔ شکست‌خورده «یزیدی» محسوب می‌شود و دستهٔ پیروز «حسینی»! علم تصرف شده را چند روزی نگه می‌دارند و سپس، گاه سالم و گاه با برداشتن تزئیناتش آن را پس می‌دهند.

نوحه‌ها عموماً همان نوحه‌های مرسوم در سایر نقاط ایران است که با لهجهٔ محلی خوانده می‌شود و مأخذ آنها عموماً «روضة‌الشهدا»ی کاشفی است. ازجملهٔ نوحه‌های ویژهٔ کوهمرهٔ سرخی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

نوحه‌خوان می‌خواند:

«اَندِسَم ازبَهرِ حسین تِشنه‌لُو اُو بِبرُم. ببرم یا نَبرُم؟»
(آمده‌ام برای حسین تشنه‌لب آب ببرم. ببرم یا نبرم؟)

جمعیت پاسخ می‌دهد:

«اُو بِبر، اُو بِبر.»
(آب ببر، آب ببر).

در گذشته، نوحهٔ زیر نیز کم و بیش مرسوم بوده است:

نوحه‌خوان می‌خوانده است:

«ای حسین تشنه‌لو، توکه‌لشکِرت نبید جَنگِت چه بید؟»
(ای حسین تشنه‌لب، توکه لشکر نداشتی، جنگت چه‌بود؟)

جمعیت پاسخ می‌داده است:

«کُه، کفر نگو! پَ تو چِنی؟ پَ مُ چِنُم؟»

(پسر، کفر نگو! پس تو چه هستی؟ پس من چه‌هستم؟)

ظاهر نوحهٔ اخیر، عامیانه‌جلوه‌می کند، ولی در آن مضمونی عالی نهفته‌است. نوحه‌خوان یکی ازمهمترین پرسشها را دررابطه باقیام حسینی مطرح می‌سازد که امروزه نیز پرشورترین مباحثات علمی ـ مذهبی را سبب شده‌است. چرا امام حسین (ع) علی‌رغم فقدان نیروی کافی، قیام کرد؟ جمعیت پاسخی شایسته و عمیق می‌دهد: «پسر، کفر نگو! پس تو چیستی؟ پس من چه هستم؟». به‌عبارت دیگر، مردم می گویند که امام حسین (ع) باقیام وشهادت خود برای ابد، همهٔ مردمان را به‌سپاه خود بدل ساخت.

عرف در ایل‌سرخی

«عرف»[1] عبارت‌است ازقواعد نامکتوب[2] که در گذشته درجوامع بشری وجودداشته و سازمان اجتماعی آنها را سامان‌می‌داده است. تکامل عرف به‌پیدایش «قانون»[3] انجامید؛ ولی در جوامع معاصر، هنوزنیز درجوار قوانین مدون، عرف و رسوم به‌حیات خودادامه می‌دهند و بسیاری از مسائل اجتماعی را، از جمله برخی مسائلی که قوانین عاجز از حل آنند، سامان می بخشند.

درعشایرایران، معمولاً عرف بامذهب عجین بوده وتعالیم مذهبی خمیرمایهٔ بسیاری‌از قواعدعرفی راتشکیل‌می‌داده‌است. به‌قول ویل‌دورانت: عجین‌شدن‌عرف بامذهب‌درجماعات قبیله‌ای، قواعدی پدید می آورده محکمتر از قوانین جوامع امروزی.[4]

در ایل‌سرخی به‌عرف، «رسومات»[5] می گویند. در رسومات ایل‌سرخی مواردی از آمیزش‌مذهب وعرف نمایان‌است؛ هرچند مواردی‌نیزهست که پایه‌وخاستگاه مذهبی ندارد.

سوگند واحترام به‌سادات که‌قبلاً بیان داشتیم از زمرهٔ رسومات سرخی است؛ یعنی مراعات‌آنها لازم است و عدم رعایت‌آنها موجب از میان رفتن «وجههٔ اجتماعی» فرد و خوار شدن او در نزد جامعه می‌شود.

در زیر نمونه‌های دیگری از رسومات ایل‌سرخی را بیان می‌داریم:

«غیرت‌گیری» (حمایتگری)

حمایت از عضو طایفه و ایل یکی از رسومات بنیادین ایل‌سرخی است. حمایتگری

1. usage
2. oral
3. law

۴. ویل‌دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۳۵.

5. customs

ابعاد مختلفی دارد:

حمایت مادی: در زمان ریاست کله‌رحمان (۱۲۴۰–۱۲۸۰ شمسی) سنت بوده که اگر کسی به‌علل مختلف اموال خود را از دست می‌داده و بی‌بضاعت می‌شده، رئیس ایل از دیگر خانوارهای طایفهٔ او، به‌اندازهٔ کافی دام و وسائل زندگی جمع می‌کرده و به‌او می‌داده است تا به‌سطح معمول تمول طایفه برسد و اگر فردمذکور مجرد بوده باجمع‌آوری کمك از طایفهٔ خود او برایش زن می‌گرفته و اسباب‌لازم برای تشکیل یك عائلهٔ متوسط را به‌او می‌داده است.

حمایت سیاسی: حمایت از عضو ایل در برابر بیگانگان در حیات ایلی بسیار مهم است. اگر فردی از طایفه‌ای مورد تعدی بیگانه قرار گیرد وطایفه‌اش ار او حمایت نکند، این طایفه درافکار عمومی ایل شدیداً محکوم می‌شود. این نوع حمایتگری «غیرت گیری» نامیده‌می‌شود. توهین به‌عضو یك‌طایفه، اگربناحق‌وناموجه‌باشد، توهین به‌کل طایفه‌محسوب می‌شود و واکنش آنها رابرمی‌انگیزد، بخصوص اگرفرد توهین‌شده، «بزرگ» وریش‌سفید باشد. درفصل «سرگذشت‌ایل» خواهیم‌دید که چگونه توهین‌محمدرضاخان‌شکفتی به کربلائی رحمان (بزرگ ایل)، غیرت ایل را برانگیخت وآنها را به‌شورش واداشت.

غیرت گیری دو بعد مثبت و منفی دارد. بعد مثبت‌آن حمایت از عضو ایل در قبال اجحافات وتعدیات است، وبعد منفی آن تبدیل‌شدن این سنت پسندیده به‌«حمیت» وتعصب نامشروع؛ یعنی‌زمانی که‌عضو ایل، خود تجاوزکار باشدوبحق مورد تنبیه‌دیگران قرار گیرد. غیرت گیری متعصبانه منشأ تنازعات عشایری در فارس بوده است.

خونداری

بزرگترین جرم درعرف ایل‌سرخی، قتل‌نفس است. تاکنون موردی ازقتل عضویك طایفه توسط عضو دیگر همان طایفه مشاهده نشده‌است، ولی مواردی ازقتل درون‌ایلی بوده که منجر به‌رودررویی طایفه‌ها گردیده است. خانوادهٔ مقتول، خود را خوندار به‌حساب می‌آورد و حق مشروع خود می‌داندکه قتل را تلافی کند. حق خونداری به‌پدر، برادران و پسران مقتول انتقال می‌یابد و در صورت فقدان آنها به‌خویشاوندان درجهٔ دوی او تعلق می‌گیرد. در مسألهٔ خونداری طایفهٔ‌مقتول به‌حمایت از خوندار برمی‌خیزد ومجموع‌طایفه خود را خوندار می‌داند.

در موارد قتل عضو ایل‌توسط بیگانه، مجموعهٔ ایل، خود را خوندار می‌داند وبرای قصاص قاتل وارد میدان می‌شود. تاوقتی‌که خونداری به‌مرحلهٔ «خون‌بس» نرسد این‌تلاش وستیز ادامه می‌یابد. درگذشته، در مورد قتلهای درون‌ایلی و درون‌منطقه‌ای (کوهمره)، مسأله با میانجیگری رئیس ایل خاتمه می‌یافته و طرفین راآشتی داده و خون‌بس برقرار می‌شده است.

مراسم خون‌بس به‌این شکل است که با وساطت سادات، رئیس ایل و ریش‌سفیدان و بزرگان ایل، قرآنی به‌گردن قاتل می‌انداختند و او را به‌خانهٔ خوندار می‌بردند. طایفهٔ قاتل در ازای خون مقتول، دختری را به‌ازدواج خوندار درمی‌آورد و گاه مقداری پول و دام نیز به‌اومی‌پرداخت و درنتیجه خوندار درجهٔ‌یك حق خود را درقصاص می‌بخشید. در «سرگذشت‌ایل» نمونه‌هائی مشاهده خواهد شدکه مثلاً درجنگ سرخی با طایفهٔ بهادنی و تیرهٔ گله‌زن حیاتی، پس‌از ستیزهای فراوان، با مراسم خون‌بس و ایجاد پیوند سببی قضیه فیصله یافت.

اگر مراسم خون‌بس انجام نگیرد،کینه ادامه خواهد یافت. دربارهٔ دیرپائی و عمق این عرف نمونهٔ زیرگویاست:

در سالهای دههٔ ۳۰ یکی ازاعضای طایفهٔ دهدارسرخی توسط یکی از اهالی‌کوهمره به‌قتل می‌رسد. در آن زمان رئیس ایل اعمال نفوذ می‌کند و قاتل را (چون قتل غیر عمد بوده‌است) به‌شیرازفراری می‌دهد و به‌نحوی‌خانوادهٔ مقتول را راضی‌می‌کند؛ ولی‌خون‌بس انجام نمی‌شود. سالها می‌گذرد. پس ازانقلاب اسلامی (یعنی باگذشت قریب به‌۳۰ سال) خانوادهٔ خوندار ادعای «خون» می‌کند و قاتل مجبور می‌شود بابت خون‌بس، دختری را به‌تزویج خانوادهٔ مقتول درآورد.

پیمان برائت

پیمان‌برائت، نوعی خون‌بس موقت است.

در شرایط جنگی‌که مسألهٔ بودونبود ایل مطرح بوده است، اگر دو خانوار با هم «خوندار» بوده‌اند، باوساطت‌سادات و ریش‌سفیدان و بزرگان، پیمانی به‌نام «پیمان‌برائت» میان‌آنها منعقد می‌شده و سپس با خیال راحت درکنار هم علیه دشمن می‌جنگیده‌اند.

مراسم به‌این صورت بوده‌است که طرفین در مجلسی باحضور سادات و ریش‌سفیدان می‌نشسته‌اند. در این مجلس قرآن مجید را باز می‌کرده وخنجر جوهری (آبدیده) راروی سورهٔ«برائت»(توبه) قرارمی‌داده و سپس به‌آن قرآن سوگند می‌خورده‌اندکه درطول‌جنگ به‌هم خیانت نکنند. این پیمان در سخت‌ترین شرایط مراعات می‌شده است. در جنگهای مشترك ملاسرمست وملامهدی علیه‌انگلیسیها و رژیم پهلوی، میان‌آنها (به‌دلیل سوءتفاهماتی که درمسألهٔ‌مرگ ملاشهبازبوده) چنین پیمانی منعقدشده است و صمیمانه در عملیات‌مختلف (از جمله محاصرهٔ شیراز، جنگ تنگ‌آب فیروزآباد و ...) همکاری داشته‌اند.[1]

سرقت

ازجملهٔ رسومات‌سرخی چنین‌بوده است که اگرکسی‌دزدی کند، دربرابرهر گوسفندی که دزدیده‌طایفهٔ او موظف است هفت گوسفند تاوان بدهد. این‌عرف «سری‌هفت‌سر»نامیده

۱. مصاحبه با مشهدی‌کرامت‌الله اسفندیاری (پسر ملامهدی).

می‌شده است . این «قانون» منشأ اختلافی بین طوایف ناصرو و بگی می‌شود که داستان آن بدین شرح است:

«ازقدیم بین طوایف ناصرو و بگی دوستی و مودت خاصی بوده است. میرشکارغلام (پدر ملامهدی بگی) با ملاشهباز (از طایفهٔ ناصرو و رئیس ایل) روابط حسنه‌ای داشته و یکی از همسران ملاشهباز، ازطایفهٔ بگی بوده است، تااینکه درکوه دلو فردی ازطایفهٔ بگی اقدام به‌سرقت گوسفندی ازشخصی به‌نام امامقلی ایدرقشقائی می کند. او ازطایفهٔ خودبریده و در ناصرو می‌زیسته است . طایفهٔ ناصرو به‌حمایت از مال‌باخته درمی‌آید و ملاشهباز به‌ریش‌سفیدان بگی (مشهدی عباسعلی و میرشکارغلام از تیرهٔ کمال‌زار و مشهدی بارانی از تیرهٔ شم‌زار) پیام می‌دهد که طبق‌رسومات سرخی باید مال‌باخته را «سری‌هفت‌سر» تاوان دهید. ریش‌سفیدان بگی پاسخ می‌دهند که رسومات سرخی فقط در درون ایل جاری است و ما در ازای گوسفنداو فقط یك گوسفند پس می‌دهیم. و یك گوسفند را ارسال می‌دارند . طایفهٔ ناصرو نمی‌پذیرد و به‌جاری‌شدن رسومات سرخی به‌امامقلی ایدر ــ به‌دلیل سکونت در ایل ــ اصرار می‌ورزد. کار به‌مجادله می کشد و در اثنای مجادله توسط جوانی ازطایفهٔ بگی، دو نفر از طایفهٔ ناصرو (که دائی قاتل نیز بوده‌اند) اشتباهاً کشته می‌شوند. درنتیجه، دو طایفهٔ ناصرو و بگی خوندار می‌شوند و این سرآغاز تفرقه‌ای می‌شود که بعدها توسط مرحوم حبیب‌الله شهبازی اصلاح داده شد.»[۱]

کِهْلِهٔ حضرت‌عباس

«کهله» به‌معنای سنگ‌چین است. «کهلهٔ حضرت عباس» نوعی پیمان غیرمستقیم برای جلوگیری از سرقت است.

هر گاه مسافری درکوه یا بیابان گرفتار شود و به‌دلایلی نتوانند مال خود را حمل کند، آن‌را رها می‌سازد و اطرافش را سنگ‌چین می کند (کهلهٔ می بندد). چنین‌سنگ‌چینی به‌معنای سپردن مال به‌حضرت‌عباس است و در غیاب او هیچکس، حتی دزد، جرأت ندارد بدان دست زند و اموال،سالم باقی می‌ماند. داستانهائی وجود داردکه فلان دزد، به‌علت بی‌اعتنائی به‌کهلهٔ حضرت‌عباس به‌چه‌سرنوشت موحشی دچارشد. این رسم هنوز نیزمعمول است وجداً مراعات‌می‌شود. وانتهائی‌که با بارقیمتی‌شبانه خراب می‌شوند، با کهلهٔ‌حضرت عباس دربیابان رها شده وسرنشینان با خیال راحت به‌دنبال آوردن کمك‌می‌روند.

اخیراً جهادسازندگی که با این«رسم» آشنا شده‌بود، درمواقع‌ضرورت، ماشین‌آلات ولوازم خودرا بدون نگهبان دربیابان رها می کرد وکهلهٔ حضرت‌عباس می‌بست ونمونه‌ای ازسرقت مشاهده نشد.

ناموس‌پرستی

سرخیهاخود را ناموس‌پرست می‌خوانند. مسلماً تعصب‌ناموسی در تمامی مردم‌ایران

۱. همان مأخذ.

عمیق و ریشه‌دار است؛ ولی باید اذعان کرد که ایل‌سرخی در این زمینه تعصب شدیدی‌دارد و از این‌رو اطلاق صفت ناموس‌پرستی به‌آن بی‌مصداق نیست. این ناموس‌پرستی ابعاد مختلف دارد:

سرخیها شدیداً نسبت به‌زن بی‌حجاب حساسند و بی‌حجابی زن‌را بسیار زشت‌می‌دانند. این روحیه حتی در سالهای اوج یورش فرهنگ‌غربی (۱۳۴۲-۱۳۵۷) وجود داشت.

یکی‌از رسومات‌ایل‌سرخی این‌بوده است‌که در گذشته، در دوران جنگهای‌عشایری، هیچگاه به‌قافله‌ای‌که در آن زن بوده حمله نمی کرده‌اند و به‌قول خودشان «اگر قافله‌ای با صدها قاطر اسلحه و طلا عبور می کرد و در آن یك زن مسافر بود، چنین قافله‌ای مورد تعدی سرخی قرار نمی گرفت». تقید شدید سرخی به‌این اصل تا بدانجا بود که مأموران دولتی، اگر موردی ازحمله به‌کاروانی راکه حامل‌زن بوده‌می‌دیدند می‌دانستند که‌کار سرخی نیست.

بزرگ‌پرستی

سرخیها خود را «بزرگ‌پرست» می‌خوانند. درمبحث «سازمان سیاسی ایل» دربارهٔ مفهوم «بزرگ» توضیح دادیم. بزرگ‌پرستی بدان معناست که سرخی احترام‌ریش‌سفیدان و بزرگان ایل را رعایت می کند و نسبت به‌مراعات شؤون‌آنها تعصب دارد. بی‌احترامی به‌بزرگان و ریش‌سفیدان‌ایل وطایفه خشم ایل را برمی‌انگیزد وعکس‌العمل‌آنها را در پی دارد. سرخیها ازبزرگان و ریش‌سفیدان‌ایل درمسائل اجتماعی وسیاسی حمایت می کنند و در تاریخ ایل‌سرخی این همبستگی بارز است.

باید توجه‌داشت که‌بزرگ‌پرستی‌یك رسم آگاهانه‌است و به‌معنای پیروی‌کورکورانه نیست. در مواردی‌که فردی ازبزرگان شؤون اجتماعی خود را مراعات نکند، مطرود ایل واقع می‌شود و این حمایتگری و غیرت‌گیری از او سلب می‌شود.

هم‌اتحادی

«هم‌اتحادی» نوعی عقد اتحاد و همبستگی‌است که در اثر وصلت میان دوطایفه‌ایجاد می‌شود. قبلاً دربارهٔ هم‌اتحادی توضیح دادیم و گفتیم که به‌علت شبکهٔ وسیع پیوندهای سببی، طوایف ششگانهٔ سرخی، «طوایف هم‌اتحاد» محسوب می‌شوند.[1] هم‌اتحادی صرفاً در رابطه با سرخی نیست و پیوندسببی باغیر سرخی (عشایر، روستائی) را نیز در برمی گیرد. طوایف‌هم‌اتحاد در گذشته درجنگها پشتیبان‌هم‌بوده ومتحدنظامی یکدیگر محسوب‌می‌شده‌اند.

مراسم[2] درایل‌سرخی

مراسم ازدواج

ازدواج درکوهمرهٔ سرخی با مراسمی همراه است که به‌آن اشاره می‌شود:

۱. به‌صفحهٔ ۶۹ مبحث «نظام‌خویشاوندی» مراجعه شود.

2. social rites

۷۱-۷۲

خویشاوندی سببی

قبل از ازدواج، خویشاوندان داماد (معمولاً مادر وخواهر)، عروس را می بینند و از سلامت جسمی و روحی اومطمئن می شوند و او را «می پسندند». حدود ۹۰٪ ازدواجها طبق سلیقهٔ مادروخواهر دامادصورت می گیرد. پس از توافق داماد، «شیرینی خوران» یا «بله برون» (خواستگاری) است که توسط ریش سفیدان طایفه یا ایل وپدروخانوادهٔ داماد انجام می شود. سپس قراردادهای مختلف، شفاهاً منعقد و شیربها و باشلق و «بازوری»[1] تعیین می شود و خانوادهٔ دامادآنها رامی پردازد. عقد درخانهٔ عروس انجام می گیرد ومهریه وجهیزیه مشخص می شود که بسته به استطاعت طرفین، باید مفصل باشد و برسر مقدار آن گاه کار به جدال می کشیده است. امروزه مهریهٔ معمولی درکوهمره بین ۳۰ تا ۲۰۰ هزار تومان است. در گذشته، تفنگ نیز جزء جهازیهٔ عروس بوده است. جهاز بی بی سلطنت (همسر ملاشهباز، رئیس ایل وکلانتر کوهمره) درسال ۱۲۹۴ شمسی عبارت بوده است از: اسباب نقره به انضمام یك عدد قلیان نقره، ۳۰ رأس میش، ۲ توپ گلیم، یك توپ جاجیم، یك تخته نمد، ۲۰ من مس، یخدان با وسایل آن به ارزش ۴۰ تومان، تفنگ فلیز ۲ قبضه، تفنگ ۵ تیرهشت قبضه، تفنگ ده تیریك قبضه، تفنگ سوزنی پران یك قبضه، جعبهٔ مخمل با اشیاء موجود در آن.[2]

در موقع عزیمت عروس به خانهٔ داماد، پدرعروس مقداری پول یاسکهٔ طلا بامقداری نان، نمك ویك جلد قرآن کوچك درپارچه‌ای می پیچد و به کمر عروس می بندد تا داماد در حجله آن را بازکند و محتویات را بردارد. به این رسم «دورکمری» می گویند.

در مراسم عروسی، ساز ونقاره بشدت می نوازد و زنان به صورت جمعی ودایره‌وار «دستمال بازی» می کنند و مردان به «ترکه بازی» (چوب بازی) می پردازند.

عروس را با لباس زیبا سوار اسب می کنند و باعده‌ای سوار مسلح به محل عروسی می آورند. ملازمان اوبا رسیدن به محل عروسی تیراندازی هوائی می کنند و ورود عروس را خبر می دهند. زنان دستمال بازی کنان و مردان با تیراندازی هوائی به استقبال عروس می شتابند. موقعی که عروس از اسب پیاده می شود، خانوادهٔ داماد باید چیزی (قالی یا گاو) به عنوان «پااندازون» به خانوادهٔ عروس بدهد.

داماد را با دست وپای حنا بسته در وسط حلقهٔ بزرگی می نشانند و دستمال «قلاقی» هفت رنگ به گردن اومی بندند وسراو را سلمانی اصلاح می کند. به این مراسم «سرتراشون» می گویند. دراین موقع ازمردم پول جمع می شود و هرکس بنا به وسع خود مبلغی می دهد. سپس لیست اسامی را با صدای بلند می خوانند. کسانی که پول بیشتری داده‌اند، به ترتیب درصدر لیست قرار می گیرند. معمولاً بزرگان ایل و منطقه می کوشند تا با پرداخت پول بیشتر نامشان درصدر لیست باشد وگاه بر سراین کار، رقابت درمی گیرد!

بعداز مراسم «سرتراشون» داماد را سوراسب می کنند وباعدهٔ زیادی همراه، برای زیارت به نزدیکترین امامزاده می برند.

۱. «بازوری» عبارت است ازمخارجی که خانوادهٔ عروس صرف ازدواج می کند. جزئی ترین مخارج خانوادهٔ عروس، حتی هیزم، محاسبه وجزء «بازوری» محسوب می شود که داماد باید آن را بپردازد.
۲. آرشیو نگارنده.

در حجله، یك‌نفر ازسادات به‌اتفاق داماد وعروس «نماز زفاف» می‌خواند وخارج می‌شود. تااین‌لحظه صورت عروس پوشیده بوده و داماد او را ندیده است. داماد سکه یا پولی به‌عروس می‌دهد واوصورت‌خود رامی گشاید وسپس مادریاخواهر عروس«زیرزبونی» می گیرند و از حجله خارج می‌شوند. «زیرزبونی» بدین معناست که عروس درحجله مطلقاً حرف نمی‌زند تاداماد یك سکهٔ طلا یامبلغی پول به‌مادر یا خواهر او بدهد. او سکه رازیر زبان عروس می گذارد و عروس سخن می گوید!

مراسم عزا

در مراسم عزاداری بزرگ طایفه و ایل یا جوانی که در جنگ کشته می‌شد ، اسب او را سیاهپوش کرده و درمحل زندگی او نگه می‌داشتند. مردم گروه‌گروه، و در پیشاپیش آنهاریش‌سفیدان، به‌دیدارخانوادهٔ عزادار می آمدند. موقع آمدن مهمانان، بزرگ‌خانوادهٔ متوفی پیاده و به‌همراه اسب او، به‌استقبال آنها می آمد و همگی شیون می کردند. زنان در شیون‌خود «رود ــ رود» (عزیزم ــ عزیزم) را ضجه می کشند، ولی گریهٔ مردان متین است. بدین‌ترتیب تامدتها درمنزل‌متوفی مهمانی‌داده می‌شد و درمراسم آن نوحه‌خوانی‌می کردند. در مراسم عزا روحانی معتبر محل (شیوخ فراشبندی یا سادات محلی) بر منبر می‌رفتند و روضه‌خوانی می کردند.

قبرستانهای عشایر سرخی یا درجوار امامزاده‌هاست ویا درمراتع قدیمی آنها،مانند قبرستان سرخی در تنگ سرخی، و قبرستان جیحون در تنگ طامون کوه‌دلو.

مراسم«کوسهٔ کلی»

مراسم «کوسهٔ کلی»[1] نوعی مراسم «باران‌سازی»[2] درکوهمرهٔ سرخی است.

در زمستانهائی که بارندگی به‌تعویق می افتد، یك‌نفرخود را به‌شکل عجیبی‌می آراید: «کُرْدَكْ»[3] به‌تن‌می کند، ملکی (گیوه) به‌سر می‌بندد، با پشم ریش‌مصنوعی می گذارد، چهره را با آرد سفید می کند و تعدادی زنگوله به‌گردن و اندام خود می آویزد. آنگاه در محل به‌راه می‌افتد وکودکان دنبالش می‌دوند و چنین می‌خوانند:

«مشتی عیال داروم، یك‌من جوی داشتم، سرتلی‌کاشتم
کوسی کلی، آردبری، ای‌خدا بزن‌بارون، ای‌خدا بزن‌بارون
کوسی کلی، آردبری، ای خدابزن بارون، ای خدا بزن‌بارون».
(عیالوارم، یك‌من جو داشتم، که سر تپه‌ای‌کاشتم. کوزهٔ شکسته،
آردبلوط، ای خدا بزن باران).

۱. این مراسم درکوهمرهٔ جروق و نودان «کل‌کلینک» خوانده می‌شود و مشابه آن در دشتی و دشتستان وجود دارد. «کوسی کلی» به‌معنای «کوزهٔ شکسته» است.

2. rain-making ceremonies

۳. پوشش نمدی چوپانها.

تکیه بر آرد بلوط درواقع بیانگروحشت ازخشکسالی وپناه‌بردن به‌نان بلوط(کلك) برای تغذیه است.

«کوسهٔ کلی» به‌درخانه‌ها می‌آید و زن‌خانه‌ابتدا باکاسه‌به‌روی اوآب می‌پاشد وسپس به‌او مقداری آرد می‌دهد. پس‌از مراجعه به‌تمامی خانه‌ها، آردها را جمع می‌کنند ویکی‌از زنان باآنها «گرده» (نوعی نان ضخیم) می‌پزد و درآنها ریگ مخفی می‌کند. گرده‌ها را برای خوردن بین مردم تقسیم می‌کنند. در هرکدام‌که ریگ بود، او را می‌گیرند وکسی که مسؤول شلاق‌زدن‌است، بشدت او را شلاق می‌زند، تا ضامنی پیدا شود و او را رهائی بخشد. پس‌از دو روز اگر باران نیامد، ضامن را می‌گیرند و این‌بار او را فلك می‌کنند.

این مراسم هنوز نیز جداً اجرا می‌شود ومردم‌کوهمرهٔ‌سرخی معتقدندکه حتماً قبل‌از دو روز، باران خواهد بارید و موردی دیده نشده است‌که ضامن شلاق بخورد.

مراسم «قَدَحْ رُو بُرْدْ»

«قدح رو برد» نیز نوعی دیگر ازمراسم باران‌سازی است.

عده‌ای‌شبانه ازیك محل به‌محل مجاور می‌روند وازآنجا مشك یاکوزه‌ای یاهرنوع ظرفی‌که درآن‌آب باشد، می‌دزدند ومی‌گریزند. پس‌ازآنکه مقداری فاصله‌گرفتند، اهالی را صدامی‌زنند: «آهای! قدح رو برد» (آهای! قدح را رودخانه‌برد). باشنیدن صدای‌آنها اهالی از خواب برمی‌خیزند و دنبالشان می‌کنند تایك‌نفر را دستگیر کنند. فرد دستگیرشده راکشان‌کشان به‌کنار رودخانه یاچشمه می‌برند و او را داخل‌آب سردمی‌خوابانندتاکسی ضامن شود. پس‌از پیدا شدن ضامن، فرد دستگیرشده را تا دو روز زندانی می‌کنند و اگر باران نیاید مجدداً او را درآب می‌خوابانند. مردم محلی باز معتقدندکه حتماً تا دو روز باران می‌آید وموردی برای خوابانیدن مجدد فردبخت‌برگشته درآب سرد زمستانی چشمه پیدا نمی‌شود![1]

باورها و آداب

در این بخش به‌ترسیم برخی باورها وآداب قدیمی‌می‌پردازیم. بخشی ازاین‌باورها عامیانه و خرافی است و هدف ما صرفاً ثبت اینگونه باورهاست و نه‌تأیید و تسجیل‌آنها. ضمناً لازم به‌توضیح است‌که چنین عقاید عامیانه‌ای درتمامی نقاط دنیا وجود داردودلیلی بر درجهٔ رشد فرهنگی یك قوم نیست.

موجودات افسانه‌ای

۱.جن: بحث‌کلامی دربارهٔ جن از موضوع این پژوهش خارج است. جن بمثابه

۱. با تشکر ازآقای عبدالعظیم بختیاری.

موجودی که نص قرآن‌مجید است، دارای مشخصاتی است که به‌تعابیر کلامی نیازمنداست. به‌نظرما باورعامیانه به‌جن مسألهٔ دیگری‌است و در اینجا هدف، ثبت چنین باورهائی است.

بعضی از مردم کوهمرهٔ سرخی به‌موجودی به‌نام جن عقیده دارند و بعضاً مدعی‌اند که او را دیده‌اند. مشخصات این موجود چنین‌است: کاملاً شبیه انسان است و فقط به‌جای کف‌پا مانند چهارپایان «سم» دارد. جن موجود خوش‌قلبی است و با انسانها دوست‌است، ولی اگربا او بدرفتاری شود عکس‌العمل شدیدنشان‌می‌دهد. اگر جن دیدید بااو هماهنگ شوید؛ هدف او بازی با شماست نه‌آزردنتان. جن لباس عروسی را از خانه‌های مردم می‌دزدد و درعروسی خود استفاده می‌کند و سپس آن را پس‌می‌دهد؛ از روستائیان وعشایر بره می‌گیرد؛ گاه به‌افراد خاصی اعتماد می‌کند و با آنها رابطهٔ دوستانه برقرار می‌نماید و حتی به‌خانهٔ خود دعوتشان می‌کند، مشروط براینکه رازدار باشند.

درکوهمرهٔ سرخی بعضی به‌داشتن ارتباط دوستانه با اجنه معروفند (مانند مشهدی محمدزمان). جن به‌رقص وآوازعلاقهٔ زیاد دارد ومعمولاً نیمه‌شبها درحمامها پایکوبی به‌راه می‌اندازد. علاوه‌برحمامها درخرابه‌ها نیز زندگی می‌کند. اگردرشب آب به‌زمین‌می‌ریزید حتماً «بسم‌الله» بگوئید یا صلوات بفرستید تا اجنه فرارکنند وآب روی آنها نریزد؛ چون عصبانی می‌شوند وتلافی می‌کنند. اجنه دوست‌دارند باکودکان بازی‌کنند وآنها راسرگرم نمایند وگاه حتی بعضی کودکان را می‌دزدند. مثلاً چندی پیش‌دخترخردسال جلال‌دارنگانی در شب گم‌شد. تمامی ده چراغ به‌دست به‌جستجو پرداختند تا بالاخره او را درکوه‌یافتند! سیدرضا، ازاهالی ریچی، مرد بیسوادی بود. اجنه از وی خوششان آمد و او مدتی ناپدید شد. پس‌ازمدتی به‌ده‌بازگشت، درحالیکه باسوادشده بود! به‌جن «ازما بهترون» نیز گفته‌می‌شود.

□ داستان مشهدی علی‌جان: مشهدی علی‌جان صبح زود برمی‌خیزد و به‌حمام ده می‌رود. درخزینهٔ حمام با تعجب می‌بیند که همه سم دارند! ترسان و حیران به‌سوی حمامی می‌دود و می گوید: چه‌شده؟ چرا امشب همه سم‌دارند؟

حمامی باخونسردی پای‌خود را بلندمی‌کند ومی‌گوید: آیا سم آنهامانند سم‌من‌است؟

مشهدی علی‌جان ازترس بیهوش می‌شود. پس‌ازمدتی به‌هوش می‌آید، می‌بیندحمامی بالای سر او ایستاده است‌وبا تعجب می‌پرسدکه: در حمام بسته‌بود؛ توچگونه واردشدی؟!

مشهدی علی‌جان متوجه می‌شودکه قبل‌ازگشایش حمام و نیمه‌شب به‌حمام‌آمده است و درآن زمان اجنه مشغول استفاده ازآن بوده‌اند.

□ داستان قوزی (گوژپشت): این‌داستان نحوهٔ سلوك بااجنه‌را می‌آموزد و درسایر نقاط ایران نیز مشهور است:

قوزی‌ای سحرگاه به‌حمام می‌رود. درحمام می‌بیندکه اجنه مشغول پایکوبی هستند. قوزی نمی‌ترسد ودست‌وپای‌خود راگم‌نمی‌کند وباخونسردی‌همپای آنها به‌رقص وشادمانی می‌پردازد. اجنه از او استقبال‌گرمی می‌کنند و در پایان، از او خواسته‌اش را می‌پرسند. قوزی درخواست می‌کندکه او را از شر قوز رهائی بخشند. خواستش برآورده می‌شود و

قوزی با قامتی راست‌وشادمانه به‌خانه می‌رود. در راه بادوست قوزی خود برخوردمی کند. قوزی دوم باتعجب علت راست‌قامت شدن او را می‌پرسد وقوزی اول ماجرا را می گوید. قوزی دوم به‌طمع می‌افتد و نیمه‌شب بعد به‌حمام می‌رود. تصادفاً در این‌شب، اجنه مشغول عزاداری بوده‌اند و قوزی ابله بی‌توجه به‌محض ورود به‌هلهله و پایکوبی می‌پردازد. اجنه چیزی نمی گویند و وجودش را تحمل می کنند. پس از پایان مراسم، خواستش را جویا می‌شوند. قوزی نگونبخت‌خواستار برداشتن قوزخود می‌شود. ولی‌می‌بیند پشتش‌سنگین‌تر شد. اجنه، قوز رفیقش را نیز به‌قوز او افزوده بودند!

۲. آل: آل زن زشت‌روی و ژولیده‌موئی است که سراپا برهنه‌است. پستانهای بلندی داردکه یکی را از روی شانه به‌پشت می‌اندازد و دیگری از جلوآویخته است. موجودی بدجنس و حسود وعامل مرگ زنان باردار است. در هنگام وضع حمل زنان جگرآنهارا برمی‌دارد و موجب مرگشان می‌شود. برای فرار دادن‌آل باید بالای سرزن باردار «دعای جوشن کبیر» خواند، تیراندازی هوائی کرد، به‌دست وپای زن باروت مالید و به‌او طلسم آویخت. اگرآل فرار نکرد باید زن باردار را بشدت‌کتک زد! زن باردار را باموبه‌سقف آویزان می کنند و باچوب بشدت می‌زنند. نگارنده مواردی را دیده است که برخی زنان نگونبخت دراثرشدت ضربات مرده‌اند. برای جلوگیری ازمرگ زن، خون او رامی‌دهند تا بیاشامد.

برخی زنان معروفندکه «ازجن ارثیه دارند». اینگونه‌زنان را بالای سر زن باردار می‌برند تا سبب سلامتی او شود؛ چون‌آل از جن وحشت دارد.

برای‌آگاهی اززندگی یامرگ زنان‌باردار، جلوی اسب جومی‌ریزند. اگرخورد، نشانهٔ بهبود زن است و اگر نخورد، علامت مرگ اوست و قطع امید می کنند.

۳. تاپو (بختك): شکل‌وی مشخص نیست. موجودی‌است‌نامرئی وبسیار سنگین‌وزن. اگر انسان طاقباز (به‌پشت) بخوابد، روی او می‌افتد وتا سرحد مرگ او را نگه‌می‌دارد. تاپو باصدای «یاعلی»، صلوات‌وبسم‌الله فرار می کند. بینی تاپو بسیارنرم است و ازاین‌رو نمی‌تواند انسان را خفه‌کند.

۴. همزاد: هرانسانی که‌متولدمی‌شود، دارای همزادی ازاجنه‌است‌که بااوسرنوشت مشترکی دارد. همزاد، نامرئی است و باکودکان بازی می کند.

«خِرِف‌خونه»

«خرف‌خونه» (خرفت‌خانه) مکانی است درکوهستان‌که درگذشته‌های دور، پیران ازکار افتاده را بدانجا می‌برده و رها می‌کرده‌اند تا بمیرند. بقایای خرف‌خونه‌های قدیم هم‌اکنون نیز در دارنجان و ریچی موجود است.

معروف است‌که در قدیم، پدری پیر شده بود. عروس به‌دسیسه می‌پردازد و پسر

را تحریك می کند که زمان بردن پدرت به‌خرف‌خونه فرا رسیده است. پسر به‌تحریك زن، پدر پیر را سوار خر می کند و با مقداری آذوقه و وسایل ، برای مصرف چندروزه، او را به‌خرف‌خونه می برد و در آن محل جایش می‌دهد و کردکی (پوشش نمدی چوپانان) برای دفع سرما بردوشش می گذارد. پدربامهربانی می گوید: پسرم، کردك را باخودت ببر، بدان نیازی ندارم.

پسر با تعجب علت را جویا می‌شود. پدر می گوید: پس از چند صباحی نوبت خود تواست که به‌اینجا بیائی و تو وضع‌مالی مناسبی نداری وخودت به‌این کردك احتیاج پیدا خواهی کرد.

پسر شدیداً متأثر می‌شود. پدر را به‌خانه باز می گرداند، همسر را طلاق می‌دهد و تا دم مرگ از پدر مواظبت می کند.

ازاین پس، رسم ارسال پیران به‌خرف‌خونه ازبین می‌رود.

تقدس درخت و پرندگان

در کوهمرهٔ‌سرخی، درختان‌خاصی «مقدس»محسوب می‌شوند. این‌درختان گاه‌بلوط‌های کهنسال و تناورند (مانند «بلوط ده‌سرو» و «بلوط پیر کهرهٔ» ریچی) و گاه درختان معمولی (مانندد‌رخت کیالك موسوم به«پیر کلی»در گردنهٔ‌ملهٔ کر). تعداد اینگونه‌درختان انگشت‌شمار است.مردم ــ وبویژه‌زنان ــ برای برآورده شدن حاجات خود به‌این‌درختان «لته»می بندند و به‌تأثیر آن اعتقاد دارند.

برخی پرندگان نیزدارای احترام هستند وشکارآنهاحرام تلقی‌می‌شود، مانند: هدهد (مرغ سلیمان) که اعتقاد دارند مرغ حضرت سلیمان بوده است،کاکلی (کُل کُلاتی)، سیدك (نوعی گنجشك) و کُرُشك که اعتقاد دارند «سید» هستند . ضمناً بوف (جغد) را به‌دلیل نحوست و بدشگونی شکار نمی کنند.

ازمیان گیاهان، «پرسیاوشون»که درحاشیهٔ سنگی چشمه‌ها می‌روید ، مقدس محسوب می‌شود و معتقدند از خون سیاوش روئیده است. اگر کسی آن را بکند باید به‌جایش قندیا نبات بگذارد.

دیگر باورها و آداب

ــ مردم کوهمره به‌عطسه اعتقاد دارند و موقع عطسه (صبر)، توقف می کنند.

ــ روزهای ۵، ۱۳، ۱۶، ۲۱ و ۲۵ هرماه قمری نحس است. دراین روزهاعروسی یاکوچ نمی کنند. روز ۱۳ هرماه نیز نحس است.

ــ شنبه‌ها عروسی نمی کنند و می گویند: «شنبه‌کار، شنبه‌بار، شنبه عروس خونه‌نیار».

ــ شب«بار» (کوچ) به‌آسمان‌نظرمی افکنند و درموقع کوچ، به‌سمت شاخ دب‌اصغر حرکت نمی کنند و آن را بدشگون می‌دانند. عروس را نیز ازاین سمت نمی برند.

ــ سیاه چادرها به‌نحوی زده می‌شود که دهانهٔ آن به‌سمت شمال باشد.

ـ در ماههای محرم، صفر و رمضان قالیبافی و جاجیم‌بافی نمی‌کنند، مرغ را روی تخم نمی‌خوابانند و عروسی نمی‌کنند.

ـ اگرمسافر خسته‌ای از راه برسد، کودك زیر چهل‌روز را از چادر خارج می‌کنند، تا از راه رسیده‌خستگی در کند وسپس کودك را باز می گردانند. در چنین مواقعی نگه‌داشتن کودك بدشگون است.

ـ سرخیها به‌غیر عشایر (روستائی وشهری) «تاجیك» می گویند.

ـ زن‌حامله که به‌زیارت کربلا برود، کودك از راه‌نرسیده نیزلقب«کربلائی» می‌یابد.

ـ درکوهمرهٔ سرخی، القاب برای اشخاص محترم عبارتنداز: رئیس ،کاید (قائد) ، خواجه، مزیر وخان. درایل‌سرخی القاب: ملا، مزیر،زار، دهدار وخان رایج است.دربارهٔ منشأ لقب‌خان توضیح دادیم وگفتیم که این لقب ریشه‌دار نیست و در سدهٔ اخیر وارد ایل سرخی‌شده‌است. «ملا» محترمانه‌ترین لقب است وعمومیت دارد؛ یعنی‌برای احترام گذاری به‌هرکس می‌توان او را ملا نامید. درطایفهٔ دهدار، لقب همهٔ اعضای طایفه دهدار است و روی‌آن تأکید و تعصب دارند. القاب رئیس ،کاید ، خواجه و مَیر اختصاص به‌روستاهای خاص دارد.

سلحشوری وجنگاوری

بارزترین شاخص فرهنگ عشایری ایران، روحیهٔ سلحشوری وجنگاوری‌آنهاست . دراین تردیدی نیست‌که عشایر در تاریخ معاصر، نقش تعیین‌کننده‌ای در دفاع از تمامیت ارضی ایران‌داشته و همارهٔمدافعان‌سترگ استقلال‌کشور دربرابرتجاوزبیگانه وپیکارگران نستوه‌کوهساران علیه دولتمردان وابسته و خودکامه بوده‌اند.

درعشایر ازآغاز، تربیت‌کودك به‌نحوی انجام می‌گرفته است‌که‌وی فردی زیرك و رزمنده‌ای‌دلاور وآراسته به‌خصال‌ستوده باشد. آنان اسب‌سواری، کوهنوردی وتیراندازی را در سنین پائین می‌آموخته و در جوانی ، تیراندازان و سوارکاران ماهری می‌شده‌اند . قهرمانان‌عشایر، علاوه‌برصفات اخلاقی‌نیکو چون جوانمردی، گردنفرازی دربرابرستم‌پیشه، آزادمنشی و... به‌مهارت فوق‌العاده درتیراندازی، سوارکاری و جنگجوئی شهره بوده‌اند.

در ایل‌سرخی، تفنگ نقش مهمی دربقای ایل داشته و لذا مورد علاقهٔ خاصی‌است و براین اساس، برخی‌آداب ورسوم دررابطه باتفنگ پدیدآمده است. محبوب‌ترین‌تفنگ نزد سرخی برنوی متوسط است.

ـ کودك نوزاد را پس‌از تولد ازبین تسمه وبدنهٔ تفنگ عبور می‌دهند و معتقدنداین این امر سلامتی او را تضمین می‌کند.

ـ اگر مسافری از راه برسد وتفنگ داشته باشد، مقداری‌آب روی لولهٔ تفنگ او می‌ریزند و به‌نوزاد می‌دهند تا بخورد. این عمل سلامتی نوزاد را محافظت می کند.

ـ اگر میرشکاری نتوانست شکار بزند، می گویند: «تیر میرشکارگِر اَوَسِه» (گلولهٔ

میرشکار گیر کرده). او باید یك سوسمار بزند تا تفنگش باز شود.

ــ اسلحه را، چه‌پر وچه‌خالی، نباید به‌هیچوجه سوی کسی دراز کرد. این عمل شدیداً بد است.

روحیهٔ سلحشوری و جنگجوئی عشایر ناشی از سالهای مدید یاغیگری وعصیان آنها علیه سرکوبگریها و ستمهای رژیم پهلوی بوده است و ازاین‌رو ادبیات و فولکلور آنها رنگ و بوی تندعصیان، ستیز وجنگ را منعکس می‌سازد. شایدشعرزیر که از زبان«میرغارتی» (از قهرمانان لر فارس) سخن می گوید، بیانگر این عصیان باشد:

غارتی دو رو قطار پیشتومن شال
کم بکن یاغیگری بیو مِنِ مال

(غارتی، باقطار فشنگ دو ردیفه واسلحهٔ کمری به کنارشال،
به‌خود می گوید: دست ازیاغیگری وآوارگی بردار و سر
زندگی وخانهٔ خود برو!)

این گرایش درونی،میرغارتی را وسوسه‌می کند؛ ولی‌او بر آن‌چیره می‌شود وعزم‌خود را بر ادامهٔ یاغیگری و ستیز تا دم مرگ جزم می کند وچنین وصیت می نماید:

کاغذی بنویسُم به دخترونم
بعدِ موشی نکنین به‌دشمنونم
چُقّه‌ام چار تاکنین بِلین‌مِن‌زینم
لهراس‌گپوکنین سی‌جانِشینم

(کاغذی به‌دخترانم بنویسم و به‌آنها تأکیدکنم
که پس‌از مرگ بادشمنانم ازدواج نکنید.
پس‌از مرگم چقه‌ام را تازنید و دربغل زین اسبم جای‌دهید
و پسر بزرگم، لهراسب را جانشینم کنید.)

متأسفانه تاکنون‌ادبیات (حکایتها واشعار) زیبای حماسی عشایرلرفارس‌جمع‌آوری نشده و مورد پژوهش قرار نگرفته است . ازاین‌رو ما در اینجا دو نمونه از اشعار عشایر کوهمرهٔ سرخی را بیان می‌داریم:

شعر اول ، مرثیه‌گونه‌ای است برای ملامهدی سرخی که درآن ، جریان مبارزات ، دستگیری و اعدامش‌منعکس شده است. این‌شعر درمیان شیرازیها معروفیت دارد. درگذشته آوازخوانان دوره‌گرد شیرازی ، درکوچه و خیابانهای شهرآن را با نوائی حزن‌انگیز می‌خواندند وتأثر مردم را برمی‌انگیختند.

شعر دوم، نیزمرثیه‌گونه‌ای‌است برای کلانتران کوهمرهٔ‌سرخی. ردیفهای آغازین،قتل ملاشهباز رئیس‌ایل، پسرخردسالش مَحْمَدی (محمد) و پنج‌نفر همراهان او راکه نیمه‌شب در خواب کشته می‌شوند، بیان می‌دارد ؛ سپس دستگیری و اعدام ملاسرمست و عبدالله‌خان توسط‌رژیم‌رضاشاه بیان‌می گردد وآنگاه به‌شرح‌قیام‌سالهای ۴۱ـ۴۲عشایر به‌رهبری‌حبیب‌الله شهبازی می‌پردازد . این اشعار اگر باآهنگ و نوای خاص خود خوانده شود ، دلکش و

تأثرانگیز است و شاید نگارش خشک وسادهٔ آن نتواند غم و دردنهفته درآن را بیان‌دارد؛ اندوهی که ازسالها آوارگی، کشتار وستمهای فراوان براین ایل «تنها» نشأت گرفته است. اشعارسرخی همه به‌قول خودشان «غمونه» است، و براستی در ترانه‌های سرخی آهنگ‌شاد وجودندارد. آنگاه که درچادرسیاه دکمهٔ ضبط‌صوت را می‌فشارند و به«ترونهٔ» خودگوش فرا می‌دهند، از دیدگان همه‌شان، پیروجوان، اشك فرو می‌ریزد؛ گوئی برای آنها موسیقی وشعر تنها مرحمی است بر زخمهای سرگذشت پر دردشان.

● **در رثای ملامهدی سرخی**

مِهتی کُرِ غُلومِنْ، — مهدی، پسر غلام،
سَرکَردهٔ ایرونِن، — سرکردهٔ ایران است.
جنگِش پایْ بالیُونِن، — او علیه ارتشی مجهز به هواپیما می‌جنگد،
پیشِ دولت بَدْنومِن، — نزد دولت بدنام،
پیش، ملّت خوشْ نومِن. — ونزد ملت خوشنام است.

آرمون، آرمون، مِهتی خان. — آه، آه، مهدی خان.
شیر جنگی، مهتی خان. — شیر جنگی، مهدی خان.

چادُر زَدُم بَردِ کَلْ، — به برد کل (نام محلی) چادرزدم،
نِظام رُنْدُمْ مِثلِ خَر، — ونظامیان را با فضاحت فراری ساختم،
توپِ گُتُوتُلْ می‌زد، — توپ بزرگی تپه را زیرآتش گرفته بود،
بورشَمسْ بالاشْ کِلْ می‌زد، — واز فراز آن مسلسل با صدائی چون کِلِ زنان، رگبار می‌بست،
اسبِ قِزِل دُوْ می‌زد، — در این میانه، اسب سفید می‌تاخت،
مُلاّ مِهتی هُوْ می‌زد. — وملامهدی، سوار برآن، هوار می‌کشید.

آرمون، آرمون، مِهتی خان. — آه، آه، مهدی خان.
شیر جنگی، مهتی خان. — شیر جنگی، مهدی خان.

سنگر بستُمْ به دِه نو، — به ده نوسنگر بستم،
هِندو کشتُمْ با بِرنو، — و با تفنگ برنو هندیها (انگلیسیها) را کشتم،
هفت روز، هفت شُوْ توتَنگُم، — هفت روز و هفت شب است که در دره محاصره‌ام،
با نظامی می‌جنگُم، — و با نظامیان می‌جنگم،
جنگُم بالای ایرونه، — جنگم به خاطر ایران است،
توپُم چاردَه ملیونِه. — و هر چند توپ ندارم، چه غم، که چهارده میلیون ایرانی توپ منند.

آرمون، آرمون، مهتی خان. — آه، آه، مهدی خان.
شیر جنگی، مهتی خان. — شیر جنگی، مهدی خان.

سه ماه رفتُمْ به دشتی، — سه ماه به دشتی عقب نشستم،
صولت دُوْلِه نَهشتی، — ولی، صوت الدوله نهشتی،
بس که کاغذ نوشتی، — و از بس نامه نوشتی،
سَرُم پای‌دار تو هِشتی، — سرم را پای‌دار هشتی،
گفتُمْ صولت آقامِه، — گمان بردم صولت رهبرم است،
نَفَهمیدُم قَضامِه.[1] — نمی‌دانستم اجلم است[1].

آرمون، آرمون، مِهتی خان. — آه، آه، مهدی خان.
شیر جنگی، مِهتی خان. — شیر جنگی، مهدی خان.

مِهتی رفته عروسی، — مهدی، مسلح به تفنگهای روسی،
با تُفَنگِل روسی، — به عروسی می‌رود،
هَمی مِهتی در اومَد، — آنی که مهدی باز می‌گردد،

۱. رضاشاه پس‌از تحکیم قدرت، صولت‌الدوله را به‌تهران فراخواند و توسط او به‌مهدی تأمین داد. این تأمین و آرامش خاطر، سبب دستگیری مهدی شد. صولت نیز چندی بعد درزندان قصر به دستور رضاخان به‌شهادت رسید.

بینِ اُردو گیر اومد،	در میان اردو، خود را در محاصره می‌یابد.
پاشنهٔ برنو پَس کشید،	تفنگ برنوئی شلیک می‌شود،
رون مِهتی تَشْ کشید.	و ران مهدی زخمی آتش می‌گیرد
مِهتی بُردِن به شیراز،	مهدی را به شیراز بردند،
پایِ پَتی قَدِ واز،	پابرهنه و قبا آویخته،
مِهتی بُردِن پایِ دار،	مهدی را به پای دار بردند،
قُراوُن دَسِشْ زنِ خان،	همسرخان (صولت الدوله) قرآن به دست پیش می‌آید،
شما دونین ایِ قُرآن،	وسوگند می‌دهد: به این قرآن قسم
نکشیدِش مِهتی خان.	نکشید مهدی را.
آرمون، آرمون، مهتی خان.	آه، آه، مهدی خان.
شیر جنگی، مهتی خان.	شیر جنگی، مهدی خان.
سِه ماه رفتُم گرمِسیر،	سه ماه به گرمسیر رفتم،
شصت نفر کِردُم اسیر،	وشصت نفر را اسیر کردم،
رونِ راستُم خورده تیر،	پدر (غلام)، مگر پدر من نیستی و نمی‌بینی پسرت [با آن
غلوم بُوای مُوْنیسّی،	رشادت] ران راستش زخمی است ونعشش بر سر دار،
نَعشُم تو گرما پیسّی.	در گرما می‌پوسد؟
شب عید نوروزُم،	شب عید نوروز است،
رَختِ عزا می‌دوزُم،	ولی من لباس عزا می‌دوزم،
سی مهتی خان عزیزُم،	برای مهدی خان عزیزم،
سی مهتی خان عزیزم.	برای مهدی خان عزیزم.
آرمون، آرمون، مهتی خان.	آه، آه، مهدی خان.
شیر جنگی، مهتی خان.	شیر جنگی، مهدی خان.

● **در رثای کلانتران کوهمره**

گُلْ مَحْمَدِ اُوْسَردی،	گل محمد آبسردی،
گُفْتُم بُکُن شُوْگَردی،	گفتم امشب را کشیک بده،
نَکِردی تو شُوْگَردی،	غفلت کردی،
کُشتِنْ خانِ نامردی.	وخان را به نامردی کشتند.
کُشتِنْ شیروتیله شیر،	کشتند شیر و بچه شیر را،
بُردنِ فیلپس و پنج تیر.	وسلاحشان را به یغما بردند.
شب عِیْدِ سُلطونی [1]،	شب عید نوروز،
شهباز بُردِنْ مِهمونی،	شهباز را به مهمانی خواندند،
هفت تا کِردِن قربونی.	واو و یارانش، هر هفت نفر را، قربانی کردند.
آرمون، آرمون، آرمونُم،	آه، آه، آه،
سی طِیْفهٔ وِیلونُم.	برای طایفهٔ آواره‌ام.
قَعله زَدُم سَرِ سنگ [2]،	بر سر تخته سنگی عظیم قلعه‌ای ساختم،
گُلِسّونُم مِنِ تَنگ،	و در درون درّه باغی چون گلستان آراستم،
با دولتی کُنُم جَنگ.	تا با دولتی بجنگم.
بُرجِ روسَرِ سَنگیم،	آه، برای بُرجم [که ویرانه شد]
مَحْمَدیِ زُلف فرنگیم [3].	آه، برای محمّد زلف آراسته‌ام.
آرمون، آرمون، آرمونم،	آه، آه، آه،

۱. سلطونی : عید سلطانی ، عید نوروز (حمید ایزدپناه، فرهنگ لری).
۲ و ۳. اشاره به‌برج سرسنگی ملاشهباز در تل خنك.

۳. اشاره به پسر خردسال ملا شهباز که همراه او کشته شد.

آجَلْ نداد اَمُونُم، اجل امانم نداد،
یه سال دِیِه بمونُم، تا سالی دگر بمانم،
شیراز کُنُم سامونُم. وشیراز را تسخیر کنم.

سَرْمَسْتْ بُردِنْ کازرون، سرمست را به کازرون بردند،
با عدّهٔ فراوون، به همراه عدّهٔ زیاد دستگیرشدگان سرخی،
عبدالله خان تیربارون، عبدالله خان تیرباران شد،
سَرْمَسْتَ کُشِتِنْ به زِنْدون. وسرمست را به زندان کشتند.
تُفَنْگَلِ هِزارُمْ، هزاران تفنگم،
فِشَنْگِ بی شُمارُم، فشنگهای بی شمارم،
تُفنگچیِ قطارُم، ردیف ردیف تفنگچیانم،
هیچِشْ نُومَدْ به کارُم، هیچکدام به دردم نخورد،
هیچِش نُومَدْ به کارُم هیچکدام به دردم نخورد.

آرمون، آرمون، آرمونم، آه، آه، آه،
سی طِیْفِهٔ وِیْلُونُم. برای طایفهٔ آواره‌ام.

دَعوا شده کُه شُرْغُون، در کوه شُرغان جنگ است،
سروان اُومَد دارِنْگون، سروانی به دارنجان می‌آید،
زیرِ درختِ گِرْدون، ودر زیر درخت گردو،
حبیب می‌دادِ قراوون. حبیب را به قرآن سوگند می‌دهد.
خوردِن چاهی و نونُم، آه، که خوردند چای و نانم را،
شدِن قَتّالِ جونُم. وقاتل جانم شدند.

آرمون، آرمون، آرمونُم،
آه، آه، آه،

اجل نداد اَمونُم،
که اجل امانم نداد،

یه سال دیه بمونُم،
تا سالی دیگر بمانم،

شیراز کُنُم سامونُم.
و شیراز را تسخیر کنم.

بی بی تو باغ بپد،
همسر حبیب در باغ بود

جیگرِ سنگ سپشْ داغ بپدْ:
آنچنان پریشان که جگر سنگ برایش داغ،

اخبار بدین دارِنگون،
او به دارنجان (به حبیب) پیام داد،

رِچّیِ کِردِن ویرون.
که نظامیان ریچی را ویرانه ساختند.

تیمسارآشکان، قشونش،
تیمساراشکان و قشون او،

آتیش زَدِنْ به جونش،
آتش به جان حبیب زدند،

تیمسارَلِ بهائی،
تیمسارهای بهائی،

کِردِن حبیبِ یاغی.
حبیب را یاغی کردند.

آرمون، آرمون، آرمونم،
آه، آه، آه،

سی طیفهٔ ویلونم.
برای طایفهٔ آواره‌ام.

عبدالله‌خان بیارین،
[حبیب می‌گوید:] پسر خردسالم را بیاورید،

قَعْلَمْ دَسّشْ سپارین،
و قلعه‌ام را به دستش سپارید.

ای قَعْلِه وای خونه،
این قلعه و این خانه،

بَعْدِ مُوْ هرچه دانین.
من می‌روم، شما دانید و این زندگی.

ملّت مُوْبَدْ نبودُم،
ملت، من بد نبودم،

سالارِ طِیْفِه بودُم،
گناهم سروری ایلم بود،

ژاندار کِردُمِه یاغی،
ژاندارم مرا یاغی کرد،

دولت ندیده بُودُم. زیرا دولت چشم دیدن موجودیتم را نداشت.

ای داد، ای داد، دوباره، ای داد، ای داد،
تَش می‌زَنُم اِداره، که دگرباره جنگ است،
حمله کُنُم دادنجون، به پاسگاه دادنجان حمله می‌برم،
ژاندار کُنُم مُو ویلون. وژاندارمها را آواره می‌سازم.

ای داد، ای داد، دوباره، آه، آه، که دگرباره جنگ است،
تیر می‌زَنُم طیّاره، هواپیماها را با گلوله سرنگون می‌سازم،
اُردو زَنُم پیر بَنو، به پیربناب اردومی‌زنم،
دولت کُنُم مُوْحِیْرُون. ودولت را حیران.

آرمون، آرمون، دوباره، آه، آه، که دگرباره جنگ است،
جنگ می‌کُنُم سواره، سوار بر اسب می‌تازم،
حمله بَرُمْ بُلُقّوُ، به تنگ بُلُقو حمله می‌برم،
ارتش کُنُم آواره. وارتش را آواره می‌کنم.

آرمون، آرمون، آرمونم، آه، آه، آه،
اجل نداد آمون، اجل امانم نداد،
یه سال دیه بمونُم، تا سالی دیگر بمانم،
شیراز کُنُم سامونم. وشیراز را تسخیر کنم.

ارتش اومَد به مُسقون، ارتش به مسقان آمد،
تیمسار دَسِتْ به قُراون، وتیمسار قرآن به‌دست می‌گوید:

شاه داده آت آمون،	به این قرآن قسم، شاه تأمینت داده،
بیا بریم به تهرون.	بیا به تهران برویم، در امانی!
شیراز بِشتُم به مِردی،	مردانه به شیراز رفتم،
تهرون بُردِن نامردی،	به نامردی به تهرانم بردند،
قِزِل قَعْلِهْ زندونی،	در قزل قلعه زندانی ام کردند،
آخِر شُدُم قربونی،	وبالاخره قربانی شدم،
آخِر شدم قربونی.	وبالاخره قربانی شدم.
آرمون، آرمون، آرمونم،	آه، آه، آه،
سی طِیْفِهٔ ویلونم.	برای طایفهٔ آواره ام.

قهرمانان ایل

در تاریخ ایل سرخی مردان دلاوری بوده اند که درزمان خود به‌جنگاوری وسلحشوری شهره شده و نام وشرح زندگیشان سینه به‌سینه نقل می‌شود. معروفترین آنها عبارتنداز:

ــ ملا ماندنی ناصرو داماد کربلائی رحمان (رئیس ایل). او کسی است که قاتلان محمدرضاخان شکفتی را دستگیر کرد.

ــ ملاحسین ناصرو (برادر بزرگ ملاشهباز). وی درجوانی توسط مأموران دولتی دستگیر و اعدام شد.

ــ عبدالله‌خان (پسر ملاشهباز)، ملاسلیعلی و ملالطفعلی ناصرو. این هرسه باهم توسط مأموران دستگیر و درکازرون تیرباران شدند.

ــ ملامهدی سرخی. دربارهٔ او درفصل «سرگذشت ایل» سخن خواهیم گفت.

ــ ملامعصومعلی جیحون. وی فردی رشید و دلاور بوده و حدود سالهای ۱۲۴۰ــ ۱۲۸۰شمسی می‌زیسته‌است. ملامعصوم به‌همراه کربلائی رحمان رئیس‌ایل دستگیر می‌شود، ولی با زنجیر موفق به‌فرار می‌گردد و اسباب رهائی کله‌رحمان را فراهم می‌سازد.

ــ آمرو جبارزار. وی‌نیز فردی‌دلاور بوده و به‌همراه‌ملامعصومعلی موفق به‌فرار می‌شود.

ــ میرزا منصور پسر کربلائی رحمان رئیس ایل. وی درجنگها رشادت زیاد ازخود نشان داده است.

مطالب زیر افزوده شد

ـ کاکاجان و محمدجان جیحون از اولاد چراغزار. ایندو در سالهای «تخته‌قاپو»ی رضاشاهی و پس‌ازکشتار سران ایل، به‌مبارزه علیه دولت می‌پردازند. اینان نزدیک به‌ده‌سال یاغی بوده‌اند تا بالاخره محمدجان درخواب توسط یك‌مزدور دولتی به‌اتفاق همسرش کشته می‌شود. کاکاجان به‌مبارزه‌ادامه می‌دهد تا بالاخره توسط یك‌نظامی به‌نام نایب‌پاشاخان‌فریب می‌خورد و با «تأمین» و قسم قرآن به‌شیرازآورده می‌شود و در آنجا اعدام وکلیهٔ اموال او مصادره می‌گردد. کاکاجان و محمدجان افراد برجسته و جنگاوری بوده‌اند و داستانهای زیادی از رشادتهای آنها نقل می‌شود.

ـ ملا باباخان بگی. وی بزرگ طایفهٔ بگی وعموزادهٔ ملامهدی بوده است. ازاواخر حکومت رضاشاه یاغیگری اوشروع‌می‌شود ومدت بیست‌سال درکوههامی‌جنگد تاسرانجام به‌علت کهولت سن در اواخر دههٔ ۳۰ درکوه وفات می‌یابد.

ـ ملا گل‌محمد ناصرو. او معاصر ملاحسین ناصرو، برادربزرگ ملاشهباز، بوده و در جنگجوئی شهرت داشته است.

ـ ملاقربانعلی شکره. اوکدخدای طایفهٔ شکره درسالهای ۱۲۸۰ـ۱۲۹۵ شمسی و رزمنده‌ای دلاور و جنگجو و ریش‌سفیدی برجسته بوده است.

ـ دهدار حاجی‌علی، از طایفهٔ دهدار. وی بزرگ و ریش‌سفید طایفهٔ مذکور بوده (سالهای ۱۲۸۰ـ۱۲۹۵ شمسی) وفردی سلحشور وبزرگی مجرب وباتدبیرمحسوب‌می‌شده است.

ـ ملارشیدگپ، نیای اولاد رشیدی طایفهٔ جیحون. او به‌رشادت وشیخوخیت‌شهره بوده است.

ـ ملاعلی‌ویس شکره، معاصرملاشهباز وملاسرمست. ریش‌سفیدوبزرگ طایفه شکره بوده و در جنگاوری وشیخوخیت شهرت داشته‌است. او درجنگ‌های متعدد زخمی می‌شود.

ـ ملاعلی‌جان شکره، معاصرملاسرمست. ریش سفیدی برجسته وجنگاوری بنام بوده‌است.

ـ کل حاجی محمد شم‌زار بگی، ریش‌سفید وجنگاور برجسته و اولاد شم‌زار طایفه بگی.

ـ مزیرکریم، ریش‌سفید وجنگاور برجسته اولاد ملکی زار بگی.

ـ حاج باباجان کاظمی، ریش سفید و جنگاور برجسته اولاد کاظم مه‌سینی طایفه بگی.

ـ حاج محمداشرف کاظمی، ریش سفید وجنگجوی برجسته اولاد کاظم مه‌سینی طایفه بگی.

او که زمان تهیه این پژوهش زندگی را وداع گفت، باتفاق برحوم حاج باباجان روستای بروکان را از طایفه شوربا خورلوی شش بلوکی (قشقائی) خریداری کردند و از آن پس نخبتی محمده طایفه بگی دراین روستا سامان گرفت.

و ملامحمدتقی جوادی ریش‌سفیدان خردمند طوایف جیحون وشکره

بعلاوه باید از شهیدی شیرخان صادقی، ریش‌سفید خردمند طایفه جیحون نام برد که

۸

گویش سرخی (۱)

در منطقهٔ کوهمره پنج نوع گویش رایج است که گاه باهم تفاوت زیاد دارند: گویش سرخی، گویش سقلمه‌چی، گویش بککی وجروقی، گویش کراچی و لهجهٔ عمومی روستائیان. تفاوت این گویشها با لهجهٔ عمومی روستائیان کوهمره، واژگان خاصی است که آنها را متمایز می‌سازد.

گویش سرخی در گذشته بسیار خودویژه بوده و با گویش عمومی مردم کوهمره تفاوت زیادی داشته، تا به‌حدی که فهم آن برای غیرسرخی دشوار بوده است. در دورهٔ «سرخی بگیرون» (حدود سالهای ۱۲۴۰ شمسی)، از روی زبان، سرخیها شناسائی ودستگیر واعدام می‌شده‌اند. با گذشت زمان و نسلها، گویش اصیل سرخی بتدریج فراموش می‌شود و بسیاری ازواژه‌ها جای خود را به‌واژه‌های عمومی مردم کوهمره می‌دهد. در گذشته، سرخی عموماً «قاف» را شبیه «کاف» تلفظ می کرده و مثلاً به «قبله»، «کبله» (keble) و به «قرآن»، «که‌رون» (koh–run) می گفته است.

در مصاحبه با پیر کهنسال سرخی، حاج شکرالله مرادی، ازاوخواستیم که کمی با گویش قدیمی سخن گوید. وی امتناع کرد و گفت: «لبظِ کَدیم زِشت بِدِن، یادُم اِشْتِن» (گویش قدیم زشت بود. یادم رفته!) علت زشتی آن را پرسیدیم. گفت: سرخی قدیم بطور مثال می گفته: «اُما سِی یُسُمْ عِیْشْ بُکُمْ» (می‌خواهم برای پسرم عروسی کنم) و یا: «دُهْتُمْ اُما شِی هاجُمْ» (می‌خواهم دخترم را شوهر دهم).

به‌هرحال، با توجه به‌مرگ سریع این گویش و با توجه به اینکه نسل بعدی آن را به‌فراموشی خواهد سپرد، لازم دانستیم واژگان موجود را گردآوری نمائیم؛ هر چند اذعان داریم که

---

۱. [illegible] به ترضیحات مقدمه چاپ دوم مراجعه شود.

به‌خاطر کمی امکان تحقیق، واژگان زیر کامل نیست.[۱]

علائم و نشانه‌ها برای آوانویسی واژگان

a = ا	j = ج	f = ف
e = ا	$č$ = چ	gh = ق
o = ا	h = ح ، ه	k = ک
$ā$ = ع، آ	x = خ	g = گ
u = او	d = د	l = ل
i = ای	r = ر	m = م
b = ب	z = ذ،ض،ظ،ز	n = ن
p = پ	$ž$ = ژ	v = و
t = ط، ت	$š$ = ش	y = ی
s = ث،س،ص	q = غ	w = «و» مانند: «نو»
		$ȳ$ = ی (مانند «وی»)

آ

آثار (*āsār*): اثر
آخند (*āxond*): آخوند، معلم مکتب
آخر (*āxer*): آخر
آخوره (*āxore*): آخور
ارگ (*ārg*): کام، سقف دهان
آربیزه (*ārbize*): الك
آروم (*ārum*): آرام
آسك (*āsak*): آسیاب‌دستی خانگی
آسون (*āsun*): آسان، ساده
آسیو (*āsiow*): آسیاب
آفتو (*āftow*): آفتاب
آفتوشزن (*aftow–šezen*): آفتاب طلوع کرد.
آفتوه (*āftowe*): آفتابه
آلو (*ālu*): سیب‌زمینی
آلی (*ālleȳ*): آشکار، هویدا
آهن (*āhən*): سنگهای طبیعی که در کوه وجود دارد و به‌شکل ظرف است و مورد استفادهٔ خانگی قرار می گیرد.
آینه (*āyne*): آئینه

۱. در اینجا لازم می‌دانیم تشکر خود را از آقای علی غلامی به‌خاطر همکاری صمیمانه‌شان در تهیهٔ این واژگان بیان داریم. واژه‌های مربوط به‌ابزار و حیوانات، با استفاده از کتاب **گوشه‌هائی از فرهنگ و آداب و رسوم مردم کوهمرهٔ جروق، نودان، سرخی فارس آقای سید حسن موسوی** تنظیم شده است.

الف

ا (o) : او
ابریشم (abrišom): ابریشم
ابریم (ebreym) : ابراهیم (نام)
ات‌دی «et–di) : دیدی
ات‌نا (et–nā) : گذاشتی
ات‌کی (et–ki) : کردی
ات‌نکی (et–naki) : نکردی
ات‌کرد (et–kerd) : کرده‌ای
ات‌نکرد (et–nakerd) : نکرده‌ای
اجاق (ojāgh) : محل آتش
اد دخت (ed–doxt) : دوختی
اد ارد (ed–ard) : آرد کردی
اد چشی (ad–češi) : چشیدی
اره توخمیری (arreye–tu–xamiri)
ارهٔ مخصوص برای درآوردن موازداخل خمیر نان.
ارشفی (aršafi) : اشرفی
ارزون (arzun) : ارزان
ارس (aras) : چوبهای نازکی که درساختن کپر ازآن استفاده می کنند.
ارسی (orsi) : کفش
اسا (ossā) : استاد
اوسار (owsār) : افسار
اسخون (asaxun) : استخوان
اش ب (eš–bo) : او برد
اش پخ (eš–pox) : اوپخت
اش خو (eš–xowa) : اوخورد
اش باف (eš–bāf) : اوبافت
اش بری (eš–bori) : او بریده است
اشتم (eštam) : رفتم
اشتی (ešti) : رفتی
اشته (ešte) : رفت
اشتوم (eštum) : رفتیم
اشتی (ešti) : رفتید
اشتن (ešten) : رفتند
اش کی (eš–ki) : کرد
اش گ (eš–go) : گفت
اش‌ما (eš–mā) : می‌خواهد
اش ندا (eš–nadā) : به‌او نداد
اش گری (eš–geri) : گریه کرد
اش تراش (eš–terāš) : تراشید
اش کس (eškas) : شکست
اشغال (ašghāl) : آشغال، زباله
اشکفت (eškaft) : غار
اشکال (eškāl) : شکار
الو (alow) : آتش، شعلهٔ آتش
امه (ame) : آمد
ام نمی‌شا (om–namišā) : نمی‌توانم
ام کی (om–ki) : کردم
ام نکی (am–naki) : نکردم
ام کرد (om–kerd) : کرده‌ام
ام نکرد (om–nakerd) : نکرده‌ام
ام باف (om–bāf) : بافتم
ام بری (om–bori) : بریدم
ام گ (om–go) : گفتم
انه (ene) : این
انا له (enāle) : ایشان
انه‌هن (ena–hen) : اوست
اندن (anden) : آمدند
اندم (andem) : آمدم
اندسم (andesam) : آمده‌ام
انگیر (angir) : انگور
انزه (anzir) : انجیر
او (ow) : آب
اول (ovol) : نوعی بیماری دامی
اوله (owle) : آبله

اوندول (awandul) : نوعی گیاه کوهی داروئی.
اوشم کرو (owšom-keru) : نوعی آبشن کوهی.
اوشم موری (owšom-mori) : نوعی آبشن کوهی.
اوشم پهنو (owšom-pahnu) : نوعی آبشن کوهی.

اولاد (owlād) : خانواده، فرزندان
اوسن (owsan) : آبستن، حامله
اور (avr) : ابر
اوس (avas) : افتاد
اونه (une) : آن
اهل (ahl) : حیوان اهلی و رام
اهل (ahl) : انسان مطیع وسربه‌راه
ایشوم (eyšum) : احشام

ب

بادو (bādu) : آدم ازخود راضی وخودنما که با اندك تمجیدی می‌توان او را آلت دست قرار داد.
بارهنگ (bārhang) : نوعی گیاه داروئی کوهی.
باشه (bāše) : قوش
باشلق (bāšlogh) : شیربها
بال (bāl) : بالا
بال‌شو (bāl-šow) : بالاآورد، استفراغ کرد
بالیون (bāliun) : بالن، هواپیما
بالش (bāleš) : بالشت
بالنگ (bālang) : خیار
باك (bāk) : عیب
باهی (bā-heȳ) : با او
بادمجون (bādemjun) : بادمجان
بپا (bepā) : مواظب باش، نگهداری کن
بتر (batar) : بدتر
بته (botta) : بوته
بج (baj) : بش ، دیم
بجشك (beješk) : گاونر ۵ سال به‌بالا که اخته شده است.
بخن (bexan) : بخند
بدم (badom) : بادام

بده (bode) : برو
برج (borč) : برج
بری (bari) : بلوط
بردر (bardar) : دوسنگ که با آن در خانه گندم یا بلوط و ... را می کوبند.
برد (bard) : سنگ
بردبره (bard-bora) : سنگ‌اندازی
بریك (barik) : باریك
برن (berran) : بران
بر (borr) : روشن
بریزکولی (briz-koli) : شیرهٔ درخت انگورکه مصرف داروئی دارد.
برسن (barasan) : برسان
برخك (barxak) : بادام کوهی
بزه (beza) : بزن
بز (boz) : بز
بزشکر (boze-šakar) : بز زردوسفید
بزتال (boze-tāl) : بز خاکستری
بزسه (boze-se) : بز سیاه
بسه (base) : بسته
بسو (besow) : باز
بشته (bešte) : آیا رفتی؟
بفهم (be fahm) : بافهم ، دانا

بق (bagh) : قورباغه
بکری (bakreȳ): بکرائی (نوعی مرکبات)
بکلوك (bakaluk) : بابونه «گیاه کوهی داروئی).
بگدنه (bagdane) : بیگدانه (نام روستا)
بگ (bag) : بیگ
بلد (balad) : دانستن
بلدچی (balad–či) : راهنما
بل (bal) : گوش‌پهن
بل‌جبور (bal–jabur) : بزجبور گوش‌پهن
بل‌چال (bal–čāl) : بز چال گوش‌پهن
بل‌شکر (bal–šekar) : بزشکر گوش‌پهن
بل‌تال (bal–tāl) : بز تال گوش‌پهن
بل‌نارك (bal–nārek) : بز نارك گوش‌پهن
بل‌کوه (bal–kowa) : کاوه گوش‌پهن
بلیز (boliz) : بلوز
بن(bon):نوعی درخت کوهی، میوه‌درخت بن
بوا (bowā) : پدر
بواگتو (bowā–gottu) : پدر بزرگ

بواشی (bowā–ši) : پدرشوهر
بوازن (bowā–zan) : پدرزن
بونه (bune) : بهانه
بو (bu) : باشد
بوره (burre) : صدای گاو
بوروك (buruk) : گیلاس کوهی
بویده (boȳ–de) : ظرف مسی شیردوشی
بوم (bum) : بام
بوم‌غلطك (bum–qaltak) : غلطك پشت‌بام
بهروم (bahrum) : بهرام (نام)
بهل (bahl) : برف
بیو (biow) : بیا
بیوم (bayum) : بیائیم
بیابون (biābun) : بیابان
بی‌نوم (bi–num) : گمنام
بی‌گی (bi–gi) : بگیر
بیزه (bize):نوعی الك بزرگ برای پاك کردن گندم
بوونه (bowune) : بابونه (گیاه کوهی)

پ

پ (pa) : پس
پاش (pāš) : پایش
پام (pām) : پایم
پارنه (pārene) : سال پیش
پاله (pāle) : پیاله
پازن (pāzan) : بزکوهی نر
پارس (pārs) : عوعوی سگ
پ‌ایز (poiz) : پائیز
پارچ‌که (pārče–koh) : دامنهٔ کوه
پاوه (pāve) : برخیز!
پر (par) : لبه
پرس (pors) : سؤال، دیدار

پرسه (porse) : مجلس ترحیم
پرارنه (perārene) : دوسال پیش
پس (pos) : پسر
پسون (pesun) : پستان
پس (pas) : عقب
پس‌سر (pase–sar) : پشت‌سر
پسین (pasin) : غروب آفتاب
پساپس (pasāpas) : عقب عقب
پك (pok) : دارکوب
پك (pok) : پتك
پك (pok) : پوك، متلاشی، تهی
پل (pal) : گیسو

پلنگ کشك (pelang–košak) : نوعی گیاه داروئی کوهی.
پلیچه (paliče) : همیان کوچکی برای نگهداری وسائل مهم و ریز (مانند دارو).
پنج (panj) : چنگ زدن
پنجال (panjāl) : چنگال ، انگشتان
پنه (panah) : پناه
پورینه (purine) : گوسالهٔ (نریاماده) شیرخوار
پوزه (puze) : دهان
پوش (puš) : پوست حیوان
پوش کری (puš–kari) : پوستی که در آن کره نگهداری می‌شود.
په‌لون (pah–lun) : پهلوان

ت ، ث

تا (tā) : خمیده
ت‌اوون (to–un) : تاوان، غرامت
تاچه (tāče) : دولنگهٔ جوال مانند که از پشم بافته می‌شود و برای حمل گندم و جو و برنج مورد استفاده قرار گیرد.
تال (tāl) : خاکستری رنگ
تاله (tāle) : شاخهٔ درخت بلوط
تپاله (tapāle) : تپاله، مدفوع گاو
ترکدن (terkeden) : ترکیدن
تره (tora) : گربهٔ وحشی
تربه (torbe) : توبره (ساك دستی سنتی که از مو بافته می‌شود).
تربزه (torbeze) : تربچه
ترسدن (tarseden) : ترسیده است.
ترکتور (taraktor) : تراکتور
تریك (tarik) : تاریك
تش (teš) : شپش

پیسه (pise) : پیسه، سیاه وسفید
پی‌س‌سن (pi–sa–sen) : پوسیده است.
پیدنك کهی (pidnak–kohi) : پونهٔ کوهی
پیدنك (pidnak) : پونه
پی‌ش‌نی (pišani) : پیشانی
پیشتو (pištow) : اسلحهٔ کمری
پیل (pil) : پول
پیله‌ور (pile–var) : فروشندهٔ دوره گرد
پیر (pir) : امامزاده
پیمونه (peymune) : پیمانه
پیمون (peymun) : پیمان (واحداندازه گیری زمین برنجکار تقریباً یکچهارم هکتار. هر پیمان به ۱۵ قفیز تقسیم می‌شود).

تشتك (taštak) : دیگ
تفنگچی (tofang–či) : فرد مسلح ایل
تکه take : تکیه
تل (tol) : تپه
تلیت (talit) : ترید
تله‌زرد (tale–zard) : گیاه داروئی کوهی
تله‌خرونه (tale–xarune) : گیاه داروئی کوهی
تلیفون (talifun) : تلفن
تلنگوشی (talanguši) : سیلی
تموم (tamum) : تمام
تم‌چه (tam–če) : کیف دستی سنتی که از پشم بافته می‌شود و دارای دستگیره است.
تنبکو (tanbaku) : تنباکو
توسون (towsun) : تابستان
تو (tow) : تب
تویزك (tavizak) : گیاه داروئی کوهی

توه (*towe*) : تابه (وسیلهٔ پختن نان روی آتش).
توهی (*tohi*) : تیهو
توفیقت (*towfighet*) : ترا موفق کند.
تهل (*tahl*) : تلخ
تهمت (*tohmat*) : اتهام
تیله (*tile*) : توله
تیشتر (*tištar*) : بز مادهٔ جوان
تیر (*tir*) : ازوسائل نان‌پزی، برای شکل دادن به‌خمیر در روی تابه (ازجنس چوب)
تیر (*tir*): چوبی که برای سقف استفاده می‌شود.
تینك (*tinak*) : نوعی سنگ (آهن) به‌شکل ظرف که مورد استفادهٔ خانگی برای انسان است.
ثعلب (*saalab*) : گیاه داروئی کوهی

ج

جالی (*jāli*) : توری چراغ
جبور (*jabur*) : بزقهوه‌ای ـ سیاه
جت (*jat*) : لایهٔ زیرین پوست بلوط
جر (*jar*) : دعوا
جرجروك (*jar–jaruk*) : انسان اهل دعوا
جل (*jol*) : پالان
جمه (*jome*) : جامه ، لباس
جم (*jom*) : دوقلو
جم‌زا (*jom–zā*) : بزی که دوقلو می‌زاید
جوون (*javun*) : جوان
جونور (*junavar*) : جانور
جوونمرد (*javun–mard*) : جوانمرد
جونمرگ (*june–marg*) : جوانمرگ
جوال (*jowal*): جوال . نوعی ظرف که از مو بافته می‌شود و برای حمل کاه مورد استفاده قرار می‌گیرد.
جوز (*juz*) : آویزان
جهس (*jahs*) : جست ، پرید
جیرو (*jirow*) : جوراب
جیال (*jiāl*) : جوال
جی (*jeȳ*) : جائی
جیجه (*jije*) : جوجه

چ

چار (*čār*) : چهار (عدد)
چال (*čāl*) : چاله، گور(قبر)
چپش (*čapeš*) : بز نر یك‌ساله
چروندن (*čarundan*) : چرانیدن
چراغ گینه (*čarāq–gine*) : گون. نوعی گیاه کوهی.
چرت (*čart*) : خطر
چسبندن (*časbondan*) : چسبانیدن
چش (*češ*) : چشم
چقه (*čoghghe*) : عبای لباس ایلی
چقو (*čaghu*) : چاقو
چگله (*čagele*) : فضلهٔ مرغ
چلتك (*čaltok*) : شلتوك
چمدون (*čamedun*) : چمدان
چنگ (*čang*) : منقار
چوپون (*čupun*) : چوپان
چوق (*čugh*) : چوب
چوله (*čulah*) خارپشت
چووه (*čove*) : از وسائل نان پزی . چوب غلطك مانند که با آن خمیر را پهن می کنند.

چه (čah) : چاه
چهان (čahān) : لباس
چی (čeȳ) : چای
چی (či) : چیز
چینه‌دون (čine-dun) : چینه‌دان
چیرکو (čir-ku) چوبی که به‌غلطك پشت بام وصل است.

ح

حب (hab) : قرص
حروم (harum) : حرام
حسم (hassom) : کفگیر
حیون (heyun) : حیوان
حیرون (heȳrun) : حیران
حسین (hasin) : تختهٔ چوبی نان‌پزی

خ

خو (xow) : خواب
خوان (xoen): خواب است.
خارخسك (xār-xasak): نوعی گیاه‌داروئی کوهی.
خالی‌هن (xāli-hen) : خالی است.
خالو مرزی (xālu-marzi) : نوعی گیاه داروئی کوهی.
خاکشیر (xāk-šir) : گیاه داروئی کوهی
خاگینه (xāgine) : نیمروی تخم‌مرغ
خاگ (xāg) : تخم‌مرغ
خت (xot) : خودت
خر (xer) : گلو
خرجین (xorjin) : نوعی چمدان که‌دو لنگه است و ازپشم بافته می‌شود.
خر (xar) : خر
خرمش (xar-maš) : خرمگس
خرچرمه (xare-čarme) : خرخاکستری که زیر شکم آن سفیداست ومرغوبترین‌نوع خر است.
خرشینه (xare-šine) خر خاکستری
خرزرده (xare-zarde) خر سیاه که‌دهانش سفید است.
خرشکالی (xare-šekāli): خری که به‌رنگ شکار (بزکوهی) است.
خر ابلق (xare-ablagh) : خر رنگارنگ
خرچال (xare-čāl) : خرسیاه پیشانی‌سفید
خرسوز (xare-sowz) : خر به رنگ سبز پسته‌ای.
خردیده (xare-dida) : خرسیاه‌کامل
خردر (xarder) : پرندهٔ انجیرخوار
خس (xas) : آغل گوسفند
خسه (xase) : خسته
خش (xaš) : خوش
خشن (xašen) : خوش‌است، سرحال‌است.
خش (xoš) : خود او
خل (xol) : خاکستر
خنه (xane) : خنده
خنجرك (xanjarak) : گیاه داروئی کوهی
خوتدن (xovateden) : خوابیده است
خوشتن (xovašeten) : خوش هستی ؟ (احوالپرسی)
خواسن (xovassan) : خواستن.

خونه (*xune*) خانوار، چادرسیاه
خور (*xavar*) خبر
خوره (*xura*) : نوعی‌ظرف دولنگه است‌که از پشم برای حمل بار بافته‌می‌شود.
خیش (*xiš*) شخم ، ابزارشخم‌زنی
خین (*xin*) : خون ، قتل
خیندار (*xindār*) : خوندار
خین‌بس (*xinbas*) : خون‌بس
خیك (*xik*) : گراز
خیگ (*xig*): نوعی ظرف ازپوست‌گوسفند برای نگهداری مایعات
خیگولك (*xigulak*) : نوعی خیگ‌که‌جدار خارجی‌آن دباغی نشده و پوشیده از مو است و درآن‌روغن‌را نگهداری‌می‌کنند.

د

دار (*dār*) : درخت
دال (*dāl*) : لاشخور
دوات (*dowat*) : دوات
دوازه (*dowāzza*) : دوازده (عدد)
دالون (*dālun*) : دالان
دتا (*dottā*) : دونفر، دوعدد
درش (*doroš*) : درشت
در شدن (*dar–šodan*) : بیرون‌رفتن
درنمی‌شو (*dar–namišu*): بیرون‌نمی‌رود.
درس (*doros*) : درست
درمون (*darmun*) : مداوا ، درمان
دره (*dare*) : دره
دز (*doz*) : دزد
دسمال (*dasmāl*) : دستمال
دس (*das*) دست
دشتسون (*daštessun*) : منطقهٔ دشتستان
دکون (*dokkun*) : دکان ، مغازه
دله (*dalle*) : حلب
دلو (*dalu*) : نام‌کوه مرتفع دلو ـ نام گیاه داروئی مخصوصی که در این کوه می‌روید.
دل (*del*) : قلب
دماغ (*domāq*) : دماغ ، بینی
دمه (*dome*): دنبه
دنگ (*dong*) : دانگ، دانه (غده)
دنبل (*dànbal*) : دنبلان
دنون (*danun*) : دندان
دنگ‌بدو (*donge–badu*) : سرطان
دوری (*dowri*) : بشقاب
دوبری (*do–bori*) : بزی‌که سالی دو بار (پائیز وبهار) می‌زاید.
دو (*du*) : دوغ
دوا (*duwā*) : دارو
دوماد (*dumād*) : داماد
دونه (*dune*) : دانه
دولك (*dulak*) : دولچه ، نوعی‌ظرف‌آب
دوس (*dus*) : دوست
دومن (*duman*) : پائین ، دامان
دهت (*doht*) : دختر
دهدا (*dehdā*) : دهدار (لقب اعضای طایفهٔ دهدار)
دی‌شو (*di–šow*) : دیشب ، شب‌پیش
دی‌شو (*di–šu*) : شیره
دی (*deȳ*) : مادر
دی گتو (*deȳ–gotu*) : مادربزرگ
دی‌شو (*deȳ–šu*) : مادرشوهر
دی‌زن (*deȳ–zan*) : مادرزن
دید (*did*) : دود

دیر (*dir*) : دور
دیرمه (*dirme*) : نوعی گیاه داروئی کوهی
دیونه (*diune*) : دیوانه

دی‌مار (*deȳ–mār*) : سوسمار
دینش (*dineš*) : نوعی گیاه‌داروئی کوهی

ر

رادیون (*rādiun*) : رادیو
راس (*rās*) : راست
رختخو (*raxte–xaw*) : رختخواب
رسمون (*resmun*) : ریسمان
رسوندن (*rasundan*) : رسانیدن
رقاصی (*raghghāsi*) : جلفی ، سبکی
رك (*rok*) : پایه‌های چوبی کپر
رنج (*ranj*) : نوعی بیماری الاغ
رو (*ru*) : چهره ، سیما
روه (*ruwah*) : روباه

روون (*ravun*) : روان
رود (*rud*) : عزیز، کودك
روخونه (*ruxxune*) : رودخانه
ره (*rah*) : راه ، جاده
رهش (*raheš*) : راه او
ره (*reh*) : مدفوع رقیق حیوان بیمار
ره‌زهله (*reh–zahle*) : بیماری اسهال‌دامی (آنتروتوکسمی)
ریحون (*reȳhun*) : ریحان (گیاه)
ریز (*riz*) : خرد، کوچك، ریز.

ز، ژ

زا (*zā*) : زائیدن
زار (*zār*) : زائر (لقب درطوایف جیحون، بگی و جبارزار؛ مانند زارحسن، کمال‌زار و ...).
زبون (*zabun*) : زبان
زبر (*zebr*) : خشن
زدن (*zeden*) ، زائیده است.
زرشك (*zereš*) : درخت زرشك کوهی که میوهٔ آن‌مصرف خوراکی ودادروئی دارد.
زرنگ (*zereng*) : زرنگ
زرو (*zaru*) : گیاه داروئی کوهی
زوزه (*zuze*) : جوجه‌تیغی
زولك‌زا (*zulak–zā*) : بزغالهٔ ماده‌ای که اولین نوزاد مادر باشد.
زمونه (*zamune*) : زمان، عصر، دوران.
ژاندار (*žāndār*) : ژاندارم.

س

س (*se*) : سه (عدد)
س تا دهت امن (*se–tā–doht–o–men*) سه‌دختر دارم.
ستین (*setin*) : ستون

سجل (*sejel*) : شناسنامه
سخند (*sexand*) : توهین ، دشنام
سربالی (*sare–bāli*) : سربالائی
سرفه (*sorfe*) : سفره ـ از پشم سفیدمیش

بافته می‌شود و وسائل نان‌پزی را در آن قرار می‌دهند.
سرفراز (*sarferāz*): سرفراز کردن، افتخار دادن
سرکه (*sare–koh*) : قلهٔ کوه
سس (*sos*) : سست
سس (*sos*) : شش ، ریه
سگار (*segār*) : سیگار
سل (*sel*) : دارکوب (پرنده)
سلار (*sallār*) : سالار ، بزرگ طایفه
سلب (*salb*) : سرو (درخت)
سماك (*samāk*) : سه‌پایهٔ چوبی که نهره به‌آن آویخته می‌شود.
سمات (*samāt*) :مدفوع الاغ
سمنت (*sement*) : سیمان
سنه (*sane*) : سنگ‌قبر
سوز (*sowz*) سبز
سو (*su*) : نژاد ، نسب ، صفات ارثی
سوله (*sula*) : نان ذرت ضخیم
سویل (*sevil*) : سبیل
سوون (*sowun*) : سوهان
سوار (*sowār*) : سوار
سه (*se*) : سیاه
سه‌کربل (*se–kor–bal*) : بز سیاه گوش کوچك
سبل (*se–bal*) : بز گوش‌پهن سیاه‌رنگ
سی (*seȳ*) : نگاه‌کن ، بنگر
سیل (*seȳl*) نگاه کردن ، تماشا کردن
سیزن (*sizan*) : سوزن
سیرمه (*sirme*) : سورمه
سینه‌ورم (*sine–varam*) : سرماخوردگی، سینه‌پهلو

ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ

شایسه (*šāyese*) : شایسته
شانومه (*šānume*) : شاهنامهٔ فردوسی
شتی (*ša–ti*) : داخل آن
ش‌ری (*ša–ri*) : روی آن
ش‌ز (*ša–ze*) : او را زد.
ش‌زی (*ša–zi*) : اورا بزن.
شش‌ناخ (*šeš–nāx*) : شناختن
شش‌ناختن (*šeš–nāx–ten*) : اوراشناخت.
شك (*šak*) : تردید ، شك
شکن (*šakken*) : او مشکوك است
شکی (*šakki*) : وسواسی
شل (*šol*) : گل‌خیس و آبدار
شلنگیز (*šalangiz*):نوعی چمدان ازجنس پشم
شل‌شلك (*šol–šolak*) : نوعی نان
شل (*šal*) : لنگ
شله (*šalle*) : آبکش
شله (*šolle*) : پلوی آب نکشیده
شله‌شیری (*šolle–širi*) : شیربرنج
شمردن (*šomorden*): شمردن
شنگد (*šangod*): گاو مادهٔ بیش از یك ساله.
شنو (*šenow*) : شنا
شو (*šu*) : شوهر
شو (*šow*) : شب
شوپا (*šow–pā*): شب‌پا، نگهبان شبانهٔ مزرعه یا ایشوم.
شوگرد (*šow–gard*): شبگرد، نگهبان مسلح شب.
شو (*šow*) : آورده است.
شوکن (*šow–kan*) : بردن حیوان در شب به‌چرا .

شوم (šum) : شام
شورو (šurow) : شوراب (دشت محل اسکان ایل سرخی).
شورا (šavarā) : بهم بزن.
شوا (šowā) : زیرشلواری ، تنبان
شوپرك (šow–parak) : خفاش
شوکی (šu–ki) : کردید.
شوکردن (šu–kerden) : آنها کردند.
شهاز (šahāz) : بزی که به گردنش زنگوله می بندند تا گله را گم نکند.
شهنه (šehne) : شیهۀ اسب
شهر (šehr) : شعر
شهر (šahr) : شهر شیراز
شهم (šahm) شمع
شیش (šiš) ؛ عدد شش
شیشك (šišak) : میش جوان
شیرکن (širkan) : بز نر یکسالۀ اخته

شیطون (šeytun) : شیطان
شیون (šivan) : گریه
صبر (sabr) : عطسه ، صبر
صحاب (sahāb) : صاحب ، مالك
صواب (suwāb) : صواب
طلب (talb) : طبل
طویله (tavile) : اصطبل ، طویله
طیفه (teyfe) : طایفه
طوقه (tavaghe) : نوعی بیماری دامی
عمارت (emārat) : ساختمان
عید سلطونی (eyde–soltuni) : عیدنوروز
غارت (qārat) : غارت
غله (qale) : غله
غیرت (qirat) : غیرت ، حمایت کردن
غیرت گیری (qirat–giri) : حمایت از خویشاوند یاعضو طایفه وایل.

ف

فرق (fargh) : تفاوت
فرقسر (farghe–sar) : میان موی سر
فر (ferr) : پریدن
فنجون (fenjun) : فنجان

فوته (fute) : عمامه
فیت (fit) : فوت
فیس (fis) : افاده، فیس
فیسو (fisu) : متکبر ، پرافاده

ق

قاش (ghāš) : پناهگاه ومحل استراحت گوسفندان در کوه
قافله (ghāfele) : کاروان ، قافله
قرقر (ghor–ghor) : صدای قلیان
قرتراق (ghor–terāgh) : رعد و برق
قزل (ghezel) : اسب سفید
قزیك (ghazik) سوسك

قس (ghes) قسط
قصیون (ghasiun) : استفراغ
قطی (ghoti) : قوطی
قعله (ghaale) : قلعه
قفیز (ghafiz) : واحد اندازه گیری برای زمین برنجکار. هر ۱۰ قفیز یك پیمان است.
قلف (gholf) : قفل

قلا (ghalā) :کلاغ
قلاسوز (ghalā–sowz) : کلاغ سبز
قلاقی (ghalāghi) : دستمال بلندهفت‌رنگ
قندون (ghandun) قندان
قنات (ghanāt) : قنات
قوچ (ghuč) ، گوسفند نر (میشینه)
قوز (ghuz) : خودنمائی
قوزی (ghuzi) : خودنما

قولوغ (ghuluq) : جلدمخملی برای نگهداری قرآن مجید.
قیلون (gheylun) : قلیان.
قیلون‌دون (gheylun–dun) : ظرف پشمی برای نگهداری وحمل قلیان.
قیت (ghit) : قوت ، روزی
قیومت (ghiumat) : قیامت
قیز کردن (ghiz–kerdan) : پریدن، جستن

ك[1]

ك (ko) : پسرك
ك (ke) : چه کسی؟
کاکل (kākol) : زلف ، موی جلوی سر
کارن‌سرا (kārensarā) :کاروانسرا
کاکا (kākā) : برادر
کا (kā) : برادر (لقب)
کبله (keble) : قبله
کپر (kapar) : مسکنی که باچوب وبرگ درخت درست می‌شود.
کتو (kotow) : مکتبخانه
کتورفتن : درس‌خواندن
کدیم (kadim) : قدیم
کر (kor) : گوش کوچك
کرکوه (kor–kowa) :کاوه گوش کوچك
کر (ker) : گوشهٔ نهان
کرکردن : پنهان کردن
کرجبود (kor–jabur):بزجبور گوش کوچك
کرتال (kor–tāl) : بزتال گوش کوچك
کرنارك (kor–nārek):بزنارك گوش کوچك
کرند (korand) : اسب‌سیاه

کره (karre) : حصارسنگی
کرونی (keruni) : قرانی (ریال)
کرکو (karaku) : یارو ، آن پسر
کرنجال (kerenjāl) خرچنگ
کس (kas) :کسان ، فامیل ، خویشان
کسل (kesel) : بی‌حال ،کسل
کل (kel) : درخت کیالك
کل (kel) : صدائی که زنان درعروسی و یا به‌هنگام‌جنگ وابراز نفرت شدیدازخود در می‌آورند (کی.لی‌لی....)
کل (kal) : محلی که سگ آب می‌خورد.
کل(kal): نوعی‌ظرف‌طبیعی‌سنگی (آهن) که درخانه‌برای‌آب خوردن حیوانات‌است.
کل (kal) : بزکوهی
کل (kal) : ظرف شکسته
کلپك (kalpok) : مارمولك
کله (kalle) : کربلائی
کلك (kalk) : نان بلوط
کم (kom) : شکم
کمین (komin) : شکمو ، پرخور

۱. در ایل‌سرخی «کاف» به‌نحو خاصی تلفظ می‌شود. مخرج آن‌فضای میانی سقف‌بالای‌کام‌است‌ولذا آوای‌آن‌غلیظ واندکی به«قاف»شباهت‌دارد. درواقع، اکثرواژه‌هائی که با«قاف» آغازشده‌اند، در تلفظ اصیل‌سرخی باید با «کاف» ادا شوند.

کم‌چه (kam–če) : قاشق
کمو تر (kamutar) : کبوتر
کمو تر کری (k.kori) : نوعی کبوتر
کمو ترچاهی (k.čāhi) : نوعی کبوتر
کمو تر دل (k.dal) : نوعی کبوتر
کنه (kane) : چوبی که با آن مقدار شیر را اندازه گیری می کنند.
کنه (kane) : ساس
کنگ (kang) : شاخهٔ خشك
کواره (kuvāre) : کل ـ ظرف سنگی محل آب‌خوردن حیوانات
کوه (kowe) : کاوه ، قوچ جوان
کورك (keverak) : نوعی گیاه داروئی کوهی
کوسه (kuse) : کوسه . کسی که ریش درنمی آورد.
کوسه (kuse) : کوزه
کوسی کلی (kusey–kali) : کوزهٔ شکسته ، نام نوعی مراسم «باران‌سازی».
کوك (kowk) : کبك
کو کر (kaw–kar) : نوعی کبك
کور کورك (kurkurak) : جغد
که (koh) : کوه
کون (kun) : نوعی بیماری دامی
کروون (ko–run) : قرآن مجید
که‌روون (koh–run) : بردن گوسفندان برای چرا به کوه.
کهکف (kahkof) : کهکم. نوعی گیاه کوهی
کهره (kahre) : بزغاله
کهر (kahar) : اسب قرمز تیره
کهله (kehle) : سنگ‌چین، حصارسنگی
کهلهٔ حضرت‌عباس : سنگ‌چین برسرمال برای جلوگیری ازسرقت.

گ

گپ (gap) : انسان بزرگ ، اشیاء وموجودات مهم و باابهت (مانندکوه بزرگ).
گت (got) : بزرگ (شیء)
گدار (godār) : محل عبور از رودخانه
گدارش (godāreš) : محل‌عبور منظم او از یك‌نقطه.
گری (gari) : نوعی بیماری دام
گرد (gar) : انسان یا حیوان مبتلا به گری
گرده (gerde) : نوعی‌نان
گرده آسیوی (g.āsiyowi) : نوعی‌نان
گردون (gerdun) : درخت یامیوهٔ گردو
گرون (gerun) : گران
گر (gor) آتش‌روشن ، شعله
گر گرفت : شعله کشید
گرجه (gorje) : گوجهٔ درختی
گز (gaz) : واحد اندازه گیری معادل ۲۴ انگشت (تقریباً یك‌متر).
گش (goš) : گوش
گش (goš) : استراق سمع
گشنه (gošne) : گرسنه ، فقیر
گل (gel) : خاك
گلی (gelley) : گلگی ، شکوه ، شکایت
گلوپ (golup) : لامپ
گمون (gemun) : گمان ، تصور ، شك
گنه (gonah) : گناه
گنج (gonj) : نوعی زنبور
گنه (gane) : نوعی گیاه داروئی کوهی
گنم (ganom) : گندم
گو (gow) : گاو
گوشول (g.šul) : گاوی که زیرشکم و پاها

و دمش سفید و بقیهٔ بدنش سیاه است.
گو رش (g.raš) : گاوقهوه‌ای
گو چال (g.čāl) : گاوسیاه پیشانی سفید
گو تحه (g.taha) : گاوقهوه‌ای که‌شانه‌هایش سفید است.
گو سوز (d.sowz): گاو سبزپسته‌ای
گو زرد (g.zard): گاو زردرنگ
گو زردچال (g.z.čāl): گاوزرد پیشانی‌سفید
گو پل (g.pal) : گاو شاخ‌خمیده

گو پیسه (g.pise): گاو سیاه ـ سفید
گوم (gum) : گام ، قدم
گوور (gowar) : گوسالهٔ یکساله تاوقتی که حامله نشده است.
گه (gah) : گاه ، زود
گیره (gire) : سبد
گیره‌سرك (g.sarak) : سبد دردار که از شاخهٔ بادام کوهی می‌بافند.
گیزم (gizom) : هزارپا (جانور)

ل

لت (let) : نصف
لخت (poxt) : برهنه یا «لهت» (loht)
لق (lagh) : شل ، لق
لگن (lagan): ظرف مسی برای خمیر کردن آرد
لنج (lonj) : لب

لنجی (lonji) : انسان لب‌دراز
لنگ (lang) : انسان یا حیوان لنگ
لنگ (leng) : پا
لو (low) : لب
لیله (lile) : لوله

م

م (me) : من
مار (mār) : مار
مادیون (mādiun) : اسب ماده ، مادیان
ماده (māde) : بده!
ماچ (māč) : بوسه
ماس (mās) : ماست
ماگو (mā-gow) : ماده گاو
مال (māl) : دارائی ، احشام ، گوسفند
مچ (moč) : ساعد
محمد (mohmad) : محمد (نام)
محمدی (mahmadi) : محمد (نام)
مده (made) : ماده
مده‌گو (made-gow) : ماده گاو
مده‌خیك (made-xik) : ماده گراز

مده‌خر (made-xar): ماده خر
مرب (morb) : مرغ
مردمون (mardomun) : اهالی ، مردمان
مرد (merd) : جوانمرد
مرغوی (morqowi) : مرغابی
مردشت (mardašt) : شهر مرودشت
مردن (morden) : مرده
مزار (mazār) : قبر ، مزار
مز (moz) : مزد
مزیر (mozir) : لقب، مانند: مزیر کریم.
مستراب (mostarāb) : مستراح
مسقره (masghare) : مضحك ، مسخره
مش (maš) : زنبورعسل
مشك (mašk) : ظرف آب که از پوست

گوسفند می‌سازند.
مشکو (*mašku*) : نوعی مشك که در آن دوغ را از کره جدا می کنند.
مشکولك (*maškulak*) : نوعی مشك که در آن دوغ را نگهداری می کنند.
مشك (*mošk*) : موش
مش (*maš*) : مشهدی (لقب)
مشتك (*moštak*) : نوعی نان ضخیم
مشناس (*mašnās*) : ناشناس ، غریبه
مکون (*makun*) : مکان ، جا
مل (*mol*) : گردن
ملا (*mollā*) : ملا . لقب برای بزرگان ایل و طایفه
مله (*mole*) : گردنه
ملهٔ کر (*molēy–ker*) : نام گردنه‌ای در راه شوراب (گردنهٔ کیالك)
ملکی (*malki*) : گیوهٔ مخصوص که نوك آن تیز وضخیم و برگشته است.
ملح (*malah*) : آب تنی
ملق (*malagh*) : ملخ
ملیل (*malil*) : ملول ، افسرده ، نگران
ممه (*mame*) : پستان دختر
منقو (*manghow*) : سرماخوردگی الاغ
منه (*mene*) : ازمیان
من (*man*) : واحد وزن . من کوهمره معادل ۴ کیلو است.
مو (*mu*) : ما
موکی (*mu–ki*) : ما کردیم
موزی (*mu–zi*) : ما زدیم.
موند (*munand*) : مانند ، شبیه
مودی (*muri*) : مورچه
مهتی (*mehti*) : مهدی (نام)
مهسن (*mahsan*) : محمدحسن (نام)
مهکو (*mehku*) : مهکویه (نام روستا)
مهن (*mahn*) : منع
مه (*mah*) : ماه
مهتر (*mehtar*) : مهتر ، محافظ اسب
می (*mi*) : مو
می‌دنم (*mi–danom*) : می‌دانم
می‌خوه (*mi–xowa*) : می‌خورد
می‌جمم (*mi–jomom*) : تکان می‌خورم
می کو (*mi–ku*) : می کند
می گین (*mi–ge–yen*) : می گویند
می نسم (*mi–ne–som*) : می گذارم
می نسه (*mi–ne–se*) : می گذارد
می بنه (*mi–bane*) : می بندد
می ب (*mi–ba*) : می برد
می ب (*mi–bo*) : می برد
میون (*mi yun*) : میان
میی (*me–yi*) : ماهی
می پکه (*mi–poke*) : متلاشی می شود، منفجر می‌شود.
میز (*mayiz*) : مویز
میش (*miš*) : گوسفند ماده
میش‌سیسار (*m.sisār*) : میش سفید ، که مرغوبترین نوع میش است.
میش‌بل‌سیسار (*m.bal–sisār*) : میش‌سیسار گوش‌پهن.
میش‌بور (*m.bur*) : میش زردرنگ
میش‌بل‌بور (*m.bal-bur*) : میش‌بور گوش‌پهن
میش کر بور (*m.kor–bur*) : میش بور گوش کوچك.
میش‌سه (*m.se*) : میش‌سیاه
میش بل‌چال (*m.bal–čāl*) : میش‌سیاهی که پیشانی و زیر شکمش سفید باشد با گوشهای پهن.
میش کرچال (*m.kor–čāl*) : میش چال گوش کوچك.

ن

نار (nār) : انار (درخت)
نارك (nārek) : رنگ زرد
نارنگ (nārang) : نارنج (مرکبات)
نارنگی (nārangi) : نارنگی (مرکبات)
ناردون (nārdun) : دانهٔ انار
ناردون : خوراك مرغ با دانهٔانار
نادون (nādun) : نادان ، نفهم
ناخون (nāxun) : ناخن
ناشتی (nāštey) : صبحانه ، ناشتائی
نبی (nabi) : او نبود.
نرسدن (naraseden) : آنها نرسیده‌اند ، نارس وکال‌است.
نرسده (narasede) : نرسیده است ، نارس وکال.
نرتا (nar–tā) : گرازنر
نرنگی (narangi) : نرنجی ، هدیه‌ای که سادات می‌دهند و علامت عدم رنجش آنهاست.
نزیك (nazik) : نزدیك
نزی (nazi) : اورانزن!
نزا (nazā): نازا، عقیم
نسیون (nasiyun) : نسیان،فراموشی
نسوزه (nasuza) : نسوزد
نشونه (nešune) : نشانه، علامت
نشون (nešun) : علامتی که روی‌حیوان برای شناسائی می‌زنند.
نشه (naše) : نرو
نشدن (našaden) : نرفته است.
نقل (noghl) : نقل
نکو (naku) : نکن
نگ (naga) : نگو
نمور (namur) : نمدار، مرطوب.
نمك‌دون (namak–dun) : ظرفی که‌ازموی بز بافته‌می‌شودومحل نگهداری‌نمك‌است.
نمی‌دی (namidi) : نمی‌دهد.
نمی‌شا (namišā) : نمی‌شود.
نمی‌شو (namišu) : نمی‌رود.
نوبند (now–band): گاونر یکسال به‌بالا
نوم (num) : نام
نومت چه‌هن؟ (numet če hen?) : نامت چیست؟
نون‌بری (nune–bari) : نان بلوط(کلك)
نهره (nehre) : مشکی که درآن‌دوغ‌می‌زنند.
نهره‌زدن : عمل کره‌گیری از دوغ
نی (ni) : نیست
نیاز (niyāz) نوعی بیماری دامی
نیمدری (nimdari) : پنجره
نیمه‌شو (nime šow) : نیم‌شب
نی‌مید (neȳ mid) : نومید، مأیوس
نیلی (nili) : رنگ نیلی
نیسون (neȳsun) : وانت‌نیسان.

و

وخشه (vaxše) : عطسه
وخت (vaxt) : وقت
ورزا (varzā) : گاونر شخم‌زنی
ول (vel) : رها، ول
ول (vel) : مردبی‌ارزش

ه

هاره (harre) : عرعرخر
هزار پیشه (hezār piše): نوعی جعبهٔ وسائل
هسمك (hasomak): وسیله‌ای برای پاك کردن ابزار نان پزی.
هف برگ (haf-barg): نوعی گیاه داروئی.
همساگ (hamsāg) : همسایه
همدی (hamdi) : همدیگر
همنگ (hamong) : انبان
هن (hen) : هست
هندسون (hendessun) : هندوستان
هوشوم (hušum) : برویم.
هوشم (hušam) : بروم.
هووختوم (huvaxtum) : خوابیدیم.
هووخت (huvaxt) : خوابید.
هونه (hune) : بنشین.
هونی (hunēy): بفرمائید، بنشینید (محترمانه).
هی (hēy) : او (مذکر)
هی‌شو (hēy-šu) : شما (خطاب) ایشان، آنها.

ی

یازه (yāzza) : عدد یازده
یباش (yabāš) : یواش، آرام
یکی‌دی (yeki-di) : یکی‌دیگر
یه (ye) : یك

سرگذشت ایل

۱
تاریخ ایل سرخی

تاریخ ایل سرخی تا کنون نوشته نشده و روایات پیران قوم نیز فاقد انسجام و دقت زمانی و تاریخی است؛ از این رو ما برای تدوین و بازسازی سرگذشت این ایل، با دشواریهای فراوان مواجه شدیم.

در اسناد و مدارك تاریخی بندرت نامی از ایل سرخی برده شده است. کوچکی این قبیله و نیز ادغام تفنگچیان سرخی در قشون مشترك عشایر فارس به رهبری صولت الدولهٔ قشقائی در سالهای جنگ اول جهانی، سبب شده است تا در اسناد تاریخی اقدامات همهٔ ایلات و عشایر فارس با نام عام «قشقائی» ثبت گردد. برای شهرنشینان فارس، هر فرد ایلیاتی، قشقائی است و کنجکاوی برای شناخت هویت ایلی او، اگر ضرورتی پیش نیاید، وجود نداشته است. اسناد وزارت خارجهٔ انگلستان، به دلیل ضرورتهای سیاسی، تا حدی کوشیده است هویت ایلی عشایر درگیر را مشخص سازد؛ ولی این کنجکاوی تنها در موارد نادر و ضرورصورت گرفته و در بقیهٔ موارد، از واژه‌هائی عام چون «قشون قشقائی»، «ایلیاتیها» و ... استفاده شده‌است. از این رو ما نخست خاطرات تاریخی پیران قوم را تبویب و منظم نمودیم و سپس با مراجعه به مآخذ و اسناد معتبر تاریخی، کوشیدیم تا این روایات را «مستند» و دقیق سازیم و بدینسان، تاریخ این قبیلهٔ دلاور را بازسازی کردیم.[1]

۱. کلیهٔ وقایع این فصل مستند و متکی بر اسناد و مدارك تاریخی و یا مصاحبه‌های متعدد با افراد کهنسال محلی است. در مواردی که ضرورت خاصی بوده، نام مصاحبه شونده در پانویس ذکر شده است.

(در مقدمه چاپ دوم توضیحات تکمیلی افزوده شده است).

اگر ما کوشیده‌ایم سرگذشت ایل سرخی را مدون سازیم، نه از روی «حمیت قومی»، بلکه به‌خاطر ادای دین اخلاقی به‌همهٔ رنج کشیدگان میهن اسلامی، ازجمله عشایر سلحشور بوده است که همواره پاسداران استقلال کشور خود بوده‌اند. سرگذشت ایل سرخی، به‌یک معنا تصویری عام از زندگی همهٔ ایلات وعشایر ایران است. دورانهای اساسی تاریخ آن، از جهاد علیه تجاوز بیگانه در سالهای جنگ اول جهانی (روسیه در شمال و انگلیس در جنوب)، تا سالهای «تخته‌قاپو»ی رضاخانی، تا تفرقه‌افکنیهای استعمار درسالهای ۱۳۲۰–۱۳۳۲، تا یورش اقتصادی–فرهنگی نواستعمار درسالهای ۱۳۴۱–۱۳۵۷، همه‌وهمه‌ادوار تاریخ پررنج همهٔ مردم و عشایر ایران است.

سرگذشت ایل سرخی، هرچند تاریخ قبیله‌ای است ازصدها قبیلهٔ ساکن کشور پهناور ایران، و هرچند برشی است از زندگی بخش کوچکی ازجمعیت کثیر مردم این سرزمین، ولی علی‌رغم «خاص» بودن و «محلی» بودن آن، برگی است از تاریخ معاصر کشور. خواننده در سرگذشت این قبیله، انعکاس تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دوران معاصر ایران را خواهد یافت ولذا مطالعهٔ آن آموزنده‌است. سرگذشت ایل سرخی آئینه‌ای است که حوادث یک قرن و نیم اخیر را منعکس می‌سازد و تأثیر تحولات «عام» را در برشی «خاص»، زیر ذره‌بین قرار می‌دهد. شاید هم این «تاریخ‌نگری خرد» بهتر از «کلی بینیها» بتواند ما را به‌شناخت تاریخ معاصرمان رهنمون باشد.

پیشینهٔ تاریخی کوهمرهٔ سرخی

منطقهٔ کوهمره، براساس شواهد واسناد پراکندهٔ موجود، یکی از مناطق کهن‌مسکونی فارس است. آثار و سنگ‌نقشهای موجود در تنگ‌شاپور (از جمله غار شاپور) قدمت این منطقه را به‌زمان ساسانیان می‌رساند. دربخش سرخی کوهمره نیز شواهدی دال بر تاریخ کهن آن در دست‌است که متأسفانه تاکنون مورد پژوهش قرار نگرفته است. کهنترین گزارش شفاهی از تاریخ کوهمرهٔ سرخی نیز این ادعا را ثابت می‌کند: معروف است که در زمان ساسانیان، گروهی از مزدکیان برای فرار ازکشتار به‌کوهمره پناه می‌برند و هم‌اکنون در غرب کوهمرهٔ سرخی کوهی به‌نام «مزدک» (به‌گویش‌محلی «مروک») خوانده می‌شود که گویا مأوای مزدکیان فراری بوده است.

منابع موجود تاریخی دربارهٔ دوبخش شرقی وغربی کوهمرهٔ سرخی درنخستین‌قرون اسلامی اطلاعاتی، هرچند مختصر، ارائه می‌دهند.

در غرب کوهمرهٔ‌سرخی، بلوک ماصرم قرار داشته و از توابع شیراز بوده است.[۱] حمدالله‌مستوفی (وفات ۷۵۰ قمری) در **نزهة‌القلوب** حدود ماصرم را از رودجرشیق (ماصرم کنونی) به‌طرف شمال تا قسمت علیای رود سکان (قره‌آقاج کنونی) ذکر می‌کند. ازدیگر

۱. ابن بلخی، فارسنامه، تصحیح لسترنج و نیکلسون، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص۱۵۳.

روستاهای این بلوک که در منابع تاریخی ذکر شده، باید ازسبوک نام برد که در آنجا پلی سنگی بر رود جرشیق (ماصرم) قرار داشته است[۱] و نیز از مسجان (مسقان کنونی).[۲]

درشرق کوهمرهٔ سرخی (شوراب و بلوک خواجه‌ای کنونی)، ولایت خنیفقان (خنافگان) واقع بوده است. درمیان کوهها، قریهٔ بزرگی به‌همین نام بوده که راهی سنگلاخ و دشوار از آنجا به‌فیروزآباد می‌رفته است. ابن بلخی (قرن پنجم هجری) می‌نویسد: «هوای آن سردسیر است معتدل و منبع رود برازه کی رود فیروزآباد است از آنجاست و مردم آنجا کوهی طبع باشند. اما دراین ایام همایون خلدها الله آن راه وغیر آن ایمن‌است و کس را زهره نیست کی فسادی کند.»[۳]

دو رود مهم منطقه، رودماصرم و رود قره‌آقاج نیز در منابع تاریخی ثبت‌شده‌است. در قرون اولیهٔ اسلامی، رود ماصرم، جرشیق خوانده می‌شده است. لسترنج می‌نویسد: «رودخانهٔ جرشیق از کوهستان جنوبی جره[۴] در روستای‌ماصرم سرچشمه می گیرد... و قبل از آنکه رودخانهٔ جرشیق به‌شهر جره برسد از زیر پل‌سنگی کهنه‌ای که به‌پل سبوک معروف است، می گذرد وقسمتی‌از روستای داذین را آب می‌دهد.»[۵]

ابن بلخی می‌نویسد: «... نهر جره از ماصرم برخیزد و نخست مسجان را آب دهد و برود و جره و نواحی آن را آب دهد و بعضی از روستای غندجان. پس با نهر بشابور آمیخته شود و در دریا افتد.»[۶]

رود قره‌آقاج، «نهرسکان» (یا «ثکان») نامیده می‌شده است. ابن بلخی می‌نویسد: «منبع این‌رود دیهی است نام آن جترویه [ظاهراً چهل‌چشمهٔ کنونی] و این دیه را و ناحیتی راکی معروف‌است به‌ماصرم از اعمال شیراز، آب دهد وهمچنین می‌رود تاکوار وصمکان و خبر وکارزین وقیر و ابزر ولاغر ونواحی را آب دهد وبعضی ازنواحی سیراف راآب دهد وآخرهمه‌دیهی است‌نام آن‌ثکان واین نهر را بدان بازخوانند. پس‌میان‌نجیرم‌وسیراف در دریا افتد و درپارس هیچ‌رود ازاین پرفایده‌تر نیست.»[۷]

پس‌از اسلام، کهنترین گزارش تاریخی از منطقه به‌سال ۲۰۳ قمری بازمی گردد. در ماه‌صفر این سال، در خان‌زنیان کوهمره، به‌دستور مأمون راه برکاروان پانزده هزارنفری بنی‌هاشم که به‌قصد دیدار حضرت‌رضا (ع) عازم توس بوده‌اند، بسته می‌شود وجنگی میان سپاه‌چهل‌هزارنفری قتلغ‌خان‌حاکم‌فارس وکاروان‌بنی‌هاشم‌رخ می‌دهد، که‌بخشی از بنی‌هاشم

۱. گی‌لسترنج، جغرافیای‌تاریخی سرزمینهای خلافت‌شرقی، ترجمهٔ محمودعرفان، شرکت انتشارات علمی وفرهنگی، ۱۳۶۴، ص ۲۸۹.
۲. ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۵۱.
۳. همان مأخذ، ص ۱۳۴ و۱۳۵.
۴. اشتباه است. باید «کوهستان شمالی‌جره» باشد.
۵. لسترنج، ص ۲۸۹.
۶. ابن بلخی، ص۱۵۱.
۷. همان مأخذ، ص ۱۵۳.

فراری شده و به‌کوههای کوهمره پناه می برند.[۱]

درسال ۱۱۶۵ قمری، در زمان سلطنت شاه‌اسماعیل‌دوم صفوی وایالت‌علیمردان‌خان بختیاری ،کلانتر بلوك سیاخ کوهمره خواجه‌محمد نام داشته و ظاهراً فرد سرشناسی بوده است.[۲] در همان سال شخصی به‌نام اشرف‌سلطان کوهمره‌ای که در حکومت فارس منصبی داشته است، در توطئهٔ هاشم‌خان بیات برای تصرف فارس شرکت می کند.[۳]

درسال۱۱۷۵ قمری، خبر ازتوطئه‌ای علیه‌جان‌کریم‌خان زند می‌شنویم. دراین‌توطئه شهبازخان بککی شرکت داشته است:

«ابراهیم‌خان بغایری با بعضی‌سرکردگان جزءکه شهبازخان‌بککی، سرکردهٔ‌تفنگچیان کوهمرهٔ فارس یکی ازآنها بود و درفن تفنگ‌اندازی او را سرآمد اهل عصر می‌شمردند مواضعه نمودکه به‌تیر تفنگ،آن شهریار فیروزچنگ را ازپا درآورد ویکی ازخیرخواهان براین واقعه اطلاع یافته، مراتب را به‌عرض رسانید ونواب وکیل آن جماعت رامحبوس فرمود و بعدازاثبات، ابراهیم‌خان بغایری وشهبازخان بککی وملامطلب کربالی و سایررفقا را کشته،سرآنها را برای‌فتحعلی‌خان‌فرستاد. وبکك نام‌طایفه‌ای ازکوهمرهٔ شکفت‌است.»[۴]

درسال ۱۲۰۶ قمری، سال تصرف شیراز توسط‌آغامحمدخان قاجار وخیانت حاج ابراهیم‌خان‌کلانتر،لطفعلی‌خان زند به‌دشتستان پناه‌می برد وحاج‌ابراهیم‌خان برای‌قلع‌وقمع اوسپاه‌هفت‌هزارنفری فراهم‌می‌آوردکه ازجملهٔ سرکردگان‌آن رئیس قاسم‌خان‌کوهمره‌ای بوده است. این سپاه درکازرون با خان‌دلاور زند مواجهه می کند و شکست می‌خورد.[۵]

در ذیل وقایع سال ۱۲۱۳ قمری، مؤلف‌**فارسنامهٔ ناصری**‌چنین‌گزارش می‌دهد: «در این‌سال برحسب‌فرمان‌شاهی (فتحعلی‌شاه) میرزاهادی فسائی... احضار به‌دارالخلافهٔ تهران گردید و... مناصب والدش ازحکومت بلوکات‌فارس مانند حومهٔ‌شیراز وکوهمره وسیاخ و کوار و خواجه‌ای و فیروزآبادو.... ومواجب سلسلهٔ او را بیشتر ازپیشتر برقرارنمود.»[۶]

مجموعهٔ اطلاعات فوق نشان می‌دهدکه از زمان‌صفویه‌کوهمره و سیاخ درتقسیمات حکومتی، بلوکی مستقل شمرده می‌شده و دارای‌کلانتران بومی و غیربومی بوده است.

در زمان ناصرالدین‌شاه قاجار ، حکومت‌کوهمره در سلسلهٔ خوانین شکفت بوده و به‌همین‌دلیل منطقه «کوهمرهٔ شکفت» نامیده می‌شده است:

«حکومت این بلوك از قدیم در سلسلهٔ خوانین‌کوهمره بوده ، مانند رئیس قاسم‌خان و پسرش رئیس محمودشاه و پسرش رئیس ابوتراب و پسرش ابوالحسن‌خان و پسرش

۱. به ص۱۵۴ همین کتاب مراجعه شود.
۲. فارسنامهٔ ناصری، ج ۱، ص ۲۰۷.
۳. همان‌مأخذ، ص۲۰۸.
۴. همان‌مأخذ، ص ۲۱۴.
۵. همان‌مأخذ، ص۲۳۴. ونیز ابن‌عبدالکریم‌علیرضاشیرازی، تاریخ زندیه: جانشینان کریم‌خان‌زند، ص۸۷ و ۸۸.
۶. فارسنامهٔ ناصری، ج۱، ص ۲۴۶.

محمدباقرخان و سلسلهٔ دیگر مانند احمدشاه‌فضل‌خان و فضل‌الله‌خان و صدرالله‌خان و میرزا احمدخان و اسدالله‌خان فرزند نصرالله‌خان ازحکومت منسلخ گشته واکنون ازخط وربط و انشاء معیشتی دارد، چندسال است‌از آن خاندان برون رفته و اکنون ضابط کوهمرهٔ شکفت، ملابرفی کوهمره‌ای است.»[۱]

ملابرفی از طایفهٔ کوه‌نشین سقلمه‌چی بوده و خود وپسرش ولی‌خان، سالها حکومت کوهمره را داشته‌اند.

خفیه‌نویسان انگلیس درسال ۱۳۱۴ قمری خبرازتمرد وعصیان ملابرفی علیه‌حکومت شیراز می‌دهند. او را دستگیر ساخته، سر می‌برند و ناظم‌الدوله حاکم‌شیراز به‌سبب این عمل مورد تفقد شاه قاجار قرارمی‌گیرد.[۲]

بعلاوه، باید از سلسلهٔ خوانین دارنجان سیاخ نام‌برد. عبدالله‌خان دارنجانی درسال ۱۲۷۳ شمسی مدتی کلانتر کوهمره بوده ومحمد اشرف‌خان و باقرخان دارنجانی (معاصر احمدشاه‌قاجار)، بزرگ‌سیاخ‌محسوب‌می‌شده‌اند. همچنین‌در دارنجان، خانوادهٔ«خواجه»ها زندگی‌می‌کنندکه نسب‌آنها به‌خواجه‌محمد، کلانتر سیاخ درزمان شاه‌اسماعیل دوم صفوی می‌رسد.

منشأ ایل‌سرخی

ایل‌سرخی ازطوایف‌لرفارس‌محسوب می‌شود. آنچه‌محقق است‌کهنترین‌الوارفارس، عشایر کهکیلویه و ممسنی هستند. ابن‌بلخی در ذکر «کردان پارس» می‌نویسد:

«به‌روزگار کردان پارس پنج رم بودند هر یك رم صدهزار حومه بدین تفصیل: رم جیلویه، رم الذیوان، رم‌اللوالجان، رم الکاریان، رم‌البازنجان، و چندان شوکت کی لشکر فارس را بودی از این‌کردان بود کی سخت بسیار بودند و با اسباب وسلاح و چهارپایان در عهد اسلام همه در جنگها کشته شدند ودرجهان آواره ماندند، و هیچکس از آن‌کردان نماند مگر یك مرد نام‌علك بود ومسلمان شد ونژاد او هنوز مانده است، واین دیگر کردان کی‌اکنون به‌پارس‌اندجماعتی‌بودندکی‌عضدالدوله ایشان را از حدود اصفهان‌آورده بود و نسل ایشان بماند. این است ماجرای احوال پارس و پارسیان.»[۳]

دربارهٔ منشأ الوار فارس نظرهای مختلفی وجود دارد. برخی معتقدندکه طوایف لر فارس بقایای ساکنان باستانی مناطق کوهستانی فارس هستند. سراودل‌استین مرکز اصلی طوایف‌لرزبان‌ایران‌راممسنی می‌داند، که به‌سراسر کشور (ازجمله‌لرستان) پراکنده‌شده‌اند.[۴]

۱. همان مأخذ، ج ۲، ص ۲۸۵.
۲. وقایع اتفاقیه (گزارشهای خفیه‌نویسان‌انگلیس)، به‌کوشش سعیدی‌سیرجانی، انتشارات‌نوین، ۱۳۶۲، ص ۵۱۷ و۵۱۸.
۳. ابن‌بلخی، فارسنامه، تصحیح لسترنج و نیکلسون، کمبریج، ۱۹۳۱، ص۱۶۸.
۴. احمداقتداری، خوزستان و کهکیلویه وممسنی، انتشارات‌انجمن‌آثارملی، ۱۳۵۹، ص۵۵۴و۵۵۵.

* درباره منشأ و وابستگی قومی طوایف سرخی به [illegible] چاپ دوم مراجعه شود.

ابن بلخی معتقد است قبایل باستانی کوهستانهای فارس درحملهٔ اعراب ازبین رفتند وقبایل کنونی توسط عضدالدوله (جلوس ۳۳۸ قمری ــ وفات ۳۷۲ قمری) از حدود اصفهان به‌فارس کوچ داده‌شدند. غالب‌نویسندگان دورهٔ اسلامی نیزمنشأ قبایل لرفارس راا کرادی می‌دانند که از نواحی سوریه و شامات از طریق راههای غرب ایران به‌این مناطق رسیده و اقامت گزیده‌اند، یا درنتیجهٔ جنگها و جنگ‌وگریزهای قبایل بادیگر قبایل وحکام‌محلی، به‌این‌ناحیه‌کوچیده و با توطن درازمدت، بومی شده‌اند.[۱]

طوایف‌ششگانهٔ سرخی‌خود را لرمی‌دانند وفرهنگ وگویش‌آنها رنگ وبوی‌اصیل لری‌آمیخته با عناصر قوی از فرهنگ بومیان دشتی و دشتستان دارد. روایات پیران قوم، منشأ نخستین ایل سرخی را شش برادر می‌داندکه از«ناصریهٔ‌مصر»[۲] به‌لرستان می‌کوچند و پس از مدتی به‌دلیل‌اختلاف باحکام وقبایل‌بومی، راهی جنوب فارس می‌شوند و دربلوك دشتی فارس[۳] سکنی می‌گزینند وعشیرهٔ سرخی را بنیان می‌نهند. در دشتی، جایگاه مشخص آنها تنگ رم و ده‌رود در ناحیهٔ بلوك بوده است. سرخی در اینجا دارای مراتعی بوده‌که بنچاقهای‌آن هنوز نیز موجود است. بعلاوه، قبرستان سرخی در منطقهٔ دشتی باقی است و مقبرهٔ ملاکرمعلی(ریش‌سفیدایل درحدودسال۱۲۰۰ شمسی) وپدرش ملاهاشم‌درآنجاست.[۴]

به‌هرتقدیر، به‌نظر می‌رسدکه نیاکان سرخی، بازماندگان یا اجزای قبیله‌ای (احتمالا ازاکراد سوریه؟) بوده‌اندکه به‌دلایلی از آن‌منتزع‌شده‌اند؛ ولی‌سازمان،فرهنگ وروانشناسی قبیله‌ای‌راحفظ‌کرده و درجوامع روستائی مستحیل‌نشده وبرپایهٔ‌آن دریك فرایندقبیله‌سازی، ساخت‌کنونی را پدیدآورده‌اند. این‌قبیله، درسالهای‌بعد، به‌دلیل‌خصایص نظامی وانسجام جمعی خود، بتدریج به‌عنوان یك واحد عشایری در جنوب‌کشور برجسته می‌گردد.[۵]

۱. همان‌مأخذ، ص ۸۴۲.

۲. معجم متن‌اللغه «ناصریه» را اسم چند موضع می‌داند که مشهورترین آنها بلدی است در مصر بین قاهره و دمیاط (لغتنامهٔ دهخدا). این روایت‌که مرحوم ملاحاجی بابا ناصرو سینه به‌سینه ازپیشینیان خود نقل می‌کرد درسال ۱۳۵۴ برای نگارنده عجیب و «غیرجدی» بود و تنها بعدهاکه با پژوهشهای علمی‌آشنا شدم، اهمیت‌آن را دریافتم. پرفسور مینورسکی منشأ بخشهائی از الوار را درمصر، سوریه وشمال بین‌النهرین ذکر می‌کند (دائرةالمعارف اسلام، ج ۳ : «لر» و «لر بزرگ»).

۳. «بلوك دشتی ناحیهٔ وسیعی است ازگرمسیرات فارس. محدود است از جانب مشرق به‌بلوك گله‌دار، از سمت شمال به‌بلوك فراشبند و جره وکازرون و خشت، وازمغرب به‌نواحی‌دشتستان و دریای فارس.» (فارسنامهٔ ناصری، ج۲، ص۲۱۵).

۴. مصاحبه با مرحوم ملاحاجی باباناصرو، ریش‌سفید خردمند سرخی، سال۱۳۵۴.

۵. نمونهٔ ایل‌سرخی نشان می‌دهدکه تاقرن نوزدهم، فرایند قبیله‌سازی در ایران جریان داشته است. این پدیده مختص فارس نیست و در سایر نواحی ایران نیز چنین مواردی مشاهده می‌شود. بطورمثال، درکردستان ایران، طبق‌اسناد موجود، درقرن نوزدهم دوایل جدید پدید می‌آید: ایل سنجابی و ایل‌قره پاپاق. تاریخ پیدایش ایل‌سنجابی درخاطرات‌علی‌اکبرخان سردار مقتدر سنجابی ذکر گردیده است. ←

در پاسخ به‌این سؤال که از چه زمانی سرخی به‌منطقهٔ کوهمره کوچیده است؟، باید گفت‌مجموع شواهدی که از پژوهشهای تبارشناسی به‌دست آمده نشان‌می‌دهد که ایل‌سرخی پیش از سال ۱۱۰۰ شمسی از مراتع کوه دلو به‌عنوان ییلاق استفاده می‌کرده و تابستانها مأوای او تنگ‌سرخی بوده و در همان سالها به‌خاطر سکونت دراین دره به‌سرخی معروف شده‌است.[۱] درعین‌حال، قبرستان سرخی‌درمنطقهٔ دشتی که قدمت آن به‌حدود سالهای ۱۲۰۰ شمسی باز می‌گردد، نشان می‌دهدکه تا این سالها سرخی از مراتع خود در تنگ رم و ده‌رود به‌عنوان‌قشلاق استفاده می‌کرده وتاحدودسال ۱۲۴۰ شمسی یك‌پای در دشتی وپای دیگر درکوهمره داشته‌است. کوچ ایل‌درآن‌زمان‌حدود بیست‌روز به‌طول‌می‌انجامیده‌است.

حدود سالهای ۱۲۴۰ شمسی است که‌سرخی به‌یکباره به‌کوهمره می‌کوچد وییلاق و قشلاق خود را در این منطقه قرار می‌دهد. اینکه چرا قبیلهٔ سرخی بطورکامل به‌کوهمره مهاجرت می‌کند اطلاع دقیقی وجود ندارد. براساس‌شواهد موجود، سه‌احتمال را می‌توان مطرح‌کرد:

۱. باتوجه باتاریخ مهاجرت سرخی، بامراجعه به‌مآخذ تاریخی به‌یك حادثهٔ مهم در منطقهٔ دشتی برمی‌خوریم: درسال ۱۲۷۳ قمری (حدود ۱۲۳۱ شمسی) دومین تجاوزنظامی انگلیس به‌ایران رخ می‌دهد. درجنگ با متجاوزان انگلیسی‌ساکنان منطقهٔ‌دشتی نقش‌مهمی داشته‌اند وبلوك مذکور یکی ازمراکز اصلی ستیز با بیگانه بوده است. این احتمال‌وجود داردکه این‌وقایع‌ولشکرکشیهای عشایری و قوای دولتی از سوئی، وقشون مهاجم‌انگلیس ازسوی دیگر، سبب مهاجرت سرخی شده باشد.

۲. اگرمنشأ سرخی را درلرستان بدانیم، احتمال دیگر این است که غیربومی‌بودن آن در منطقهٔ دشتی، سبب بروز تخاصماتی با قدرتهای محلی گردیده و مهاجرت به‌کوهمره را سبب شده باشد. **فارسنامهٔ ناصری**، در این‌سال خبراز اغتشاشاتی در بلوك دشتی می‌دهد که دخالت حکومت شیراز را درپی داشته است.

۳. ویاشاید به‌دلیل‌وجودشرایط اقلیمی گرمسیری و سردسیری درکوهمره، ایل‌سرخی بطور طبیعی با خرید مراتعی در گرمسیر کوهمره، کوچ کوتاه در یك منطقه را برر نج کوچ طولانی میان دو منطقهٔ نسبتاً دور ازهم، ترجیح داده است.

فسائی که کتاب خود را درسال ۱۳۰۳ قمری به‌پایان‌رسانیده، وضع سرخی راچنین بیان‌می‌دارد: «جای‌تابستانهٔ آنها کوهستان کوهمرهٔ شکفت و زمستانهٔ آنهاقریهٔ‌سرخی کوهمرهٔ شکفت است.»[۲]

درعین‌حال، نمونهٔ‌ایل‌سرخی، برخلاف‌نظریهٔ برخی‌مردم‌شناسان که‌عامل‌اصلی‌را درپیدایش قبیله پیوندهای اقتصادی می‌دانند، نقش مهم فرهنگ قبیله‌ای و عامل خویشاوندی را در فرایند قبیله‌سازی نشان می‌دهد.

۱. درهٔ‌سرخی درجنوب‌کوه دلو واقع است. دردرون‌آن چشمه‌ای‌است مشهور به«آب‌سرخی». وجه تسمیهٔ‌آن، این‌باور است‌که‌آب چشمهٔ مزبوربرای مداوای‌بیماری «سرخی» گندم(زنگ)مفید است. نام دره از این چشمه‌گرفته شده ونام ایل از این‌دره.

۲. فارسنامهٔ ناصری، ج۲، ص۳۳۱.

۲

دوران کشمکش با قدرتهای محلی

ازسالهای نخست جای گیری سرخی در کوهمره به‌مدت چهل سال، یعنی حدود سالهای ۱۲۴۰–۱۲۸۰ شمسی کربلائی رحمان (کلهٔ رحمون) ریاست و ریش‌سفیدی طوایف سرخی را داشته است.

دراین دوران، ایل سرخی تلخکامیهای فراوان می‌چشد و برچهرهٔ فرهنگ وخلق‌وخوی این قبیله، مهر مرارت سالهای دربدری و بی‌مسکنی نقش می‌بندد.

کلانتران محلی خوش نداشته‌اند مراتع وجنگلهای منطقهٔ فرمانروائیشان توسط قبیله‌ای از راه رسیده تملك شود که به‌زیر بار حکومت آنان نمی‌رود؛ سرکش و جنگجو است و همبستگی عشیره‌ای به‌آن قدرت نظامی شگرفی بخشیده است. بعلاوه و مهمتر آنکه به‌دلیل پیوندهای قبیله‌ای، ریش‌سفید و بزرگ خود را دارد؛ تنها از اوتمکین می کند و بیگانه‌ای را به‌فرمانروائی خویش نمی‌پذیرد. طبیعی است چنین قومی در هر منطقه‌ای سکنی گزیندو ریشه بگیرد، خطری است برای حکام منطقه و بتدریج می‌تواند اهرمهای قدرت را به‌دست گیرد و سلسله‌های خوانین محلی را براندازد.

در سالهای ۱۳۰۴–۱۳۱۴ قمری ملا برفی سقلمه‌چی وسپس پسرش ولی‌خان، کلانتر کوهمره بوده‌اند. سرخی دربرابر آنها استقلال‌خود راحفظ می کند و زیرفرمانشان نمی‌رود. داستان زیر گویای این تلاش است:

«در زمان ملا برفی میان سرخی تفرقه می‌افتد وکار به‌جدال می کشد. زنان سرخی نزد کلانتر (ملا برفی) می‌روند وشکوه می کنند و از اوتقاضای اصلاح ومیانجیگری می‌نمایند. ملا برفی می گوید: من اکنون نمی‌توانم مداخله کنم؛ اگرکار بالا کشیدوخون جاری شد، مداخله

خواهم کرد. زنان به‌ایل باز می گردند و فریاد برمی‌آورند که : شما با جدال ابلهانهٔ خود ایل را نابودمی کنید. ملا برفی وپسرش ولی‌خان امیدآن دارند که‌کار شما به‌خونریزی بکشد وآنگاه مداخله کنند و ریشهٔ ایل‌را براندازند وسرخی را نابود کنند. مردان که چنین‌می بینند به‌رگ غیرتشان برمی‌خورد؛ باسروروی شکسته‌یکدیگر را به‌آغوش‌می کشند ومی گویند: حال که‌ملا برفی شادمان از تفرقهٔ ماست، ما متحد و برادریم. پس‌از مرگ ملا برفی، پسرش ولی‌خان‌می کوشد تا به‌زور برسرخی مسلط‌شود وبه‌این‌نیت به‌روستای مسقان می آیدونظارت بر امور داخلی ایل و دریافت حق‌کلانتری [۱] را می‌طلبد. سرخی به‌وی پیام می‌دهد که ما دارای بزرگ خودمان هستیم و به‌بیگانه احتیاج نداریم. ولی‌خان راه به‌جائی نمی برد و باز می گردد.»[۲]

سالهای استبداد: «سرخی بگیرون»

دراین‌دوران محمدرضاخان شکفتی، داماد ملا برفی، ازقدرت زیادی درمنطقه برخوردار بوده است. اوفشارهای زیادی برسرخی وارد می آورد تا این قبیله را ازکوهمره‌جای کن کند. جملهٔ معروف مه‌رضا خان شکفتی هنوز در خاطره‌هاست که: «آبگدنه تاملهٔ گاله‌سرخی فر» (از منطقهٔ تحت حکومت من سرخی باید ریشه‌کن شود).

این‌دوران که مصادف با آخرین‌سالهای پیش‌ازانقلاب مشروطیت‌است، درایل‌سرخی به «دورهٔ سرخی بگیرون» معروف‌است. دراین سالهاست که به‌دستورحکومت شیرازدستور دستگیری عمومی سرخی صادر می‌شود. توسط مأموران حکومتی، کلهٔ‌رحمان رئیس‌سرخی و عده‌ای از همراهانش دستگیر و در برج شکفت زندانی می‌شوند تا به‌شیراز انتقال‌یابند. دونفر از همراهان کلهٔ‌رحمان، ملامعصومعلی جیحون وامرو جبارزار، بازنجیر موفق به‌فرار شده و به‌میان ایل می‌روند و دستگیری کلهٔ‌رحمان را خبر می‌دهند. ایل، زن‌ومرد، به‌برج حمله می برد و درنتیجه کلهٔ‌رحمان آزاد می‌شود.

از این زمان سرخی، یاغی می‌شود و از ورود به روستاها اجتناب می کند. مأموران حکومتی درهرکجا سرخی می‌دیده‌اند، وی‌را دستگیر و به‌شیراز اعزام می کرده ودرآنجا او را زنده زنده «گچ می گرفته‌اند». از جمله، دریك مورد بیست‌ویك نفر سرخی را در پیربناب‌شیراززنده زنده گچ می گیرند. طریقهٔ‌شناسائی سرخی بدینگونه بوده که درکوهمره افراد را دستگیر می کردند و می گفتند: بگو به‌قرآن یا قبله. سرخی «قاف» را «کاف»تلفظ می کرده و می گفته به«کورون» یا به«کبله». لذا شناسائی و دستگیر می‌شده است.[۳]

۱. طبق عرف منطقهٔ کوهمره، حق‌کلانتری ۳٪ درآمد سالیانهٔ خانوار بوده است.
۲. مصاحبه با آقای کرامت‌الله اسفندیاری.
۳. خفیه‌نویسان انگلیس خبر می‌دهند: «دیگرآنکه نواب‌والا بیست‌نفر از قطاع‌الطریق (!!) سرخی و غیره را حکم فرموده، سه‌نفر ازآنها را مقابل سه دروازهٔ شیرازگچ گرفتند. هفت نفرازآنهارا بردند درچنارراهدار دوفرسنگی شیرازگچ گرفتند و ده‌نفرازآنها را فرستادند سرگردنهٔ سیاخ که پنج‌فرسنگی شیراز است‌گچ بگیرندکه عبرت باقی اشرار (!!) بشود.»
←

دربارهٔ جنایات حکام فارس در زمان قاجاریه وشیوه‌های وحشیانهٔ زنده زنده‌زجرکش کردن عشایر، اوژن فلاندن جهانگرد فرانسوی چنین می‌نویسد:

«برای این کار بهتر دانستند در دشت شیراز ونزدیك یکی از دروازه‌ها برجی سازد. برای این برج حجرات لاتعدولا تحصی ساخت که هریك منزل محبوسی شود. در آن زندانیان را جای داد، سپس با گچ وآهك و مصالح بنائی دوروبرش را پوشانید. بالای سر هریك پنجره گذاشت تا از این پنجره‌ها تیره‌بختان گرسنه و تشنه دیده شوند... وقتی به‌داخل برج داخل شدم خرده‌های بسیار از جمجمه و پارچه‌های لباس یافتم. هرکس بدینجا پا گذارد و این وضعیت را ببیند، لرزان می‌شود. فراشی که با من به‌درون برج آمد می گفت دونفر از رؤسایشان را مخفیانه تلف کردند: یکی را به‌دهانهٔ توپ بستند، دیگری را دو نیمه کردند و هر نصفه را به دروازه‌ای آویزان نمودند تا دیگران ببینند و سرپیچی نکنند ...»[1]

دراین دوران، شدت فشار برسرخی آنچنان بوده که سرخی ازفرط استیصال می گفته است: «خدایا! یا زوری هادِه اَسرخی یا عقلی اَشکفتی» (خدایا! یا زوری به‌سرخی عنایت فرما و یا عقلی به‌خوانین شکفت).

«صبر کلهٔ رحمون»

با شکست استبداد قاجار و پیروزی مشروطه، فشار حکومت شیراز بر سرخی قطع می‌شود و دوران یاغیگری سرخی به‌پایان می‌رسد. ولی مه‌رضاخان شکفتی هنوز امیددارد

→

(وقایع اتفاقیه، ص۲۱، وقایع غرهٔ شوال تا ۸ذیقعدهٔ ۱۲۹۱ قمری).

دربارهٔ علت قیام ایل سرخی، منبع مزبور چنین گزارش می‌دهد که: مأموران حکومتی به‌بهانهٔ دستگیری «مقصری از طایفهٔ سرخی» به‌غارت تمامی ایل دست می‌زنند و در نتیجه ایل سر به‌شورش برمی‌دارد: «... اسباب بی‌نظمی از خود حکومت است که فراهم می‌آورد، منبعد راه بوشهر خیلی مغشوش خواهد بود بواسطهٔ این طایفهٔ سرخی. ازقراری که اهل بلوك کوهمره و املاك آنجا قلمدادکرده‌اند بقدر ده‌هزارتومان مال‌رعیت وغیره را تفنگدارباشی با سرباز وسوارکه مأمور بوده چاپیده‌اند... قریب دوهزارنفر زن و بچه را دراین‌زمستانی گداکرده‌اند وقریب‌هزارنفر دزد(!!) برپاکردند که دیگراطراف فارس به‌این‌زودی ازدست طایفهٔ سرخی که الحال دزد(!!) کرده‌اندآسوده نخواهند بود». (همان مأخذ، ص۴۹۵).

این سند بروشنی علل وانگیزه‌های قیام، روشهای فجیع حکومت قاجار در سرکوب و کشتار قیام‌کنندگان و وسعت وهمگانی بودن قیام را نشان می‌دهد.

جالب اینجاست که واژه‌هائی‌چون «دزد» و «قطاع‌الطریق» اصطلاحات مشترکی است که هم جاسوسان انگلیس، هم حکومت قاجار و هم‌حکومت پهلوی علیه عشایر قیام‌کننده بکار می‌برند. سپهبد ورهرام ــ استاندارمحمدرضاشاه ــ به‌هنگام سرکوب قیام سالهای۴۱ــ۴۲ عیناً واژه‌های «دزد» و«قطاع‌الطریق» را علیه عشایر مجاهد بکارمی‌برد ومی‌گوید: «سرکوبی عده‌ای دزد قطاع‌الطریق احتیاجی به‌بمباران ندارد.» (روزنامهٔ اطلاعات: ۱۳۴۱/۱۲/۲۳، تیتر صفحهٔ اول).

۱. سیاحتنامهٔ اوژن‌فلاندن، ص۲۷۳.

که سرخی را منقاد خود کند:

مه‌رضاخان تصمیم می‌گیرد از سرخی زهرچشمی بگیرد. او به‌اتفاق عدهٔ زیادی تفنگچی به‌قریهٔ «ملهٔ گاله» در نزدیکی مراتع سرخی، ییلاق لردك و دربند و تنگ‌سرخی می‌رود، در زیر درخت گردوی بزرگی اطراق می‌کند و کلهٔ‌رحمان را احضار می‌نماید.

کلهٔ‌رحمان در رأس ریش‌سفیدان شش طایفه به‌حضور کلانتر می‌آید. در این مجلس، مه‌رضاخان با لحنی تند به کلهٔ‌رحمان می‌گوید که: من کلانتر کل کوهمره هستم و سرخی باید به‌من حق کلانتری بدهد. کلهٔ‌رحمان با ملایمت و احترام امتناع می‌کند و استدلال می‌نماید که: سرخی قبیله‌ای مستقل است و دارای «رسومات» خاص خود، و دلیلی ندارد که به‌شما حق کلانتری بدهد. در جریان مذاکره، مه‌رضاخان برمی‌خیزد و باچوبی که در دست‌داشته است دوضربه به‌پشت کلهٔ‌رحمان می‌زند. کلهٔ‌رحمان باصبوری می‌نشیند وعکس‌العملی نشان نمی‌دهد. یکی ازجوانان سرخی که‌ناظر جریان بوده‌است، می‌گریزد وخبر واقعه را به‌ایل می‌برد که: چه‌نشسته‌اید! مه‌رضاخان به کلهٔ‌رحمان بی‌حرمتی کرده‌است. با شنیدن این خبر ایل به‌جوش می‌آید وهمه، زن و مرد، با چوب، کارد، تفنگ و... به‌ملهٔ گاله حرکت می‌کنند. ایل به‌کوچه‌باغهای ملهٔ گاله می‌رسد که ازصدای آن کلهٔ‌رحمان متوجه می‌شود. از مجلس خارج شده و خود را به‌جلوی ایل می‌رساند و از حرکت آنها ممانعت می‌کند. مردم خشمگین می‌گویند که ما به‌تلافی این توهین می‌خواهیم مه‌رضاخان را مجازات کنیم. کلهٔ‌رحمان آنان را نصیحت‌می‌کندومی‌گوید: پس‌ازسالها مرارت توانسته‌ام طایفه‌ای مانند دستهٔ گل‌پرورش دهم و حال به‌شما اجازه نمی‌دهم بااین عمل نسنجیده آن را نابودکنید. و اطمینان می‌دهد که: «انه بشتنی هن، طیفه گلسینیمه بربادنجی، انه خدا شرش می‌زی‌تی‌پوزخش» (او رفتنی است، طایفهٔ مثل دسته گلم را برباد ندهید. خدا شر او را به‌صورت خودش خواهد زد). بدینسان دراثر ملایمت کلهٔ‌رحمان، ایل آرام می‌شودو مراجعت می‌کند. کلهٔ‌رحمان به‌مجلس خان باز می‌گردد و مذاکره ادامه می‌یابد.

فرجام سلسلهٔ خوانین شکفت

در این اثنا پیکی از کوه شکفت به‌زیر می‌آید، به‌ملهٔ گاله می‌رسد و پس‌از سلام و تعظیم نامه‌ای به‌مه‌رضاخان می‌دهد. خان باخواندن نامه، متغیر و خشمناك، دستور می‌دهدتا اسبش‌را زین کنند و به‌همراه تفنگچیان به‌سوی قریهٔ‌شکفت، محل‌زندگی وحکومتش می‌تازد.

دراین‌نامه، همسر مه‌رضاخان به‌اوخبر داده‌بودکه: امروزنوکرشما از لتهٔ(صیفی‌کاری) رحیم‌خان (پسرعمووشوهرخواهر مه‌رضاخان) چندپیاز دزدید. رحیم‌خان بی‌اعتنا به‌حرمت شما او راکتك زد. مه‌رضاخان از جسارت رحیم‌خان سخت عصبانی شده و باسرعت‌خود را به‌شکفت می‌رساند و یکسره به‌سوی چادر رحیم‌خان می‌تازد. درکنار چادر رحیم‌خان، طبق معمول کوه‌نشینان یك خس گوسفندی[1] بوده است. رحیم‌خان در چادر به‌نماز مشغول

۱. خس: آغل گوسفند که باچوب درکنار چادر سیاه درست می‌کنند.

بوده و در جلوی جانماز یك تفنگ دولول سرپرقرار داشته‌است. همسر رحیم‌خان (خواهر مه‌رضاخان) که ورود برادر را سواره و غضبناك می بیند، جریان را حدس می‌زند وچارقد[1] خود را روی یك قرآن انداخته وبه‌استقبال برادر می‌شتابد. قرآن وچارقد زن از احترام خاصی برخوردار است و خواهر امید داشته که به‌حرمت آن، برادر پیش نیاید. مه‌رضاخان بی‌اعتنا داخل خس پشت‌چادرمی‌شود. رحیم‌خان که متوجه جریان می‌شود نماز رامی‌شکند، تفنگ رابرمی‌دارد و دو گلوله‌شلیك‌می کند. با گلولهٔ دوم‌قلب مه‌رضاخان‌هدف قرارمی گیرد و از اسب به‌زیر می‌غلتد.

خبر مرگ مه‌رضاخان بسرعت منتشر می‌شود و تدبیر وکیاست کلهٔ‌رحمان زبانزد همگان می گردد.[2] امروزه نیز«صبر کلهٔ‌رحمون» ضرب‌المثل ومعروف است.

درپی قتل مه‌رضاخان، رحیم‌خان و برادرش کریم‌خان متواری می‌شوند؛ ولی پس‌از مدتی توسط سادات وریش‌سفیدان منطقه‌بین آنها و مهدیقلی‌خان، تنها پسر مه‌رضاخان، آشتی داده‌می‌شود وبه‌شکفت بازمی گردند. اما پس‌ازیك‌سال مجدداً میانشان اختلاف پدیدمی آید وآنها با تفنگ ران مهدیقلی‌خان را زخمی می کنند. مهدیقلی‌خان باخانواده نزد کلهٔ‌رحمان و سپس به‌منطقهٔ دشتی می‌رود و نزدخوانین «شُنبهٔ» دشتی پناهنده می‌شود. پس‌ازمدتی، مجدداً سادات‌وریش‌سفیدان کوهمره، به‌اتفاق رحیم‌خان‌وکریم‌خان به‌دشتی‌می‌روند وازمهدیقلی‌خان استمالت کرده‌واورا به‌کوهمره بازمی گردانند؛ولی‌پس‌ازمدتی کوتاه بازاختلاف‌سرمی گیرد واین بارمهدیقلی‌خان‌نیز کشته می‌شود. رحیم‌خان وکریم‌خان پس‌ازاین‌قتل متواری‌می‌شوند و به‌کوه دلو پناه می‌برند.

مه‌رضاخان دو دختر به‌نامهای بی‌بی‌فلك و بی‌بی‌صدری داشته است. آنها به‌اهالی کوهمره پیام می‌دهندکه هرکس‌انتقام خون‌پدر وبرادرمان را بگیرد یاقاتلان او رادستگیر کند، ما همسر او خواهیم شد وکلیهٔ اموال پدر را به‌او خواهیم داد.

چندی‌بعد، میرشکاری[3] در غروب آفتاب، رحیم‌خان وکریم‌خان را می بیندکه برای خواب به‌غاری پناه‌می برند. میرشکار به‌مراقبت‌می‌پردازد ومی‌بیند یك‌نفرمخفیانه ازروستای شکفت با آذوقه به‌آن غارآمد. میرشکار جریان را به‌ملاماندنی ناصرو، عموزاده و داماد کلهٔ‌رحمان خبر می‌دهد. ملاماندنی باعده‌ای تفنگچی ازجمله قلندرگله‌زن[4]، غار رامحاصره می کنند. در درگیری، رحیم‌خان کشته می‌شود وکریم‌خان زخم برمی‌دارد. جسد و زخمی را به‌روستای شکفت می‌برند و تحویل دختران مه‌رضاخان می‌دهند. طبق وعدهٔ قبلی،

۱. چارقد: روسری زنان.

۲. خفیه‌نویسان انگلیس‌چنین‌گزارش می‌دهند: «دیگر آنکه ازقراری‌که ازکوهمره خبررسیده سه نفر پسرهای شکرالله‌خان‌کوهمره‌ای بلاجهت محمدرضاخان داماد ملابرفی را که ضابط کوهمره‌جات‌است، مقتول ساختند...» (وقایع اتفاقیه، ص۳۶۴، وقایع‌غرهٔ محرم۱۳۰۸ مطابق ۱۷ اگست ۱۸۹۰).

۳. میرشکار: شکارچی.

۴. قلندر گله‌زن فرد دلاوری از تیرهٔ گله‌زن طایفهٔ عملهٔ قشقائی بوده‌که از طایفهٔ خود بریده ودر سرخی می‌زیسته است.

بی‌بی‌صدری همسرملاماندنی ناصرو و بی‌بی‌فلك همسر قلندر گله‌زن می‌شوند وکلیهٔ اموال مه‌رضاخان و سلسلهٔ خوانین کهن شکفت به‌ایل سرخی انتقال می‌یابد. با این وصلت، اختلاف دیرینه به‌پایان می‌رسد و این واقعه نقش مهمی در تحکیم موقعیت سرخی درمنطقه ایفا می‌کند.

جنگهای عشایری

از دیگر وقایع مهم دوران ۴۰ سالهٔ ریاست کلهٔ‌رحمان، دو جنگ عشایری قابل ذکر است:

جنگ با تیرهٔ گله‌زن حیاتی ازطایفهٔ عملهٔ قشقائی

بین دو تیرهٔ گله‌زن و نمدی از طایفهٔ عملهٔ قشقائی اختلاف و جنگ بوده است. در عین حال، گله‌زن اجازه نمی‌داده است که سرخی از دشت شوراب به‌بلوك خواجه‌ای و فیروزآباد بیاید. سرخی به‌حمایت از تیرهٔ نمدی برمی‌خیزد و با گله‌زن جنگ می‌کند. در این جنگ، در روستای میگلی، یکی از نوه‌های کلهٔ‌رحمان به‌نام جهانبخش کشته شده و سه نفر زخمی می‌شوند. بالاخره با وساطت سادات و ریش‌سفیدان جنگ خاتمه می‌یابد و به‌عنوان خون‌بس[1]، حیاتیها یك دختر به‌پسر کلهٔ‌رحمان می‌دهند و با ایجاد پیوند خویشاوندی، اختلاف و خونخواهی به‌پایان می‌رسد.

جنگ با طایفهٔ بهادنی

طایفهٔ بهادنی که رئیس آن جوهر بهادنی نام‌داشته، طایفه‌ای است لرزبان که درمهکویهٔ خواجه‌ای ساکن بوده است. بر سر مرتع بین آنها و سرخی جنگ پیش می‌آید و یك نفر از طایفهٔ بهادنی کشته می‌شود. با وساطت سادات وریش‌سفیدان محلی، بویژه حاج سیدعلی آویزی‌فراشبندی، آشتی برقرارمی‌شود. به‌عنوان خون‌بس دختر کلهٔ‌رحمان (به‌نام «دختربس») به‌همسری پسر جوهر بهادنی، و دختر جوهر بهادنی (به‌نام خاتون) به‌همسری نورالله پسر کلهٔ‌رحمان درمی‌آیند وصلح وصفا برقرار می‌شود.

انضباط ومدیریت کلهٔ‌رحمان

دوران ۴۰ سالهٔ ریاست کلهٔ‌رحمان، دوران شیخوخیت وریش‌سفیدی است. کلهٔ‌رحمان، رئیسی باتجربه و باتدبیر و مورد احترام عمیق سرخی و دیگر اهالی کوهمره بوده است. در زمان او در مناطق تحت نفوذ او، انضباط شدیدی برقرار و برای نخستین‌بار به‌دزدی

۱. «خون‌بس»، به‌فصل «فرهنگ ایل»، ص ۱۵۹ مراجعه شود.

خاتمه داده می‌شود.[۱] مراتع سرخی در کوهمره، قسمتی قبل از کلهٔ‌رحمان و توسط سه‌نیای طایفهٔ ناصرو (محب‌الله، هاشم و سلطون جبار) و بقیه توسط کلهٔ‌رحمان خریداری می‌شود. مراتع همه دارای بنچاق (سند) است که در آن، مراتع به‌نسبت خانوارهای هرطایفه مشخص وتعیین شده‌است. مراتع در درون هرطایفه مشاع بوده و برخی مراتع بین شش طایفهٔ سرخی مشاع بوده است. تعداد خانوارهای سرخی، طبق «بنچاق قدیم» به‌شرح زیر بوده است:

ناصرو:	۴۵ خانوار
بگی:	۵۵ خانوار
جیحون:	۷۶ خانوار
جبارزار(جوارزار)	۷۵ خانوار
دهدار:	۱۳ خانوار
شکره:	۳۳ خانوار
جمع:	۲۹۷ خانوار

در دوران کلهٔ‌رحمان، سرخی ازنظرمالی تمکنی نداشته، تعداد دام آن کم بوده وهر خانوار بطور متوسط بیش‌از ۴۰ رأس گوسفند (تقریباً همه بز) نداشته است. سطح‌زندگی اعضای ایل مشابه و همگون بوده و اختلاف سطح زندگی و درآمد چشمگیر نبوده است. ازجمله رسومات سرخی‌درزمان کلهٔ‌رحمان این بوده‌است که: اگر کسی دریك طایفه به‌دلایلی مانند سرقت، حوادث طبیعی و ... فقیر می‌شد، از دیگر اعضای طایفهٔ او مال جمع‌آوری و به‌وی داده می‌شد تا سطح زندگیش با دیگران مساوی شود. اگر جوانی استطاعت‌مالی نداشت ،کلهٔ‌رحمان با پول خودش برایش زن می‌گرفت و امکانات تشکیل عائله را به‌او می‌داد.

در دوران کلهٔ‌رحمان به‌دلیل قحطیهای متوالی ، سرخی از نان بلوط (کلك) تغذیه می‌کرده ودرشیوهٔ معیشت‌مردم،همانگونه که‌در **فارسنامهٔ ناصری** نیزمذکوراست،جنگل‌کاوی و گردآوری محصولات طبیعی نقش بسیار مهمی داشته است.

کربلائی‌رحمان درحدود سال ۱۲۸۰ شمسی (۱۳۲۲ قمری) درسن ۷۰ سالگی‌فوت می‌کند.

۱. خفیه‌نویسان انگلیس گزارشی‌راثبت کرده‌اند که دلالت برروحیهٔ جوانمردی وحمایت‌سرخی‌از مردم ستمدیده دارد. در ذیل وقایع «از۲۳صفر تا ۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۹۶ قمری» آمده است که جماعتی از اهالی ده‌باغان بلوك‌کوار می‌روند درکوه هیزم بیاورند. قریب ۲۰ نفر دزد به‌آنها حمله می‌برند و اموالشان (۱۷ رأس الاغ و۴۰ـ۵۰ تومان پول) را غارت می‌کنند و ۱۱ نفر از دهقانان را نزد خود نگه می‌دارند. مردم روستا به‌تعاقب سارقین می‌پردازند، ولی‌ازعهدهٔ آنها برنمی‌آیند. «طایفهٔ‌سرخی نزدیك آنها بوده، امدادازطایفهٔ سرخی‌می‌خواهند. سرخی حمایت کرده، دعوائی سخت به‌سارقین کرده‌اند. یك‌نفر از سارقین کشته و دونفرزخمی شده‌اندویك‌نفرهم‌ازطایفهٔ سرخی‌زخمی‌شده وتمام‌تنخواه مسروقه را ازسارقین پس‌گرفته‌اند.» (وقایع اتفاقیه، ص۱۵۶).

۳

دوران مبارزه با تجاوز انگلیس

پس از وفات کلهٔ رحمان، عموزادهٔ او شهباز رئیس ایل سرخی می‌شود.

ملاشهباز (۱۲۵۵–۱۲۹۵ شمسی) پسر مشهدی‌عباس، بزرگ و ریش‌سفید طایفهٔ ناصرو و نوهٔ ملاکرمعلی ریش‌سفید و بزرگ ناصرو وسرخی درحدود سالهای ۱۲۰۰ شمسی است. او در «دورهٔ سرخی بگیرون» به‌اتفاق برادر بزرگش ملاحسین دستگیر می‌شود. ملاحسین اعدام می‌گردد، ولی شهباز که نوجوانی ۱۳ ساله بوده است، در اثر تلاشهای فراوان پدر پیرش از مرگ نجات می‌یابد. پدر تمام دارائی خود را می‌فروشد و ازطوایف ششگانهٔ سرخی نیز کمك مالی جمع شده و به‌مأموران حکومتی شیراز داده می‌شود تا فرزند ازمرگ نجات یابد. پایان زندگی مشهدی‌عباس تأثرانگیز است. او باشنیدن خبر آزادی پسر به‌شوق دیدار او پیاده به‌سوی شیراز می‌شتابد و همزمان، شهباز از راه دیگر به کوهمره می‌آید. پدر پیر در راه به‌علت التهاب می‌میرد و شهباز زمانی که به‌ایل می‌رسد خبر مرگ او را می‌شنود.[1]

ملاشهباز در سن ۲۵ سالگی رئیس ایل می‌شود. او ۱۵ سال رئیس ایل است وعلاوه برآن، کلانتری کوهمره را به‌دست می‌گیرد، تا سرانجام درنیمه‌شب ۲۹ اسفند سال ۱۲۹۵ قربانی توطئه‌ای مرموز می‌شود و به‌اتفاق پسر نوجوانش محمد و پنج تفنگچی درخواب به‌قتل می‌رسد.

تا زمان کربلائی‌رحمان، سرخی یك قبیلهٔ «بسته»[2] بوده و با جوامع عشایری فارس

1. مصاحبه باحاج‌امیرحسین سلطانی‌نژادیان.

2. sect

پیوندهای ناچیز داشته است. در زمان ملاشهباز، پیوند اجتماعی وسیاسی سرخی باجوامع عشایری جنوب آغاز می‌شود و رئیس ایل قشقائی که ایلخان فارس بوده است[1] سرخی را به‌عنوان یك‌قدرت محلی به‌رسمیت می‌شناسد و به‌ملاشهباز حکم کلانتری کل منطقه‌وطوایف کوهمره و لقب «خانی» می‌دهد. تا این زمان، در ایل سرخی عنوان «خان» وجود نداشته و رئیس ایل «بزرگ» نامیده می‌شده است.

ملاشهباز با حاج‌محمدکریم‌خان کشکولی،[2] نمایندهٔ ایل‌قشقائی در مجلس دوم‌مشروطه که پیرمردی آگاه و سیاستمداری خبره بوده و قنسول انگلیس در شیراز به‌دلیل روحیات ضدانگلیسی، او را «شریرکل‌قشقائیها»[2] نامیده،روابط نزدیك‌داشته واز دوستی‌اوبرخوردار بوده است.

این‌سالها، سالهای دفاع عشایرجنوب درمقابل تجاوزانگلیس است وعشایرکوهمره در جهاد عمومی عشایر علیه تجاوز بیگانه به‌رهبری صولت‌الدولهٔ قشقائی ـ سردارعشایر ـ شرکت فعال داشته‌اند؛ ازاین‌رو تمامی دوران‌پانزده‌سالهٔ ریاست ملاشهباز،دوران‌جنگهای عشایری با متجاوزان انگلیسی است.

وضع عمومی فارس درسالهای تجاوز انگلیس

دردوران‌جهادعلیه‌تجاوزنظامی‌انگلیس،درجنوب‌ایران‌دوجبههٔ‌عشایری وجود داشت: **جبههٔ اول**، به‌رهبری آیت‌الله‌العظمی حاج‌سیدعبدالحسین‌مجتهدلاری[3] و به‌سرکردگی

۱. منصب «ایلخانی» نخستین‌بار درسال۱۲۳۴ قمری توسط فتحعلی‌شاه قاجار بوسیلهٔ‌حاج‌میرزا رضاقلی نوائی وزیر مملکت فارس به‌جانی‌خان قشقائی ، رئیس‌ایل قشقائی اعطا شد و پسر او محمدعلی‌خان به‌منصب ایل‌بیگی رسید. تا این زمان‌لقب ومنصب ایلخانی درفارس نبوده است‌وتنهادرخراسان بزرگتر ایل‌را «ایلخان» می‌نامیده‌اند (فارسنامهٔ ناصری ،ج۱،ص۲۶۷).

۲. کتاب آبی، مکاتبات وزارت‌خارجهٔ انگلیس دربارهٔ ایران، ج۲، ص۶۸۰.

۳. ازعلما ومجتهدین اعلم جنوب. حجت‌الاسلام‌آقای علی‌دوانی تولدایشان‌را ۱۲۶۴ قمری و وفات وی را ۱۳۴۲ قمری ذکر می‌کند: «در هفت‌سالگی به‌مکتب رفت و پس از تحصیل علوم مقدماتی، در محضر درس حاج میرزامحمدحسن شیرازی علی‌الله مقامه ، حضور یافت و استفاده‌کرد وپس‌از رفتن‌آن مرحوم از نجف اشرف به‌سامره، درخدمت چهارنفر از اساتید عصر، یعنی مرحومان شیخ‌محمدحسین‌کاظمی و شیخ‌لطف‌الله مازندرانی و شیخ‌محمدایروانی و شیخ حسینقلی، فقه و اصول وسایر علوم دینیه را به‌نحواتم واکمل تحصیل‌کرد و به‌درجهٔ اجتهاد رسید.» (نهضت روحانیون ایران، ج۲، ص۳۰).

آقای محمدحسین رکن‌زادهٔ آدمیت می‌نویسد: «...ازطرفداران‌جدی مشروطه‌وحکومت دمکراسی بودکه ازبدو ظهور انقلاب مشروطیت در ایران حکم جهاد علیه مستبدین فارس مخصوصاً محمدرضاخان قوام‌الملك صادرکرد ومکرر بامستبدین جنگید و در سال ۱۳۲۶ [قمری] یعنی در زمان استبداد صغیر به‌مرحوم سیدمرتضی اهرمی دستور دادکه بوشهر رااز تصرف مستبدین وطرفداران محمدعلی شاه خارج‌کند و او نیز باکمك رئیسعلی داوری و ←

اسماعیل‌خان صولت‌الدولهٔ‌قشقائی ـ سردار عشایر[۱] ـ که باحمایت مادی ومعنوی مردم‌شیراز به‌جهاد علیه متجاوزان انگلیسی مشغول بودند. از دیگر رهبران برجستهٔ این قیام وسیع ضدانگلیسی باید از ناصردیوان‌کازرونی (کلانتر کازرون)، رئیسعلی دلواری، زائرخضرخان و شیخ حسین‌خان چاه‌کوتاهی نام برد.

جبههٔ دوم، شامل خوانین و تفنگچیان ایلات خمسه وبخشی ازخوانین و تفنگچیان ایل‌قشقائی که به‌سرکردگی خانوادهٔ قوام‌وحبیب‌الله‌خان قوام‌الملك شیرازی[۲]، ودرهمدستی

→

میرزاعلی‌کازرونی چنین‌کرد. مختصر، این عالم ربانی همواره مشغول مبارزه بادشمنان‌ایران وخائنین واجنبی‌پرستان و اجنبیان بود و تا دم مرگ از جهاد دست نکشید. خدایش‌غریق رحمت خودفرماید.» (فارس وجنگ بین‌الملل اول، ص۳۵۵).

۱. «فرزند داراب‌خان ایل بیگی .... فرزند امیرقاضی شاه‌لو قشقائی، تولدش در سال ۱۲۹۷ هجری قمری (۱۲۵۱ شمسی) بوده‌ودر۱۷ سالگی واردخدمت دولت‌شده است. گاهی به‌ریاست ایل قشقائی برقرار بوده و زمانی حکومت شهر بهبهان را داشته، تا سال ۱۳۲۴ قمری که رسماً ریاست ایل قشقائی را یافته است واز بدو امر طرفدار مشروطه‌خواهان و نقطهٔ مقابل محمدرضاخان قوام‌الملك شیرازی وهمواره با نفوذبیگانگان در فارس مخالف و متأثر بوده است. (فارس وجنگ‌بین‌الملل اول، ص ۳۳۷).

صولت‌الدوله‌ازرجال‌سرشناس ملی‌ایران بوده‌است. اواز بدو تجاوز انگلیس به‌جنوب در سال ۱۹۰۷ به‌مقابله پرداخت و در این راه متحمل مصائب فراوان شد. با روی کارآمدن رضاخان‌پهلوی، درسال ۱۳۱۱ صولت‌الدوله به‌اتفاق پسر بزرگش محمدناصرخان به‌عنوان نمایندگی مجلس به‌تهران فراخوانده‌شد و درآنجا برخلاف قانون مصونیت نمایندگان، زندانی و در اواخرسال ۱۳۱۱ درسن ۵۹ سالگی کشته شد.

۲. «فرزند میرزامحمدرضاخان قوام‌الملك... فرزند حاج‌میرزاابراهیم‌خان‌اعتمادالدوله‌کلانتر شیرازی. گویا اعتمادالدوله مدعی بوده‌که نسبت او به‌حاج‌قوام‌الدین حسن وزیر شاه‌شجاع ممدوح خواجه‌حافظ می‌رسد.» (فارس وجنگ بین‌الملل اول، ص ۱۱۱).

حاج ابراهیم‌خان قوام (کلانتر شیراز) همان‌کسی است‌که به‌لطفعلی‌خان‌زند خیانت‌کرد وشیراز را به‌آغامحمدخان قاجار تسلیم نمود. فسائی‌دربارهٔ‌خانوادهٔ قوام‌شیرازی‌می‌نویسد: «حاج‌محمود جدحاج‌ابراهیم تاجرثروتمندی‌بوده. پسرش حاج‌هاشم در زمان فتنهٔ‌اشرف‌افغان کدخدای‌محلات‌حیدری‌خانهٔ شیرازگردید ودرسال ۱۱۶۰ [قمری] به‌فرمان‌نادرشاه‌اوراازیك چشم نابینا کردند. پسران حاج‌هاشم (حاج‌طالب وحاج‌ابراهیم‌خان) در دولت زندیه به‌منصب پدربودند. درسال ۱۱۹۶ [قمری] علیمردان‌خان‌زند، حاجی‌ابراهیم‌وجمعی‌دیگر ازاعیان‌فارس را به‌رسم‌گروگان‌به‌اصفهان فرستاد. بعدازوفات میرزامحمدکلانتردرتهران، نواب‌جعفرخان کلانتری شیراز را به‌حاجی‌ابراهیم‌خان واگذاشت. حاجی‌ابراهیم‌خان اساس سلطنت زندیه را در فارس برهم زد و به‌خدمت آغامحمدخان قاجار درآمد و مدت چهارسال در دربار او و چهارسال در دربار فتحعلی‌شاه قاجار وزارت نمود. عبدالرحیم‌خان برادر مهتر او ایالت اصفهان و عراق را داشت. محمد حسین‌خان برادرکهترش والی‌کهکیلویه و بهبهان گردید. فرزندش میرزامحمدخان، بیگلربیگی مملکت فارس‌گردید و فرزند دیگرش اسدالله‌خان با وجودی‌که‌درسن شباب بودایالت بروجرد ولرستان‌وشوشتر ودزفول‌را داشت.» (فارسنامهٔ‌ناصری، ج۱، ص۲۴۹، نقل به‌اختصار).

←

با رجال وابسته به‌استعمار بریتانیا در تهران، درجهت منافع انگلیس و دولت‌مرکزی عمل می‌کردند و در ستیز با عشایر مجاهد قرار داشتند.

پیشینهٔ تجاوز نظامی انگلیس به‌جنوب ایران

تجاوزات نظامی انگلیس به‌جنوب ایران در سه‌نوبت انجام گرفت:

۱. تجاوز نظامی سال ۱۲۵۴ قمری

نخستین تجاوز نظامی انگلیس در زمان سلطنت محمدشاه قاجار صورت گرفت. در این سال، سپاه ایران قصد تصرف شهر هرات را داشت و دولت انگلستان که سلطهٔ ایران را بر هرات مخالف منافع استراتژیك خود در منطقه می‌دید، ایران را تهدید نمود که اگر از محاصرهٔ هرات دست‌برندارد، جنوب ایران را اشغال خواهدکرد و در پی این تهدید درسال ۱۲۵۴ قمری با کشتی به‌بندر بوشهر حمله‌کرد.

« جهازات جنگی دولت بهیهٔ انگلیس داخل خلیج‌فارس گردید و یك فروند کشتی آنها در برابر بوشهر آمد و ۵۰۰ نفر سرباز از کشتی پیاده شده، در کوتی که‌خانهٔ بالیوز انگلیسی است منزل نمودند. و جناب شیخ‌حسن مجتهد آل‌عصفور و شیخ سلمان برادرزادهٔ آنجناب و باقرخان‌تنگستانی بااهالی بوشهرازدحام نموده، تمام سربازها وبالیوزها را از شهر اخراج نمودند و چندین نفر از طرفین‌کشته شد. پس اهل جهازات انگلیس جزیرهٔ خارك را تصرف نمودند.»[۱]

→

خلاصه، خاندان قوام از آغاز قاجاریه برفارس وبخش عظیمی از ایران حکومت داشتند. در زمان انقلاب مشروطه وسپس جنگ‌جهانی اول، به‌دفاع از استبداد و استعمار انگلستان جنایات‌زیادی کردند. ازجمله‌بسیاری‌روحانیون وسران‌عشایر آزادیخواه‌را به‌شهادت‌رسانیدند و اجساد آنها را به‌دار آویختند ویازنده به‌چاه «قلعه‌بندر» شیراز انداختند. درسال ۱۳۲۵ قمری «قوام‌الملك حجت‌الاسلام آقاشیخ‌محمدباقر و آقاسیداحمد معین‌الاسلام را در بدترین وضعی شهید نمود و سرآن سیدمظلوم را بعد از شهادت به‌دار زده و سوزانیدند و خانه‌های مشروطه‌خواهان‌راخراب کرده وآنچه راکه‌می‌توانستند ازقوه به‌عمل آوردند.»(صوراسرافیل، شمارهٔ ۲۶، ص۳).

در زمان سلطنت محمد رضاشاه، ابراهیم قوام (پسر میرزاحبیب‌الله‌خان قوام) پدرزن امیر اسدالله‌علم نخست وزیر و وزیر دربار بود و ازاین‌رو علم استان فارس‌را «تیول» خود می‌شمرد ونمایندگان‌جنوب درمجلس، ایادی‌علم‌بودند، مثل‌رسول‌پرویزی که نمایندهٔ آخرین دورهٔ مجلس سنا از دشتستان‌بود وعزیزالله‌خان قوامی پسرعموی زن علم، که درآستانهٔ انقلاب اسلامی، سمت نمایندگی مردم شیراز در مجلس‌شورای ملی وآجودان‌کشوری شاه را به‌عهده داشت. باپیروزی انقلاب‌اسلامی، املاك وسیع این خاندان به‌نفع مستضعفان مصادره شد.

۱. فارسنامهٔ ناصری، ج۱، ص۲۹۵.

۲. تجاوز نظامی سال ۱۲۷۳ قمری

دومین تجاوز درزمان سلطنت ناصرالدین‌شاه و درپی تصرف شهر هرات توسط ایران صورت گرفت.

نمایندگان سیاسی انگلیس در ایران به‌عنوان اعتراض خاك ایران را ترك گفتند و ناوگان جنگی انگلیس بدسرکردگی اترم به‌قصد اشغال جنوب ایران وارد بندربوشهر شد. قشون انگلیس متشکل از ۲۲۷۰ نفر توپچی و سرباز انگلیسی، ۳۴۰۰ نفر سربازهندی و ۳۷۵۰ نفر سپاه چریك و خدمتکار بود. دولت مرکزی دربرابر این تجاوز مستأصل می‌شود و نیروئی برای مقابله ندارد؛ ولی عشایر جنوب به‌رهبری روحانیت به‌دفاع می‌پردازد و پهنهٔ جنوب کشور عرصهٔ جنگهای میهنی علیه متجاوزان می‌شود. دراین جهاد، مردم تنگستان اهالی دشتی وعشایر قشقائی و دیگر ایلات وطوایف شرکت فعال داشته‌اند. سران ایلات درگیرعبارت بودنداز: باقرخان تنگستانی وپسر دلاورش احمدخان ــ که به‌شهادت می‌رسد ــ محمدخان دشتی و محمدقلی‌خان ایلخانی قشقائی.[۱]

۳. تجاوز نظامی اوایل قرن بیستم

درسال ۱۳۲۲ قمری (۱۹۰۴)، در استان خوزستان نفت کشف شد و یك سال بعد کمپانی نفت ایران و انگلیس تشکیل گردید و جستجو برای نفت وتأمین وسائل لازم برای تجارت آن را آغاز کرد. از این‌زمان دولت انگلیس توجه فعالی به‌بسط و گسترش این‌کار بزرگ مبذول داشت.[۲]

از این زمان، استعمار انگلیس به‌بهانهٔ حفاظت ازامنیت سرمایه‌گذاریها وجان اتباع خود به‌اعزام قوای نظامی به‌جنوب ایران می‌پردازد.

«ویلسون‌در۱۹۰۷(۱۳۲۵ قمری)همراه اسکادرانی ازاسواران مرکزی هندبه‌ایران فرستاده شد تا از جان هیأت حفاری کمپانی نفت در جنوب غربی محافظت کند. از اینکه می‌دید ایلات نواحی ساحلی خلیج و قشقائیها از نظر اسلحه نسبت به‌حکومت مرکزی یا بختیاریها در موقعیت بهتری قرار دارند به‌وحشت افتاد...

در ۱۹۰۷ (۱۳۲۵ قمری) توافق شدکه حکومت هند همیشه نیروئی آماده برای اعزام به‌ایران در اختیار داشته‌باشد تا درموقع لزوم‌بتواند به‌عمل مؤثر نظامی دست‌بزند. نایب‌السلطنهٔ هند با این امرموافقت‌کرد، اما درعین‌حال معتقدبودکه اعزام نیروی کوچکی به‌ایران خطرناك است و می‌بایستی چارهٔ دیگری جستجو کرد...

در مارس ۱۹۱۱ (۱۳۲۹ قمری) شورشهای اصفهان و شیراز استفاده از نیرو را در داخل کشور ضروری ساخت. قوای شیراز با مردم درگیر شد. احساسات ضدخارجی در همه‌جا در تزایدبود، سواره نظام‌مرکزی هند نزدیك کازرون یك کشته داد وکنسول یعنی

۱. فارسنامهٔ ناصری، (ج۱، ص۳۱۳ــ۳۱۸) مشروح وقایع جنگ با انگلیسیها را بیان داشته‌است.

۲. خانم فلوریدا سفیری، پلیس جنوب ایران (اس. پی. آر.)، ترجمهٔ منصورهٔ اتحادیه‌ومنصورهٔ جعفری فشارکی، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴، ص۲۶.

اسمارت مجروح گردید. هفت‌سوار و دو تن از همراهان او کشته شدند. دولت هند ۲۶۹ نفر از پیاده‌نظام هفتاد و نهم در بوشهر پیاده کرد...»[۱]

م.س. ایوانف مورخ شوروی می‌نویسد:

«در اکتبر سال ۱۹۱۱ انگلیسها نیروی مسلح خود را در نواحی جنوبی ایران پیاده کردند و سپس نیروهای جدید روسیهٔ تزاری در شمال ایران وارد خاک کشور شدند.»[۲]

در این مرحله که موضوع پژوهش ماست، حضور نظامی انگلیس در جنوب ایران مجدداً با مقاومت شدید روحانیت، مردم و عشایر جنوب مواجه شد. رهبری این قیام سراسری با سید عبدالحسین مجتهد لاری است. او نه‌تنها مردم و عشایر را به‌مقاومت در برابر تجاوز اجنبی فرا می‌خواند، بلکه‌رأساً دست به‌قیام مسلحانه می‌زند و مردم را به‌سرنگونی حکومت مرکزی دعوت کند:

«بموجب راپرت واصله ناحیهٔ لار معرض تاخت وتاز و تعدیات سیدعبدالحسین لاری است و مشارالیه اعلام نموده است پرداخت مالیات به‌شاه حالیه مخالف اسلام است.»[۳]

دربارهٔ قیام همگانی مردم و عشایر جنوب وارد جزئیات نمی‌شویم و بحث را صرفاً در موضوع پژوهش خود، یعنی نقش عشایر کوهمرهٔ سرخی در این دفاع عمومی متمرکز می‌سازیم.[۴]

عشایر کوهمرهٔ سرخی در مبارزه علیه تجاوز انگلیس

عشایر کوهمرهٔ سرخی در تمامی مراحل جهاد ــ چه پیش و چه پس از تشکیل «اس.پی.آر.» همواره جزئی از قشون متحد عشایر مجاهد بوده‌اند؛ از این‌رو ما در اینجا از اقدامات همگانی عشایر تنها در حد ضرورت سخن می‌گوئیم و می‌کوشیم تا نقش عشایر سرخی و عملیات مستقل آنها را ترسیم کنیم. در این بخش، صرفاً عملیاتی ذکر می‌شود که مستند به‌مدارک تاریخی است.

حمله به‌اردوگاه انگلیس در چنار راهدار

در نیمهٔ ذیقعدهٔ ۱۳۲۹ عشایر سرخی به‌کاروانسرای چنار راهدار (شمال غربی کوهمره)، که محل استقرار قشون انگلیس بوده است، حمله می‌برند. سرجرج بارکلی جریان را چنین

۱. پلیس جنوب ایران، ص ۳۲ــ۳۴.

۲. م.س. ایوانف، تاریخ نوین ایران، ۱۳۵۶، ص ۲۴.

۳. کتاب آبی، چاپ قدیم، مطبعهٔ برادران باقروف، تهران ــ ۱۳۳۱ قمری، ج ۱، ص ۴۸.

۴. درشرح قیام عمومی مردم جنوب علیه تجاوز انگلیس منابع و مآخذ متعددی موجود است، از جمله مآخذی که در پانویسهای این پژوهش بدانها استناد شده است. همچنین نگارنده به‌مناسبت هفتادمین سالگشت این واقعهٔ سترگ در روزنامهٔ کیهان (۶۶/۲/۲۷ و ۶۶/۲/۲۹) مقاله‌ای درج کرده که در آن منظرهٔ کلی قیام به‌اجمال ترسیم شده است.

بیان می‌دارد:

«تلگراف سرجرج بارکلی به‌سر ادواردگری ـ تهران، ۱۰ نوامبر ۱۹۱۱ مطابق ۱۸ ذیقعدهٔ ۱۳۲۹:

شرح ذیل مورخهٔ ۹ نوامبر از شیراز رسیده:

دیشب سرخه‌ایها (سرخیها) به‌کاروانسرای چنار راهدار که در ۸ میلی طرف غربی شیراز واقع است و آذوقه برای قشون در آنجا ذخیره شده وسه‌نفر سپاهی انگلیس به‌محافظت آن گماشته شده حمله برده‌اند و تفنگچیهای محلی بعداز زخمی نمودن یك‌نفر از آنها ومقتول نمودن یك اسب، آنها را به‌عقب نشانده‌اند. سپاهیان که در مجادله شرکت ننموده بودند درخواست ازدیادواستمدادنموده‌اند چون منتظر تجدیدحمله هستند. من گمان نمی‌کنم ازدیاد استعداد آنها ازقشون انگلیس پسندیده باشد و شرح واقعه را به‌حکومت محلی اطلاع داده و ترتیب یك عده مستحفظ ایرانی دیگر برای آنجا داده شده. من اقدام قونسول مزبور را تصویب نمودم.»[1]

قیام همگانی روحانیون و مردم شیراز

درسال ۱۳۲۹ قمری نظام‌السلطنهٔ مافی‌والی‌فارس است. انتظام‌الملك، یگانه‌وارث ذکور خاندان قوامی، قصدورود به‌شیراز را دارد تابه‌دسیسه‌چینی علیه مجاهدان بپردازد. علمای شیراز علیه ورود او دست به‌تحصن می‌زنند و مردم شیراز به‌قیام مسلحانه مبادرت می‌ورزند. دراین زمان، عشایرقشقائی و سرخی به‌شیراز حمله می‌کنند و به‌مقابله بانظامیان حکومتی می‌پردازند. آنها سنگرهای شرقی شیراز را مورد حمله قرار می‌دهند و حداقل ۲۰۰ نفر تلفات برجای می‌گذارند. حملهٔ عشایر در همبستگی باروحانیون و مردم شیراز بوده است. این قیام منجر به‌عزل نظام‌السلطنه می‌گردد:

«مراسلهٔ قونسول تاکس به‌سر جرج بارکلی ـ شیراز، ۷ سپتامبر ۱۹۱۱ مطابق ۱۳ رمضان ۱۳۲۹:

به‌فاصلهٔ مدت‌قلیلی بعدازاین‌واقعه اغلب‌ازعلمای متنفذدرامامزاده سیدعلی‌الدین‌حسین (علاءالدین حسین) که در جنوب‌شرقی شهر واقع است متحصن شدند. یك عدهٔ‌کثیری از این علما در بلوای به‌ضد قوام‌که هم درماه آپریل و مه بروز نموده بود، شرکت داشتند. این عمل تحصن اختیار نمودن حضرات متحمل است ناشی ازاثرات افعال مقتدرانهٔ‌ایالت باشدکه دراین اواخر بواسطهٔ دستگیر نمودن ضرغام‌الشریعه نوهٔ امام‌جمعه مشهودگردیده. بنابراین حضرات می‌خواهند به‌این وسائل از سلطهٔ ایالت‌کاسته و به‌قدرت خود بیفزایند... بعد از تقریباً ده روز اغتشاش عمومی‌که متضمن شلیك دائمی در شبها بود ... متعاقب این، نظام‌السلطنه‌دو دستهٔ‌قلیل سوار به‌سروستان که‌درآنجاقوام املاك زیاد دارد فرستاد. درضمن، دهاتیان سرخی وقشقائی... به‌دفعات به‌سنگرهای طرف‌شرقی شهرحمله می‌نمودند... حمله به‌سنگرهای شرقی‌شهر هنوزهم گاهگاهی ممتد می‌شود؛ ولی‌بدون هیچ‌نوع پیشرفتی تلفات

۱. کتاب‌آبی، ج۴، تلگراف نمرهٔ ۹۲، ص۱۵۲ و۱۵۳.

ازطرف قشقائیان وهمکاران آنها (سرخیها) بوده وبنا به‌اعتراف خودشان تاحال عدهٔ تلفات به ۲۰۰ نفررسیده.»[۱]

مصادرهٔ کاروانهای انگلیسی

یکی از ابعاد جهاد علیه تجاوز انگلیس مصادرهٔ کاروانهای کمپانیهای انگلیسی بوده است. کمپانیهای انگلیسی که به‌بازار مهم ایران چشم داشتند، فقدان «امنیت راهها» را بزرگترین مانع درگسترش تجارت خود می‌دیدند و ازاین‌رو در «استراتژی امنیت‌جنوب ایران»، یعنی سرکوب ایلات وعشایر، منافع ومشارکت مستقیم داشتند. در اسناد مکاتبات وزارت خارجهٔ انگلیس دربارهٔ ایران (**کتاب آبی**) موارد متعددی وجود دارد که نمایندگان سیاسی بریتانیا به‌ضرر سنگین کمپانیها از «عوارض راهداری» یا «غارت» شکوه می‌کنند. درگزارشی که قونسول انگلیس ارائه داده است، قسمتی ازکاروانهای مصادره شده توسط عشایرکوهمرهٔ سرخی به‌شرح زیر ذکر می‌گردد:

«۷دسامبر ۱۹۰۹، کاروان کمپانی زیتون‌خلیل درمحل ده‌شیخ به‌ارزش ۷۵–۲۰۶۵ قران.
– ۱۶مه ۱۹۰۹، کاروان کمپانی ذیقلر درمحل چناررراهدار به‌ارزش ۱۸۸۸۸ قران.
– ژانویهٔ ۱۹۱۰، کاروان کمپانی ذیقلر درمحل چناررراهدار به‌ارزش ۲۱۷۹۲ قران.
– ۳۰مه ۱۹۱۰، کاروان کمپانی ذیقلر درمحل سیاخ به‌ارزش ۵۶۵ قران»[۲].

حمله به‌قشون انگلیس وقتل کاپیتان آکفورد

دریازدهم دسامبر ۱۹۱۳، دستهٔ سوارهٔ انگلیس به‌سرکردگی ماژورکتل‌ول از محل کوهمره به‌سمت دشت‌ارژن حرکت می‌کند. عشایرسرخی که مترصد حرکت آنها بوده‌اند، پس‌از تعقیب در حوالی ماصرم راه را برآنان می‌بندند و دریك جنگ وگریز چریکی، کاپیتان آکفورد و دو ژاندارم ایرانی کشته ویك‌هندی ویك تفنگچی مزدور زخمی‌می‌شوند. ماژورکتل‌ول درگزارش مشروح خود، جزئیات ماوقع را بیان می‌دارد، ازجمله:

«... دراین‌موقع کاپیتان آکفوردمی‌خواست بارولور خودقراول برود که غفلتاً صدائی کرده، افتاد. او از من یك ذرع مسافت داشت وطرف چپ من بود. من سپس نزد او رفتم و او با اشکال گفت: مرا گلوله زدند. و بیهوش شد... بعد با سه‌نفری که مانده بودند کمی بالاتر به‌طرف مشرق تیزکوهی... رفتیم و ازآنجا (ازمیان درهٔ جنگلی) بعضی ازخصم را روی کوه مخالف دیدیم ... همینکه به‌کنارکوه رسیدیم از ۱۵۰ الی ۲۰۰ نفر خصم را دیدم از ته‌دره حمله نموده و قریب ۳۰ ذرع مسافت را طی نموده، درجنگل عقب ناپدید شدند. پنجاه‌نفر اولی این دسته تفنگ داشتند وباقی ظاهراً اسلحه نداشتند. من وکسانی که با من بودند به‌آنها شلیك نمودیم، لکن ندیدیم کسی ازآنها گلوله بردارد ... من باکسان خود در امتداد این کوههای کم‌ارتفاع حرکت کرده، کسان خود را دو دسته نموده و هر

۱. کتاب آبی، ج۴، ص۳۶۹–۳۷۲.
۲. کتاب آبی، نمرهٔ ۵ (۱۹۱۲)، ص۲۱۳–۲۲۱.

یك را به‌نوبت به‌جلو می‌فرستادم و به‌این طریق در ساعت ۱۱ و ۲۰ دقیقه به‌راهی که آن طرف پل است رسیدیم. در راه قریب ۱۵ الی ۲۰ نفر سوار روی یك کوهی قریب ۱۵۰۰ ذرع به‌طرف شمال و چند نفر پیاده که در دره‌های نزدیکتر دیدم. با آنها تبادل شلیك نمودم ویکی از آنها را دیدم گلوله برداشت و نیز ۵۰ یا ۶۰ نفر را روی پل با تفنگ دیدم، لکن آنها را نشناختم و آخرالامر ناپدید شدند. از کوههای جنوب رودخانهٔ [قره‌آقاج] متصل گلوله می‌بارید و سه سوار را دیدم از طرف تنگهٔ سینه‌سفید در امتداد کوه حرکت می‌کردند. پس از قلیل‌مدتی معلوم شد که ژاندارم بودند...»[۱]

تصرف سیاخ

در ماه ژوئیهٔ ۱۹۱۱، عشایر کوهمرهٔ سرخی به‌ریاست ملاشهباز و به‌سرکردگی کلی‌حسن‌خان کشکولی (برادرزن صولت‌الدوله) قوای دولتی را از سیاخ بیرون می‌رانند و مواضع حساس استراتژیك سیاخ تا نزدیك شیراز را تصرف می‌کنند. این یورش مجاهدین، کلیهٔ راههای ارتباطی جنوب کشور را با انگلیسها و قوای دولتی مسدود می‌سازد و بعلاوه با قطع ارسال زغال و برف به‌شیراز، خارجیان در وضع وخیمی قرار می‌گیرند. ماوقع را اسمارت کفیل قونسولگری انگلیس در شیراز چنین گزارش می‌دهد:

«... در اواخر ماه ژوئیت، قشون مخلوطی به‌عدهٔ ۵۰۰ نفر مرکب از سرخیها و کهمره‌ایهای دهات فیروزآباد و غیره تحت امر حسن‌خان کشکولی برادرزن صولت‌الدوله ازخجه پیشقدمی نموده و ۵۰ نفر از قشون دولتی را که در تحت امر غلامحسین‌خان کشکولی بودند از دارنگان خارج نموده. این پیش‌آمد باعث مسدود گردیدن منزل از چنار راهدار الی خانه‌زنیان راه بوشهر گردید و درهٔ شیراز نیز در معرض هجومهای گاه‌گاه واقع شد. قوام‌الملك شروع به‌جمع‌آوری قشونی نمود که سیاخ را مجدداً قبضه نماید و در صورت امکان هجوم‌آورندگان را تا فیروزآباد تعاقب کند و برحسب دعوت او قریب ۸۰۰ نفر از اعراب تحت‌امر محمدعلی‌خان برادرعسکرخان شیبانی و ۲۰۰ نفر از باصریها به‌شیراز وارد شدند و عقب اینها ۲۰۰ نفر از قشقائیهای فارسیمدان و کشکولی درشهر بودند و ۲۰۰ نفر از قشقائیهای تحت امر صمصام‌السلطان نیز وارد شدند و ترتیبات هم برای جمع‌آوری قشون دیگر از کشکولیها و فارسیمدانهای دورخان‌زنیان داده شد. درموقعی که این قشون تشکیل گردید، ماژورسیفورت با ۲۶۰ نفر ژاندارم چنارراهدار را در قبضه داشت به‌قصد آنکه اول‌منزل راه بوشهر را محافظت نموده و مانع ازهجوم اشرار ازسیاخ به‌درهٔ شیراز شود و در صورتیکه صلاح باشد، فیمابعد باعساکر دولت متفقاً به‌سیاخ حمله‌آورند. من اقدامی را که ماژورسیفورت به‌تنهائی برعلیه سیاخ نموده بود تلگرافاً راپرت داده‌ام که قشون او را قشون حسن‌خان (سرخیها) که در کوههای مستحکم دارنگان قرار داده شده بودند، شکست دادند. عدهٔ زیادی از این ژاندارمها بدون معطلی تسلیم اشرار شده بودند و

۱. مشروح جریان را ماژور کتل‌ول در گزارش خود بیان‌داشته است (کتاب آبی، ج۶، ص۸۰۳ ــ ۸۱۱) و ما برای جلوگیری از اطالهٔ کلام تنها به‌ذکر فرازهائی چند از آن پرداختیم.

ماژورسیفورت و کاپیتان نیسترم باعدهٔ قلیلی آخرالامر مجبور شدند باکمال عجله مراجعت نمایند و خوشبختانه فرار کردند، اگرچه شکم ماژورسیفورت قدری مجروح گردید. خصم تمام ژاندارمهائی راکه دستگیر کرده بودند پس از لخت کردن مستخلص داشتند. قریب ۱۵۰ قبضه تفنگ و ۱۶۰۰۰ فشنگ بدست خصم افتاد. یك توپ کوهستانی نیز که جای باروت آن ترکیده بود در میدان جنگ ماند. تلفات خیلی کم بود. دو نفر از ژاندارمها مقتول و قریب ۱۲ نفر مجروح شدند و از مجروحین دونفر بعد از آن درشهر مردند.

صولت‌الدوله بعداز این واقعه ابراز تأسف نمود و وعده داد اسلحه ومهماتی راکه از دست داده بودند پس بگیرد، ولی تاکنون به‌وعدهٔ خود وفا ننموده است.

این مصیبت تأثرات مولمی داشت. اگر ماژرسیفورت درچنارراهدار توقف نموده بود می‌توانست بوسیلهٔ حفاظت قوافل تا اولین منزل خطرناك راه بوشهر و از جلوگیری هجوم همراهان حسن‌خان (سرخیها) به‌درهٔ شیراز خدمت صحیحی به‌وقت بکند. پس از عودت ژاندارمها قوافل مجبور شدند با مخارج گزاف برای گرفتن مستحفظ از بیراهه از میان تنگ‌سرخ‌ایاب‌وذهاب نمایند ودریك‌موقع همراهان حسن‌خان (عشایر کوهمرهٔ‌سرخی) به‌درهٔ شیراز بین شهر وچنارراهدار هجوم‌آوردند. گذشته ازاین، شکستی که برقشون‌دولت واردآمد بسیار اسباب جسورت ونفوذ معنوی یاغیان مذکور گردید.»

«هجوم همراهان حسن‌خان (عشایرسرخی) از سیاخ درگرمترین موسم سال مانع از آمدن برف به‌شهر شد وبرای اروپائیان و اهالی‌شهر خطرداشت که تا مسافتی از شهردور شوند. این اوضاع تا زمان حرکت ایلات از شیراز[۲] دوام داشت.»[۳]

همانگونه‌که ملاحظه می‌شود، انتساب عشایر دلاورکوهمرهٔ سرخی به‌القابی چون «اشرار»، «یاغیان» وغیره‌ریشهٔ دیرینه‌دارد ودست‌پخت استعمار پیربریتانیاست. درصفحات آتی‌خواهیم‌دید که رژیم محمدرضاشاه نیزهمین‌انتسابات را تکرارمی کند وازقیام‌کنندگان سالهای ۴۱–۴۲ باعنوان «اشرار سرخی» نام می‌برد.

تشکیل «پلیس جنوب ایران» (اس. پی. آر.)[۴]

استعمار پیر بریتانیاکه باجنبش روبه‌تزاید مردم وعشایر جنوب ایران مواجه است، به‌وحشت می‌افتد وبرای مقابله‌باآن دست به‌ترفند تازه‌ای می‌زند وقشون«تفنگداران‌جنوب ایران» (مشهور به «پلیس جنوب») را توسط ژنرال سایکس و باکمك عبدالحسین میرزا فرمانفرما، نوکر سرشناس استعمار، سازماندهی می‌کند.

«ژنرال سایکس در ۱۶مارس ۱۹۱۶ (۱۶ذیقعدهٔ۱۳۳۳) با مأموریتی برای تشکیل

۱. کتاب‌آبی، ج۶، ص۶۷۶ ــ ۶۷۸.
۲. منظور، حرکت ایلات وابسته به‌دولت برای سرکوب قیام است.
۳. کتاب‌آبی، ج۶، ص۶۸۳.
4. The South Persian Rifles

پلیس جنوب ایران به‌اتفاق عده‌ای از افسران انگلیسی وهندی وارد بندرعباس می‌شود. هدف از این مأموریت بنا به گفتهٔ خود سایکس ایجاد نیروئی بود از افراد محلی به‌منظور احیای نظم وقانون درخدمت دو دولت روسیه و انگلستان.»[۱]

ایوانف، مورخ شوروی می‌نویسد:

«بطوریکه مورخ‌الدولهٔ سپهر در کتاب «ایران درجنگ بزرگ» درصفحات ۷۶ الی ۷۹ می‌نویسد، واسموس جاسوس آلمانی درسال ۱۹۰۵ سازمان ضدانگلیسی عشایر تنگستان و دشتستان را بوجود آورد و این عشایر راه میان بوشهر وشیراز را قطع کردند. انگلیسها ضمن کوشش برای جلوگیری از گسترش بیشتر نفوذ آلمانها درجنوب‌شرقی ایران و به‌خاطر برقراری تسلط کامل خود برمناطق جنوب‌شرقی ایران درمجاور هند، سپاه تفنگداران جنوب ایران را به‌سرکردگی ژنرال پ. سایکس تشکیل دادند. این سپاه از دستجات سپاهی هندی تشکیل یافته بود. درسال ۱۹۰۷ سپاهیان روسیهٔ تزاری نواحی شمالی ایران را تا اصفهان و انگلیسها نیز بقیهٔ قسمتهای ایران و بخصوص نواحی جنوبی را در اشغال خود داشتند.»[۲]

در این زمان کفیل ایالت فارس، میرزا حبیب‌الله‌خان قوام‌الملک شیرازی است. او در مقابله با جنبش ناتوان می‌شود و از شیراز فرار می‌کند و استعمار بریتانیا که نیازمند مهرهٔ کاربرتری است، بزرگترین مهرهٔ خویش یعنی عبدالحسین میرزا فرمانفرما را وارد گود می‌کند.[۳]

۱. پلیس جنوب ایران، ص۲۷.

۲. تاریخ نوین ایران، ص۲۷. (البته غلو آقای ایوانف دربارهٔ نقش واسموس، جاسوس آلمانی، جای بحث دارد و روشن است که بزرگنمائی «مداخلهٔ آلمان در ایران» صرفاً توجیهی بوده است برای مداخلهٔ نظامی روسیهٔ تزاری درشمال و انگلیس درجنوب.

۳. عبدالحسین میرزا فرمانفرما فرزند فیروزمیرزا نصرت‌الدوله، فرزند عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، به‌سال ۱۲۷۶ قمری (۱۲۳۸ شمسی) در تهران متولد شد. پدر وی فیروزمیرزا از سیاه‌ترین چهره‌های حکومتگر ایران است و بخصوص مردم فارس باجنایات او آشنائی دارند. فیروزمیرزا، درسال ۱۲۵۰ قمری، آغاز حکومت محمدشاه قاجار، حاکم فارس می‌شود و به‌همراه مستر لنزی انگلیسی وارد شیراز می‌گردد و به‌محض ورود، به‌کشتار عشایر بکش ممسنی که به‌رهبری ولی‌خان بکش قیام کرده بودند، می‌پردازد:

«... سیصد نفر سرباز پرفراز قلعهٔ گلاب رفتند و از دو جوانب قلعهٔ گل را فرو گرفت و سربازان قلعهٔ گلاب‌دهان تفنگها را به‌جانب قلعهٔ گل گشاد دادند وعرصه را بر باقرخان (پسر ولی‌خان) و جماعت ممسنی تنگ نمودند و چون مردمان باقرخان خود را غریق دریای گرفتاری دیدند آنچه زن‌جوان بود دو نفر دو نفر از خوف اسیری و ننگ گیسوها را بر یکدیگر گره‌زده از فراز قلعهٔ گل که اقلا ۵۰۰ زرع بلندی داشت خود را به‌زیر انداختند و ما بقی اسیر گشته و باقرخان و اتباعش را مقید نمودند و نواب فیروزمیرزا و معتمدالدوله با نیل مقصود در اوایل ماه صفر سال ۱۲۵۲... وارد شیراز شدند و درخارج دروازهٔ باغشاه برجی ساختند ومعادل ۷۰ـ۸۰ نفر از قبیلهٔ ولی‌خان و اهالی شول جوزک کامفیروز را که با ولی‌خان دوستی وهمراهی داشتند، زنده در شحن آن برج گذاشته، سرهای آنها را از سوراخهای برج بیرون کرده، مردمان شهری آب و نان به‌آنها می‌دادند و تا چند روز زنده بماندند.» (فارسنامهٔ ناصری، ج۱، ص۲۹۲).

←

در سال ۱۳۳۵ قمری، فرمانفرما حاکم فارس می‌شود. ژنرال سایکس تا اصفهان به‌استقبال او می‌شتابد و دوشادوش هم وارد شیراز می‌شوند. بدینسان، استعمار انگلستان قوی‌ترین مهره‌های خود را درصفحهٔ جنوب ایران می‌چیند. ژنرال سایکس قبلاً درجنگهای افریقای جنوبی و کشتار استقلال‌طلبان باوئر شرکت داشته و اینك آمده است تا به‌قول میروشنیکف، ایران را تبدیل به‌مستعمرهٔ بریتانیا کند.[۱] زیرا «حاکمیت برخلیج‌فارس ازنظر دیپلماسی انگلیس برابر تسلط برخاورمیانه‌بود».[۲] ولی دربرابراین‌هدف سد ومانعی بزرگ قرارداشت: مردمی که به‌قول خود سایکس «خرد وبزرگ، باقمه وقداره، چوب‌وچماق‌علیه انگلستان قیام‌کرده بودند.»[۳]

→

نبیل‌زرندی در شرح جنایات فیروزمیرزا می‌نویسد: «[درسال ۱۲۶۶ قمری] این عدهٔ خونخوارمردم‌را گرفتند وبه‌زنجیر کشیدندواذیت بسیارمی‌کردندوآخرکار به‌قتل‌می‌رسانیدند. نسبت به‌زنها و اطفال طوری رفتار می‌کردندکه قلم از وصفش عاجز است. املاك همه را غارت می‌کردند. عده‌ای از مردان را به‌شیرازفرستادند. همهٔ آنها معلول بودند. در شیراز همه را به‌قتل رساندند و به‌شدیدترین وضعی به‌حیاتشان خاتمه دادند ... بعضی را به‌آتش داغ می‌کردند، ناخنها را می‌کندند، تازیانه می‌زدند، مهارشان می‌کردند، دست‌وپای آنها را میخ‌می‌کوبیدندو با این‌حال‌دروسط‌بازارنگاهشان‌می‌داشتندتامردم آنها را تمسخرواستهزاء کنند...» (مطالع الانوار، ص۵۱۶–۵۲۳). عدهٔ کشتارشدگان حدود ۴۰۰ نفرگزارش می‌شود.

فرمانفرما خلف چنین موجود سیاهکاری است و درکشتار بیگناهان، بویژه در حکومت کرمان، روی پدر را سپید نمود. او مناصب متعددی داشته است. قبل از وثوق‌الدوله مدتی رئیس‌الورزا می‌شود وبا روی‌کارآمدن وثوق‌الدوله، درکابینهٔ عاقد قرارداد ننگین ۱۹۱۹، مأمور سرکوب عشایر جنوب وتشکیل «اس.پی.آر.» می‌گردد. مخبرالسلطنهٔ هدایت‌درکتاب «خاطرات وخطرات» می‌نویسد: «به‌فرمانفرما ماهی ۳۵هزار تومان دادند. به‌فارس رفت و پلیس‌جنوب، آرزوی دیرینهٔ انگلیس تشکیل شد.»(علیمراد فراشبندی، تاریخچهٔ حزب دمکرات فارس، ۱۳۵۹، ص۱۴۳ و۱۴۴). درنتیجهٔ این‌خدمات دولت بریتانیا به‌وی نشان ستارهٔ‌هند داد. حبیب‌الله مختاری (مختارالسلطنه) می‌نویسد: «دولت انگلستان پس از انتظامات و امنیت!! جنوب ایران‌برای‌قدردانی استاندار فارس باتشکیل جشن بزرگی یکی‌ازنشانهای اولیهٔ خود راکه نشان ستارهٔ هند باشد به‌شاهزاده عبدالحسین میرزافرمانفرما اعطانمود». او از برجسته‌ترین ماکیاولیستهای ایران و استاد رجال قاجار وپهلوی درفن سیاست‌بازی است. احمد پژوه می‌نویسدکه فرمانفرما به‌اوگفت: «خاطرت جمع باشد، اگر روزی درایران رژیم‌کمونیزم هم‌روی‌کارآید ماهم جبهٔ سرخ را خواهیم‌پوشید وهم‌قطار لنین خواهیم‌گشت.» (تاریخچهٔ حزب دمکرات فارس، ص۱۴۵).

فرمانفرما درسال ۱۳۱۸ شمسی درسن ۸۲ سالگی در تهران درگذشت.

برای آشنائی بیشتر با او به‌کتابهای: ابوالفضل‌قاسمی، خاندانهای حکومتگرایران، ج۱ونیز: باستانی پاریزی، فرمانفرمای عالم مراجعه شود.

۱. ابوالفضل قاسمی، خاندانهای حکومتگر ایران، ج۱، ص۴۴و۴۵.
۲. همان مأخذ، ص۴۳ به‌نقل از بوری، ص ۱۹۶ و ابدیت‌ایران، ص ۴۹۳.
۳. همان‌مأخذ، ص۴۳.

درهفتم صفر ۱۳۳۵ قمری درشیراز پلیس‌جنوب تشکیل می‌شود و سایکس بتدریج حدود ۱۴۰۰۰ نظامی هندی را وارد ایران می‌کند و عدهٔ زیادی مزدور ایرانی استخدام می‌نماید.[۱]

«تعداد افراد پلیس جنوب درماه اوت ۱۹۱۷ (۱۳۳۵ قمری) به‌بیش‌از ۵۵۰۰ نفر رسید و در بهار ۱۹۱۸ (۱۳۳۱ قمری) بالغ بر ۶۰۰۰ شد... ازاین‌تعداد حدود ۵۰ درصد، از قبایل کوچ‌نشین و نیمه‌کوچ‌نشین محلی بودند.»[۲]

قیام عشایر فارس علیه «پلیس جنوب»

فتوای جهاد مجتهد لاری

در اول شعبان ۱۳۳۶ قمری (۲۲ اردیبهشت ۱۲۹۷ شمسی)، پاسگاه پلیس‌جنوب‌در خان‌زنیان (کوهمره) به‌عشایردره‌شوری قشقائی‌حمله می‌برد و ازجمله مرتکب اعمال‌شنیعی می‌شود. خبراین‌جنایت‌موحش بسرعت‌فارس را درمی‌نوردد وعکس‌العمل‌سریع روحانیت، مردم شیراز وعشایر غیوررا برمی‌انگیزد. آیت‌الله‌العظمی حاج‌سیدعبدالحسین لاری، مرجع تقلیدمردم‌جنوب، باشنیدن خبر متأثر شده، فتوای‌جهاد علیه «کفارانگلیسی» را صادرمی‌کند. او طی‌نامه‌ای که‌توسط حاج‌سیدعلیشیر به‌صولت‌الدوله ارسال می‌دارد او را به‌جهاد فرمان می‌دهد. متن نامه چنین است:

«امروز خبرمصیبت وارده به‌مملکت وایل‌جلیل‌قشقائی را شنیده و دنیا درنظرم تیره وتارگشته است. ببینید بدبختی ما به‌کجا کشیده است‌که یك عده انگلیسی بی‌دین‌باید ازاقصی‌بلاد عالم‌آمده، باکمك‌جمعی‌هندی بت‌پرست برماحکمفرمائی کنند وبه‌ناموس ما لطمه واردآورند. این است‌که من‌که مجتهد وجانشین‌پیغمبر اسلام (ص) هستم بدین‌وسیله فتوا می‌دهم‌که امروز بر تمام افراد ذکور ایرانی جهادبا این‌کفارحربی واجب‌است وهرکه از جهاد روبرتابد یا به‌نحوی ازانحاء به‌آنها خدمت و مساعدت‌کند، مردود جامعهٔ ایرانی است و زن درخانه‌اش براو حرام خواهد بود. شماکه رئیس و ایلخانی هستید باید به‌مجرد رؤیت‌حکم جهاد که علیحده نوشته شده و به‌شما تسلیم خواهد شد جهادرا آغازکنید وکلیهٔ افراد قشقائی و سایر ایلات و عشایر جنوب باید تحت امر وپیشوائی شما مشغول شوند تاآن زمان‌که این قوم حیله‌باز و مکار را از مملکت بیرون‌کنید. و هرکه در این‌جنگ‌کشته شود شهید خواهد بود، وآن‌کس‌که از دشمنان دین و وطن بکشد استحقاق ورود به‌بهشت خواهد داشت. والسلام‌علیکم ورحمة‌الله و برکاته.»[۳]

و اما متن فتوای جهاد مجتهد لاری:

۱. فارس وجنگ بین‌الملل اول، ص ۳۵۰.
۲. پلیس جنوب ایران، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.
۳. فارس وجنگ‌بین‌الملل اول، ص۳۵۵.

«اعلام فرمان قضاجریان حضرت سبحان و محکمات قرآن و امام‌زمان (ع)

یا ایهاالذین آمنواجاهدوا الکفار والمنافقین و من یتولهم منکم‌فانه‌منه. اعلان به‌هرکس وهرجا از فرق مسلمین خارج و داخل حتی برنسوان وصبیان وسلطان و فرمانفرما و قوام و اعراب و هرکس‌که لاف از مسلمانی می‌زند، واجب‌فوری عینی است خصوصاً دراین‌زمان امتحان‌کفر و ایمان جهاد و دفاع این‌کفارحربی ابالیس انگلیس و اعوان ایشان وسد ابواب طمع وجای قرار و راه فرار ازهر گوشه و کنار وکوچه و بازار بدون مهلت و انذار بعذاب النار وخزی‌عاروصغار چنانچه حق سبحانه وتعالی درکلام‌الله مجید فرموده است: فاقتلوا المشرکین‌حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم کل‌مرصد. و هرکس تخلف و تقاعداز این جیش مجاهدین و از این جهاد اکبرونهی ازمنکر نماید، کان تخلف‌ازجیش اسامه وامام‌عصر (ع) نموده، اعم از اینکه ملحق به‌جیش‌کفار بشود یا نشودمرتد و خارج از اسلام است ومال و جان او مال‌مسلمانان است ولو قوام‌الملک‌باشد، چنانچه شارع مقدس فرموده: من‌استحل‌الحرام خرج‌عن‌الاسلام ومن‌لم یحکم بما انزل‌الله فاولئك هم‌الکافرون اولئك یلعنهم‌الله ویلعنهم‌اللاعنون. چنانکه درحق عالم بنی‌اسرائیل فرموده: مثله کمثل‌الکلب ذلك من‌الایات‌والبینات. به‌تمام سرداران اعراب[1] اعلان دهید تا واقف به‌تکلیف شرعی خود شوند وغیرت‌عربی را از دست ندهندکه اسیرکفار شوند.

اقل خدام‌الشریعة‌المطهره صحیح‌عبده عبدالحسین موسوی»[2]

درپی فتوای مجتهد لاری قیام همگانی سراسر جنوب را فرا می‌گیرد.

جنگ خان‌خویس

در قیام عمومی مردم وعشایر فارس به‌رهبری صولت‌الدولهٔ قشقائی سردار عشایر، عشایر کوهمرهٔ‌سرخی شرکت فعال‌داشته‌اند؛ بویژه‌که جنگهای‌اصلی عشایر درمنطقهٔ‌کوهمره رخ داد وخان‌خویس، دارنگان وشوراب ستاد فرماندهی عشایر مجاهد بوده است. قدرت رزمی سرخی بین ۵۰۰ تا ۱۲۰۰ تفنگچی در نوسان بوده است. در جنگ خان‌خویس حدود ۱۲۰۰ نفر ازکوهمرهٔ سرخی شرکت داشته‌اند.

مهمترین این جنگها، جنگ خان‌خویس است. جریان وقایع را خانم‌فلوردیداسفیری چنین بیان می‌دارد:

«در ماه مه ۱۹۱۸ (۱۳۳۶ قمری) قشقائیها به‌رهبری سایر ایلات کوچکتر فارس، علیه انگلیسها و پلیس‌جنوب اعلام‌جنگ کردند... [اواخر مه۱۹۱۸] صولت‌الدوله به‌اتفاق افرادش از فیروزآباد به‌خان‌خبیص(دو یا سه‌منزلی جنوب شیراز) آمد. در حالیکه تقریباً ۱۰۰۰ نفر از اهالی‌کازرون وارد دشت ارژن شده بودند[3]، حدود ۳۰۰ نفر از تفنگچیان

۱. منظور، ایل‌عرب خمسهٔ فارس است.
۲. فارس وجنگ بین‌الملل اول، ص ۳۵۶ و ۳۵۷.
۳. رهبری قیام مردم‌کازرون با ناصر دیوان‌کازرونی بود. «ناصر دیوان (ناصرلشکر) نامش خواجه‌عبدالله‌امیرعضدی فرزندخواجه حسنعلی، خود وپدر واجدادش همیشه به‌سمت‌کلانتری ←

کلوئی وعبدوئی و پراشکفت (کوهمره) به‌آنها پیوستند. بزودی تعدادآنها به ۲۰۰۰ نفر رسید و خان‌زنیان را به‌محاصره درآوردند. ۲۱ مه خبر رسید پاسگاه کوچکی که درکنار تپهٔ سینه‌سفید قرار داشت ومشرف برگذری بالای دشت ارژن بود، مورد حمله قرار گرفته و به‌محاصره درآمده است. از ۲۰ نفر از افراد اس.پی.آر. که از پاسگاه مزبور محافظت می‌کردند، نیمی پس‌از ردوبدل شدن‌چند تیر به‌سوی خان‌زنیان عقب‌نشینی کردند، درحالیکه بقیه به‌ایلات پیوسته بودند. بزودی‌حدود ۳۰۰۰ نفر قشقائی وقوای کوچك بهارلو وبرازجانی و دشتی و افرادمحلی کوهمره وسیاخ درمحلی بین خان‌زنیان وده‌شیخ (پاسگاه کوچکی بین چنارراهدار وخان‌زنیان برفراز درهٔ‌سیاخ) به‌هم پیوستند. دراین‌بین تقریباً ۳۰۰۰ نفر ازاهالی محلی نیز ازمسجد بردی‌وبلوردی به‌کازرونیها پیوستند. وضع خطرناك بود. درشیراز دمکراتها وعده‌ای ازعلمادست به‌تظاهرات زدند واغتشاشاتی به‌راه انداختند... درطی روزهای بعد، آقاشیخ‌عبدالحسین لاری از فیروزآباد علیه انگلیسها اعلام جهادکرد و ازکوهستانیها و لاشانیها و اعراب درخواست کمك کرد. بویراحمدیها را نیز تشویق کردند وشایع بود که لبومحمدی (اعراب جباره از ایل خمسه) به‌صولت پیوسته‌اند...».[۱]

البته خانم‌سفیری ظاهراً اشتباه‌می کند، زیراحکم جهادسیدعبدالحسین‌لاری پیش‌ازتجمع مجاهدین بوده‌است نه‌پس‌ازآن. وی‌ترکیب‌ایلات وعشایرشرکت کننده درقیام ضدانگلیسی را چنین ذکر می کند:

«هواداران صولت در اوج قدرتشان در حدود ۵ الی ۶ هزار نفر بودند که عمدتاً قشقائی وکازرونی و دستجاتی ازایلات‌جنوبی دشتی وتنگستان بودند. قدرت جنگی‌ایلات تا اواخر ماه ژوئن در حدود۳الی۴ هزار نفربود. بعداً کمتر شد و درآخر ژوئیه به‌حداقل رسید، یعنی ۵۰۰ نفر. بعد باز رو به‌افزایش گذارد و درماه‌اکتبر به‌هزار نفر رسید. عده‌ای از ایلات، از تیره‌های جزء بودند که به‌قشقائیها ملحق شده بودند و یا مستقل بودند (بجز قشقائیها، کازرونیها وایلات‌جنوبی) که‌دراوایل جنگ ازصولت‌حمایت می کردند. لبومحمدی، شیبانی (خمسه)، دستجات بهارلو، از بویراحمدی (مانند ملاقبادی، سی‌سختی، بدلوئی)، لاشانی، چهارراهی، کوهستانی، کلو، ابوالوردی، سرخی بودند. به‌نظر می‌رسد میش‌مستیها درگیر نبوده‌اند. قوام‌الملك با وعده و وعید از الحاق ممسنیها به‌اینها مانع شد. اطلاعات فوق ازگزارشات عملیات‌جنگی... جمع‌آوری گردیده است.»[۲]

→

شهرکازرون برقرار و خانوادهٔ آنها همواره به‌شجاعت و دلاوری نامبردار بوده‌اند. ناصر دیوان دلاوری است متوسط‌القامه، چهارشانه، شجاع وبردبار، کاملا پای‌بند دیانت و همیشه مستظهر به‌الطاف غیبیه ومتوکل‌علی‌الله. دروطن‌دوستی ثابت‌قدم‌است ودر مخالفت با دشمنان ایران بی‌اختیار. بواسطهٔ صفات حسنه دادودهش و حسن‌اخلاق و بی‌طمعی که دارد در میان کازرونیان محبوبیتی به‌کمال داشته و دارد. مردم کازرون اعتماد وافر به‌گفتار او داشتند و مخالفتش را سزاوار نمی‌دانستند...» (فارس وجنگ بین‌الملل اول، ص۲۵).

۱. پلیس جنوب ایران، ص۲۳۱ و ۲۳۲.

۲. همان مأخذ، ص۲۶۵.

دائرةالمعارف فارسی تعداد عشایرمجاهد تحت فرماندهی صولت‌الدوله را ۲۰هزار نفر ذکر می‌کند.[۱]

به‌هرحال، در نیمهٔ شعبان ۱۳۳۶ قمری جنگ بزرگی میان مجاهدین از سوئی و انگلیسها وعمال آنها از سوی دیگر درخان‌خویس سیاخ درمی‌گیرد. دراین‌جنگ ۱۲هزار انگلیسی وهندی درمقابل مجاهدین قرار داشته‌اند. تلفات انگلیسیها و هندیها ۸۰۰ مقتول و ۱۳۰۰ مجروح[۲] و تلفات عشایر ۲۰۰ کشته و ۲۵۰ مجروح[۳] گزارش شده است. این جنگ با پیروزی مجاهدین به‌پایان می‌رسد و دامنهٔ تعقیب قوای انگلیسی ودولتی تاباغات حاشیهٔ شیراز نیز کشیده می‌شود.[۴]

درپی‌این‌جنگ، صولت‌الدوله اعلامیه‌ای‌خطاب به‌مردم‌شیراز صادر می‌کندکه‌توسط حاج‌سید شرفه دراجتماع مسجدنو خوانده می‌شود. متن اطلاعیهٔ سردار عشایربه‌این شرح است:

۳رمضان ۱۳۳۶- به‌عموم ملت شیراز: امروز یک ماه است که مجاهدین به‌حکم محکم سیدعبدالحسین لاری با کفار در جنگ‌هستند و برعکس شما اهالی‌شیراز که با کفار همراهی‌می‌کنید و به‌آنها آذوقه می‌فروشید... قوام‌الملک[۵] هم‌درشیراز آسوده‌خاطر نشسته، خود را بیطرف جلوه می‌دهد و مسلك حقیقی خود را به‌من ابراز نمی‌دهدکه تکلیف را بدانم. اگرچه من همراهی با قوام را لازم ندارم و بعون‌الله از اطراف قشون زیادآمده و روزبه‌روز برعدهٔ مجاهدان افزوده می‌شود درحالیکه یك‌شاهی ازمن‌نمی‌گیرند وتنها از راه‌عقیدهٔ پاك برای خدمت‌به‌ایران و اسلام می‌جنگندکه دست کفار هندی و انگلیسی به‌دامن عصمتشان نرسد، اما جای افسوس‌است که اهالی شهرخاموش وبی‌صدانشسته، تماشای کشته‌شدن‌برادران دینی‌و وطنی‌خود را می‌کنند! من باهمهٔ گرفتاریهائی که دارم وبا این قشون‌زیادی راکه‌بایستی اداره‌کنم ازهرگونه فساد وخرابی زراعت جلوگیری کرده وتاکنون نگذاشته‌ام حبه‌ای ضایع شود؛ اما ملاکین شیرازآذوقهٔ فقرای مسلم را به‌کفار حربی می‌فروشند. از درگاه الهی امیدوارم که تلافی این بی‌انصافی را ازآنها کرده باشم.

اسماعیل قشقائی ــ سردار عشایر[۶]

این‌اعلامیهٔ پرشور وگزنده، غیرت‌شیرازیان را به‌جوش‌آورد وقیام ۵رمضان ۱۳۳۶

۱. دائرةالمعارف فارسی، ج۲، ص۲۰۵۲.
۲. فارس و جنگ بین‌الملل اول، ص ۳۶۷. کتاب پلیس جنوب‌ایران تلفات انگلیسها را دو افسر انگلیسی مقتول وپنجاه نفر هندی‌کشته یا مجروح ذکر می‌کند.
۳. پلیس‌جنوب‌ایران، ص۲۳۳. «فارس وجنگ بین‌الملل اول» تلفات عشایر را ۹۲ شهید و ۱۳۶ مجروح ذکر می‌کند.
۴. مشروح وقایع جنگ خان‌خویس را رکن‌زادهٔ آدمیت در صفحات ۳۶۶ـ۳۷۱ کتاب فارس و جنگ بین‌الملل اول ذکر می‌کند.
۵. منظور ابراهیم قوام است که ظاهراً موضع بیطرفانه اتخاذ نموده بود.
۶. فارس وجنگ بین‌الملل اول، ص۴۱۰ و ۴۱۱.

قمری را موجب شد.[۱]

در اینجا بد نیست برای شناخت روحیهٔ مردم عادی مجاهد و دریافت درجهٔ بالای آگاهی سیاسی و اجتماعی آنها، نامه‌ای را که یکی از کدخدایان کوهمره که مسؤولیت حفاظت گذرگاه گلوخواجه را درمقابل قشون اس.پی.آر. به‌عهده داشته، خطاب به‌فتح الملك فرمانده اس.پی.آر. در خان‌زنیان نوشته است، بخوانیم. او که متأسفانه نامش در دست نیست، چنین می‌نویسد:

«... انگیزهٔ ما برای شورش، حفظ استقلال دولت ایران است. شما انتقاد می‌کنید که ما علیه دولت ایران قیام کردیم، اما ایران این روزها دراشغال روسیه و انگلیس است. آن‌دسته ازسران وخانهای فارس که متحد شده‌اند، بدین‌خاطراین‌کار را کرده‌اندکه از اسلام وکشورشان‌حراست‌کنند واجنبیان را از سرزمین آباء واجدادیمان بیرون‌برانند. اگرنیازی به‌رهبر (فرمانده) است چرا نباید از میان سرشناسان و بزرگان خود ما انتخاب شود؟ چه برسر عزت و شرف و افتخار اسلامی ما آمده‌که باپول انگلیس و روسیه وسوسه شویم و کشور محبوبمان را به‌دست اجنبیان بسپاریم وازمقامات خودبخواهیم که زیرنظرسربازان خارجی خدمت‌کنند؟ وظیفهٔ ایرانیان است که امروزه خود را ازپنجه‌های بیگانگان برهانند وحیثیت اجدادمان را اعاده نمایند. شمانوشته‌ایدکه هرکس علیه دولت ایران سربه‌شورش بردارد، فرجام بدی‌خواهد یافت. کدام سرباز است که امروزه ازدولت حمایت‌کند؟ کدامیك از فرماندهان که وقت‌خود را تلف‌می‌کنند ایرانی هستند؟ خانهای گرمسیر (منظور «دلیران تنگستانی»است) تحت‌زعامت امام‌زمان سوگند وحدت یادکرده‌اندکه تا زمانی که جان در بدن دارند بکوشند تا ازانگلیسها و روسها انتقام بگیرند وآنها را ازایران بیرون برانند. ما تا زمان انجام این مقصد خود از پای نخواهیم نشست.»[۲]

کوهمرهٔ دراشغال قشون انگلیس

قیام عشایر بتدریج رو به‌افول می‌رود. فلوریداسفیری علل «شکست» نهضت راچنین ارزیابی می‌کند:

«ضعف تدریجی صولت و شکست او چند علت داشت. مهمترین دلیل آن اقدامات انگلیسیها در شیراز بودکه همراه دوستان خود بین رؤسای ایلات تفرقه انداختند. بیماری وبا و آنفلونزا افراد ایلات را از پا درآورد. خبروشایعهٔ تقویت قوای اس.پی.آر. توسط قوای بندرعباس واقدامات نظامی ازطرف بوشهردرماه اوت وسقوط کابینهٔ صمصام‌السلطنه[۳] در ژوئن و بالاخره فتوحات متحدین درغرب درپایان جنگ بزرگ، بسیارکارسازبود.»[۴]

۱. همان مأخذ، ص۴۳۰ و۴۳۱.
۲. پلیس‌جنوب ایران، ص۱۳۸، به‌نقل از اسناد وزارت خارجهٔ انگلستان، تلگرام شمارهٔ ۳۶۴ مورخ ۶ ربیع‌الثانی ۳۰/۱۳۳۵ ژانویهٔ ۱۹۱۷.
۳. نجفقلی‌خان بختیاری‌که طی دوران صدارت خود نسبت به‌انگلیسیها خصومت نشان‌می‌داد.
۴. پلیس‌جنوب‌ایران، ص۲۴۳.

منظور از تفرقه در میان رؤسای ایلات همکاری برادران صولت و برخی کلانتران قشقائی و ایلات خمسه با قوام است. استعمار موفق شد با تطمیع برخی رؤسای ایلات، آنها را از صف مجاهدین منتزع کند و انفراد صولت را سبب شود. بدین ترتیب، سردار عشایر با نیروی ناچیز ۵۰۰ نفری تنها ماند.

«بالاخره بین ۲۳ و ۲۴ اکتبر صولت در درهٔ فیروزآباد (منظور تنگ آب است) از اس.پی.آر. شکست خورد و افراد خود را جمع کرده، به‌سوی جنوب فارس عقب‌نشینی کرد و به ایل ملحق شد. شیوع مرض آنفولانزا بین ایل، خیانت برادران و بعضی از کلانتران، ناامیدی و سرشکستگی، برتری تجهیزات اس.پی.آر. و دوستی و همراهی کابینهٔ جدید تهران باعث شکست نهائی صولت شد.»[1]

باعقب‌نشینی صولت الدوله، استعمار مواضع خود را در منطقه تحکیم می کند. مهمترین نقطهٔ استراتژیک که مرکز عملیات مجاهدین بوده، کوهمرهٔ سرخی است؛ از این‌رو قوای اس.پی.آر. وارد کوهمره می‌شوند. آنها در سالهای ۱۳۳۷–۱۳۳۸ قمری در قریهٔ مسقان مستقر می‌شوند و به «پاکسازی» منطقه می‌پردازند.

در این زمان ملاشهباز کشته می‌شود (در ۲۹ اسفند ۱۲۹۵) وعشایر سرخی در بخش غربی کوهمره (کوهمرهٔ پائین، بلوک چنارفاریاب) به‌رهبری ملاسرمست (برادرزادهٔ ملاشهباز) و در بخش شرقی (میگلی، دادنجان و گیاه‌زار) به‌رهبری ملامهدی به‌مقاومت مسلحانه علیه اشغال نظامی دست می‌زنند و در جنگهای متعدد قوای اس.پی.آر. و چریکهای دولتی را مستأصل می کنند. معروفترین آنها، جنگی است که در محلی بین بیدستان و شورکی (بین میگلی و دادنجان) رخ می‌دهد که بعدها به «یُردغارتی» (یُرد غارت شده توسط انگلیسها) معروف می‌شود. در این جنگ مهدی از خود رشادتهای فراوان نشان می‌دهد و تعدادزیادی انگلیسی و هندی کشته می‌شوند. هندیها اجساد کشته‌شدگان خود را به‌مسقان حمل می کرده و طبق رسوم خود، آتش می‌زده‌اند. به گفتهٔ شاهدان عینی، در یک نوبت هشت جسد هندی در مسقان سوزانیده شد.

مقاومت همگانی و قهرمانانهٔ عشایر کوهمرهٔ سرخی که در کوهها و جنگلهای صعب‌العبور سکنی داشته و با روشهای سنتی جنگ چریکی عشایری می‌رزمیده‌اند، سبب استیصال قوای اس.پی.آر. می‌شود و آنها بالاخره مجبور به‌عقب‌نشینی به‌شیراز می گردند.[2]

۱. همان مأخذ، ص ۲۴۶.
۲. مصاحبه‌های متعدد باریش‌سفیدان کوهمره.

۴
دوران مبارزه علیه استبداد رضاشاه

در آغاز حکومت رضاشاه ملاسرمست(۱۲۶۶-۱۳۱۱) رئیس ایل وکلانتر کوهمره وسیاخ است.

دوران کلانتری ملاسرمست مصادف است با برخی اختلافات درون ایلی. این «تفرقه» ناشی از سوءتفاهماتی بوده که درمسألهٔ قتل ملاشهباز وپسر نوجوان او وپنج نفر همراهش که از سرشناسان ایل وکوهمره بوده‌اند، وجود داشته است. درپس این کشتار، دست‌مرموز قدرتهای سیاسی فارس مشهود بوده است. حکومت شیراز واستعمار براساس سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» آن را وسیله‌ای می‌سازند برای ایجاد تفرقه در ایل. این بهترین حربه‌ای بوده که می‌توانسته است این قبیلهٔ منسجم ویکپارچه را از درون پوک کند و راه‌را برای سرکوب آن‌هموارسازد. دریک‌سوی این«تفرقه»، طایفهٔ ناصرو و«خونداران»ملاشهباز بوده‌اند و درسوی دیگر ملامهدی سرخی ازطایفهٔ بگی.

به‌هرحال، علی‌رغم دسیسه‌های آشکار عمال دولتی و قدرتهای سیاسی استان، این «تفرقه» مانع مشارکت ایل‌سرخی در حرکتهای اجتماعی وسیاسی مردم فارس نمی‌شود و در این دوران نیز شاهدنقش فعال عشایر کوهمرهٔ سرخی درمبارزات عمومی عشایرجنوب علیه استبداد رضاشاه هستیم. دراین مبارزات رهبران ایل سرخی، ملاسرمست، عبدالله‌خان (پسر ملا شهباز) و ملا مهدی شرکت فعال داشتند و برای جلوگیری از هرگونه تفرقه، با «پیمان برائت» رفع «خونداری» کرده و اتحاد خودرا مستحکم نمودند.[۱]

۱. مصاحبه با آقای کرامت‌الله اسفندیاری‌پسرملامهدی. دربارهٔ «پیمان برائت» به‌فصل «فرهنگ ایل» مراجعه شود.

رژیم پهلوی و عشایر

با استقرار حکومت رضاشاه، برنامه‌های اجتماعی واقتصادی جدیدی در کشور آغاز می گردد. کارگردان و برنامه‌ریز این تحولات ، نواستعمار غرب است . هدف، ایجاد یك حکومت متمرکز ، در راستای تأمین «امنیت» داخلی کشور و گشایش راه «صدور سرمایهٔ» امپریالیستی که از تنگی میدان جولان در اروپا و امریکا به‌ستوه آمده است از سوئی، وایجاد یك بازار وسیع میلیونی برای کالاهای انحصارات غربی از سوی دیگر، می باشد. این سیاستی بود که نه‌تنها در ایران، بلکه در دیگر کشورهای جهان‌سوم نیز اجرا شد و پدیده‌های اجتماعی نوینی چون «سرمایه‌داری وابسته»، «مدرنیزاسیون» ، «غربگرائی» و «شهرگرائی» را وارد این جوامع ساخت و بافت بسیط اجتماعی این کشورها را دستخوش تلاطم نمود.

جامعهٔ ایران با ترکیب سنتی ــ عشیره‌ای خود نمی‌توانست برای سرمایهٔ امپریالیستی و شیوهٔ زندگی مصرفگرای غربی ، میدان خوبی برای جولان باشد . عرق مذهبی ایلات هرگونه نفوذ اجنبی را باشدت ونفرت طرد می‌کرد. تجربهٔ تلخ شکست تجاوزات نظامی انگلیس به‌ایران ونقش اساسی روحانیت وعشایردراین شکست که فتوا را مجتهدلاری‌داد و در پاسخ به‌ندای او عشایر سلاح به‌دست ، «کفار حربی» را عقب زدند ، درسی برای نواستعمار بود تا این دو اهرم اساسی پاسداری از «جامعهٔ سنتی» راکه تن به‌تحولات او نمی‌داد، نابود کند. بعلاوه همانگونه که دراسناد مکاتبات‌وزارت خارجهٔ انگلیس درسالهای جنگ اول جهانی مشهود است، سرمایهٔ غربی «امنیت طرق و شوارع» را می‌خواست وبا وجود عشایر چنین امنیتی برای بیگانه تأمین نمی‌شد.

دیگر اقشار جامعه در استراتژی نواستعمار ، هر یك جائی داشتند . «زمیندار سنتی» حاضر بود تا براحتی به«سرمایه‌دار ارضی» تبدیل شود وشیوهٔ تولیدکم بازده و پردردسر «سهم‌بری» را به‌کمك مکانیزاسیون ، به‌واحدهای کشت صنعتی با بازده وسیع و نیروی‌کار اندك، بدل سازد و از تسهیلات «سرمایهٔ بانکی» داخلی‌وخارجی ــ در ازای مشارکت‌او ــ بهره برد. بورژوازی سنتی که با تجارت و واسطه‌گری پرورش یافته‌بود، در کمپرادوریسم و دلالی انحصارات غربی منافع کلان می‌یافت . دهقانان را می‌شد با اجرای برنامه‌هائی چون اصلاحات ارضی ــ که در دههٔ ۱۳۴۰ اجرا شد ــ جذب شهرها کرد و به«کارگران مزدور» در صنایع مونتاژ بدل ساخت . هیولای «بوروکراسی» نیز به‌فرزندان این اقشار اجتماعی برای تصدی مشاغل‌مختلف، از مدیرکلی تامستخدمی، نیاز داشت. ولی‌روحانیت و عشایر در چشم‌انداز آینده‌ای که نو استعمار ترسیم کرده بود، جائی نداشتند.

روحانیت، به‌دلیل کارکرد مذهبی ــ اجتماعی‌اش، آنهم با توجه به‌ویژگیهای دین‌اسلام که در برابر مسائل اجتماعی نه‌تنها بیطرف نبود و ــ مانند مسیحیت کلیسا ــ دین را امر خصوصی مؤمنان نمی‌انگاشت ، بلکه مدعی ساماندهی نظام سیاسی و اجتماعی بود همواره یك نیروی سیاسی فعال محسوب می‌شد. با وجود بقای روحانیت بمثابه پرچمدار مذهب، راه اشاعهٔ فرهنگ‌غربگرائی مسدود بود وایران‌نمی‌توانست باحفظ ایستارها و هنجارهای

فرهنگی ـ مذهبی خویش، جائی در شبکهٔ صدور سرمایه و بازار مصرف غرب داشته باشد.

عشایر، از آن روی که «آینده» به آنها تعلق نداشت. در نظام غربگرای آینده، که رضاشاه مأموریت چیدن سنگ پایه‌های آن را داشت و محمدرضاشاه رسالت پایکوبی بر بام لرزان آن را، جائی برای این قشر ازجامعه نبود. همانگونه که بورژوازی امریکا نخستین گامهای خود را از روی نعش مردان، زنان و کودکان قبایل سرخپوست برداشت و با خون «جرانیمو»ها و «رئیس‌جوزف»ها[1] راه «صنعت» را گشود، در ایران نیز توسط عمال سیاسی خود و بورژوازی نوکیسهٔ کمپرادور، قامت تناور دلاوران ایلات وعشایر را در قربانگاه بت «سرمایه» به‌صلیب کشید.

از آنجا که راهی که رضاشاه آغاز کرد با «انقلاب سفید» پسرش به‌فرجام رسید، بحث بیشتر را به‌صفحات بعد موکول می‌کنیم و در اینجا همینقدر بگوئیم که در نتیجهٔ سیاستهای دوران پهلوی دامداری و کشاورزی کشور نابود شد و ایران که روزی نه‌تنها خودکفا بلکه صادرکنندهٔ مواد غذائی بود[2]، درسال ۱۳۵۴، ۱/۵ میلیون تن گندم وارد ساخت.

با تحکیم قدرت رضاشاه، زمان اجرای این سیاست فرا می‌رسد. در زمینهٔ سیاست اسلام‌زدائی و روحانیت‌ستیزی او سخن نمی‌گوئیم، زیرا از موضوع پژوهش ما خارج است. در رابطه با سرکوب عشایر، سراسر تاریخ بیست‌سالهٔ رضاشاه سرشار ازنمونه‌های آن است که عکس‌العملها و قیامهای وسیع عشایری را سبب شد.

قیام عشایری دوران رضاشاه

ایوانف قیامهای عشایری دههٔ اول حکومت رضاشاه را چنین بیان می‌دارد:

«عشایر علیه سیاست خشن دولت در مورد خلع سلاح و اسکان اجباری که باعث مرگ‌ومیر بسیاری از دامهای آنان می‌شد، دست به‌قیام می‌زدند. دامها واحشام برای ایلات وعشایر بزرگترین و مهمترین منبع درآمد است و روی این اصل ازمیان رفتن احشام برای آنها بسیار گران تمام شد وآنان را وادار به‌قیام علیه نیروهای دولتی نمود.[3] بسیاری از

۱. رهبران معروف قبایل آپاچی و نزپرس. برای آشنائی با جنایات ارتش امریکا علیه قبایل سرخپوست، به‌کتاب تکان دهندهٔ دی براون، فاجعهٔ سرخپوستان امریکا (دلم را به‌خاک بسپار) ترجمهٔ محمدقاضی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۶ مراجعه شود.

۲. «در تاریخ ۸ اکتبر ۱۹۳۹ بین ایران وآلمان پروتکل محرمانه‌ای به‌امضاء رسید که‌طبق آن ایران می‌بایست ۲۲۵۰۰ تن پنبه، ۶هزار تن پشم، ۲۰هزار تن گندم، ۱۰هزار تن جو ودیگرمحصولات کشاورزی به‌آلمان تحویل دهد.» (تاریخ نوین‌ایران، ص۹۱).

۳. علی‌رغم صحت این امر، محدودکردن انگیزه‌های قیام عشایر به‌عامل اقتصادی، بازنمائی تنها گوشه‌ای از واقعیت است. عشایر نه‌تنها علیه ازمیان رفتن احشام بلکه درقبال از میان رفتن بسیاری از ارزشها چون یورش به‌باورها و اعتقادات، فروپاشی سازمان اجتماعی قبیله‌ای وحتی دست‌اندازی به‌ابتدائی‌ترین ایستارهایشان چون حجاب‌زنان (که‌درعرف ایلی ←

سران عشایر که مخالف سیاست مزبور بودند توسط دولت دستگیر شدند. عده‌ای از آنها را تیرباران وجمعی دیگر را زندانی کردند وعده‌ای را نیز به‌عنوان گروگان نگاه می‌داشتند. در نواحی ییلاق و قشلاق عشایر، حکومت نظامی اعلام شد و مأموران دولتی با زور و قلدری در آن نواحی حکومت می‌کردند و به‌اذیت و آزار عشایر می‌پرداختند.

اجرای چنین سیاستی باعث مخالفت ایلات وعشایر نسبت به‌رضاشاه گردید و ازسال ۱۹۲۵ تا اوایل دههٔ سوم، پی‌درپی قیامهای عشایری بوقوع می‌پیوست. در این قیامها، هم افراد سادهٔ ایلات وعشایر و هم خانها شرکت می‌کردند. سران ایلات وعشایر از آن جهت در قیامها شرکت داشتند که از زور و قلدری و استبداد مأموران نظامی و نمایندگان شاه به‌ستوه آمده بودند.

در سالهای ۱۹۲۴ الی ۱۹۲۶ قیام ترکمنها وکردها در نواحی شرقی سواحل بحر خزر شروع شد. در سالهای ۱۹۲۷ الی ۱۹۲۸ قیام بلوچها در بلوچستان بطور لاینقطع ادامه داشت. در سالهای ۱۹۲۷ الی ۱۹۲۸ عربها در خوزستان و لرها در لرستان دست به‌قیام زدند. از اواخر سال ۱۹۲۸ عشایر جنوب ایران یعنی عشایر دشتستان وتنگستان که درسواحل خلیج فارس مسکن داشتند دست به‌قیام مسلحانه زدند؛ سپس عشایر ممسنی و بویراحمدی نیز علیه رضاشاه طغیان کردند. از بهار سال ۱۹۲۹ قیام عشایر جنوب سراسر جنوب ایران را فراگرفت. بزرگترین عشایر جنوب ایران یعنی قشقائیها نیز به‌قیام کنندگان پیوستند. در میان بختیاریها نیز نارضائی و هیجان دیده می‌شد.

عشایر قیام کننده خواستار لغو حکومت نظامی و فرمانداری نظامی در آن نواحی و استقلال و خودمختاری عشایر و استقرار حکومت ایلخانی قشقائیها و سایر خانها بودند. قیام کنندگان طلب می‌کردند که خلع سلاح اجباری عشایر متوقف گردد، از میزان مالیات کاسته شود و خدمت اجباری در میان عشایر لغو گردد. آنها همچنین با لباس پوشیدن به‌طرز اروپائیها و بخصوص کلاه پهلوی که بوسیلهٔ رضاشاه حکم شده بود، مخالفت می‌کردند.

رضاشاه برای سرکوبی قیام کنندگان، ارتش منظمی را همراه با هواپیما و زره‌پوش روانهٔ نواحی جنوبی کشور کرد؛ ولی عشایر قیام کننده مدت زیادی مقاومت کردند و به‌جنگ با نیروهای دولتی ادامه دادند. دولت تنها بوسیلهٔ رشوه و تطمیع بعضی از سران عشایر و ایجاد تفرقه و نفاق میان آنها توانست از اواخر تابستان سال ۱۹۲۹ کانونهای قیام را در فارس خاموش سازد؛ ولی مقاومت بعضی از عشایر تا سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۳ ادامه

→

«ناموس» آنان است)، لباس وکلاه و چادر سیاه دست به‌عصیان زدند. در قیامهای عشایری زمان رضاشاه گاه افرادی را در رأس حرکتها می‌یابیم که تمکن کافی داشته‌اند و از پابت ازمیان‌رفتن احشام متضرر نمی‌شده‌اند. در وسیع‌ترین قیام عشایری جنوب در تاریخ معاصر ایران، یعنی جهاد سال ۱۳۳۶ قمری، دیدیم که انگیزه‌های قیام، کاملا اعتقادی ــ فرهنگی بود و جریان با یك انگیزش فرهنگی، یعنی تجاوز پاسگاه اس.پی.آر. به‌ناموس عشایر، به‌صورت آتشفشان جوشانی از خشم آغاز شد و در آن «همه»، از ایلخان متمکن تا چوپان بی‌چیز، ایثارگرانه شرکت جستند.

داشت. به‌این ترتیب، دولت توانست با برافروختن آتش تفرقه و نفاق به‌زور و فریب و سرنیزه عشایر را مرعوب ساخته و آنها را خلع سلاح کند و فرمانداریهای نظامی را به آنها تحمیل نماید. ییلاق و قشلاق ایلات ممنوع شد و اسکان اجباری عشایر آغاز گردید. صولت‌الدولهٔ قشقائی با آنکه در آن زمان در خاموش ساختن قیام قشقائیها به‌رضاشاه کمک کرده بود، در سال ۱۹۳۳ در زندان تهران کشته شد. سردار اسعد بختیاری نیز به‌قتل رسید. سایر خانها و سران عشایر نیز تحت تعقیب قرار گرفتند.»[۱]

قیام سال ۱۳۰۷ عشایر فارس

مهمترین قیام عشایری ایران علیه رژیم رضاشاه، قیام سال ۱۳۰۷ عشایر فارس است که با سرکوب شدید و کشتار صدها نفر توسط سرلشگر حبیب‌الله شیبانی به‌پایان خونباری رسید. ادامهٔ قیام تا سال ۱۳۱۱ در گوشه و کنار فارس بطور پراکنده دوام داشت.

مخبرالسلطنهٔ هدایت می‌نویسد که در سال ۱۳۰۷ ایلات جنوب قشقائی، بختیاری و ایلات خمسه، لار و شیراز را محاصره کرده و طالب رژیم جمهوری شده و مستوفی[۲] را را نامزد این مقام کرده بودند.

اهمیت قیام و بخصوص محاصرهٔ شیراز به‌حدی بود که رضاشاه را دچار وحشت ساخت. هدایت در کتاب یاد شده می‌نویسد:

«با اینکه خلع سلاح شده است ایلات بی‌سلاح نیستند. با همهٔ اهتمامات، نه خیال شرارت از سر ایلات بیرون رفته نه‌هوای استفاده از دل نظامیان. اینان پیچیدگی می‌کنند، آنان طغیان. علی‌خان برادر صولت‌الدوله علم فساد برپا کرده، بهارلو و ایلات خمسه شریک معرکه شده‌اند. در لار هم زادخان سرنافرمانی برداشته، شیراز را محاصره کرده‌اند. شیبانی وصولت‌الدوله که هم رئیس ایل قشقائی است، هم نمایندهٔ مجلس، مأمور فارس شدند. تدبیر شیبانی این شد که با طیاره اعلان عفو عمومی در اطراف پرتاب کند.

در این اثنا بختیاری هم در اطراف اصفهان جنجالی کرده و مجالی به‌دست آورده، آوازه درانداخته‌اند که ایران جمهوری است و مستوفی‌الممالک رئیس جمهوری. سردار اسعد مأمور اصفهان شد ... روز دیگر به‌سعدآباد رفتم. تیمورتاش گفت شاه سخت نگران است، ملاقاتی بکن. به‌عمارت سنگی رفتم. در ایوان غربی عمارت سنگی نشسته بودند.

۱. تاریخ نوین ایران، ص۸۳–۸۵.

۲. میرزا حسن آشتیانی (مستوفی‌الممالک) (متولد ۱۲۸۵/متوفی ۶ شهریور ۱۳۳۱) از رجال خوشنام پس از مشروطه بود. او در دورهٔ مشروطه بیش از پانزده بار وزیر و یازده بار نخست‌وزیر شد. در انتخابات مجلس همیشه از تهران انتخاب می‌شد و از مخالفان دیکتاتوری رضاشاه بود.

۳. مهدیقلی خان هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، کتابفروشی زوار، سال ۱۳۶۳، ص۳۸۳.

پیدا بود که خالی از ملالی نیستند. متفرقه صحبت کردم. عرض کردم اعلیحضرت نباید از قضایای فارس و اصفهان نگران باشند؛ تا اول ربیع الاول آرامش برقرار خواهد شد. بی تأثیری نبود. لیکن به‌نظر تعجب در من نگریستند. اتفاق روز اول مرداد، هم فارس هم اصفهان آرام گرفته بود. شاه به‌هیئت [دولت] تشریف آوردند در حالیکه دست آریا در دستشان بود. فرمودند این در قضایای فارس خدمت کرده است، یك درجه برتبهٔ او افزوده شود. مطابق قانون جاری مجال نداشت. به‌مجلس پیشنهاد شد و یك رتبه دربارهٔ او به‌تصویب رسید، از رتبهٔ ۷ به ۸ ارتقاء یافت.[۱]»

مهمترین جنگهای این قیام، محاصره و تصرف بخشی ازشیراز و جنگ معروف تنگ تامرادی عشایر بویراحمد به‌رهبری کالهراسب[۲] است.

۱. همان مأخذ، ص ۳۸۳.

۲. «لهراسب بویراحمدی قهرمان جنگ معروف تامرادی است. وی مردی رشید و بلندبالا و قوی‌هیکل و تیرانداز ماهری‌بوده. در این جنگ تلفات سنگینی به‌قوای دولتی وارد گردید که سرلشکر حبیب‌الله‌خان شیبانی شکست سختی خورده است. لهراسب از طایفهٔ باطولی از توابع بویراحمدی گرمسیری است. زمانی که‌فرماندهی پادگان بهبهان باسرهنگ‌حسین آقاخان خزاعی بود، معمول‌شده‌بود که مقداری‌هیزم بطورسورسات غیرمجانی برای مصرف پادگان‌حمل شود. ازطرف‌طایفه محمولات‌حمل‌شده، علاوه برچندمکاری، لهراسب راکه چون رشید وبافهم و باشعورتر ازسایرین‌بود به‌سرپرستی آنها می‌فرستند. هنگام‌تحویل گرفتن محمولات به‌جای آنکه وجه هیزم را بپردازند به‌بهانهٔ اینکه وزن بارکم‌است او را درسربازخانه کتك‌می‌زنند. لهراسب که بیگناه بود، بسیار ناراحت‌گردیده، تصمیم خود را می‌گیرد ومی‌گویند قسم یاد می‌کند که به‌جای هرچماق که به او زده‌اند یك‌نفر سرباز یا نوکر دولت را خواهم‌کشت. از بهبهان پس‌ازکتك خوردن خارج شده و چهارپایان را به‌توسط یك دونفر از همراهان باز می‌فرستد و خودش باچهارنفر دیگرچماقهای بزرگی را به‌دوش‌گذارده، ازطریق تنگ‌تکاب که‌جادهٔ معروف‌ومحل معدن مومیائی است رهسپار شده وبه‌دونفرامنیهٔ مسلح برخوردمی‌کند. به‌ضرب چماق دونفر امنیهٔ مزبور راکشته و دو قبضه تفنگ به‌دست می‌آورد و شبانه‌اطراف پست امنیهٔ تنگ‌تکاب رامحاصره‌کرده وآنان رامستأصل وهمه را خلع‌سلاح ومقتول‌می‌کند. موقع مراجعت، دارای چند قبضه تفنگ بوده و علناً شروع به‌یاغیگری می‌کند. تمرد او به‌اندازه‌ای طول و اهمیت پیداکردکه دولت مجبوراً برای سرکوبی تمام ایل بویراحمدی قشون اعزام‌کرد. جنگ تامرادی یکی از جنگهای مهیب تاریخ دوران پهلوی است. روزی که سرلشکر شیبانی باگرفتن قلهٔ کوه مشرف ومسلط به‌تنگ مزبورمی‌شود، به‌رضاشاه تلگراف می‌کندکه قشون ما به‌جائی رسیده‌که پای‌قشون نادر هم به‌آنجا نرسیده بوده است؟!...

فردای آن‌روز نفرات بویراحمدی به‌سرکردگی لهراسب ارتفاعات راگرفته و آب را به‌روی قوای دولتی بستند و مثل برگ‌خزان از سربازان ریختند...»

بالاخره درهمان‌جنگ لهراسب بوسیلهٔ یکی ازنوکرهایش ازعقب‌سر مورد اصابت‌گلوله قرارگرفت وکشته شد. در عملیات سرکوب عشایر بویراحمد درجنگ تامرادی، تفنگچیان قشقائی به‌سرکردگی محمدناصرخان ــ پسر ارشد صولت‌الدوله ــ شرکت داشته‌اند. موقعی که آنها شروع به‌تیراندازی می‌کنند، کالهراسب چند فحش به‌لری می‌دهد و به‌بویراحمدیها هشدارمی‌دهدکه این‌گلوله‌ها گلولهٔ خودی است، مواظب باشید. (حسین مکی، تاریخ بیست سالهٔ ایران، ج۵، ص۱۶۶ــ۱۶۹).

محاصرهٔ شیراز

در محاصرهٔ شیراز بخشهای وسیعی از عشایر شرکت داشتند، ولی نقش اصلی را سرخی ایفا کرد. در این عملیات که در تاریکی شب آغاز شد قریب به ۴۰۰ نفر تفنگچی کوهمره‌ای و سرخی شرکت داشتند و فرماندهی عملیات با ملامهدی‌سرخی بود. تفنگچیان سرخی شب‌هنگام به‌بیابانهای جنوب دروازهٔ کازرون رسیدند و در آنجا ملامهدی، تفنگچیان را به‌سه دسته تقسیم کرد. دسته‌های مزبور به‌سه‌محلهٔ شیراز: گل کوب، عادل آباد و سروهای آقابابا خانی حمله بردند. شهر در محاصره و کنترل کامل ارتش بود و اطراف آن نظامیان مسلح مستقر بودند. جنگ باشدت آغاز می گردد و از نور شلیك گلوله‌ها همه‌جا روشن می‌شود. تفنگچیان سرخی پس‌ازوارد آوردن ضربات شدید برقوای نظامی و اشغال موقت فرودگاه شیراز، به‌کوهمره باز می گردند. در این جنگ عبدالله‌خان پسر ملاشهباز و دیگر عشایر رزمنده رشادت فوق‌العاده از خود نشان می‌دهند.[1]

جنگ شیراز سرآغاز قیام ۱۳۰۷–۱۳۱۱ ایل سرخی است که با کشتار سران آن به‌پایان می‌رسد.

قیام مهدی‌سرخی

مهدی پسرمیرشکار غلام ازاولاد کمال‌زارطایفهٔ بگی‌است. عموی‌او، مشهدی‌عباسعلی ریش‌سفید و بزرگ طایفهٔ بگی بوده است. مهدی جوانی دلاور بود و از نوجوانی‌درجنگ با انگلیسها شهرت او زبانزد شد. شهرت مهدی بیشتر به‌خاطر جنگ شیراز است که‌وی‌را در میان دیگر عشایر و شهرنشینان نام‌آور ساخت. او پس‌ازقیام ۱۳۰۷ سالها درکوه‌علیه رژیم پهلوی جنگید و مدتی نیز به‌منطقهٔ دشتی عقب‌نشینی کرد.

ایوانف دربارهٔ قیام مهدی‌سرخی می‌نویسد:

«در نواحی جنوبی ایران نیز یك قیام دهقانی به‌رهبری شخصی به‌نام مهدی‌سرخی علیه انحصار تریاك و علیه نمایندگان دولت شاه وخانهای مرتجع بوقوع پیوست. دولت برای سرکوبی قیام کنندگان از دسته‌های نظامی مخصوص سرکوبی اشرار استفاده‌می‌کرد وآنها را علیه قیام کنندگان وارد میدان نمود. سربازان مزبور خشن‌ترین اعمال را نسبت به‌دهقانان انجام داده وآنان را به‌شدیدترین وجهی شکنجه وکشتار کردند. تنها در عرض نیم‌سال یعنی از ماه ژوئیه تا ماه دسامبر سال ۱۹۳۲ بیش‌از ۱۵۰ نفر از دهقانان تیرباران شدند و عدهٔ زیادی به‌حبسهای طویل‌المدت و تبعید به‌نقاط دوردست محکوم گردیدند.»[2]

منظور ایوانف از «قیام دهقانی» مذکورقیام عشایر کوهمرهٔ سرخی است. ازدیدگاه مارکسیسم، «قیام دهقانی» به‌معنای عصیانی طبقاتی‌است علیه فئودالیسم وبرای زمین. به‌این معنا، قیام عشایر سرخی چنین ماهیتی نداشت و مهدی‌سرخی نیز یك جنگاور عشایر بود، نه دهقان. مسألهٔ «انحصار تریاك» نیز مطرح نبود. قیام سرخی یك حرکت عشایری بود،

۱. مصاحبه بامرحوم علی‌حسین‌شاهی‌جیحونی (ازطایفهٔ جیحون) که درجنگ شیرازشرکت‌داشت.
۲. تاریخ نوین ایران، ص۸۳.

هر چند از حمایت روستائیان نیز برخوردار بود و بعضاً مسلحانه در آن شرکت داشتند.

جنگ تنگ آب فیروزآباد

این جنگ از مهمترین جنگهائی است که در طول قیام ۱۳۰۷–۱۳۱۱ ایل سرخی بوقوع پیوست.

قوای نظامی برای سرکوب عشایر، از طریق تنگ آب فیروزآباد[۱] قصد ورود به کوهمره را داشته‌اند که مورد هجوم عشایر سرخی قرار می‌گیرند. در این جنگ، شش طایفهٔ سرخی و بسیاری از دیگر عشایر و روستائیان شرکت داشته‌اند. تفنگچیان درگیر حدود ۸۰۰ نفر تخمین زده می‌شود. فرماندهی جنگ با سران ایل یعنی ملاسرمست، عبدالله‌خان وملامهدی بوده‌است. جنگ تنگ آب از نظر وسعت ومدت کم نظیر است. پهنای جغرافیائی عرصهٔ کارزار از گردنهٔ موك تا تنگ آب تامیمند فیروزآباد امتداد داشته و ۱۷ روز و شب طول کشیده است. از نیروهای دولتی عدهٔ زیادی کشته می‌شوند و غنائم فراوانی به‌تصرف سرخی درمی‌آید. عشایر در این جنگ، برای تضعیف روحیهٔ دشمن در ارتفاعات چندین دست طبل (نقاره) قرار داده و در طول جنگ، بطور مداوم نقاره می‌زدند. از عشایر فقط یك نفر به‌نام خیرالله که نوکر قوام شیرازی بوده و باسلاح فرار کرده و به‌سرخی پناهنده شده بود، کشته می‌شود.[۲]

حمله به کازرون

از جنگهای مهم این دوران، حمله به‌هنگ کازرون است که در آن عدهٔ زیادی از عشایر، منجمله حدود یکصد نفر تفنگچی سرخی به‌فرماندهی ملاسرمست وعبدالله‌خان شرکت داشته‌اند. به‌انتقام این حمله است که در سال ۱۳۱۱ دستگیرشدگان سرخی را به کازرون می‌برند و تیرباران می‌کنند.[۳]

پایان قیام ۱۳۰۷–۱۳۱۱ و کشتار سران ایل

درپی سرکوبهای شدید عشایر کوهمره که به گفتهٔ ایوانف ۱۵۰ کشته داشته است، سران ایل دستگیر و اعدام می‌شوند و بدینسان قیام به‌پایان می‌رسد و دوران «تخته‌قاپو» آغاز می‌شود.

نخست، توطئهٔ دستگیری ملامهدی اجرا می‌شود. امام جمعهٔ درباری شیراز مالك روستای آبسرد کوهمره، واسطه می‌گردد و به‌مهدی «تأمین» داده می‌شود. از سوی دیگر،

۱. تنگ آب فیروزآباد درشرق کوهمره ودرشمال شهر کوار واقع است. جادهٔ شیراز–فیروزآباد، یکی از گذرگاه‌های مهم استان فارس، از این دره می‌گذرد. تنگ آب فیروزآباد در طول تاریخ شاهد جنگهای متعدد وحوادث فراوان بوده که آخرین آن قتل مهندس ملك‌عابدی در سال ۱۳۴۱ است.

۲. مصاحبه‌های متعدد، از جمله با آقای کرامت‌الله اسفندیاری.

۳. متأسفانه دربارهٔ این حادثهٔ مهم موفق نشدیم شهودی که درجریان شرکت داشته باشند پیدا بیم و ازاین‌رو براساس مصاحبه‌ها به‌ذکر همین چندسطر بسنده می‌کنیم.

صولت‌الدوله با نامه‌های متعدد به‌مهدی پیام می‌فرستد و او را به«تأمین» مطمئن می‌سازد. علی‌رغم این تأمینها مهدی حاضر به‌آمدن به‌شیراز نمی‌شود، ولی درعین‌حال دیگر خود را «یاغی» نمی‌دانسته‌است. او باخیال راحت دریك‌مجلس عروسی شرکت می‌کند و در آنجا به‌ناگاه خود را درمحاصره می‌یابد. برای رهائی تلاش می‌کند، ولی باشلیك گلوله از پای راست زخمی‌می‌شود. او را دستگیر می‌کنند و باوضعی فجیع، زخمی، پابرهنه ودرزنجیر به‌شیراز می‌برند و پس‌از ده روز زندان وشکنجه و به‌دنبال تبلیغاتی وسیع در سطح شهر، طی مراسم نظامی پرطمطراقی در میدان باغ‌شاه شیراز به‌دار می‌کشند. بدینسان، این گرد دلاور در سن ۴۵ سالگی کشته می‌شود. جسد او روزهای متوالی بر سر دار آویخته بوده است. رسول‌پرویزی خاطرات‌خویش را ازاین‌صحنهٔ غمناك درنوشته‌ای به‌نام «مهدی‌سرخی» به‌قلم کشیده‌است. ازآن‌پس مهدی به‌قهرمانی افسانه‌ای درمیان‌عشایر، روستائیان‌وشهرنشینان بدل‌شد وشعرمحلی وتأثرانگیز «مهدی‌سرخی» که توسط دوره گردان درکوچه وخیابانهای شیراز خوانده می‌شد، یاد او را برای مردم شیراز زنده نگه داشت.

بعد از این ماجرا توطئهٔ دستگیری ملا سرمست رئیس ایل، اجرا می‌شود. نایب حسینعلی‌خان نامجو فرمانده قشون مأمور سرکوب ایل، از راه فریب وتأمین وارد می‌شود. سرمست را خام می‌کند و ناگاه چریکهای دولتی از ایل عرب (شیبانی) او را غافلگیر و دستگیر می‌کنند. ملاسرمست را نیز باوضعی فجیع، پیاده، مضروب و در زنجیر به‌کازرون می‌برند و به‌انتقام یورش به‌هنگ‌کازرون می‌کشند.

آخرین مرحله، دستگیری عبدالله‌خان است. او جوان ۲۵ ساله‌ای بوده است و در جنگاوری، تیراندازی و سوارکاری‌شهره ویکتا. عبدالله‌خان که‌بیمار و بستری وازسرنوشت ملاسرمست بی‌اطلاع بوده‌است، درقلعهٔ‌تل‌خنك‌غافلگیرومحاصره‌می‌گردد و به‌اتفاق‌ملاسلبعلی وملالطفعلی ناصروتوسط چریکهای دولتی دستگیر و باوضعی مشابه به‌کازرون برده می‌شود و همگی را تیرباران می‌کنند.

در پی کشتار سران ایل، عدهٔ زیادی سرخی دستگیر و زندانی می‌شوند؛ از جمله مسیح‌الله، پسر ۲۲ سالهٔ ملاشهباز ۳ سال، حبیب‌الله پسر ۱۶ سالهٔملاشهباز یکسال وحاج‌جهانزیر رحمانی نوهٔ کلهٔ رحمان، شش‌ماه در زندان شکنجهٔ زیادی متحمل‌می‌شوند وتاسالهای آخر زندگی، آثار شلاق براندام آنان نمایان بوده است.[۱]

سالهای ۱۳۱۱–۱۳۲۰: دوران تخته‌قاپو

با سرکوب قیامهای عشایری وکشتار سران و جنگاوران ایلات، دوران «تخته‌قاپو» آغاز می‌گردد. رژیم رضاشاه به‌نام «اسکان»، بازور سرنیزه مانع‌کوچ ایلات می‌شود؛ عشایر را مجبور می‌کند تا درآلونکها اطراق‌کنند وچادرهای سیاه به‌آتش کشیده‌می‌شود. مأموران دولتی برای «تسریع در امراسکان»(!) احشام آنها را به‌یغما می‌برند. لباس‌محلی

۱. مصاحبه بامرحوم ملاحاجی‌بابا ناصرو.

از تن مردان به‌زور کنده می‌شود و آنها را به‌طرز مضحکی به‌پوشیدن لباس شهری وادار می‌کنند. به‌جای کلاه‌نمدی نیز باید «کلاه پهلوی» بسر بگذارند! نوامیس عشایر نیز از این یورش دژمان نیست وحجاب‌ولباس آنها به‌زور کنده می‌شود و به‌پوشیدن لباس‌شهری مجبور می‌شوند. این سالها، دوران سیاه‌بختی و مذلت عشایر و سیاه‌ترین سالهای زندگی آنهاست:

«امنیه‌ها دسته دسته به‌کوهمره می آمدند. اگر احیاناً چادر سیاهی می‌دیدند آن را محاصره‌می کردند. چادر را باوسایل درون آن به آتش می کشیدند. حجاب زنها را پاره می کردند. می گفتند به‌جای چادر، کپر بزنید. هروقت امنیه می آمد، بالاخره بهانه‌ای پیدا می کرد ومارا جریمه می کردومقداری ازاحشاممان رامی برد، به‌نحوی که یکسالکاملاً بی‌دام وخانه‌خراب شدیم. یك‌روز امنیه‌ای به کپرما آمد. بهانه‌ای نداشت. خیلی احترامش گذاشتیم. برایش‌چای ریختیم. موقع چای‌خوردن، ناگهان بلند شد و فریادکشید: پدرسوخته‌های دزد! شما به‌اعلیحضرت همایونی توهین می کنید! هراسان‌شدیم که‌چه جسارتی کرده‌ایم. گفت: عجب! نمی‌دانید چه غلطی کرده‌اید؟! شماعکس دختر اعلیحضرت را سوزانده‌اید!! منظورش عکس دختری بود که‌در نعلبکی نقاشی‌شده بود! خلاصه، به‌این بهانه ته‌ماندهٔ گوسفندمان را گرفت و برد.»[1]

حکم تخته‌قاپوی خانوادهٔ ملاسرمست، رئیس ایل‌سرخی

وزارت جنگ
لشکر فارس

۱۳۱۲/۶/۲۵ــ خانوادهٔ سرمست سرخی ــ عین‌امریهٔ ۱۲۳۲۳/۲۷۸۴ مقام معظم فرماندهی لشکر فارس دامت عظمة‌العالی‌را جهت اطلاع شما توسط ملا حاجی‌بابا ناصرو لفواً ارسال می‌دارد. لازم است بطوریکه مرقوم فرموده‌اند فوری کوه تل‌خنك را تخلیه و به‌محل تخته‌قاپوی خودتان قلعهٔ بگدانه و رخسنه سکنا بگیرید. البته تخلف و مسامحه دراجرای این‌امرباعث‌مسؤولیت شماخواهد بود.

حسینعلی نامجو[2]

استانداری فارس‌سالی یکصدهزارتومان بابت اسکان‌عشایر بودجه دریافت‌می‌داشت؛ ولی این بودجه در استانداری و لشکر فارس توسط دوله‌ها و تیمسارها به‌تاراج می‌رفت و ته‌ماندهٔ آن هم نصیب نایبها و امنیه‌ها می‌شد.

سید مهدی‌فرخ (معتصم‌السلطنه) که دراواخر حکومت‌رضاشاه والی فارس می‌شود، وضع اسفناك عشایر در دورهٔ تخته‌قاپو را چنین بیان می کند:

«یکی از گرفتاریهای ما مسألهٔ اسکان عشایر فارس بود. دولت سالی‌صدهزارتومان

۱. مصاحبه باحاج‌شکرالله مرادی، پیرکهنسال طایفهٔ جیحون.
۲. اصل سند پیوست است.

پرداخته بود که برای عشایر مکانهای قابل سکونت ساخته و آنها را در چند نقطه ساکن نماید، اما پولها به‌هدر رفته و از آنهمه پول فقط دو سه تا اتاقك گلی بر روی یکی دو تا تپه به‌جای مانده بود که آدمی وقتی آنها را رؤیت می‌کرد و می‌فهمید که این آلونکها را برای این ساخته‌اند تا جلوی ییلاق و قشلاق کردن عشایر را بگیرند، بی‌اختیار خنده‌اش می‌گرفت.

حقیقت قضیه این بود که دولت می‌خواست با تهیهٔ مکانهای امن و راحت و با فراهم نمودن انواع وسایل راحت زندگی، جلوی کوچهای موسمی عشایر و لاجرم گرفتاریهای ناشی از آن را بگیرد؛ اما مأمورین دولت از آنهمه بودجه چنان اتاقکهائی ساخته بودند که فی‌المثل برای آنکه یك خانواده را بتوان در یکی از آن اتاقکهای بالای تپه مستقر کرد، حتماً لازمه‌اش این بود که یك پاسگاه ژاندارمری هم بغل اتاقك دایر می‌کردی تامبادا این خانواده شبی و روزی و صبحی ناگهان فرار کرده و جیم بشوند.

روزی که برای سرکشی این اتاقکها رفته بودم، غصه‌ام گرفت. بعدش به‌یاد بامبول بازیهای مأمورین افتادم که چگونه برای مرکز عکسهای طاق و جفت روانه کرده بودند تا مرکزیان نیز با جهالت این عکسها را تماشا فرمایند و بدانند که عشایر چگونه تخته‌قاپو شده‌اند!

باز یادم افتاد از یکی از آن عکسها! من خودم با دوتا چشم خودم آنها را دیده بودم. چند تا مرد ریز و درشت، کت پوشیده، کلاه کپی بر سر گذاشته، مچ‌پیچ به‌پا بسته، به‌عنوان شبانان قشقائی که از خر شیطان پائین آمده و اسکان یافته‌اند و نان خودشان را می‌خورند و نفس خودشان را می‌کشند و به‌کسی هم کاری ندارند، برای مرکز فرستاده بودند... که مشت نمونهٔ خروار است... و کسی هم از این مأمورین معذور نپرسیده بود که: پدر آمرزیده‌ها! کجا چوپان قشقائی کت می‌پوشد و کلاه کپی بر سر می‌گذارد؟»[1]

آقای فرخ همهٔ حقیقت را نمی‌گوید. البته ایشان نیز معذور است! آلونکهائی که ایشان نام می‌برد فقط یك مترسك نمایشی بوده و تنها همین یك مورد برای نمایش و عکسبرداری و تبلیغات ساخته شده بود و بس! تازه وضع همین نمونهٔ نمایشی نیز چنان بود که آقای فرخ، هم خنده‌اش می‌گیرد و هم غصه‌اش!

در سالهای «تخته‌قاپو» نیز ایل سرخی «آرام» نبود و گروهی از جوانان سرخی و کوهمره به‌سرکردگی ملاکاکاجان و ملامحمدجان جیحون در کوهها می‌جنگیده‌اند. قیام کاکاجان و محمدجان جیحون تا سالهای آخر حکومت رضاشاه ادامه می‌یابد.[2]

آیت‌الله شهید مدرس و عشایر:

در پایان این بخش، بجاست که دیدگاه آیت‌الله شهید مدرس دربارهٔ سیاست عشایری رژیم پهلوی بیان شود. اهمیت آن در این است که دیدگاه عشایری مدرس در نقطهٔ مقابل سیاست «تخته‌قاپو»ی رضاشاهی قرار داشت و به‌جرأت می‌توان گفت که از میان رجال و سیاستمداران گذشته، مدرس تنها کسی بود که با درایت و روشن‌بینی عجیبی، پیش‌از استقرار حکومت

۱. خاطرات سیاسی فرخ (معتصم‌السلطنه)، انتشارات جاویدان، ص ۳۹۵ و ۳۹۶.
۲. به‌فصل «فرهنگ ایل»، مبحث «قهرمانان ایل» مراجعه شود.

پهلوی، سیاست عشایری آن را پیش‌بینی کرد و عواقب و پیامدهای سوء آن را برشمرد.

مدرس در پیامی به‌احمدشاه قاجار ازجمله نظرخود را دربارهٔ دیدگاه‌های عشایری سردارسپه که بعدها مبنای سیاست «تخته‌قاپو»ی او و پسرش شد، چنین بیان می‌دارد:

«... ازمذاکرات با سردارسپه برمن مسلم شده است که در رژیم آینده بنیاد معیشت ایلیاتی را خواهند برانداخت وشاید درنظر اول این‌قضیه به‌نظرهای سطحی پسندیده آید، ولیکن شایان دقت است.

مسألهٔ تخته‌قاپو یعنی درتخته‌شدن و ده‌نشین‌شدن ایلات، یك چیزی نیست که تازه ما اختراع کرده‌باشیم بلکه ازآغاز خلقت، بشر راحت‌طلب بوده وچون ده‌نشینی راحت‌تر از کوچ کردن دائم ونقل وانتقال همیشگی می‌باشد طبعاً درممالکی که رطوبت هوا وفراوانی آب، تولید سبزه وعلفچر می‌کند وهمیشه بهار است مردم حشم‌دار، ده‌نشین می‌شوند، زیرا دراطراف قریه به‌قدرکفایت گوسفندان و رمهٔ خودعلف پیدا می‌کنند؛ اماکشور ایران همیشه بهارنیست وچهارفصل منظم دارد، آب‌هم دراین‌سرزمین کم‌است لذا همینکه‌فصل بهار گذشت جلگه‌ها خشك وازعلف خالی می‌شود، ناگزیرمردم حشم‌دار باید تدریجاً دنبال علف روبه‌کوه بروند و بدین‌طریق همواره تابستان در سردسیر وزمستان درگرمسیر بگذرانند... این‌است که در نظر پادشاهان قدیم ایران تخته‌قاپوکردن یك ایل به‌منزلهٔ کیفری بود بسیار سخت، بطوری که هرزمان یك‌ایل ازحدفزون شرارت می‌نمود و با وسایل‌معمولی آرام‌نمی‌گرفت آنوقت دولت عزم می‌کردآن ایل را تخته‌قاپو کند، یعنی دچار فقروگرسنگی سازد؛ زیرا همینکه یك ایل درتخته شد ناچارحشم گرسنه وبی‌علف خود را به‌قیمت نازل می‌فروشد و پس از دوسه‌سال به‌نان شب محتاج می‌گردد وهمچنین افرادآن ایل که به‌ورزش دائمی و هواهای لطیف وخوردن لبنیات فراوان عادت کرده‌اند چون غذای سابق را نداشتند و در یك‌گوشه متوقف شدندآهسته‌آهسته ضعیف وبیمار می‌شوند ومی‌میرند ویك‌ایل‌بزرگ طی ده‌ـدوازده سال بکلی‌نابود می‌گردد... این‌است‌آن سرنوشتی که امروزه برای‌ایلات ایران مقدرساخته‌اند. آیا تربیت ایلات غیر ازتخته‌قاپو راهی ندارد؟ آیا نمی‌توان برای ایلات مدارس سیار با برنامهٔ متناسب درست‌کردکه اصول وطن‌دوستی ومسائل‌صحی وبهداری و مسائل ضروری فلاحتی به‌آنها آموخته شود وآیا نمی‌توان بیمارستان سیار وپزشك و دوا برای ایلات فرستاد وآیا نمی‌توان برای‌حفظ امنیت وآسایش آنها پستهای ژاندارم در راه ییلاق و قشلاق ایلات گماشت تاآنها به‌امنیت ومحفوظ ماندن احشام و اغنام خود اطمینان بیابند و تفنگ خود را زمین بگذارند وتسلیم کنند؟... اینها همه میسر و خیلی‌هم‌آسان‌است، اما رژیم‌آینده تصمیمی جز این ندارد که ایلات ایران را تخته‌قاپو کند تاگوسفند و اسب ایرانی که برای تجارت تا قلب اروپا انتقال می‌یابد وسرچشمهٔ عایدات هنگفت این‌کشور است روبه‌نابودی گذارد و روزی برسدکه برای شیر و پنیر و پشم و پوست هم‌گردن ما به‌جانب خارجه کج‌باشد ودست حاجت بدان‌سو درازکنیم...»[1]

۱. حسین مکی، تاریخ بیست سالهٔ ایران، ج۳، ص۳۱۵ و ۳۱۶.

۱. رحیم زاده صفوی، اسرار سقوط احمدشاه، بکوشش بهمن دهگان، انتشارات فردوس، ۱۳۶۸، ص ۷۹-۸۱.

۵

از سقوط رضاشاه تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲

وضع عمومی استان فارس

با سقوط دیکتاتوری رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، ایلات وعشایر ایران، پس‌ازیك دهه تخته‌قاپوی اجباری، مجدداً زندگی عشایری خود را ازسر می‌گیرند.

پسران صولت‌الدولهٔ قشقائی (ناصر و خسرو) که در تهران تبعید بودند، مخفیانه به‌فارس می‌گریزند و با تکیه برنام‌آوری و وجاهت مذهبی وملی پدر، بر مسند ریاست ایل قشقائی قرار گرفته و خود را «ایلخان‌فارس» می‌خوانند. ناصر وخسرو قشقائی برای‌اثبات قدرت و حاکمیت خود بر جنوب، در سال ۱۳۲۲ به‌نیروهای نظامی متمرکز در سمیرم (نزدیك اصفهان) حمله می‌برند و خود را به‌عنوان یك‌مهرهٔ اصلی در سیاست کشور نمایش می‌دهند.

ناصرقشقائی درنامه‌ای به‌مسیح‌الله شهبازی کلانتر کوهمره که بانیت جذب اونگاشته شده است، ماوقع را چنین بیان می‌دارد:

> معتمدالسلطان مسیح‌خان شهبازی!... اخبارات سمیرم را البته تاکنون اطلاع پیداکرده‌اید؛ معهذا خلاصهٔ جنگ را برای اطلاع شما می‌نویسم. ستون متمرکز در سمیرم و ستون اعزامی‌که از اصفهان برای‌کمك به‌ستون سمیرم می‌آمده بالغ بر سه‌هزار و پانصد نفر بوده، پس‌از ۲۴ ساعت جنگ مجبور به‌تسلیم شده‌اند و سه‌هزار وپانصد قبضه تفنگ و شش عرابهٔ توپ بزرگ و تعداد بیشماری مسلسل سنگین و سبك و چندین دستگاه زرهپوش و تانك وکامیون سرباز بر و میلیونها

فشنگ به‌غنیمت نیروهای قشقائی درآمده. محض اطلاع نوشتم...
محمدناصر قشقائی ــ ۱۲۲/۴/۲۱

ناصر و خسرو قشقائی پس‌از تحکیم قدرت خود، به‌مانورهای سیاسی با قدرتهای داخلی و خارجی پرداختند. آنها که درسالهای جنگ‌جهانی دوم متحد آلمان هیتلری بودند و میسیون نظامی ــ جاسوسی آلمان‌نازی به‌سرکردگی سرگرد شولتسه‌هولتس درایل قشقائی حضور داشت، باچرخش‌اوضاع به‌نفع متفقین، افسران نازی را به‌انگلیسها تحویل‌دادند.[۲] دراین‌زمان‌آنها باقوام‌السلطنه (احمدقوام)، مهرهٔ سرشناس‌استعمار بریتانیا، روابط‌صمیمانه برقرارکردند؛ عضو حزب دمکرات قوام‌شدند و سران و کلانتران عشایر را نیز به‌عضویت در این حزب ترغیب‌کردند.

درسالهای ۱۳۲۴ــ۱۳۲۵ که ارتش‌سرخ شوروی شمال ایران را دراشغال‌داشت‌و جریان پیشه‌وری در آذربایجان و قاضی‌محمد در کردستان پدید شد، انگلستان نیز جنوب ایران را ــ درموازنه باشوروی ــ «خودمختار» اعلام‌کرد. باهدایت قوام‌السلطنه، برادران قشقائی جریان «نهضت جنوب» را پدیدآوردند و مدعی «خودمختاری» فارس به‌رهبری خانوادهٔ قشقائی شدند.[۳]

ایوانف این وقایع را چنین تحلیل می‌کند:

«در اواسط ماه سپتامبر به‌تحریک امپریالیستهای انگلیسی وامریکائی و محافل‌مرتجع تهران عشایر قشقائی و سایر عشایرجنوب ایران به‌حرکت درآمدند. شورش عشایرجنوب موقعی به‌اوج خود رسیدکه احمد قوام نخست‌وزیروقت مذاکراتی را باخسروخان‌قشقائی و سایر رهبران ایلات و عشایر جنوب به‌پایان رسانیده بود. این مذاکرات بطور محرمانه صورت گرفت. قوام به‌خسروخان مأموریت داد شعبهٔ حزب دمکرات را در فارس تأسیس کند و بطوریکه بوشهری درکتاب **اسرار نهضت‌جنوب** می‌نویسد، برای‌آماده‌شدن ایلات، تلگرافهای رمزی بین خسروخان و استاندار فارس رد و بدل گردید.

دستجات مسلح ایلات وعشایر جنوب، قشقائی، بویراحمدی، دشمن زیاری و ممسنی ازتاریخ ۱۴ سپتامبر شروع به‌خلع‌سلاح‌کردن پستهای ژاندارمری وغیره نمودند وشهرهای کازرون، بوشهر و بسیاری دیگر از شهرهای فارس را اشغال کردند و به‌مرکزاستان فارس ــ شیراز ــ نزدیک شدند. دستجات مسلح عشایر به‌هرکجاکه رسیدند دست به‌کشت وکشتار زدند...

ناصرخان قشقائی‌سرکردهٔ ایل قشقائی وسایررهبران مرتجع‌آن علناً علیه‌آذربایجان دمکراتیک (منظورایوانف، حکومت پیشه‌وری‌است) دست‌بکار شدند و خواستاربرکناری وزیران توده‌ای ازکابینهٔ وقت گردیدند. آنها دامنهٔ تحریکات را به‌جائی رسانیدندکه حتی

۱. اصل سند پیوست است.
۲. به‌خاطرات سرگرد شولتسه‌هولتس که با عنوان «اسرار جاسوسی آلمان درعشایرفارس» به‌فارسی ترجمه شده است، مراجعه شود.
۳. به‌کتاب «نهضت جنوب» نوشتهٔ بوشهری مراجعه شود.

ترجمه جدیدی این کتاب با مشخصات زیر انتشار یافته است: شولتسه‌هولتس، سپیده‌دم درایران، ترجمه مهرداد اهری، نشرنو، ۱۳۶۶.

به اسماعیل رضا نورزاده بوشهری، «اسرار نهضت جنوب» مراجعه شود.

خواستار اعطای خودمختاری به «اهالی فارس» تحت لوای عشایر فوق‌الذکر گردیدند.

برای دولت ایران که دارای ارتش مجهز به‌توپ و تانک و هواپیما و تکنیک‌جدید جنگی بود، پایان دادن به‌غائلهٔ فارس بسیار ساده وآسان بود. نمایندگان رسمی دولت و ارتش در حرف علیه‌این غائله داد سخن می‌دادند وسرکردگان آن‌را خائن و مرتجع‌قلمداد می‌کردند، ولی درعمل برای سرکوبی آنها کاری انجام نمی‌دادند... در تاریخ ۱۷ اکتبر سال ۱۹۴۶ موافقتنامه‌ای بین‌دولت ایران وخانهای‌جنوب به‌امضاء رسید. دراین موافقتنامه توطئهٔ خانهای‌جنوب به‌عنوان «جنبش‌ملی» قلمداد گردید که گویا براساس«میهن‌پرستی وایدهٔ دفاع از تمامیت ارضی و استقلال ایران» بوجود آمده است.»[1]

پس از برکناری قوام‌السلطنه و تحکیم قدرت جبههٔ ملی و دکتر مصدق، برادران قشقائی عضو جبههٔ‌ملی و مصدقی شدند. خسرو قشقائی ـ نمایندهٔ مجلس ـ عضو کمیسیون نفت به‌ریاست دکترمحمدمصدق و درسالهای دولت‌مصدق، مدافع او گردید. ولی‌درجریان کودتای امریکائی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، برادران قشقائی که تا دیروز تلگرامهای همبستگی برای مصدق ارسال و «۲۰هزار سوار مسلح قشقائی» را «حامی جان‌برکف پیشوای‌ملی» اعلام می‌داشتند سکوت کردند و دست به‌هیچ عملی‌علیه‌کودتا نزدند؛ درحالیکه قدرت آن را داشتند که در جنوب، قیامی همسنگ جهاد سال ۱۳۳۶ قمری را سازمان دهند. آنها به‌اروپا و امریکا رفتند و تا انقلاب اسلامی ایران از سیاست کناره گرفتند.

به‌هرحال، در سالهای ۱۳۲۰ ـ ۱۳۳۲ حکومت واقعی در جنوب ایران از آن برادران قشقائی بود و اقتدار دولت‌گونه‌ای را بر شهر شیراز واستان فارس برقرار کرده بودند. آنها به‌عزل ونصب رؤسای ایلات وکلانتران محلی دست می‌زدند و به‌مداخله در امور داخلی قبایل غیر قشقائی می‌پرداختند و می‌کوشیدند تا تمامی ایلات جنوب را زیر تسلط بلامنازع خود قرار دهند.

طبعاً مداخله‌گریهائی ازاین‌دست باسازمان اجتماعی و خودبودگی فرهنگی وقبیله‌ای عشایر غیرقشقائی در تناقض بود و واکنشهای شدیدی را موجب می‌شد. برادران قشقائی براساس وجهه‌ای که پدرشان صولت‌الدوله در جریان جهاد سال۱۳۳۶قمری اندوخته‌بود، خود را «وارث» اوو«ایلخان» می‌دانستند؛ درحالیکه ایلخانی‌گری عشایر فارس فاقد پایهٔ اجتماعی درسازمان قبیله‌ای‌عشایر ناهمگون فارس بود ـ وهمانگونه که گفتیم ـ سمت‌مزبور یك منصب حکومتی «ازبالا» بود که‌نخستین‌بار درسال۱۲۳۴قمری توسط فتحعلی‌شاه‌قاجار به‌جانی‌خان قشقائی اعطا شد. این منصب، هیچگاه پایهٔ اجتماعی نیافت و باید گفت که‌حتی ایل قشقائی نیز بطور متحد و یکپارچه از رئیس خود پیروی نمی‌نمود. اعتبار اجتماعی صولت‌الدوله بر خصوصیات بارز شخصیتی وفردی او مبتنی بود که براساس فتوای‌مجتهد لاری توانست بخشی از عشایر مسلمان وآزاده‌را (از همهٔ ایلات وطوایف ترك، لر و...) گرد خود آورد؛ حال آنکه حتی در زمان خود او نیز بخش مهمی ازایل‌قشقائی‌از برادران ناتنی او، صولت‌السلطنه و سردار احتشام ونیز برخی کلانتران طوایف قشقائی که طرفدار

۱. تاریخ نوین ایران، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

قوام بودند، پیروی می کردند. تلاش برادران قشقائی برای ایجاد یك مرکزیت دولت گونهٔ عشایری در جنوب، بامخالفت جدی بسیاری از ایلات مواجه شد وحتی واکنش شهرنشینان را نیز برانگیخت.

مجموعهٔ این عوامل، جو سیاسی سالهای ۲۰ـ۳۲ را در استان فارس بسیار بغرنج ساخته بود وامپریالیسم امریکاوانگلستان ازاین جو آشفته حد اعلای بهره برداری رانمودند.

عشایر سرخی در سالهای ۱۳۲۰ـ۱۳۳۲

با وقایع شهریور ۲۰ وسقوط دیکتاتوری رضاشاه، فرزندان ملاشهباز که تبعید بودند به‌میان ایل باز گشتند و برادران شهبازی (مسیح‌الله و حبیب‌الله) ، در رأس منطقهٔ کوهمره قرار گرفتند. آنها در آغاز، براساس سنتی که از زمان صولت‌الدولهٔ قشقائی پدید آمده بود، در برابر ناصر و خسرو قشقائی تمکین کردند، ولی بتدریج سر به‌عصیان برداشتند. بدینسان شورش وسیع عشایر سرخی علیه حاکمیت برادران قشقائی آغاز شد . این شورش ابعاد گسترده‌ای به‌خود گرفت و سراسر این دوران را با جنگهای خونین قبیله‌ای ممهور ساخت.

علی که برای این تقابل خونین می توان بیان داشت، عبارتند از:

۱. تلاش برادران قشقائی برای اعمال حاکمیت دولت گونهٔ خود برعشایر کوهمرهٔ سرخی و عدم توجه به‌خودبودگی قبیله‌ای و فرهنگی آنها که نوعی «استقلال‌طلبی» قبیله‌ای را می‌طلبید. این «استقلال‌طلبی» سرخی ولجاج آن درحفظ هویت عشیره‌ای وفرهنگی خود درطول تاریخ آن هماره منشأ ستیز با قدرتهای محلی بوده است.[۱]

۲. موقعیت جغرافیائی منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی که در مسیر ایل‌راههای اصلی قشقائی واقع است و هماره در موقع کوچ درگیریهای جدی کوه‌نشینان سرخی را با کوچ‌نشینان قشقائی برسر مرتع، اراضی کشاورزی و... سبب می‌شد. تداوم این تنازعات طی سالهای متمادی نوعی «تقابل فرهنگی» میان لر و ترك ونیز «خونداریهای» متقابل اصلاح نشده‌را با برخی طوایف و تیره‌های وابسته به‌قشقائی سبب شده بود.

۳. موقعیت ژئوپلتیك منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی ؛ منطقه‌ای وسیع ،کوهستانی ـ جنگلی ، صعب‌العبور و غیرقابل تسخیر که درجوار شیراز واقع است و شاهراههای اصلی کشور از نزدیك آن می گذرد . کنترل این منطقه در واقع به‌دست گرفتن گلوگاه سیاسی شیراز و سلطه برشریانهای تجاری و ارتباطی با خلیج‌فارس است. این‌عامل سبب شده بودکه هماره این منطقه عرصهٔ اصلی تنازعات سیاسی باشد و قدرتهای سیاسی رقیب برسر تسخیر آن بایکدیگر به‌جنگ بپردازند. حوادث جهاد سال ۱۳۳۶ قمری و اسناد وزارت خارجهٔ انگلیس مؤید این امر است. ازاین‌رو برادران قشقائی برای اعمال کنترل خود براین منطقه اهمیت درجهٔ یك قائل بودند وبرای حصول به‌این منظور به‌کلانتری صددرصد مورد اعتماد ومطیع خود نیاز داشتند. چنین نیازی، باقدرت قبیلهٔ سرخی درمنطقه تضادآشکار داشت.

۱. به‌همین فصل، مبحث «دوران کشمکش با قدرتهای محلی» مراجعه شود.

دراین سالها کوهمرهٔ سرخی بارها مورد یورش عمال برادران قشقائی قرار می گیرد وعشایر کوهمره با پناه بردن به ارتفاعات، به تشکیل کانونهای دفاع دست می زنند.

نزد نگارنده پرونده‌ها و اسناد ۱۴ فقره عملیات علیه کوهمره از ۱۳۲۹/۱۲/۷ تا ۱۳۳۱/۶/۷ موجود است که برای جلوگیری اطالهٔ کلام تنها به ذکر دو نمونه بسنده می کنیم:

ـ ۳۰/۱/۲۳، حمله به روستای شکفت: غارت ۷۰۰ رأس گوسفند، ۲۵۰ رأس گاو، ۱۵۰ رأس الاغ، معادل ۲۵ هزار تومان وسایل ۵۰ خانوار روستائی.

ـ ۳۰/۵/۳۱، حمله به روستای مورجان: غارت ۵۰۰ رأس گوسفند، ۸۵ رأس گاو و الاغ و ۱۰ هزار من اجناس و کلیهٔ اثاث منزل روستائیان و آتش زدن کل قریه و خانه‌ها.[۱]

سندی از کشتار عشایر سرخی در زمان دولت دکتر محمد مصدق

تلگراف به نمایندگان مجلس شورای ملی

۳۱/۶/۷ ـ وسیلهٔ جناب آقای فرخ[۲] ـ آقایان محترم:

تعقیب شکایات قبلی مبنی بر کشتار بیرحمانهٔ بستگان و ایادی برادران قشقائی. تاکنون بیش از ۵۰ نفر از افراد کوهمرهٔ سرخی وسیلهٔ نوکران برادران قشقائی قتل عام، سه میلیون تومان اموال مردم غارت، بیست قریهٔ آباد آتش زده شده و ویران گردیده، هنوز هم این وضعیت ادامه دارد. پروندهٔ امر در ستاد لشگر و سایر ادارات فارس موجود است. اخیراً هم... نوکر وچاقوکش آقایان قشقائی روز روشن درمعابر و خیابانها به خودفدوی حمله می نماید که نابود کند. درخارج [شهر] که اشرار مسلح مشغول کشتار است و درشیراز هم که چاقوکشان آنها هرعملی دلشان بخواهد می کنند. تکلیف مردم چیست؟ اهالی کوهمرهٔ سرخی ضعیف نبوده و می توانند هم درشهر وهم درخارج شهر ازشرافت وجان ومال خود دفاع نمایند؛ ولی موقعیت مملکت وحساسیت وضع سیاسی که ایجاب می کند تمام افراد وطن پرست از هرگونه تشنج پرهیز نمایند سبب گردیده که از اقدام متقابل پرهیز نمایند. استدعا داریم تکلیف شکایت بازماندگان مقتولین را تعیین فرمائید. ضمناً عرایض و وضع حال افراد خدمتگزار کوهمرهٔ سرخی [را] برای جناب آقای دکتر مصدق تشریح نمائید تا دریابند کسانی که تظاهر به طرفداری از ایشان می کنند، از چه قماشی می باشند و دراین موقع مرتکب چه قتل وجنایاتی می شوند.

حبیب‌الله شهبازی[۳]

پاسخ مرحوم آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی

۳۱/۷/۱۳ ـ قبض ۳۷۵ ـ توسط جناب آقای حبیب شهبازی...

با ابراز تأثر ازمظالم وارده به فامیل وکسان آقایان، برای استقرار امنیت وتعقیب مرتکبین تأکید وتوصیهٔ لازم به جناب نخست وزیر گردیده. درهرصورت، موقعیت مملکت اقتضای آرامش و خودداری ازایجاد تشنج دارد. سیدابوالقاسم کاشانی[۴]

۱. آرشیو خصوصی نگارنده.
۲. استاندار وقت. پیشین فارس و نماینده مجلس سنا.
۳. اصل سند پیوست است.
۴. اصل سند پیوست است.

اقدامات ارتش برای کنترل عشایر فارس

درسالهای قبل و بعد ازکودتای ۲۸ مرداد ۳۲، عشایر فارس زیر پوشش اطلاعاتی لشکر ۴ فارس (بهریاست تیمسارمجیدی) قرارداشته‌اند. عشایر فارس بدشش شاخه‌تقسیم می‌شدند و دررأس‌هرشاخه یك افسراطلاعات (سرهنگ‌یاسرگرد) قرار داشت.سازماندهی مذکور بهشرح زیر بود:

۱. سرهنگ۲ نبوی	افسر اطلاعات طایفهٔ دره‌شوری (قشقائی)
۲. سرهنگ۲ پیروزمند	افسر اطلاعات طایفهٔ فارسیمدان (قشقائی)
۳. سرهنگ۲ حکیمیان	افسر اطلاعات بویراحمدعلیا (لر)
۴. سرهنگ۲ آریا	افسر اطلاعات طایفهٔ کشکولی (قشقائی)
۵. سرهنگ۲ احیاء	افسر اطلاعات عرب وباصری (خمسه)
۶. سرگردپارسیون	افسر اطلاعات دشمن‌زیاری و ممسنی (لر)
۷. سرگرد سربازوطن	افسر اطلاعات کوهمرهٔسرخی (لر)
۸. سرگرد مولوی	افسر اطلاعات طایفهٔ عمله (قشقائی)
۹. سرگرد سپانلو	افسر اطلاعات طایفهٔ شش‌بلوکی (قشقائی)[۱]

رکن ۲ ارتش بهریاست سرهنگ پاکروان ، فرم اطلاعاتی تنظیم می کندکه درآن اطلاعات زیر مندرج بوده و افسران اطلاعات آن را پر می کرده‌اند:

نمونهٔ فرم اطلاعاتی رکن ۲ دربارهٔ سران عشایر[۲]

۱. طایفه
۲. تیره
۳. محل‌سکونت: الف.ییلاق ب.قشلاق
۴. نام
۵. نام پدر
۶. شهرت
۷. متأهل است یاخیر؟
۸. سن
۹. مذهب
۱۰. روابط باتیره و اقوام خود
۱۱. روابط باتیره‌های همجوار
۱۲. جنبه‌های‌ضعف
۱۳. تمکن مالی
۱۴. اخلاق وخصوصیات واعتیادات
۱۵. عملیات قبل‌ازشهریور۲۰ (مثبت ـ منفی)
۱۶. عملیات درشهریور۲۰
۱۷. عملیات درغائلهٔ آذربایجان
۱۸. تمایلات سیاسی
۱۹. به‌چه حزبی متمایل است؟
۲۰. به‌چه حزبی وارد است؟
۲۱. به‌کدامیك‌ازدول‌همسایه‌اظهارعلاقه‌می‌کند؟
۲۲. شرح مختصر ومفیدی از زندگی او.

سالهای ۱۳۳۲ـ۱۳۴۱: دوران تحکیم حاکمیت دربار

درپی کودتای ۲۸مرداد، ناصر و خسروقشقائی به‌امریکاو آلمان می‌روند. دربارکه

۱. اصل‌سند پیوست است.
۲. آرشیو نگارنده.

مست بادهٔ پیروزی است، بسرعت به‌تحکیم مواضع خود در جنوب می‌پردازد و می‌کوشد تا عشایر فارس را به‌عنوان یك نیروی سیاسی سرکوب کند؛ ازاین‌رو سرلشگر ریاحی [۱] مهرهٔ سرشناس نظامی رژیم با دستور اکید برای سرکوب عشایر به‌فرماندهی سپاه جنوب منصوب می‌گردد. سروان ولیان[۲] وزیر بعدی اصلاحات ارضی، معاون اوست. دربار وارد زورآزمائی مستقیم باعشایر می‌شود.

توسط ریاحی، سروان خالصی، افسر انتظامات و اطلاعات عشایرکوهمرهٔ سرخی می‌گردد و بدینسان دورهٔ دیگری در تاریخ عشایرکوهمرهٔ سرخی آغاز می‌شودکه به«دورهٔ سروان خالصی» معروف است.

سروان خالصی به‌دستور ریاحی و ولیان، به‌سرکوب وآزار عشایرکوهمرهٔ سرخی می‌پردازد. سند زیر بیانگر بخشی از اقدامات اوست:

نامهٔ کدخدایان کوهمرهٔ سرخی به‌مقامات کشوری دربارهٔ سرکوب عشایر توسط سروان خالصی و سرلشگر ریاحی

بهمن ۱۳۳۵:

از موقعی که سروان خالصی به‌کوهمرهٔ سرخی وارد شده از هر نوع اعمال خلاف قانون‌وآزار وشکنجه فروگزار نکرده. اولاسربازان خود را خودمختار وآزادی به‌آنها داده‌که هرچه دلشان می‌خواهد بکنند. شرم داریم اعمال و رفتار آنها را بنویسیم. اینك شمه‌ای از اعمال آنان:

۱ــ تجاوز به‌ناموس رعایای فلکزده قریهٔ... که اظهرمن‌الشمس است. ۲ــ اثاثیهٔ زنانهٔ... کدخدای ... را سرقت نمودند. چون یکی از اهالی به‌نام ... در راه‌آنها را دیده و ضمناً یکی از سربازان اوکه جنبهٔ ایلی داشته موضوع راگفته وکشف شد، بعداز استردادقسمتی‌ازاثاثیهٔ مزبور، زیرجامهٔ‌عیال... به‌دست‌سربازان‌تکه‌تکه شدکه الساعه حاضر است.[۱۰] این عمل همان است‌که پیشه‌ورها و غلام‌یحیی‌ها در آذربایجان حکومت ترور و وحشت بوجودآورده بودند. دراین منطقه هم به‌همان نسبت رعایای بیچارهٔ‌کوهمرهٔ سرخی را در وحشت انداخته، همه را زیر چوب مضروب نموده و مردم را به‌وحشت انداخته. ۳ــ حاجی‌علی‌گداکه از اشخاص خدمتگزار و محترم ماست از ده فرسخی او را دستگیر و تحت‌الحفظ به‌پادگان آورده، مدت ۱۵روز اورا بیگناه زندانی وحتی اجازهٔ ملاقات نداده. ۴ــ محمد فرزندگل‌میرزا را با وضع خیلی زننده دستگیر و چند مرتبه او را به‌چوب بسته‌که در حال مرگ است و ۱۵ روز او را زندانی نموده. ۵ــ ولی‌بیگی را دستگیر و زیرچوب اورا شکنجه وعذاب داده. ۶ــ بهرام رحیمی را دستگیر و زیر چوب وچماق او را مجروح که به‌حال مردن است. ۷ــ امیرعلی کدخدای ایوه را سیلی‌زده‌که پردهٔ‌گوش اوپاره‌شده. ۸ــ سردارکریمپور را دستگیر و بغل اورا بسته‌واورا زندانی واذیت‌نموده. ۹ــ شیرزاد صالحی‌را بدون‌جهت اثاثیهٔ خانه‌اش راگروهبانان و سربازان سرقت‌کرده‌اند. از طرفی او را چوب و شلاق زده‌اند. ۱۰ــ ابراهیم‌کدخدای چنارفاریاب را بین همهٔ مردم چوب زده. ۱۱ــ به‌کلیهٔ

۱و۲. ریاحی و ولیان پس‌از پیروزی انقلاب‌اسلامی، معدوم شدند و ولیان به‌خارج گریخت.
۳. اسامی به‌خاطر رعایت حیثیت افراد حذف‌شده است.

مردم فحاشی و بددهنی می کنند . ۱۲ ــ کمال اعتماد نمایندهٔ آقای شهبازی را به‌وضع موهنی ازمحل خارج کرده است. ۱۳ ــ ازحمل چنارهای مالکی‌جلوگیری کرده. ۱۴ ــ به کلیهٔ زارعین فحاشی نموده. ۱۵ ــ نیمه‌شب که همهٔ مردم درخواب هستند گروهبانان را مانند دژخیمان به‌خانهٔ مردم اعزام می کند . ۱۶ ــ سه‌نفر گروهبانان خود را به‌منزل آقای شهبازی اعزام و به‌آنها دستور داده بگوئید می‌خواهیم سلام عرض کنیم همینکه آمد دم درب او را ترور کنید...
امضاء : سردار شاهین ــ زیاد جهانخواه ــ حاج‌علی‌خان جیحونی ــ خانبابا شاه‌پرست ــ عباسقلی‌شریفی ــ سیدمحمدرضاموسوی ــ نوروزعلی‌غلامی ــ فضل‌الله غلامی ــ خانقلی محبی ــ سید ... حسینی ــ سیف‌الله زارع ــ شیرزاد صالحی ــ فتحعلی‌شمس ــ ابراهیم‌رئیسی ــ احمداحمدی ــ خلیل‌ستوده ــ عوض‌جمشیدی‌ــ علی‌ویس دارائی ــ عوضقلی محمدی ــ عبدالرحیم‌سهیلی ــ عطاء اسدی ــ محمد اسفندیاری ــ هدایت‌الله اسفندیاری ــ خانقلی زارع ــ راه خدا منوچهری ــ سردار کریمپور ــ بهرام رحیمی ــ ولی بیگی ــ کاووس‌فرهادی ــ قاسم‌جانبازی»[1]

بعلاوه، سروان ولیان در منطقه به‌اخاذی گسترده‌ای ازخرده‌مالکان دست می‌زند.

این‌جنایات‌ریاحی، ولیان‌وخالصی بالاخره عشایر کوهمرهٔ سرخی را به‌جان‌می آورد وآنها که از شکایات و نامه‌پراکنیها خیری نمی بینند ، سر به‌عصیان برمی‌دارند . رئیس ایل‌سرخی، به‌همراه عدهٔ زیادی از اهالی مسلح ، «یاغی» می‌شود و اعلام می‌دارد تا وقتی که این اقدامات ادامه دارد و ریاحی و ولیان در فارس هستند ، ازکوه پائین نمی آئیم . دربار شدیداً دستپاچه می‌شود. در برنامه‌ریزی او عصیان مسلحانهٔ عشایر سرخی پیش‌بینی نشده‌بود. دولت شدیداً واهمه داردکه کار بالا گیرد و شورش به‌دیگر مناطق تسری یابد و به‌یك قیام گسترده بدل شود. سرلشگرسیف‌الله همت درکوه به‌دیدار رئیس ایل می‌رود واز عشایرسرخی‌دلجوئی‌می کند. ریاحی، ولیان ورام استاندار وقت، عزل و به‌تهران‌فراخوانده می‌شوند و بدینسان موقتاً جریان فیصله می یابد.

دربار درمی‌یابدکه «تندروی» کرده وهنوز شرایط اجتماعی وسیاسی اجازهٔ‌سرکوب عشایر را نمی‌دهد؛ لذا با زیرکی به‌شیوهٔ کجداروم‌ریزمی‌پردازد و جداً می کوشد تا مانع تحریك عشایرشود. زمان می گذرد وبالاخره دربارکاملاً مواضع خود را تحکیم‌می‌بخشد. اکنون زمان عمل است و بایدآخرین بقایای تشکل نظامی عشایر درفارس نابودشود. سال ۱۳۴۱ فرا می‌رسد.

۱. اصل سند درآرشیو خصوصی نگارنده است.

۶

قیام سالهای ۱۳۴۱ـ۱۳۴۲ عشایر فارس

نهضت امام‌خمینی

در آغاز دههٔ ۱۳۴۰، امپریالیسم امریکا برای وابسته‌سازی کامل ایران به‌بلوک‌غرب و تبدیل این کشور به‌زائدهٔ امپریالیسم جهانی، طرح «اصلاحاتی» را به‌رژیم محمدرضاشاه دیکته می‌کند. این‌طرح، در واقع کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ رضاشاه و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاه‌ـزاهدی را تکمیل کرده و سیاست نواستعماری امپریالیسم را به‌ثمرهٔ نهائی می‌رساند. هدف این «اصلاحات» امریکائی تخریب بافتهای اجتماعی، اقتصادی‌وفرهنگی جامعه و هموار کردن راه برای «مدرنیزاسیون» و«غربی کردن» حیات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و تحکیم پایه‌های سلطهٔ نواستعمار است. امپریالیسم امریکا تصور می‌کند با این «رفرم» جلوی «انقلاب از پائین» گرفته خواهد شد و ایران به‌یکی از اقمار ثابت و پایدار بلوک غرب بدل خواهد گشت.

در ۲۱ فروردین ۱۳۴۱ شاه به‌دعوت کندی، رئیس‌جمهور وقت امریکا، به‌آن کشور می‌رود و در آنجا دستورات کامل را دریافت می‌دارد.

«تالبوت [معاون‌وزارت‌خارجهٔ وقت‌امریکا] گفت که دولت کنونی ایران برجسته‌ترین اصلاحات مالی را که تاکنون دراین کشور سابقه نداشته به‌مرحلهٔ اجرا گذاشته است واین تحولات موجب شدکه پرزیدنت‌کندی از شاهنشاه ایران برای مسافرت به‌امریکا دعوت بعمل آورد.

روزنامهٔ واشنگتن‌پست در مقالهٔ اساسی شمارهٔ امروز خود نوشته است: از لحاظ مقدار کمك نظامی امریکا که باید به‌ایران داده شود احتمالاً اختلاف سلیقه‌ای بین ایران

و امریکا وجود دارد؛ معذلك دولت امریکا اعتماد واثق دارد که شاهنشاه ایران با علاقهٔ باطنی برای ایجاد یك رفرم عمیق درکشور خودکوشش شجاعانه‌ای بعمل می‌آورند تااز بروز یك انقلاب از پائین جلوگیری کنند.»[۱]

شاه مواد برنامه‌ای رفرم خویش را تنظیم می‌کند و اعلام می‌دارد در ۶بهمن ۱۳۴۱ مواد مزبور به‌رفراندم گذارده خواهد شد. روحانیت آگاه ایران، به‌رهبری حضرت آیت‌الله‌العظمی امام‌خمینی که عواقب و پیامدهای شوم این‌حرکت را عمیقاً دریافته‌است، واکنش نشان می‌دهد. امام‌خمینی در نامه‌ای به‌امیراسدالله علم نخست‌وزیر، رفراندم را تحریم می‌کند:

... به‌نظر اینجانب رفراندم که به‌لحاظ رفع بعضی اشکالات به‌اسم تصویب ملی خوانده شده مخالفت رأی جامعهٔ روحانیت اسلام و اکثریت قاطع ملت است... مقامات روحانی برای قرآن ومذهب احساس خطر می‌کنند وبه‌نظر می‌رسد این رفراندم اجباری مقدمه‌ای برای از بین بردن مواد مربوط به‌مذهب است. علمای اسلام از عمل سابق دولت راجع به‌انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی برای اسلام و قرآن و مملکت احساس خطرکرده‌اند و به‌نظر می‌رسدکه همان معانی را دشمنان اسلام می‌خواهند به‌دست جمعی مردم ساده‌دل اغفال شده اجراکنند. علمای‌اسلام وظیفه دارند هروقت برای اسلام وقرآن احساس‌خطرکردند به‌مردم گوشزد کنند تا درپیشگاه خدامسؤول نباشند. ازخداوند متعال حفظ قرآن‌مجید و استقلال مملکت را خواهانیم. روح‌الله‌الموسوی الخمینی[۲]

بدینسان خیزش مردم‌مسلمان ایران به‌رهبری امام‌خمینی آغاز می‌شود وباقیام ۱۵خرداد ۴۲ به‌اوج خودمی‌رسد و سرمنشأ بزرگترین تحول‌تاریخ این‌سرزمین یعنی انقلاب‌اسلامی ایران می‌گردد.

نهضت امام‌خمینی، پژواکی گسترده درهمهٔ اقشارملت ایران داشت وتوده‌های وسیع شهری و روستائی وعشایر به‌ندای امام خود لبیك گفته و پرچم قیام را علیه رژیم طاغوت برافراشتند.

از جمله قیامهائی که تحت تأثیر مستقیم جو عمومی کشور و نهضت روحانیت آغاز شد و با سرکوبی خونین پایان گرفت، قیام سالهای ۴۱-۴۲ عشایر فارس است. عشایر مسلمان و غیور فارس طی قریب به‌یك سال جنگ درکوهستانهای جنوب کشور ضربه‌های مهلکی بر پیکر رژیم شاه وارد ساختند و دراین راه جانفشانی و ایثارها کردند.

رژیم شاه، زیر پوشش شعار عوامفریبانهٔ «اصلاحات ارضی» و با آوازه‌گری وسیع به‌سرکوب این قیام وسیع و مردمی تحت عنوان «مبارزه با فئودالها» دست زد وعلاوه بر سرکوب خونین نظامی، ارزشهای والای مستتر در این قیام را زیر پردهٔ سیاهی ازتبلیغات قرار داد. ازاین‌رو پیش از بررسی جریان قیام سالهای ۴۱-۴۲ عشایر کوهمرهٔ سرخی،

۱. روزنامهٔ اطلاعات، ۱۳۴۱/۱/۲۳.

۲. سیدحمید روحانی (زیادتی)، نهضت امام‌خمینی، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، ج۱، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.

«اصلاحات ارضی» شاهانه و اهداف، نتایج و ماهیت آن را بررسی می کنیم:

اصلاحات ارضی شاهانه!

اصلی‌ترین مادهٔ رفراندم شاه ـ امریکا، «اصلاحات ارضی» است:

«علی امینی با شتاب هرچه بیشتر دست بکار پیاده کردن طرح مسخرهٔ باصطلاح اصلاحات ارضی گردید و درهیأت دولت دست نشاندهٔ دولت توطئه‌ای را به‌نام قانون اصلاحات ارضی علیه دهقانان و روستانشینان تدارک دید که طبق آن مقرر شد دولت زمینها را از مالکین خریداری کند و بهای آن را درظرف ۱۵ سال به‌آنان بپردازد و به‌اقساط ۵۰ ساله ازدهاقین و زارعین محروم و سرگردان که قدرت و امکان استفاده از زمینهائی را که دراختیار آنان گذاشته است ندارند، وصول نماید! از طرف دیگر، برآن شد که هر حرکت و صدای آزادیخواهانه‌ای را در سطح کشور به‌اسم «مخالف اصلاحات ارضی» (!) سرکوب وخفه سازد؛ چنانکه در بهمن‌ماه همان سال، یورش وحشیانه به‌دانشگاه تهران و به‌خاك و خون کشیدن دانشجویان، به‌اسم سرکوبی توطئه وتحریکات فئودالها، مالکین ومخالفین اصلاحات ارضی صورت پذیرفت.»[1]

اهداف و نتایج اصلاحات ارضی

رژیم با شعار اصلاحات ارضی، اهداف سیاسی زیر را درنظر داشت:

۱. با شعار اصلاحات ارضی، «هر حرکت و صدای آزادیخواهانه‌ای را در سطح کشور به‌اسم مخالف اصلاحات ارضی سرکوب و خفه سازد».[2] به‌عبارت دیگر، خود را «مترقی» جلوه‌دهد وهرحرکت مخالف باسلطهٔ نواستعمار و دیکتاتوری دربار را «مرتجع» و «فئودالی» بنمایاند.[3]

۲. امریکا دریافته بود که فقدان پایگاه اجتماعی، یکی ازعلل اساسی سقوط رژیمهای وابسته درجهان سوم است. ازاین‌رو رژیم با شعار اصلاحات ارضی می‌خواست روستائیان را

۱. همان مأخذ، ج۱، ص۱۲۵.

۲. همان مأخذ.

۳. شاه معدوم تا دم مرگ نیز ازاین ادعای یاوه دست نکشید. او پس‌ازفرار ازایران نوشت:

«ملت ایران درسال ۴۱ ندای مرا دریافت و نظرات و پیشنهادهایم را با شور وهیجانی بی‌مانند به‌اکثریتی قاطع تصویب و تأیید کرد. اما شش ماه بعد بایك شورش خونین رؤسای ایلات درجنوب کشور واغتشاشات دامنه‌داری درتهران درجهت مخالفت با اصلاحات اجتماعی روبرو شدیم. در مخالفت با پیشرفت ایران (!!) آشوبگران وآتش‌افروزان دنبالهٔ کار نفتیها راگرفتند.

شورش جنوب و اغتشاشات تهران بوسیلهٔ گروهی از خانها و بزرگ‌مالکان (!!) ترتیب یافت که‌چارهٔ دیگری برای‌مبارزه ومقابله با اصلاحات ارضی نمی‌دیدند.»!! (محمدرضا پهلوی، پاسخ به‌تاریخ، مکزیك، ۱۳۵۸، چاپ خارج).

بفریبد، خود را مدافع آنها جلوه دهد و آنها را به‌پایگاه اجتماعی خود بدل سازد.

این سیاست، در اصطلاح علوم‌سیاسی «بناپارتیسم اجتماعی»خوانده می‌شود؛ زیرا نخستین بار ناپلئون اول و سپس ناپلئون سوم‌باطرح شعارهای عوامفریبانه توانستنددهقانان را به‌پایگاه اجتماعی قدرت مستبدانهٔ خود بدل سازند.

نتایج اقتصادی ـ اجتماعی اصلاحات ارضی که‌امروز نمودهای آن‌کاملاً آشکاراست، بدین‌شرح است:

۱. گسترش سرمایه‌داری ارضی: نتایج‌اصلاحات ارضی ازاین‌قرار بود: خانه‌خراب شدن روستائیان و عشایر، جذب جمعیت فعال آنها به‌شهرها و خالی‌شدن روستاها از سکنه و در نتیجه فراهم‌ساختن راه برای گسترش بزرگ‌مالکی سرمایه‌داری که اراضی کوچك دهقانان ورشکسته را به‌ثمن‌بخس می‌خریدند. آمار نشان می‌دهدکه اصلاحات‌ارضی نه‌تنها بزرگ‌مالکی را ازبین نبرد، بلکه‌آن را افزایش داد. درسال ۱۳۳۹ مالکان بیش‌از۱۰۰ هکتاری حدود ۴۰۰۰ نفر بودند و وسعت ارضی‌شان ۹۹۱/۰۰۰ هکتار بود؛ در حالیکه درسال۱۳۵۴ تعداد آنها به۹۵۵۳نفر و وسعت اراضی‌شان به۲/۴۰۰/۰۰۰ هکتار رسید. با توجه به‌اینکه با «ملی‌شدن مراتع» احیای اراضی موات ممنوع بود، ۲/۵ برابر شدن بزرگ‌مالکی مذکور، فقط ناشی از ورشکستگی و فرار روستائیان به‌شهرها و گسترش بزرگ‌مالکی سرمایه‌داری است و یا تخریب مراتع عشایر توسط سرمایه‌داران ارضی.

۲. ایجاد نیروی‌کار ارزان برای سرمایهٔ امپریالیستی: ورشکستگی وفرارروستائیان وعشایر به‌شهرها، نیروی‌کارارزان برای‌ایجادصنایع‌مونتاژ را فراهم آورد. درغیراین‌صورت، و با ابقای بافت سنتی روستا، سرمایهٔ امپریالیستی زمینه‌ای برای صدور به‌ایران‌نداشت.

طبق تئوری هابسن[1] ـ اقتصاددان انگلیسی ـ وجه مشخصهٔ امپریالیسم اقتصادی، صدور سرمایه به‌کشورهای‌جهان‌سوم است. درکشورهای جهان‌سوم، هم نیروی‌کارارزان در اختیار سرمایهٔ امپریالیستی است و هم منابع موادخام ارزان؛ ازاین‌رو باایجاد صنایع مونتاژ باسرمایهٔ انحصارات امپریالیستی، سودآوری سرمایه دوبرابرمی‌گردد. اصلاحات ارضی و درهم‌شکستن بافت سنتی‌روستا وعشایر و درنتیجه جذب آنها به‌شهرها و تبدیلشان به‌کارگران مزدور، پیش‌شرط چنین برنامه‌ای‌است. برپایهٔ همین نیروی‌کار ارزان بودکه رژیم گذشته بیش‌از۵۰ میلیارد دلار درآمد نفتی را صرف‌گسترش صنایع وابسته‌ای کردکه

۱. جان‌اتکینسون هابسن J.A.Hobson (۱۸۵۸ـ۱۹۴۰). او درکتاب«امپریالیسم»(۱۹۰۲) به‌تبیین علمی امپریالیسم دست زد و برآن شدکه «عامل‌مؤثر امپریالیسم همانا کوشش‌جوامع مالی برای یافتن فرصتهای پرسود سرمایه‌گذاری درآن سوی دریاها در مقابل اشباع‌بازار بومی است. ستون فقرات‌سیاست امپریالیستی نه‌چندان تلاشی‌برای بازارهای آن‌سوی‌دریاها بلکه جستجو برای سرمایه‌گذاریهای سودآور برای جبران‌کاهش بازگشت سرمایه درمیهن بود.»(به‌پرفسور د. ج. موهسون: تئوریهای امپریالیسم، ترجمهٔ کورش زعیم، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۳ مراجعه شود).

سالانه میلیاردها دلار سود خالص به‌جیب انحصارات غربی می‌ریخت.

۳. گسترش شهرنشینی: جذب روستائیان به‌شهرها، پدیدهٔ اجتماعی جدیدی به‌نام «شهرگرایی» را به‌ارمغان آورد:

«با ورود الگوهای غربی و آغاز غربگرائی، پدیدهٔ مهم تمرکز روزافزون جمعیت در حوزه‌های شهری، نمود پیدا کرد... پس از آغاز غربگرائی و ایجاد صنایع مونتاژ و تبدیل اقتصاد کشاورزی به‌اقتصادی وابسته به‌صنعت مونتاژ، مهاجرت روستائیان به‌شهرها آغاز شد و به‌مرور زمان شدت یافت. توسعهٔ راهها و تکامل وسایل و روشهای حمل‌ونقل نیز امکان تحرک بیشتری را فراهم آورد.

پس از آغاز جریان غربگرائی، شهرگرائی در کلیهٔ کشورهای اسلامی توسعه یافته و در برخی کشورها به‌حد سرسام‌آوری رسیده است. ایران یکی از نمونه‌های بارز پدیدهٔ شهرگرائی است. بطور مثال، مطابق آمار رسمی، تنها ۴۷٪ مردم آبادان و ۵۲٪ مردم تهران در این شهرها متولد شده‌اند و بقیهٔ ساکنان آن از سایر نقاط کشور کوچ کرده و به‌این شهرها روی آورده‌اند.

همانطور که اشاره کردیم، عامل عمدهٔ شهرگرائی رشد صنعت مونتاژ و توسعهٔ تجارت دلالانه و بخش اداری در شهرها بود. دولتهای خودکامهٔ کشورهای اسلامی که وابسته به‌قدرتهای استعماری بودند، از یک‌سو صنعت مونتاژ را وارد کردند و از سوی دیگر از طریق برنامه‌های منظم، صنایع کوچک شهرستانها و کشاورزی روستائی را به‌نابودی کشانیدند. مردم روستا به‌ناچار برای کار یابی به‌شهرها سرازیر شدند. وجود انواع امکانات بهداشتی، رفاهی و تفریحی در شهرها مانند سینماها، باشگاه‌ها، پارکها، موزه‌ها و انواع سرگرمیها، در کشیدن روستائیان به‌شهرها مؤثر بود.»[۱]

۴. ایجاد بازار مصرف برای کالاهای غربی: برای تأمین بازارهای جدید فروش کالاهای انحصارات امپریالیستی، لازم بود بافت سنتی روستائی و عشایری درهم شکسته شود؛ اقتصاد خودکفای طبیعی نابود گردد؛ روستائیان به‌شهرها جذب گردند و بقایای آنها زیر پوشش شبکهٔ تبلیغاتی قرار گیرند و با از میان رفتن الگوهای سنتی مصرف، الگوهای جدید مصرف ـ مصرفگرائی غربی ـ اشاعه یابد و به‌دنبال آن، با درهم شکستن همهٔ سدهای مانع، راه برای «شیوهٔ زندگی مدرن» هموار گردد و درهای خانه‌های شهر و روستا به‌روی انبوه کالاهای پرزرق و برق غربی گشوده شود. بدینسان، ایران به‌بازار بزرگی برای انحصارات غربی تبدیل شد:

«پیش از آغاز غربگرائی، اکثر جوامع اسلامی، جوامع فلاحتی مبتنی بر نظام تولید روستائی یا دامداری محسوب می‌شدند و روستاها از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند. دو ویژگی عمدهٔ روستاها در نظام سنتی شرق، داشتن «ثبات» و «خودبسندگی» بود. خودبسندگی

۱. دکتر علی‌محمد نقوی، جامعه‌شناسی غربگرائی، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ج۲، ص۲۹ـ۳۵.

به‌این معناکه روستاها برای‌خود دارای نهادهای سیاسی، اداری واقتصادی مستقلی بودند. اجتماعات‌روستائی، جمهوریهای کوچکی بودندکه تقریباً هرآنچه‌را می‌خواستند خود دارا بودند و تقریباً به‌هیچگونه رابطهٔ خارجی نیاز نداشتند...

یکی از اثرات منفی غربگرائی در زندگی روستائی این بودکه «خودبسندگی» و «خوداتکائی» روستاها از بین رفت. روستاها درهمه‌چیز به‌شهرها متکی شده ومصرف کنندهٔ تولیدات شهرها گشتند؛ حال آنکه سابقاً شهرها مصرف کنندهٔ تولیدات روستاها بودند. از نظر اجتماعی نیز موقعیت روستاها تضعیف شد و «روستائی» طفیلی «شهری» گردید. کم کم روحیهٔ تولید در روستاها رو به‌ضعف نهاد و روحیهٔ مصرف قوت گرفت.»[1]

۵. نابودسازی کشاورزی و دامداری: قوانین اصلاحات ارضی و ملی کردن مراتع، کشاورزی و دامداری کشور را به‌نابودی کامل کشانید. این،هدف ازپیش تنظیم‌شدهٔ امریکا بود تا ایران ازکشوری خودکفا به‌واردکنندهٔ مهم گندم از امریکا بدل شود. همانگونه که پیشتر گفتیم، ایران در زمان رضاشاه قرارداد صدور گندم و مواد غذائی به‌آلمان هیتلری امضاء کرد؛ درحالیکه درسال ۱۳۵۴، ۱/۵ میلیون‌تن گندم وارد ساخت. با ملی‌شدن‌مراتع بسیاری ازمراتع‌ازدست‌دامداران سنتی (عشایر) خارج وبه‌دامداران بزرگ شهری‌سپرده شد و در نتیجه ایران به‌مصرف کنندهٔ گوشت استرالیا تبدیل گشت.

آمار نشان می‌دهدکه در سال ۱۳۱۶، زراعت ۶۵/۳٪ و دامداری ۱۲/۷٪ کل تولید ناخالص‌ملی بود؛ ولی‌درسال۱۳۵۴مجموع گروه‌کشاورزی تنها۱۰٪ تولیدناخالص ملی را تشکیل می‌داد (زراعت ۶/۴٪، دامداری ۳/۳٪، جنگل ۰/۲٪ وماهی ۰/۱٪).[2]

ماهیت «اصلاحات ارضی»

رژیم شاه می‌کوشید تا «اصلاحات ارضی» را یك «حرکت اصیل» که با «مقاومت فئودالها و مرتجعین» روبرو شده است، جلوه دهد، و در القای این مضمون موج سنگین تبلیغاتی-سیاسی به‌راه انداخت. همزمان، تئوریسینها وتحلیلگران شرقی‌وغربی نیز به‌یاری شاه‌آمدند وبا «تحلیل»های ظاهراً علمی، ولی‌ماهیتاً غیرواقعی وفرصت‌طلبانه درجهت‌جلب نظرشاه به«منافع» سیاست خارجی دولتهای متبوع خود، به‌مجیزه‌گوئی از او پرداختند.[3]

۱. همان مأخذ، ص ۲۵-۲۷.

۲. روزنامهٔ اطلاعات، ۱۲ دسامبر ۱۹۴۱.

۳. از جمله به‌تحلیل پروفسور ایوانف، مورخ شوروی، درکتاب «تاریخ نوین ایران» (فصل‌دهم، صفحات ۲۱۹ الی ۲۳۵) وکتاب «تاریخ ایران: از زمان باستان تا امروز» ترجمهٔ کیخسرو کشاورزی، انتشارات پویش، چاپ اول ۱۳۵۹، صفحات ۵۸۱ الی ۵۹۴ مراجعه شود.

آقای ایوانف تمام‌تلاش خود را بکار برده است تا اصلاحات ارضی شاهانه (!) رادارای ماهیت «مردمی» و «دهقانی» معرفی‌کند و از جمله‌سرکوب خونین عشایر فارس را به‌عنوان «مبارزهٔ‌شاه‌علیه‌نیروهای دست‌راستی وفئودالها ومرتجعین» توجیه‌کرده است! ایشان‌لحظه‌ای به‌خود اجازه نداده تا در واقعیت ادعاهای رژیم تردیدکند!

آیا این امر حقیقت داشت؟ واقعیات و آمار، کذب این مدعا را نشان می‌دهد:

اصلاحات ارضی یك نمایش سیاسی ـ تبلیغاتی و یك رفرم از بالا در راستای گسترش سرمایه‌داری وابسته بود و بنابراین منافع بزرگ‌مالکان را به‌خطر نمی‌انداخت تا «مقاومتی» کنند. بزرگ‌مالکان ایران به‌این امر واقف بودند، و لذا در سالهای ۴۱ـ۴۲ می‌بینیم که بزرگترین زمینداران ایران، مانند برادران ذوالفقاری در آذربایجان، حامی اصلاحات ارضی بودند و علی امینی و امیراسدالله علم، دونفر از بزرگترین ملاکان کشور، نخست‌وزیر مجری آن! صفحات روزنامه‌های آن سالها پر است از حمایت مالکان بزرگ از اصلاحات ارضی، «تقدیم اسناد مالکیت به‌خاکپای ملوکانه» و...[۱]

طبق آمارهای رسمی، از ۳/۶۰۰/۰۰۰ خانوار روستائی ایران، ۱/۴۰۰/۰۰۰ خانوار به‌عنوان زارعان بدون نسق مشمول قانون اصلاحات ارضی نشدند. نیمی از بهترین و مرغوبترین اراضی کشاورزی را بزرگ‌مالکان برای خود حفظ کردند (۴/۷۰۰/۰۰۰ هکتار از ۸/۲۰۰/۰۰۰ هکتار) و بقیه را که ارزش زراعی و مرغوبیت چندانی نداشت، به‌بهای گزاف به‌روستائیان فروختند و بهای آن را (با پیش‌فروش قبضهای اصلاحات ارضی با بهرهٔ کلان به‌واسطه‌ها) در شهرها یا خارج کشور سرمایه‌گذاری کردند.

در بسیاری نقاط مالکان خود «دهقان» می‌شدند و مثلاً اراضی پدر مالك به‌پسر «دهقان» انتقال می‌یافت. با توجه به‌این امر، باید به‌رقم ۲/۲۰۰/۰۰۰ خانواری که صاحب زمین شدند جداً شك کرد. آمار زیر این ترفند را که سخت مرسوم و معمول بود نشان می‌دهد:

در استان همدان، حداقل زمینی که به‌روستائیان داده‌شد ۱۲۰ مترمربع بود و حداکثر زمین که به‌باصطلاح «دهقانان» داده شد ۵۴۰ هکتار؛ یعنی ۴۵ هزار برابر حداقل!

در استان اصفهان، حداقل ۳۰ مترمربع بود و حداکثر ۳۲۳/۳ هکتار؛ یعنی ۱۰۸ هزار برابر حداقل!

در استان فارس، حداقل ۸۰ مترمربع (در شهرستان جهرم) بود و حداکثر ۱۱۲ هکتار (در شهرستان نیریز).[۲]

در آستانهٔ انقلاب اسلامی، کل اراضی مزروعی ایران ۱۵/۹۰۸/۰۰۰ هکتار بود که حدود ۶/۰۲۹/۰۰۰ هکتار آن زیر آیش می‌رفته است. جدول زیر توزیع این اراضی را بین مالکان نشان می‌دهد.

بر اساس این جدول در سال ۱۳۵۷، ۹۵۵۳ واحد بهره‌برداری بالای ۱۰۰ هکتار وجود داشته است که متوسط زمینهای آنها حدود ۲۵۰ هکتار می‌باشد. توزیع زمین درمیان این گروه نیز یکسان نبود. می‌توان حدس زد که حداقل ۷۰٪ آنها مالکان ۱۰۰ تا ۳۰۰ هکتاری هستند (یعنی حدود ۹۰۰ هزار هکتار را در تملك دارند). اگر مالکیتهای چندصد و چنده‌هزار هکتاری خاندانهائی چون پهلوی، علم، ذوالفقاری، قوام، هژبر یزدانی،

۱. نمونه‌هائی از حمایت بزرگ‌مالکان از اصلاحات ارضی پیوست است.
۲. مجلهٔ دنیا، شمارهٔ ۲، سال ۱۳۵۹، به‌نقل از اسناد وزارت کشور.

← از صفحه ۳۰۲ درج شده است.

قوامیهای شیراز و... محاسبه شود روشن‌می گرددکه بیش ازیك‌میلیون‌هکتار ازمرغوبترین اراضی کشور در تملك چندده خانوادهٔ حکومتگر بوده است.

توزیع اراضی مزروعی کشور درسال ۱۳۵۷

	تعداد مالکان به‌خانوار	سطح اراضی مزروعی به‌هکتار
مالکان ۱ـ۲ هکتاری	۱/۰۵۶/۴۶۷	۷۰۳/۵۶۲
مالکان ۲ـ۱۰ هکتاری	۹۷۰/۰۰۰	۴/۳۰۰/۰۰۰
مالکان ۱۰ـ۵۰ هکتاری	۴۲۸/۰۷۴	۷/۵۰۰/۷۴۱
مالکان ۵۰ـ۱۰۰ هکتاری	۱۶/۲۶۹ (واحد بهره‌برداری)	۱/۰۷۰/۰۰۰
مالکان ۱۰۰ هکتار به‌بالا	۹/۵۵۳ (واحد بهره‌برداری)	۲/۴۰۰/۰۰۰

طاغوت سیاسی باطاغوت اقتصادی‌چنان آمیخته وعجین شده‌بودکه با انقلاب‌اسلامی ایران و فرار و نابودی خاندانهای حکومتگر، بزرگترین ملاکان ایران‌نیز ازصحنهٔ اقتصاد کشور حذف شدند. به‌عبارت دیگر انقلاب اسلامی ایران، صرفاً در بعد قیام ۲۲ بهمن۵۷ و صرف‌نظر از اقداماتی که بعداً انجام‌شد، نه‌تنها یك‌انقلاب سیاسی ومکتبی، بلکه‌انقلاب اجتماعی واقتصادی نیز بود.

«اصلاحات ارضی»در استان فارس

طبق‌آمار سال ۱۳۵۵، استان فارس با مساحت ۱۳۳/۰۰۰ کیلومترمربع دارای دو میلیون‌نفرجمعیت بودکه۸۵۳/۰۰۰ نفرآن (۱۷۰هزارخانوار) شهرنشین‌و۱/۱۴۷/۰۰۰ نفر (۱۶۷/۰۰۰ خانوار) روستائی وعشایر بوده‌اند.

طبق‌آمارهای رسمی، در فارس ۱۴۲/۰۰۰ خانوار روستائی در جریان اصلاحات ارضی صاحب زمین‌شدند؛ درحالیکه۱۸۶۵ ده ومزرعه (۳۳/۷۷٪ دهات ومزارع‌استان) تحت عناوین مختلف شامل اصلاحات ارضی نشد.

جدول زیر توزیع اراضی مزروعی استان فارس را در سال ۱۳۵۷ نشان می‌دهد. توضیح اینکه کل اراضی مزروعی استان‌فارس۱/۰۵۲/۰۰۰هکتار بوده است. به‌عبارت دیگر، بیش‌از ۲۵۴/۰۰۰ هکتار اراضی مزروعی استان (حدود۲۵٪ کل‌اراضی مزروعی استان) درتملك مالکان ۱۲۰۳ واحد بهره‌برداری بوده است‌که میزان متوسط مالکیت‌آنها بیش‌از ۲۰۰ هکتار می‌شود.

باید توجه داشت‌که این‌آمار نشان نمی‌دهدکه۱۲۰۳ مالك وجود داشته است؛زیرا معمولاً هرکلان زمیندار بطور متوسط ۳ الی ۴ (و بعضاً بیش از ۱۰) واحد بهره‌برداری را در تملك داشته‌اند. با توجه به‌این امر،آمار تقریبی بزرگ‌مالکان فارس ۲۰۰ الی۳۰۰ نفر تخمین زده می‌شودکه مالك ۲۵٪ اراضی استان بوده‌اند و مالکیت متوسط‌آنهابیش‌از

توزیع اراضی مزروعی استان فارس در سال ۱۳۵۷

	تعداد مالکان به‌خانوار	مساحت اراضی مزروعی به‌هکتار
روستائیان بی‌زمین	۲۰/۰۰۰	—
مالکان کمتر از ۲ هکتار	۶۲/۹۴۳	۵۹/۸۶۲
مالکان ۲ـ۱۰ هکتاری	۶۷/۱۸۷	۳۲۳/۳۰۲
مالکان ۱۰ـ۱۵ هکتاری	۶/۱۴۲	۷۶/۷۷۵
مالکان ۱۵ـ۵۰ هکتاری	۵/۶۷۳	۱۲۶/۷۲۶
مالکان ۵۰ـ۱۰۰ هکتاری	۱۸۰۳ واحد بهره‌برداری	۸۸/۸۲۹
مالکان ۱۰۰ هکتار به‌بالا	۱۲۰۳ واحد بهره‌برداری	۲۵۴/۴۲۳

۱۰۰۰ هکتار است. بعلاوه باید توجه داشت که اراضی آنها مرغوبترین بوده و با توجه به‌موقعیت کوهستانی استان فارس، اراضی خرده‌مالکان (۷۵٪ کل اراضی مزروعی استان) عموماً نامرغوب و در مناطق کوهستانی، کوهپایه یا کم‌آب بوده است.

برای نمونه سه بزرگ‌مالک معروف استان فارس در آستانهٔ انقلاب اسلامی را در نظر بگیریم:

حاج نصیرالملک

عزیزالله قوامی[1]، پسر قوام‌الملک شیرازی، نمایندهٔ آخرین مجلس طاغوت، آجودان کشوری شاه و پسر عموی زن امیراسدالله‌علم. او در صیدون حدود ۵۰۰۰ هکتار اراضی مرغوب درجهٔ یك و یك باغ به‌مساحت ۱۰۰ هکتار داشت که در وسط آن کاخ زیبا و مجللی بنا کرده بود. این تنها بخشی از املاك ایشان بود!

عبدالحسین دهقان، فراماسون و بهائی معروف، مالك روستای کشن (که در سالهای دههٔ ۱۳۴۰ جزء محدودهٔ شیراز شد) و سهامدار اصلی کارخانهٔ سیمان‌فارس. او در ده کشن حدود ۴ هزار هکتار زمین داشت که در سالهای ۴۵ـ۵۰ بخشی را قطعه‌بندی و تفکیك کرد و فروخت و میلیاردها تومان به‌جیب زد و حدود ۲ هزار هکتار آن را (حاشیهٔ کوه دراك) با هزینهٔ گزاف محصور و به‌باغ تبدیل کرد تا در آینده بفروشد! این تنها بخشی از املاك ایشان بود!

ایرج مهرزاد، نمایندهٔ اول شیراز در آخرین مجلس طاغوت و معشوق اشرف پهلوی. او مالك روستای کفترك در شرق شیراز بود که جزء محدودهٔ شهر شد و میلیاردها تومان به‌جیب زد.

در جریان انقلاب اسلامی ایران از بزرگ‌مالکان فارس خلع‌ید و اموال آنها به‌نفع مستضعفان مصادره شد.[2]

۱. برای شناخت ایشان به کتاب «باشرفها» نوشتهٔ مرحوم عمادعصار مراجعه شود. در این کتاب به‌وی با نام مستعار «دوام» اشاره شده است.

۲. آمارهای اصلاحات ارضی از منابع زیر استخراج شده است:
ـ سالنامهٔ آماری کشور، ۱۳۵۸.

←

روحانیت و «اصلاحات ارضی» شاهانه

همانگونه که گفتیم، یکی از اهداف مهم شاه ــ امریکا از طرح شعار عوامفریبانهٔ «اصلاحات ارضی» این بود که مخالفان طرح نواستعماری «انقلاب سفید» را با شعار «مردمی» و «مترقی» خلع سلاح کند و و هرصدای مخالف و آزادیخواهانه‌ای را با برچسب «مخالف اصلاحات ارضی» سرکوب نماید. ولی روحانیت اصیل و آگاه ایران، به‌رهبری حضرت آیت‌الله العظمی خمینی، از این ترفند آگاه بودند و عملاً این توطئهٔ کثیف امریکائی را خنثی کردند.[۱]

اسلام بیش از هر مکتب اجتماعی مدعی دفاع از محرومان، برای مستضعفان دل می‌سوزاند و درپی احقاق حقوق آنان است و روحانیت بیش‌ازهمهٔ اقشار ملت بامحرومان پیوند دارد. روحانیت اصیل دریافته بود که شعار «اصلاحات ارضی» شاه یك شعارسالوسانه و عوامفریبانه است. رژیم شاه، بنا به‌ماهیت خود، با دهقانان محروم و ستم‌کشیده دشمنی وکینه دارد و ازاین‌رو ادعای آن در دفاع از دهقانان، یك طبل توخالی ونمایشی است.

اهداف سیاسی رژیم ازسرکوب عشایرفارس

«... رژیم قهار، جبار، فاسد و دزل [پهلوی] تاتوانست طی دهها سال بلکه‌پنجاه سال برادران ایل‌نشین وعشایر ما راکه جزو پاکترین واصیلترین طبقات‌جامعهٔ ما و همچنین حامل و وارث فرهنگ و ادبیات بزرگی ازگذشتگان ما بودند و در نهایت بی‌آلایشی و بزرگواری به‌زندگی بی‌تجمل و پراز صفا و انسانی خود ادامه می‌دادند، به‌بیرحمانه‌ترین و فجیع‌ترین وضع به‌قتل رساند. تراژدیهای هولناکی که رضاخان به‌دستوربیگانگان باکشتارهای‌دستجمعی در صفحات‌لرستان وکردستان و درمیان عشایر مظلوم جنوب ببارآورد چیزی‌نیست که حتی بشریت بتواند به‌فراموشی بسپارد. درسالهای اخیر هرصاحب‌استعدادی را درمیان‌عشایر وایلات ابتدا تاتوانستند، به‌فریب ونیرنگ وبا حمایتهائی ازخزانهٔ ملت وبه‌راه انداختن بساط لذت، به‌پلیدی‌کشاندند وآنجا هم‌که نتوانستند، تمام اینگونه چهره‌ها راکه سرمایه‌های پرارج حیات و بقای طوایف اصیل ایل‌نشین بودند به‌مهلکهٔ کشتار و نابودی و اضمحلال کشاندند...»[۲]

همزمان باآغاز انقلاب‌سفید، رژیم طی تدارکات و برنامه‌ریزیهای دقیق می‌کوشد تا عشایر فارس را سرکوب کند. درسال ۱۳۴۱، ادامهٔ سیاست «تخته‌قاپو»ی رضاشاه، این

→

ــ آمارگیری کشاورزی، ۱۳۵۶.
ــ مرکز تحقیقات استان فارس، وزارت‌کشاورزی، تهران، ۱۳۵۷.
ــ «مسائل ارضی و دهقانی»، کتاب‌آگاه، تهران، ۱۳۶۱.
ــ دکتر خسرو خسروی، مسألهٔ‌اراضی و دهقانان تهیدست درایران، ۱۳۶۰.

۱. به‌سیدحمید روحانی نهضت امام‌خمینی، ج ۱، ص ۱۶۸ــ۱۷۶ مراجعه شود.
۲. از پیام مرحوم آیت‌الله طالقانی به‌ایلات وعشایر فارس، کیهان، ۱۳۵۷/۱۰/۲۷.

بار با برنامه‌ریزی امپریالیسم امریکا و به‌دست ساواك و با ظرافت خاصی اجرا می‌شود. تجربهٔ سال ۱۳۳۵ و شکست سرلشگر ریاحی وسروان ولیان، به‌رژیم آموخته است که‌تنها بازور سرنیزه نمی‌توان به‌هدف رسید.

اهداف سیاسی رژیم از سرکوب عشایر فارس را چنین می‌توان بیان داشت:

۱. در این زمان تنها تشکلهای مقتدر قبیله‌ای در ایران، در استان فارس است. در فارس، تنها کانونهای متشکل عشایری که می‌تواند برای رژیم بالقوه خطرناك باشد، عشایر بویراحمدی و عشایر کوهمرهٔ سرخی است. ایل‌سرخی در منطقهٔ استراتژیك مشرف به‌شهر شیراز می‌زید و رژیم نمی‌تواند یك‌کانون چندهزار نفری مسلح را در بیخ گوش یکی از شهرهای بزرگ خود تحمل کند.

۲. سرکوب عشایر طبعاً واکنش ومقاومت آنها را درپی خواهد داشت و این، بهانهٔ خوبی برای رژیم است تا انقلاب سفید را «اصیل» جلوه دهد و چنین وانمود سازدکه اصلاحات ارضی یك‌رفرم‌مردمی‌است ولذا بامخالفت «فئودالها» مواجه شده است. بدینسان بزرگترین حربهٔ سیاسی‌ـتبلیغاتی به‌دست رژیم می‌افتد وباتبلیغات وسیع در سطح جهانی توسط امپریالیسم‌خبری، شاه«مصلحی بزرگ» که «جسورانه» با «فئودالها» درآویخته‌است، جلوه‌گرمی‌شودودرداخل کشورافکارعمومی گمراه می گردد،چنانکه گوئی براستی‌اصلاحات ارضی واقعی بوده‌که با مخالفت «خان»ها مواجه شده است![1]

۱. روحانیت آگاه دقیقاً نسبت به‌این‌توطئهٔشاه‌درسرکوب‌عشایر به‌نام«فئودال» و «قطاع‌الطریق» هشیار بوده وواکنش‌نشان می‌دهد. درهمان روزهامجاهدبزرگ آیت‌الله طالقانی دراعلامیه‌ای خطاب به‌سربازان و افسران، باعنوان «برادران مسلمان، هوشیار باشید!» چنین‌می‌نویسد:
«...آیا اینها که در کوه و دشت‌اسلحه‌گرفته ومی‌جنگند مالکین هستند یا دهقانان؟مگر مالکین فارس چقدر هستند؟ اگردهقانان راضی هستند چرا می‌گویند اینها یا از جهت فقر وگرسنگی و فشار ژاندارم و مأمورین دولت اسلحه به‌دست‌گرفته‌اند یا از راه وظیفهٔ دین‌و پشتیبانی ازعلمای‌آئین‌مقدس وحفظ قانون‌اساسی؟ اینهامی‌دانندکه‌جان وناموس واموالشان ملعبهٔ چند تن نظامی مصروع بی‌مغز است‌که دامن شرافت افسران با ایمان و تحصیل‌کرده را ننگین‌کرده‌اند...
به‌خداسوگند، اگرهمهٔ کشور به‌صورت سازمان امنیت وکماندو وچترباز وکارآگاه وپلیس و ژاندارم و دژبان درآید و همهٔ بودجه‌ای‌که از ملت‌گرسنه یا به‌اسم آنها گرفته می‌شودصرف این دستگاه‌ها بشود، وضع شما دوام نخواهد داشت ...» (بهرام‌فراسیابی و سعید دهقان، طالقانی و تاریخ، انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۵، ص۲۰۴و۲۰۵).

در بررسی اسناد محرمانهٔ عملیات شاه ـ آریانا اعترافات سران رژیم بر پایگاه‌مردمی قیام عشایر فارس ارائه خواهد شد. برای نمونه، جملهٔ زیر ازگزارش‌آریانا به‌شاه دال بر حمایت دهقانان از قیام، جالب‌توجه است:
«روزی‌که جان‌نثار برحسب اوامر ملوکانه وارد شیراز شدم، محیط فارس چه در داخل و شهرستانها و چه در مناطق عشایرنشین، یك پارچه‌آتش و التهاب و تشنج بود و در هر حادثه‌ای... صدها نفر از افراد عادی ایلات شرکت داشته‌اند...؛ حتی دهقانهائی‌که به‌دست مبارك شاهانه‌اسناد مالکیت‌دریافت‌داشته‌اند وهنوز با در دست داشتن اسناد، در اثر تلقینات ←

۳. با سرکوب عشایر، جنبش روحانیت را بدنام خواهد ساخت و چنین وانمود خواهد کرد که حرکت روحانیت یك حرکت ارتجاعی ومخالف اصلاحات ارضی است، زیرا خانها با آن همراه شده‌اند! این مضمون ترجیع بندسخنان شاه، خوراك تبلیغاتی روزنامه‌های داخلی و خارجی در سالهای ۴۱–۴۲ است. مثلاً شاه می گفت: «راهزنان و همفکران ارتجاعی آنها نابود می‌شوند»[۱]؛ منظور او عشایر و روحانیت است.

مضمون تمامی اقداماتی که در این سالها درفارس علیه عشایر انجام شد، در این جملهٔ ارسنجانی، وزیر کشاورزی وقت، تبلور یافته است: «به‌افتضاح چادرنشینی درفارس خاتمه می‌دهیم. ما عشیره نمی‌شناسیم».[۲]

قتل مهندس ملك‌عابدی: یك توطئهٔ مرموز

مهره‌چینی درفارس آغاز می‌شود. سپهبد ورهرام و سرتیپ اشکان[۳]، چهره‌های نظامی سرشناس رژیم، به‌ترتیب پستهای استانداری فارس و فرماندهی ناحیهٔ ژاندارمری استان فارس را به‌دست می گیرند.

روز ۲۱ آبان ۱۳۴۱ اتومبیل حامل مأموران اصلاحات ارضی که از شیراز عازم فیروزآباد بوده‌است، در تنگ آب فیروزآباد موردسوءقصدقرارمی گیرد ومهندس‌ملك‌عابدی کشته می‌شود. یکی از کسانی که دراین‌واقعه همراه ملك‌عابدی بوده است، جریان راچنین بیان می‌دارد:

«ما در اتومبیل بودیم و در جاده می‌رفتیم. ناگاه با سنگچین مواجه شدیم. عده‌ای مسلح بالباس‌عشایری‌بودند. ازماخواستند پیاده‌شویم. پیاده‌شدیم. بناگاه مهندس‌ملك‌عابدی که کمی مشروب خورده بود و سرش داغ بود، به‌طرف اتومبیل پرید تا تفنگ شکاری که همراه داشتیم را بردارد. راهزنها شلیك کردند وکشته شد...»

مشخص نیست آیا جریان به‌همین سادگی بوده و عاملان قتل، سارقین مسلح معمولی بوده‌اند یا جریان، توطئهٔ برنامه‌ریزی شدهٔ ساواك بوده است؟ وسعت و حجم تبلیغاتی که بلافاصله روی قتل ملك‌عابدی آغاز شد و حوادث بعدی که منجر به‌قیام عشایر فارس گردید، دخالت گستردهٔ ساواك فارس به‌ریاست سرهنگ حریری در سرکوب‌قیام، همه و همه نشان می‌دهد که قتل ملك‌عابدی نمی‌توانسته است بدون برنامه‌ریزی قبلی و اهداف ازپیش‌تعیین شده باشد. به‌هرحال، چون سندی در دست نداریم فرض می کنیم حادثه به‌همین سادگی و یك سرقت مسلحانهٔ معمولی بوده است.

→

سوءکلانتران خائن درکوهها متواری و سرگردان بوده و راه زیست و برگشت برای آنان میسر نیست ...»(آریانا، تاریخچهٔ عملیات نظامی‌جنوب، ص۲۳۹).

۱. اطلاعات، ۱۳۴۱/۱۲/۲۵.

۲. اطلاعات، ۱۳۴۱/۹/۷.

۳. سرتیپ اشکان یکسال پس‌از سرکوب قیام عشایر فارس دراثر بیماری سرطان مرد.

بلافاصله تبلیغات با حجم گیج کننده‌ای آغاز شد و عشایر فارس آماج اتهام روزنامه‌های داخلی و خارجی قرار گرفتند. رژیم شاه اعلام کرد که مهندس ملك‌عابدی به‌دست عوامل «فئودال»ها، که از «تهران پول و دستور می‌گیرند» کشته شده و هدف، مخالفت با قانون اصلاحات ارضی بوده است.

قتل در حاشیهٔ شرقی کوهمرهٔ سرخی اتفاق افتاده بود. سپهبد ورهرام و سرتیپ اشکان رئیس ایل سرخی را احضار و با رفتار خشن و توهین‌آمیزی که بیسابقه بوده است او را متهم به‌قتل ملك‌عابدی می‌کنند و اعلام می‌دارند: «تو مسؤولی. باید ظرف یك‌هفته قاتلین را که سرخی هستند، دستگیر کنی و تحویل دهی!». حبیب شهبازی افسرده و نگران بازمی‌گردد. او احساس کرده که مسأله عمیق‌تر از ظواهر است و نوع برخورد ورهرام و اشکان به گونه‌ای است که گوئی بهانه‌ای برای کشتار می‌جویند. او می‌کوشد تا عشایر سرخی را از این اتهام تبرئه کند؛ از این‌رو با جدیت به‌جستجوی قاتلان ملك‌عابدی می‌پردازد و با کمك ایل، آنها را دستگیر می‌کند و تحویل می‌دهد. آشکار می‌شود که قاتلان از سرخی نبوده، بلکه عده‌ای سارق مسلح حرفه‌ای بوده‌اند. روزهای ۵ و ۶ آذر ۴۱ روزنامه‌ها خبر می‌دهند که ۱۲ نفر قاتلان ملك‌عابدی دستگیر شدند و در ۴۱/۹/۱۴ اعلام می‌شود: «آخرین متهم به‌قتل مهندس ملك‌عابدی گرفتار شد». روزنامهٔ اطلاعات (۴۱/۹/۶) عکس حبیب شهبازی را در ارتباط با تلاش وی برای دستگیری قاتلان مهندس ملك‌عابدی در صفحهٔ اول به‌چاپ می‌رساند.

ظاهراً دیگر رژیم بهانه‌ای برای سرکوب عشایر سرخی ندارد و نیز روشن شده که قاتلان، عده‌ای سارق مسلح بوده‌اند و تبلیغات روزنامه‌ها پایه و اساسی نداشته است. ولی فشارها و توهینها از سوی سپهبد ورهرام و سرتیپ اشکان ادامه می‌یابد و بهانه‌جوئیها تشدید می‌شود. هدف، تحریك عشایر به‌قیام است.

قیام عشایر کوهمرهٔ سرخی

آغاز قیام

حبیب شهبازی احساس می‌کند که راهی برایش نمانده است؛ از این‌رو در برابر توهینهای ورهرام و اشکان واکنش نشان می‌دهد و به‌میان ایل بازمی‌گردد. از اوایل دی‌ماه ۱۳۴۱ در دارنگان مستقر می‌شود و سر به‌عصیان برمی‌دارد و علناً مخالفت خود را با شاه بیان می‌کند.

حبیب شهبازی در نامه‌ای که به‌ساواك نگاشته است انگیزه‌های خود از قیام را روشن می‌دارد:

ریاست محترم سازمان امنیت و اطلاعات

محترماً به‌عرض می‌رساند: به‌قرار اطلاع، آن اداره درصدد برآمده در اطراف صحنه‌سازیها و خیمه‌شب‌بازیهای مسؤولین این‌استان... (جمله ناتمام است). قبل‌از وقوع این انقلابات خوب بود مقامات مسؤول به‌تیمسار اشکان نصیحتی فرموده بودند که مأمورین ژاندارم را به‌جان و مال مردم خودمختار نسازد. معلوم است وقتی که فلان افسر ژاندارم یا فلان ژاندارم برای پر کردن کیسهٔ خود حاضر است همه

کار را مرتکب شود البته مردم هم حس دارند، بالاخره عکس العملی نشان می‌دهند. پس علل این وقایع همانا اعمال مأمورین ژاندارم است...

در اعلامیهٔ شمارهٔ یك دربارهٔ اینجانب بی‌لطفیهائی شده است. خوشوقتم که اینجانب تا چندین قرن از نسب و وضع زندگی خود خوب خبر دارم ... به‌نظرمن بایستی این قبیل اعلامیه‌ها دربارهٔ فلان قفل‌ساز یاملکی‌دوزکه به‌درجهٔ افسری نائل می‌شود و در اندك مدتی میلیاردر می‌شود، صادر شود؛ والا اینجانب بعدازیك عمر زحمت دارای یك میلیون تومان قرض بوده و حاصل دسترنجم فعلا مورد چپاول و غارت مأمورین ژاندارم است . پاکروانها که ازکیسهٔ خالی این مملکت و این ملت حقوق می گیرند که حافظ مال مردم باشند، اینك خود غارتگر و دزد از آب بیرون می آیند.

در اعلامیهٔ شمارهٔ دوکه باصطلاح بیست‌وپنج‌هزار تومان جایزهٔ قتل مرا مرحمت می‌فرمایند ، نسبت کشت خشخاش داده شده . تعجب است چرا مقامات اینقدر دروغگو باشند.

به‌جای این اقدامات خوب‌است سازمانهای اداری مخصوصاً تشکیلات ژاندارمری را اصلاح نمایند ؛ زیرا روزبه‌روز با این رفتار مأمورین ژاندارم بر ناراضیهای مملکت افزوده می‌شود. آیا فلان عشایر بدبخت چه گناه دارد که مأمورین ژاندارم آنها را شکنجه و عملیات غیرانسانی با آنها عمل شود؛ آن فلان شبان عشایر که آقایان ژاندارمها برایش پاپوش می‌سازند وبین عائله با آب گرم آنان را تنقیه می‌نمایند معلوم است اگر دستش برسد چه عکس العملی نشان می‌دهد . آیا خبر دارید مأمورین ژاندارم و چند نفر دلالان آنها وقتی به‌احشامی می‌رسند ، چه می کنند؛ آری، بدانید که درهر احشام هرنفر ژاندارم اقلا بیست رأس گوسفندمردم را ذبح می کند وهزاران اخاذی دیگر.

طرز مملکت‌داری غیر از این است. خوب است به‌داد مردم برسید؛ والا باصدور اعلامیه ونسبتهای دروغ به‌یك فرد وطن‌پرست نتیجه عاید نمی گردد.[1]

عشایر گروه گروه به‌دارنگان می آیند . حبیب شهبازی با ارسال نامه‌هائی به‌افراد مبارز قشقائی وعشایر دیگر، آنها را دعوت به‌شرکت درقیام می کند. عدهٔ زیادی ازعشایر و روستائیان از نواحی مختلف‌فارس به‌کوهمره می آیند و درمدت اندکی حداقل ۱۲۰۰ تفنگچی مسلح مستقرمی‌شوند . حبیب‌شهبازی همچنین اعلامیه‌هائی علیه رژیم صادرمی کند. این اعلامیه‌ها در شیراز مخفیانه چاپ وتوزیع می‌شود.

نمونه‌ای از این‌اعلامیه‌ها دردست‌است. دراین‌اعلامیه‌بروشنی ماهیت‌قیام وارزشهای اسلامی ومردمی والای مستتر درآن نمایان است:[2]

۱. اصل سند پیوست است.

۲. آرشیو روزنامهٔ کیهان (با تشکر ازآقای هادی خانکی).

سردمداران رژیم‌شاه که‌می خواستندعشایررا جمعی «وحشی» و«بیسواد» و«قطاع‌الطریق»(!) معرفی کنند، به‌هرطریقی از انعکاس این اعلامیه و اعلامیه‌های با امضای حبیب‌الله شهبازی جلوگیری کردند و حتی درکیفرخواست «دادگاه زمان جنگ شیراز» نیزآن را مسکوت گذاردند. آنهامی‌خواستنداین‌تصور را القاکنند که‌عشایرفاقدآرمان وآگاهی سیاسی بوده‌اند! همزمان‌درداد‌گاه «نهضت آزادی‌ایران»، دادستان نظامی مرحوم آیت‌الله‌سیدمحمودطالقانی ←

اعلامیهٔ نهضت مقاومت ملی عشایر جنوب

بطوریکه‌هم‌میهنان‌عزیز اطلاع‌دارند ازیکماه‌پیش‌عشایر فارس به‌منظور پشتیبانی از جنبشهای‌ملی و دلیرانهٔ‌مردم شهرستانها مخصوصاً اهالی محترم تهران‌مسلحانه بپاخاسته و توانسته‌اند تاحد زیادی دنیا را به‌آنچه در ایران ما می‌گذرد متوجه سازند. متأسفانه چون در بدو امر مقدور نبود هدفهای نهائی عشایر را از این قیام به‌سمع ملت ایران‌برسانند، دولت تامی‌توانست برعلیه جنبش‌ملی ما تبلیغات سوء نمود. گاهی آنها را چند نفر دزد و راهزن و جیره‌خوار و بار دیگر مخالف اصلاحات‌ارضی وسرانجام تحریک‌شدهٔ مالکین وفئودالهامعرفی‌نمود واعلیحضرت شاه‌درنطقهای‌خودسران‌عشایر را شپشهای‌جامعه ومورچه‌هائی در مقابل‌لکوموتیو یادکردند و حال‌آنکه ده سال ظلم وجور حکومتهای دیکتاتوری‌کافی بودکه‌تمام ملت ایران را برعلیه دولت مرکزی به‌طغیان وعصیان برانگیزد؛ منتها نجابت و بردباری ملت ایران همهٔ مظالم و مفاسد هیأت حاکمه را با صبر وشکیبائی و مبارزات منطقی وقانونی تحمل نمود.

اینک لازم می‌داند هموطنان عزیز را بـه‌هدف مقدسی کـه محرك احساسات پاك و بی‌آلایش عشایر فارس بوده است، واقف سازد.

هموطنان عزیز!

ظلم وجور حکومتهای دیکتاتوری در ده‌سالهٔ اخیر، تمام ملت ایران را به‌زانو درآورده است. فشار هیأت‌حاکمه، تعطیل مشروطیت، نقض قانون اساسی، اختناق مطبوعات‌وافکارعمومی، حبس‌وشکنجه‌وتبعید آزادیخواهان، ورشکستگی اقتصادی‌و فقروفاقهٔ‌عمومی، فشارمأمورین‌ژاندارم‌به‌تمام‌دهات‌وقصبات، بی‌اعتنائی وبی‌احترامی به‌مقررات‌قرآن و دین‌مبین‌اسلام، حملهٔ‌بیرحمانه به‌ساحات مقدسه ودانشکده‌های دینی وتربیتی، شتم وجرح طلاب علوم دینی و دانشجویان دانشگاه، هتك‌حرمت علمای‌اعلام وپیشوایان دین‌وصدها مظالم وقانونشکنی دیگر ازمظاهرحکومتهای دیکتاتوری و دست‌نشانده ده‌سالهٔ اخیراست. عشایرفارس‌که درده‌سالهٔ اخیرپیوسته از دور و نزدیك ناظر مبارزات شرافتمندانه و قانونی جوانـان وآزادیخواهان تهران و شهرستانها بوده وتلاش وکوشش آنها را مواجه با قدرت سرنیزه و توپ و تانك و حبس و شکنجهٔ حکومت دیکتاتوری می‌دید، از دو سه‌سال پیش‌خودرا

→

را متهم می‌کندکه ایشان اعلامیه‌های با امضای حبیب‌الله شهبازی و سران عشایر فارس را می‌نوشته‌اند. وکیل مدافع مرحوم طالقانی این ادعا را رد می‌کند:

«دوفقره اعلامیه درادعانامه یکی به‌امضای آقای حبیب شهبازی و دیگری به‌عنوان‌سران عشایر فارس به‌جمعیت نهضت آزادی ایران نسبت داده‌شده‌است بدون آنکه از آقای‌شهبازی‌در آن زمینه تحقیقی بعمل آمده‌باشد که آیاخود ایشان آن‌اعلامیه راداده‌است‌یا نه؟ واز کجامعلوم همین اعلامیه راکه به‌پای نهضت آزادی‌نوشته‌اند به‌حساب آقای‌شهبازی نگذارند؟» (طالقانی وتاریخ، ص ۲۲۵ و نیز ص ۲۳۳.)

به‌هرحال، مرحوم شهبازی، چنانچه در نامه به‌ساواك و تلگرام به‌مرحوم آیت‌الله‌کاشانی (صفحات‌قبل) نمایان است، دارای‌نثری‌قوی، خطی زیبا وآگاهی سیاسی بالائی بود ونگارش اعلامیه‌های مذکور توسط خود وی بلاتردید است، مضافاً اینکه شهود عینی، نگارش این اعلامیه‌ها توسط خودایشان راگواهی‌می‌دهند (مصاحبه‌های متعدد باشرکت‌کنندگان‌درقیام).

برای دفاع از حق و آزادی آماده نمود و هرچند مبارزات دلیرانه وشرافتمندانهٔ مردم شهرها خصوصاً جوانان دانشگاه، درخور تعظیم و ستایش بود، معهذا چون حکومتی که با سرمایهٔ ملت همه‌گونه وسیلهٔ سرکوبی و اعمال زوروظلم دراختیار دارد مادام که باعکس‌العمل شدیدتری مواجه نشود نمی‌تواند ملت را درسرنوشت خود آزادبگذارد وازطرفی‌هم‌عشایر ودهات وقصبات‌بیش‌ازپیش‌تحت‌فشارمأمورین دولت قرارگرفته بودند، ناچار به‌پشتیبانی مردم قهرمان تهران بپاخاسته‌تاسهمی درمبارزات ملی‌داشته باشند. باوجودی که‌دولت‌همیشه متوجه خطر ازناحیهٔ‌عشایر جنوب بود خوشبختانه با تبعید سران عشایر وتضییقاتی که پیوسته ازطرف عمال حکومت‌فراهم‌می‌شد وباوجود صحنه‌سازی قتل‌مهندس‌ملک‌عابدی به‌منظورسرکوبی و متلاشی کردن صفوف‌عشایر واستقرارنیروهای بیشتری درفارس، نتوانست‌خللی در اراده وتصمیم افراد غیورعشایر وارد سازد؛ بعکس نطقهای آتشین‌شخص‌پادشاه و وزیر وقت‌کشاورزی و تهدید تانك وتوپ و نزول عقابها (منظور چترباز‌ان) صفوف عشایر را فشرده‌تر و مصمم‌تر کرد و سرانجام برای کسب آزادی واقعی که تمام ملتهای اسیرآسیائی و افریقائی ازآن برخوردار شده‌اند قیام‌کرد واینك‌هم درسراسر فارس براوضاع مسلط وتاحصول‌آزادی و برانداختن رژیم دیکتاتوری ازپا نخواهدنشست و زن و مرد عشایر برای نجات وطن‌وآزادی عموم ملت‌ایران زیر رگبارهای مسلسل و بمبهای آتش‌زا پایداری نموده و از بذل‌جان خوددریغ نخواهند کرد و تازمانی که بساط خودسری حکومت دیکتاتوری را برنچیندازند و حکومت‌قانون‌رامستقرنسازند و آزادمردان و آزادیخواهان را ازسیاهچال زندانها و تبعیدگاههای‌داخل‌وخارج‌رهائی‌نبخشند، هرگونه مقاومتی راکه‌ازطرف‌نیروهای دولتی ابراز شود درهم‌کوبیده و به‌یاری خداوند بزرگ واستعانت ائمهٔ اطهار و پشتیبانی ملت قهرمان ایران نهضت‌آزادیبخش ملی را به‌ثمر خواهند رسانید.

هموطنان عزیز!

عشایر جنوب بارها امتحان رشادت و وطن‌پرستی را داده‌اند. تهمتهای ناروای حکومت ــ که البته به‌تمام‌آزادیخواهان دراین چندساله نسبتهائی نیز داده‌اند ــ نمی‌تواند دامن‌پاك ملت وافرادما را لکه‌دارکند. ما خواهان آزادی و اصلاحات دقیق‌اجتماعی‌هستیم وملت ایران ونسل‌آینده باید بداندکه عشایر فارس بااتکا به‌نیروی عظیم ملی برای نجات وطن‌برخاسته و ساعتی که پیروزی نهائی حاصل شودبه‌فرمان‌ملت‌اسلحهٔ‌خودرا زمین‌گذارده‌به‌شغل کشاورزی‌ودامپروری‌می‌پردازیم.

عشایر فارس نه‌تنها مخالف اصلاحات ارضی و اجتماعی وآزادی دهقانان نیست بلکه هرگونه اصلاح اساسی ومترقیانه راکه باتصویب نمایندگان واقعی وبه‌دست دولت برگزیدهٔ ملت و درحدود قانون اساسی و رعایت اعلامیهٔ حقوق بشرصورت گیرد، صمیمانه پشتیبانی خواهدکرد.

خواستهٔ عشایر نیز خواستهٔ ملت ایران است وخواستهٔ ملت ایران همانااستقرار حکومت قانون واجرای مفاد یازده‌گانهٔ منشورکنگرهٔ جبههٔ ملی ایران وآزادی فوری‌جناب‌آقای دکترمحمدمصدق و زندانیان سیاسی وآزادی مطبوعات‌وانحلال سازمان مخوف امنیت و اطلاعات و رهائی‌آزادیخواهان ازقید و بند تبعیدداخل وخارج است.

عشایر فارس قادر خواهند بود عنداللزوم تا دویست‌هزار نفر از جوانان خودرا برعلیه ظلم و بیدادگری تجهیز نمایدومسلماً افسران شرافتمند وسربازان‌رشید

که همگی برادران و فرزندان عشایر هستند و برای دفاع از وطن داوطلب شغل مقدس سربازی شده‌اند به‌هیچوجه راضی به برادرکشی نبوده و اطاعت کورکورانه را که به‌حیات ملی ما لطمه خواهد زد محکوم و مردانه در راه نجات وطن و کسب آزادی به‌صفوف برادران عشایر ملحق خواهند شد.

برادران عزیز عشایر غیور آذربایجان، کردستان، لرستان، خوزستان، خراسان، بلوچستان و اصفهان!

بکوشید و دلیرانه برای نجات میهن و رهائی خواهران و برادران اسیرشهری، عشایر فارس را یاری نمائید وشهامت ورشادت ذاتی خود را برای ثبت در تاریخ بار دیگر به‌منصهٔ ظهور رسانید.

پیروزی از آن ماست (بمیری به‌نام و نمانی به‌ننگ)

زنده‌باد ایران، درود به‌رهبران مبارز ملت ایران، سلام برشهدای راه آزادی، پیروز باد عشایر رشید ایران.

فروردین ماه ۱۳۴۲
سران عشایر فارس

قیام شکل کاملاً همگانی دارد. تفنگچیان طوایف ششگانهٔ سرخی و کلیهٔ طوایف ساکن کوهمره، روستائیان اکثر دهات کوهمره و بعضی ازدهات همجوار، طوایف بهادنی، کهکی، کرکونی، گلگی و بسیاری از قشقائیهای ساکن کوهمره و نقاط دیگر به‌همراه کدخدایان و ریش‌سفیدان خود در قیام شرکت دارند، وازاین‌رو ابعاد قیام بسیار گسترده‌تر از ۱۲۰۰ تیرانداز مسلح است.

پس‌ازچندی اردوی ۱۲۰۰ نفری عشایرمسلح ازطریق کوه دلو به‌سوی روستای ریچی حرکت می‌کند و در ده‌کهنهٔ ریچی (حاشیهٔ کوه‌بیل) مستقر می‌گردد.[۱]

تحریم رفراندم

۶ بهمن ۱۳۴۱ فرا می‌رسد و لوایح ششگانهٔ شاه، علی‌رغم تحریم امام‌خمینی و روحانیت مبارز، به‌رفراندم گذارده می‌شود. عشایر کوهمرهٔ سرخی رفراندم را تحریم می‌کنند و در کوهمره مطلقاً رأی‌گیری انجام نمی‌گیرد. این منطقه تنها نقطه‌ای دراستان فارس ـ وشاید ایران ـ بود که مردم بطور دسته‌جمعی وعلنی رفراندم را تحریم کردند.

دراین هنگام خبر قیام درسراسر کشور پخش شده وعلاقهٔ مردم آزاده را برانگیخته است. همزمان، عشایر بویراحمدی نیز در کهکیلویه دست به‌قیام زده‌اند. منطقهٔ بویراحمد از زمان رضاشاه عرصهٔ جنگهای خونین علیه استبداد او بوده و جنگ تامرادی دامورخان «مهیب‌ترین جنگ تاریخ ۲۰ سالهٔ رضاخان» می‌دانند.

ورود سپهبد آریانا به‌فارس

دراسفند ۱۳۴۱ سپهبد ریاحی دشمن شناخته شدهٔ عشایرفارس وزیر کشاورزی می‌شود

۱. منظورما از ارائهٔ ارقام، تفنگچیان مسلح شرکت‌کننده در قیام است؛ ولی درواقع باید کلیهٔ ساکنان کوهمره ومناطق اطراف را در زمرهٔ قیام‌کنندگان شمرد. دراسناد پیوست (گزارشات ارتشبد آریانا) پایگاه همگانی قیام روشن است.

و سرهنگ ولیان در رأس سازمان اصلاحات ارضی قرار می گیرد.[۱] فردای آن‌روز، برای هماهنگ کردن عملیات نیروهای ارتش، ژاندارمری و شهربانی جنوب، سپهبد آریانا وارد فارس می‌شود و مورد استقبال سپهبد ورهرام استاندار قرار می گیرد. «ستاد فرماندهی عملیات نیروهای جنوب» به‌سرکردگی آریانا تشکیل می‌شود.[۲]

با ورود آریانا به‌فارس، بلافاصله عملیات «نیروهای جنوب»، با بمباران وحشیانهٔ مناطق عشایری و روستاهای کوهمره آغاز می گردد. خبر بمباران عشایر و روستائیان محروم درسراسر کشور می‌پیچد و سازمانهای سیاسی ضدرژیم آن را محکوم می کنند. سپهبد ورهرام بادستپاچگی «شایعات» بمباران را تکذیب می کند و درمصاحبه‌ای اعلام می‌دارد: «سرکوبی عده‌ای دزد قطاع‌الطریق (!) احتیاج به‌بمباران ندارد.»[۳]

حمله به‌پاسگاه دادنجان

دراین هنگام، عشایر در برابر بمباران وکشتار مردم بیگناه واکنش نشان می‌دهند و به‌پاسگاه دادنجان، در جنوب شرقی کوهمره، حمله برده وآن را خلع‌سلاح می کنند. در پاسگاه مذکور سی افسر، درجه‌دار و ژاندارم مستقر بودند. از ژاندارمها شش‌نفر واز عشایر یکنفر کشته می‌شود. افسر فرمانده پاسگاه و دیگر اسرا آزاد و روانهٔ شیراز می‌شوند. پس‌از خلع‌سلاح پاسگاه، هواپیماهای تجسسی در آسمان کوهمره به‌پرواز درمی آیند و پس‌ازشناسائی باز می گردند.

یکی از شرکت‌کنندگان در جریان می گوید: «پس‌از تصرف پاسگاه دادنجان، در کمدها مقداری زیور آلات‌زنانه، النگو، گردنبند، انگشتر و... دیدیم. خیلی متعجب شدیم. از محلیها پرسیدیم علت نگهداری این وسایل چه‌بود؟ پاسخ دادند ازآنها برای فریب‌زنان مردم استفاده می کردند.»[۴]

پس‌ازخلع‌سلاح پاسگاه دادنجان که آغازعملی قیام فارس‌محسوب می‌شود، به‌دستور آریانا اعلامیه‌هائی چاپ و بوسیلهٔ هواپیما درمناطق عشایری پخش می گردد. دراین اعلامیه‌ها طبق شیوهٔ مرسوم، حبیب‌شهبازی «جانی بالفطره» معرفی می گردد که «یك‌عده مردمان بیگناه و ساده‌لوح را با شکنجه و زور به‌دور خود جمع و به‌عنف و جبر وادار به‌اعمال خلاف

۱. در صفحات پیش با عملیات سرکوبگرانهٔ ریاحی و ولیان درسال ۱۳۳۵ درفارس آشناشدیم.
۲. آریانا که بعداً ارتشبد شد، چهرهٔ معروفی است. او از افسران رضاشاهی بوده و در آن زمان سرهنگ منوچهری نام داشته است. آریانا دارای تمایلات شووینیستی بود و بدین‌سبب نام خود را به«آریانا» تغییر داد. در زمان رضاشاه به‌هیتلر و نازیسم گرایش داشت. با خسرو روزبه دوست دوران دانشجوئی بود. ارتشبد آریانا پس‌از انقلاب‌اسلامی، در فرانسه‌و ترکیه یك‌گروه سلطنت‌طلب با ایدئولوژی «شووینیسم‌شاهنشاهی» به‌راه انداخت. نشریات اروپائی خبر می‌دهند که او برای راه‌اندازی عملیات در ترکیه مبلغ ۸ میلیون دلار از سرویسهای جاسوسی غرب پول گرفت که برسر تقسیم آن، میان او وسایر «ژنرالها» وهمسرانشان درهتل معروف آنکارا نزاع شدیدی درگرفت. آریانا درسال ۱۳۶۵ مرد.
۳. اطلاعات، ۱۳۴۱/۱۲/۲۳.
۴. مصاحبه با آقای کاظم‌غلامی.

مصالح مملکت می‌نماید» وقیام عشایر را «کانون فساد» می‌خواند و برای دستگیری حبیب شهبازی «جایزهٔ قابل‌ملاحظه‌ای» وعده می‌دهد.[۱]

علی‌رغم توهینهای مندرج در اعلامیه، اعتراف به‌پایگاه مردمی قیام وشرکت‌وسیع توده‌های عشایر وروستائی‌در آن‌کاملاً نمایان است.

جنگ بُلُقو

اکنون نیروهای قیام‌کننده در روستای مسقان‌مستقرند. برای جلوگیری ازنفوذقوای سرکوبگر «نیروهای جنوب» به‌منطقه، سه‌گروه تعیین می‌گردند وهرگروه به‌سرکردگی‌یك فرمانده مأمور می‌شود تاسه‌راه اصلی راکه‌ازآنجاامکان نفوذ قوای دولتی به‌کوهمره وجود دارد، مسدودکنند. کوهمره منطقهٔ محصوری است وتنها ازطریق سه‌جاده امکان ورود ارتش وجود داشته است:

دستهٔ اول، به‌سرکردگی حبیب‌الله شهبازی جادهٔ شیراز ـ چنارفاریاب را در گردنهٔ ارژن‌دان مسدود می‌کند. تفنگچیان این دسته ۲۰۰ نفر بوده‌اند.

دستهٔ‌دوم، به‌سرکردگی بهادرامیری (پسرملا باباخان‌بگی) و باشرکت ۱۰۰ نفرمسلح راه‌فیروزآباد ـ مهکویه را در تنگ بلقو مسدود می‌نماید.

دستهٔ سوم، به‌سرکردگی حاج امیر بهادری (پسر ملامهدی) راه سیاخ‌ـشوراب را درگردنهٔ ملهٔ‌کر می‌بندد. این گروه ۵۰ نفر تفنگچی بوده‌اند.

محتمل‌ترین راه برای هجوم ارتش، جادهٔ شیراز ـ چنارفاریاب بوده است؛ ولی «نیروهای جنوب» که با تاکتیك نظامی می‌خواسته‌اند عشایر را از عقب مورد هجوم قرار دهند، دورترین و صعب‌العبورترین راه‌را انتخاب می‌کنند واز طریق جادهٔ فیروزآبادوارد منطقه می‌شوند.

درساعت ۶صبح ۱۳۴۱/۱۲/۱۷، نیروهای دولتی به‌فرماندهی سرهنگ ناجی با حدود ۷۰ ریو، تانك و نفربر به‌مرزکوهمره می‌رسند و وارد تنگ بلقو می‌شوند. قوای دولتی به‌انتهای تنگ می‌رسندکه حملهٔ عشایرآغاز می‌گردد. جنگ شش ساعت تمام ـ تا ظهر ـ ادامه می‌یابد. عشایر درارتفاعات اطراف موضع گرفته وسلاحشان برنو بوده‌است. قوای دولتی در پشت تخته‌سنگها موضع گرفته و به‌مسلسل و سلاحهای مدرن مجهز بودند. ساعت ۱۲، «نیروهای جنوب» شکست می‌خورند و تجهیزات را رها کرده وپیاده به‌سمت مهکویه می‌گریزند. عشایر در مواضع خود می‌مانند و پائین نمی‌آیند. دراین هنگام دو هواپیما وارد عمل می‌شوند و ارتفاعات را بشدت بمباران می‌کنند. عشایر در زیر فشار بمباران، تپه‌ها را تخلیه کرده وبه‌قلل کوه پناه می‌برند.[۲] باپیام هواپیماها مبنی برتخلیهٔ تپه‌ها، قوای‌فراری‌نظامی برمی‌گردندوماشین‌آلات‌وتجهیزات را برداشته وبه‌سوی شیرازمراجعت می‌کنند. عشایر مدت چهار روز در ارتفاعات مشرف بر تنگ باقی می‌مانند تا اگر مجدداً قوای‌نظامی واردشد، جلوی‌آن را بگیرند؛ سپس بارسیدن پیام حبیب شهبازی ارتفاعات

۱. اصل سند پیوست است.

۲. ناجی در آستانه انقلاب اسلامی فرماندار لنجان اصفهان شد و پس از انقلاب معدوم گردید.

را تخلیه کرده و به‌مرکز استقرار خود در مسقان می‌روند.[۱]

بمباران تنها محدود به‌منطقهٔ جنگ نبوده و کل روستاها وعشایر ساکن منطقه، بویژه محل استقرار دو دستهٔ دیگر در تنگ ارژن‌دان و گردنهٔ ملهٔ کر را نیز زیر آتش شدید گرفته بوده‌است. درنتیجه، نیروهای‌عشایر عقب‌نشینی می‌کنند وهمه درعمق کوهمره، در آب‌مردکی مسقان مستقر می‌شوند.

اشغال کوهمره توسط ارتش

در۴۱/۱۲/۲۴ «نیروهای جنوب» در دوستون، واردمنطقهٔ کوهمره می‌شوند. ستون اول به‌فرماندهی سرهنگ وزین از طریق جادهٔ چنارفاریاب وارد شده و روستای ریچی را اشغال می‌کند و آن را مرکزستاد خود قرار می‌دهد و به‌تخریب منازل می‌پردازد، وستون دوم به‌فرماندهی سرهنگ پاکروان[۲] از طریق گردنهٔ ملهٔ کر وارد دشت شوراب می‌گردد. شوراب محل سکونت طوایف شکره، دهدار، جیحون و جبارزار سرخی است. با اشغال کوهمره، دستگیری و شکنجهٔ روستائیان وعشایر آغاز می‌گردد. نیروهای نظامی، براساس لیستی که جاسوسان محلی گزارش داده بودند، به‌دستگیری می‌پردازند. اکثر کدخدایان و ریش‌سفیدان روستاها و طوایف که در محل خرد بودند، بیرحمانه شکنجه می‌شوند.

مشهدی شیرخان، ریش‌سفید طایفهٔ جیحون چنین می گوید:

«به‌محض ورود ارتش بدشوراب، ۹ نفر پیرمردان و ریش‌سفیدان چهارطایفه‌دستگیر شدند. بازجوئی وشکنجه شروع شد. پاکروان خودش شخصاً درشکنجه شرکت داشت. با سیگار می‌سوزانیدند. باشلاق به‌باسن، پا و پشت می‌زدند. آنچنان ما را شلاق زدند که همه تا مدتها خون ادرار و استفراغ می کردیم. محمدتقی جوادی کدخدای ده شوراب در اثر شکنجه یك‌ماه تمام در حال اغما بود و خون استفراغ می کرد. پس از شلاق، همه را خوابانیدند وسنگهای بزرگ ۳۰ منی روی شکممان گذاشتند. باگذاشتن سنگها، همه بیهوش شدیم و ازآن پس مدتها مبهوت و علیل بودیم. پس از این جریان، عده‌ای علیل و زمینگیر شدند و عده‌ای رحمت خدا رفتند.»[۳]

«نیروهای جنوب» سپس وارد اعماق کوهمره می‌شوند. همزمان، هواپیماهای نظامی با بمباران شدید روستاها وسیاه‌چادرها عشایر را مستأصل و وادار به‌عقب‌نشینی می کنند. در اثر شدت بمباران، حفظ نیروی زیاد امکان‌پذیر نبوده است. قیام‌کنندگان پراکنده‌می‌شوند ویادرگروه‌های کوچك درارتفاعات پناه‌می‌گیرند. بسیاری ازآنها توسط چریکهای دولتی دستگیر و در دارنگان و ریچی زندانی و شدیداً شکنجه می‌شوند.

حبیب‌شهبازی بایك گروه کوچك از رزمنده‌ترین افراد ازکوهمره عقب‌نشینی می کند

۱. مصاحبه باآقای بهادر امیری، ملاکاظم غلامی و دیگر شرکت‌کنندگان درجنگ بلقو.
۲. پاکروان که بعدها سرلشگر شد، پس از پیروزی انقلاب اسلامی در دادگاه انقلاب محاکمه و درتاریخ ۵۸/۱/۲۲ معدوم شد.
۳. مصاحبه بامشهدی شیرخان جیحون.

و به‌بلوك‌جره می‌رود و در آنجا به‌کوهستانهای کوهمرهٔ جروق‌پناه‌می‌برد. ترکیب‌نیروهائی که در این مرحله درقیام شرکت داشته‌اند به‌این شرح بوده است:

۱. حدود ۳۵ تفنگچی از طایفهٔ بگی سرخی؛
۲. حدود ۲۰ تفنگچی از طایفهٔ ناصروی سرخی؛
۳. حدود ۲۵ تفنگچی از طوایف جیحون، جبارزار، شکره و دهدار سرخی؛
۴. حدود ۱۵ تفنگچی از روستائیان مسقان، بیگدانه و کوهمرهٔ پائین؛
۵. حدود ۲۵ تفنگچی از روستائیان بلوك چنارفاریاب؛
۶. حدود ۱۵ تفنگچی قشقائی، به‌سرکردگی مسیح بولوردی و دشتی گله‌زن؛[1]
۷. حدود ۱۰ تفنگچی از تیرهٔ جعفرلوی قشقائی، به‌سرکردگی بلوط جعفرلو؛
۸. حدود ۱۵ تفنگچی از طوایف بهادنی، گلگی، کرکونی (گورگانی) و...[2]

جنگ پیربناب شیراز

گروه‌مذکور، ازطریق کوههای صعب‌العبور وجنگلی‌جروق، کوهمرهٔ سرخی را دور می‌زند و ازطریق کوه‌پهن و کوه سبزپوشان (جنوب شیراز) در اوایل فروردین ۱۳۴۲در نزدیکی روستای پیربناب (۱۴ کیلومتری جنوب شیراز) مستقرمی‌شود. آریانا باآگاهی‌از موضوع سخت متوحش می‌شود. بلافاصله دهها تانك و خودرو باصدها نظامی پیربناب را محاصره می‌کنند و با بسیج کلیهٔ امکانات نظامی مانده در شیراز، جادهٔ شیراز ـ عادل‌آباد را برای جلوگیری ازحملهٔ عشایر به‌شهر مسدود می‌سازند. هواپیماها بشدت به‌بمباران‌این منطقه می‌پردازند ونیروهای کماندو با چتر فرود می‌آیند. صدای بمباران وتیراندازی شهر شیراز را بهم می‌ریزد:

«صدای بمباران و تیراندازی در شیراز بشدت شنیده می‌شد. حتی چترکماندوها که در آسمان گشوده‌می‌شد ازشیراز قابل‌رؤیت‌بود. مردم همه به‌خیابانها ریخته بودند وهمه‌جا پچ‌پچ بودکه حبیب شهبازی قصد حمله به‌شیراز را داشته، ولی محاصره وکشته شده. اما پس‌از مدتی شایع شدکه عشایر محاصره را شکافته و به‌ارتفاعات رفته‌اند.»[3]

عشایر بارشادت عجیبی نیروهای نظامی را عقب می‌رانند و حلقهٔ محاصره راشکافته و به‌ارتفاعات کوه سبزپوشان پناه می‌برند و نظامیان به‌تعقیب آنها نمی‌پردازند.

۱. مسیح بولوردی، دشتی‌گله‌زن و بلوط جعفرلو، از قهرمانان معروف عشایر فارس بودند. بعدازسرکوب قیام۴۱ـ۴۲، مسیح و دشتی باچندنفر ازاقوام خود درکوههای فارس‌ماندند وسالهاباقوای دولتی جنگیدند. درجریان حرکت بهمن قشقائی درسال ۱۳۴۶ به‌اوپیوستند و استخوان‌بندی اصلی نیروی او بودند. بعداز دستگیری‌بهمن نیز تسلیم نشدند وبه‌مبارزه ادامه دادند و فریب «تأمین» را نخوردند، تاسرانجام دریك درگیری، ناجوانمردانه، کشته شدند. دربارهٔ رشادت آنها اشعارفولکلوریك وحماسی به‌ترکی ولری وجود دارد.
۲. مصاحبه با مرحوم عبدالرسول بختیاری، ملاقاسم جانبازی، ملاشمشاد جباری، مشهدی محمدیوسف متقی، رئیس نورمحمد شجاعی، از شرکت‌کنندگان درقیام.
۳. مشاهدات نگارنده درشیراز.

در این جنگ تلفات «نیروهای جنوب» مشخص نشد و وقایع، به‌علت اهمیت سیاسی آن، در روزنامه‌ها انعکاس نیافت. به‌نقل از برخی افسران شرکت‌کننده در جنگ، تلفات زیاد و روحیهٔ نظامیان ضعیف بوده است. ازقوای عشایر یك‌نفر از اطرافیان بلوط جعفرلو کشته و یکی از روستائیان کوهمره زخمی می‌شود که او را باقاطر باخود می‌برند.

جنگ پیربناب درشیراز انعکاس وسیعی داشت و یکی از روحانیان تحت تأثیر این واقعه‌شعری سروده بود که متأسفانه متن‌کامل آن در دست نیست. ابیاتی از شعر مزبور که در حافظه‌ها مانده از این قرار است:

چتربازان که ز طیاره پدیدار شدند — هریکی‌را به‌هدف‌مردم‌شهبازخریدارشدند
تیرجانسوز بدریدل دشمن دین — سرخیان در ره اسلام جلودار شدند
از قضا تیر خریدار به بیهوده نرفت — دولت و دولتیان زردرخ و زار شدند
رهبر قوم حبیب‌الله شهبازی بود — شاهبازان جهان در نظرش خوار شدند
نام نامیش حبیب است و محب احمد — بر سرش نور خدا، پنج تنش یار شدند[1]

پس‌ازجنگ پیربناب، عشایرازطریق کوههای جنوبی شیراز، کوهمره را دورمی‌زنند و درکوه بوری و ارتفاعات مشرف برقریهٔ ملهٔ گاو (کوه‌ملهٔ گاله) مستقر می‌شوند.

پایان قیام

سپهبد آریانا فرمانده «نیروهای جنوب»، که کشتار و بمباران را بی‌نتیجه می‌بیند، به‌ترفند فریب و «تأمین» متوسل می‌شود؛ حربه‌ای که اکثر قیامهای عشایری باآن به‌پایان خونباری رسیده‌اند. دولت ظاهراً کوتاه‌آمده است. آمدو رفتها و مذاکرات آغازمی‌شود. سیل نامه‌ها به‌کوه‌ملهٔ گاله‌سرازیرمی‌گردد. باتوجه‌به‌روحیهٔ‌مذهبی‌عشایر، یکی‌ازروحانی‌نمایان ساواکی نقش واسطه را ایفا می‌کند. قرآنهای متعدد از سوی‌شاه برای قیام‌کنندگان برده می‌شود با این وعده‌که اگر تسلیم شوید کوچکترین تعرضی به‌شما نخواهد شد.

«...سرهنگ‌اعظمی گفته اگرمن‌دیدم‌کارشما درست‌شدنی نیست بی‌پرده و باصراحت خواهم گفت. ولی صددرصد اطمینان داشته باشیدکه مایلند به‌هر نحوی هست‌کار شما را سروسامانی بدهند... اینطورکه من‌فهمیده‌ام امروزه‌سپهبدآریانا اختیارات‌تام دارند و البته

۱. مرحوم عبدالرسول بختیاری، از رزمندگان‌شرکت‌کننده درقیام، می‌گوید: «... پس‌ازجنگ پیربنو، مرحوم‌شهبازی زیر درخت بنی نشسته‌بود و به‌شش‌پرکوتاهی تکیه زده، درفکر بود. قاصدی ازشیرازآمد ونامه‌ای به‌او داد. نامه را خواندومردم راکه دراطراف پراکنده‌بودند صدا زد. همه جمع شدیم. او با صدای بلند شعر «چتربازان‌که زطیاره ...» را خواند وگفت: «ای‌مردم! این‌شعر راآقای آسیدعبدالحسین دستغیب برایتان فرستاده‌اند». ومقداری‌صحبت کرد و درپایان افزود: «ای مردم! هرکس فکر می‌کند من به‌خاطر مال‌م قیام‌کرده‌ام‌اشتباه می‌کند؛ من به‌خاطر دفاع از ناموسم قیام‌کرده‌ام.» (مصاحبه با مرحوم بختیاری، ۱۳۶۵). شهید عالیقدر و مجاهد بزرگ، آیت‌الله دستغیب، علاوه برارسال این شعر مقدار زیادی کمك مالی نیز به‌عشایر مجاهدکرده بود؛ از جمله ۱۶۰۰۰ تومان پول و مقدار زیادی ملکی (گیوه) برای‌مرحوم‌شهبازی ارسال داشت (مصاحبه‌های‌متعدد باشرکت‌کنندگان‌درقیام).

می‌دانید که دست راست سپهبد وهمه‌کارهٔ مورد اطمینان ایشان، سرهنگ اعظمی است و هر نوع درخواستی بنمایند برآورده خواهند کرد...»[۱]

«... به‌جناب سرهنگ حریری، رئیس سازمان امنیت مراجعه کردم... ایشان فرمودند چنانچه آقای شهبازی اواخر شب خودش را به‌سازمان امنیت رسانیده و پناهنده شود، قول می‌دهم که از هرگونه تعرضی مصون بوده و شخصاً جنابعالی را به‌تهران برده و موجبات استخلاص و راحتی شما را فراهم سازند. بازهم توصیه می‌کنم که چنانچه تصمیم به‌انجام بگیرید از هر راهی، بهتر و زودتر به‌نتیجه خواهید رسید و ممکن است که چنانچه چنین تصمیمی اتخاذ نمودید بنده را مطلع [کنید] تا مراتب را به‌جناب سرهنگ اطلاع [دهم] و چنانچه مایل باشید اشکالی ندارد که خود من هم آنجا منتظرتان باشم ومطمئناً ازهرگونه مزاحمت وتعرض احتمالی جلوگیری خواهد شد. امیدوارم بتوانم باهمکاری جناب‌سرهنگ حریری اقدامات مفیدی که به‌نفع شماست انجام دهم. در پایان، منتظر پاسخ و چگونگی تصمیم جنابعالی‌هستم. ارادتمند: جمشید کوششی ـ ۴۲/۱/۳۰»[۲]

«امروز باتیمسار همت مفصلاً مذاکره [کردم]. همه‌چیز شمار اضمانت [نمود] وقرارشد شما به‌اتفاق من به‌شهر بیائید وترتیب آسایش شما ازهرجهت داده‌شود. فوراً حرکت کنید که به‌شیراز برویم، چون هوا فوق‌العاده سرد است.»[۳]

«س: تیمسار، [شما] مأمورآوردن حبیب‌شهبازی بوده‌اید. آیادراین‌مورد فرمان‌همایونی چه شفاهاً چه کتباً بوسیلهٔ شما به‌مشارالیه ابلاغ شده است یا خیر وچه تعهدات اخلاقی و اداری دراین‌مورد ـ تیمسار، ـ نموده‌اید؟

جواب: مامفادنامهٔ سپهبدآریانا را به‌ایشان ابلاغ کردیم که ممکن‌است زندانی‌بشوید. محاکمه هم بشوید و بوسیلهٔ افسران بیطرف غیربومی مورد رسیدگی قرارگیرید. ضمناً به‌شما اطمینان‌دادیم که چون تسلیم‌می‌شوید خطرجانی برای شما نیست. امضاء: سیف‌الله همت»[۴]

«زندگی خیلی به‌ما فشار می‌آورد. بخصوص فقر کلافه‌مان کرده بود. عصبانی چادر پوشیدم و به‌استانداری رفتم. تیمسار همت ـ که‌بازنشسته بود ـ درآنجا مسؤول کمیسیون خانواده‌های بی‌بضاعت بود و به‌ما مستمری ناچیزی می‌دادند (هر بچه‌ای ۵ تومان). او را دیدم وبه‌وی حمله کردم وشیون کردم که: شوهرم را فریب دادی، تأمین دادی و اوراکشتی و ما را حالا مثل گداها تحقیر می‌کنی. تیمسار همت که سرطان حنجره داشت و بسیار لاغر و عصبی شده بود، ازکوره در رفت و باصدای گرفته که از ته‌گلو بیرون می‌آمد ونامفهوم بود گفت: من نکشتم! من نکشتم! آن نامرد (منظورش شاه‌بود) به‌من قول داد و من‌هم حرف

۱. یکی از نامه‌های ارسالی به‌حبیب شهبازی، آرشیو خصوصی نگارنده.
۲. نامهٔ مهندس کوششی رئیس کارخانهٔ قند که معروف بود نمایندهٔ دربار است، آرشیو خصوصی نگارنده.
۳. یادداشت سرهنگ حریری رئیس ساواک فارس.
۴. برگ ۱۶۷، پوشهٔ ۱۵ پروندهٔ حبیب‌الله‌شهبازی در دادگاه زمان‌جنگ شیراز، رونوشت: آرشیو خصوصی نگارنده.

او را زدم.»[۱]

یکشنبه ۴۲/۲/۲۱ سرلشگر همت و مهندس کوششی، نمایندگان شاه و سرهنگ حریری، رئیس ساواک فارس، با اتومبیل جیپ و بدون محافظ به‌ملهٔ گاله می‌روند و حبیب شهبازی به‌شیراز می‌آید و بلافاصله در سلول انفرادی ساواک زندانی می‌شود:

حبیب شهبازی در تقویم بغلی که پس از تیرباران تحویل خانواده‌اش شد، مراحل زندان را چنین یادداشت کرده است:

«۴۲/۲/۲۱: خود را در اختیار تیمسار سرلشگر همت و ریاست سازمان امنیت گذارده و در سازمان امنیت بازداشت شدم.

۴۲/۴/۴: با هواپیمای داکوتای ارتشی از شیراز به تهران حرکت‌دادند و در انفرادی قزل‌قلعه شمارهٔ ۲ زندانی شدم.

۴۲/۶/۲۷: از قزل‌قلعه به‌زندان انفرادی دژبان منتقل [شدم] و تا ۴۲/۹/۲۵ در انفرادی سمت آفتاب بودم.

۴۲/۹/۲۷: از انفرادی سمت آفتاب به‌اتاق انفرادی سمت سایه تغییرمکان داد.

۴۲/۱۰/۲۶: با آقای ناصر طاهری هم‌اتاق شدیم.

۴۲/۱۱/۲۰: با هواپیمای غول‌پیکر دسته‌جمعی از تهران به‌شیراز حرکت [کردیم] و ساعت هشت‌ونیم به‌شیراز وارد شدیم. در اتاق شمارهٔ ۳ خلوت شهربانی زندانی شدم.»[۲]

در تیر ماه ۱۳۴۳، حبیب‌الله شهبازی به‌اتفاق عده‌ای دیگر در دادگاه زمان جنگ شیراز در یک محاکمهٔ نمایشی، محاکمه و در سحرگاه ۱۳ مهر ۱۳۴۳ به‌شهادت می‌رسد. او با روحیه‌ای قوی و شجاعتی اعجاب‌انگیز برای تیرباران آماده می‌شود[۳] و وصیتنامهٔ خود را با خطی زیبا و بدون کمترین لرزش، چنین آغاز می‌کند:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ــ سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز ــ مرده آن است که نامش به‌نکوئی نبرند»[۴]

و در نامه‌ای به‌پسر خردسالش می‌نویسد:

۱. مصاحبه با همسر حبیب‌الله شهبازی.

۲. آرشیو خصوصی نگارنده.

۳. مرحوم حبیب‌الله‌شهبازی را سحرگاه برای تیرباران می‌برند. با ظاهری آراسته، کت‌وشلوار و کراوات، حاضر می‌شود. تیمسار نصیری و تیمسار مهدوی در مراسم حضور داشتند. نماز صبح را می‌خواند و سپس وصیتنامه را می‌نویسد. صبحانه (نان‌وکره) را با اشتها می‌خورد و درحین‌صرف‌صبحانه به‌شوخی با قاضی‌عسکر می‌پردازد وقاه‌قاه می‌خندد. درخواست‌می‌کند که او را به‌چوب تیرباران نبندند و می‌گوید: خودم می‌ایستم. موافقت نمی‌شود. درخواست می‌کند که چشمهایش را نبندند. موافقت می‌شود. پزشک زندان معاینه بعمل می‌آورد. فشار خون ۱۳/۷ و روحیه قوی و بدون اضطراب است .... (گزارش خبرنگار کیهان در آرشیو روزنامهٔ کیهان و مصاحبه با آقای صمد دوستدار که درمراسم حضور داشته است).

۴. آرشیو خصوصی نگارنده. این شعر شیخ مصلح‌الدین‌سعدی شیرازی توسط خانوادهٔ او بر سنگ قبرش حک‌شد، ولی پس‌ازچندی ساواک آن را تراشید وخانوادهٔ او را مورد مؤاخذه قرارداد.

«ازدرگاه خداوند آرزویم این است که آن فرزندان دلبند با آن هوش و ذکاوت فوق‌العاده که دارید در تحصیلات خود کوشش نموده که انشاءالله فرزندخوبی برای مملکت باشید. بالاخره فراز ونشیب در زندگی زیاد است، به‌قول شاعر توانا حافظ: گر دو روزی دور گردون بر مراد ما نرفت ـ دائماً یکسان نباشد حال دوران غم‌مخور. فعلاً از من دربارهٔ خانواده وفرزندانم جزدست‌نیاز و دعابه‌سوی خداکاری از دستم‌ساخته‌نیست و ازخداوند مسئلت می‌نمایدکه درچهره وسیمای معصوم شما فراق پدر اثر نکند...»[1]

جریان قیام‌عشایر سرخی در کیفر خواست دادستان نظامی

«غیرنظامی حبیب‌الله، فرزند شهباز، شهرت شهبازی به‌شناسنامهٔ شمارهٔ ۱۷۸ متولد بیگدانه، اهل کوهمرهٔ سرخی، شغل‌زراعت، دارای سه‌همسر، باسواد، مسلمان، بدون‌پیشینهٔ کیفری در تاریخ ۴۲/۲/۲۵ به‌موجب قرار بازداشت موقت زندانی است.

برابر مدارك ومحتویات پرونده، پس‌ازتصویب‌قانون اصلاحات‌ارضی درسال ۱۳۴۰ عده‌ای از مالکین فارس و بویژه مالکینی‌که از سران عشایر بوده‌اند، ناراحت شده به‌فکر خود درصدد چاره‌اندیشی برآمده‌اند. چندی بعد، جریان شهادت مهندس ملك‌عابدی در تنگ‌آب فیروزآباد در تاریخ ۴۱/۸/۲۱ پیش آمد می‌نمایدکه به‌منظور تعقیب مجرمین اوامر موکد به‌مأمورین انتظامی‌استان‌واصل وتیمسارسرتیپ‌اشکان‌فرمانده ناحیهٔ‌ژاندارمری فارس شخصاً به‌فیروزآباد عزیمت و فرمانداری نظامی در شیراز اعلام می‌شود... حبیب شهبازی از طرف تیمسار اشکان به‌فیروزآباد احضار و از نامبرده چندنفر از متهمین به‌قتل شادروان مهندس‌ملك‌عابدی خواسته می‌شود وحبیب‌شهبازی... ازسفرفیروزآباد فوق‌العاده نگران باز می‌گردد ... و ازاین تاریخ آمدورفت خود را به‌شیراز فوق‌العاده کم می‌نماید.

مقارن رفراندم تاریخی: در این ایام حبیب شهبازی ... درکوهمره بیکار ننشسته و به‌مناسبت تمرد وعدم‌حضور درشیراز، مراتب عصیان‌ویاغیگری او درطوایف دور ونزدیك منتشر می‌شود. دستجات سارقینی که در اثر فشار و تعقیب ژاندارمری به‌ستوه آمده بودند از موقعیت استفاده کرده به‌طرف کوهمرهٔ سرخی سرازیر می‌شوند و حبیب شهبازی هم‌مقدم آنها راگرامی می‌شمرد. درتاریخ ششم بهمن۴۱ که مصادف با رفراندم تاریخی‌ملت ایران نسبت به‌لوایح ششگانهٔ پیشنهادی‌شاهنشاه بود، علناً مخالفت می‌کند واهالی کوهمرهٔ‌سرخی را وادار می‌نمایدکه رأی ندهند.

اطراق مسقان: مقارن غروب‌آفتاب روز ۴۱/۱۲/۱۱ دستجات اشرار بالا هر یك به‌سرکردگی‌سردستهٔ خود وسردستگی کلی حبیب‌شهبازی به‌حدود مسقان می‌رسند و درمحل رودخانه که درحدود یك‌کیلومتری مسقان می‌باشد اطراق می‌نمایند.

۱. آرشیو خصوصی نگارنده.

غائلهٔ فارس: بدین‌ترتیب اولین اقدام‌عملی ازطرف حبیب‌شهبازی علیه قوای‌دولتی انجام می‌شود و پاسگاه دادنجان خلع‌سلاح می گردد. حبیب شهبازی تفنگهای به‌دست آمده را بین سران شرکت‌کننده تقسیم می‌نماید. (در واقعهٔ‌دادنجان شش‌نفر درجه‌دار وژاندارم شهیدشده‌اند). به‌محض‌وصول گزارش خلع‌سلاح پاسگاه دادنجان، عناصر انتظامی‌ازآنهمه پافشاری برای حل مسالمت‌آمیز مسأله مأیوس شده و پادگانی به‌فرماندهی سرکارسرهنگ وزین به‌ریچی کوهمره‌اعزام و بدین‌ترتیب دست‌حبیب‌شهبازی از ریچی وشیرازقطع‌می‌شود.

اشرار سرخی: در روز۴۱/۱۲/۱۷صدنفر ژاندارم در گردنهٔ بلقو با اشرارسرخی مقابله می کنند. اشرار متواری می‌شوند، ولی با نفرات گله‌زن و موزوری روبرو می‌شوند و درنتیجه، سرکارسرگردبانکی ویك‌نفرافسردیگر مجروح و دونفر ژاندارم شهیدمی‌شوند.

تسلیم وتحویل اسلحه: پس از تسلیم حبیب شهبازی به‌فاصلهٔ چند روز بهادر امیری وعوضقلی محمدی‌مسقانی باعده‌ای ازتفنگچیان خود به‌شیرازآمده، درستادنیروهای‌جنوب حضوریافته، تسلیم و اسلحهٔ خود را تحویل و به‌اخذ تأمین نائل شدند.

... حبیب شهبازی متهم به‌تشکیل دستهٔ اشرار و اقدام برضد امنیت داخلی مملکت، بطورکلی‌مشارالیه منکرکلیهٔ‌اتهامات وارده‌بوده ومدعی‌است‌دراثرفشار مأمورین‌ژاندارمری ازشهر خارج شده‌وهیچگونه عمل‌خلافی مرتکب نشده است. سرهنگ ستاد محمود همایون»[۱]

سرهنگ همایون به‌خاطر نگارش این‌کیفرخواست‌که سراپای آن توهین و تحریف است، به‌درجهٔ سرتیپی نائل شد وپس‌از بازنشستگی به‌شغل «پولساز» وکالت دادگاه نظامی استان فارس پرداخت و با سرکیسه‌کردن و رشوه‌گیری از خانواده‌های زندانیان‌سیاسی، میلیونها تومان اندوخت. باپیروزی انقلاب اسلامی، او نیزمانندآریاناها به‌اروپا گریخت و موقتاً از چنگال عدالت اسلامی خلاصی یافت.

علل شکست قیام

همانطورکه دیدیم، قیام یك‌حرکت سازمان نیافته و «واکنشی» بودکه با پیشدستی رژیم شاه برعشایر تحمیل شد.

مرحوم شهبازی از حدود سال ۱۳۴۰ به‌گردآوری مقادیر زیادی اسلحه دست زده و در تدارك شروع یك حرکت مسلحانه علیه رژیم شاه بود. این اقدامات از دید ساواك مخفی نبود ولذا رژیم مترصد فرصتی بود تا قبل‌از شروع، قیام را درنطفه خفه‌کند. توطئهٔ قتل ملك عابدی به‌همین منظور انجام شد و با فشار ساواك و ژاندارمری، عشایر ناخواسته

۱. پروندهٔ حبیب‌الله شهبازی در دادگاه سران عشایر فارس (زمان جنگ شیراز)، به‌نقل از «کیفرخواست دادستان نظامی دادگاه زمان جنگ علیه سران عشایر فارس»، اطلاعات، سه‌شنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۴۳، ص۹.

مجبور به‌قیام شدند. در نتیجه، لحظه شروع قیام را رژیم تعیین کرد وعشایر علی‌رغم تمهیدات پیشین، درگیر یك حرکت نظامی واکنشی و دفاعی شدند.

عدم سازمان‌یافتگی و واکنشی بودن قیام، تأثیرات زیانبار خود را بر سراسر دورهٔ قیام گذارد و شکست آن را موجب شد. عللی که ذیلاً ذکر خواهد شد، همه ناشی از این امر است:

به‌علت واکنشی بودن و سازمان‌نیافتگی قیام، میان عشایر قیام‌کننده در منطقهٔ سرخی با عشایر قیام‌کننده در منطقهٔ بویراحمد ارتباطی وجود نداشت و به گفتهٔ آریانا، در سطح عشایر قیام‌کننده درفارس (و به‌قول او«غائلهٔ جنوب»)، «عدم وحدت‌فرماندهی» وجود داشت.

همانطورکه می‌دانیم همزمان با قیام حبیب شهبازی، درمنطقهٔ بویراحمد علیا و سفلی نیز قیامهای عشایری شعله می‌کشد. قیام عشایر بویراحمدی ازنظر وسعت و کمیت‌بزرگتر از قیام سرخی بود، ولی از نظر انگیزه‌ها وکیفیت رهبری دو جریان متفاوت بودند. قیام حبیب شهبازی، دارای آرمانهائی فراتر از خواستهای ایلی بود و افق دید آن به‌سطح خواستهای اجتماعی‌وسیاسی مترقیانه درمقیاس کل کشور (مانند حمایت ازنهضت‌روحانیت، پایان دیکتاتوری، انجام اصلاحات‌اجتماعی و...)که در اعلامیه‌های حبیب شهبازی‌مندرج است، فرا روئیده بود.

مرحوم شهبازی‌ازآنجاکه درگیریك‌جنگ‌ناخواسته و واکنشی شده بود، نتوانست عملیات نظامی را با سران عشایر بویراحمدی هماهنگ‌کند. او پس‌از شروع قیام درصدد تماس باآنها برآمد، ولی دیگر دیر شده بود و منطقه و راهها وکانالهای تماس در دست ساواك بود.

به‌علت سازمان‌نیافتگی قیام وتحمیل آن ازسوی رژیم برعشایر، ارتباط قیام‌کنندگان باشهرنشینان سخت ناچیز بود.

مرحوم شهبازی‌ازطریق دونفرکه با محافل‌روحانیت وجبههٔ ملی دوم ودیگرنیروهای آزادیخواه در تهران ارتباطهائی داشتند، کوشید تا با تهران تماس برقرارکند. این‌دونفر درکوه به‌ملاقات مرحوم شهبازی آمدند، ولی در بازگشت توسط ساواك دستگیر وزندانی شدند وتلاش مزبور عقیم ماند.[1]

تنها نیروی شهری‌که از قیام حمایت می‌کرد، روحانیت آگاه بود. شهید محراب

۱. جبههٔ ملی دوم درشرایط آزادی نسبی‌که درکشور پدیدآمد، درسال۱۳۳۹ ایجادگردید و تا سال ۴۲ ادامه داشت. درسال ۴۱ کنگرهٔ جبههٔ‌ملی باشرکت ۱۷۰ نماینده درتهران‌تشکیل گردید واساسنامه ومنشورجبههٔ ملی را تصویب‌نمود. جبههٔ‌ملی دوم‌جریانی یکدست ومتشکل نبود وباآن، طیف‌وسیعی‌ازنیروها همکاری داشتند: دریکسو شخصیتهای مذهبی چون مرحوم آیت‌الله طالقانی، مهندس‌مهدی‌بازرگان و دکتریدالله‌سحابی بودندکه برابعاد اسلامی‌مبارزه تأکید می‌ورزیدند، و درسوی‌دیگرافرادملی‌گراکه خواستشان دمکراسی غربی درچهارچوب نظام‌سلطنتی بود. به‌هرتقدیر، مفاد اعلامیهٔ مرحوم شهبازی در حمایت از جبههٔ ملی دوم در راستای جلب حمایت همهٔ نیروهای‌آزادیخواه از قیام عشایر بود وباید باتوجه به‌جوسیاسی آن زمان درنظرگرفته شود.

ومجاهد عالیقدر، آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب و مرحوم آیت‌الله شیخ بهاءالدین محلاتی به‌حمایت مادی و معنوی از عشایر پرداختند؛ متأسفانه ساواک موفق‌شد شبکهٔ ارتباطی عشایر را باروحانیت‌شیراز به‌دست خود بگیرد. یك‌روحانی نمای ساواکی که مورداعتماد مرحوم شهبازی بود، رابط وی باعلمای شیراز شد. این فرد مزدور، پیامهای مرحوم شهبازی را مستقیما به‌سرهنگ حریری رئیس ساواك فارس می‌داد و به‌دستور او مراجعاتی به‌روحانیت می کرد. بسیاری از کمکهای روحانیت شیراز توسط وی دزدیده و حیف ومیل شد.[1]

ساواك که شبکهٔ ارتباطی با روحانیت و شهرنشینان را به‌دست خود گرفته بود، با ارسال پیامهای مجعول در جهت تضعیف روحیهٔ عشایر، مرحوم شهبازی را زیر پوشش القائات و اخبار برنامه‌ریزی شدهٔ خود قرار داد. در نتیجه، حبیب شهبازی که درمحاصرهٔ خبری ساواك و قطع کامل ارتباطات سالم قرار گرفته بود، به‌سمت «تسلیم» گرایش یافت.

به‌علت فقدان کانال ارتباطی سالم با شهرنشینان، پیامهای مرحوم شهبازی در بایگانی ساواك‌محبوس ماندوانگیزه و آرمانهای‌قیام، بجز دو سه‌اعلامیه که درمحدودهٔ کوچکی پخش شد، پژواکی درشهر نیافت.

علی‌رغم این وضع، مجاهد بزرگ آیت‌الله طالقانی و شهید محراب آیت‌الله دستغیب بخوبی برآرمانهای قیام واقف بودند. مرحوم طالقانی دراعلامیه‌هائی کوشید تا آرمانهای عشایر قیام کننده را تبلیغ کند و ماهیت تبلیغات رژیم را برملا سازد.

همزمان، ساواك وآریانا، کلانتران مزدور سایر ایلات و عشایر را به‌خدمت گرفته و مانع تسری قیام به‌سایر مناطق عشایری شدند و نیز از عناصر خودفروختهٔ بومی با نام «چریك‌دولتی» درجهت‌سرکوب قیام استفاده کردند. رودررو قرار دادن این افراد باعشایر قیام‌کننده، سهم مهمی درشکست نهضت داشت.

در بحبوحهٔ قیام، ساواك شیراز خانوادهٔ مرحوم شهبازی را به‌گروگان گرفت و با ارسال اخباری در این زمینه، در جهت تضعیف روحیهٔ او و تحریك وی به «تسلیم» کوشید.[2]

در پایان باید به‌حجم بسیار سنگین تبلیغات رژیم علیه ماهیت‌وآرمانهای قیام اشاره

۱. نقش ساواك فارس درکنترل کانالهای ارتباطی قیام بسیار مرموز است و نیازمند بررسی دقیق و مبتنی براسناد ساواك. آنچه روشن است ساواك با در دست داشتن‌کانالهای ارتباطی مرحوم شهبازی به‌مانورهای زیادی دست می‌زند؛ از جمله در تهران، از طریق مزدوری به‌نام علیرضا دستغیب، باآقایان پرویز عدالت‌منش (خواهرزادهٔ مرحوم آیت‌الله طالقانی) و ابوالحسن طالقانی (پسر مرحوم طالقانی) تماس می گیرد وآنان‌که ماهیت فرد مزبور را نمی‌شناخته‌اند، برای کمك به‌عشایرفارس‌مقداری‌دینامیت‌تهیه کرده ومی‌دهند. این‌پروکاسیون مستمسکی می‌شود تا ساواك مرحوم آیت‌الله طالقانی را دستگیر کند (مراجعه شود به طالقانی وتاریخ، ص۲۰۷).

۲. ازجمله سرهنگ‌حریری رئیس ساواك، پیامهای متعدد وشدیدی بااین مضمون برای مرحوم شهبازی ارسال داشت‌که «اگرتسلیم نشوی خانواده‌ات را نابود خواهیم کرد.» (مصاحبه‌باهمسر مرحوم شهبازی).

کرد. این جنگ شدید روانی در اسناد مندرج در کتاب حاضر کاملاً روشن است. درمقابل، عشایر فاقد کمترین وسیلهٔ تبلیغی بودند.[۱]

۱. متأسفانه باید گفت که امروزه نیز پس از گذشت ۲۴ سال از قیام خونین عشایر فارس، سایهٔ سنگین تبلیغات شاه ـ امریکا بر آن سنگینی می کند. علت این امر فراموش شدن حوادث قیام و بی‌توجهی مورخان و محققان به آن است که در زمان خود پرسروصداترین حادثهٔ کشور محسوب می‌شد.

۷

اسناد محرمانهٔ عملیات شاه ـ آریانا علیه قیام

در این بخش، اسناد «سری» و «محرمانه»ای را که حاوی گزارشات سرکوب قیام ایل‌سرخی توسط آریانا به‌شاه معدوم است، بررسی می‌کنیم. مأخذ ما کتاب تاریخچهٔ عملیات نظامی جنوب اثر ارتشبد بهرام آریانا، چاپ ۱۳۴۲، چاپخانهٔ ارتش شاهنشاهی است.[۱]

قبل از بررسی اسناد، نکته‌ای که شایان توجه است، کین‌توزی و قساوت و توحشی است که در لابلای اسناد مذکور به‌چشم می‌خورد؛ چنان قساوتی که گمان نمی‌رود حتی در مربیان آریانا ـ ژنرالهای امریکائی ـ نیز به‌هنگام قتل‌عام قبایل سرخپوست وجود داشته است! جملهٔ زیر که از نامهٔ یکی از افسران مقتول درجریان سرکوب عشایر فارس درسالهای ۴۱ـ۴۲ استخراج شده است، این روحیه را نشان می‌دهد:

«... من داوطلبانه و با غرور و افتخار خواسته‌ام که در پیشاپیش نیروهای ما با آنهایی که امروز به‌نام دشمن در داخل خاك ما با ما می‌جنگند، مصاف دهم. به‌ماهیت و چگونگی دشمنان‌هموطن ماکاری نداریم... آنچه برای من مهم‌است امروز مأموریت یافته‌ام به‌فرمان ارتش با آنها بجنگم... آنها هموطنان من هستند و به‌زبان من تکلم می‌کنند، امامن بیرحمانه کوشش خواهم کرد نابودشان سازم؛ زیرا مأموریت و وظیفهٔ سربازی من چنین حکم می‌کند...»[۲]

در این بخش، نگارنده می‌کوشد تا به‌کمك اسناد مندرج درکتاب آریانا گوشه‌های

۱. با تشکر از آقای جواد صفی‌نژاد، استاد مردم‌شناسی دانشگاه تهران که این سند نایاب را دراختیار نگارنده قرار داد.

۲. ارتشبد بهرام آریانا، تاریخچهٔ عملیات نظامی جنوب، ص ۱۷۴.

جدیدی از قیام عشایر سرخی را روشن کند. طبیعی است چون موضوع پژوهش ما قیام ایل‌سرخی است و نه قیام عمومی عشایر فارس، تأکید ما نیز بر موضوع پژوهش باشد.

قبل‌از بررسی اسناد، تذکر چند نکته ضرورت دارد:

۱. قیام سالهای ۴۱-۴۲ عشایر فارس یك قیام خودانگیختهٔ مردمی و انفجار خشم و واکنش طبیعی عشایر فارس علیه سرکوبگریهای رژیم بود و بدون شك از جو عمومی کشور و قیامی که به‌رهبری امام‌خمینی درسراسر کشور آغاز شد تأثیر گرفت و جزئی‌ازآن محسوب‌می‌شد. قیام، همگون و دارای‌رهبری متمرکز ویکدست نبود. عشایر بویراحمدی و سرخی براساس ساختار ایلی و به‌رهبری سران سنتی خود درقیام شرکت جستند. سران قیام، رؤسای طوایف بویراحمد علیا و سفلی (عبدالله ضرغامپور و ناصر طاهری)، رئیس ایل‌سرخی (حبیب‌الله شهبازی)، سران‌طوایف کوچکی که مستقل می‌جنگیده‌اند (غلامحسین سیاهپور از طایفهٔ جلیل)، سادات مبارز (سید محمدصالح)[1] وبزرگان اولادها وتیره‌هائی از عشیره‌های‌دیگر بودند. فقدان رهبری واحد وپراکندگی وعدم ارتباط عشایر قیام‌کننده عامل اصلی در شکست سریع قیام بوده است.

۲. قیام‌سالهای ۴۱-۴۲ عشایر فارس، چه ازلحاظ ترکیب نیروهای شرکت‌کننده، چه از لحاظ مبتنی بودن سازمان نظامی قیام بر ساختار ایلی و رهبری رؤسای ایلات و سران‌طوایف وتیره‌ها وچه‌از لحاظ انگیزه‌ها واهداف، یك قیام خالص وکلاسیك‌عشایری بود و درآن به‌هیچ‌روی نه مسألهٔ زمین مطرح بود و نه مسألهٔ اصلاحات ارضی.

۳. قیام عشایر فارس متأسفانه حالت عمومی به‌خود نگرفت. به‌علت سازش سران مهمترین ایلات جنوب با رژیم شاه (کلانتران قشقائی و بختیاری) و همکاری فئودالها با ارتش (قوامیها و ...)، بخش عظیمی از نیروهای مردمی عشایر، به‌قول آریانا «بیطرف» ماند و درنتیجه، رژیم از سوئی توانست با خیال راحت به‌سرکوب مناطق بویراحمد و کوهمرهٔ سرخی دست‌زند و ازسوی‌دیگر، به‌علت عدم‌کارائی ارتش درجنگهای‌پارتیزانی، با استفاده‌ازنیروی‌چریکهای مزدور، به‌سرکردگی کلانتران خریده‌شده و فئودالها به‌عملیات چریکی علیه عشایر قیام‌کننده اقدام‌کند.

۴. معهذارژیم‌پس‌ازخاموش‌کردن‌قیام در دوکانون مذکور، به‌سرکوب عام، گسترده و خلع سلاح وحشیانهٔ عموم عشایر ــ چه قیام‌کننده و چه بیطرف ــ دست زد. سپس رژیم

۱. سیدمحمد صالح درجریان‌جنگ به‌شهادت رسید. به‌دستورآریانا برای ایجاد رعب و وحشت جنازهٔ تیرباران شدهٔ او را به‌شیرازآوردند و در دروازهٔ‌کازرون چندین روز بر دار کردند. نگارنده خود شاهداین‌صحنهٔ موحش بود. درهمان زمان در شیراز شعری برسر زبانهاافتاد که یك بیت آن چنین بود:

محمدرضاشاه چه بیدادکرد — محمد صالح را مرده بر دارکرد

. . . . . .

از جملهٔ دیگر اقدامات قساوت‌آمیزرژیم، نمایش اجساد شهدای عشایر درخیابانها بود. اجساد خونین را بر نردبان می‌بستند و بوسیلهٔ ریوهای ارتشی در خیابانهای شهر حرکت می‌دادند!

در دادگاه فرمایشی «سران عشایر فارس» و با نمایش عده‌ای به‌عنوان متهم که کوچکترین اقدامی علیه شاه نکرده بودند، کوشید تا قیام را یك جریان «سازمان‌یافتهٔ فئودالی» (!) جلوه گر سازد که گوئی «از تهران پول و دستور می گرفته» است! دادستان نظامی برای اثبات مدعای خود و حتی برای اثبات پیوند سازمانی سران قیام و دیگر متهمان، هیچ سندی نداشت تا ارائه دهد.

۵. در سرکوب قیام عشایر فارس، شاه مستقیماً و شخصاً و با وسواس زیاد نظارت و رهبری عملیات نظامی را به‌دست داشته است.

پایگاه مردمی قیام

در اسناد و مدارك مندرج در کتاب آریانا اعترافات زیاد وجالبی بر پایگاه همگانی و مردمی قیام موجود است. ازسوئی آریانا می کوشد تا عدهٔ افراد مسلح قیام کننده را بسیار کم جلوه دهد و از «۲۹۰۰ نفر تیراندازان دشمن» در دو منطقهٔ بویراحمد و سرخی نام می برد و از سوی دیگر به بیست‌هزار اسلحهٔ عشایر اشاره می کند.

سند زیر بروشنی پایگاه وسیع مردمی قیام را اثبات می کند:

«پیشگاه مبارك اعلیحضرت همایون شاهنشاه بزرگ ارتشتاران

مفتخراً به‌شرفعرض می‌رساند ...

روزی که جان‌نثار برحسب اوامرملوکانه وارد شیرازشدم، محیط فارس چه درداخل وشهرستانها و چه در مناطق عشایرنشین، یك پارچه آتش و التهاب و تشنج بوده و در هر حادثه‌ای از قبیل خلع‌سلاح دادنجان، توت‌نده، پیربنو، تنگ گچستان، تنگ آب عراق، پل بریم، لوداب وغیره، صدها نفر ازافرادعادی وعامی ایلات‌شرکت داشته‌اند وهمانطوری که کدخدایان بویراحمدی در پیشگاه مبارك به‌شرفعرض رسانیده‌اند، دست کلیهٔ آنان جز چند نفر به‌خیانت آلوده بود و در سایر مناطق نیز افراد ساده‌لوح ایلی و حتی دهقانهائی که به‌دست مبارك شاهانه اسناد مالکیت دریافت داشته‌اند و هنوز با دردست داشتن اسناد دراثر تلقینات سوء کلانتران‌خائن درکوهها متواری وسرگردان‌بوده و راه زیست وبرگشت برای آنان میسر نیست...

خورشید برومند یا بهادر سرخی، عوضقلی مسقانی و نظایرآنان را اگر از نزدیك ملاحظه فرمایند اینها کسانی نیستند که خائن یا عامل توطئه باشند و اگر همطراز این قبیل افراد دستگیروتعقیب شوند باید بیش ازهزاران‌نفر به‌دار مجازات آویخته شده و یا به‌گوشهٔ زندان افکنده شوند. اینك‌جان‌نثار از پیشگاه فرمانده تاجدارخود استدعا می‌نماید به‌چاکر آزادی عمل داده شود تا وظیفه و دین خود را دربرابر شاهنشاه و میهن انجام‌دهم.

۳/۵۱۱۱ ـ ۴۲/۳/۸ جان‌نثار: سپهبد بهرام‌آریانا».[۱]

۱. تاریخچهٔ عملیات نظامی جنوب، ص ۲۳۹.

قیام روحانیت وعشایر از دیدگاه آریانا

«یك تحول بزرگ اقتصادی واجتماعی به‌پیشوائی اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی در دوسال اخیر فصل نوینی را در تاریخ این ملت کهنسال و باستانی گشود...

عکس‌العمل این جنبش ملی، حرکات مذبوحانه و ابلهانهٔ یك عده تاریکدل و تبهکار بود. این جانیان که مانند زالو عادت به‌مکیدن خون طبقات زحمتکش، جزء طبیعت ثانوی آنان شده بود توطئه‌هائی را آغاز کردند. از طرفی، از سادگی و عقاید دینی تودهٔ مردم سوءاستفاده کرده و به‌دست یك‌عده روحانی‌نمای‌شیادآتش‌ناامنی را درشهرها دامن‌می‌زدند؛ از سوی دیگر، با برپاکردن‌آشوب و طغیان مسلحانه بوسیلهٔ یك عده تبهکار حرفه‌ای،غائلهٔ جنوب را بوجودآوردند.

اشرار جنوب که محور اصلی این عملیات ارتجاعی بودند با اشغال‌کوهستانهای سخت وغیرقابل دسترس وناامنی جاده‌ها وشهرها وآبادیهای جنوب‌کشور، شروع به‌کشتار وچپاول کرده‌وکوشش داشتندکه نیروهای مسلح‌ارتش را مدتهای طولانی وباعده‌های زیاد درگیر کنند.

قدرت اراده و فرماندهی و رهبری بزرگ ارتشتاران و فداکاری ارتش شاهنشاهی که درآن مناطق به‌نام نیروهای جنوب تشکیل یافته بود، غائله را خاتمه داد.»[1]

آغاز مأموریت آریانا

«در یکی از روزهای نیمهٔ دوم اسفندماه سال ۱۳۴۱ از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاه بزرگ ارتشتاران احضار و مأمور پایان دادن به‌غائلهٔ جنوب گردیدم...

این عملیات از نیمهٔ دوم اسفندماه آغاز و در چندین مرحله انجام و درعرض‌کمتر از سه‌ماه با پیروزی درخشانی پایان یافت. در اواخر تیرماه اشرار سرکوب و سازمانهای مسلح آنها متلاشی و سران آنها کشته یا دستگیر و یا تسلیم شدند. برقراری امنیت‌کامل در مناطق جنوب‌کشور و خلع سلاح بی‌سابقه‌که رقم‌آن روز انحلال نیرو به‌ده‌هزار و پانصد قبضه بالغ شد، نتیجهٔ این عملیات بود.»[2]

عشایر قیام‌کننده

«طبق اطلاعاتی که در ستاد بزرگ ارتشتاران پیش ازحرکت در اختیار گذاشته شد وبعداً هم‌درمحل با گزارشات رسمی‌عناصر اطلاعاتی لشگرها و ساواك و ژاندارمری تطبیق یافت، تعداد تیراندازان دشمن به‌شرح زیر اعلام گردیده بود:

ـ اشرار بویراحمد سفلی به‌سرپرستی عبدالله ضرغامپور درحدود ۱۵۰۰ نفر

۱. همان مأخذ، ص۱.
۲. همان مأخذ، ص۲.

ـ اشرار بویراحمد علیا به‌رهبری ناصر طاهری درحدود ۸۰۰ نفر
ـ اشرار کوهمرهٔ سرخی به سرپرستی حبیب شهبازی
ـ در منطقهٔ ممسنی درحدود ۸۰۰ تیرانداز اعلام که به‌علت تحت‌نظر بودن بعضی‌از سران‌آنان در شیراز و مراقبت نیروآغاز به‌عمل نکردند.
ـ قشقائیها غالباً مسلح ولی تا پایان عملیات بیطرف ماندند.
ـ از عشایر بختیاری با وجودآنکه مسلح بودند، عمل بر خلاف انتظاری مشاهده نگردید ...»[1]

خصایص عشایر قیام‌کننده

«خصایص اشرار:
ـ بسیار دلیر؛
ـ خشن؛
ـ تیرانداز ماهر؛
ـ کوهنورد برجسته؛
ـ ورزیده در حفاظت انفرادی؛
ـ ماهر در استتار بویژه از نظر اکتشافات هوائی؛
ـ استعداد زیاد تشخیص زمین و انتخاب بهترین پناهگاهها؛
ـ مهارت‌کامل در دستبرد وعملیات شبانه؛
ـ ورزیدگی‌کامل دربرقراری تأمین؛
ـ بسیار قانع؛
ـ بسیار باهوش؛
ـ سوارکار ماهر؛
ـ مهارت زیاد در جاسوسی، کسب اطلاع و انتشار اخبار دروغ؛
ـ کم‌شدن ارزش رزمی آنها درمناطق غیر از مسکن خود.
ازنظر سران اشرار:
ـ عدم وحدت فرماندهی؛
ـ ورزیدگی‌کامل درهدایت زدوخوردهای محلی، ولی عدم استنباط وضعیت‌کلی.
بطور خلاصه این افراد بسیار ورزیده و آنطوری هستند که ارتشها با زحمات و مخارج گزاف می‌خواهند واحدهای‌کماندو و رنجر خود راآنگونه تربیت‌کنند.»[2]

۱. همان مأخذ، ص۳.
۲. همان مأخذ، ص ۳ و۴.

اسلحهٔ عشایر قیام‌کننده

«[اسلحهٔ عشایر] از نظر تعداد بالغ بر بیست‌هزار قبضه در آغاز عملیات تخمین‌زده شده بود و از نظر نوع سلاح، از تفنگهای سرپر قدیمی گرفته تا تفنگهای برنو، امیك، پنج تیر آلمانی، کارابین، تفنگهای انگلیسی و پنج تیرپران وسلاحهای شکاری در دست آنان مشاهده گردیده ...»[۱]

نیروهای سرکوبگر رژیم

«ـ واحدهای رزمی لشگر سبك ۱۰ پارس؛
ـ واحدهای رزمی لشگر سبك ۹ خوزستان؛
ـ مرکز پیاده؛
ـ هنگ پیادهٔ ۲۰ کرمانشاه؛
ـ هنگهای یك‌گردان دراختیار لشگر۱۰ پارس؛
ـ یك‌گردان پیادهٔ هنگ ۲۰ کرمانشاه دراختیار لشگر ۹ خوزستان؛
ـ یك‌گردان پیاده از لشگر لرستان در اختیار لشگر ۱۰ پارس؛
ـ پشتیبانی هوائی پایگاه وحدتی که عناصر مقدم‌آن در فرودگاه شیراز بود؛
ـ گردان عملیات مخصوص.»[۲]

به‌این دستجات بایدگروههای چریك دولتی مرکب ازکلانتران مزدور و افراد خودفروخته، فئودالها و ایادیشان وعناصر ساواك را اضافه‌کرد. رؤسای ساواك، از جمله پاکروان و نصیری شخصاً در عملیات سرکوب شرکت داشتند.[۳]

خوانین وکلانتران‌مزدورعلیه‌عشایر

خوانین وکلانتران مزدور ایلات وطوایف و فئودالها نقش مهمی در سرکوب قیام داشتند. آنها بااستخدام دستجات مزدور «چریك‌دولتی» ازافراد ناآگاه ویاطماع، به‌تعقیب عشایرقیام‌کننده درکوهستانها پرداخته وازاین‌طریق میلیونها تومان پول، اسلحه، مدالهای «شجاعت»(!) و... دریافت داشته و به‌نمایندگی مجلس طاغوت دست یافتند.

این افراد عموماً کسانی هستند که پس‌ازانقلاب اسلامی ایران درفارس به‌حرکتهای ضدانقلابی دست زدند.

سند زیر نحوهٔ بهره‌برداری رژیم از اینگونه افراد را نشان می‌دهد:

۱. همان‌مأخذ،ص۴. با احتساب این‌آمار، باید عشایرمسلح را صرف‌نظر از عشایر بدون‌سلاح، حداقل ۲۰هزار نفر دانست.
۲. همان مأخذ، ص۴.
۳. مصاحبه‌های متعدد با شاهدان عینی و نیز اسناد مندرج درکتاب آریانا.

«بی‌سیم. رمز
وسیلهٔ دفتر ویژهٔ اطلاعات
پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه بزرگ ارتشتاران
تاکنون ایل قشقائی هیچگونه تظاهری به‌مخالفت نکرده و اگر جاده‌های مسیر خود را ناامن نموده به‌علت خشکسالی و تنگدستی افراد گمنام ایل و دزدان و راهزنان حرفه‌ای بوده‌است. جان‌نثار پیشنهاد می‌نماید که دونفر از سران طایفهٔ دره‌شوری که از طوایف بزرگ ایل قشقائی می‌باشند به‌نام و به‌تهران احضار و مورد تفقد و مرحمت قرار گیرند و نیز اگر لازم باشد به‌افتخار شرفیابی نائل شوند و سپس هر چه زودتر به‌شیراز مراجعت کنند و قصد جان‌نثار این‌است که آنان را داخل ایل بفرستم؛ زیرا اگر آنان به‌مراحم دولت امیدوار باشند برای خلع سلاح ایل قشقائی تسهیلاتی در کار نیروی جنوب فراهم خواهد شد.

موکول به‌ارادهٔ سنیهٔ ملوکانه است
جان‌نثار: سپهبد بهرام آریانا»[۱]

۴۲/۶-۲/۳۵۳۹

روحیهٔ نیروهای سرکوبگر رژیم

«... فرماندهی افسران بی‌صلاحیت و خارج‌صف بر ستونهای نظامی، اختلال روابط سازمانی وخلع سلاح شدن بعضی از پاسگاه‌ها وسایر عوامل، روحیه وانضباط را به‌حداکثر پائین آورده بود. نشرشایعات وتبلیغات مضره، ترس وتردید وعدم قبول مسؤولیت درسراسر شؤون حکمفرما بود. با این اوضاع وخیم همه در فکر این بودند که چگونه ظاهرسازی را دربرابر حوادث روی کاغذ موجه جلوه داده و برای شانه خالی کردن از بار مسؤولیت دلایل کافی به‌دست بیاورند. بیشتر گزارشاتی که در آن روزها می‌رسید صحنه‌سازی بود. ساعت ۹ شب گزارش می‌دادند که باتعداد زیادی ازاشرار محاصره شده و در آن هنگام شب ازمن پشتیبانی هوا پیمائی جت وفرستادن خمپاره‌انداز تقاضا می‌کردند. بامدادان که تحقیقات بیشتری بعمل می‌آمد معلوم می‌شد که مطلقاً تماسی حاصل نشده و بامشاهدهٔ اشباحی ازدور دچار توهم شده‌اند.»[۲]

آغاز عملیات سرکوب عشایرسرخی

«در ورود من به‌شیراز عملیات در منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی آغاز شده و ستونها در حال

۱. همان مأخذ، ص۲۰۳. (اسامی توسط نگارنده حذف شد).
لازم به‌توضیح است که یکی ازعوامل مهم ومؤثر در تسلیم‌شدن مرحوم حبیب‌الله‌شهبازی، عملکرد این‌دستجات‌مزدور چریک دولتی وافراد خودفروخته بود که به‌علت آشنائی بامناطق عشایری، نیروی ضربتی مهم رژیم را تشکیل‌می‌دادند. جالب این‌است که سران وفرماندهان دستجات «چریک دولتی» همه از خوانین وفئودالهای معروف فارس بودند.
۲. همان مأخذ، ص۵.

پیشروی بودند... نداشتن اطلاعات کافی از زمین و دشمن وعدم ورزیدگی عده‌ها در کوهستان باعث این گردید که بدون هیچگونه برخورد و تماس با دشمن، آبادیهای کوهمرهٔ سرخی اشغال شود. این پیشروی که با خلاء مواجه شد به‌اشرار فرصت کافی داد که بدون تحمل فرسودگی و تلفات، آبادیها را تخلیه و در کوهستانها موضع بگیرند. تنها نتیجه که عاید گردید محرومیت نسبی اشرار، از منابع محلی بود. اشرار که آبادیها را از دست داده و درنتیجه از منابع تدارکاتی خود دور شده بودند مجبور گردیدند که برای تأمین تدارکات تجزیه شده و به‌عده‌های کوچکتری تقسیم شوند...»[1]

طرح عملیات کوهمرهٔ سرخی

۱۸۱۳
۴۱/۱۲/۱۰

سری

نقشه: ۱/۲۵۳۴۴۰

۱. وضعیت:

الف. اشرار:

به‌قرار اطلاع و اصله که مورد تأیید عناصر اطلاعاتی است، تعدادی از اشرار به‌سر کردگی حبیب شهبازی و پسران مهدی و باباخان سرخی از تحویل اسلحه خودداری و باجمع آوری و تجهیز عده‌ای ماجراجو قصد تخریب دارند و پاسگاه ژاندارمری دادنجان را خلع سلاح نموده‌اند.

. . . . . .

۲. مأموریت:

الف. انجام عملیات تعرضی به‌منظور محاصره و نابودکردن یا وادار به‌تسلیم نمودن اشرار منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی.

ب. حفظ وضعیت فعلی پادگانهای دیگر منطقهٔ لشگر به‌قسمی که با نهایت قدرت در مقابل هر نوع فعالیت سایر اشرار بویراحمدی و ممسنی جوابگو باشند.

. . . .

هدفها:

غروب روز ۴۱/۱۲/۲۱ برای حملهٔ اصلی گردنهٔ بلقو و آبسرد و برای عملیات فرعی شیب تنگ و ریچی.

ساعت و روز عملیات: ۴۱/۱۲/۲۱۰۵۰۰/

ترکیب بندی نیروها و مأموریتها:

۱. گروه رزمی شمارهٔ یک:

۱. همان مأخذ، ص۱۶.

الف. فرماندهی: سرهنگ ستاد ناجی
ب. ترکیبات: هنگ ۲۰ پیاده منهای یك گردان
دو تانك مقیم فیروز آباد
صدنفر ژاندارم
یك آتشبار توپخانهٔ ۱۰۵
پ. مأموریت: در منطقهٔ محوله روی سمتهای معینه تعرض راآغاز و اشرار مقیم منطقه را نابود و هدفهای تعیین شده (گردنهٔ بلقو و آبسرد) را اشغال نموده و برای عملیات آینده آماده باشید.

۲. گروه رزمی شمارهٔ دو:
الف. فرماندهی: سرهنگ پیاده وزین
ب. ترکیبات: ارکان گردان سوم لشگر ۸ لرستان
گروهان نهم گردان سوم لشگر ۸ لرستان
گروهان دهم گردان سوم لشگر ۸ لرستان
صد نفر ژاندارم
پ. مأموریت: در روی سمت چنار فاریاب ـ ریچی حمله نموده، ریچی را متصرف و برای عملیات آینده آماده باشید.

۳. گروه رزمی شمارهٔ ۳:
الف. فرماندهی: سرهنگ۲ ساوجی
ب. ترکیبات: گروهان یکم گردان سوم لشگر ۸ لرستان.
صد نفر ژاندارم.
پ. مأموریت: در منطقهٔ جره وضعیت دفاعی اتخاذ و برای عملیات بعدی آماده باشید و از عبور هرنوع عناصر اشرار جلوگیری کنید.

۴. گروه رزمی شمارهٔ ۴:
الف. فرماندهی: سرهنگ‌ستاد همایون.
ب. ترکیبات: گروهان هفتم پیاده.
گروهان هشتم پیاده.
ارکان گردان دوم.
پ. مأموریت: منطقهٔ فیروز آباد را قویاً در دست گرفته و برای حمایت احتمالی گروه رزمی شمارهٔ ۱ آماده باشید.

۵. نیروی مخصوص و هوابرد:
در شیراز به‌حال‌آماده‌باش عملیاتی مستقر وبرای عمل درفراشبند باحداکثر یك تیم (ث) آماده باشید.

۶. از نیروی هوائی پشتیبانیهای زیر تقاضا می‌شود:
الف. شناسائی:

۱. شناسائی منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی بویژه گردنهٔ بلقو و آبسرد.
۲. نتیجهٔ شناسائی غروب روز ۴۱/۱۲/۲۰ و در خلال ۴۱/۱۲/۲۲ اعلام شود.
۳. شناسائی منطقهٔ فراشبند و کوه خرقه.
ب. آتش پشتیبانی حملهٔ اصلی با ۸۰ درصد تلاش.
پ. تشکیل یك پاسگاه فرماندهی پرنده.
ت. آماده نمودن تعداد لازم هواپیما برای عمل یك تیم (ث) واحد نیروی مخصوص و هوابرد.
. . . . . .

فرمانده لشگر ۱۰ پیادهٔ فارس ــ سرتیپ عبدالعلی اورمزد» ۱

اشغال کوهمرهٔ سرخی

«در اجرای دستور عملیاتی بالا و در فاصلهٔ بین روزهای ۲۰ تا ۲۵ اسفندماه ۱۳۴۱ طبق طرح پیش بینی شده ستونها به حرکت خود ادامه داده و آبادیهای منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی را اشغال نمودند. روز ۲۴ اسفند آبادی مسقان مرکز کوهمرهٔ سرخی به دست واحدهای لشگر ۱۰ پارس افتاد و ازاین به بعد ستونها بتدریج متوقف و ضمن گشت و شناسائی و تعقیب اشرار، مشغول تجدید سازمان خود شدند.

در این چند روزه پیشروی ستونها را شخصاً نظارت کرده و مانور آنها را باوضعیت محل و با یکدیگر تطبیق می‌دادم. منطقه اشغال شده بود و همانگونه که در بالا توجه دادم اشرار به کوهستانهای سخت و با دستجات کوچك ومتعدد پناهنده شدند...»[۲]

«کوهمرهٔ سرخی اشغال شد. اشرار بدون دیدن کوچکترین آسیبی به کوهستانها پناهنده شدند. این تعرض مواجه با خلاء ومانند همیشه ثابت شد که درجنگهای پارتیزانی باید بیشتر هدفهای انسانی را جستجو کرد نه تنها هدفهای جغرافیائی».[۳]

گزارش عملیات به‌شاه

شاه وضعیت منطقهٔ کوهمره سرخی را از آریانا استفسار می‌کند و آریانا نتیجهٔ عملیات را به‌شرح زیر گزارش می‌دهد:

«تیمسار ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران
بازگشت به‌رمز ۹۰۳ ــ ۴۱/۱۲/۲۸
مقرر فرمایند به‌شرفعرض مبارك شاهانه برسد:

۱. همان مأخذ، ص۱۷ــ۲۰.
۲. همان مأخذ، ص۲۱.
۳. همان مأخذ، ص۲۲.

۱. حبیب‌شهبازی پس از اشغال شدن آبادیهای منطقهٔ سرخی در کوهستانهای اطراف متواری و در غارها مخفی گردیده.
۲. از کلیهٔ اطلاعات مکتسبه بهره‌برداری و استفاده شده و واحدهای لشگر ۱۰ در ژاندارمری پارس با تشکیل کماندوهای متحرك در تعقیب وی می‌باشند.
۳. تاکنون اشرار از تصادم با نیروهای انتظامی احتراز و تماس و تصادمی رخ‌نداده است تا اسلحه اخذ شود.[۱]
۴. اسامی سرکردگان اشرار سرخی که باحبیب‌شهبازی همکاری می‌کنند عبارتنداز:
۱. بلوط جعفرلو
۲. دشتی گله‌زن
۳. فضل‌الله گلکی
۴. مسیح‌خان بلوردی
۵. پسر لشگر صفی‌خانی
۶. پسر باباخان (سرخی)
۷. امیر و کرامت پسران مهدی‌سرخی...

سپهبد بهرام آریانا» ۲

استقرار فرماندهی نظامی در کوهمرهٔ سرخی

«شماره: ۳/۳/۹۳ نیروهای جنوب
تاریخ: ۴۲/۱/۱۲
سرهنگ ستاد اعظمی
۱. از این تاریخ شما به‌فرماندهی نظامی منطقه که حدودآن به‌شرح زیر است:
از شمال ارتفاعات کوه قبله و سبزپوشان ـ کوار،
از جنوب محور کازرون ـ فراشبند ـ فیروزآباد،
از مشرق کوار ـ فیروزآباد،
از مغرب جادهٔ شیراز ـ کازرون، منصوب می‌شوید.
۲. مأموریت شما عبارت‌است از:
الف. قلع وقمع اشرار منطقه،
ب. تعقیب و دستگیری حبیب شهبازی؛
پ. خلع سلاح؛
ت. کنترل ونظارت وتمشیت امور کوچ ایلات منطقه به‌ییلاقات مربوطه.
۳. در اجرای این مأموریت، اختیارات‌کامل به‌شما داده می‌شود.

۱. آریانا به‌شاه گزارش دروغ می‌دهد؛ زیرا در آغاز عملیات در گردنهٔ بلقو جنگ شدیدی میان گروه رزمی سرهنگ ناجی وعشایر سرخی درگرفت ونیروهای رژیم شکست سختی‌خوردند.
۲. همان مأخذ، ص۲۴.

۴. اعتبار سری کافی تسهیل اجرای مأموریت در اختیار شما گذارده می‌شود.
۵. کلیهٔ واحدهای نظامی، ژاندارمری وعشایر آن منطقه برای تسهیل مأموریت محوله در اختیار و تحت امر شما گذارده می‌شود.
۶. سریعاً به‌محل مأموریت خود حرکت و نتیجه را گزارش نمائید.
فرمانده نیروهای جنوب: سپهبد بهرام آریانا» ۱

وضعیت شهر شیراز

«وضعیت داخلی شهر شیراز نیز به‌هیچوجه رضایتبخش نبود. تحریک بعضی روحانی نمایان مخالف رفرم اجتماعی در بین مردم روزافزون بوده و شبکهٔ ارتباطی آنان با تهران، قم، مشهد و برخی نقاط دیگر دائماً درفعالیت بود. هر روز جمعیت زیادی از هرطبقه درمساجد اجتماع کرده و شایعه‌سازان بامنتهای فعالیت اذهان را مشوب می‌نمودند. گزارشات روزانهٔ ساواک و شهربانی به‌هیچوجه رضایتبخش نبود. ناامنی راهها و بویژه راه اصفهان ـ شیراز بسیار نگران‌کننده بود. ژاندارمری ناحیه که بتدریج تقویتهائی از تهران دریافت می‌کرد سرگرم تجدید سازمان بوده و تقریباً درهمه‌جا درگیر بود. تیمسار سپهبد ورهرام استاندار پارس نگران امنیت شهر بوده و از مقدورات نیرو پرسش می‌کردند...»۲

پخش اعلامیه علیه عشایر

«... با پخش اعلامیه‌های مؤثر بوسیلهٔ هواپیمائی در کلیهٔ مناطق عملیاتی و اندرز و راهنمائی فریب‌خوردگان به‌کسی که زنده یا مردهٔ ضرغامپور وحبیب شهبازی را تسلیم کند، وعدهٔ دویست وپنجاه هزار ریال وجه نقد ویك قطعه نشان شجاعت داده شد. این اقدامات توأم با مانورها و عملیات نظامی و اشغال تمام منطقه روحیهٔ سران اشرار را بکلی متلاشی کرده و با پراکنده شدن اشخاص از دور آنها حتی نسبت به‌نزدیکان خود نیز ظنین‌شدند.
... در منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی با اقدامات مجدانهٔ سرهنگ‌ستاد اعظمی وتعقیب دائمی حبیب‌شهبازی روزبروز از تعداد اطرافیان شریر مذکور کاسته شده و مرتباً همدستان حبیب خود را به‌ستون مزبور معرفی می‌کردند...»۳.

حماسهٔ پیربنو

علی‌رغم اشغال کامل منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی توسط نیروهای سرکوبگر رژیم، عشایر سرخی منطقهٔ عملیاتی را ازطریق ارتفاعات دور می‌زنند وباکمال جسارت به۱۵ کیلومتری

۱. همان مأخذ، ص۲۵.
۲. همان مأخذ، ص۷۶.
۳. همان مأخذ، ص ۸۲.

شیراز می‌آیند. بدینسان جنگ معروف پیربنو درمی‌گیرد. گزارش زیر قدرت معنوی عشایر، و شکست سرکوبگران رژیم را بخوبی نشان می‌دهد:

«مستخرجه از گزارش رمز ۳/۳۹۴۱ ـ ۴۲/۱/۲۵ به‌ستاد بزرگ‌ارتشتاران:

ب. طبق اطلاعاتی که در ساعت ۲۴۱۹ فروردین به‌نیرو رسید، حبیب شهبازی و همراهانش در آبادی پیربنو درحدود ۱۵ کیلومتری جنوب‌غربی شیراز مشاهده شد. بلافاصله دستور داده‌شد که دو گروهان از گردان عملیات مخصوص به‌فرماندهی سرگرد پورطهماسبی معاون گردان مزبور شبانه به‌محل حرکت و آبادی پیربنو را محاصره و اشرار را دستگیر نماید. در ساعت ۵۳۰ روز جاری زدوخورد بین واحد مزبور و اشرار شروع و تعداد تلفات اشرار ۱۲ نفر می‌باشد و چندین رأس گوسفند (!!) و مقداری اثاثیه و یک تفنگ شکاری وتعدادی فشنگ وتبرزین ویک‌سرنیزه ازاشرار گرفته می‌شود. اشرارفوراً به‌کوههای صعب‌العبور اطراف پناه برده و در ساعت ۱۰۰۰ روز جاری سرهنگ ستاد ناجی با یک گروهان پیاده برای تقویت اعزام گردید و افسر مزبور فرماندهی ستون را به‌عهده گرفت. برابر آخرین گزارش سرهنگ ناجی، تلفات خودی در این زدوخورد، چهار نفر شهید و پنج نفرمجروح از واحدعملیات مخصوص که فوراً به‌بیمارستان لشگراعزام ونتیجهٔ عملیات به‌عرض خواهد رسید. ضمناً به‌فرماندهی منطقهٔ ۵ سرخی دستور داده شدکه فوراً عده‌ای‌را برای راه‌بندان و تعقیب اشرار اعزام دارد.

ث. پروازهای هوائی به‌منظور پشتیبانی بعمل آمد و اشرار را در منطقهٔ زدوخورد پیربنو به‌مسلسل بستند وکلیهٔ چادرها و احشام وقاطر واسب‌سواری‌آنها ازبین‌رفته ودراین پشتیبانی هوائی تلفاتی هم مشاهده شده.[1]

در نتیجهٔ فشار ستون کوهمرهٔ سرخی وکاوش همه‌جانبهٔ‌آن منطقه از طرف گشتیهای ستون مزبور، اشرار به‌ستوه‌آمده و منطقهٔ مزبور را ترک می‌کنند و از مدتها پیش امن‌ترین منطقه را برای‌پناهندگی‌خود، کوههای مجاورشیراز تشخیص می‌دهند. این‌طرزفکر ازطرف اشرارکاملاً جالب‌بود، زیرا به‌هیچوجه کسی حدس نمی‌زدآنان جرأت چنین‌کاری راداشته باشند. ازطرف دیگر، آنگونه‌که بعداً تحقیق بعمل آمد، دراین نقطه ازطرف ایادی شهری خودخواربار و وسایل به‌دست می‌آورند.[2] درهرحال، نتیجه‌آنطوری‌که انتظار می‌رفت به‌دست نیامد. حرکت شبانه بدون‌شناسائی محل واکتفاکردن به‌بلدهای محلی، نمی‌توانست وضع را روشن‌کند. از طرف دیگر اشرار در تأمین خود کاملا هوشیار وگرچه درآبادی استراحت‌کرده بودند ولی قبلاً قله‌های مرتفع اطراف‌آبادی را بوسیلهٔ دیدبانهای خود

۱. واقعیت این است‌که نیروهای سرکوبگر رژیم نه«اشرار» بلکه‌کلیهٔ عشایری راکه در مسیر کوچ، دشت‌جنوبی شیراز را مسکن موقت خود قرار داده بودند و به‌صدها سیاه‌چادر بالغ می‌شد، به‌گلولهٔ هوائی بستندوعدهٔ زیادی زن، کودک و مرد را به‌شهادت رسانیدند.رنجرهای شاه به‌این بسنده نکرده و به‌بهانهٔ «سرکوب اشرار» فجایع زیادی مرتکب شدند و ازجمله، به‌اعتراف سندبالا، گوسفندان وحتی اثاثیهٔ سیاه‌چادرها را غارت‌کردند.

۲. ازجمله باید به‌کمکهای بیدریغ کسبهٔ مسلمان ومجاهد محلهٔ دروازهٔ‌کازرون شیراز بویژه مرحوم حاج‌حسین ذنوبی اشاره‌کرد.

در دست داشتند. سپیده‌دم دیدبان اشرار با تیراندازی اعلام خطر کرده و اشرار به‌کوه می‌زنند و تلفاتی که می‌دهند درست در همین موقع است؛ ولی هنگامی که به‌کوه می‌رسند با آشنائی کامل که به‌محل داشتند، ماهرانه توانستند قطع تماس کنند. این عقب‌نشینی در پناه یك عقبدار مختصری بود که با تیراندازی دوردست ستون را سرگرم کرده بود.

عدم خونسردی وعجلهٔ فرمانده ستون، دستورات ضدونقیض آموزش رزمی پیاده‌علت این عدم موفقیت بود».[۱]

تظاهرات در شیراز

«... در شهر شیراز نیز تحریکات ادامه داشت. هر روز در حدود چند هزار نفر در مساجد تحت تبلیغات ضد دولتی قرار می‌گرفتند. کشته و زخمی‌شدن چندپاسبان درنیمه‌شب ۲۱ اردیبهشت ... بر وخامت موضوع افزوده واعتماد مردم به‌امنیت داخل شهر نیزمتزلزل گردید. درکارخانجات اطراف شهر نیزغالباً اتفاقاتی می‌افتاد و متصدیان مربوطه هر روز تقاضای کمك و تقویت بیشتری از نیرو می‌کردند...»[۲]

پایان قیام سرخی

«واقعه‌ای که به‌سود نیرو دراین مرحله‌اتفاق افتاد، تسلیم حبیب شهبازی وپایان‌غائلهٔ کوهمرهٔ سرخی بود. همانگونه که دیده شد پس‌ازآنکه با عملیات کلاسیك آبادیهای‌منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی اشغال شد، اشرار آن سامان‌درکوهستانها موضع گرفتند. برای‌آغازعملیات بویراحمدی، ستونها را ازآن‌سامان فراخواندم وپاك کردن منطقه و دستگیری سران‌اشرار را به‌عهدهٔ سرهنگ‌ستاد اعظمی فرمانده منطقهٔ ۱۱ واگذار نمودم... این افسر فداکار ولایق با ایجاد طرحهای دقیق و تشکیل واحدکماندو و ورزیده وگشت‌زنیهای دائمی، اشرار را به‌ستوه آورد تا در پایان، حبیب شهبازی را بدون قید وشرط وادار به‌تسلیم نمود... ازاین تاریخ به‌بعد باقیماندهٔ اشرارکوهمرهٔ سرخی بتدریج تسلیم و سلاح خود را تحویل و پی کار وکشاورزی خود می‌رفتند. آرامش دراین منطقه حکمفرما و پاسگاه‌های ژاندارمری‌در آن برقرار گردید...»[۳]

دربارهٔ دروغ بودن ادعاهای آریانا مبنی بر «به‌ستوه آمدن حبیب شهبازی» سخن نمی‌گوئیم. در صفحات پیشین دیدیم که این «تسلیم»، ناشی از سادگی عشایر در قبال خدعه‌گریهای رژیم از سوئی واعتقاد عمیق عشایر به‌سوگند قرآن مجید و اعتماد بی‌شائبه و پاك و صمیمانهٔ آنها به‌قول و قسم از سوی دیگر بود. «تسلیم» حبیب شهبازی به‌هیچوجه

۱. همان مأخذ، ص۱۵۳ و ۱۵۴.
۲. همان مأخذ، ص۲۰۰.
۳. همان مأخذ، ص۲۰۰ و ۲۰۱.

یك پیروزی نظامی نبود وقبلاً اسناد مربوطه را دیدیم که چگونه نمایندگان شاه با قسم و التماس اعتماد او را جلب کردند وقیام را بهشکست کشانیدند.[۱]

سند زیر صراحتاً نشانگر مشارکت مستقیم شاه دراین خدعهٔ ناجوانمردانه و تأییدی است براسنادی که در صفحات پیشین ارائه شد. این سند، در عین حال نشان می‌دهد که بازجوئی حبیب‌شهبازی زیر نظر مستقیم شاه انجام گرفته است:

«خیلی خیلی فوری

پیشگاه مبارك اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

مفتخراً به‌شرفعرض مبارك می‌رساند:

در اجرای فرامین مبارك ملوکانه و پیرو عرایضی که در شیراز به‌شرفعرض مبارك رسید، روزجاری سرلشگر همت و رئیس ساواك فارس و مهندس جمشیدکوششی برادر سپهبدکوششی جهت مذاکرهٔ نهائی و اتمام حجت با حبیب‌شهبازی به‌منطقهٔ سرخی اعزام و حبیب‌شهبازی با اتکا به‌مراحم شاهانه، بدون قید وشرط شخصاً خودرا تسلیم و در ساعت ۱۸۰۰ روز جاری به‌شیراز واردگردید.

اینك در اجرای‌فرمان مطاع شاهانه جان‌نثار استدعا دارد اوامر ملوکانه شرف‌صدور یابد تانمایندگان ویژهٔ شاهنشاه‌به‌منظور شرکت درکمیسیون اخذاعترافات ازحبیب‌شهبازی سریعاً به‌شیراز اعزام‌گردند.

دستور داده شد نامبرده بازداشت و هیچگونه مصاحبه وتماس تا رسیدن نمایندگان ویژهٔ شاهنشاه با هیچ مقامی بعمل نیاید.

ضمناًدرصورت استقرار سنیهٔ ملوکانه‌تسلیم بدون قید وشرط نامبرده درجرایدپایتخت منعکس و منتشرگردد.

موکول به‌ارادهٔ سنیهٔ شاهانه است.

جان‌نثار: سپهبدآریانا»[۲]

۱. به‌همین‌کتاب، صفحات ۲۷۶ـ۲۷۸ مراجعه شود.

۲. کتاب‌آریانا، ص ۲۰۵.

۸

روزنامه‌ها سخن می‌گویند

□ ۴۱/۸/۲۱: مهندس ملک‌عابدی در تنگ آب فیروزآباد به‌طرز مرموزی به‌قتل می‌رسد. قتل او یا توسط راهزنان حرفه‌ای بوده (به‌گواه روزنامه‌ها)، ویا توطئهٔ برنامه‌ریزی شدهٔ ساواک برای پروکاسیون به‌منظور سرکوب عشایر. حملهٔ تبلیغاتی به‌روحانیت و عشایر آغاز می‌شود، که گوئی «اصلاحات ارضی» با مقاومت «مرتجعین» و «فئودالها» مواجه‌شده است.

□ ۴۱/۹/۱: ارسنجانی، وزیر کشاورزی: «گلولهٔ فیروزآباد از تهران شلیک شد. اینک به‌قلب فئودالیسم درفارس حمله برده‌ایم وتا دوماه دیگر در سراسر ایران اصلاحات ارضی یکجا انجام‌می‌شود. ماهیچ‌کاری خلاف‌شریعت اسلام‌نکرده‌ایم. همانطور که‌شاهنشاه فرمودند، ایران دیگر مملکت مفتخورها و لاشخورها نیست.»!

باید پرسید: آیا «قلب فئودالیسم»، پهلویها، علمها، ذوالفقاریها، قوامها، قوامیها، شادلوها و ... هستند یا عشایر محروم فارس. در همین‌جا ایشان از بزرگترین خاندانهای فئودالی ایران تشکرمی‌کند: «من ازدکترامینی‌وعلم که درکابینه‌های‌خود به‌اصلاحات‌ارضی کمک‌کردند، تشکر می‌کنم.»

□ ۴۱/۹/۵: روزنامه‌ها خبرمی‌دهند: «قاتلین مهندس ملک‌عابدی دستگیر شدند». روشن می‌شود که قاتلان عده‌ای راهزن حرفه‌ای بوده‌اند؛ ولی هیچ سندی از بازجوئیهای آنها منتشر نمی‌شود که مشخص شود توسط چه‌کسانی اجیر شده‌اند.

□ ۴۱/۹/۶: روزنامهٔ «اطلاعات» در صفحهٔ اول، عکس حبیب‌الله شهبازی رئیس ایل‌سرخی را که «در دستگیری قاتلین مهندس ملک‌عابدی با مأمورین ژاندارمری همکاری

داشته» (و درواقع آنها را دستگیر کرده‌است) به‌چاپ‌می‌رساند. حبیب‌شهبازی با دستگیری قاتلان ملک‌عابدی می‌کوشد تا توطئهٔ تبلیغاتی رژیم را خنثی کند.

□ ۴۱/۹/۷: ارسنجانی‌دم‌خروس‌رانشان‌می‌دهدومعلوم‌می‌شود نه‌مسألهٔ«فئودالیسم» درکار است ونه «اصلاحات ارضی». هدف، نابودکردن عشایر محروم است. او می‌گوید: «به‌افتضاح چادرنشینی درفارس خاتمه می‌دهیم. ماعشیره نمی‌شناسیم». باید چادرنشینی نابود شود تا راه برای آپارتمان‌نشینی هموار گردد.

□ ۴۱/۹/۱۴: «آخرین متهم به‌قتل مهندس ملک‌عابدی گرفتار شد».

□ ۴۱/۹/۱۴: «امیر اسدالله‌علم ــ نخست‌وزیر ــ در ضیافت انجمن مطبوعات می‌گوید: «ما محرکین‌توطئهٔ فارس را می‌شناسیم. دولت مرکز تحریکات را می‌داند واگر لازم باشد، محرکین را معرفی خواهدکرد». منظور وی متهم‌کردن روحانیت به‌همکاری با «فئودالها»است.

□ ازآذرماه ۱۳۴۱ به‌بعد روزنامه‌ها خبر می‌دهندکه بزرگترین زمینداران ایران، اسنادواملاك خود را «تقدیم‌خاکپای‌ملوکانه» می‌کنند و «بارضا وشادی» از«اقدامات‌شاهنشاه دادگستر» در «حمایت از روستائیان محروم» پشتیبانی می‌نمایند! برای نمونه:

□ ۴۱/۹/۲۹: «آقای‌میرمحمدافشار... املاك زائد برحدنصاب خود راکه‌ارزش آن بالغ بر۱۱۶۷۶۵ ریال می‌باشد به‌دولت‌واگذار نمود. همچنین‌آقای مرتضی‌ذوالفقاری یکی دیگر از برادران ذوالفقاری و فتحعلی افشار نمایندهٔ سابق مجلس شورای ملی املاك خود را به‌دولت واگذار نمودند و اسناد مربوطه مبادله‌گردید».

□ «۸۵ نفر از مالکین بزرگ دراستان تهران اظهارنامهٔ اصلاحات‌ارضی را تنظیم کرده‌اند».

گویا تنها مخالفان اصلاحات ارضی، عشایر فارسندکه در مناطق‌کوهستانی وجنگلی کوهمره وکهکیلویه بزرگترین «نظام فئودالی» را تأسیس‌کرده و خود خبر نداشته‌اند!

□ ۴۱/۱۰/۹: «انتقال املاك برادران ذوالفقاری. دختری پیشاهنگ اصلاحات ارضی در حوزهٔ بجنورد شد. خبرنگار ما در زنجان گزارش می‌دهد: آقایان رضا بیوك و حسین و محمد ذوالفقاری املاك مازاد برحدنصاب خود را (!) در حوزهٔ زنجان به‌دولت منتقل کردند تا بین‌دهقانان‌تقسیم گردد...». «دوشیزه شهنازشادلوفرزند مرحوم شاهرخ‌خان، پیشاهنگ اصلاحات ارضی در حوزهٔ بجنورد»!

□ ۴۱/۱۰/۶: شاه بر بنای یادبود مهندس ملک‌عابدی، خطاب به‌ایلات و عشایر فارس می‌گوید: «اسلحهٔ خود را به‌اولین پاسگاه تحویل دهید. عده‌ای درفارس بودندکه هیچوقت‌طرفداریك‌سیاست‌ایرانی نبوده‌اند وهنوزهم‌هروقت‌بتوانند،ازپشت‌خنجرمی‌زنند.»!

□ ۴۱/۱۰/۲۶: شوی تبلیغاتی به‌نام«کنگرهٔ ملی دهقانان» با حضور شاه برگزار می‌شود و «دهقانان» در پیشگاه ملوکانه «به‌رقص وپایکوبی» می‌پردازند!

□ ۴۱/۱۱/۲: سپهبد ورهرام استاندار فارس اعلام‌کرد: «عده‌ای از اخلالگران جنوب‌کشته شدند. چند نفر هم به‌دار آویخته شدند». او عشایر قیام‌کننده را دزد، شریر، آدمکش، مخالف اصلاحات ارضی و تریاك‌کار (!) خواند و مدعی شدکه «این شایعات‌که

در تهران شایع است، مضحك است»!

□ ۴۱/۱۱/۶: لوایح ششگانهٔ شاه به‌معرض «رفراندم» گذارده می‌شود.

□ ۴۱/۱۱/۹: شوی دیگری در حضور شاه برگزار می‌شود. «۱۵ هزار نفر نمایندگان زنان»(!) درکاخ مرمر «به‌حضور شاهنشاه» می‌رسند. او می‌گوید: «آخرین زنجیر اسارت زنان پاره شد».

□ ۴۱/۱۲/۲، سپهبد ورهرام رسماً بمباردمان مناطق عشایری را اعلام می‌دارد: «تا ۲۴ ساعت دیگر کلیهٔ اشرار یا در بمباردمان نابود یا درشیراز به‌دار آویخته می‌شوند». او با قساوت می‌گوید: «از اینکه عده‌ای بیگناه دراین بمباران از بین می‌روند متأثرم، ولی چارهٔ دیگری نیست»!! «من حتی اجازه نمی‌دهم اجساد اشرار (!!) درشیراز دفن شوند».

ورهرام در این مصاحبه دروغ بیشرمانه‌ای می‌گوید که نمونه‌ای است از دروغ پراکنیهای تبلیغاتی رژیم شاه: «حسن شهبازی (منظور او مرحوم حبیب شهبازی است) سردستهٔ اشرار را شما می‌شناسید. او کسی است که برادر خود را به‌دست خود کشته است.»!!!

□ ۴۱/۱۲/۲۰: سپهبد ورهرام استاندار فارس: «اشرار فارس اعدام می‌شوند. مخالفین اصلاحات ارضی در تهران پولهائی برای تحریکات جمع کرده بودند که مدارك آن به‌دست آمده و از طرف مراجع صالحه منتشر می‌شود.»

□ ۴۱/۱۲/۲۰: ارسنجانی وزیر کشاورزی استعفا می‌دهد.

□ ۴۱/۱۲/۲۱: سپهبد یاحی فرمانده سابق ناحیهٔ ژاندارمری فارس، وزیر کشاورزی می‌شود و سرهنگ ولیان، معاون او مدیر کل اصلاحات ارضی. بدینسان دشمنان سرشناس عشایر جنوب در اهرمهای مناسب قرار می‌گیرند.

□ ۴۱/۱۲/۲۱: «برای هماهنگ کردن عملیات نیروهای ارتش، ژاندارمری و شهربانی جنوب، سپهبد آریانا به‌فارس می‌رود» و فرمانده عملیات «نیروهای جنوب» می‌گردد.

□ ۴۱/۱۲/۲۳: سپهبد ورهرام استاندار فارس، بمباران عشایر را انکار می‌کند و می‌گوید: «سرکوبی عده‌ای دزد قطاع‌الطریق احتیاج به‌بمباران ندارد.»!!!

□ ۴۱/۱۲/۲۵: شاه می‌گوید: «راهزنان و همفکران ارتجاعی آنها نابود می‌شوند». منظور شاه عشایر و روحانیت هستند.

□ ۴۱/۱۲/۲۶: امیراسدالله علم نخست‌وزیر، درپی سخنان شاه خوش‌رقصی می‌کند و می‌گوید: «کشتارکنندگان جنوب قلع وقمع می‌شوند. برای اینکه زارعین صاحب زمین نشوند یکی دو نفر در مناطق جنوبی شروع به‌کشتار کردند. سر نخ این مطالب در تهران و جاهای دیگر است که من مصلحت نمی‌دانم بگویم. یکی از خوانین که در سالهای قبل نظامیها را کشته و قتل وغارت کرده بود، از مراکز کمونیزم بین‌الملل الهام می‌گیرد»!

□ ۴۲/۱/۷: جهانگیر تفضلی وزیر مشاور: «رادیوهای ناشناس عصیان عشایر را بزرگ جلوه می‌دهند». اومدعی شد: «عشایر جنوب دراوایل ماه‌جاری برضد برنامهٔ اصلاحات ارضی دولت (!!) عصیان کردند.»!!

□ ۴۲/۲/۲۲: روزنامه‌ها در صفحهٔ اول با چاپ عکس حبیب‌الله شهبازی خبر می‌دهند: «حبیب شهبازی به‌قوای انتظامی تسلیم شد. امروز ستاد بزرگ ارتشتاران در

یك اعلامیه اعلام داشت که حبیب شهبازی تسلیم شده است. متن اعلامیه به‌شرح زیر است: برابر گزارش فرماندهی عملیات نیروهای جنوب در ساعت ۶ بعدازظهر روز یکشنبه ۴۲/۲/۲۱ حبیب شهبازی بدون قید و شرط تسلیم فرماندهی نیروهای جنوب گردید».

□ ۴۲/۲/۲۳: تیتر صفحهٔ اول روزنامه‌ها: «با درهم شکستن مقاومت شهبازی در فارس، یکی ازخانهای بزرگ فارس و همدست شهبازی اطاعت خود را از دولت اعلام داشت. املاك حبیب‌شهبازی درفارس آماربرداری شد و بزودی تقسیم‌می‌شود». تیتر به‌نحوی انتخاب‌شده که القاکندحبیب شهبازی بزرگ‌مالك بوده‌است. باید پرسید املاك‌حبیب‌شهبازی چقدر بود و آیا درحدنصاب «اصلاحات ارضی» قرار داشت؟

□ ۴۲/۳/۶: «سپهبد آریانا خطاب به‌تفنگچیان تسلیم‌شده گفت: تفنگهارا دوربریزید! تفنگچیان طایفهٔ سرخی که قرار بود تحویل مقامات نظامی شوند، آزاد شدند». توضیح اینکه پس از پایان قیام، رژیم اقدام به‌دستگیری وسیعی در منطقه کرد و ۹ نفر (از جمله پسران ملامهدی) رابه‌زندان ابد محکوم ساخت و عده‌ای نیز به‌بهانه‌های مختلف تیرباران‌شدند.

□ ۴۲/۳/۱۴: «تفنگداران طایفهٔ سرخی‌اسلحهٔ خود را تسلیم کردند». آریانا گفت: «آنهائی که در فارس بلوا به‌راه انداخته‌اند فرزندان کسانی هستندکه پدرانشان دردوران سلطنت اعلیحضرت فقید رضاشاه‌کبیر به‌دست همین ارتش به‌سزای اعمال خود رسیده‌اند».

□ ۴۲/۳/۲۶: روزنامه‌ها مجدداً اعلام‌می دارند: «تفنگداران حبیب شهبازی اسلحه‌های خود را تسلیم‌کردند». عکس عده‌ای نیز چاپ شده است. جالب اینکه افراد مذکور نه‌ازتفنگچیان سرخی که‌عده‌ای روستائی‌ساده بودندکه‌توسط آریانا به‌زور ازدهات مختلف جمع‌آوری و اسلحه به‌دستشان داده وعکس تبلیغاتی مذکور گرفته شده است!!

□ ۴۲/۴/۱: «مصاحبهٔ سپهبدآریانا: پایان غائلهٔ فارس».

□ ۴۲/۴/۳۱: در پی تسلیم‌حبیب‌شهبازی، سران عشایر کهکیلویه و بویراحمدنیز خود را تسلیم می‌کنند.

□ ۴۲/۵/۱: سپهبدآریانا: «سازمان‌اشرار فارس متلاشی شد. سران اشرارعبدالله ضرغامپور، ناصرطاهری (از ایل بویراحمد) وحبیب شهبازی بودند».

□ ۴۲/۵/۶: سپهبدآریانا: «شبی‌که درشیراز شروع به‌کارکردم ۴۵۰۰ تیرانداز ممتاز از خوزستان تاکرانه‌های دریای فارس و ۱۸ کیلومتری شیراز موضع گرفته بودند».

□ ۴۲/۵/۱۰: با پیام سپهبدآریانا انحلال نیروهای جنوب اعلام‌می گردد.

□ ۴۲/۵/۳۱: به‌کارگردانی آریانا، عده‌ای به‌نام سران عشایر فارس، به‌ملاقات شاه می‌روند: «کلانتران قشقائی به‌حضورشاهنشاه شرفیاب شدند. نمایندهٔ ایل‌قشقائی گفت: ۴۰۰هزارنفر افرادایل قشقائی آمادهٔ خدمت به‌شاهنشاه و وطن هستند.»! «درحقیقت‌غائله‌ای وجود نداشته و اگر افرادی نظر خیانت داشتند به‌سزای اعمالشان رسیده‌اند...»! «... بیشتر کدخدایان درسروصداهای شرم‌آورکه نمی‌خواهم نام‌ببرم دخالتی نداشته و در رفع‌غائله کوشش کرده‌اندو گوش به‌فرمان‌شاهنشاه‌هستند. البته‌نام آنچه را که درفارس گذشت‌نمی‌توان غائله نهاد، بلکه می‌توان گفت بازیهای بچه‌گانه و شرم‌آوری بودکه البته افراد ایل‌قشقائی دراین جریانات دخالتی نداشته‌اند.»! و... (کیهان: ۴۲/۵/۳۱).

□ ۴۲/۶/۲۳: سپهبد ریاحی وزیر کشاورزی: «قانون اصلاحات ارضی یاغیان فارس را خلع سلاح کرد.»!

□ تیرماه ۱۳۴۳: دادگاه زمان جنگ شیراز به‌پروندهٔ «سران عشایر فارس» رسیدگی می‌کند. عده‌ای که از گوشه‌وکنار، بدون ارتباط باهم و به‌دلایل مختلف دستگیر شده‌اند، در یك پرونده کنار هم گذاشته می‌شوند. بجز سران عشایر بویراحمد وسرخی که آنها نیز باهم ارتباط نداشته‌اند، بقیه کوچکترین اقدامی علیه‌دولت نکرده‌اند. کیفرخواست به‌نحوی تنظیم می‌شود که همهٔ محاکمه شوندگان را یك جریان سازمان‌یافته که علیه اصلاحات ارضی شورش کرده‌اند، وانمود کند. هدف این دادگاه برنامه‌ریزی شده وموذیانه، بدنام کردن قیام عشایر و فئودالی جلوه دادن آن است.

□ ۴۳/۶/۲۵: حکم دادگاه زمان جنگ اعلام می‌شود. تیتر بزرگ صفحهٔ اول روزنامه‌ها: «شش نفر ازسران عشایر به‌اعدام محکوم شدند».

□ ۴۳/۷/۱۳: «سران عشایر فارس» تیرباران می‌شوند.

پیوستها

- شهیدان
- اسناد
- روزنامه‌ها
- تصاویر

شهیدان کوهمرهٔ سرخی

درجنگ تحمیلی صدام علیه جمهوری اسلامی ایران

انقلاب پرشکوه اسلامی، فروغی بر چهرهٔ رنج کشیدهٔ مردم کوهمرهٔ تابانید. عشایر کوهمرهٔ سرخی از صمیم قلب به‌طلوع خورشید رهائی لبخند زدند و ایثارگرانه، همچون سایر مردمان ایران، در راه شکوفائی وتحکیم آن رزمیدند. باتجاوزسیاه صدامی به‌سرزمین خورشید، دلاورمردان کوهساران نیز درکنار دیگر رزمندگان، سلاح برکف در صف مقدم دفاع ازمیهن اسلامی قرارگرفتند و خون بهترین جوانان خود را نثار تناوردرخت انقلاب اسلامی کردند؛ ازاین‌رو بجاست تا با نام شهیدان منطقهٔ کوهمرهٔ سرخی، این پژوهش را «متبرك» سازیم:

نام	نام‌خانوادگی (به‌ترتیب الفبا)	نام‌پدر	روستا
۱. سیدمحسن	.....	امانی	کره‌گاو
۲. ذبیح‌الله	اسفندیاری	حاج هدایت‌الله	دارنجان
۳. فیض‌الله	اکابری	یدالله	دره
۴. هیبت‌الله	اکابریان	علی	دره
۵. غلامرضا	بازیاری	علیرضا	میشوان
۶. حیدر	بازیاری	نوروز	کوزرگ
۷. فرج‌الله	بختیاری	عبدالرسول	ماصرم
۸. عزیزعلی	بهرامپور	سلطانعلی	مورجسان

۹. سرداد	بهرامی	نگهدار	دهدار ـ شوراب
۱۰. کرم	پناهی		شکفت
۱۱. سهراب	جعفری	عزیز	دارنجان
۱۲. سیدرسول	جعفری	سیداسماعیل	ماصرم
۱۳. حیدر	جهانخواه	محبعلی	کره‌بس
۱۴. محرم	جهانخواه	قریب	کره‌بس
۱۵. محمدحسین	جانبازی	لهراسب	ماصرم
۱۶. محبعلی	حاجی‌زاده	خداداد	شوراب
۱۷. محمد	خانبازی	مرتضی	عباس‌آباد ـ شوراب
۱۵. حسینعلی	خشنود	صفر	شوراب
۱۹. صدرالله	خورشیدی	لطفعلی	مسقان
۲۰. غلامرضا	رئیسی	رمضان	سبوك
۲۱. ابراهیم	رحمتی	حاجی‌مراد	بن‌زرد
۲۲. مراد	رحیمی	بهمن	رمقان
۲۳. عوض	رحیمی (مفقودالاثر)		دودویه
۲۴. جهانگیر	رحمانی	حاج‌حسین	باوریان
۲۵. مختار	رضائی	راه‌الله	کدنج
۲۶. علی	زارع	غلام	دارنجان
۲۷. نگهدار	زارع	علی	دارنجان
۲۸. سیدحسن	سوزنده‌پور	سید باقر	خارکان
۲۹. رستم	سلیمانی	غلامعلی	کدنج
۳۰.	شجاعی	سلطانعلی	مورجان
۳۱. خانمحمد	شاه‌پرست	شاه‌محمد	جمالی
۳۲. علی‌مراد	شریفی	علی‌قیصر	چنارك
۳۳. قادر	شریفی	حسن	دودویه
۳۴. فرزاد	شاهین	سردار	کره‌بس
۳۵. نصیر	صفری	داراب	دارنجان
۳۶. محمدمیرزا	عباسی	شاهرضا	ایور
۳۷. بهزاد	عباسی	راه‌خدا	ایور
۳۸. کرم	عزیزی	باباجان	کراچ
۳۹. غلامرضا	غلامی	رمضان	بکك
۴۰. مهدی	غلامی	علیرضا	دارنجان
۴۱. غلامحسین	قیصری	حسین	رمقان
۴۲. الله‌کرم	قاسمی	معصومعلی	آرندی

۴۳. مرتضی	کریمی	جواد	دارنجان
۴۴. عبدالرضا	کهندل‌نیائی	محمدرضا	رمقان
۴۵. قیصر	گرگی	امرا	ملهٔ گاو
۴۶. عطاءالله	مرادی	حاج‌امان	دره
۴۷. ابراهیم	منصوری	عیدی	کدنج
۴۸. مختار	محسنی	امان‌الله	فتح‌آباد
۴۹. سیروس	ممنون	ملک‌حسین	فتح‌آباد کره‌گاو
۵۰. محمدعلی	مددی	مرادعلی	دودویه
۵۱. محمد	نصیری	ابوطالب	کدنج
۵۲. عباس	نامجو	امان‌الله	دره
۵۳. شعبانعلی	نامور	مهرعلی	خارکان
۵۴. ضامن	همتی	علی‌محمد	کدنج

در پایان باید از جانباز رشید برادر عبدالحسن جانبازی نام‌برد.[1]

۱. اسامی شهدا تا بهمن‌ماه ۱۳۶۵ است.

اسناد

نمره ۷۳ [redacted] تاریخ ۱۳۱۳/۶/۲

وزارت جنگ

لشکر فارس

شعبه .....

خانواده سرمست سرخی

عین امریه ۲۷۸۴/۱۲۳۲۳ مقام معظم فرماندهی لشکر فارس دامت عظمته العالی

را جهة اطلاع شما توسط ملا حاجی بابا ناصر و خود ارسال میدارد لازم است بطوریکه

مرقوم فرموده اند فوری کوه تل خنگ را تخلیه و به محل تخته قاپوی خیونان قلعه یکدانه و رضیه

سکنا بگیرید البته تخلف و مسامحه در اجرای امر باعث مسئولیت شما خواهد بود

حکم تخته‌قاپوی خانوادهٔ ملاسرمست، رئیس ایل، پس از شهادت او (سال ۱۳۱۳).

۱۳۱۴/۵/۳

حبیب‌خان شهبازی

بقرار اطلاع حاجی مراد ناصر و را شما برده اید نزد خود و میخواهید خیونان بشیراز ببرید

بشما ابلاغ میدارم چنانچه حاجی مراد را بشیراز بردید شدیداً مسئول خواهید بود و نیز یک نفر را

فوری بفرستید شاد الیه را نزد اینجانب حاضر نماید رسیدگی به کار او بربوط بشما نخواهد

سندی از کنترل شدید عشایر سرخی درسالهای تخته‌قاپو (سال ۱۳۱۴).

۲۲/۷/۲۷

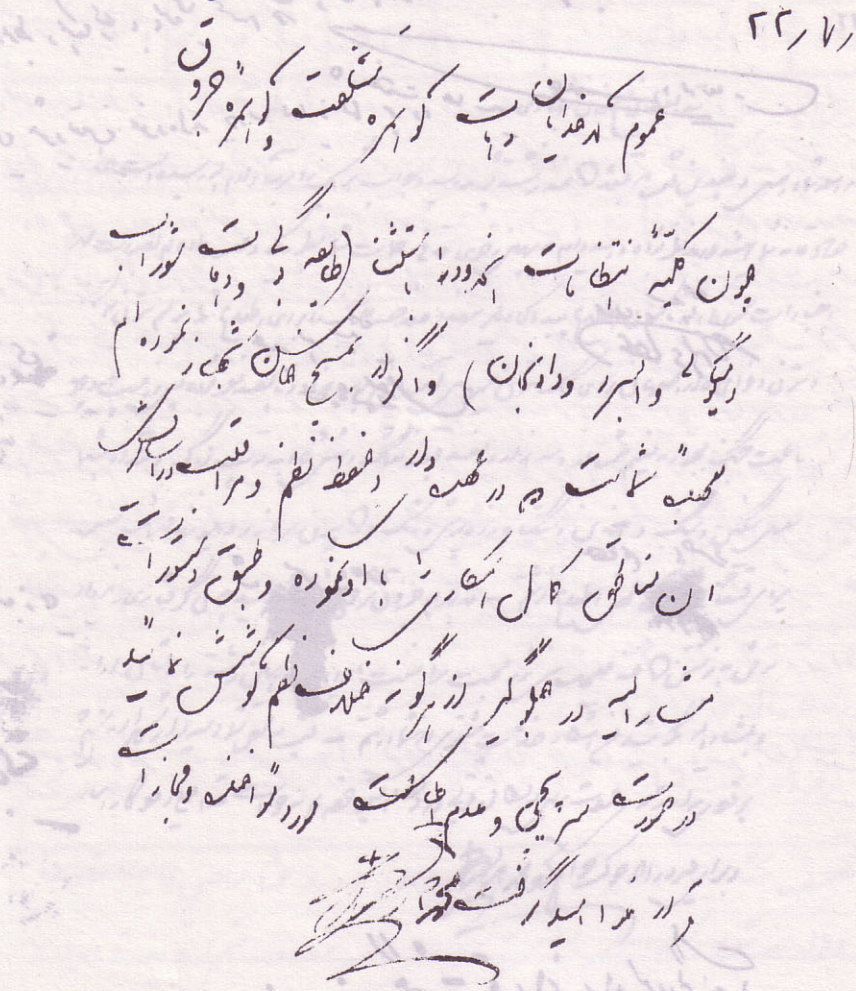

نمونهٔ حکم کلانتری ناصرخان قشقائی (سال ۱۳۲۲).

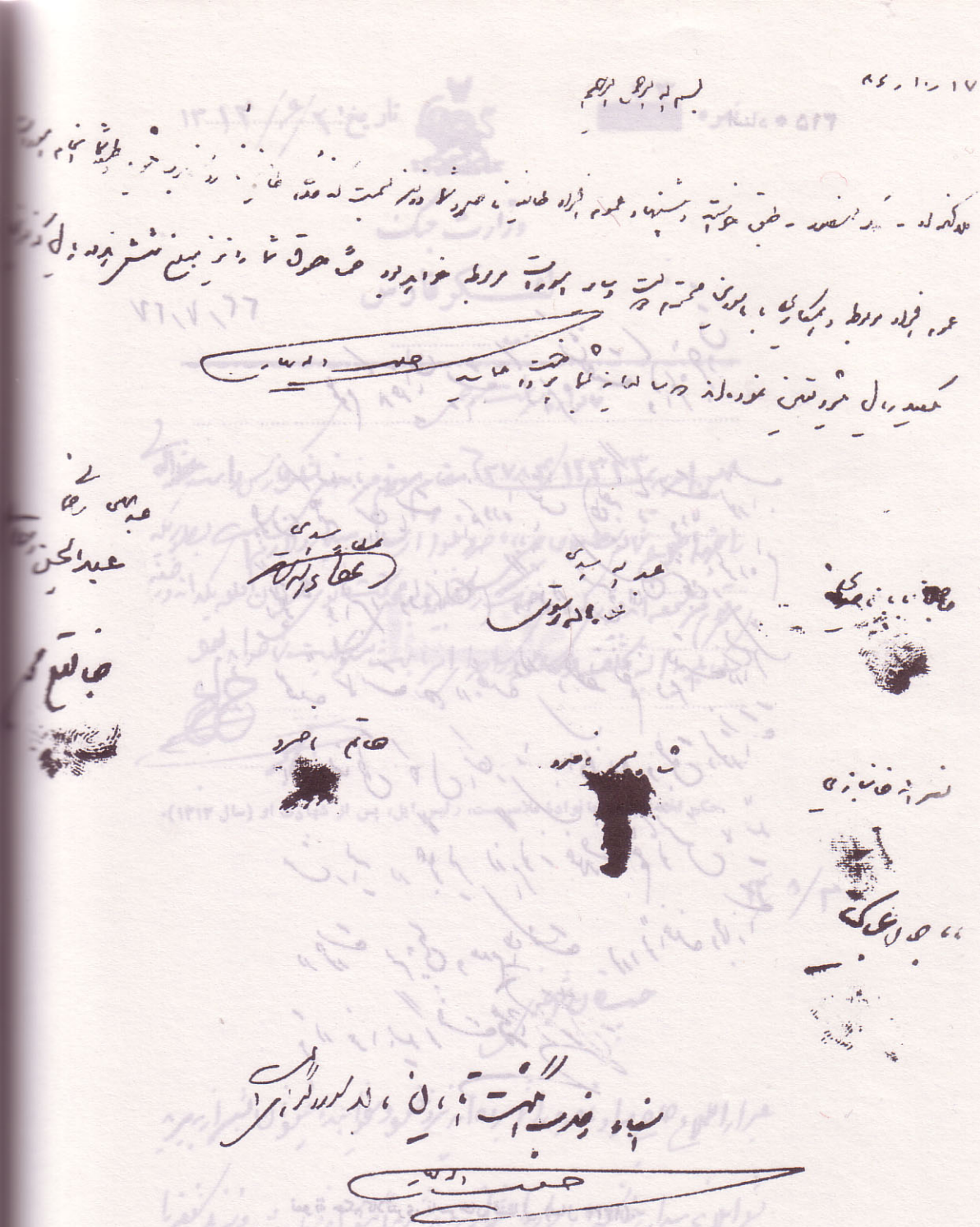

نمونهٔ حکم کدخدائی طایفهٔ ناصرو سرخی (سال ۱۳۳۶).

اسناد * ۳۱۷

۲۲/۴/۲۱

[illegible]

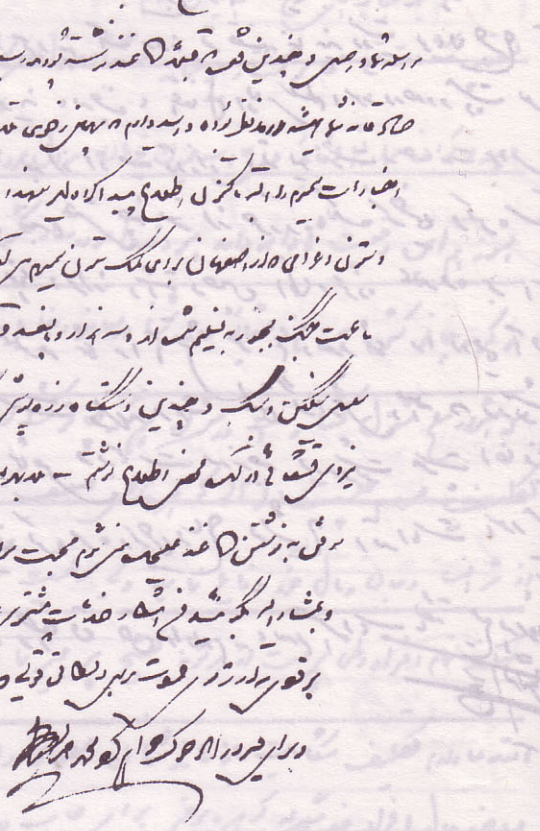

نامهٔ ناصرخان قشقائی به‌مسیح‌الله شهبازی دربارهٔ جنگ سمیرم (سال ۱۳۲۲).

نمونه‌ای از اجحافات مأموران دولتی در سالهای ۱۳۲۰.

شماره کتاب .....



چاپ باقرزاده - ن - ۳۶۵

گیرنده .....

سال ۱۳۳ .....

وزارت پست و تلگراف و تلفن

تلگراف

از	شماره قبض	تعداد کلمه	تاریخ اصل	توضیحات	تاریخ وصول روز	ماه
به	تلگراف					

وسیله جناب آقای فرخ آقایان محترم

تعقیب شکایت قبلی بر کشتار بیرحمانه سگان و آبادی برادران فضائی - تاکنون بیش از پنجاه نفر از افراد کوهره برخی

وسیله نوکران برادران فضائی قبل از سه میلیون تومان اموال مردم غارت ملت قریه آباد آتش زده شده و ویران گردیده

هنوز هم این وضعیت ادامه دارد پرونده امر در ستاد لشکر و سایر ادارات فارس موجود است اخیراً هم ...

نوکر و چاقوکش آقایان فضائی روز روشن در معابر و خیابانها به خود فروشی حمله مینماید که نابود کند در خارج

که اشرار مسلح مشغول کشتار است و بیش از هم که چاقوکشان آنها هر عمل دلشان بخواهد میکنند

تکلیف مردم چلیپت اهالی کوهره برخی ضعیف نبوده میتوانند هم در شهر و هم در خارج شهر

از شرافت و جان و مال خود دفاع نمایند ولی موقعیت مملکت و حساسیت وضع سیاسی که ایجاب

میکند تمام افراد وطن پرست از هرگونه تشنج پرهیز نمایند سبب گردیده که از اقدام مقابل پرهیز نمایند

استدعا دارم تکلیف شکایت بازماندگان معمولی را تعیین فرمایند حتماً عرایض [illegible]

و وضع حال افراد خدمتگذار کوهره برخی برای جاب لای دکتر مصدق تشریح نمایند تا دریابند

کسانی که تظاهر به طرفداری از ایشان مینمودند از چه قماشی میباشند و در اینموقع مرتکب چه قتل و جنایاتی میشوند

برای عظمت و سربلندی ایران از اوراق قرضه ملی خریداری کنید

۳۰۰ د ۲۰۰ ل شهریور ۳۱ باسازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی همکاری کنید

تلگراف حبیب‌الله شهبازی به آیت‌الله کاشانی رئیس مجلس وقت (ششم مهر ۱۳۳۱).

شماره کتاب .....

چاپ باقرزاده - ن - ۳۶۵

گیرنده .....

سال ۱۳۳

وزارت پست و تلگراف و تلفن

تلگراف

از	شماره	قبض	تعداد کلمه	تاریخ اصل	توضیحات	تاریخ وصول	
						روز	ماه
به		تلگراف					

الطاف جناب آقای حبیب سهامی تایان ...

... و سایرین با ابراز تأثر از مظالم وارده به نمایندگان

تایان برای استقرار امنیت و تعقیب مرتکبین تأکید و توصیه لازم

بجناب نخست وزیر گردید در هر صورت موفقیت مملکت اقتضای

آرامش و خودداری از ایجاد تشنج دارد سید ابوالقاسم کاشانی

برای عظمت و سربلندی ایران از اوراق قرضه ملی خریداری کنید

۳۰۰۰ د ۲۰۰ ل شهریور ۳۱ باسازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی همکاری کنید

همدردی مرحوم آیت‌الله کاشانی با عشایر سرخی (سیزدهم مهر ۱۳۳۱).

اسناد * ۳۲۱

از

اداره دوم

دائره اداره امور اجتماعی (ایلات) تهران روز ۴۷/۵/۱۹

شماره ۴۶/۷۲۷/۳/۱۴

به

ستاد بزرگ ارتشتاران

وسیله تیمسار سرلشگر همت

(خیابان مُشیر آقای حبیب اله شهبازی)

درباره :

بفرمان مطاع مبارک ملوکانه درباره اسکان ایلات اقدامات اساسی در جریان است به تیمسار سرلشگر همت فرماندهی نیروی مقاومت ملی ومسئول اسکان ایلات فارس مراجعه نمائید .

رئیس اداره امور اجتماعی . سرتیپ برزین

۳۱۹ اسکان

۴۷/۵/۲۶

سندی از اقدامات رژیم پهلوی برای سرکوب عشایر فارس تحت نام «اسکان عشایر»! (سال ۱۳۳۷).

ریاست تعمیم خاطرلشگر

ی امریه سنگ ارد ن اکراشقایی‌ایستی د رسال ۳۲۱ تیراژ ازی‌نمایند بارموده قد فن‌فرمایند پس‌ازخاتمه تیراژ ازی
کسران اطلاعات عشایری تحویل پس ازخاتمه تیراژ ازی‌اسلحه‌تحویلی راعینک ریاست نمایند ضمنک رخلیل تحسو یل
ات سال ساخت مهمات بایستی د رصورتجلسه ذکرد رموقع د ریافت بوک لشنگهای‌مصرفی‌بایستی‌بوک همان سال
یافت گردد و نتیجه‌اکزارش‌فرمایند .

سرهنگ ۲ نیرو	شصت‌وپنج تیر لشنگ برنو	وشش‌قبضه تفنگ برنو	امیراصلانی خالقی دره‌شوری
سرهنگ ۲ پیروز	یکصد وشصت تیر ″ ″	و قبضه تفنگ ″	″ ″ قاسم‌یمران
سرهنگ ۲ حکیمیان	پانصد وهشتاد وپنج تیر ″	وشش‌قبضه ″ ″	″ ″ یوسراحمدعلی
سرهنگ ۲ آریا	هفتصد وهفتاد تیر ″ ″	وهفت ″ ″	″ ″ کشکولی
سرهنگ ۲ احیاء	هفتصد ونود ″ ″ ″	وهفت ″ ″ ″	″ ″ عرب وباجی
سرگرد پارسیون	شصت‌وپنجاه ″ ″ ″	وشش ″ ″ ″	″ ″ رحیم زماری وبختی
سرگرد سرباز وطن	پانصد — ″ ″ ″	وپنج ″ ″ ″	″ ″ کرم‌مرادی‌مرضی
سرگرد مولوی	یکصد وهشتاد ″ ″ ″	و قبضه ″ ″	″ ″ علیه
سرگرد سپاهلو	چهارصد وچهل ″ ″ ″	وچهارقبضه تفنگ برنو	″ ″ شش بلوکی

رئیس ستاد لشگر۶ فارس . سرهنگ ستاد م.ت مجیدی

کلیت جهت اطلاع سرگرد سرباز وطن اکسراطلاعات عشایری ارسال میگردد بارموده قد فن‌فرمایند پس‌ازخاتمه تیراژ ازی
سلحه د ریافتی واعینک‌ضمنک خاطرلشگرتحویل وصورتجلسه مصرفی راطبق‌مقررات و دستوراخیرتنظیم‌بوک لشنگهای‌مصرفی
راطبق‌سال‌ساخت که د ریافت به شعبه قد خاطرستردد ونتیجه‌اکزارش فرمایند .ف

ازطرف رئیس‌ستاد لشگر۶ فارس . سرگرد اصف ذکی

سندی از چگونگی سازماندهی عشایر فارس در ارتش و ۹ واحد اصلی عشایری درسالهای ۲۰.

شماره ۱۷۱۹ غ
۴۱/۱۲/۲۰

ارتش شاهنشاهی ایران
نیروی زمینی

اعلامیه

اهالی محترم فارس حبیب شهبازی را بخوبی میشناسید وسابقه زندگانی او بر هیچکس مکتوم و پوشیده نیست. این مرد مدتی خود را در پناه ارتش قرار داده و باکمکهای مؤثر ارتش زندگانی مرفه یافت دارای ضیاء و عقار ومال و حشم شد و خود را بدروغ وطن پرست خدمتگذار شاهنشاه جلوه داد و با فریب و ریا نیات مغرضانه خود را مخفی میداشت تا اینکه شب هنگام با همکاری یکعده سارق و جانی سابقه دار جوانمرد را [redacted] حمله نموده سلحه آنها را [redacted] بیشرمی از این تجاوز قدم فراتر گذارده یکعده مردمان بیگناه ساده لوح را با شکنجه وزور بدور خود جمع وبعنف وجبر وادار باعمال خلاف مصالح مملکت مینماید.

علیهذا برای اینکه هرچه زودتر این جانی با لفطره بسزای عمل خود رسیده این کانون فساد متفرق گردد دراجرای اوامر صادره ابلاغ و اعلام میدارد هر کس حبیب شهبازی را دستگیر و بمقامات انتظامی تحویل دهد جایزه قابل ملاحظه ای دریافت خواهد کرد. انتظار میرود مردم پاک نهاد فارس وعشایر وطن پرست واهالی ستمدیده کوهمره سرخی دراین امر که ضامن رفاه وآسایش آنهاست پیشقدم شده وهرچه زودتر ریشه این کانون فساد را از بن قطع نمایند.

ضمنا لشکر بدینوسیله باشخاصیکه درایر ماجرا اغفال شده وبدور حبیب شهبازی گرد آمده و اکنون متفرق و از او دوری میجویند تامین میدهد که با خیال راحت بتوانند دنبال کاروزراعت خود بروند لذا بهتر است هرچه زودتر از دور او متفرق شوید که آتش مشتعل او خرمن هستی شما رانسوزاند وتنها دامن گیر خودش بشود.

لشکر ۱۰ پیاده فارس

نمونه‌ای از اعلامیه‌های آریانا علیه عشایر قیام‌کننده (سال ۱۳۴۱).

اعلامیه نهضت مقاومت ملی عشایر جنوب

بطوریکه هم میهنان عزیز اطلاع دارند از یکماه پیش عشایر فارس بمنظور پشتیبانی از جنبش های ملی و دلیرانه مردم شهرستانها مخصوصا اهالی محترم تهران مسلحانه بپاخواسته و توانسته اند تا حد زیادی دنیا را بآنچه در ایران ما میگذرد متوجه سازند ـ متاسفانه چون در بدو امر مقدور نبود هدفهای نهائی عشایر را از این قیام بسمع ملت ایران برسانند و دولت تا میتوانست بر علیه جنبش ملی ما تبلیغات سوء نمود گاهی آنها را چند نفر دزد و راه زن و جیره خوار و بار دیگر مخالف اصلاحات ارضی و سرانجام تحریک شده مالکین و فئودالها معرفی نمود و اعلیحضرت شاه در نطقهای خود سران عشایر را شپش های جامعه و مورچه هائی در مقابل لکوموتیو یاد کردند و حال آنکه ده سال ظلم و جور حکومتهای دیکتاتوری کافی بود که تمام ملت ایران را بر علیه دولت مرکزی به طغیان و عصیان برانگیزد منتها نجابت و بردباری ملت ایران همه مظالم و مفاسد هیئت حاکمه را به صبر و شکیبائی و مبارزات منطقی و قانونی تحمل نمود .

اینک لازم میداند هموطنان عزیز را بهدف مقدسی که محرک احساسات پاک و بی آلایش عشایر فارس بود است واقف سازد .

هموطنان عزیز

ظلم و جور حکومتهای دیکتاتوری در ده ساله اخیر تمام ملت ایران را بزانو در آورده است . فشار هیئت حاکمه ـ تعطیل مشروطیت ـ نقض قانون اساسی ـ اختناق مطبوعات و افکار عمومی ـ حبس و شکنجه و تبعید آزیخواهان ـ ورشکستگی اقتصادی و فقر و فاقه عمومی ـ فشار مامورین ژاندارم بتمام دهات و قصبات ـ بی اعتنائی و بی احترامی بمقررات قرآن و دین مبین اسلام ـ حمله بیرحمانه بمساجد مقدسه و دانشکده های دینی و تربیتی ـ شتم و جرح طلاب علوم دینی و دانشجویان دانشگاه ـ هتک حرمت علماء اعلام و پیشوایان دین و صدها مظالم و قانون شکنی دیگر از مظاهر حکومت های دیکتاتوری و دست نشانده ده ساله اخیر است . عشایر فارس که در ده ساله اخیر پیوسته از دور و نزدیک ناظر مبارزات شرافتمند و قانونی جوانان و آزادیخواهان تهران و شهرستانها بوده و تلاش و کوشش آنها را مواجه با قدرت سرنیزه و توپ تانک و حبس و شکنجه حکومت دیکتاتوری میدید و از دو سه سال پیش خود را برای دفاع از حق و آزادی آماده نمود و هرچند مبارزات دلیرانه و شرافتمندانه مردم شهرها خصوصا جوانان دانشگاه در خور تعظیم و ستایش بود معهذا چون حکومتی که با سرمایه ملت همه گونه وسیله سرکوبی و اعمال زور و ظلم در اختیار دارد مادام که با عکس العمل شدید تری مواجه نشود نمیتواند ملت را در سرنوشت خود آزاد بگذارد و از طرفی هم عشایر و دهات و قصبات بیش از پیش تحت فشار مامورین دولت قرار گرفته بودند ناچار به پشتیبانی مردم قهرمان تهران بپاخواسته تا سهمی در مبارزات ملی داشته باشد با وجودیکه دولت همیشه متوجه خطر از ناحیه عشایر جنوب بود خوشبختانه با تبعید سران عشایر و تضییقاتی که پیوسته از طرف عمال حکومت فراهم میشد و با وجود صحنه سازی قتل مهندس ملک عابدی بمنظور سرکوبی و متلاشی کردن صفوف عشایر و استقرار نیروهای بیشتری در فارس نتوانست خللی در اراده و تصمیم افراد غیور عشایر وارد سازد بعکس ـ نطقهای آتشین شخص پادشاه و وزیر وقت کشاورزی و تهدید تانک و توپ و نزول عقابها (منظور چتربازان) صفوف عشایر را فشرده تر و مصمم تر کرد سرانجام برای کسب آزادی واقعی که تمام ملت های اسیر آسیائی و افریقائی از آن برخوردار شده اند قیام کرد و اینک هم در سراسر فارس بر اوضاع مسلط و تا حصول آزادی و برانداختن رژیم دیکتاتوری از پا نخواهد نشست و زن و مرد عشایر برای نجات وطن و آزادی عموم ملت ایران

زیررگبارهای مسلسل وبمبهای آتش‌زا پایداری نموده وازبذل جان خود دریغ نخواهند کرد وتازمانی که بساط خودسری حکومت دیکتاتوری رابرنیاندازد وحکومت قانون رامستقرنسازد وآزادمردان وآزادیخواهانرا ازسیاهچال زندانها وتبعیدگاههای داخل وخارج رهائی نبخشد هرگونه مقاومتی که از طرف نیروهای دولتی ابرازشود درهم کوبیده وبیاری خداوند بزرگ واستعانت ائمه اطهار وپشتیبانی ملت قهرمان ایران نهضت آزادیبخش ملی رابثمرخواهند رسانید

هموطنان عزیز عشایرجنوب بارها امتحان رشادت ووطن پرستی راداده اند تهمتهای ناروای حکومت که البته بتمام آزادیخواهان دراین چند ساله نسبتهائی نیزداده اند نمیتوانند دامن پاک ملت وافراد مارالکه دارکند ماخواهان آزادی واصلاحات دقیق اجتماعی هستیم وملت ایران ونسل آینده باید بداند که عشایرفارس بااتکا به نیروی عظیم ملی برای نجات وطن برخاسته وساعتی که پیروزی نهائی حاصل شود بفرمان ملت اسلحه خود رازمین گذارده بشغل کشاورزی ودام پروری میپردازد

عشایرفارس نه تنها مخالف اصلاحات ارضی واجتماعی وآزادی دهقانان نیست بلکه هرگونه اصلاحات اساسی ومترقیانه راکه باتصویب نمایندگان واقعی وبدست دولت برگزیده ملت ودرحدود قانون اساسی ورعایت اعلامیه حقوق بشرصورت گیرد صمیمانه پشتیبانی خواهند کرد .

خواسته عشایرنیزخواسته ملت ایران است وخواسته ملت ایران همانا استقرار استقرارحکومت قانون واجرای مفاد یازده گانه منشورکنگره جبهه ملی ایران وآزادی فوری جناب آقای دکترمحمد مصدق وسایر زندانیان سیاسی وآزادی مطبوعات وانحلال سازمان مخوف امنیت واطلاعات ورهائی آزادیخواهان ازقید وبند تبعید داخل وخارج است .

عشایرفارس قادرخواهند بود عنداللزوم تادویست هزارنفرازجوانان خود رابرعلیه ظلم وبیدادگری تجهیزنماید ومسلما افسران شرافتمند وسربازان رشید که همگی برادران وفرزندان عشایرهستند وبرای دفاع ازوطن داوطلب شغل مقدس سربازی شده اند بهیچ وجه راضی به برادرکشی نبوده اطاعت کورکورانه راکه بحیات ملی مالطمه خواهد زد محکوم ومردانه درراه نجات وطن وکسب آزادی بصفوف برادران عشایرملحق خواهند شد .

برادران عزیز عشایر غیور آذربایجان کردستان لرستان خوزستان خراسان بلوچستان اصفهان بکوشید ودلیرانه برای نجات میهن ورهائی خواهران وبرادران اسیرشهر عشایرفارس رایاری نمائید شهامت ورشادت ذاتی خود رابرای نیت درتاریخ باردیگربمنصه ظهور رسانید .

پیروزی ازآن ماست (بمیری بنام ونمانی ینگ)

زنده باد ایران درود برهبران مبارزملت ایران سلام برشهدای راه آزادی پیروزباد عشایررشید ایران .

فروردین ماه ۱۳۴۲

سران عشایرفارس

نمونه‌ای از اعلامیه‌های حبیب‌الله شهبازی که درآن انگیزه‌های قیام وخواستهای عشایر شرح داده شده است (آرشیو کیهان).

حبیب‌الله شهبازی به‌ساواک که در آن انگیزه‌های قیام سالهای ۴۱–۴۲ را شرح داده است.

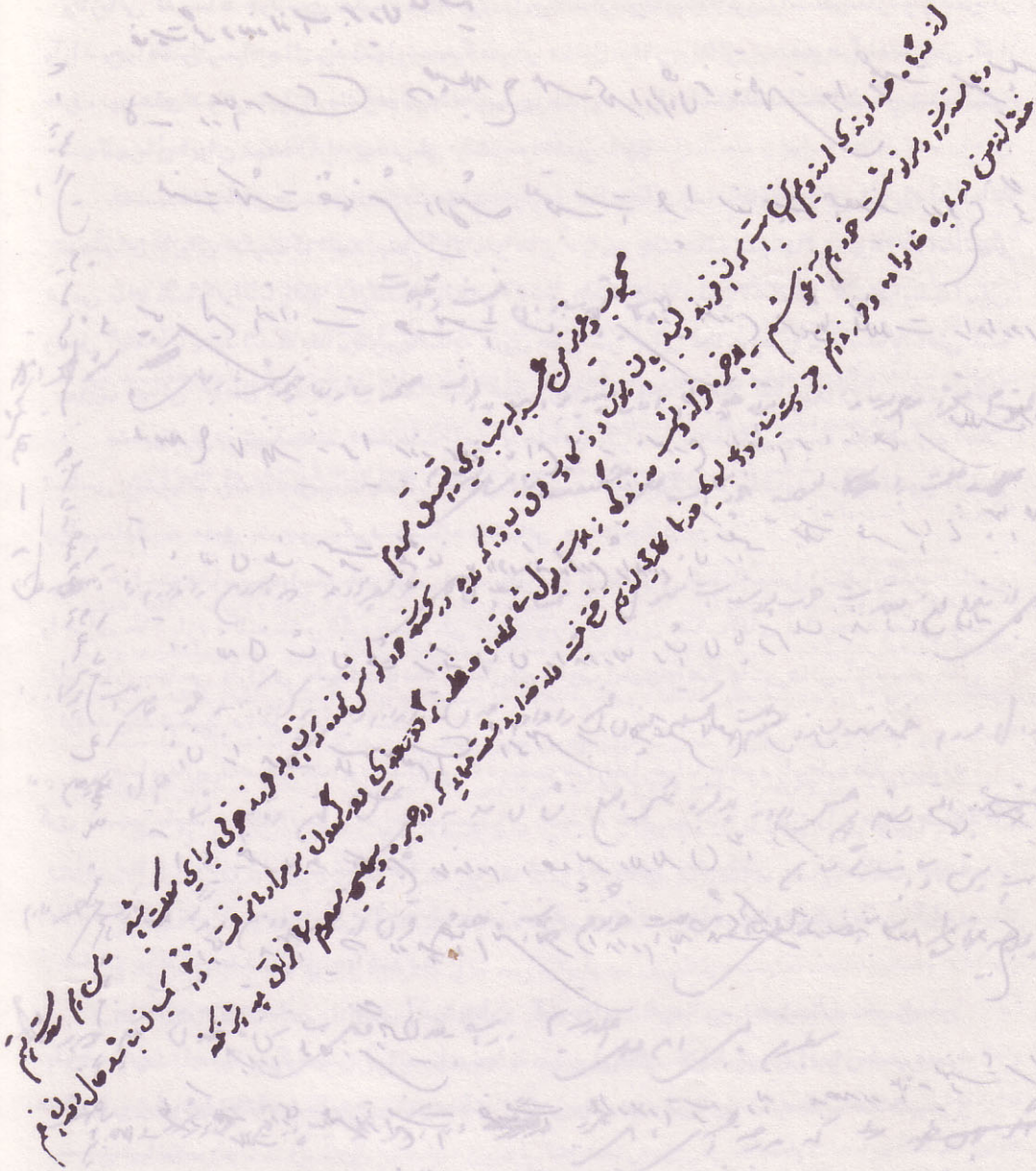

نامه‌ای که حبیب‌الله شهبازی در واپسین روزهای زندگی به‌پسرش نگاشته است.

روزنامه‌ها

با تحکیم رژیم شاه ـ امریکا پس از کودتای ۲۸مرداد ۱۳۳۲، عملیات برای سرکوب عشایر آغاز می‌شود...

فرمانده سپاه جنوب امروز بخبرنگار ما اظهار داشت

بفرمان شاهنشاه نیم میلیون نفر عشایر فارس و اصفهان قریبا اسکان داده خواهند شد

تاکنون ۸ هزار قبضه اسلحه از ایلات قشقائی، ممسنی، سرخی جمع آوری شده و از ۲۰ مرداد شروع به جمع آوری اسلحه از دوایل بویراحمدی و کهکیلویه خواهد شد

داره‌ای بنام اداره اسکان عشایر در وزارت کشور تشکیل میشود

در مواقع لازم از وجود عشایر برای دفاع از خاک میهن استفاده میشود

خبرنگار اعزامی ما به نقاط سیزده جنوب که در التزام رکاب همایونی بود صبح امروز هنگام مراجعت از کرمان بتهران قبل از اینکه تیمسار سرلشکر ریاحی فرمانده سپاه جنوب در اصفهان از هواپیما پیاده شوند در مورد جریان جمع آوری اسلحه ایلات و عشایر جنوب و قشقائیها از ایشان سئوال نمود.

۸ هزار اسلحه

تیمسار ریاحی اظهار داشت: در مناطق ممسنی، قشقائی، سرخی تاکنون معادل ... اسلحه جمع آوری شده و هنوز ... دیگر احتیاجی ...

هیچ تردیدی نیست که مسکون ساختن متجاوز از نیم میلیون جمعیت در منطقه فارس و اصفهان کار آسانی نیست و با کمک مردم و پشتیبانی موثر دولت بخصوص از نظر فنی و مالی اینکار بایستی انجام شود.

تشکیل اداره اسکان

طبیعی است که قرن ... متناسب با چنین زندگی ... در این مسافرت که در التزام ... برای بازدید وضع سیل ... فرصت استفاده کرده ... پیشگاه شاهانه ... که برای مدت ... اسکان در ورا... و اعتبارات ...

کیهان - ۱۳۳۵/۵/۱۶

کیهان - ۱۳۳۵/۱۸

تا آخر سال باید اسلحه ایلات جمع آوری شود

دولت برای سلاحهای شکاری جواز صادر خواهد کرد و عوارض صدی سه نیز وصول نخواهد شد

در جلسه سخنرانی روز پنجشنبه باشگاه افسران شیراز که رؤسای خوانین عشایر بویراحمدی، قشقائی، عرب باسری حضور داشتند آقای سرلشکر ریاحی فرمانده سپاه فارس اظهار داشت برای ترویج فرهنگ و تعمیم بهداشت باید هر چه زودتر اسکان عشایر عملی شود برای اسلحه شکاری ... خواهد شد و اسلحه غیرشکاری تا آخر سال حتما باید جمع آوری ... عوارض صدی ۳ وصول نخواهد شد و شخصا ... نظام وظیفه ایلات را بعهده می گیرم ... فرمانده سپاه ۵ ... عشایری بروند ...

۱ - با همه کسانیکه دارای سابقه سوء نیستند در حداقل مدت و بدون اشکال جواز سلاح داده میشود پس دیگر دلیلی نیست که کسی سلاح شکاری بی جواز نگهداری و روزی باعث زحمت خود بشود (سلاح شکاری عبارت از کلیه سلاحهای ساچمه زنی و گلوله زنی مخصوص شکاری است) .

۲ - سلاح زهر که برای دفع حیوانات موذی بکار میرود هیچوجه گرفته نمیشود جواز هم احتیاج ندارد فقط نام دارنده ثبت خواهد شد .

۳ - سلاح دولتی که در زمان ناامنی باشخاص مختلف داده شده بدون استثناء باید تحویل داده رسید دریافت دارند .

۴ - آخرین مهلتی که حتی یکروز تمدید نخواهد شد روز یکم فروردین سال ۱۳۳۶ است که هر کسی سلاح شکاری دارد جواز بگیرد و سلاح گلوله زنی غیرشکاری یا سلاح کمری یا هر نوع سلاح دیگر را تحویل دهد

۵ - از روز یکم فروردین ۱۳۳۶ نزد هر فردی اسلحه غیرمجاز کشف شود اگر سلاح دولتی و دست ارتش باشد بنام مخفی کردن سلاح دولتی برابر ماده ۴۳ قانون مجازات عمومی تحت پیگرد قانونی قرار خواهند گرفت ضمنا در هر طایفه و یا تیره یا قریه‌ای سلاح غیرمجاز بدست آید رئیس طایفه و یا تیره یا دهبان مزبور علاوه بر اینکه از سمت خود بر کنار خواهد شد بجرم اختفای اسلحه غیر مجاز از کیفر معاف نخواهد بود و عذر عدم اطلاع از آنان مسموع نمیباشد .

۶ - پادگانهای ارتشی در هر لحظه با تسهیلات لازم آماده دریافت اسلحه غیرمجاز اشخاص بوده و در صورتیکه دارندگان سلاح بپادگانها دسترسی نداشته باشند میتوانند سلاح مربوطه را بنزدیکترین پاسگاه ژاندارمری تحویل و رونوشت رسید ماخوذه را بستاد سپاه ارسال نمایند .

همه اهالی محترم فارس باید توجه نمایند وقتی رفاه آنان کامل خواهد شد که اسلحه غیرمجاز در دست اشخاص باقی نماند .

بنابراین وظیفه ملی شما است که چنانچه سلاحی نزد کسی سراغ دارید گزارش نمائید تا بلافاصله اخذ شود با مامورین انتظامی همکاری کنید و محلهای سلاحهای مخفی را محرمانه اطلاع دهید بکسانیکه گزارشاتشان صحیح و منتج به نتیجه باشد علاوه بر تقدیر برحسب درجه اهمیت اطلاع پاداش اعطاء خواهد شد . این اعلامیه بتعداد خیلی زیاد چاپ و در کلیه دهات بوسیله مامورین ژاندارمری بدیوار نصب و بعموم کدخدایان ابلاغ میگردد و بوسیله افسر انتظامی بین طوائف و عشایر تقسیم خواهد شد .

علاوه بر این بوسیله رادیو و روزنامه‌ها باطلاع همگان خواهد رسید تا دیگر هیچ کسی عدم اطلاع را بهانه عدم تحویل اسلحه خود ننماید

فرمانده سپاه ۵ جنوب سرلشکر ریاحی

اعلامیه سپاه ۵ جنوب در باره

خلع سلاح عشایر - تا روز اول فروردین برای تحویل اسلحه به عشایر مهلت داده شد

تاکنون ده هزار قبضه سلاح از عشایر جنوب جمع آوری شده است

این اعلامیه امروز از طرف سپاه ۵ جنوب منتشر شده است مردم و اهالی یک شهرستان یا یک استان از هر طبقه و صنفی که باشند موقعی میتوانند با آسایش کامل بامور عمرانی پرداخته سطح زندگی خود را بالا برند که از نعمت امنیت برخوردار باشند بدین معنی که هیچ فردی نتواند بمنافع و زندگی و حقوق دیگری تجاوز کند .

در گذشته خیلی نزدیک متاسفانه ماجراجویانی وجود داشتند که مانع پیدایش یک امنیت حقیقی بوده و با استفاده از سلاحی که در اختیارشان بوده بر هستی و جان سایرین تاخته و مانع از بسط عمران و دوام رفاه عمومی شده‌اند خوشبختانه این قبیل عناصر یکی پس از دیگری بکیفر گناه خود رسیده و بوسیله نیروهای انتظامی سرکوب و یا قهرا مانند تمام رعایا و افراد کشور شاهنشاهی ناگزیر بتمکین و انقیاد شده‌اند و امروز یک امنیت عمیقی بر خطه فارس سایه افکنده است با این وصف نیروهای انتظامی باز هم مترصد هستند که اگر جزئی آثاری از آن ناامنی باقیمانده برای همیشه خاموش سازد هیچ تردید نیست که عامل تمام این خودسریها و ناامنی‌ها ناراحتیها . کشتارها غارتها و یاغیگریها وجود سلاح غیرمجاز نزد اشخاص بوده و چنانچه سلاحی در دست کسی موجود نبود نه قتلی رخ میداد نه سرقتی انجام میشد و نه کسی هوس یاغیگری در سر میپروراند .

روی همین نظر و برای تامین رفاه جامعه بفرمان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و دستور ستاد ارتش در منطقه فارس خلع سلاح آغاز و بمیزان قابل توجهی نیز پیشرفت نموده و قریب ده هزار اسلحه در مدت دو سال اخیر از نقاط مختلف فارس جمع آوری شده .

طبیعی است که کم شدن این تعداد سلاح چه اثراتی در امنیت باقی خواهد گذارد ولی متاسفانه با اطلاعاتی که در دست است هنوز اشخاصی هستند چه از عشایر چه از اهالی شهرها و دهات و بعضا و مناطق ایل نشین که روی نادانی یا غرض ورزی یا بی اطلاعی از قوانین اسلحه خود را تحویل نداده‌اند اینک برای آخرین مرتبه سپاه ۵ مراتب زیر را اعلام میدارد :

فرمانده نیروی جنوب بخبرنگار اعزامی ما گفت:

خلع سلاح ایلات و عشایر جنوب بدون اعمال هیچگونه زور و قدرتی شروع شده است

سربازانی که برای تقویت لشکر فارس از کردستان و کرمان ورضائیه بشیراز آورده‌شدند هنوز در شیراز هستند

کفیل استانداری فارس گفت: باجلوگیری ازصدور برنج وغله‌وتعیین نرخ‌نان وارزاق عمومی و نظارت بر آن بوسیله بازرسان مخصوص وضع ما یحتاج عمومی کاملا خوب ورضایت بخش است



سرتیپ همت کفیل استانداری فارس

وتیمسار سرتیپ همت کفیل استانداری فارس وسرکار سرهنگ فرهتی فرماندار نظامی شیراز ملاقات وذیلا راجع باهمیت درس لقه جنوب واستان هفتم و اوضاع وضی آن استان اطلاعاتی کسب موده.

تیمسار هریزی گفتند بدون تعارف باید بگویم امنیت فارس روز بروز در طل عنایات شاهنشاه و توجهی که باین منطقه بخصوص دارند رو بهبود میرود ومن خیلی امیدوار هستم با اقداماتی که در جریان است در آتیه نزدیکی دیگر هیچگونه نگرانی از لحاظ نا امنی در منطقه فارس وجود نداشته باشد.

بایستی بگویم که همکاری ژاندارمری و مامی که اکنون ژاندارمری در این راه بعرج میدهند بسیار قابل توجه است و بنوبه خودم کمال رضایت را از این همکاری دارم.

درباره ایلات و عشایر تیمسار هریزی گفتند، قسمت اعظم ایلات و عشایر فارس واقعا همکاری بسیار قابل توجهی در ایجاد امنیت داراید از افراد ایل تشکیل کننده هیئت است که با اراده خودشان در نامنی این منطقه اقدامی کرده باشند و بطور قطع من استنباط میکنم که افراد این ایل بیش از همه خواهان آرامش و زندگی عادی و معمولی مخصوصا تغییر وضعیت خودشان بحال اسکان دارند و اگر گاهگاهی هم که البته در مدت کوتاه فرماندهی من بندرت دیده شده مرتکب عملیات خلاف قاعده ای شده باشند بطور قطع این عمل روی اغراض شخصی ها [illegible]

اوراق آن‌هم بصورت یا ه وزه در یک کوچه دور افتاده بوده‌است.

درباسخ این سؤال که چندی قبل عده‌ئی سرباز و وسائل برای تقویت لشکر شیراز بشیراز آمدند آیا هنوز درشیراز هستند فرماندهٔ نیروی جنوب گفت چندی قبل از واحدهای کرمان، کردستان ورضائیه عده‌ئی سرباز بشیراز آورده شد که درحال حاضر در اینجا بقرار گرفتن تعلیمات نظامی مشغول هستند ولی اگر از همه نظر اقدامات تکمیلی در امنیت منطقه ضرورتی پیدا کرد البته این سربازها هم در صورت احتمال ممکن است مورد استفاده واقع شوند

در باره خلع سلاح عشایر آقای سرلشکر هریزی اظهار داشتند:

این امر فعلا خود بخود در جریان است واحتمال داده نمیشود که محتاج قدرت و زور باشد و باید بگویم که بطور کلی ایلات و عشایر در گذشته خلع سلاح شده‌اند و آنطور که شایع است اسلحه زیادی در دست اینها نیست و اگر تعدادی من باب حفاظت گله های خودشان داشته باشند آنها نیز با جواز است و اینطور که میگویند اسلحه بی‌جواز در طوایف مختلف تشکیل است که در طوایف بزرگ آنها هم کاملا مطیع دولتند و سراتب خدمتگزاری خودرا اعلام کرده اند قبل ورودی اسلحه خودشان را خواهند داد.

اخذ اسلحه طوایف دوره هولی و کشکولی هم بنظر من مشکل نیست چون افراد ایل همه مردمان صالح و وطنخواه وشاهدوست هستند

ملاقات با کفیل استانداری

درملاقاتی که از تیمسار سرتیپ همت کفیل استانداری فارس صورت گرفت درباره وضع عمومی فارس و انتخابات واردان از ایشان سئوال شد که درجواب گفتند:

استان فارس هردوره طبق قانون ۱۳ نماینده بمجلس شورایملی میفرستد که تا کنون ۱۱ نماینده از ۵ قطعه یعنی ۵ نماینده از شیراز، از فسا دو نماینده، از بوشهر دو نماینده از جهرم یکنفر واز آباده هم یکنماینده انتخاب شده‌اند وفقط دستور شروع انتخابات دو نقطه دیگر این استان یعنی لار و آباده ولارگه هرکدام یک نماینده بمجلس میفرستند با واصل نشده و بعضی وصول [illegible] شروع خواهد شد

سرتیپ همت اور بود واصولا نرخ اجناس بدلخواه معین میشد تا اینکه تیمسار سرلشکر کردن در این مورد بسیار کوشش کرده وما توانستیم نرخها را تعیین کنیم و قیمت گندم و نرخ نان و قسمتی از مایحتاج مردم را بسانرخ معادله ای تعیین و تثبیت کنیم برای اینکار ۱۸ بازرس باکفایت مخصوصی تعیین شدند و از اوزایت دادگستری هم نقاضا شد سمت رسمی بازرسان ما را تائید و تصویب کنند. درحال حاضر از نظر ارزاق بهیچوجه در منطقه ایستیم و صدور برنج و غله شدیدا تحت کنترل میباشد و کلیه انبارهای ارزاقیرا بما بی آورد صورت برداری کردیم که خارج نشود.

در مورد برنج شیراز که خیلی میباید تامین زیاد بوده و کمترین عیب این شهر میباشد.

باکمک بلدیه قابل توجهی که اداره اصل چهار شیراز با نمود اینهم ازبودجه حاصل است که این قضیه بزودی حتی الیدیریتا اواخر بهار سال آینده یکی مرتفع شده وشهر شیراز از خاموشی آسوده شود.

از نظر امنیت عمومی انصافا باید بگویم که به در قسمت شیراز وجه عمومی مطمئنا از این نظر بسیار خوب بوده و همچنین که در اینی وجود ندارد و در خود شهر نیز بخصوص با اقدامات فرمانداری نظامی این شهر ستان در برقراری امنیت فامیل توجه بسیار

کیهان - ۱۳۲۳/۱۱/۱۷

نیمسار سرلشگر ریاحی فرمانده سپاه جنوب بخبرنگار کیهان در شیراز گفت.

تاکنون ۸۰۰ تفنگ برنو از ایلات و عشایر گرفته شده و دیگر سلاحی که امکان برهم زدن امنیت را داشته باشد

در دست اشخاص نیست - دوره خانخانی و ملوک‌الطوایفی سپری شد - ایلات و عشایر فارس آماده اسکان و فراهم کردن خانه‌هستند - دهاتیها میخواهند سلاح را زمین گذاشته و بکار کشت ورزی بپردازند

گزارش تلگرافی ماهیر نگار کیهان از شیراز:



صبح دیروز نیمسار سرلشگر ریاحی فرمانده سپاه ۵ جنوب ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی چنین اظهار داشت بدنبال عرایض

۶ ماه قبل برنامه‌هائی که از نظر وظایف ارتش عملی شده بود حال عملی شدن است در اختیار شما میگذارم.

اینجانب کوشش میکنم امنیت و آرامش را بیش از پیش با جمع‌آوری سلاح از منطقه فارس حفظ نمایم

در اجرای این برنامه الوظایف میهمی است که شاهنشاه افتخار اجرای آنرا نصیب جان‌نثار فرمودند.

از ۱۵ اسفند ۳۴ کار خلع سلاح شروع شد و تاکنون هشتصد قبضه تفنگ بورفیر برنو قابل استفاده جمع‌آوری شده است آنچه در این خلع سلاح بطور بارزی بچشم میخورد اینست که

این عمل خطیر بدون اردوکشی تاکنون خسارت و بدون مصاحبه و ایجاد بدبینی و شایعات در مردم انجام شده و ادامه خواهد داشت که با اخذ این سلاح در فارس دیگر سلاحی وجود ندارد ولی اگر سلاحی هم باشد مسلماً آنرا برای تجاوز نگاه نداشته‌اند بلکه برای دفاع از هجوم کسانی است که از اوضاع نگران میباشند.

این عده فکر میکنند که اگر سلاح خود را زمین بگذارند روزی مورد هجوم واقع خواهند شد.

امروز من بنام فرمانده نیروی جنوب باطلاع میرسانم که دوران خودسری و ملوک‌الطوایفی پایان یافته و دیگر امکان ندارد وقایعی مانند سالهای ۲۰ تا ۲۵ و سال ۳۲ در این استان روی دهد.

من با اعتقاد و ایمان ضمانت میکنم که دوران خود مختاری و ملوک‌الطوایفی تجدید نخواهد شد.

امروز افق دید ایل اعتماد ما تغییر کرده و می‌دانند که باید به واداره.

همین مردم سزای کسی را که چنین افکاری داشته باشد در کنار خود نمی‌گذارند. این حرف قابل قبول نیست که چند نفر خان دورهم جمع شده و با تمایل و اراده دولت مخالفت نمایند. این حرف را از من شنوید و قبول کنید که دیگر خان نمی تواند علیه نیروهای انتظامی بمقاومت برخیزد.

امروز دولت از مردم میخواهند سلاح خود را حفظ کنند یکی قاچاقچیان که میخواهند از راه غیرمجاز کسب سرمایه کنند یکی هم سارقین و جانیان بالطبعه که اصلاح پذیر نیستند مگر موقعی که تسلیم و نتیجه قانون شوند و سپاه جنوب باین نکته بی‌اهمیت واقف بوده که با مردم بایستی نهایت ادب رفتار کرد.

ما بمردم اطمینان میدهیم که از کار خطاکاران بگذریم چه برسد با آنهائی که خطا نکرده اند.

امروز خوشبختانه در منطقه این سپاه یک امنیت استثنائی بوجود آمده.

امسال دویست هزار نفر مردم عشایر بیست ملیون گوسفند را نقل و انتقال دادند در صورتی که یک گوسفند پوزه بزمین نزد و اراجیفی و شکایتی نمود، این موضوع بواسطه فداکاری افسران و سربازان بوجود آمده.

عشایر آماده اسکان و رها کردن خانه بدوشی میباشند

اگر اعتباری اختصاص داده شود با یک برنامه ۵ تا ۷ ساله میتوان ارقیات شگرفی در فارس بوجود آورد بعرض همایونی رسانیدم که فارس تشنه اصلاحات است و رجاعواقف دارم که فرامین مطاع مبارک در این مورد شرف صدور بخواهد یافت.

در اینجا مطلبی را میخواهم بعرض برسانم که شادی - بهت و موجب تاسف است.

در غیاب من در شیراز حادثه‌ئی رخ داده که بهیچ وجه متناسب با روح فارس نبود. این واقعه موجب نهایت تاسف بنده است حتی در این جا نمیتوانم عرض کنم که اگر در شیراز بودم چنین اتفاقی رخ نمیداد.

حالا عرض میکنم که اینجانب وظیفه دارم در باره این واقعه تحقیق کنم و بدانم علت چه بوده من دست بردار نیستم. هنگام که

اگر بیطرفی امنیت بوجود آید سلاح چه جور از خانه بیرون آورده به مامورین انتظامی تحویل نمایید. من از همکاری شما بیمناکم. چندی قبل از یکی از جیبکاران پیغام آقای کشمیری زاده را که بعلت بیماری فعلا خانه نشین شده عیادت کردم. هنگام شرفیابی اخیر بحضور ملوکانه خدمات این مردرا ضمن مطالبی بعرض رسانیدم و طبق فرمان جهان‌مطاع ملوکانه مبلغ یکصد هزار ریال الطرف قرین الشرف شاهنشاه حواله شد که امروز طی یک جلد پایمان تسلیم گردید.

پس از پذیرائی گرمی که بعمل آمد ساعت ۱۹ جلسه مصاحبه مطبوعاتی خاتمه یافت.

کیهان - ۱۴ ار ۱۳۳۵

با برنامه‌ریزی شاه ـ کندی، سیاست کشتار و نابودی عشایر در سال ۱۳۴۱ به‌مرحلهٔ نهائی خود می‌رسد...



سپهبد ورهرام

مقالین اصلاحات ارضی

تهران پولهائی برای

تبریکات جمع کرده بودند

اعتراف آن بدست آمد

از طرف مراجع صالحه

سر میشود

شرح در صفحه ۱۳

اندار فارس به خبرنگار اعزامی اطلاعات در شیراز گفت

عده‌ای از خائنین در فارس

درزد و خورد با افراد ژاندارم مقتول شدند

احتیاجی به بمباران ندارد

که از قول تیمسار سپهبد ورهرام

سرکوبی عده‌ای دزد قطاع الطریق

اهمیت ندارد

شیراز و سرقت چند نفر

انگشت شمار سارق و خائن امروز اعلام شد که

فانون اصلاحات ارضی بسرعت پیشرفت میکند و دوره قلدری در ا

دستگیر شدگان فیروز

فارس اعدام میشوند

ن مقتول شده و بسزای اعمال خ

سپهبد آریانا خطاب به تفنگچیان تسلیم شده گفت :

تفنگ ها

را دور بریزید

تفنگچیهای طایفه سرخی که قرار بود
تحویل مقامات نظامی شوند آزاد شد

● دیروز قریب ۲۰ هزار
نفر از اهالی شیراز از
افسران و سربازان
شهید تجلیل کردند

خبرنگار کیهان — شیراز —
... مانده نیروهای

راهزنان و ه...

اخلالگران که



...ست وزیر طی مصاحبه‌ای درباره استعفای دکتر ارسنجانی گفت :

اختلاف نظر با دکتر ارسنجانی

سپهبد آریانا بفارس میرو...

یک مقام دولتی گفت: در تهران عده‌ای با خرج پول تحریک میکنند

● نیروهای انتظامی مشغول دستگیری اشرار هستند

ناظر در عملیات و هم آهنگ کننده نیروهای ارتش ژاندارمری و شهربانی ناحیه فارس منصوب گردید

... ات دیروز تیمسار سپهبد ... مورد دستگیری اشرار

... مقام دولتی امروز اظهار داشت ... ۱۳ ستون ششم

تیمسار سپهبد ریاحی بس...



وزیر ...

کشاور...

انتخاب...

... اسناد مالکیت ک...

...اعی آ...

... ملی میشوند بین ده...

حبیب شهبازی

به قوای انتظامی تسلیم شد



...روز ... بزرگ ارتشاران ... اعلامیه اعلام داشت که ... شهبازی تسلیم شده است. ... اعلامیه بشرح زیر است :

... فرماندهی عملیات ... در ساعت ۶ بعداز ... ۲۱ر۲ر۴۲ حبیب ... و شرط تسلیم ... نیروهای جنوب گردید.

سپهبد آریانا در مجلس تودیع گفت شبی که درشیر از شروع بکار کردم :

۴۵۰۰ تیر انداز ممتاز

از خوزستان تا کرانه‌های دریای فارس و ۱۸ کیلومتری شیراز موضع گرفته بودند

سپهبد آریانا فرمانده نیروهای جنوب ا...

...ائله اشرار فارس پا...

● ۶۰۰ نفر از اشرار تسلیم شدند ، تفنگهایشان را تحویل دادند وبیل گرفتند

● درآینده نزدیک درمنطقه بویراحمدی بجای صدای تفنگ صدای تراکتور شنیده خواهد شد

تفنگداران حبیب شهبازی

اسلحه‌های خودرا تسلیم

رادیوهای ناشناس

وزیرمشاور گفت :

عصیان عشایر را بزرگ جلوه میدهند

● فرمانده ژاندارمری گفت : مامورین پاسگاه های بلوک جیره وبوشکان مجددا با قدرت بیشتری بمحل خود خواهند رفت

● عده‌ای ازسران عشایر بویراحمدی تسلیم شدند

تفنگداران طایفه سرخی

اسلحه خودرا تسلیم کردند



در این عکس عده‌ای ازتفنگداران حبیب شهبازی که اسلحه خودراتسلیم کرده‌اند دیده میشوند

...گار کیهان ـ شیراز ـ فرماندهی نیروهای جنوب حاضر تفنگداران مزبور پس از ت... اسلحه های خود عازم محل سکو...

سپهبد ورهرام استاندار فارس امروز اعلام

...ای از اخلاگران

چند نفر هم بدار آویخته خواهند شد

- این افراد بوسیله مخالفین اصلاحات ارضی تحریک میشوند
- عده‌ای از افراد بدسابقه درصدد کشت تریاک برآمدند و در مقابل مامورین مقاومت کردند
* اینها پرونده‌های زیادی در آدمکشی و دزدی و شرارت دارند

...سران عشایر باعدام محکوم شدند


ناصر طاهری


خداکرم ضرغامپور


حبیب شهبازی

همه محکومین از رای دادگاه فرجام خواستند


راهزنان و همفکران
ارتجاعی آنها نابود میشوند
تضاح چادرنشینی در فارس خاتمه میدهد
فانون اصلاحات ارضی بسرعت پیشرفت میکند و دوره قلدری در ایران بسر رسیده است.
هرکس در راه اجرای قانون اصلاحات ارضی اخلال نماید و یا محصول او را از بین ببرد با کمک نیروهای
از فردا صبح
سینماهای
نیاگارا - ایفل - امپایر
شته آبی

تصاویر



قلعهٔ ملاشهباز در تل‌خنك.



یك زاهد کوه‌نشین کوهمره در پنجاه‌سال پیش



نمونهٔ یك سنگ قبر سرخی (قبرستان سرخی در تل‌خنك ـ کوه شکفت):
«وفات مرحومه بی‌بی نوریحان بنت مرحمت پناه ملاحسین سرخی
من طایفهٔ ناصرو فی شهر ۱۳۳۷ ق.»



مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سید عبدالحسین لاری.



عکس منحصر بفردی از صولت‌الدولهٔ قشقائی و حاج محمدکریم‌خان کشکولی نمایندهٔ ایل قشقائی در مجلس دوم مشروطه و رئیس‌سفید ایل درسالهای جهاد علیه انگلیس.



کیامرث‌خان کیانی کشکولی، ۲. اسماعیل‌خان سردار عشایر (صولت‌الدولهٔ قشقائی)، ۳. حسن‌خان کشکولی (۱۳۰۵-۱۳۴۰ ق.) ازقهرمانان مبارزه با انگلیس و فاتح سیاخ.



۱. حسن‌خان کشکولی، ۲. یکی از علمای شیراز، ۳. کیامرث‌خان کیانی کشکولی.



حاج محمدکریم‌خان کشکولی ریش‌سفید و نمایندهٔ ایل قشقائی درمجلس دوم مشروطه.



محمدعلی‌خان کشکولی (نفر وسط، نشسته) درسالهای تجاوز انگلیس.



محمداشرف‌خان دارنجانی (اواخر قاجاریه).



ماژور مست سرخی رئیس ایل ورهبر قیام ۱۳۰۷-۱۳۱۱ که درسال ۱۳۱۱ توسط رژیم رضاخان به‌شهادت رسید.

ملاسرمست سرخی.



ملامهدی سرخی رهبر نظامی قیام ۱۳۰۷-۱۳۱۱ که درسال ۱۳۱۱ توسط رژیم رضاخان به‌شهادت رسید.



سردارعشایردرتبعید تهران (۱) به‌همراه سرلشگرحبیب‌الله‌خان‌شیبانی (۲) وعده‌ای از رجال لشگری وکشوری (بهمن ۱۳۵۹).











عکسهائی منحصربفرد و تاریخی از «تخته قاپو»ی رضاخانی! (سالهای ۱۳۱۱-۱۳۲۰):

ـ مأموران تخته قاپو درمیان عشایرسرخی.

ـ مردان عشایر به‌اجبارکت وشلوار پوشیده وکلاه شاپو گذاشته‌اند!!

ـ نظامیان مأمور تخته قاپو، عشایرسرخی را با لباس «پهلوی» به‌رقص اجباری واداشته‌اند



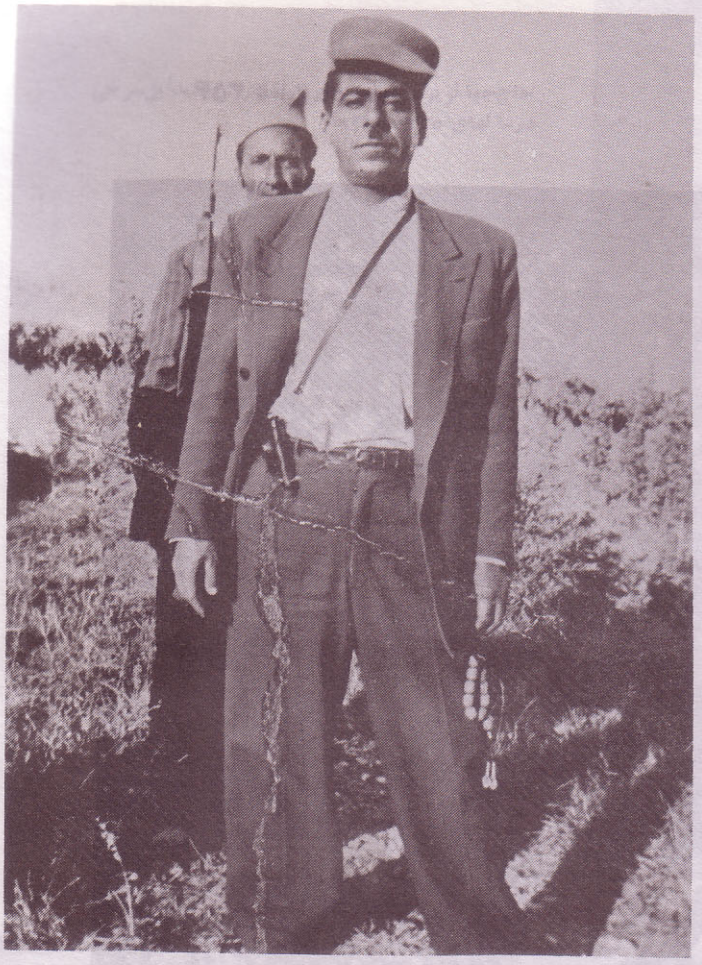

مسیح‌الله شهبازی رئیس ایل وکلانتر
کوهمرهٔ سرخی (سالهای ۱۳۲۵ - ۱۳۳۵).



رؤسای ایل سرخی سوار براسب
(سالهای دههٔ ۲۰).

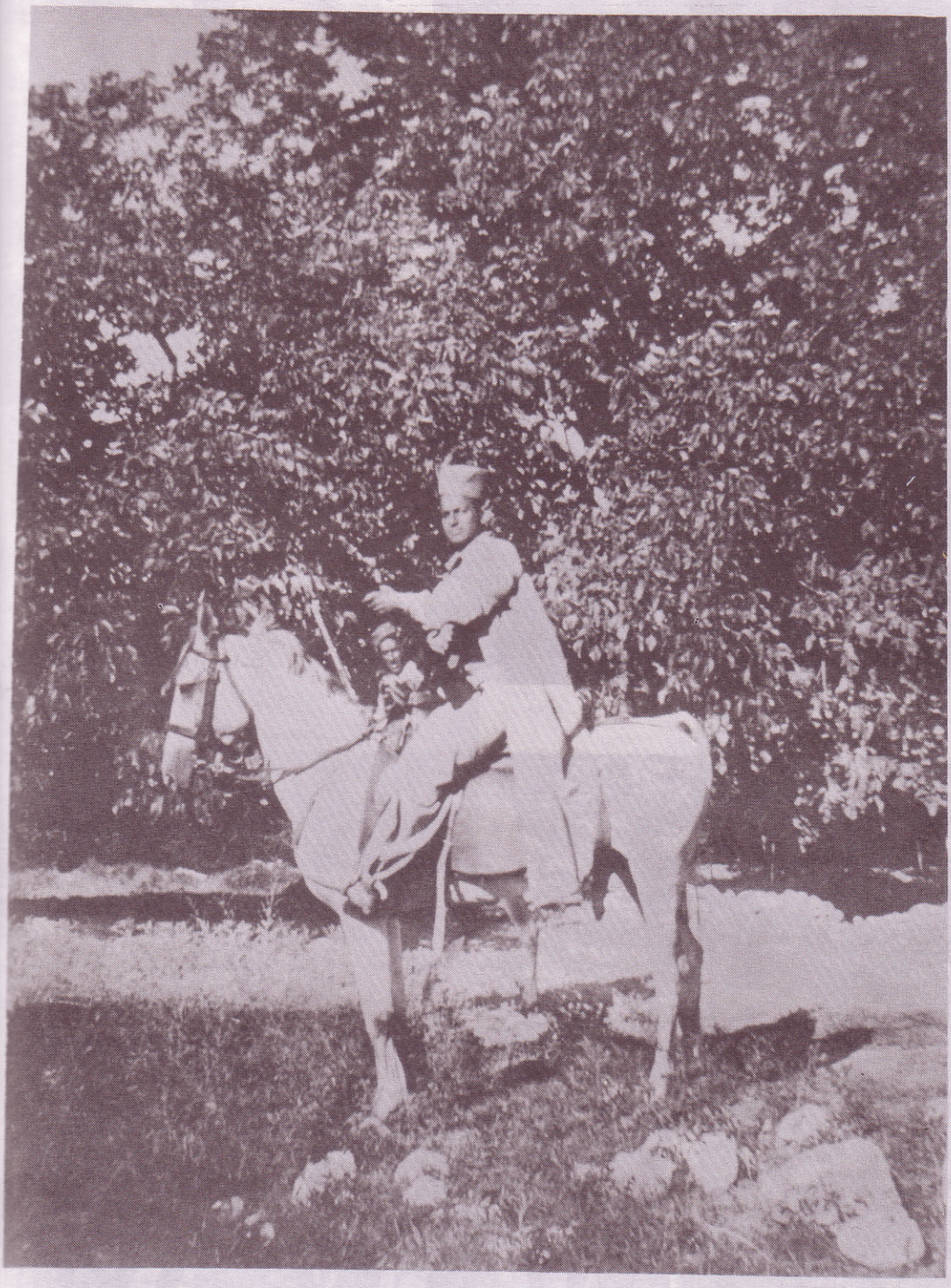

مرحوم حبیب‌الله شهبازی درسالهای ۱۳۲۰.



حاج‌جها نزیر رحما نی (نفروسط) ریش‌سفیدایل‌سرخی
درسا لهای ۱۳۲۰-۱۳۴۰.

حبیب‌الله‌شهبازی و گروهی از ریش‌سفیدان و تفنگچیان
(دی ماه ۱۳۳۶ : رمقان).



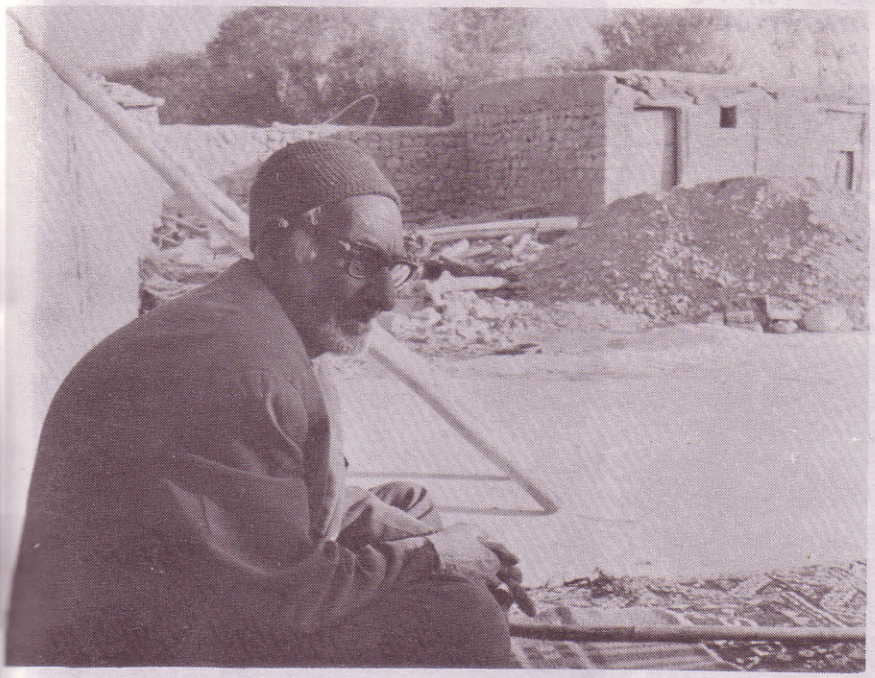

حاج‌شکرالله مرادی ،آخرین بازماندهٔ نسل کهنسال ریش‌سفیدان سرخی (۱۳۶۶).

مرحوم حبیب‌الله شهبازی وگروهی از ریش‌سفیدان و تفنگچیان کوهمرهٔ سرخی (رمقان، ۱۳۳۶).





حبیب‌الله شهبازی چند سال پیش از قیام ۱۳۴۱-۱۳۴۲.



حبیب‌الله شهبازی در لحظهٔ تیرباران : سحرگاه ۱۳ مهرماه ۱۳۴۲.

کوه‌نشینان «کره‌گاو» (ارتفاع ۲۷۰۰ متر: خرداد ماه ۱۳۶۶).

گروهی از ریش‌سفیدان و جوانان طایفهٔ ناصرو (بیگدانه: خرداد ۱۳۶۶).



مرحوم عبدالرسول بختیاری، سمبل رزم، رنج و ایثار مردم کوهمره (۱۳۶۳).

شهید فرج‌الله بختیاری (۱۳۶۳).





کودکان و نوجوانان کوهمره.

نمایی از روستای ماصرم و کوه بیل (۱۳۶۳).





تصویری از سیاه‌چادر واعضای یك خانوادهٔ ناصرو با لباس محلی.

منابع و مآخذ

الف. مصاحبه‌ها:

این پژوهش براساس اطلاعات افراد زیر تهیه شده است. در اینجا جا دارد کمال سپاس خویش را از آنان بیان دارم و نیز اگر به‌علت کثرت مصاحبه‌ها نامی سهواً از قلم افتاده است پوزش بطلبم:

۱. آقای کرامت‌الله اسفندیاری، ازطایفهٔ بگی
۲. آقای کرامت‌الله اسدی، از طایفهٔ ناصرو
۳. آقای مشهدی سلیمان اسدی، از طایفهٔ ناصرو
۴. آقای حاج‌سیف‌الله اسدی، از طایفهٔ ناصرو
۵. آقای قاسم اسدی، از طایفهٔ ناصرو
۶. آقای بهادر امیری، از طایفهٔ بگی
۷. آقای حاج محمد احمدی، از روستای چنارفاریاب
۸. آقای عبدالعظیم بختیاری، از روستای ماصرم
۹. آقای آقاجان بهرامی، از طایفهٔ شکره
۱۰. آقای حاج‌فلک‌ناز برزگری، از طایفهٔ جیحون
۱۱. آقای دهدار محمدعلی بهرامی، ازطایفهٔ دهدار
۱۲. آقای مشهدی شیرخان‌جیحونی، ازطایفهٔ جیحون
۱۳. آقای ملاامامقلی جیحونی، از طایفهٔ جیحون
۱۴. آقای ملاعبدالحسین جانبازی، از طایفهٔ ناصرو
۱۵. آقای ملالهراسب جانبازی، از طایفهٔ ناصرو

۱۶. آقای ملاقاسم جانبازی، از طایفهٔ ناصرو
۱۷. آقای خداخواست جبارزاده، از طایفهٔ جبارزار
۱۸. آقای شاه علی‌محمد حسینی ، از روستای دارنجان
۱۹. آقای صمد دوستدار، سرپرست روزنامهٔ کیهان در سال ۱۳۴۳
۲۰. آقای خداکرم دهداری، از طایفهٔ دهدار
۲۱. آقای ملاملك منصور رحمانی، از طایفهٔ ناصرو
۲۲. آقای سردار رحمانی ، از طایفهٔ ناصرو.
۲۳. آقای حاج‌امیرحسین سلطانی نژادیان، ازطایفهٔ ناصرو
۲۴. آقای اسکندر سلطانفر، از روستای دارنجان
۲۵. آقای رئیس نورمحمد شجاعی، از روستای ماصرم
۲۶. آقای امیرحسین شهسواری، از طایفهٔ بهادنی
۲۷. آقای حاج‌کاکاخان غلامی، از طایفهٔ جیحون
۲۸. آقای ملاکاظم غلامی، از طایفهٔ جیحون
۲۹. آقای علی غلامی، از طایفهٔ جیحون
۳۰. آقای ناظم غلامی،ازطایفهٔ جیحون
۳۱. آقای مشهدی زیادخان کریمی، از طایفهٔ بگی
۳۲. آقای هادی کریمی، تکنیسین جهادگر بهداشت دام عشایر
۳۳. خانم فرخ کریمی کشکولی
۳۴. آقای شکرالله مرادی، ریش‌سفید طایفهٔ جیحون
۳۵. آقای مشهدی عزیزمحمد محمدی، از طایفهٔ بگی
۳۶. آقای ملاشاه‌کرم محمدی، از طایفهٔ ناصرو
۳۷. آقای ملادرویشعلی ماندگار، از طایفهٔ شکره
۳۸. آقای سپهدار مهبودی ، از طایفهٔ مهبودی جروق
۳۹. آقای کرامت‌الله مهبودی ، از طایفهٔ مهبودی جروق
۴۰. آقای مشهدی محمدیوسف متقی، از روستای ماصرم
۴۱. آقای حاج‌علی پناه نامور، روستای ریچی

ب. کتابشناسی:

۱. آرشیو روزنامهٔ کیهان ــ تهران
۲. آیت‌اللهی، سیدمحمد تقی: ولایت فقیه زیربنای فکری مشروطهٔ مشروعه ــ سیری درافکار و مبارزات سید عبدالحسین‌لاری، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۳. آریانا،ارتشبد بهرام: تاریخچهٔ عملیات نظامی جنوب، چاپخانهٔ ارتش‌شاهنشاهی، ۱۳۴۲
۴. آمارگیری کشاورزی، سال ۱۳۵۶.

۵. آدمیت، محمدحسین رکن‌زاده: فارس و جنگ‌بین‌الملل اول، انتشارات اقبال، چاپ سوم، ۱۳۴۹.
۶. ابن بلخی، فارسنامه: تصحیح لسترنج و نیکلسون، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۷. ازکیا، دکتر مصطفی: جامعه‌شناسی توسعه و توسعه‌نیافتگی روستائی ایران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۵.
۸. ارسطو: سیاست، ترجمهٔ دکتر حمید عنایت، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۸.
۹. اسناد و مدارک موجود در آرشیو خصوصی نگارنده مکاتبات رؤسای ایل سرخی در سالهای ۱۳۲۰–۱۳۴۳.
۱۰. افراسیابی، بهرام و دهقان، سعید: طالقانی و تاریخ، انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۰.
۱۱. اقتداری، احمد: خوزستان و کهکیلویه وممسنی، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۹.
۱۲. انگلس، فریدریش: منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، ترجمهٔ مسعود احمدزاده، انتشارات پیشاهنگ، ۱۳۵۷.
۱۳. ایوانف، م. س. و ...: تاریخ ایران: از زمان باستان تا امروز، ترجمهٔ کیخسرو کشاورزی، انتشارات پویش، ۱۳۵۹.
۱۴. ایوانف، م. س: تاریخ نوین ایران، ترجمهٔ هوشنگ تیزابی و ...، انتشارات حزب منحلهٔ توده، ۱۳۵۶.
۱۵. کتاب آگاه: «ایلات وعشایر»، انتشارات آگاه، ۱۳۶۲.
۱۶. باتور، تی. بی.: جامعه‌شناسی، ترجمهٔ منصور وکلجاهی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۱۷. بوشهری، اسماعیل نوروزاده: اسرار نهضت جنوب.
۱۸. پری. جان ر.: کریم‌خان زند، ترجمهٔ علی‌محمد ساکی، مجموعهٔ ایرانشناسی فراز، ۱۳۶۵.
۱۹. پیگولوسکایا و...: تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم، ترجمهٔ کریم کشاورز، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۹.
۲۰. پهلوی، محمدرضا: پاسخ به‌تاریخ: چاپ مکزیک، ۱۳۵۸.
۲۱. تبریزی، محمدحسین بن‌خلف: برهان قاطع، به‌اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۲۲. خسروی، دکتر خسرو: جامعه‌شناسی روستایی ایران، انتشارات پیام، ۱۳۵۸.
۲۳. خسروی، دکتر خسرو: مسألهٔ ارضی و دهقانان تهیدست در ایران، نشر بیداری، ۱۳۶۰.
۲۴. دائرة‌المعارف فارسی، ج۲، بخش۱، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۶.
۲۵. دوانی، علی: نهضت روحانیون ایران، ج ۲.
۲۶. دورانت، ویل: تاریخ تمدن: مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ترجمهٔ احمد آرام، ع. پاشائی، امیرحسین آریان‌پور، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵.
۲۷. دیاکوف و. ،کوالف. س: تاریخ جهان باستان «شرق»، ترجمهٔ انصاری، همدانی، مؤمنی، نشر اندیشه، ۱۳۵۲.

۲۸. رضا، دکتر عنایت‌الله: ایران و ترکان در زمان ساسانیان، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
۲۹. روحانی، سیدحمید (زیارتی): نهضت امام‌خمینی، ج ۱ و ۲، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، بنیاد فرهنگی شهید.
۳۰. روزنامهٔ اطلاعات، سالهای ۱۳۴۰–۱۳۴۳.
۳۱. زرین‌کوب، دکتر عبدالحسین: تاریخ مردم ایران ــ ایران قبل از اسلام، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۳۲. سالنامهٔ آماری کشور، ۱۳۵۸.
۳۳. سفیری، فلوریدا: پلیس جنوب ایران (اس.پی.آر.)، ترجمهٔ منصورهٔ اتحادیه (نظام‌مافی) و منصوره جعفری فشارکی (رفیعی)، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴.
۳۴. سلطان‌الواعظین شیرازی: شبهای پیشاور، دارالکتب اسلامیه، ۱۳۴۶.
۳۵. شیرازی، ابن‌عبدالکریم علی‌رضا: تاریخ زندیه ــ جانشینان کریم‌خان زند، به‌تصحیح ارنست بر، مجموعهٔ پژوهشهای تاریخی، ۱۳۶۴.
۳۶. فسائی، حاج‌میرزاحسن حسینی: فارسنامهٔ ناصری، انتشارات سنائی.
۳۷. فرهنگ اجتماعی دهات و مزارع استان فارس، آمارگیری روستائی جهاد سازندگی، آبانماه ۱۳۶۰.
۳۸. فرهنگ اقتصادی دهات و مزارع استان فارس، آمارگیری روستائی جهاد سازندگی، ۱۳۶۳.
۳۹. فرخ، سیدمهدی (معتصم‌السلطنه): خاطرات سیاسی فرخ، انتشارات جاویدان.
۴۰. فراشبندی، علیمراد: تاریخچهٔ حزب دمکرات فارس، انتشارات اسلامی، ۱۳۵۹.
۴۱. قاسمی، ابوالفضل: الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران، ج ۱: «فیروز، فرمانفرمائیان».
۴۲. کتاب آبی، اسناد مکاتبات وزارت خارجهٔ انگلیس دربارهٔ ایران، مطبعهٔ برادران باقروف، تهران، ۱۳۳۱ قمری.
۴۳. گذشته چراغ راه آینده است، جامی.
۴۴. گروسه، رنه: امپراطوری صحرانوردان، ترجمهٔ عبدالحسین میکده، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
۴۵. لسترنج، گی: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمهٔ محمود عرفان، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
۴۶. مکری، دکترمحمد: عشایر کرد، تهران، ۱۳۳۳.
۴۷. مومسون، د. ج.: تئوریهای امپریالیسم، ترجمهٔ کورش زعیم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۴۸. کتاب آگاه، «مسائل ارضی و دهقانی»، ۱۳۶۱.
۴۹. موسوی، سیدحسن: گوشه‌هائی از فرهنگ و آداب و رسوم مردم کوهمرهٔ نودان، جروق،

سرخی‌فارس، انتشارات نوید، شیراز، ۱۳۶۲.
۵۰. مکی، حسین: تاریخ بیست‌سالهٔ ایران، ج۵، نشر ناشر، ۱۳۶۲.
۵۱. نقوی، دکترعلیمحمد: جامعه‌شناسی غربگرائی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۵۲. وقایع اتفاقیه، (گزارشهای خفیه‌نویسان انگلیس)، به‌کوشش سعیدی سیرجانی، انتشارات نوین، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
۵۳. ورجاوند، دکتر پرویز: روش‌بررسی وشناخت‌کلی ایلات وعشایر، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۴.
۵۴. هدایت، مهدیقلی‌خان (مخبرالسلطنه): خاطرات وخطرات، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۳.
۵۵. هولتسه، شولتسه: اسرار جاسوسی‌آلمان درعشایر فارس، ترجمهٔ جمشید بیگلری، انتشارات گوتنبرگ، بی‌تاریخ.

□ به‌انگلیسی:

1. Intarntaional Encyclopedia of the Social Sciences, The Macmillan Co. The Free press, New York, 1972 (16 Vols.), vol. 16.
2. The Encyclopedia Americana, Grolier incorporated, 1984, (3o Vols.), vol. 24.

فهرست اعلام

اشخاص

آ:

آدمیت، محمدحسین رکن‌زاده: ۲۱۸، ۲۳۲.
آریا، عباس: ۲۴۰.
آریا، سرهنگ دو: ۲۵۲.
آریانا، ارتشبد بهرام: ۴۰، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۴ ← منوچهری، سرهنگ.
آغامحمدخان قاجار ← قاجار، آقامحمد خان.
آقا شیخ‌محمدباقر، حجت‌الاسلام: ۲۲۰.
آکفورد، کاپیتان: ۲۲۴.
آل‌عصفور، شیخ حسن مجتهد: ۲۲۰.
آل‌عصفور، شیخ سلمان: ۲۲۰.
آویزی‌فراشبندی، حاج سیدعلی: ۲۱۴.
آیرنز، ویلیام: ۲۰، ۳۴.

الف:

الف، پیروز: ۳۴.
ابراهیم، کدخدای چنارفاریاب: ۲۵۳.

ابراهیم‌خان کلانتر ← قوام، حاج ابراهیم خان کلانتر.
ابن بلخی: ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶.
ابن خلدون: ۱۹، ۲۴.
ابوالحسن‌خان شکفتی ← شکفتی، ابوالحسن‌خان.
اترم: ۲۲۱.
اتحادیه، منصوره (نظام مافی): ۲۲۱.
احمد معین‌الاسلام، آقاسید: ۲۲۰
احمدشاه قاجار ← قاجار، احمدشاه.
احمدی، احمد: ۲۵۴.
احیاء، سرهنگ دو: ۲۵۲.
ارسطو: ۲۸.
ارسنجانی: ۲۶۶، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳.
ازکیا، دکتر مصطفی: ۵
استین، سراورل: ۲۰۵.
اسدی، ملاعبدالله (ناصرو): ۷۱، ۸۰، ۹۲، ۹۷.
اسدی، سردارخان: ۷۱.
اسدی، حاج عطاخان: ۷۱، ۸۰، ۹۲، ۲۵۴.
اسدی، مشهدی سلیمان: ۹۷.
اسفندیاری، کرامت‌الله (پسرملامهدی): ۱۶۰، ۲۱۰، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۴.
اسفندیاری، محمد: ۲۵۴.
اسفندیاری، هدایت‌الله: ۲۵۴.
اسمارت: ۱۰۴، ۲۲۲، ۲۲۵.
اسماعیل خان قشقائی ← قشقائی، صولت‌الدوله (سردار عشایر).
اشکان، سرتیپ: ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۹.
اشرف‌سلطان کوهمره‌ای: ۲۰۴.
اشرف افغان: ۲۱۹.
اشرف پهلوی ← پهلوی، اشرف.
اعتماد، کمال: ۲۵۴.
اعظمی، سرهنگ: ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸.
اعلیحضرت همایونی ← پهلوی، محمدرضا.
افراسیابی، بهرام: ۲۶۵.
افشارنادری، دکترنادر: ۲۳، ۲۴، ۳۹.
افشار، نادرشاه: ۲۱۹.
افشار، میرمحمد: ۳۰۲.
افشار، فتحعلی: ۳۰۲.
اقتداری، احمد: ۲۰۵.
اکابری، قدرت‌الله: ۵.
امامی، علی: ۵.
امام‌حسین (ع): ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸.
امام رضا (ع): ۱۵۴، ۲۰۳.
امام‌زمان (عج): ۲۳۰.
امامقلی ایدر: ۸۲، ۱۶۱.
امیرقاضی‌شاهی لو ← قشقائی، امیرقاضی شاهی لو.
امیرالمؤمنین، حضرت علی (ع): ۱۵۴.
امیری، بهادر (پسر ملاباباخان، بهادر سرخی): ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۵.
امیرعضدی، خواجه‌عبدالله (ناصردیوان کازرونی): ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۱.
امیرعضدی، خواجه حسنعلی: ۲۳۰.
امینی، دکترعلی: ۲۵۷، ۲۶۱، ۳۰۱.
انتظام‌الملك: ۲۲۳.
انگلس، فریدریش: ۱۵۲.
اورمزد، سرتیپ عبدالعلی: ۲۹۴.
اوژن فلاندن: ۲۱۱.
اهرمی، سیدمرتضی: ۲۱۸.
ایلخان ظفربختیاری: ۹۱.

ایروانی، شیخ‌محمد: ۲۱۸.
ایوانف، میخائیل: ۶۲، ۲۲۲، ۲۲۷،
۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۶۰.

ب:

باباکوهی: ۷۵، ۸۴.
بابابیژن: ۴۹.
باباخان‌سرخی ← سرخی، ملاباباخان.
باتومور، تی. بی.: ۶۵.
بارتولد: ۲۱.
بارث، فردریك: ۳۹.
بارکلی، سرجرج: ۲۲۲، ۲۲۳.
بازرگان، مهندس مهدی: ۲۸۱.
باستانی پاریزی: ۳۲۸.
بانکی، سرگرد: ۲۸۰.
بختیاری، عبدالرسول: ۵، ۲۷۵، ۲۷۶.
بختیاری، عبدالعظیم: ۱۶۵.
بختیاری، علیمردان‌خان: ۲۰۴.
بختیاری، نجفقلی‌خان (صمصام‌السلطنه): ۲۳۳.
بختیاری، سردار اسعد: ۲۳۹.
براون، دی: ۲۳۷.
برزگری، حاج شیرمحمد: ۸۴.
برنشتام: ۲۱.
برومند، خورشید: ۲۸۷.
بصیری، حاج عمادالملك: ۹۹.
بغایری، ابراهیم‌خان: ۲۰۴.
بك، لوئیز: ۱۵۷.
بکش، ولی‌خان: ۲۲۷.
بکش، باقرخان: ۲۲۷.
بککی، شهبازخان: ۱۲۶، ۲۰۴.
بگی، باباخان ← سرخی، باباخان.
بگی، شمس یاراحمد: ۷۳، ۸۴.
بگی، کاظم محمدحسین: ۷۳، ۸۴.
بگی، کمال‌زار: ۷۳، ۸۴.
بگی، ملامهدی ← سرخی، ملامهدی.
بگی، مشهدی بارانی: ۱۶۱.
بگی، مشهدی‌عباسعلی: ۸۴، ۱۶۱، ۲۴۱.
بگی، میرشکار غلام: ۱۶۱، ۲۴۱.
بگی، هادی ملك‌زار: ۷۳، ۸۴.
بلوط جعفرلو ← جعفرلو، بلوط.
بوری: ۲۲۸.
بوشهری، اسماعیل نورزاده: ۲۴۸.
بولوردی، مسیح: ۲۷۵، ۲۹۵.
بهادری، حاج امیرخان (پسرملامهدی): ۲۷۳، ۲۹۵، ۳۰۴.
بهادنی، جوهر: ۲۱۴.
بهداروند، اکبر: ۱۳۷.
بیات، کاوه: ۴۰
بیات، هاشم‌خان: ۲۰۴.
بیانی، شیرین: ۲۲، ۳۳، ۷۹.
بیگی، ولی: ۲۵۳، ۲۵۴.
بیکن، الیزابت: ۱۸.
بی بی سلطنت: ۱۶۳.
بی بی صدری: ۲۱۳، ۲۱۴.
بی بی فلك: ۸۲، ۲۱۳، ۲۱۴.
بی بی بانو: ۱۷۶.

پ:

پارسیون، سرگرد: ۲۵۲.
پاکروان، سرهنگ: ۲۵۲، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۹۰.
پروین گنابادی، محمد: ۱۹.
پرهام، باقر، ۱۷، ۱۰۰.
پرویزی، رسول: ۲۲۰، ۲۴۳.
پژوه، احمد: ۲۲۸.
پورطهماسبی، سرگرد: ۲۹۷.
پهلوی، رضا (شاه): ۶۲، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۹۴، ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۰۲، ۲۱۹، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۰۴.
پهلوی، محمدرضا (شاه): ۴۰، ۹۹، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳.
پهلوی، غلامرضا: ۴۸.
پهلوی، اشرف: ۲۶۳.
پیروزمند، سرهنگ دو: ۲۵۲.
پیشه‌وری، سیدجعفر: ۲۴۸، ۲۵۳.
پیغمبر اسلام (ص): ۲۲۹.
پیگولوسکایا: ۲۷، ۲۸، ۲۹.

ت،ث:

تاردوف: ۱۸
تاکس (قونسول): ۲۲۳.
تالبوت: ۲۵۵.
تبریزی، علی: ۲۲.
تبریزی، محمدحسین بن خلف: ۲۲.
تپر، ریچارد: ۳۵.
ترغیبی، شاهرخ: ۵.
تفضلی، جهانگیر: ۳۰۳.
تموچین چنگیز: ۸۹.
تنگستانی، باقرخان: ۲۲۰، ۲۲۱.
تنگستانی، احمدخان: ۲۲۱.
تولستوف: ۲۱.
تیمورتاش: ۲۳۹.
ثقفی، حجاج بن یوسف: ۱۲۵.
ثقفی، محمدبن یوسف: ۱۲۵.

ج:

جانبازی، شهید محمدحسن: ۵
جانبازی، ملاعلی‌حسین: ۵

جانبازی، ملاقاسم: ۲۵۴، ۲۷۵.
جبارزار: ۷۳، ۸۵.
جبارزار، برهام‌زار: ۷۳، ۸۵.
جبارزار، محمدعلی‌زار: ۷۳، ۸۵.
جبارزار، مشهدی‌جبار: ۷۳، ۸۵.
جبارزار، امرو: ۱۷۱، ۲۱۰.
جبارزار، کله‌گل‌محمد: ۸۵.
جبارزار، کله‌علی‌محمد: ۸۵.
جبارزار، ملاغلامرضا: ۸۵.
جباری: ملاشمشاد: ۲۷۵.
جرانیمو: ۲۳۷.
جلال‌دارنگانی: ۱۶۶
جعفرلو، بلوط: ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۵.
جعفری فشارکی، منصوره: ۲۲۱.
جمشیدی، دکتر: ۳۷.
جمشیدی، عوض: ۲۵۴.
جوزف، رئیس: ۲۳۷.
جوادی، محمدتقی: ۲۷۴.

چ:

چاه‌کوتاهی، شیخ‌حسین‌خان: ۲۱۹.

ح:

حافظ شیرازی، خواجه: ۲۱۹، ۲۷۹.
حریری، سرهنگ: ۲۶۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۲.
حسانی، شیخ ابراهیم: ۱۵۶.
حسینی، سید...: ۲۵۴.
حضرت فاطمهٔ‌زهرا (ع): ۱۵۴.
حضرت‌عباس (ع): ۱۵۴، ۱۶۱.
جهانخواه، زیاد: ۲۵۴.
جهانبانی، تیمسار: ۴۸، ۵۵.
جهانبانی، خانم: ۵۵.
جیحونی، علی‌حسین شاهی: ۵، ۲۴۱.
جیحونی، حاج‌علی‌خان: ۸۴، ۲۵۴.
جیحون، مشهدی‌محمد: ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۴، ۱۵۶.
جیحون، چراغعلی‌زار: ۷۳، ۸۴.
جیحون، ملازمان‌الله: ۷۱، ۷۳، ۸۴.
جیحون، ابل‌زار: ۷۳، ۸۴.
جیحون، ملامعصومعلی: ۸۴، ۱۷۱، ۲۱۰.
جیحون، ملارشیدگپ: ۷۱، ۷۳، ۸۴، ۱۷۲.
جیحون، ملاشهباز: ۸۴.
جیحون، کاکاجان: ۷۴، ۱۷۱، ۲۴۵.
جیحون، محمدجان: ۸۴، ۱۷۱، ۲۴۵.
جیحون، مشهدی شیرخان: ۲۷۴.

چیك (جنرال قونسول انگلیس در بوشهر): ۱۸۵.

حضرت علی‌اکبر (ع): ۱۵۴.
حضرت سیدمیراحمد، شاه‌چراغ (ع): ۱۵۴، ۱۵۵.
حضرت سلیمان (س): ۱۶۸.
حیدرخان: ۹۱.
حکیمیان، سرهنگ‌دو: ۲۵۲.

خ:

خانبازی، نصرالله: ۹۲.
خاتون: ۲۱۴.
خالصی، سروان: ۲۵۳، ۲۵۴.
خانیگی، هادی: ۲۶۸.
خزاعی، سرهنگ حسین آقاخان: ۲۴۰.

د، ذ:

دارائی، علی‌ویس: ۲۵۴.
دارنجانی، عبدالله‌خان: ۱۵۱، ۲۰۵.
دارنجانی، محمداشرف‌خان: ۲۰۵.
دارنجانی، باقرخان: ۱۵۱.
دارنجانی، خواجه‌محمد: ۲۰۴، ۲۰۵.
دارنجانی، شاه‌جواد: ۱۵۶.
دارنجانی، شاه‌علی‌محمد: ۱۵۶.
دخترپس: ۲۱۴.
دررئو، ماکس: ۱۰۰.
دستغیب، آیت‌الله سید عبدالحسین (شهید محراب): ۲۷۶، ۲۸۲.
دستغیب، علیرضا: ۲۸۲.
دشتی گله‌زن ← گله زن، دشتی.
دشتی، محمدخان: ۲۲۱.
دلواری، رئیسعلی: ۲۱۸، ۲۱۹.
دوانی، حجت‌الاسلام‌علی: ۲۱۸.
دورانت، ویل: ۲۰، ۲۸، ۲۹، ۹۰، ۱۵۸.
دوستدار، صمد: ۲۷۸.
دهقان، عبدالحسین: ۲۶۳.

ر:

رادکلیف براون: ۲۰، ۶۵.
رام: ۲۵۴.
خسروی، دکترخسرو: ۲۶۴.
خمینی، امام: ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۸۶.
خیری: ۱۲۷.
خیرالله: ۲۴۲.

دهقان، سعید: ۲۶۵.
دهدارقطب‌الدین (کدبدین): ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۴.
دهدارطالب: ۷۳، ۸۴.
دهدار حاجی‌علی: ۱۷۲.
دهدار محمدصادق: ۸۵.
دهدار محمدطاهر: ۸۵
دهدار جعفر: ۸۵.
دیلمی، عضدالدوله: ۲۰۵، ۲۰۶.
ذنوبی، حاج‌حسین: ۲۹۷.
ذوالفقاری (خانواده): ۲۶۱، ۳۰۱، ۳۰۲.
ذوالفقاری، مرتضی: ۳۰۲.
ذوالفقاری، حسین: ۳۰۲.
ذوالفقاری، محمد: ۳۰۲.
ذوالفقاری، رضا: ۳۰۲.
ذوالفقاری، بیوك: ۳۰۲.

رحیمی، بهرام: ۲۵۴، ۲۵۳.
رحمان، کربلائی (کله): ۷۱، ۷۳، ۷۴،

۸۰، ۸۷، ۹۱، ۹۳، ۱۵۹، ۱۷۱،
۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳،
۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷.
رحمانی، جهانبخش (پسر کله‌رحمان):
۲۱۴.
رحمانی، میرزاحسین (پسر کله‌رحمان):
۸۰.
رحمانی، نورالله (پسر کله‌رحمان): ۲۱۴.
رحمانی، میرزامنصور: ۱۷۱.
رحمانی، حاج‌جهانزیر: ۸۰، ۹۱، ۲۴۳.
رحمانی، عبدالحسین: ۹۲.
رحمانی، ملك‌منصور: ۹۲، ۹۳، ۹۷.

ز:

زادخان: ۲۳۹
زائر خضرخان: ۲۱۹.
زارع، سیف‌الله: ۲۵۴.
زارع، خانقلی: ۲۵۴.
زاهدی، سپهبد فضل‌الله: ۲۵۵.
زرتشت: ۲۹.
زرین‌کوب، دکتر عبدالحسین: ۲۷، ۲۹.

رستگار، حاتم‌خان: ۳۵.
رشیدالدین فضل‌الله: ۲۱.
رضا، دکتر عنایت‌الله: ۲۱.
رضاپور اصفهانی، زینب: ۵.
رمقانی، شاه لطف‌الله: ۱۵۶.
ریاحی، سپهبد: ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۵،
۲۷۱، ۳۰۳، ۳۰۵.
رئیس جوزف ← جوزف، رئیس.
رئیس قاسم‌خان کوهمره‌ای ← شکفتی،
رئیس قاسم‌خان.
رئیسی، ابراهیم: ۲۵۴.

زعیم، کورش: ۲۵۸.
زند، کریم‌خان: ۱۲۶، ۲۰۴.
زند، لطفعلی‌خان: ۲۰۴، ۲۱۹.
زند، علیمردان خان: ۲۱۹.
زند، جعفرخان: ۲۱۹.
زیارتی، حجت‌الاسلام سید حمید
(روحانی): ۲۵۶، ۲۶۴.

س:

سایکس، ژنرال (سرپرسی): ۲۲۶،
۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹.
سالزمن: ۲۰.
ساوجی، سرهنگ: ۲۹۳.
سپانلو، سرگرد: ۲۵۲.
سپهر، مورخ‌الدوله: ۲۲۷.
ستوده، خلیل: ۲۵۴.
سحابی، دکتر یدالله: ۲۸۱.

سحرخیز، مسیح‌الله: ۹۴ ← شهبازی،
مسیح‌الله.
سربازوطن، سرگرد: ۲۵۲.
سرخی، ملا کرمعلی: ۷۳، ۷۴، ۷۹،
۸۷، ۸۸، ۲۰۶.
سرخی، مشهدی عباس: ۸۷، ۸۸، ۸۹،
۱۷۱، ۲۱۷.
سرخی، ملاحسین: ۸۰، ۸۹، ۱۷۱، ۲۱۷.

سرخی، ملاشهباز: ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۸، ۱۰۵، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۰، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۷۹.
سرخی، محمد (پسر ملاشهباز): ۸۱، ۱۷۰، ۲۱۷.
سرخی، ملاسرمست: ۷۹، ۸۰، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۱۶۰، ۱۷۰، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۴.
سرخی، عبدالله‌خان: ۸۹، ۱۵۱، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳.
سرخی، ملامهدی: ۸۴، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۷۳، ۲۹۲.
سرخی، ملا بابا خان: ۸۴، ۱۷۱، ۲۷۳، ۲۹۲.
سرخی، بهادر ← امیری، بهادر.
سعدی‌شیرازی، شیخ‌مصلح‌الدین: ۲۷۸.
سعیدی سیرجانی: ۲۰۵
سفیری، فلوریدا: ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳.
سقلمه‌چی، ملابرفی: ۱۲۷، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰.
سقلمه‌چی، ولی‌خان: ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰.
سلطانفر، ایرج: ۵، ۴۴.
سلطانی‌نژادیان، بهرام: ۵
سلطانی‌نژادیان، حاج‌امیرحسین: ۲۱۷.
سنجابی، علی‌اکبرخان سردار مقتدر: ۲۰۶.
سنجابی، حسن‌خان: ۳۲.
سوتال: ۱۳۴.
سهیلی، حاج‌عبدالرحیم: ۲۵۴.
سیاهپور، غلامحسین (جلیل): ۲۸۶.
سیاوش: ۱۶۸.
سیاهپوش، سرتیپ: ۹۵.
سیدرضا: ۱۶۶.
سیدعلی‌شیر، حاج: ۲۲۹.
سیدشرفه، حاج: ۲۳۲.
سید محمدصالح: ۲۸۶.
سیفورت، ماژور: ۲۲۵، ۲۲۶.

ش:

شادلو (خانواده): ۳۰۱.
شادلو، شاهرخ‌خان: ۳۰۲.
شادلو، شهناز: ۳۰۲.
شاه‌شجاع: ۲۱۹.
شاه‌پرست، خانبابا: ۲۵۴.
شاهین، سردار: ۲۵۴.
شجاعی، رئیس نورمحمد: ۲۷۵.
شریفی، ملاعباسقلی: ۲۵۴.
شکره، کله‌جعفر: ۷۳.
شکره، امیدعلی: ۷۳.
شکره، علی‌صالح: ۷۳.
شکره، قربانعلی: ۷۳.
شکره، علیمراد: ۷۳.
شکره، غلام: ۷۳.
شکره، ملاقربانعلی: ۱۷۲.
شکره، ملامحمدتقی: ۸۵.
شکفتی، محمدرضاخان: ۷۱، ۷۲، ۸۲، ۱۵۹، ۱۷۱، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲،

شکفتی، شاه‌لطف‌الله: ۱۵۹.

۲۱۳، ۲۱۴.
شکفتی، مهدیقلی خان: ۲۱۳.
شکفتی، رئیس قاسم خان: ۲۰۴.
شکفتی، رئیس محمودشاه: ۲۰۴.
شکفتی، رئیس ابوتراب: ۲۰۴.
شکفتی، ابوالحسن خان: ۲۰۴.
شکفتی، محمدباقر خان: ۲۰۵.
شکفتی، احمدشاه فضل خان: ۲۰۵.
شکفتی، فضل الله خان: ۲۰۵.
شکفتی، صدرالله خان: ۲۰۵.
شکفتی، میرزا احمدخان: ۲۰۵.
شکفتی، اسدالله خان: ۲۰۵.
شکفتی: نصرالله خان: ۲۰۵.
شکفتی، رحیم خان: ۲۱۲، ۲۱۳.
شکفتی، کریم خان: ۲۱۲، ۲۱۳.
شمس، شهاب الدوله: ۹۴.
شمس، فتحعلی: ۲۵۴.
شهباز، ملا ← سرخی، ملاشهباز.
شهبازی، مسیح الله: ۷۹، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۱۲۸، ۱۵۱، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۰.
شهبازی، حبیب الله: ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۸، ۱۰۹، ۱۲۸، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۷۰، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴.
شهبازی، شهباز: ۵
شیبانی، سرلشگر حبیب الله خان: ۲۳۹، ۲۴۰.
شیبانی، عسکرخان: ۲۲۵.
شیبانی، محمدعلی خان: ۲۲۵.
شیخ حسینقلی همدانی ← همدانی، شیخ حسینقلی.
شیرازی، سلطان الواعظین: ۱۵۵.
شیرازی، آیت الله حاج میرزا محمدحسن (میرزای شیرازی): ۲۱۸.
شیرازی، ابن عبدالکریم علیرضا: ۲۰۴.

ص:

صالحی، شیرزاد: ۲۵۳، ۲۵۴.
صفوی، شاه اسماعیل دوم: ۲۰۴، ۲۰۵.
صفی خانی، لشگر: ۲۹۵.
صفی نژاد، جواد: ۵، ۲۸۵.
صمصام السلطان (صمصام السلطنه؟): ۲۲۵.
صولت الدوله ← قشقائی، اسماعیل خان.

ض:

ضرغام الشریعه: ۲۲۳.
ضرغامپور، عبدالله: ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۶، ۳۰۴.
ضرغامی، محمد: ۱۴۱.

ط :

طالقانی، آیت‌الله سیدمحمود: ۲۶۴ ، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۸۲.
طالقانی، ابوالحسن: ۲۸۲.
طاهری، ناصر: ۲۷۸، ۲۸۹، ۲۸۶، ۳۰۴.

ع :

عباس‌میرزا نایب‌السلطنه: ۲۲۷.
عباسوند، لطفعلی: ۳۲.
عباسوند، مرادعلی: ۳۲.
عباسی، مأمون: ۱۵۴، ۲۰۳.
عباسی، باباجان: ۹۲.
عدالت‌منش، پرویز: ۲۸۲.
عرفان، محمود: ۲۰۳.
عصار، عماد: ۲۶۳.
علم، امیراسدالله: ۴۸، ۹۹، ۲۲۰، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۳، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳.
علی گدا، حاج: ۲۵۳.
عنایت، دکتر حمید: ۲۸.

غ :

غلام یحیی: ۲۵۳.
غلامی، قاسم: ۵
غلامی، علی: ۱۸۲.
غلامی، نوروزعلی: ۲۵۴.
غلامی، فضل‌الله: ۲۵۴.
غلامی، کاظم: ۲۷۲، ۲۷۴.

ف :

فتح‌الملك: ۲۳۳.
فتحعلی‌خان: ۲۰۴.
فراشبندی، علیمراد: ۲۲۸.
فرخ، سیدمهدی (معتصم‌السلطنه): ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۱.
فردوسی: ۱۴۷.
فرمانفرما، عبدالحسین‌میرزا: ۹۹، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰.
فرهادی، کاوس: ۲۵۴.
فسائی، حاج‌میرزاحسن‌حسینی: ۲۲، ۳۸، ۴۶، ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۰۴، ۲۰۷.
فیروزمیرزا (نصرت‌الدوله): ۲۲۷، ۲۲۸.
فیروز، مهندس نرسی: ۹۹.
فیروزان، ت.: ۱۷، ۳۶، ۳۸.

ق :

قاسمی، ابوالفضل: ۲۲۸.
قاضی، محمد: ۲۳۷.
قاضی محمد: ۲۴۰.
قاضی عسکر: ۲۷۸.
قاجار، آغامحمدخان: ۲۰۴، ۲۱۹.
قاجار، فتحعلی‌شاه: ۲۰۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۴۹.
قاجار، محمدشاه: ۲۲۰، ۲۲۷.
قاجار، ناصرالدین‌شاه: ۲۰۴، ۲۲۱.
قاجار، محمدعلی‌شاه: ۲۱۸.
قاجار، احمدشاه: ۲۰۵، ۲۴۵.
قتلغ‌خان: ۱۵۴، ۲۰۳.
قشقائی، امیرقاضی‌شاهی‌لو: ۳۱، ۲۱۹.
قشقائی، حسن‌خان: ۱۲۶.
قشقائی، جانی‌خان: ۲۱۸، ۲۴۹.
قشقائی، محمدعلی‌خان: ۲۱۸.
قشقائی، داراب‌خان ایل بیگی: ۲۱۹.
قشقائی، محمدقلی‌خان ایلخانی: ۲۲۱.
قشقائی، اسماعیل خان سردار عشایر (صولت‌الدوله): ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۲۰۱، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰.
قشقائی، علی‌خان‌سالار: ۲۳۹.
قشقائی، صولت‌السلطنه: ۲۴۹.
قشقائی، سردار احتشام: ۲۴۹.
قشقائی، محمدناصر: ۹۴، ۱۴۱، ۱۴۶، ۲۱۹، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲.
قشقائی، خسرو: ۹۴، ۱۰۴، ۱۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲.
قشقائی، بهمن: ۲۷۵.
قمربنی‌هاشم ← حضرت عباس (ع).
قوام ـ قوام‌الملك ـ قوامی: ۴۸، ۶۱، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۸۶، ۳۰۱.
قوام‌الدین‌حسن، حاج: ۲۱۹.
قوام، حاج‌محمود: ۲۱۹.
قوام، حاج‌هاشم: ۲۱۹.
قوام، حاج‌طالب: ۲۱۹.
قوام، میرزامحمد: ۲۱۹.
قوام، عبدالرحیم‌خان: ۲۱۹.
قوام، محمدحسین‌خان: ۲۱۹.
قوام، اسدالله‌خان: ۲۱۹.
قوام، حاج ابراهیم‌خان کلانتر: ۲۰۴، ۲۱۹.
قوام‌الملك، محمدرضاخان: ۲۱۸، ۲۱۹.
قوام‌الملك، حبیب‌الله‌خان: ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۷.
قوام، ابراهیم: ۹۹، ۲۲۰، ۲۳۲.
قوامی، عزیزالله: ۲۲۰، ۲۶۳.
قوام‌السلطنه، احمد: ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۱، ۳۰۱.

ك :

کازرونی، میرزاعلی: ۲۱۹.
کاشانی، آیت‌الله سیدابوالقاسم: ۲۵۱،

۲۶۹.
کاظمی، شیخ محمدحسین: ۲۱۸.
کاظمی، حاج محمد اشرف: ۵، ۸۴.
کالهراسب: ۲۴۰.
کتل ول، ماژور: ۲۲۴، ۲۲۵.
کربالی، ملامطلب: ۲۰۴.
کریمپور، سردار: ۲۵۳، ۲۵۴.
کریمی، هادی: ۱۱۵.
کشاورز، کریم: ۲۷.
کشاورزی، کیخسرو: ۲۶۰.
کشکولی، حسن آقا: ۳۱.
کشکولی، محمد آقا: ۳۱.
کشکولی، قاسم خان: ۳۱، ۳۲.
کشکولی، حاج محمد کریم خان: ۳۲، ۱۵۱، ۲۱۸.
کشکولی، حاج عباسعلی خان: ۳۲.
کشکولی، حسن خان: ۲۲۵.
کشکولی، غلامحسین خان: ۲۲۵.
کشکولی، هادی خان: ۳۲.
کشکولی، کریم خان: ۳۲.
کلجاهی، سیدحسن حسینی: ۶۵.
کندی، جان اف.: ۲۵۵.
کوپر، مریان سی.: ۹۱.
کوششی، مهندس جمشید: ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۹۹.
کوششی، سپهبد: ۲۹۹.

گ :

گری، سرادوارد: ۲۲۳.
گروسه، رنه: ۲۲.
گزنفون: ۳۰.
گلکی، فضل الله: ۲۹۵.
گله‌زن، دشتی: ۲۷۵، ۲۹۵.
گله‌زن، قلندر: ۲۱۳، ۲۱۴.
گوران، سید یعقوب: ۳۲.
گومیلف: ۲۱.

ل :

لاری، آیت‌الله سیدعبدالحسین نجفی (مجتهدلاری): ۱۰۶، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۹.
لسترنج، گی: ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵.
لمبتون، آن: ۲۲.
لنزی: ۲۲۷.
لنین: ۲۲۸.
لوی اشتروس، کلود: ۲۰.
لویس: ۱۸.

م :

مازندرانی، شیخ لطف‌الله: ۲۱۸.
مالینوفسکی: ۲۰.
مالوف: ۲۱.
متقی، محمدیوسف: ۲۷۵.

مجیدی، تیمسار: ۹۴، ۲۵۲.
محلاتی، آیت‌الله شیخ بهاءالدین: ۲۸۲.
محزون: ۱۲۷.
محبی، خانقلی: ۹۲، ۲۵۴.
محمد فرزند گل‌میرزا: ۲۵۳.
محمدی مسقانی، حاج عوضقلی: ۲۵۴، ۲۸۰، ۲۸۷.
مختاری، حبیب‌الله (مختارالسلطنه): ۲۲۸.
مدرس، آیت‌الله شهید سیدحسن: ۲۴۶، ۲۴۷.
مرادی، حاج شکرالله: ۸۴، ۱۸۱، ۲۴۴.
مرتون، روبرت: ۷۱.
مزدا، ه. : ۳۵.
مزدك: ۲۰۲.
مستوفی، حمدالله: ۲۰۲.
مستوفی‌الممالك: ۲۳۹.
مشهدی محمدزمان: ۱۶۶.
مشهدی علی‌جان: ۱۶۶.
مصدق، دکترمحمد: ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۷۰.
معین، دکترمحمد: ۲۲.
معتمدالدوله: ۲۲۷.
مکری، دکترمحمد: ۳۲.
ملك‌عابدی، مهندس: ۲۴۲، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۹، ۳۰۱، ۳۰۲.
منوچهری، سرهنگ ← آریانا، ارتشبد.
منوچهری، راه‌خدا: ۲۵۴.
منصور، سیدحسن: ۶۵.
مورگان، ل. ه. : ۱۹، ۲۰.
موسوی، سیدحسن: ۴۰، ۱۸۲.
موسوی، سیدمحمدرضا: ۲۵۴.
مولوی، سرگرد: ۲۵۲.
مومسون، و. ج. : ۲۵۸.
مهرزاد، ایرج: ۲۶۳.
مهدوی، تیمسار: ۲۷۸.
میچل: ۱۳۴.
میروشنیکف: ۲۲۸.
میرعباس: ۱۰۷.
میرعباس (پسر): ۱۰۷، ۱۷۰.
میرغارتی ← میرعباس (پسر).
میکده، عبدالحسین: ۲۲.

ن :

ناپلئون اول: ۲۵۸.
ناپلئون سوم: ۲۵۸.
ناجی، سرهنگ: ۲۷۳، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷.
نازلی: ۳۱.
ناصر: ۷۳، ۷۹.
ناصرو، محب‌الله (مولی): ۷۳، ۷۹، ۸۰، ۲۱۵.
ناصرو، عبدالجبار (سلطون‌جبار): ۷۳، ۷۹، ۸۰، ۲۱۵.
ناصرو، ملاهاشم: ۷۳، ۷۹، ۲۰۶، ۲۱۵.
ناصرو، کله‌محمدعلی: ۷۹، ۸۰.
ناصرو، ملاماندنی: ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۸۲، ۱۷۱، ۲۱۳، ۲۱۴.
ناصرو، ملاتهماسب: ۸۰.
ناصرو، ملاگل‌محمد: ۱۷۱.
ناصرو، مشهدی خانباز: ۸۰.
ناصرو، ملاسلیعلی: ۸۰، ۱۷۱، ۲۴۳.
ناصرو، ملالطفعلی: ۸۰، ۱۷۱، ۲۴۳.
ناصرو، ملاحاجی بابا: ۵، ۶۲، ۸۰، ۹۲، ۲۰۶، ۲۴۳، ۲۴۴.
ناصرو، ملاکهزاد: ۹۲، ۹۳.
ناصرو، شیرمحمدخان: ۸۱، ۸۳.

ناصرو، حاتم: ۹۲.

ناصرو، شاه‌ویس: ۹۲.
ناصرو، حسنعلی: ۸۳.
ناصرو، کاکاخان: ۸۱.
ناصرو، کربلائی کنیز: ۸۱.
ناصر دیوان کازرونی ← امیرعضدی، خواجه‌عبدالله.
ناظم‌الدوله: ۲۰۵.
نایب‌السلطنهٔ هند: ۲۲۱.
نایب‌پاشاخان: ۱۷۱.
نامجو، نایب‌حسینعلی‌خان: ۲۴۳، ۲۴۴.
ناموز، رئیس امیرعلی: ۲۵۳.
نبیل‌زرندی: ۲۲۸.
نبوی، سرهنگ دو: ۲۵۲.
نظام‌السلطنهٔ مافی: ۲۲۳.
نصیری، تیمسار: ۲۷۸، ۲۹۰.
نقوی، دکترعلی‌محمد: ۲۵۹.
نوائی، حاج‌میرزا رضاقلی: ۲۱۸.
نیسترم، کاپیتان: ۲۲۶.
نیکلسون: ۲۰۲، ۲۰۵.

و :

واسموس: ۲۲۷.
وبر، ماکس: ۹۶.
وثوق‌الدوله: ۲۲۸.
ودیعی، دکترکاظم: ۳۹.
ورجاوند، دکترپرویز: ۹۱.
ورهرام، سپهبد: ۲۲۱، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۳.
وزین، سرهنگ: ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۹۲.
ولادیمیرتسف، ب.: ۲۲، ۳۲، ۸۹.
ولیان، سرهنگ: ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۵، ۲۷۲، ۳۰۳.
ویلسون، خانم و آقا: ۱۷.
ویلسون: ۲۲۱.

ه :

هابسن، جان‌اتکینسون: ۲۵۸.
هانتینگفورد: ۱۸.
هدایت، مخبرالسلطنه (مهدیقلی‌خان): ۲۲۸، ۲۳۹.
هرودوت: ۲۹، ۳۰.
همایون، سرهنگ سیدمحمود: ۲۸۰، ۲۹۳.
همت، سرلشگر سیف‌الله: ۲۵۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۹۹.
همدانی، شیخ حسینقلی (آخوندهمدانی): ۲۱۸.
همسر حبیب‌الله شهبازی: ۲۷۸، ۲۸۲.
هولتس، سرگرد شولتسه: ۲۴۸.
هیتلر، آدولف: ۱۴۱، ۲۴۸، ۲۶۰.

ی :

یزدانی، هژبر: ۱۵۷.
یزیدبن‌معاویه: ۲۶۱.

اقوام، قبایل، دودمانها

آ :

آپاچی (قبیله) ۲۳۷.
آریائی (قوم): ۲۷، ۱۴۱.
آرغلو (طایفه): ۳۱.
آرندی (طایفه): ۵۰، ۵۱، ۵۲.
آقاجری (ایل): ۳۸.
آل‌حرم (طایفه): ۳۸.
آل‌خمیس (طایفه): ۳۸.
آل‌نسور (طایفه): ۳۸.
آفریقائی، قبایل: ۷۷، ۱۳۴.
آمریکا، قبایل سرخپوست: ۱۴۵، ۲۳۷، ۲۸۵.

الف :

ابل‌زار ـ ملاابل (اولاد): ۷۰، ۷۳.
اریزانتوئی (قبیله): ۲۹.
استروخانس (قبیله): ۲۹.
استرالیا، قبایل: ۲۰، ۷۷.
اسدالله ایدر (اولاد): ۸۲، ۸۳.
اسکاتلند، قوم: ۶۹.
اوم (قبیله) ۲۹.
اوقا (طایفه): ۳۱.
ایدر (طایفه): ۸۲.
ایروکوئوی (قبیله): ۲۹.
ایلات جنوب: ۱۳۹.
ایلات فارس: ۱۴۱.
ایلات وعشایر ایران: ۲۰۲.
اینالو (ایل): ۳۸.

ب :

باباطولی (طایفه): ۲۴۰.
باصری (ایل): ۲۲، ۳۸، ۱۲۶، ۱۴۱، ۲۲۵، ۲۵۲.
باوئر (قبیله): ۲۲۸.
باوی (ایل): ۴۸.
بختیاری (ایل): ۳۴، ۳۵، ۹۱، ۲۲۱، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹.
براهوئی (قوم): ۳۸.
بربر (طایفه): ۳۱.
برهام‌زار (اولاد): ۷۰، ۷۳.
بدلوئی (طایفه): ۲۳۱.
بکش (ایل): ۳۸، ۲۲۷.
بککی (طایفه): ۳۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۱۲۶، ۱۸۱، ۲۰۴.
بگر (طایفه): ۳۱.
بگی (طایفه): ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۱، ۹۴، ۹۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۷۱، ۲۱۵، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۷۵.

بلوچ (قوم): ۲۵، ۳۸، ۲۳۸.
بنی‌اسرائیل (قوم): ۳۳۰.
بنی‌کعب (طایفه): ۳۸.
بنی‌هاشم(دودمان): ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۰۳.
بویر احمد (ایل): ۲۲، ۳۸، ۱۴۱، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۵.
بوزائی (قبیله): ۲۹.
بودیوئی (قبیله): ۲۹.
بولوردی (طایفه): ۲۷۵.
بهاءالدینی (طایفه): ۳۸.
بهادنی (طایفه): ۵۰، ۱۶۰، ۲۱۴، ۲۷۱، ۲۷۵.
بهادنی گله‌زن: ۵۰.
بهادنی مهترخانه: ۵۰.
بهارلو (ایل): ۳۸، ۲۳۱، ۲۳۹.
بهمئی (ایل): ۳۸، ۳۹.
بیات (طایفه): ۳۱.

پ :

پارس (قوم): ۲۹، ۳۰.
پارس، قبایل: ۲۹، ۳۰.
پارس، اکراد: ۲۰۶.
پاسارگادائی (قبیله): ۳۰.
پاسلاوی (طایفه): ۳۸.
پانتی‌الایوئی (قبیله): ۳۰.
پرکی (طایفه): ۵۰.
پریته‌کینوئی (قبیله): ۲۹.
پهلوی (سلسله): ۳۷، ۳۹، ۵۶، ۶۱، ۹۰، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۵۴، ۱۶۰، ۲۱۱، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۱، ۲۶۴، ۳۰۱.

ت :

تاتار (قوم): ۳۸.
تاجیك (قوم): ۱۶۹.
ترك (قوم): ۲۱، ۲۲، ۳۸، ۸۳، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۷۵.
ترکمن (قوم): ۲۰، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۲۳۸.
تمیمی (طایفه): ۳۸.
تنگستان، عشایر: ۲۳۸.

ج :

جاویدی (ایل): ۳۸.
جانی‌خانی (دودمان): ۵۱.
جبارزار (طایفه): ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۵، ۹۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۵۱، ۲۱۵، ۲۷۴، ۲۷۵.
جباره، عرب ← عرب جباره.

جباری، اولاد ← سلطون جبار، اولاد
جرکائی (طایفه): ۳۱، ۳۲، ۳۵.
جروقی (گویش): ۱۸۱.
جشنی (طایفه): ۳۸.
جعفرلو (طایفه): ۲۷۵.
جلیل (طایفه): ۲۸۶.
جلیلوند (طایفه): ۳۲.
جوکار (طایفه): ۵۰.
جیحون (طایفه): ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۸۴، ۹۱، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۳۲، ۱۶۴، ۱۷۲، ۲۱۵، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۷۴، ۲۷۵.

چ :

چارراهی (طایفه): ۳۸، ۲۳۱.
چرکس (طایفه): ۳۸.
چعب (طایفه): ۳۸.
چککی (طایفه): ۵۰.
چگینی (طایفه): ۵۱.

ح :

حاجی، اولاد: ۳۵.
حسن آقائی (دودمان): ۳۱.
حسنعلی، اولاد: ۸۳.
حمادی (طایفه): ۳۸.
حیاتی گله‌زن (طایفه): ۱۶۰، ۲۱۴.

خ :

خشولی (طایفه): ۵۱.
خمسه، ایلات: ۱۲۶، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۵۲.
خواجه‌های دارنجان (دودمان): ۲۰۵.
خوانین‌شکفت (دودمان): ۲۰۴، ۲۱۴.
خوانین شنبه‌دشتی (دودمان): ۲۱۳.

د :

دائوئی (قبیله): ۳۰.
دره‌شوری (طایفه): ۵۱، ۲۲۹، ۲۴۸، ۲۵۲.
درکی (طایفه): ۳۱.
دروپیکوئی (قبیله): ۳۰.
دروسیایوئی (قبیله): ۳۰.
دشتستان، عشایر: ۲۳۸.
دشمن زیاری کهکیلویه (ایل): ۳۸.
دشمن زیاری ممسنی (ایل): ۳۸، ۲۴۸، ۲۵۲.

دموخ (طایفه): ۳۸.
دهدار (طایفه): ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۴، ۸۵، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۶۰، ۱۷۲، ۲۱۵، ۲۷۴، ۲۷۵.
دهدارقطب‌الدین (کدبدین)، اولاد: ۷۶.
دهدارطالب، اولاد: ۷۶.
دهدارهمت، زاد: ۷۰، ۷۳، ۷۶، ۸۵.
دهدارضا، زاد: ۷۰، ۷۳، ۷۶، ۸۵.
دهدارمحمدطاهر، زاد: ۷۰، ۷۳.
دهدارصادق، زاد: ۷۰، ۷۳، ۷۶، ۸۵.
دهدارجوار، اولاد: ۷۶.
دهدارصفر، اولاد: ۷۶.
دهدارحسین، اولاد: ۷۶.
دیزگانی (طایفه): ۳۱.

ر:

رحمانی، زاد: ۷۳.
رحم‌علی (اولاد): ۳۵.
رستم (ایل): ۳۸.
رشیدی (اولاد): ۷۰، ۷۱، ۷۳.
رودشتی، (اولاد): ۷۰، ۷۳.
رم‌البازنجان: ۲۰۵.
رم‌الکاریان: ۲۰۵.
رم‌اللوالجان: ۲۰۵.
رم‌الذیوان: ۲۰۵.
رم‌جیلویه: ۲۰۵.

ز ـ ژ:

زرگر (طایفه): ۵۱.
زلاه اولاد: ۸۳
زندیه (سلسله): ۱۲۶، ۲۰۴، ۲۱۹.
زنگنه (طایفه): ۳۲.
زنگادی: ۳۸.
ژرمن (قوم): ۱۸.

س:

سادات رضاتوفیقی (طایفه): ۳۹.
سادات میرسالار (طایفه): ۳۹.
سادات کوهمره: ۱۵۵.
سادات ایور (دودمان): ۱۵۶.
سادات دارنجانی (دودمان): ۱۵۶.
سادات شاه‌لطف‌الله شکفتی (دودمان): ۱۵۶.
سادات‌صفوی ← سادات شاه‌لطف‌الله شکفتی.
سادات رمقانی (دودمان): ۱۵۶.
سادات‌ریچی (دودمان): ۱۵۶.
سادات سقلمه‌چی (دودمان): ۱۵۶.
ساسانیان (سلسله): ۲۰۲.
ساگاریتوئی (قبیله): ۳۰.
سبزعلی، اولاد: ۳۵.
سرتاوه‌ای (طایفه): ۵۰.
سرخی (ایل): اکثرصفحات

سقلمه‌چی (طایفه): ۳۹، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۱۲۷، ۱۸۱، ۲۰۵.
سلطون‌جبار، اولاد: ۶۷، ۷۰، ۷۳، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۹۳.

ش :

شاهی‌لو (دودمان): ۳۱.
شبانکاره (طایفه): ۳۹.
شریفات (طایفه) ۳۹.
شش‌بلوکی (طایفه): ۴۸، ۲۵۲.
شکره (طایفه): ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۸۵، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۷۲، ۲۱۵، ۲۷۴، ۲۷۵.
شم‌زار (اولاد): ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۸۴، ۱۶۱.
شیبانی، عرب ← عرب شیبانی.
شیرعلی و شهروئی (ایل): ۳۸.
شیری (طایفه): ۳۹.
شیرمحمدخان، اولاد: ۸۱.
شیوخ فراشبندی (دودمان): ۱۶۴.

ص، ط:

صادقی، زاد: ۷۰، ۷۳.
صفویه (سلسله): ۹۰، ۲۰۴.
طیبی (ایل): ۳۸.
طیب‌لو (طایفه): ۳۱.

ع :

عباسوند (طایفه): ۳۲.
عبیدلی (طایفه): ۳۹.
عرب (قوم): ۳۸، ۲۰۶، ۲۳۸.
عرب (ایل): ۲۲، ۳۸، ۱۲۶، ۱۴۱، ۲۳۰، ۲۴۳، ۲۵۲.
عرب‌جباره (طایفه): ۲۳۱.
عرب‌شیبانی (طایفه): ۲۳۱، ۲۴۳.
عشایر ایران: ۱۷، ۳۶، ۱۵۸.
عشایرفارس: ۲۲، ۴۰، ۹۶، ۱۰۷، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵.
عشایر کوهمرهٔ‌سرخی: ۴۹، ۱۰۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۴، ۱۷۰، ۲۶۷، ۲۸۶.
علی‌کردلو (طایفه): ۵۱.
علی‌شاه محمدی (طایفه): ۳۹.
علی‌صالح، اولاد: ۷۰، ۷۳.
علیمراد، اولاد: ۳۵، ۷۰، ۷۳.
سنجابی (ایل): ۳۲، ۲۰۶.
سولك‌لو (طایفه): ۳۱.
سی‌سختی: ۲۳۱.

عمله (طایفه): ۹۹، ۲۱۳، ۲۵۲.

غ:

غربال‌بند (ایل): ۳۸.
غفاری (طایفه): ۵۰.

ف:

فارسیمدان (طایفه): ۴۸، ۱۵۱، ۲۲۵، ۲۵۲.

ق:

قاجاریه(سلسله): ۲۲، ۶۱، ۱۳۹، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۲۸.
قاسم‌خانی (دودمان): ۳۱.
قبایل یونان باستان: ۱۵۲.
قبایل باستانی فارس: ۲۰۶.
قبایل لر فارس: ۲۰۶.
قرق‌لو (طایفه): ۳۱.
قره‌غانلو (طایفه): ۵۰.
قربونعلی، اولاد: ۷۰، ۷۳.
قره‌پاپاق (ایل): ۲۰۶.

ک:

کاسیت (قوم): ۲۷.
کاظم مه‌سینی (اولاد): ۷۰، ۷۳، ۸۴.
کاکاخان، اولاد: ۸۱.
کراچی (گویش): ۱۸۱.
کرد (قوم): ۳۲، ۳۸، ۲۰۶، ۲۳۸.
کردان پارس: ۲۰۵.

غلامی، اولاد: ۷۰، ۷۳.

فرامرزی (طایفه): ۳۹.
فرهادی (طایفه): ۳۹.

قلندرگله‌زن، اولاد: ۸۲.
قشقائی (ایل): ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۳۱، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۶۱، ۸۲، ۸۳، ۹۳، ۹۹، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۶۱، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۷۱، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۰۴، ۳۰۵.

کردان عراق: ۲۰۶.
کرزا (طایفه): ۳۸.
کرکونی ← گورکانی (طایفه).
کرمعلی، اولاد: ۶۷، ۷۰، ۷۳، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۸، ۹۳.
کشتاسب (طایفه): ۳۱.

کشکولی (طایفه): ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۸، ۱۵۱، ۲۲۵، ۲۵۲.
کله‌محمدعلی، اولاد ← سلطون‌جبار، اولاد.
کله‌جعفری، اولاد: ۷۰، ۷۳، ۷۵.
کلو (طایفه): ۲۳۱.
کمال‌زار(اولاد): ۷۰، ۷۳، ۸۴، ۱۶۱، ۲۴۱.
کوهکی جهرم (طایفه): ۳۸.
کوهستانی ← کهکی (طوایف کوه‌نشین): ۵۰، ۲۳۱، ۲۷۱.
کیکسوس (قوم): ۲۷.

گ :

گالا (قبیله): ۱۸.
گاوباز (ایل): ۳۸.
گجر (طایفه): ۳۱.
گرمانیوئی (قبیله): ۳۰.
گشمردی (طایفه): ۵۰.
گله‌زن(طایفه): ۸۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۸۰.
گلکی (طایفه): ۵۰، ۲۷۱، ۲۷۵.
گوبازلو (طایفه): ۳۱.
گورکانی (طایفه): ۵۰، ۲۷۱، ۲۷۵.
گونگی (طایفه): ۳۸.

ل :

لاوری (طایفه): ۳۸.
لاشانی ← لشنی.
لبومحمدی (طایفه): ۲۳۱.
لشنی (طایفه): ۳۹، ۲۳۱.
لر (قوم): ۳۸، ۱۰۷، ۱۴۲، ۱۷۰، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۷۵.
لك (قوم) : ۳۸.
لك (طایفه) : ۳۱.

م :

ماد (قوم): ۲۷.
ماردوئی (قبیله): ۳۰.
مارافیوئی (قبیله): ۳۰.
ماسپی‌یوئی (قبیله): ۳۰.
ماسلاوی (طایفه): ۳۹.
ماگوئی (قبیله): ۲۹.
مالکی (طایفه): ۳۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲.
ماندنی کله‌کنیز، اولاد: ۸۲.
محمدعلی، اولاد: ۳۵.
محمدسالار (طایفه): ۳۱.
محمدآقائی (دودمان): ۳۱.
محمدعلی‌زار، اولاد: ۷۰، ۷۳.
مرزوقی (طایفه): ۳۹.
مرزوقی مالکی (طایفه): ۳۹.
مشهدی‌زار (اولاد): ۷۰، ۷۳، ۸۵.
مشهدی خانباز، اولاد: ۷۶.
مغول (قوم): ۲۳، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۶.
ملاقبادی (طایفه): ۲۳۱.

ملازمون، اولاد: ۷۰، ۷۱، ۷۳.
ملاماندنی، اولاد: ۷۱، ۷۶.
ملاگرگی، زاد: ۷۶.
ملامهدی (طایفه): ۳۱.
مولی، اولاد: ۶۷، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۹۳.
موزوری (طایفه): ۲۸۰
مهبودی (طایفه): ۵۰.
میرچککی (طایفه): ۵۰.
میش‌مستی (طایفه): ۲۳۱.

مهرکی (طایفه): ۵۰، ۲۴۱، ۲۷۱، ۲۷۵.

ن :

ناصرو (طایفه): ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۵۱، ۱۶۱، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۷۵.
نزپرس (قبیله): ۲۳۷.
نظر، اولاد: ۳۵.
نظری (طایفه): ۵۰.
نفر (ایل): ۳۸.
نمدی (طایفه): ۵۰، ۹۹.
نوروزی (طایفه): ۵۰.
نوترگی (طایفه): ۳۹.
نوئی (ایل): ۳۸.
نویلی (طایفه): ۳۱.

ه :

هاشمی (طایفه): ۵۰.
هادی ملك‌زار (اولاد): ۷۰، ۷۳، ۸۴.
هزاره (قبیله): ۱۸.
هشوش (طایفه): ۳۹.

ی :

یادکوری (طایفه): ۳۱.
یموت (ایل): ۲۰، ۳۴.
یوسفی (ایل): ۳۸.

جایها

آ :

آبادان: ۲۵۹.
آباده: ۱۲۵، ۱۳۴.

آب برده: ۴۴.
آب بند: ۵۵.
آب‌سرخی (چشمه): ۷۵، ۲۰۷.
آبسرد: ۵۲، ۹۴، ۲۴۲، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴.
آب‌مردکی مسقان: ۲۷۴.
آذربایجان: ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۷۱.
آرال (دریاچه): ۲۶، ۲۷.
آرندی (روستا): ۴۹.
آسیای صغیر: ۲۶.

الف :

ابزر: ۲۰۳.
احمدآباد: ۵۱.
اردکان فارس (سپیدان): ۴۴.
اروپا: ۲۳۶، ۲۴۹، ۲۸۰.
ارژن‌دان، گردنه: ۲۷۳.
ارژن‌دان، تنگ: ۲۷۴.
اسلام‌آباد: ۴۹.
استرالیا: ۲۶۰.
اشکفت‌کر: ۴۹.
اصفهان: ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۹۶.
افغانستان: ۱۸.
امامزاده ابراهیم: ۱۵۵.
امیرآباد: ۴۹.
انگلیس: ۲۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۴۶، ۱۶۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵،
آفریقا: ۱۳۴.
آفریقای‌جنوبی: ۱۳۴، ۲۲۸.
آق‌چشمه: ۴۸.
آقام شهید (امامزاده): ۱۵۵.
آلمان: ۱۴۱، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۰.
آمریکا: ۱۰۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۳، ۲۸۵.
آنکارا: ۲۷۲.

۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۰.
اهرم: ۴۸.
اهواز: ۱۵۴.
ایران (فلات): ۲۶.
ایران: ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۷۴، ۷۷، ۸۹، ۹۰، ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۶۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱.
ایور: ۴۴، ۵۲، ۲۵۳.

ب :

بالکان، شبه‌جزیره: ۲۶.
باشت: ۴۳.
باب‌ایور: ۴۴، ۵۲.
باوریان: ۶۲.
باغان: ۲۱۵.
بجنورد: ۳۰۲.
برازجان: ۲۳۱.
بروجرد: ۲۱۹.
بروکان: ۴۵، ۶۲، ۶۳، ۹۹، ۱۱۷، ۱۵۵.
برمور: ۵۲.
بردکل: ۱۰۵.
برج‌سینه سفید: ۱۰۵.
بزین: ۴۸.
بشابور، نهر: ۲۰۳.
بصره: ۱۵۴.
بکك: ۵۲.
بلوردی: ۲۳۱.
بلقو، تنگ: ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵.
بلوچستان: ۲۰، ۲۳۸، ۲۷۱.
بلوك: ۲۰۶.
بندرعباس: ۲۲۷.
بندویه: ۴۵، ۵۲.
بن‌زرد: ۵۲.
بوشهر: ۱۵۴، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۸.
بویم، کوه: ۴۶.
بوری، کوه: ۴۶، ۲۷۶.
بهاره: ۵۲.
بهبهان: ۲۱۹، ۲۴۰.
بیل، کوه: ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۲۷۱.
بیگدانه: ۴۵، ۵۵، ۶۸، ۶۳، ۱۱۰، ۱۱۵، ۲۱۰، ۲۴۴، ۲۷۵، ۲۷۹.
بین‌النهرین. ۲۶.
بیضا: ۵۰.
بیدستان: ۲۳۴.

پ :

پارس: ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۶.
پایتخت سلیمانی: ۴۹.
پایگاه وحدتی: ۲۹۰.
پریشان، دریاچه: ۵۰.
پراشکفت: ۵۲، ۲۳۱.
پل‌بریم: ۲۸۷.
پهن، کوه: ۴۶، ۲۷۵.
پیربناب (پیربنو): ۶۱، ۲۱۰، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۷، ۲۹۶، ۲۹۷.
پیربناب (پیربنو)، امامزاده: ۱۵۵.
پیرغیب (امامزاده): ۱۵۵.
پیربی‌شك (امامزاده): ۱۵۵.
پیشاور: ۱۵۵.

ت، ث:

تخت‌جمشید: ۱۴۱.
تروبریان، جزایر: ۲۰.

ترکیه: ۲۷۲.
تل‌خنك: ۹۸، ۲۴۳، ۲۴۴.
تل‌خنك، قلعه: ۲۴۳.
تلمبه بهادر: ۴۵.
تلواسه: ۱۳۷.
تنگ آب‌فیروز آباد: ۱۰۶، ۱۴۵، ۱۶۰، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۶۶، ۲۷۹، ۳۰۱.
تنگ آب‌عراق: ۲۸۷.
تنگ تامرادی: ۲۴۰، ۲۷۱.
تنگ تامو: ۷۴، ۸۴، ۱۶۴.
تنگ تکاب: ۲۴۰.
تنگ‌خانی: ۱۵۶.
تنگ خیاره: ۵۰.
تنگ‌رم: ۲۰۶، ۲۰۷.
تنگ‌سرخی: ۷۵، ۹۸، ۱۶۴، ۲۰۷، ۲۱۲.
تنگ گچستان: ۲۸۷.
تنگ‌سرخ: ۲۲۶.
تنگ‌شاپور: ۲۰۲.
تنگ‌شیردان: ۴۸.
تنگستان: ۲۲۱، ۲۲۷.
توت‌نده: ۲۸۷.
توس: ۱۵۴، ۲۰۳.
تهران: ۶۳، ۹۴، ۱۳۰، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴.
ثکان ← سکان

ج :

جانی آباد فراشبند: ۵۰.
جترویه: ۲۰۳.
جره: ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۷۵.
جروق ← کوهمرهٔ جروق.
جروق، دهستان: ۴۳.
جرشیق، نهر: ۲۰۲، ۲۰۳ ← ماصرم، رود.
جمالی: ۴۹، ۵۲.
جهرم: ۱۲۶، ۱۳۴، ۲۶۱.

چ :

چاه قلعه‌بندر: ۲۲۰.
چرمکان: ۵۲.
چشمه‌بردی: ۴۹.
چکمه‌علی: ۱۵۵.
چنارفاریاب: ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۵، ۶۲، ۹۸، ۹۹، ۱۵۵، ۲۳۴، ۲۵۳، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۹۳.
چنارك: ۴۹.
چنارمیشوان: ۴۴، ۴۸، ۱۵۵.
چنارراهدار: ۴۴، ۱۰۵، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱.
چهل‌چشمه: ۴۷، ۲۰۳.
چین: ۲۶.

ح :

حاج بهاءالدین: ۱۵۵.
حجاز: ۱۵۴.
حسین آبادکازرون: ۴۸.
حسین آباد سیاخ: ۴۸، ۹۹.
حیدری‌خانه شیراز، محلات: ۲۱۹.

خ :

خارك، جزیره: ۲۲۰.
خارکان: ۴۴، ۵۲.
خان‌خویس (خان‌خبیص، خان‌خبیث؟): ۵۱، ۱۱۳، ۲۳۰، ۲۳۲.
خان‌زنیان: ۵۲، ۱۰۵، ۱۵۴، ۲۰۳، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳.
خانیك: ۴۴.
خاورمیانه: ۳۵، ۲۲۸.
خبر: ۲۰۳.
خجه: ۲۲۵.
خرقه، کوه: ۲۹۴.
خراسان: ۲۷۱.
خرك: ۵۲.
خزر، دریا: ۲۷، ۲۳۸.
خشت: ۲۰۶.
خلیج‌فارس: ۴۷، ۲۰۶، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۵۰، ۳۰۴.
خنیفقان (خنافگان): ۲۰۳.
خواجه‌ای: ۴۰، ۴۴، ۵۰، ۶۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۴.
خوزستان: ۲۲۱، ۲۳۸، ۲۷۱، ۲۹۰، ۳۰۴.

د :

دارنجان(دارنگان): ۴۴، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۶۲، ۹۰، ۱۱۵، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۰۵، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۶۷، ۲۷۴.
دادنجان: ۵۲، ۹۴، ۱۵۵، ۲۳۴، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۹۲.
داذین: ۲۰۳.
دانشگاه تهران: ۲۵۷.
دانشگاه اصفهان: ۴۰.
دجله، رود: ۲۶.
دریای‌سیاه: ۲۶.
دراك، کوه: ۴۴، ۴۸، ۱۰۴، ۲۶۳.
دره: ۴۴، ۵۲.
دره دریاهك: ۵۲، ۹۸، ۱۵۵.
دروازه اصفهان (شیراز): ۱۲۶.
دروازه‌کازرون (شیراز): ۱۲۶، ۱۲۸، ۲۴۱، ۲۸۶، ۲۹۷.
دروازه باغشاه: ۲۲۷.
دربند، ییلاق: ۲۱۲.
دزدگاه: ۴۸.
دزفول: ۲۱۹.
دشت‌ارژن: ۴۳، ۴۸، ۵۲، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۱.
دشمن‌زیاری: ۴۴.

دشتك سرحد: ۸۱.
دشتی: ۷۹، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۱۶۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۴۱.
دشتستان: ۱۶۴، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۳۱.
دشت کرگله: ۴۶، ۸۲.
دلو، کوه: ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۷۴، ۷۹، ۸۲، ۸۴، ۹۷، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۷۱.
دهبال: ۱۰۸.

ر:

راه بوشهر: ۲۱۱.
رخسنه: ۹۸، ۲۴۴.
رمقان: ۴۸، ۵۲، ۶۲، ۹۸، ۱۱۵، ۱۵۵.
روم: ۱۸.

ز:

زاخرد: ۵۲.
زنیان کهنه: ۱۰۵.
زنیان نو: ۱۰۵.

س:

سامره: ۲۱۸.
سبزپوشان، کوه: ۴۶، ۲۷۵، ۲۹۵.
سبوك: ۴۹، ۵۲، ۲۰۲.
سپیدان: ۴۸ ← اردکان فارس.
سرمشهد: ۴۸.
سرداب: ۴۶.
سرخ، کوه: ۴۶.
ده‌سرخی: ۹۸، ۲۵۷.
ده‌سرو: ۴۵، ۵۲، ۱۶۸.
دهداری: ۴۴، ۵۲.
ده‌نو: ۴۵.
ده‌نوك: ۵۲.
ده‌رود: ۲۰۶، ۲۰۷.
ده‌شیخ: ۲۲۴، ۲۳۱.
ده‌کهنه‌ریچی: ۲۷۱.
دودویه: ۴۹.
دیشك، کوه: ۴۶.

روسیه: ۲۰۲، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۳.
ریچی: ۴۵، ۵۲، ۵۵، ۱۲۷، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۹۲، ۲۹۳.

زنجان: ۳۰۲.
زهاب: ۳۲.

سروهای آقا باباخانی: ۲۴۱.
سرحد چهاردانگه: ۴۸.
سعدآباد: ۲۳۹.
سعادت آباد دره‌شوری: ۵۱.
سکان، رود: ۲۰۲ ← قره‌آقاج، رود.
سکان: ۲۰۳.
سلامتی، کوه: ۴۶.

سمیرم: ۴۸، ۲۴۷.
سند، رود: ۲۶.
سومالی: ۱۸.
سوریه: ۲۰۶.
سیبری‌جنوبی: ۲۶.
سیراف: ۲۰۳.
سیاخ: ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۲، ۶۴، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۷، ۱۵۵، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۷۳.
سیاخ، رود: ۴۴، ۴۷.
سیدمحمد (امامزاده): ۱۵۵.
سیدعلاءالدین حسین (س): ۲۲۳.
سینه‌سفید (گردنه) ۱۰۵، ۲۲۵، ۲۳۱.

ش:

شاه‌بهرامی کوار: ۴۴.
شاهزاده‌حسین (امامزاده): ۱۵۵.
شاه‌ابوالخیر (امامزاده): ۱۵۵.
شاهزاده‌محمد (امامزاده): ۱۵۵.
شامات: ۲۰۶.
شکرآباد شوراب: ۴۵.
شکفت: ۴۹، ۵۲، ۸۱، ۸۳، ۹۰، ۹۴، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۵۱.
شکفت، کوه: ۲۱۲.
شوروی: ۱۸، ۲۱، ۲۷، ۲۲۷، ۲۴۸.
شوشتر: ۲۱۹.
شوراب: ۴۴، ۴۵، ۵۵، ۶۳، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۵۵، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۳۰، ۲۷۳، ۲۷۴.
شورکی: ۲۳۴.
شول‌جوزك‌کامفیروز: ۲۲۷.
شیراز: ۳۲، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۷۵، ۸۷، ۹۴، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۴.
شی‌تنگ‌مسقان: ۴۷، ۴۸، ۲۹۲.
شیب‌جو (شی‌جوق): ۵۱.
شیخ‌حسن‌یار: ۱۵۵.

ص:

صیدون: ۲۶۳.
صیمکان: ۲۰۳.

ع، غ:

عادل‌آباد شیراز: ۲۴۱، ۲۷۵.
عبدوئی: ۴۴، ۲۳۱.
عراق: ۳۲، ۲۰۶.
عراق عجم: ۲۱۹.
غندجان: ۲۰۳.

ف:

فارس: ۲۲، ۲۶، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۹، ۵۴، ۷۸، ۸۰، ۸۴، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۷۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵.
فامور: ۴۴.
فتح‌آباد کوار: ۶۲.
فرانسه: ۲۰، ۱۰۰، ۲۷۲.
فرات، رود: ۲۶.
فراشبند: ۴۴، ۴۸، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۴، ۲۰۶، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵.
فرودگاه شیراز: ۲۴۱، ۲۹۰.
فقیرحاجی: ۱۵۵.
فیروزآباد: ۴۴، ۴۸، ۵۰، ۶۳، ۱۲۶، ۱۳۴، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۲، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۱.

ق:

قبله، کوه: ۲۹۵.
قره‌باغ، کوه: ۴۴.
قره‌آقاج، رود: ۴۴، ۴۷، ۵۵، ۵۶، ۱۰۵، ۲۲۵ ← سکان، رود.
قزل‌قلعه (زندان): ۲۷۸.
قلعه‌چوبی: ۵۱.
قلعه بیگدانه: ۲۴۴.
قلعه تل‌خنك ← تل‌خنك، قلعه.
قلعه‌گل: ۲۲۷.
قلعه‌گلاب: ۲۲۷.
قم: ۲۹۶.
قنات: ۴۴، ۵۲، ۶۲.
قیر: ۲۰۳.

ك :

کاخ مرمر: ۳۰۳.
کارزین: ۲۰۳.
کازرون: ۴۳، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۷۱، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۹۵.
کاروانسرای چنار راهدار: ۲۲۳.
کارخانهٔ سیمان شیراز: ۲۶۳.
کاکان: ۳۱، ۴۸، ۱۰۷.
کدنج: ۴۴، ۴۸، ۵۲، ۱۰۸.
کردستان: ۲۰۶، ۲۴۸، ۲۷۱.
کرمانشاه: ۳۱، ۲۹۰.
کره گاو: ۵۲.
کره بس: ۴۵، ۴۸، ۵۲.
کراج: ۵۲.
کراج، کوه: ۴۶.
کشن: ۱۲۸، ۲۶۳.
کعبه: ۱۵۴.
کفترك: ۲۶۳.
کلائی: ۴۴، ۲۳۱.
کمهر: ۳۱، ۴۸، ۱۰۷.
کمیلی: ۱۵۵.
کوار: ۴۷، ۶۳، ۱۱۰، ۱۳۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۴۲، ۲۹۵.
کوار، رود: ۴۷.
کوزرگ: ۵۲.
کوهمره: ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۶۱، ۶۶، ۷۲، ۸۰، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۸۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۰۲.
کوهمرهٔ باشت: ۴۳.
کوهمرهٔ جروق: ۴۳، ۵۰، ۹۳، ۹۴، ۱۶۴، ۲۷۵.
کوهمرهٔ نودان: ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۹۳، ۱۶۴.
کوهمرهٔ فشقویه ← کوهمرهٔ نودان.
کوهمرهٔ پشتکوه ← کوهمرهٔ نودان.
کوهمرهٔ شکفت: ۴۳، ۹۴، ۲۰۵، ۲۰۷.
کوهمرهٔ شکان: ۴۳.
کوهمرهٔ سرخی: ۳۹، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۴، ۷۸، ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸.
کوهمرهٔ سیاخ: ۴۳، ۹۳.
کوهمرهٔ پائین: ۴۴، ۴۵، ۶۲، ۹۸، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۶، ۲۳۴، ۲۷۵.
کهکیلویه: ۲۰۵، ۲۱۹، ۳۰۲، ۳۰۴.

گ :

گردنهٔ سیاخ: ۲۱۰.
گرم، کوه: ۴۶.
گله‌دار: ۲۰۶.
گلوخواجه، گردنه: ۲۳۳.
گل‌کوب (محله): ۲۴۱.
گیاه‌زار (گه‌زار): ۲۳۴.
گینهٔ‌جدید: ۲۰.

ل :

لار: ۲۲۲، ۲۳۹.
لاغر: ۲۰۳.
لردك، ییلاق: ۲۱۲.
لرستان: ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۳۸، ۲۷۱، ۲۹۰، ۲۹۳.
لوداب: ۲۸۷.
لهستان: ۲۰.

م :

ماصرم: ۴۵، ۵۲، ۱۰۵، ۲۰۲، ۲۰۳.
ماصرم، رود: ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۲۲۴.
ماصرم، سرخون (چشمه): ۴۷.
مرودشت: ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۳۴.
مروك، کوه (کوه مزدك): ۴۶، ۲۰۲.
مسقاق: ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۹۸، ۱۵۵، ۲۰۳، ۲۳۴، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۹۴.
مسقان، تنگ آب ← شی تنگ‌مسقان.
مسقان، رود: ۴۷.
مسجان: ۲۰۳ ← مسقان.
مسجدبردی: ۲۳۱.
مسجدنو شیراز: ۲۳۲.
مشهد: ۲۹۶.
مصر: ۲۶، ۹۰.
مکه: ۷۵، ۱۵۴.
ملاحسینی: ۴۹.
مله‌کر، گردنه: ۱۶۸، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۸.
مله‌گاو (مله‌گاله): ۱۵۵، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۷۶.
مله‌گاله، کوه: ۲۷۶.
ممسنی: ۴۴، ۲۰۵، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۸۹، ۲۹۲.
مند، رود: ۴۷.
مورجان: ۵۲، ۲۵۱.
موك، گردنه: ۲۴۲.
مهکویه: ۲۱۴، ۲۷۳.
میدان‌شاه شیراز: ۱۲۶.
میدان باغشاه شیراز: ۲۴۳.
میشوان ← چنارمیشوان.
میگلی: ۵۲، ۹۴، ۱۵۵، ۲۱۴، ۲۳۴.
میمند: ۲۴۲.

ن :

ناصریهٔ عراق: ۲۵۶.
نجف اشرف: ۲۱۸.
نجیرم: ۲۰۳.
نوجین: ۴۴.
نودان، دهستان: ۴۳.
نیریز: ۲۶۱.
نیل، دره: ۲۶.

ه :

هرات: ۲۲۰، ۲۲۱.
همایجان سیاخ: ۱۵۸.
هند: ۲۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴.
هنگام: ۴۸.
هوانگ‌هو، رود: ۲۶.

ی :

یردغارتی: ۲۳۴.
یونان: ۳۰.

سایر اعلام

انقلاب مشروطیت ایران: ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰.
«انقلاب سفید» شاه ـ امریکا: ۵۴، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۲۳۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۹.
انقلاب اسلامی ایران: ۵۴، ۱۰۹، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۶۰، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۹۱.
ارتش سرخ شوروی: ۲۴۸.
بسیج عشایری: ۱۰۴.
«پلیس جنوب ایران» (اس.پی.آر.): ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۸.
جنگ بین‌الملل اول: ۸۰.
جهادسازندگی: ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۶۴، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۶۱.
«جبههٔ ملی»: ۲۴۹، ۲۷۰، ۲۸۱.
«حزب دمکرات» قوام: ۲۴۸.
دادگاه زمان جنگ شیراز: ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۸۰، ۳۰۵.
«دفتر ویژهٔ اطلاعات»: ۲۹۱.
سپاه پاسداران انقلاب اسلامی: ۱۳۲.
سازمان اصلاحات ارضی شیراز: ۱۰۹.
سازمان جنگلبانی: ۱۰۴.
ساواك (سازمان اطلاعات وامنیت کل کشور): ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۶، ۲۹۹.
فراماسونری: ۲۶۳.

فقه‌جعفری: ۱۵۲.
کمپانی انگلیسی «ذیقلر»: ۱۰۶، ۲۲۴.
کمپانی زیتون خلیل: ۲۲۴.
کمپانی نفت ایران ـ انگلیس: ۲۲۱.
مرکز آمار ایران: ۳۷.
مجلس دوم‌مشروطه: ۱۵۱، ۲۱۸.
«نهضت آزادی ایران»: ۲۶۸، ۲۶۹.
«نیروهای جنوب»: ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۰۴.
«هیأت ۷ نفرهٔ واگذاری زمین»: ۱۳۲.

کتابها، مقاله‌ها، رساله‌ها[1]

«ایل بهمئی»: ۳۹.
«ایل باصری»: ۳۹.
«اسکان عشایر و آثار اجتماعی آن»: ۲۳.
«اسناد دربارهٔ مسائل ملی ـ مستعمراتی»: ۱۹.
اطلاعات (روزنامه): ۲۱۱، ۲۸۰، ۳۰۱.
«ایران درجنگ بزرگ»: ۲۲۷.
«ابدیت ایران»: ۲۲۸.
«اسرار نهضت جنوب»: ۲۴۸.
«اسرار جاسوسی آلمان در عشایر فارس»: ۲۴۸.
«امپریالیسم»: ۲۵۸.
«باشرفها»: ۲۶۳.
«پاسخ به‌تاریخ»: ۲۵۷.
«تاریخ نوین ایران»: ۲۶۰.
«تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز»: ۲۶۰.
تاریخ سری: ۳۳
«تاریخ ایلات ایران»: ۲۲.
«تحولات کوهمرهٔ نودان، سرخی، جروق»: ۴۰.
«تاریخچهٔ عملیات نظامی جنوب»: ۲۸۵.
«تاریخ زندیه: جانشینان کریم‌خان زند»: ۲۰۴.
«جامع‌التواریخ»: ۲۱.
«جمعیت و شناسنامهٔ ایلات کهکیلویه»: ۳۹.
«خطوط عمدهٔ مناسبات تولیدی درمیان قبایل ایران»: ۲۲۸.
«خاندانهای حکومتگر ایران»: ۲۲۸.
«دربارهٔ ترکیب و سازمان ایلات و عشایر ایران»: ۱۷، ۳۶، ۳۸.
«دایرةالمعارف فارسی»: ۲۳۲.
«روضة‌الشهدا»: ۱۵۷.
«سازمان اجتماعی قبایل استرالیائی»: ۲۰.
«سازمان اجتماعهای کوچ رو در خاورمیانه»: ۳۵.
«سفر به‌سرزمین دلاوران»: ۹۱.
«سیاحتنامهٔ اوژن فلاندن»: ۲۱۱.
شاهنامهٔ فردوسی: ۱۴۷.
«شورش عشایر فارس: سالهای ۱۳۰۷ـ۱۳۰۹»: ۴۰.
صوراسرافیل: ۲۲۰.
«طرح مسألهٔ ایلات وعشایر ازدیدگاه جامعه‌شناسی»: ۱۷، ۱۰۰.
«فارسنامهٔ ناصری»: ۲۲، ۳۸، ۳۹، ۴۶، ۱۱۵، ۱۲۵، ۲۰۴، ۲۰۷.
«فاجعهٔ سرخپوستان امریکا»: ۲۳۷.

۱. دراین فهرست، نام کتب، مقالات و نشریاتی که درمتن ذکر شده، آمده است.

«فرمانفرمای عالم»: ۲۲۸.
«فرهنگ اجتماعی دهات ومزارع استان فارس»: ۵۲، ۵۵.
«فرهنگ اقتصادی دهات ومزارع استان فارس»: ۵۳.
قرآن مجید: ۱۶۰، ۱۶۶، ۲۱۰، ۲۳۰، ۲۵۶، ۲۹۸.
«کوچ‌نشینی به عنوان راهی برای سازگاری سیاسی: نمونه ترکمنهای یموت»: ۲۰، ۳۴.
کیهان (روزنامه): ۳۷، ۱۳۷، ۲۲۲، ۲۶۸، ۲۷۸.
«کتاب آبی»: ۲۲۰.
«گوشه‌هایی از فرهنگ و آداب ورسوم مردم کوهمرهٔ نودان، جروق، سرخی فارس»: ۴۰، ۱۸۲.
«مطالع الانوار»: ۲۲۸.
«مقدمهٔ ابن‌خلدون»: ۱۹.
«منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت»: ۱۵۲.
«مهدی سرخی»: ۲۴۳.
«نظامهای خویشاوندی نسبی و سببی درخانوادهٔ بشری»: ۱۹.
«نزهة القلوب»: ۲۰۲.
واشنگتن پست: ۲۵۵.
«یافته‌های مهم سرشماری اجتماعی ـ اقتصادی عشایر کوچندهٔ ایران»: ۴۰.

فهرست نقشه‌ها:

موقعیت منطقه کوهمره سرخی در شهرستان شیراز ۵۷
موقعیت کوهمره جروق در شهرستان کازرون ۵۸
موقعیت کوهمره سرخی در جنوب ایران ۵۹
نقشه کوهمره سرخی ۶۰
جاده‌های منطقه کوهمره‌سرخی، قبل از قیام ۱۳۴۱ـ۱۳۴۲ ۱۴۸
شبکه جاده‌های احداث شده پس از قیام ۱۴۹

فهرست جداول:

جمعیت عشایری ایران درنیمه دوم قرن نوزدهم وآغاز قرن بیستم ۳۶
جمعیت عشایری ایران در دوران معاصر ۳۷
ترکیب قومی عشایر ایران در اواخر قرن نوزدهم ۳۸

جمعیت عشایری و روستائی منطقه کوهمره‌سرخی ۵۱
مهاجرت روستائیان کوهمره سرخی ۵۲
امکانات اقتصادی کوهمره‌سرخی ۵۳
دامهای کوهمره سرخی، شهرستان شیراز، استان فارس ۵۴
احشام کوهمره‌سرخی وسیاخ درسال ۱۳۲۸ ۵۴
امکانات اجتماعی و رفاهی منطقه ۵۵
جمعیت ایل‌سرخی، به‌تفکیک طوایف ۶۲
آموزش در ایل‌سرخی ۶۴
مالکیت ارضی در ایل‌سرخی، برحسب طایفه ۱۱۱
دام طوایف سرخی درسال ۱۳۲۸ ۱۱۲
توزیع دام در ایل‌سرخی، برحسب طایفه ۱۱۳
متوسط دام خانوار درسه مقطع زندگی ایل ۱۱۳
درآمد سالیانه ایل‌سرخی ومنابع مختلف درآمد ۱۱۹
توزیع درآمدها در ایل‌سرخی ۱۲۰
منابع و درآمد یك خانوار «دامدار ـ زارع تقریباً مرفه» ۱۲۲
منابع و درآمد یك خانوار «زارع ـ دامدار میانه‌حال» ۱۲۲
وضع اجتماعی ـ اقتصادی ایل سرخی (برحسب طایفه) ۱۲۳
مشاغل شهری شهرنشینان سرخی ۱۳۲
توزیع اراضی مزروعی کشور درسال ۱۳۵۷ ۲۶۲
توزیع اراضی مزروعی استان فارس درسال ۱۳۵۷ ۲۶۳

فهرست نمودارها[1]:

سازمان ایل براساس «واحدهای زیست» ۶۸
ساختار اجتماعی ایل براساس «نظام عشیره‌ای» ۶۸
تقسیمات ایل‌سرخی به‌تفکیك طایفه و اولاد ۷۰
مقایسه نیاکان تیره‌های ۲۲ گانه‌سرخی ۷۳
نیاکان طایفه ناصرو ۷۹
* تبارشناسی و سازمان اجتماعی طایفه ناصرو ـ اولاد کرمعلی
* تبارشناسی و سازمان اجتماعی طایفه ناصرو ـ اولاد سلطون‌جبار

۱. نمودارهائی که با علامت ستاره مشخص شده بدون شمارهٔ صفحه آمده است.

* تبارشناسی و سازمان اجتماعی طایفه ناصرو ـ اولاد مولی
تبارشناس اولادهای سببی‌طایفه ناصرو ۸۱–۸۴
* تبارشناسی و سازمان اجتماعی طایفه جیحون
* تبارشناسی و سازمان اجتماعی طایفه بگی
* تبارشناسی و سازمان اجتماعی طایفه دهدار
* تبارشناسی و سازمان اجتماعی طایفه جبارزار
* تبارشناسی وسازمان اجتماعی طایفه شکره
نمودار سازمان سیاسی ایل ۸۶
رابطه خویشاوندی رؤسای ایل ۸۸
علل شهرگرائی مهاجران ایل‌سرخی ۱۳۱
شهرگرائی در ایل‌سرخی، قبل وپس‌از «انقلاب‌سفید» ۱۳۲
مشاغل شهرنشینان سرخی ۱۳۳
ازدواج در ایل‌سرخی (۵۰سال پیش) ۱۵۳
ازدواج در نسل امروزی سرخی ۱۵۳
وضع کنونی ایل از لحاظ «شیوه زیست» ومشارکت درکوچ ۱۰۱
ترکیب اقتصاد ایل، سالهای ۱۲۴۰ـ ۱۳۲۰ شمسی ۱۰۵
ترکیب اقتصاد ایل، سالهای ۱۳۳۸ ـ ۱۳۴۱ شمسی ۱۰۸
ترکیب اقتصاد ایل، سالهای ۱۳۴۲ ـ ۱۳۵۹ شمسی ۱۰۹
توزیع زمین زراعی (۱۳۶۵) ۱۱۱
توزیع دام ۱۱۴
دامهای ایل در سه مقطع تاریخی ۱۱۴
ترکیب اقتصاد ایل (۱۳۶۵) ۱۲۰
توزیع درآمدها ۱۲۱

The first part is a socio-economic monograph of the **Sorkhi** tribe. In this part, through a historical analysis, the transition from nomadic to semi-nomadic and finally to settled life of the tribe, from the "mode of subsistence" viewpoint, is described. The author also examines "urbanism" and its effects on the life of the tribe and explores factors which prepare the ground for "detribalization".

In the chapter on "tribal economy", the transition in economic life of the tribe in the last hundred years has been examined and by presenting tables and diagrams the share of different tribal "modes of subsistence", (animal husbandary, gathering, agriculture, handicraft, etc.), in different epochs of Iranian economic growth has been shown.

The effects of The Shah's (American engineered) land reform and post-revolutionary socio-economic developments (since 1979) on the life of the tribe are also examined in this chapter.

In chapter 3 of the first part social organization of the tribe, in its three main aspects — i.e. social structure, clan system and political organization — has been studied and by using various diagrams the important role of genealogy in the creation of a rigorous social structure has been shown.

In the chapter on culture, the tribe's culture is studied and the author describes in detail the customs, beliefs, rites and the tribe's cultural characteristics, its psychological pecularities as well as its dialect.

The second part traces the tribes history to the present era. "Tribal historiography" sheds new light on hither-to untold stories of Iranian contemporary history, going through the turbulent years of recent history of the tribe. It tries to show how harsh and irrational were the measures of the governments of the last six decades to liquidate the tribal communities; communities which were labeled as belonging to "a world of the past" and destined to death", therefore legitimizing their suppression to pave the way for the march of Western oriented modernization.

Tribal historiography links anthropology and history, but its significance is not limited to the light it sheds on history. In other words historical research of a tribe can give a clear image of its past and present cultural and psychological characteristics.

In this part, a historical account is given to acquaint the reader with the recent history of the **Sorkhi** tribe. The periods covered in chapters of this part include the years of **Qajar** despotism to Reza Khan's dictatorship; the turbulent years after the fall of Reza Khan in September 1941; government policies vis-a-vis tribal community after the August 1953 Coup d'état ; and finally the period after the introduction of the "White Revolution", the "most glorious" achievement of which was the bloody suppression of 1962-63 rebelion of the tribes in **Fars** province.

Preface

The interaction of ethnic groups, with their different racial origins, various sub-cultures and psycho-social make-up, provides a vivid social fabric that in its totality gives a sense of unity to the Iranian national identity. Within the broad ethnic groups that together form the Iranian People as a whole, the geographical unit called Iran, has been the homeland of hundreds of large and small tribes.

Iranian tribes, which generally live a nomadic life and have their own particular tribal social organization, played an important role in political and social life of the country until a century ago. Yet as important elements of the "traditional society", they began to go on the decline as the "modernization" process began its march. This decline, however was neither "natural", nor the result of the internal dynamics of the society. It was not the effect of rational and compassionate planning of wise and committed statesmen either. It was a change carried on "from above" by foreign protégés, and consequently it was the result of external pressure. It had therefore an inhuman and violent face. During 57 years of Pahlavi rule, the conflicts between central government and Iranian tribes have been among the most bloody and the most ugly events in contemporary Iranian history.

Despite their importance, as the third component of Iranian society — along with settled agricultural and urban communities — the Iranian tribes have not been thoroughly studied by Iranian research workers. The relevant studies already published are in fact very scant.

The Forgotten Tribe is the most recent study in this field. It is basically an ethnographic work on one of the **Lur** tribes of Iran's Fars province.

The book contains an introductory chapter and two main parts. Basic anthropological concepts in the Iranian tribal context (such as **Qabila**, **Ashira**, **Il** and **Tayefa**) are examined in this chapter and some general points in the study of tribes and clans are discussed. It also contains a brief examination of the political organization of Iranian tribes, through which power structures based on aristocratic tribal systems and clan systems are compared.

ILE NĀŠENAXTEH

(THE FORGOTTEN TRIBE)

A STUDY OF THE SORXI TRIBE OF FĀRS PROVINCE

BY:
ABDOLLĀH ŠAHBĀZI

NEY PUBLISHING HOUSE

TEHRAN 1988

ABDOLLĀH SAHBĀZI

ILE NĀŠENAXTEH

(THE FORGOTTEN TRIBE)

A STUDY OF THE SORNI TRIBE OF FĀRS PROVINCE



NEY PUBLISHING HOUSE

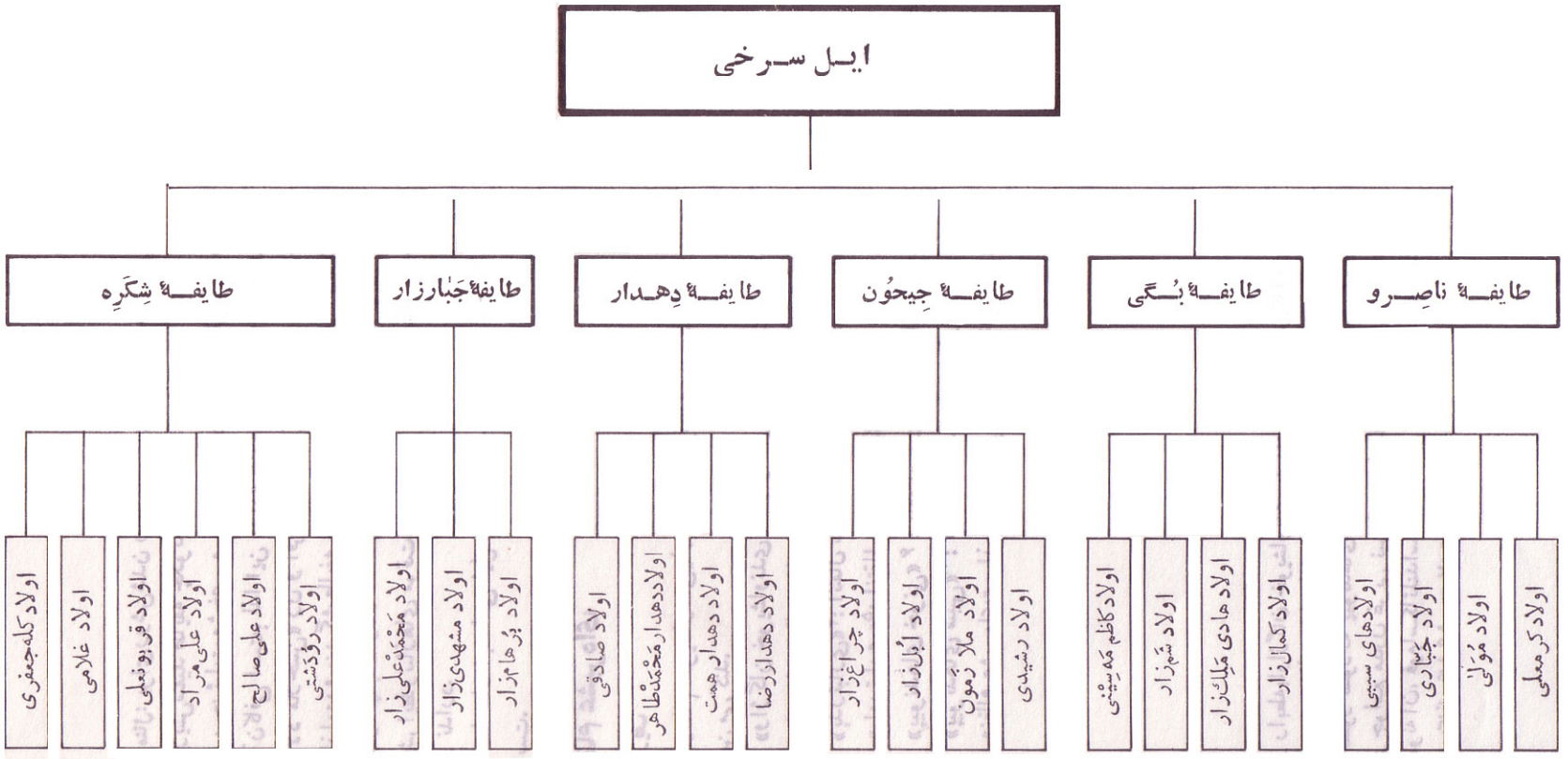

نمودار شمارهٔ ۳

تبارشناسی و نظام عشیره‌ای ایل سرخی:
طایفهٔ ناصرو- اولاد کرمعلی: ۴۸ خانوار

نسل ۱
نسل ۲
نسل ۳
نسل ۴
نسل ۵
نسل ۶
نسل ۷
نسل ۸
نسل ۹
نسل ۱۰

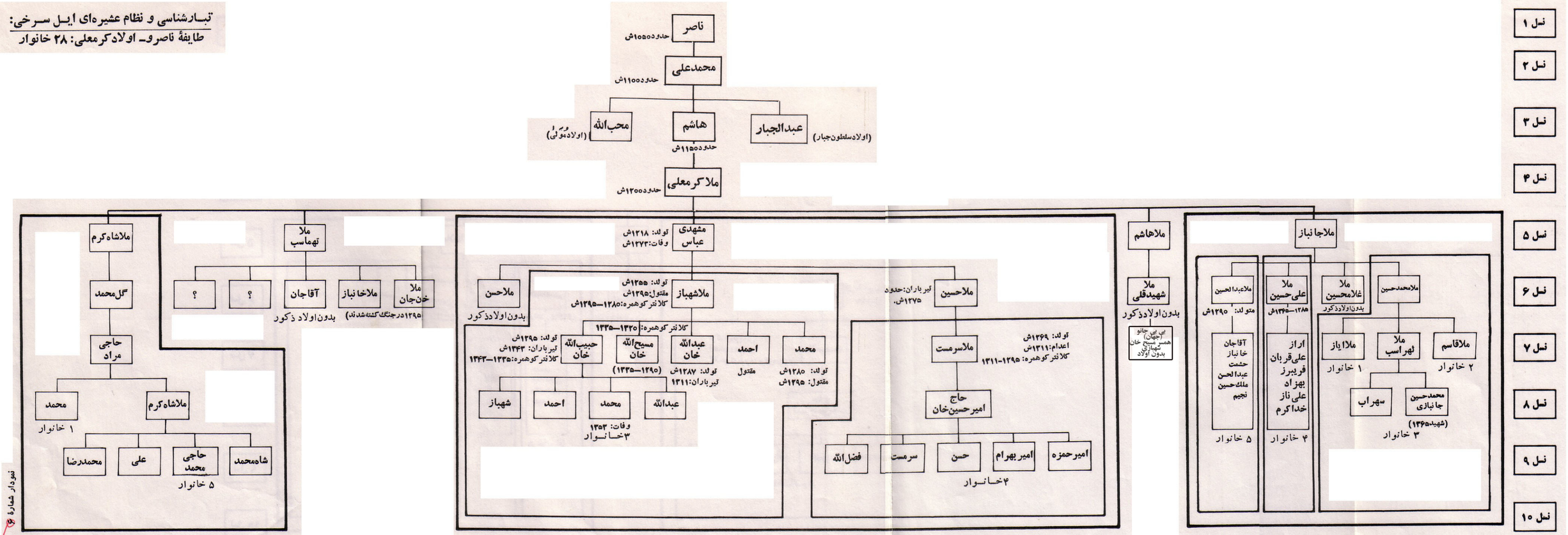

۱. زاد ملاجانباز (۱۵ خانوار) = جانبازی
الف. اولاد ملامحمدحسن: ۶ خانوار
ب. اولاد ملاعلی‌حسین: ۴ خانوار
ج. اولادملاعبدالحسین: ۵ خانوار

۲. زاد مشهدی عباس (۷ خانوار):
الف. اولاد ملاسرمست: ۴ خانوار
ب. اولاد ملا شهباز (شهبازی):۳ خانوار

۳. زاد ملاشاه‌کرم (محمدی): ۶ خانوار

نمودار شمارهٔ ۶

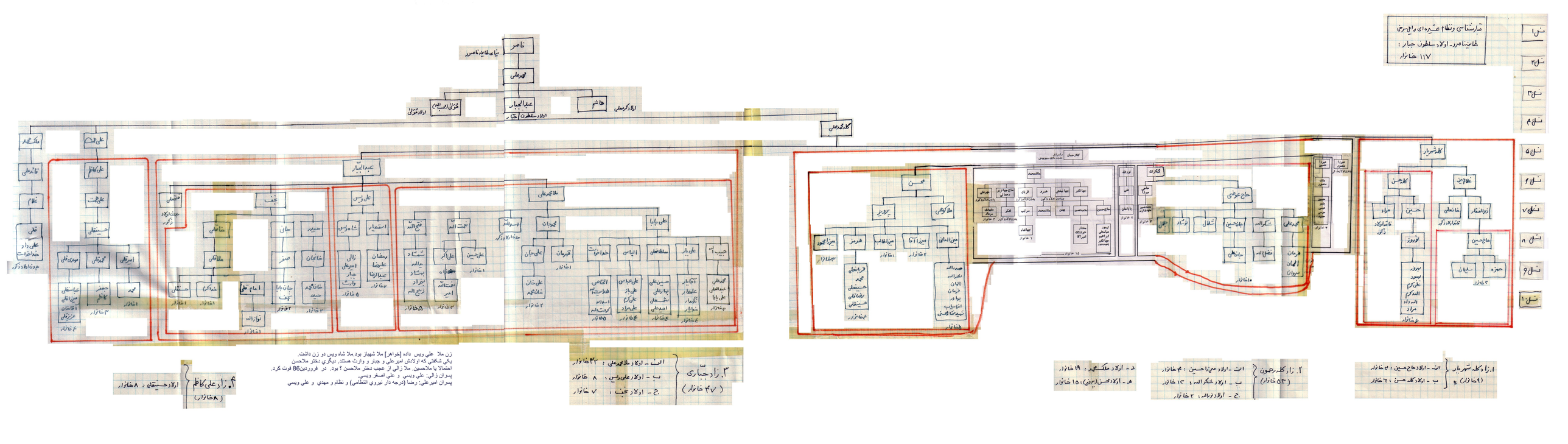

زن ملا علی ویس داده [خواهر] ملا شهباز بود.ملا شاه ویس دو زن داشت.
یکی شکفتی که اولادش امیرعلی و جبار و وارث هستند. دیگری دختر ملاحسن
احتمالا یا ملاحسین. ملا زالی از عجب دختر ملاحسن ؟ بود. در فروردین86 فوت کرد.
پسران زالی: علی ویسی و علی اصغر ویسی.
پسران امیرعلی: رضا (درجه دار نیروی انتظامی) و نظام و مهدی و علی ویسی

۳. زاد جبّاری (۴۷ خانوار)
الف - اولاد ملامحمدعلی : ۳۲ خانوار
ب - اولاد علی ویس : ۸ خانوار
ج - اولاد نجف : ۷ خانوار

۴. زاد علی کاظم (۸ خانوار)
اولاد حسینقلی : ۸ خانوار

۱. زاد کله شهریار (۹ خانوار)
الف - اولاد حاج حسین : ۳ خانوار
ب - اولاد کله حسن : ۶ خانوار

۲. زاد کله رحمون (۵۳ خانوار)
الف - اولاد میرزا حسین : ۴ خانوار
ب - اولاد شکرالله : ۱۳ خانوار
ج - اولاد نورالله : ۲ خانوار

د - اولاد ملک محمد : ۱۹ خانوار
هـ - اولاد محسن (پرویز) : ۱۵ خانوار

تبارشناسی و نظام عشیره‌ای در ایل سرخی:
طایفهٔ ناصر و اولاد مُوَلّی(محب‌الله): ۱۱۶ خانوار

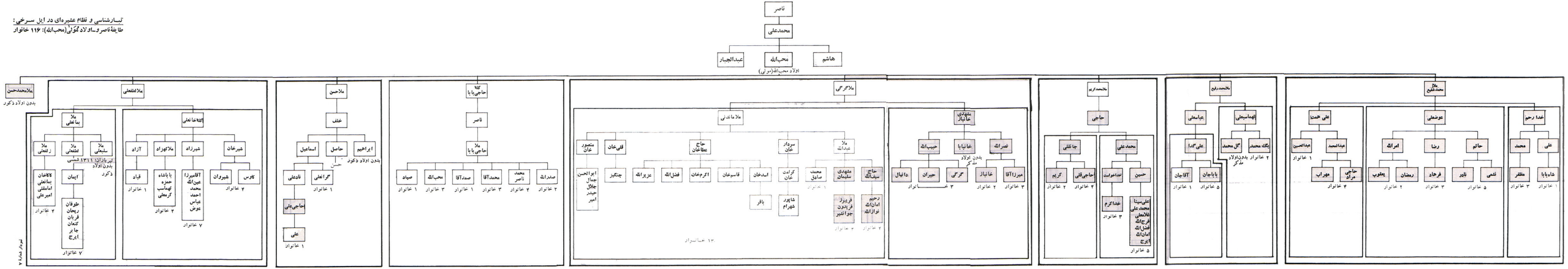

۱. زاد ملامحمد شفیع (۱۹ خانوار):
الف. اولادخدارحم: ۴خانوار
ب. اولاد عوضعلی: ۱۰خانوار
ج. اولاد علی‌همت: ۵ خانوار

۲. زاد ملامحمد رفیع (۹ خانوار):
الف. اولاد تهماسبعلی: ۳خانوار
ب. اولاد علی گدا: ۶ خانوار

۳. زاد ملامحمدکریم (۱۲ خانوار):
الف. اولاد محمد علی: ۸ خانوار
ب. اولاد جانقلی: ۶ خانوار

۴. زاد ملا گرگی (۳۰ خانوار):
الف. اولاد مشهدی خانباز: ۸ خانوار
ب. اولاد ملا ماندنی: ۲۲ خانوار

۵. زاد کلاه‌حاجی‌بابا ← اولاد ملاحاجی‌بابا: ۱۵ خانوار

۶. زاد ملاحسن ← اولاد اسماعیل: ۲ خانوار
حاصل پسری بنام حسن داشت که از او دو دختر بر جای ماند: بلقیس و فردوس.
بلقیس زن علی ناز شکره شد که مادر یوسف محمدی است
فردوس زن خان آقا شکفتی شد و مادر بخشو فیضی است.

۷. زاد ملالطفعلی (۲۷ خانوار):
الف. اولاد کلاه خانعلی: ۱۶خانوار
ب. اولاد ملا بمانعلی(بعونعلی): ۱۱ خانوار

تبارشناسی و نظام عشیره‌ای ایل سرخی

طایفهٔ دهدار: ۸۵ خانوار

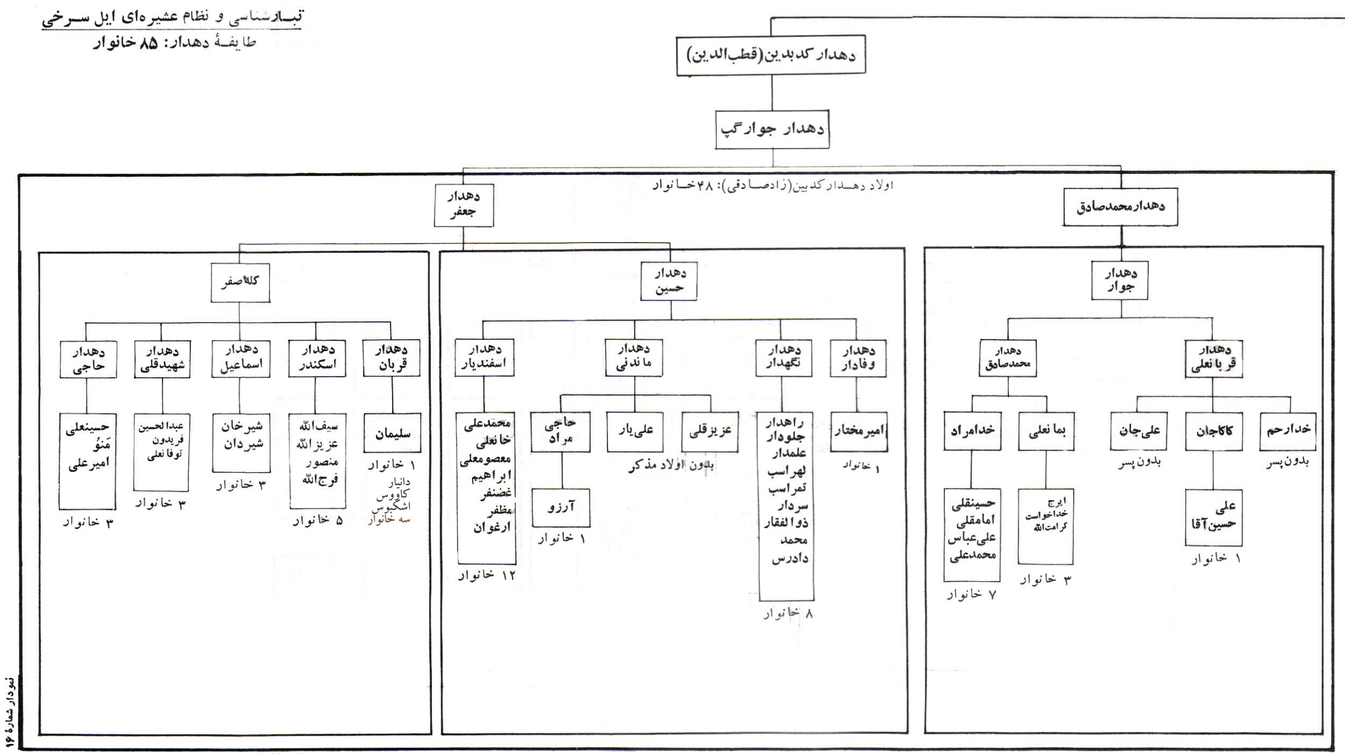

نسل ۱
نسل ۲
نسل ۳
نسل ۴
نسل ۵
نسل ۶
نسل ۷
نسل ۸
نسل ۹
نسل ۱۰

نمودار شمارهٔ ۱۶

۱. اولاد دهدار طالب (۳۷ خانوار)

الف. زاد مشهدی همت (۲۶ خانوار)

۱. اولاد دهدار قیوم: ۷ خانوار
۲. اولاد دهدار قربانعلی: ۹ خانوار
۳. اولاد دهدار عوضی: ۱۰ خانوار

ب. زاد دهدار رضا: ۱۱ خانوار

۲. اولاد (کش) دهدار کدبدین ← زاد صادقی (۴۸ خانوار)

۱. اولاد دهدار جوار: ۱۱ خانوار
۲. اولاد حسینی: ۲۲ خانوار
۳. اولاد صفری: ۱۵ خانوار

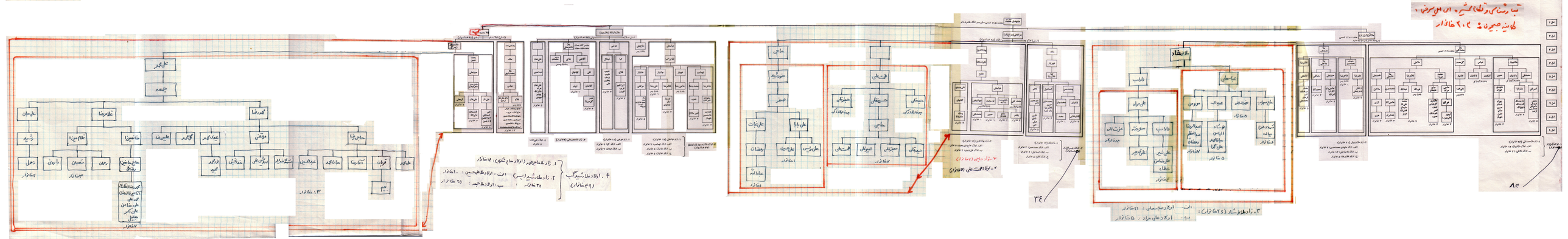

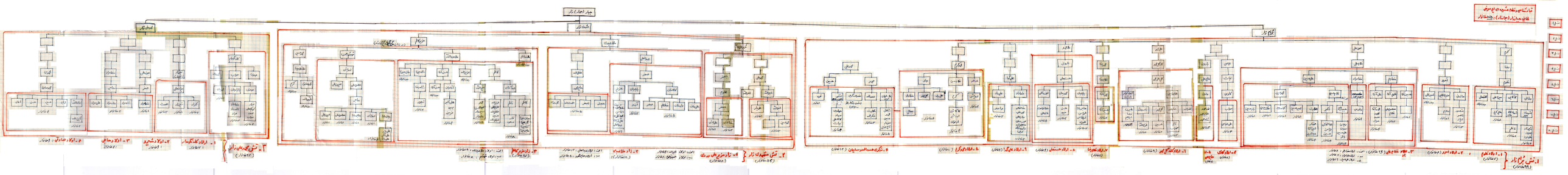
تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر
نقشه جامع بازار (چهارباغ) و چارسوق بازار
چهار (چهار) بازار
۱- منطقه مرکزی بازار (۹۹ باب دکان)
۲- منطقه مشهدی بازار (۶۳ باب دکان)
۳- منطقه قیصریه بازار (۴۵ باب دکان)
۴- منطقه حجره‌های بازار (۶۷ باب دکان)
۵- منطقه صرافان بازار (۵۲ باب دکان)
۶- منطقه عطاران بازار (۴۸ باب دکان)
۷- منطقه پارچه‌فروشان بازار (۷۱ باب دکان)
۸- منطقه کفاشان بازار (۳۶ باب دکان)
۹- منطقه مسگران بازار (۴۴ باب دکان)
۱۰- منطقه زرگران بازار (۵۸ باب دکان)
۱۱- منطقه سراجان بازار (۳۱ باب دکان)
۱۲- منطقه خیاطان بازار (۴۰ باب دکان)
۱۳- منطقه نانوایان بازار (۲۹ باب دکان)
۱۴- منطقه قهوه‌خانه‌های بازار (۱۸ باب دکان)
۱۵- منطقه حمام‌های بازار (۲ باب حمام)
۱۶- منطقه مساجد بازار (۳ باب مسجد)
۱۷- منطقه سقاخانه‌های بازار (۴ باب سقاخانه)
۱۸- منطقه انبارهای بازار (۱۲ باب انبار)
۱۹- منطقه دفاتر بازار (۶ باب دفتر)
۲۰- منطقه کتابفروشان بازار (۲۴ باب دکان)
۲۱- منطقه عکاسان بازار (۱۷ باب دکان)
۲۲- منطقه ساعت‌سازان بازار (۱۱ باب دکان)
۲۳- منطقه عینک‌سازان بازار (۹ باب دکان)
۲۴- منطقه چتربافان بازار (۱۴ باب دکان)
۲۵- منطقه کلاه‌دوزان بازار (۲۶ باب دکان)
۲۶- منطقه کفش‌دوزان بازار (۳۳ باب دکان)
۲۷- منطقه جلیقه‌دوزان بازار (۱۹ باب دکان)
۲۸- منطقه رنگرزان بازار (۲۲ باب دکان)
۲۹- منطقه بافندگان بازار (۴۱ باب دکان)
۳۰- منطقه ریسندگان بازار (۲۷ باب دکان)
۳۱- منطقه پنبه‌زنان بازار (۱۵ باب دکان)
۳۲- منطقه نمدمالان بازار (۱۰ باب دکان)
۳۳- منطقه حصیربافان بازار (۱۳ باب دکان)
۳۴- منطقه سبدبافان بازار (۸ باب دکان)
۳۵- منطقه ریسمان‌تابان بازار (۶ باب دکان)
۳۶- منطقه طناب‌بافان بازار (۵ باب دکان)
۳۷- منطقه گونی‌بافان بازار (۷ باب دکان)
۳۸- منطقه چادرسازان بازار (۱۶ باب دکان)
۳۹- منطقه خیمه‌دوزان بازار (۱۲ باب دکان)
۴۰- منطقه پرچم‌سازان بازار (۹ باب دکان)
۴۱- منطقه علم‌سازان بازار (۴ باب دکان)
۴۲- منطقه نقاشان بازار (۲۱ باب دکان)
۴۳- منطقه خطاطان بازار (۱۸ باب دکان)
۴۴- منطقه مذهبان بازار (۱۴ باب دکان)
۴۵- منطقه تذهیب‌کاران بازار (۱۰ باب دکان)
۴۶- منطقه جلدسازان بازار (۲۳ باب دکان)
۴۷- منطقه مقوا‌سازان بازار (۱۱ باب دکان)
۴۸- منطقه کاغذفروشان بازار (۲۸ باب دکان)
۴۹- منطقه قلم‌تراشان بازار (۷ باب دکان)
۵۰- منطقه مرکب‌سازان بازار (۶ باب دکان)
۵۱- منطقه شمع‌سازان بازار (۱۲ باب دکان)
۵۲- منطقه فانوس‌سازان بازار (۱۵ باب دکان)
۵۳- منطقه آینه‌کاران بازار (۱۷ باب دکان)
۵۴- منطقه شیشه‌گران بازار (۲۰ باب دکان)
۵۵- منطقه سفالگران بازار (۲۶ باب دکان)
۵۶- منطقه کاشی‌پزان بازار (۱۹ باب دکان)
۵۷- منطقه آجرپزان بازار (۱۴ باب دکان)
۵۸- منطقه گچ‌پزان بازار (۸ باب دکان)
۵۹- منطقه آهک‌پزان بازار (۶ باب دکان)
۶۰- منطقه سنگ‌تراشان بازار (۱۱ باب دکان)
۶۱- منطقه مرمرسازان بازار (۹ باب دکان)
۶۲- منطقه حکاکان بازار (۱۳ باب دکان)
۶۳- منطقه مهرسازان بازار (۷ باب دکان)
۶۴- منطقه زنگ‌سازان بازار (۵ باب دکان)
۶۵- منطقه ترازوداران بازار (۴ باب دکان)
۶۶- منطقه وزنه‌سازان بازار (۶ باب دکان)
۶۷- منطقه پیمانه‌سازان بازار (۳ باب دکان)
۶۸- منطقه گاوداران بازار (۲ باب دکان)
۶۹- منطقه شترداران بازار (۱ باب دکان)
۷۰- منطقه الاغداران بازار (۱ باب دکان)
۷۱- منطقه قاطرداران بازار (۱ باب دکان)
۷۲- منطقه اسب‌داران بازار (۱ باب دکان)
۷۳- منطقه گاری‌داران بازار (۱ باب دکان)
۷۴- منطقه درشکه‌داران بازار (۱ باب دکان)
۷۵- منطقه اتومبیل‌داران بازار (۱ باب دکان)
۷۶- منطقه موتورسیکلت‌داران بازار (۱ باب دکان)
۷۷- منطقه دوچرخه‌داران بازار (۱ باب دکان)
۷۸- منطقه پیک‌های بازار (۱ باب دکان)
۷۹- منطقه تلگرافخانه بازار (۱ باب دکان)
۸۰- منطقه تلفن‌خانه بازار (۱ باب دکان)
۸۱- منطقه بی‌سیم‌خانه بازار (۱ باب دکان)
۸۲- منطقه رادیو بازار (۱ باب دکان)
۸۳- منطقه تلویزیون بازار (۱ باب دکان)
۸۴- منطقه ماهواره بازار (۱ باب دکان)
۸۵- منطقه اینترنت بازار (۱ باب دکان)
۸۶- منطقه رایانه بازار (۱ باب دکان)
۸۷- منطقه نرم‌افزار بازار (۱ باب دکان)
۸۸- منطقه سخت‌افزار بازار (۱ باب دکان)
۸۹- منطقه شبکه بازار (۱ باب دکان)
۹۰- منطقه امنیت بازار (۱ باب دکان)
۹۱- منطقه آتش‌نشانی بازار (۱ باب دکان)
۹۲- منطقه اورژانس بازار (۱ باب دکان)
۹۳- منطقه درمانگاه بازار (۱ باب دکان)
۹۴- منطقه داروخانه بازار (۱ باب دکان)
۹۵- منطقه آزمایشگاه بازار (۱ باب دکان)
۹۶- منطقه رادیولوژی بازار (۱ باب دکان)
۹۷- منطقه فیزیوتراپی بازار (۱ باب دکان)
۹۸- منطقه توانبخشی بازار (۱ باب دکان)
۹۹- منطقه روان‌درمانی بازار (۱ باب دکان)

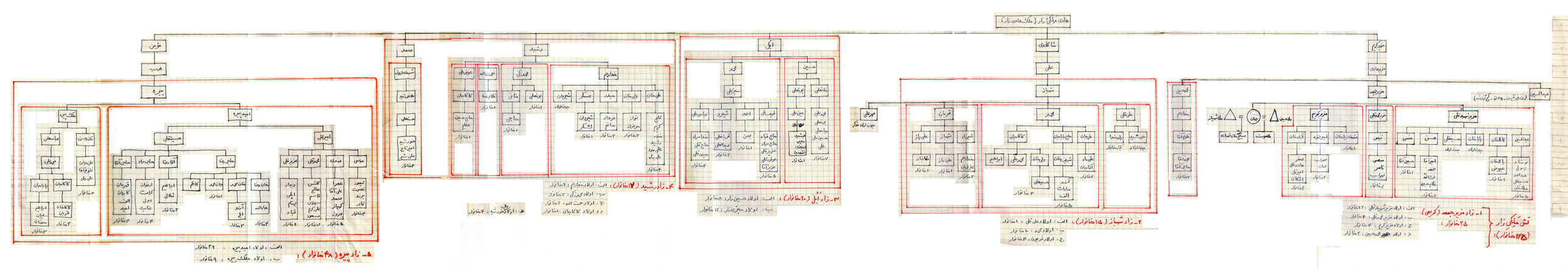
تبار ملکی زار (۲۵۰ خانوار):
۱- زاد مزید جمعه (کوچی)
الف: اولاد مزید رشید علی، ۱۲۰ خانوار
ب: اولاد مزید حاجی علی، ۴ خانوار
ج: اولاد مزید کریم، ۷ خانوار
د: اولاد عبدالحسین، ۲ خانوار
۲- زاد شهباز (۱۵ خانوار):
الف: اولاد علی خلی، ۱۰ خانوار
ب: اولاد گدیر، ۱ خانوار
ج: اولاد قربان، ۴ خانوار
۳- زاد ابل (۱۰ خانوار):
الف: اولاد حسین زاد، ۸ خانوار
ب: اولاد سنجر، ۲ خانوار
۴- زاد رشید (۱۷ خانوار):
الف: اولاد خدارحم، ۹ خانوار
ب: اولاد امیرزرگ، ۲ خانوار
ج: اولاد نعمت الله، ۱ خانوار
د: اولاد کاکا خان، ۱ خانوار
ه: اولاد کاکا خشه، ۴ خانوار
۵- زاد سیره (۴۸ خانوار):
الف: اولاد امید سیره، ۳۹ خانوار
ب: اولاد ملک سیره، ۹ خانوار
هادی ملکی زار (ملک های زار)
مؤمن
مزید کرم
مزید هادی
مزید جمعه
عبدالحسین (درگذشت ۱۳۷۹ ـ ۵۱ سالگی)
مزید رشید علی
مزید کوچ
مزید زایران
شعبو
منصور ناصر
۲ خانوار
حسین آقا
۱ خانوار
خسرو
۱ خانوار
هدی
۱ خانوار
حسین
۱ خانوار
علی
۱ خانوار
عبدالله
۱ خانوار
یاسین
۱ خانوار
یاسان
۱ خانوار
کاکا خان
۱ خانوار
عبدالله
۱ خانوار
رشاد
۱ خانوار
عبدالله
۱ خانوار
حسین
۱ خانوار
مزید حاجی علی
۱ خانوار
مزید کوچ
آزادان
۱ خانوار
مزید زایران
۱ خانوار
سیف زایران
۱ خانوار
مهدی
۱ خانوار
عوض

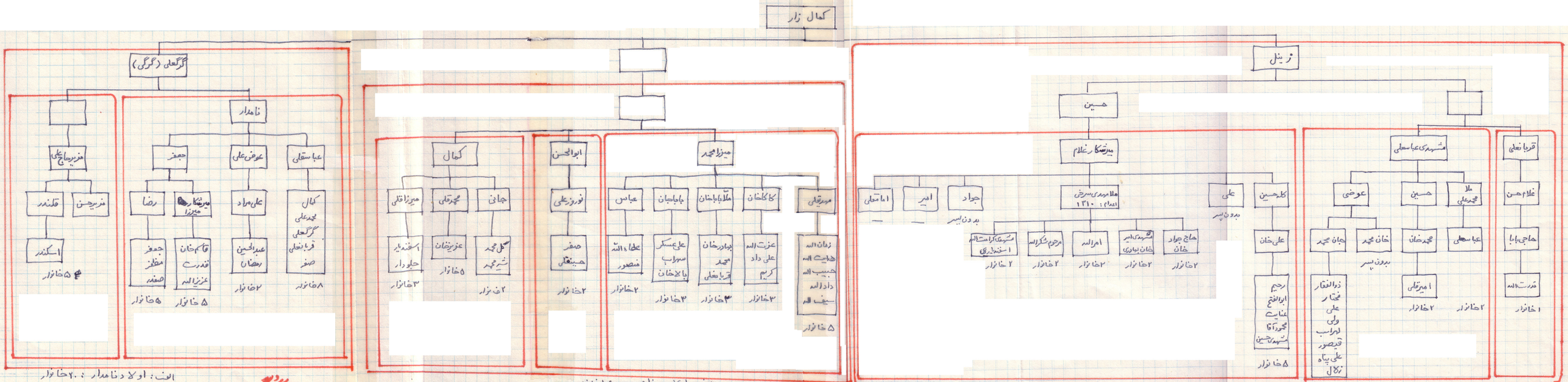

۱- زاد مشهدی عباسعلی و میرشکار غلوم : (۲۸ خانوار)

الف : اولاد مشهدی قربونعلی : ۱ خانوار

ب : اولاد مشهدی عباسعلی : ۱۲ خانوار

ج : اولاد میرشکار غلوم : ۱۵ خانوار

تش کمال زار (۸۱ خانوار)

۲- زاد امیری : (۲۸ خانوار)

الف : اولاد میرزا محمد : ۱۶ خانوار

ب : اولاد ابوالحسن : ۲ خانوار

ج : اولاد کمالی : ۱۰ خانوار

۳- زاد گرگی (۲۵ خانوار) :

الف : اولاد نامدار : ۲۰ خانوار

ب : اولاد مزیرحاج علی : ۵ خانوار

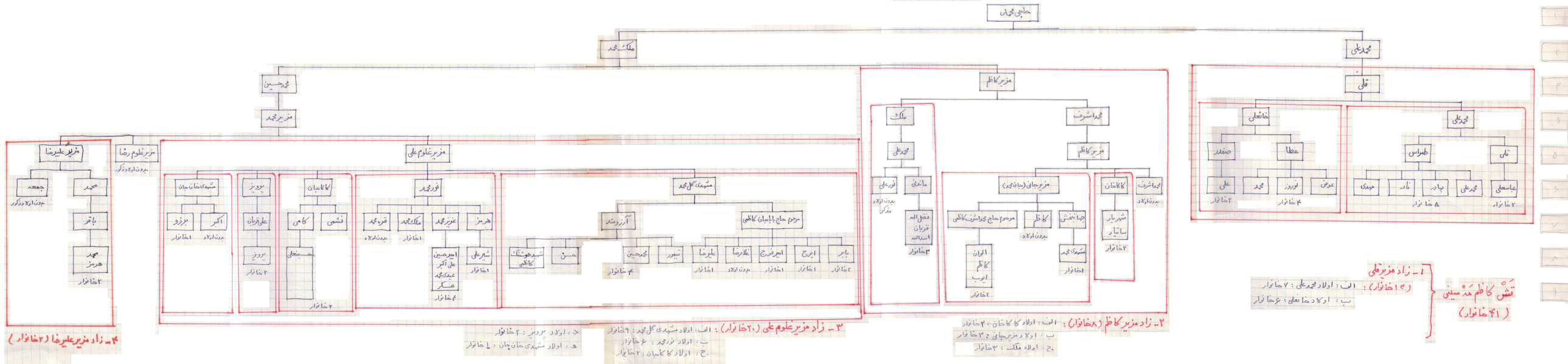

۱ـ زاد مزیرقلی (۱۳ خانوار): الف: اولاد محمدعلی: ۷ خانوار
ب: اولاد خانعلی: ۶ خانوار

تَشْ کاظم مَه سینی (۴۱ خانوار)

۲ـ زاد مزیر کاظم (۸ خانوار): الف: اولاد کاکاخان: ۲ خانوار
ب: اولاد مزیرجانی: ۳ خانوار
ج: اولاد ملک: ۳ خانوار

۳ـ زاد مزیرغلوم علی (۲۰ خانوار): الف: اولاد مشهدی گل محمد: ۹ خانوار
ب: اولاد نورمحمد: ۶ خانوار
ج: اولاد کاکاجان: ۲ خانوار
د: اولاد پرویز: ۲ خانوار
ه: اولاد مشهدی خان جان: ۱ خانوار

۴ـ زاد مزیرعلیرضا (۲ خانوار)

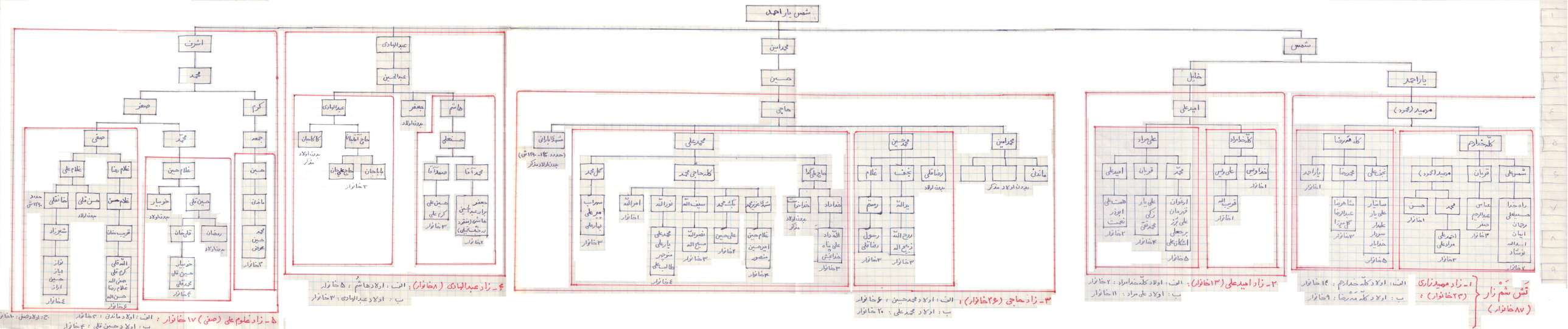

شمس یار احمد
شمس
یار احمد
مهمید (محمود)
کله خدارحم
شمس علی
قربان
مهمید (محمود)
حسن
محمد
راه خدا
حسینعلی
رحمان
ایمان
اسدالله
نوشاد
۷ خانوار
عباس
عبدالرحیم
صفر
۳ خانوار
احمدعلی
مرادعلی
۳ خانوار
کله مه رضا
نجف علی
محمدرضا
یار احمد
۱ خانوار
ساتیار
علی یار
علمدار
سردار
خدایار
۵ خانوار
شاهرضا
عبدالرضا
گل میرزا
۳ خانوار
خلیل
امیدعلی
علی مراد
محمد
قربان
امیدعلی
ارغوان
قرمان
علی برز
برجعلی
اشکان علی
۵ خانوار
علی یار
زکی
محمدتقی
۴ خانوار
همت علی
ابوذر
نعمت
۲ خانوار
کله خدامراد
خداویس
علی ویس
۱ خانوار
قریب الله
۱ خانوار
محمدامین
ماندنی
بدون اولاد مذکر
محمدحسین
رضاقلی
نجف
غلام
بدون اولاد
یدالله
رستم
روح الله
ذبیح الله
رسول
رضاقلی
۳ خانوار
حاجی
محمدعلی
حاج علی گدا
خداداد
خداخواست
بدون اولاد مذکر
الله داد
علی پناه
خدابخش
۳ خانوار
کله حاجی محمد
مشهدی عزیز محمد
بک محمد
سیف الله
نورالله
امرالله
۱ خانوار
علی حسین
۲ خانوار
نصرالله
مسیح الله
۳ خانوار
محمدعلی
یارعلی
منوچهر
طالب علی
۴ خانوار
گل محمد
سهراب
میرعلی
بهارعلی
۳ خانوار
مشهدی بابا
(حدود ۱۲۹۰-۱۳۹۰ ش)
بدون اولاد مذکر
عبدالهادی
عبدالحسین
هاشم
جعفر
بدون اولاد
حسنعلی
محمدآقا
صمدآقا
جعفر
برادر عبدالحسین
هاشمی (مفقود
در خیبر قبلی)
۲ خانوار
حسین علی
کرم علی
۳ خانوار
عبدالهادی
حاج آقاجان
کاکاجان
بدون اولاد مذکر
باباجان
حاج علی جان
۳ خانوار
اشرف
محمد
صفر
کرم
جمعه
حسین
ماندنی
محمد
حسین
عوض
۳ خانوار
محمد
غلام حسین
حسین قلی
خوبیار
بدون اولاد
رمضان
بدون اولاد
قلی خان
خوبیار
حسین قلی
محمدقلی
۴ خانوار
صفی
غلام رضا
غلام علی
حدود ۱۲۹۰ ش
خانقلی
حسن قلی
بدون اولاد
غلام حسن
قریب خان
الله قلی
کرم قلی
صفی الله
غلام رضا
حسن الله
۶ خانوار
شیرزاد
نواز
ایاز
حسین
اراز
۴ خانوار
۱- زاد مهمیدزاری (۲۳ خانوار) :
الف : اولاد کله خدارحم : ۱۴ خانوار
ب : اولاد کله مه رضا : ۹ خانوار
۲- زاد امیدعلی (۱۳ خانوار) :
الف : اولاد کله خدامراد : ۲ خانوار
ب : اولاد علی مراد : ۱۱ خانوار
۳- زاد حاجی (۲۶ خانوار) :
الف : اولاد محمدحسین : ۶ خانوار
ب : اولاد محمدعلی : ۲۰ خانوار
۴- زاد عبدالهادی (۸ خانوار) :
الف : اولاد هاشم : ۵ خانوار
ب : اولاد عبدالهادی : ۳ خانوار
۵- زاد غلوم علی (صفی) ۱۷ خانوار :
الف : اولاد ماندنی : ۳ خانوار
ب : اولاد حسین قلی : ۴ خانوار
ج : اولاد صفی : ۱۰ خانوار
تش شم زار (۸۷ خانوار)

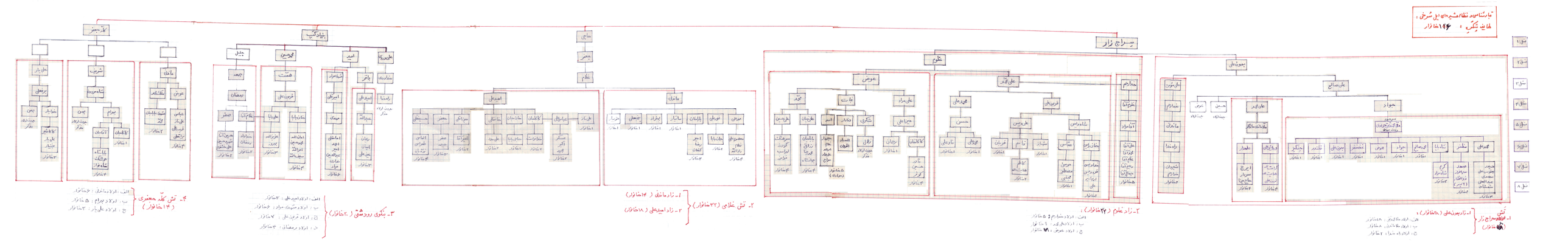
قابل شناسایی و نظامشیر ایل شرف
طایفه شکّی : ۱۴۶ خانوار
سراج زار
کلّه جعفری
بنیاد کبیر
حاجی
جعفر
غلام
عوض
علی محمد
جواد
بجوئی
علی صالح
۱- زاد بجوئی (۸۰ خانوار)
الف : اولاد علی محمد : ۴۰ خانوار
ب : اولاد علی صالح : ۸ خانوار
ج : اولاد اولاد خدا : ۲ خانوار
۲- زاد غلام (۲۴ خانوار)
الف : اولاد سلیم و ۵ خانوار
ب : اولاد علی محمد : ۱۰ خانوار
ج : اولاد عوض : ۷۸ خانوار
۲- تش غلامی (۳۲ خانوار)
۱- زاد مانفی (۱۴ خانوار)
۲- زاد امیدعلی (۱۸ خانوار)
۳- بنکوی رودشتی (۲۰ خانوار)
الف : اولاد امیدعلی : ۶ خانوار
ب : اولاد مشهدی مراد : ۶ خانوار
ج : اولاد قربان علی : ۷ خانوار
د : اولاد رمضان : ۴ خانوار
۴- تش کلّه جعفری (۱۴ خانوار)
الف : اولاد مانفی : ۶ خانوار
ب : اولاد بهرام : ۵ خانوار
ج : اولاد علی یار : ۳ خانوار